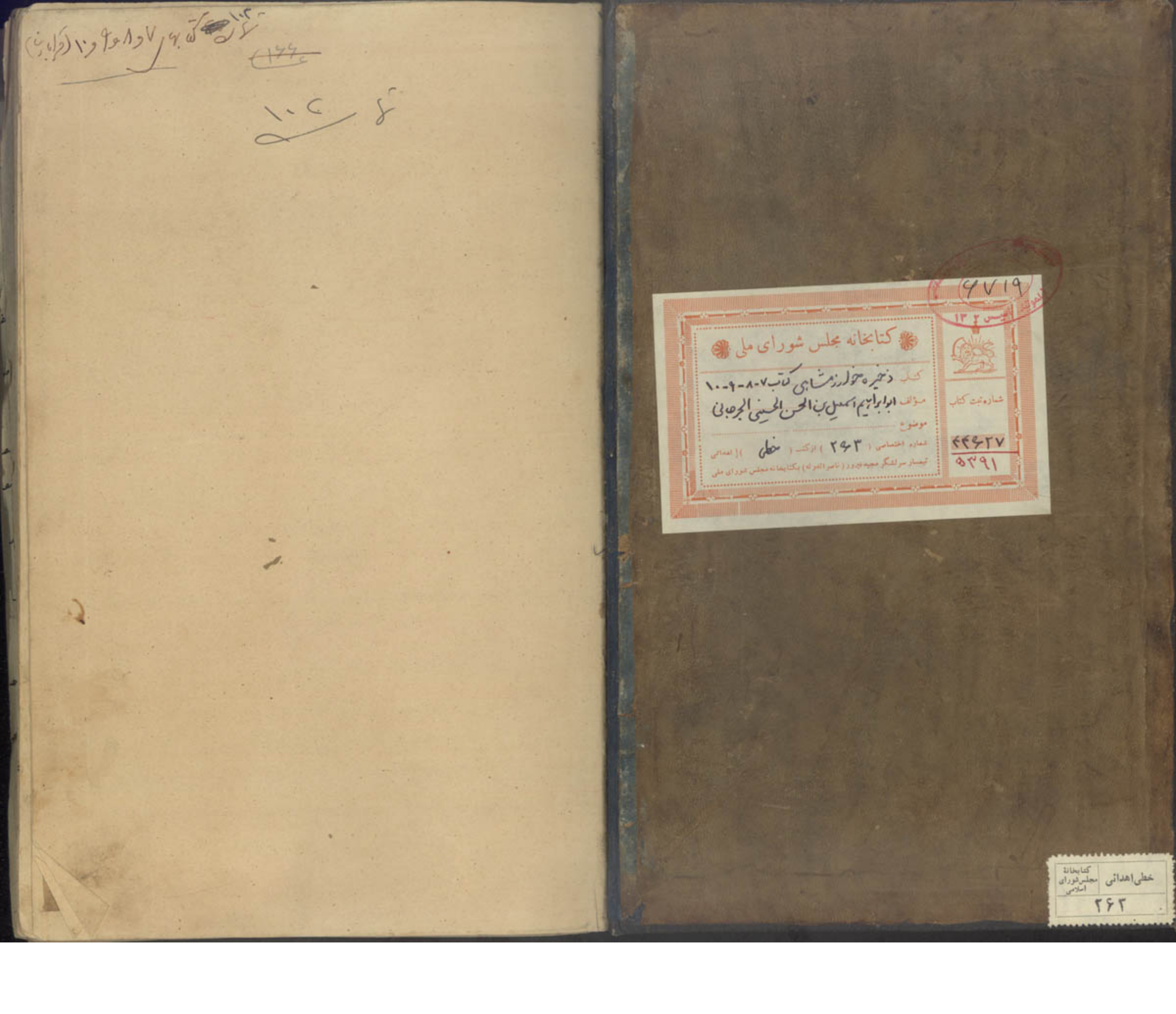
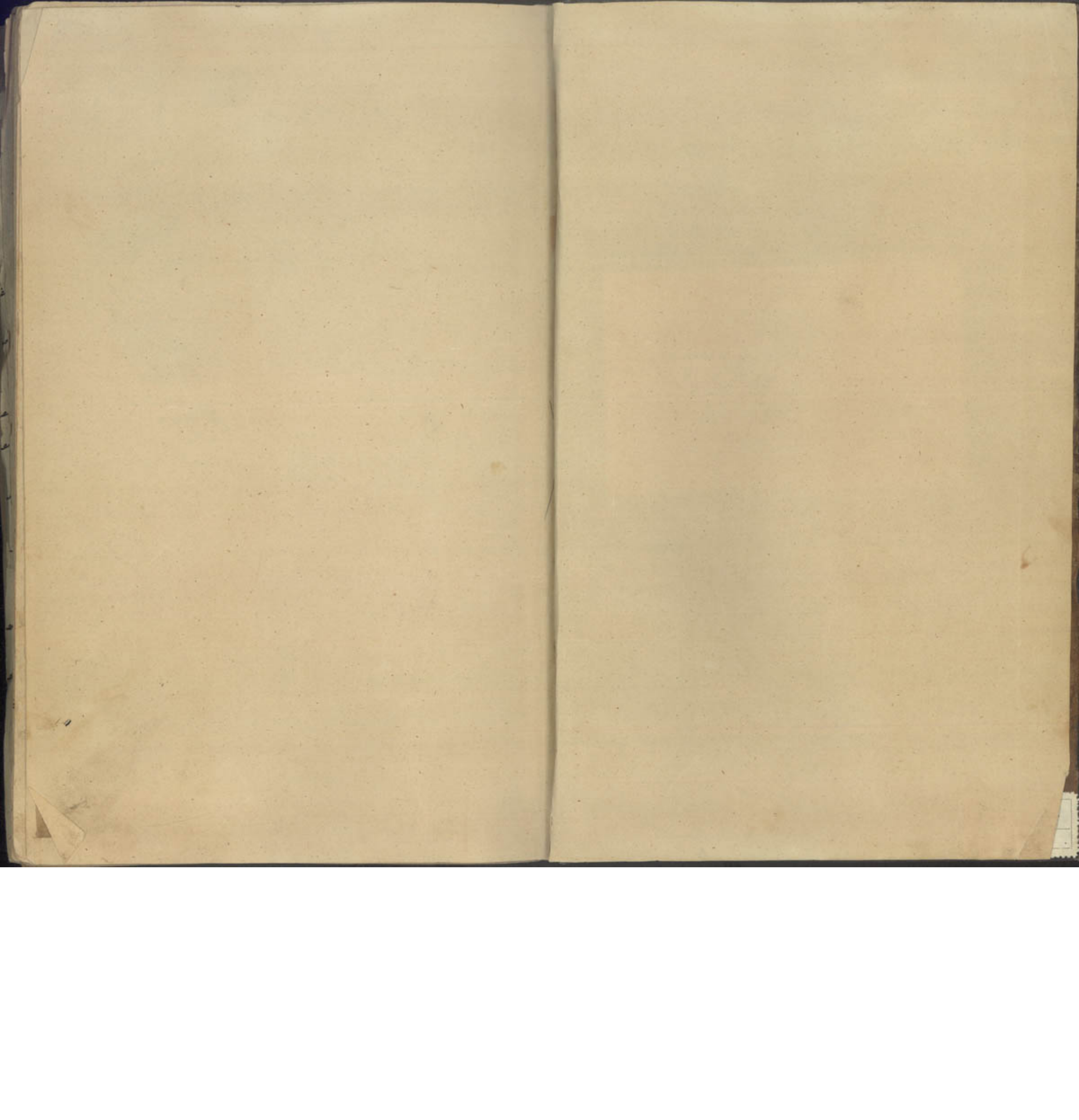
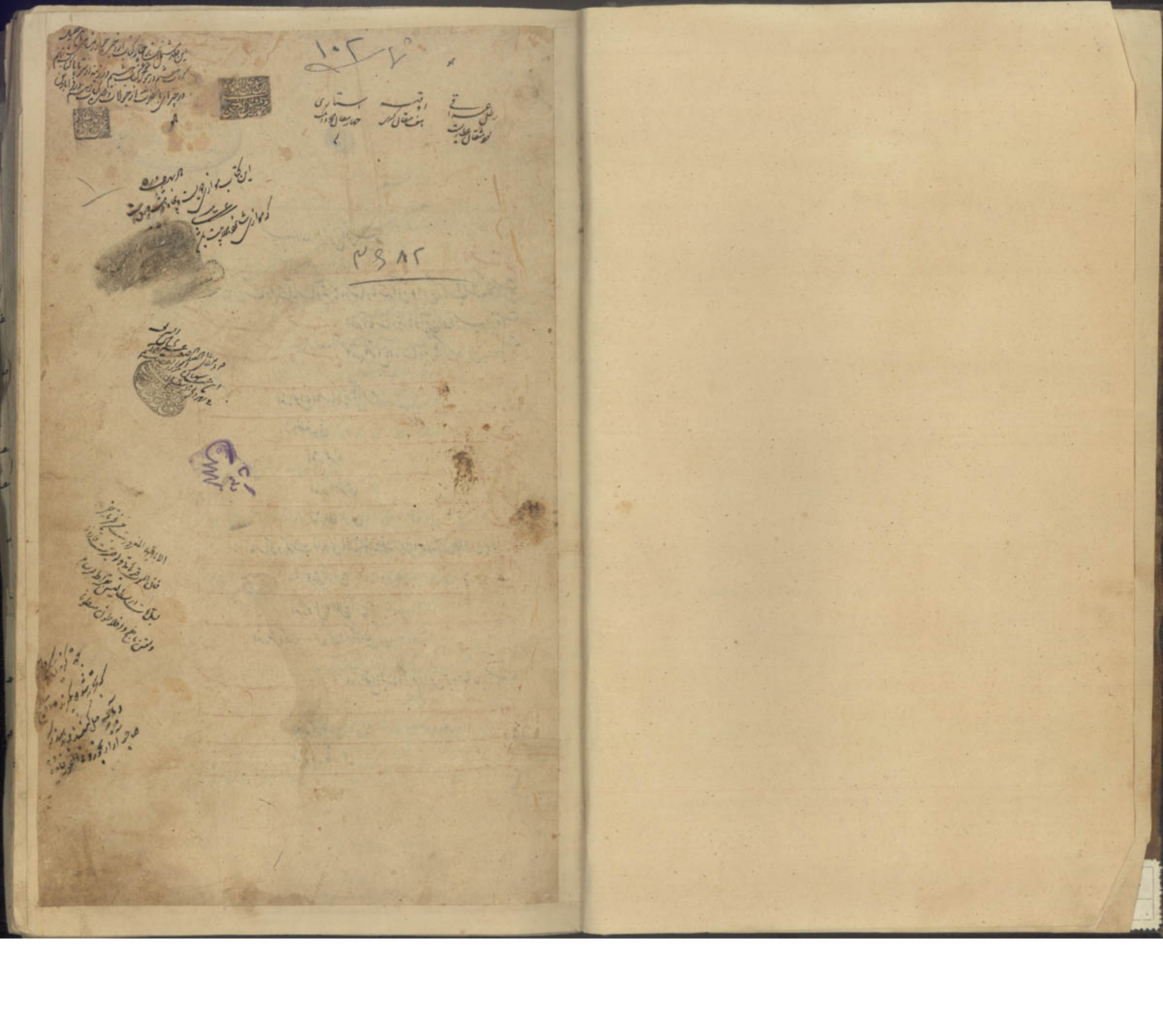
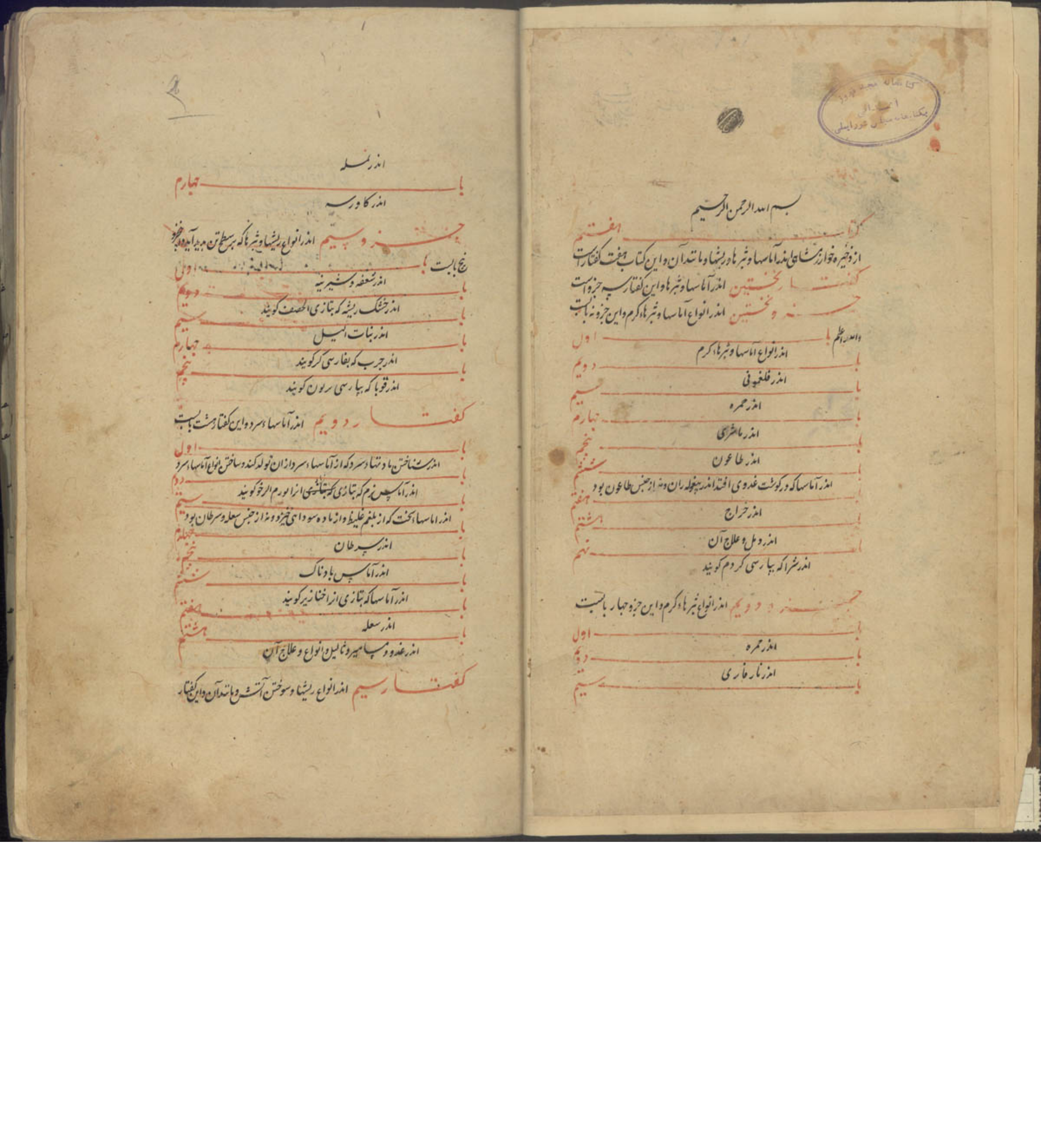


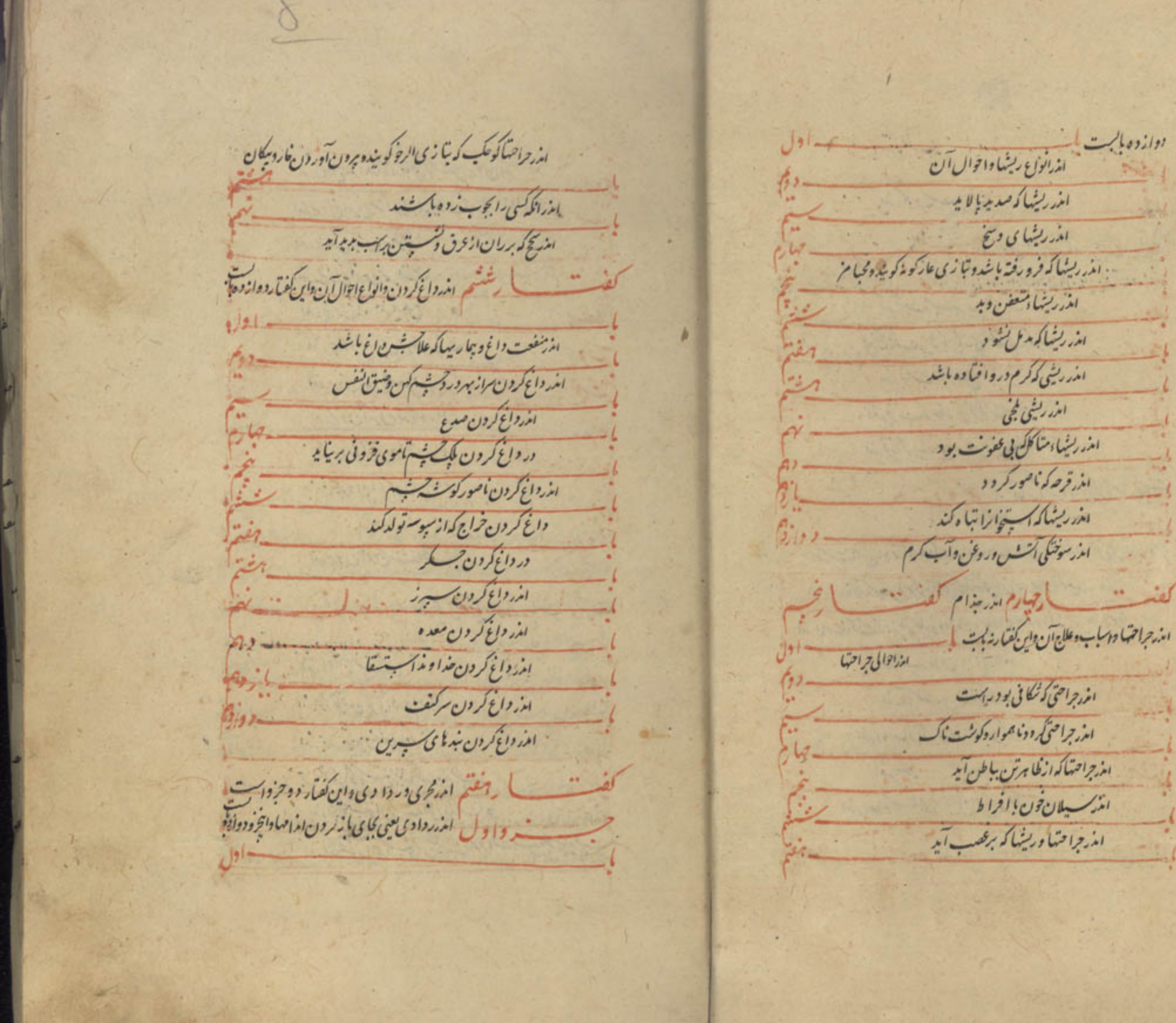

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخیره خوارزمشاهی کتاب ۷-۸-۹-۱۰
مؤلف ابو ابراهیم اسمعیل بن الحسن الحسینی الجرجانی
موضوع
شماره اختصاصی (۲۶۳) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجیدفیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۳۷
۵۳۹۱
۶۷۱۹
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۶۳







بسم الله الرحمن الرحیم



گفتار نخستین اندر اماسها و بثرها و این گفتار سه جزو است

جزو نخستین

از گفتار نخستین از کتاب هفتم اندر انواع آماسها و بثرها گرم و این جزو نه باب است

باب نخستین

از جزو نخستین از گفتار نخستین از کتاب هفتم اندر انواع آماسها و بثرهای گرم

لیکن از خلط مفرد آماس و بثره تولد نکند و خون طبیعی تا از حال خویش نگردد و سیلان نکند و بجای جمع نشود و از آن آماس و بثره نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرم تر شود و تیزتر گردد و سیلان کند و از وی آماس و بثره پدید آید از بهر آنکه حرارت صفرا از حرارت خون اندر گذشته است و آن کیفیت تیز که او راست هیچ خلطی دیگر راست بدین سبب از هیچ خلط مفرد آماس و بثره تولد نکند تا لختی صفرا با وی بیامیزد و تا حرارت و تیزی آن در وی اثر نکند و همچنین صفرا طبیعی که از احمرا گویند تا بر حال خویش بود از وی آماس تولد نکند از انکه بس لطیف بود و پس اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود و با خون بر کها بگذرد و بهمه اندامها برسد بثره از وی تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت اندر گوشت نپاید و بظاهر پوست آید از وی نمله تولد کند و اگر غلیظ تر بود و لختی در گوشت نیز بپاید از وی نمله متاکله تولد کند و از سودای طبیعی همچنین یرقان سیاه تولد کند و چون از حال بگردد از وی آماسها و ریشها سودای تولد کند چنانکه یاد کرده آید ان شاء الله و ترکیب و آمیختن اخلاط بیکدیگر مختلف بود

لیکن هر گاه که خلط غالب شود چنانکه اخلاط دیگر که با وی آمیخته شوند پدید نیاید اماس را
و بهره را بدین خلط که غالب بود باز خوانند و انواع بثرها و آماسهای گرم ده است شش نوع
آماسهاست و چهار نوع بثرها اما انواع آماسها یکی فلغمونی است دوم حمره سیم ماشرا
چهارم طاعون پنجم خراج و دمل است ششم شری است و انواع بثرها یکی حمره است
[illegible] و آنرا آتش پارسی گویند دوم بثرها اندک است بر آب و آنرا [illegible] گویند
و نفاطات نیز گویند سیم کاورسیه است چهارم نمله است والله اعلم

باب دوم

از گفتار نخستین از جزو اول از کتاب هفتم اندر فلغمونی آماسی خونی است
و پیشینگان همه آماسهای گرم را فلغمونی گفته اند پس قرار برین افتاده است که
فلغمونی اماس خونی را گویند و گوهر خون از دو بیرون نباشد یا نیک بود یا بد و قوام آن هم از
دو بیرون نباشد یا غلیظ بود یا رقیق و آماسی که از خون غلیظ بود هم اندر گوشت بود و هم اندر پوست
و با ضربان بود و آنچه خون رقیق بود اندر پوست بود و بی ضربان بود و از بهر آنکه سبب ضربان
آماسها و دردها نزدیک شاخهاء شریان و شاخهاء شریان اندر گوشت است و از پوست دور است
و بدین سبب اماس پوست بی ضربان بود و آماس گوشت با ضربان بود و هر دو نوع باستفراغ
و تحلیل زایل شود و از بهر آنکه ماده او خون نیک باشد و فلغمونی را که در هر اندامی پدید آید
هر یکی را نامی خاصه است بحسب آن اندام آنچه اندر غشای دماغ افتد یا در گوهر دماغ افتد سرسام
گویند و آنچه در چشم افتد در طبقه ملتحمه آنرا رمد گویند و آنچه در غشای حجاب و در پهلو افتد آنرا
ذات الجنب گویند و آنچه در شش افتد آنرا ذات الریه گویند و آنچه در حنجره افتد آنرا خناق گویند
و آنچه در گوشتهای نرم بود در عضلها افتد و بزرگ باشد و پخته شود آنرا خناق گویند
علامات هرچند اماس غایرتر بود یعنی اندر گوشت نشسته تر ضربان و درد بیشتر کند
خاصه اگر شاخی بزرگ از شاخهای شریان بدان جای نزدیک باشد و دیر پخته شود

واگر اماس اندر عضوی بود که او را حس است درد صعب تر بود و تا وقتی صفرا و آماسها
بیشتری با صفرا آمیخته بود و گاه باشد که ماده صفرا زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد
که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و یا همچون تهیجی نماند و برنگ سپید و ملمس گرم باشد و صلب باشد
و هر گاه که اماس پخته خواهد شد و ریم خواهد کرد ضربان و درد صعب تر شود و هر گاه که پخته شد
درد و ضربان آهسته گردد و اماس پخته شود و عضو را تباه کند و بسیار باشد که اگرچه ماده
اندک بود لیکن بد و تباه بود و تباهی آن عضو را میراند و تباه کند علامت وی آنست که اماس
تیره شود و بسبزی و سیاهی گراید و حس عضو باطل گردد و اسباب آماس یا سابقه بود
یا بادیه اما اسباب سابقه امتلا باشد و تباهی اخلاط و ضعیفی و زبونی آن اندام که اماس
در وی افتد و اسباب بادیه زخم بود و آسیب و افتادن از جایی و آنچه بدین ماند علاج
اگر سبب اماس سببی از اسباب بادیه باشد نخست نگاه باید کرد اگر در تن امتلایی باشد
نخست رگ باید زد و روا باشد که داروی مسهل نیز باید داد و اگر در تن امتلایی نباشد
بعلاج اماس مشغول باید بود و داروهای نرم کننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و اگر
اماس در عضوی شریف بود نخست داروهای رادع بکار باید برد و تدبیرهای دیگر که ماده را از آن جانب
باز گرداند و قی کردن چنانکه معلوم است پس داروهای رادع با داروهای نرم کننده همی
آمیختن و چون در انحطاط افتد همه داروها تحلیل کننده بکار باید داشت و بباید دانست که
هر کجا امتلا باشد در ابتداء اماس هیچ داروی نرم و تحلیل کننده نشاید برد از بهر آنکه
داروی نرم کننده آن جایگاه را زبون گرداند و ماده فزون آنجا آرد که تحلیل کند صفت
ضمادی که در ابتداء آماسهای گرم که از اسباب بادیه افتد بکار دارند بگیرند پشم شسته ناکرده
که از رانها و دنبه گوسفند بر دارند و بروغن گل نخست نیم گرم چرب کنند و بر آن موضع نهند
در وی نشانند و تحلیل کند و در ابتدا اینکه بکار نباید داشت البته ولیکن بآخر که ضربان و درد
ساکن شده باشد بکار آید صفت ضمادی دیگر صندل سرخ و زعفران راست برابر

بآب گشنیز تر بسایند و طلی کنند **دیگر** آرد جو با آب گشنیز تر سرشته طلی کنند **صفت**
ضمادی دیگر که درد بنشاند سبوس گندم و خطمی و بابونه همه را بکوبند و بیزند و بعصاره کرنب
سرشته و طلی کنند درد بنشاند و تحلیل کند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند آرد جو ده درم روغن
دست بخت ده درم آب صافی صد درم بپزند تا آب سطبر شود و طلی کنند اگر آماس نخست بود
و در عضوی شریف باشد و ضربان و درد قوی بود بگیرند حی العالم و پوست انار ترش
تازه و شراب بپزند و بپالایند و ضماد کنند و سماق و آرد جو همچنین بپزند و بر نهند تا ماده را از
جایگاه آماس باز دارد و آنچه حاصل گشته تحلیل کند و حرارت آماس را تسکین کند و مزاج عضو را
باعتدال باز آرد و اگر درد سخت باشد ضماد چنان بسازند که در وی با قوت قبض قوت
تحلیل بود چون بشم شوخگن که بموم روغن از موم مصفی و روغن گل آلوده کنند و بر جایگاه
درد نهند اگر فصل تابستان بود سرد کنند و اگر زمستان بود نیم گرم کنند یا اسفنجی بشراب
قابض کی سبز که و گلاب تر کرده بر نهند و بنگرند اگر اثر نضج و ریم کردن پدید آید داروهای پزاننده
و بر وی نهند و اگر نه بداروهای تحلیل کننده قناعت کنند و بسیار باشد که در تن امتلا نباشد
و سبب آماس سببی از اسباب بادیه باشد آماس بیارند کفایت و اما اگر
امتلا از نخست رگ زنند و حجامت کنند پس داروی مسهل دهند چون آب میوه ها
و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب و پس از رگ زدن و حجامت کردن و مسهل دادن
داروهای رادع بکار دارند و در میانه داروهای محلل را رادع ترکیب میکنند و با آخر همه محلل
بکار دارند **صفت** ضمادی دیگر تحلیل کننده بگیرند موم صافی یک جزو روغن شبت
شش جزو موم را درین روغن بگدازند و بابونه بگیرند نرم و درین روغن و موم سرشته
و طلی کنند **صفت** داروی دیگر رادع بگیرند شیاف مامیثا و فوفل و اقاقیا و صندل
همه را بسایند و بآب گشنیز تر سرشته و طلی کنند و داروهایی که در اوجاع مفاصل گرم
یاد کرده آمده است اندرین جای سود دارد **صفت** ضمادی که اندر میانه روزها بکار دارند

پخته

پخته و مهرا کرده و بکوبند و بآرد جو بسرشند و طلی کنند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند شیاف مامیثا
و حصص و زعفران و حماما و صبر بکوبند و بآب گشنیز تر بسرشند و طلی کنند و هر گاه که چنین که رنگ بگردد
بسبزی یا بسیاهی گراید دست کاری فرمودن صواب باشد و هر آماسی که در گوشت نرم و جای
فراخ افتد همچون گوشت بناگوش و بغل و دست و بیغوله ران تا پخته شود و جای هوشیار شد پس صواب
آن باشد که نخست تن از ماده تن پاک کنند پس داروهای پزاننده بر نهند جالینوس میگوید
هر گاه که آماس بزرگ و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و داروهای پزاننده
و داروهایی که آماس را تحلیل کند و گرم نکند بر باید نهاد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که آماس صلب گردد
و رنگ سبز گرداند یا سیاه **صفت** ضمادی که ماده را تحلیل کند و آماس را گرم نکند و بگذارد
که صلب گردد و رنگ بگرداند و صفت جالینوس گوید بگیرند آرد جو و انزا البسر که یا بآب گشنیز تر
بزنند و ضماد کنند لیکن این ضماد و اول علت بر نشاید نهاد و هر گاه که درد و ضربان و حرارت
آماس هیچ کمتر نمیشود باید دانست که در تن امتلای قویست و اخلاط بد اندر رگها گشته است
و باند اعضا و بکسان که انزا الاعضا المتشابهة الاجزا گویند چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن
رسیده است و در میان اجزای آن رفته باشد علاج وی آنست که نخست تن پاک کنند پس آماس
بر اندیا دیوجه بر افگنند پس بگیرند آرد پنج درم روغن دست بخت چهار درم آب صافی پانزده درم
بپزند تا سطبر شود و طلی کنند و اگر حاجت آید که پس از آن داروهای تحلیل کننده قوی بر نهند و اگر چنین
که ریش باید کرد داروهای ریش کننده بر باید نهاد و اگر آماس در عضوی بود که در وی رگهای
بسیار بود و با عصب یک بند گاهی بود زود تر بباید شکافت تا رگها و بندگاه را تباه نکند و اگر در گوشت فربه
تا تمام پخته نشود نباید شکافت از بهر آنکه زود تر مدت سیلان و ریم و زرداب دراز گردد و بباید
دانست که آماس بیغوله ران و مانند آن جایی که پوست آن فراختر بود و ضربان و درد آن
کمتر بود خود را در غلط نباید افگندن و بوقت حاجت بباید شکافتن و اگر خداوند علت این
نخواهد بداروها سوراخ باید کرد **صفت** داروی سوراخ کننده بگیرند عسل بلادر رفت تر برابر است

هردو در مغز و کنند و بر آتش نهند تا آنچه گرده و بر جایگاهی که سر خواهد کرد بر نهند و نیم روز بگذارند
سوراخ کند **صفت** داروی دیگر آهک آب نارسیده بگیرند و با پیه بسرشند و بر نهند

باب سیم

از کتاب هفتم از گفتار نخستین از جزو نخستین اندر جمره

اما سبب خونی و ازان خون بد و گرم تولد کند و قوام خون رقیق بوده باشد که اندکی بغلیظی گراید و بیشتری با خر
ریش گردد از بهر آنکه ماده او خون بد باشد و فرق میان جمره و فلغمونی آنست که جمره سخت سرخ باشد
و رنگ فلغمونی در گوشت پنهان بود و بدان سبب بسبزی گراید و بر جمره هر کجا انگشت بر نهند سرخی
برود و اسپید گردد و زود دیگر سرخی باز آید و جمره و فلغمونی بر خلاف آن باشد و اندر سرخی جمره زردی
همچون رنگ زعفران آمیخته بود و اندر فلغمونی سرخی بنا باشد و جمره در پوست بود و بدان سبب درد
و طرفیدن کمتر بود و حرارت جمره خالص سوزان بود اگر صدید با خون آمیخته بود و نفاخات بر آرد
و فلغمونی در تمدد نیز بر خلاف اینست و جمره بیشتری با تب بود و فلغمونی بسیار باشد که بی تب
و جمره بیشتری اندر روی پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون جمره خالص و من آنچه دیدم از این علت
همه اندر روی بینی و حوالی چشم و پیشانی افتد و ممکن است و ممکن است که اندر دیگر اندامها نیز افتد
نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله و مانند آن پس اگر حاجت آید استفراغ
خون کردن و رگ زدن و حجامت کردن خاصه اگر ماده در میان تو با پوست بوده باشد که
از پس استفراغ خون دیگر باره استفراغ صفرا باید کرد و این طبیب را بشاید و حال
معلوم کرد و پس طلاهای سرد و قابض بکار باید داشت و آب سرد بر ریختن چندانکه رنگ
بگرداند سود دارد و جمره خالص بدان زایل شود لیکن اندر بکار داشتن طلاهای سرد و قابض و اندر
آب سرد بر ریختن احتیاط باید کردن تا ماده بعضوی شریف باز نگردد و غافل نباید بود و نیز
احتیاط باید کرد تا عضو سیاه نگردد و تباه نشود و بباید دانست که طلاهای سرد از علاج جمره
سودمندتر است و استفراغ اندر علاج فلغمونی از بهر آنکه ماده فلغمونی غلیظ باشد و هر گاه که چیم

آن باشد که عضو سیاه گردد از داروها سرد و قابض بداروهای نرم کننده و تحلیل کننده
باز باید گشت چنانکه در باب کمشته یاد کرده آمده است و اگر جمره بهیچ باز نشد و بود و مرهمی باید
ساخت از داروهای خشک تحلیل کننده و خشک کننده **صفت** آن بگیرند شب یمانی
ناشسته و سوخته دوازده درم سنگ انگشت جو خشنبر دوازده درم سنگ موم ازرق
بازده درم سنگ به را بگدازند با بکوبند و با موم روغن بگدازند و داروهای کوفته و سوده
در روی بسرشند و طلا کنند مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص سوده و برگ چکندر اسفیداب گلین
بجمله بهم بسایند و بسرشند و طلا کنند مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص و عصاره سداب و روغن
مورد و موم صافی مرهمی سازند و طلا کنند

باب چهارم

از گفتار نخستین از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر ماشری و علاج آن

ماشری اماسی است سرخ لیکن سخت گرم و سوزان بود و ماده آن خونی بود گرم با صفرا آمیخته
که از احمرا گویند آمیخته و حمرا خالص مدور و تنگ باشد و این ماشرا نیز بیشتری اندر بینی و روی
و حوالی چشم و پیشانی افتد و از سر بینی آغاز کند همچون جمره خالص و من آنچه دیدم از این علت
همه اندر بینی و روی دیدم و ممکن است که اندر اندامها دیگر نیز افتد هر گاه که ماشرا پدید آید فصد کنند
و حجامت ساق دو گانه کنند و پس شکم نرم کنند بمسهلها سبک و چون شکم رانده باید که چیزها
باید چیزهای قوی بحلق و سینه طلا کنند تا ماده قبول نکند پس هر چه زودتر عصارها خنک طلا باید کرد
چون عصاره کوک و عصاره الراعی و حی العالم و نیلوفر که در ابتدا انها باشد و عصاره ناخنه و کشنه
و کشنیز تر و عنب الثعلب و تراشه کدوی تر و اسبغول و آنچه بدین ماند و استفراغ صفرا کردن
بداروهای مسهل سبک چون آب انار ترش و شیرین و مطبوخ هلیله زرد و جز آنها قوی سخت سودمند
باشد تا ماده را از سر و روی فرو دارد و رگ زدن نیز پس از آنکه تیزی صفرا کمتر شده
باشد سود دارد و عصارها که یاد کرده آمد با موم روغن که از موم سفید و روغن کدو سازند
آمیخته طلا کنند سود دارد و بآخر که اگر آن موضع را بر اسد صواب باشد داروها تحلیل کننده که بعلاج

هر دو در مغز فرو کنند و بر آتش نهند تا آمیخته گردد و بر جایگاهی که سر خواهد کرد برنهند و نیم روز بگذارند
سوراخ کند **صفت** داروی دیگر آنک آب نار رسیده بگیرند و با پیه بسرشند و برنهند

باب سیم از کتاب هفتم از گفتار نخستین از جزو نخستین اندر حمره

حمره آماسیست خونی و از
خون بد و گرم تولد کند و قوام خون رقیق بوده باشد که اندکی بغلیظی گراید و بیشتری با خر
ریش گردد از بهر آنکه ماده او خون بد باشد و فرق میان حمره و فلغمونی آنست که حمره سخت سرخ باشد
و رنگ فلغمونی در گوشت پنهان بود و بدان سبب بسبزی گراید و در حمره هر کجا انگشت بر نهند سرخی
برود و اسپید گردد و زود بسرخی باز آید و حمره و فلغمونی بر خلاف آن باشد و اندر سرخی حمره زردی
چون رنگ زعفران آمیخته بود و اندر فلغمونی سرخی نباشد و حمره در پوست بود و بدان سبب درد
و طرنجیدن کمتر بود و حرارت حمره خالص سوزان بود و اگر صدید با خون آمیخته بود و لفاخات برآرد
و فلغمونی در همچنین بر خلاف اینست و حمره بیشتری تاب بود و فلغمونی بسیار باشد که بی تب بود
و حمره بیشتری اندر روی پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمره خالص و من آنچه دیدم ازین علت
همه اندر روی بینی و حوالی چشم و پیشانی افتد و ممکن است و ممکن است که اندر دیگر اندامها نیز افتد
نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله و مانند آن پس اگر حاجت آید استفراغ
خون کردن و رگ زدن و حجامت کردن خاصه اگر ماده در میان تو با پوست بوده باشد که
از پس استفراغ خون دیگر باره استفراغ صفرا باید کرد و این طبیب را بمشاهده حال
معلوم گردد و پس طلاهای سرد و قابض بکار باید داشت و آب سرد بر ریختن چندانکه رنگ
بگرداند سود دارد و حمره خالص بدان زایل شود لیکن اندر بکار داشتن طلاهای سرد و قابض و اندر
آب سرد بر ریختن احتیاط باید کردن تا ماده بعضوی شریف باز نگردد و غافل نباید بود و نیز
احتیاط باید کرد تا عضو سیاه نگردد و تباه نشود و بباید دانست که طلاهای سرد از علاج حمره
سودمندتر است و استفراغ اندر علاج فلغمونی از بهر آنکه ماده فلغمونی غلیظ باشد و هر گاه که بیم

آن باشد که عضو سیاه گردد از داروهای سرد و قابض بداروهای نرم کننده و تحلیل کننده
باز باید گشت چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و اگر حمره بهیچ باز نشود و بوده مرهمی باید
ساخت از داروهای خشک تحلیل کننده و خشک کننده **صفت** آن بگیرند شب یمانی
ناشسته و سوخته دوازده درم سنگ انگشت چوب صنوبر دوازده درم سنگ موم زرد
یازده درم سنگ پیه را بگدازند و با یکدیگر بسایند و با موم و روغن بگدازند و داروهای کوفته و سوده
در وی بسرشند و طلا کنند مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص سوده و برگ چغندر و شراب کهن
بجمله بهم بسایند و بسرشند و طلا کنند مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص و عصاره سداب و روغن
مورد و موم صافی مرهمی بسازند و طلا کنند

باب چهارم از گفتار نخستین از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر ماشری و علاج آن

ماشری اماسی است لیکن سخت گرم و سوزان بود و ماده آن خونی بود گرم با صفرا بسیار
که از احمرا گویند آمیخته و حمراء خالص بد بو نزدیک باشد و این ماشرا نیز بیشتری اندر بینی و روی
و حوالی چشم و پیشانی افتد و از سر بینی آغاز کند همچون حمره خالص و من آنچه دیدم ازین علت
همه اندر بینی و روی دیدم و ممکن است که اندر اندامها دیگر نیز افتد هر گاه که ماشرا پدید آید فصد کنند
و حجامت ساق دو گانه کنند و پس شکم نرم کنند بمسهلهای سبک و چون شکم راندا باید چیزها
باید که چیزهای مقوی بحلق و سینه طلا کنند تا ماده قبول نکند پس هر چه زودتر عصارها خنک طلا باید کرد
چون عصاره کوک و عصاره الراعی و حی العالم و نیلوفر که در ابتدا انها باشد و عصاره مامیثا و گشنیز
تر و عنب الثعلب و تراشه کدوی تر و اسپغول و آنچه بدین ماند و استفراغ صفرا کردن
بداروهای مسهل سبک چون آب انار ترش و شیرین و مطبوخ هلیله زرد و چهار اقوی سخت سودمند
باشد تا ماده را از سر و روی فرود آرد و رگ زدن نیز پس از آنکه تیزی صفرا کمتر شده
باشد سود دارد و عصارها که یاد کرده آمد با موم روغن که از موم سفید و روغن کدو سازند
آمیخته طلا کنند سود دارد و آخر کار اگر اندر موضع رایزانی اسد صواب باشد داروها تحلیل کننده که بعلاج

فلغمونی یاد کرده آمده است بکار داشتن از پس تنقیه سود دارد و ماشرا که از سببی از اسباب
بادی و از ریشها پدید آید ضماد با آزار دجو و گشنیز تر بر نهادن و آزدن واجب بود و خاصه آنچه
بسیاهی میگراید یا صلب میشود از طلاها عصاره نعناع با روغن گل و عصاره سداب با سرکه
و روغن گل و علیبا یا اسفیداج و سپیده و روغن گل و مرداسنگ بعصاره برگ حکندر
سوده با عصاره کنند تا سود دارد و اگر عصاره نعناع و عصاره سداب بدست نیاید سداب خشک
و نعنع خشک سوده بجای آن باشد **صفت** داروی مرکب بگیرند مرداسنگ و اسفیداج
و زعفران و گوگرد زرد نا سوخته همه را با مخته بسرشند و طلا کنند **صفت** مرهمی ماشرا و نملة را
و سوختن آتش را سود دارد و بگیرند برگ خطمی تر یک رطل بغدادی در آب و روغن کنجد بزنند
و بپالایند تا چهار وقیه روغن گل دو وقیه و نیم مرداسنگ دو وقیه و نیم اسفیداج با آب
گشنیز تر آب برگ خرفه و مقداری مغز نان قرص با وی بسرشند و مرهم کنند **صفت**
مرهمی دیگر موم چهار وقیه روغن گل سه وقیه خایه مرغ شش عدد فاردیقون چهار وقیه همه را بسرشند
و مرهم سازند فاردیقون نباتی است که آبگینه را بدان جلا کنند اوطیوس میگوید که این دارو را
جای دیگر بهتر بنوشته است و میگوید نوعی از لبلاب است که بخورند و دانست که آبگینه را
جلا دهد **صفت** مرهمی که ماشرا مزمن را سود دارد روغن بید انجیر یک رطل بغدادی موم
پنج وقیه مرداسنگ چهار وقیه زنگار دو وقیه و نیم مرداسنگ و زنگار را بسرکه بپالایند
و با موم و روغن گل مرهم کنند والله اعلم باب پنجم

از گفتار نخستین از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر طاعون

پیشینگان هر آماسی که در گوشت نرم افتادی چون گوشت بن گوش یا در گوشت غددی
چون پستان و خایه و گوشت بن زبان یا در جایگاهی فراخ چون بغل دست و بغوله ران ازرا
طاعون گفتندی پس اتفاق بر آن کردند که طاعون آماس گرم را گویند که در جایگاهی
افتد که یاد کرده آمد و بیشتر قرار بر آن افتاد که هر آماس گرم را که اندرین جایگاه افتد

و حرارت و سوزانیدن آن از اندازه بیرون بود یا ماده آن مستحیل گشته باشد و همچون زهری شده
و عضو را تباه کند و رنگ او و رنگ حوالی آن بگرداند و مضرت آن از طریق شریانها بدل او
باز رود و خفقان و غشی آرد و طاعون از آن گویند **علامتها** آنچه در گوشت پس گوش افتد و بغل
دست و در پستان کشنده باشد از بهر آنکه به دماغ و دل نزدیک بود و آنچه رنگ او سرخ بود
یا بزردی گراید سلیم تر باشد و آنچه بسیاهی یا بسبزی گراید بخت بد باشد و طاعون اندر هوای
وبا ناک و سالها و باهای و اندر شهرها که انجا وبا بود بسیار افتد **علاج** دل را قوت باید داد بشربتها
خنک و خوشبوی چون شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب انار و رب سیب و رب آبی
و میوهای خوشبوی بویانیدن و چیزهای خوشبوی چون صندل و کافور و گلاب و نیلوفر
و مانند آن و طعام از عدس و مصوص فرمایند از گوشت دراج و تیهو و بزغاله و مانند آن
و هوای خانه را بمیوهای خوشبوی و برگ بید و نیلوفر و بنفشه و گلاب و کافور و صندل
و یخ معتدل گردانند و خوش کنند و گلاب و کافور بر دل مینهند و هرچه در علاج سوء المزاج دل
گرم و در علاج بیماریها و تبها و باها یاد کرده آمده است علاج اینست و هیچ ضماد و طلا
سرد و رادع بر نشاید نهاد و برگ زدن نیز مشغول نباید شد مگر امتلا خونی بود و خلط بد کمتر
کردن واجب شود و جایگاه علت را آژدن و بآهستگی مزیدن و بآب گرم شستن تا خون
بروی فسرده نشود صواب بود و هرگاه که خفقان قوی بود آب گرم و طبیخ بابونه نطول
می باید کرد تا ماده را از دل باز گرداند و بجای علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیرها بر انیدن علت
باید کرد و چیزهای که اندر علت خراج یاد کرده آید باب ششم

از گفتار اول از جزو اول از کتاب هفتم اندر آماسها که در گوشت غددی افتد و اندر بغوله ران و نه از جنس طاعون بود

اسباب آماس گوشت غددی و آماس بغوله ران افتد و نه از
انواع طاعون بود و اسباب گوشت غددی و آماس بغوله ران یا از دفع طبیعت بود
که ماده را از عضوی شریف دفع کند یا المی اندر فرو سوی ران و ماده که روبدان عضو دارد

زیرین جای کند و بسبب فراخی جای و زبونی آن لختی در وی بماند اما انچه بر سبیل بحران و دفع
طبیعت افتد باز نشاید داشت و هیچ داروی رادع بدو نشاید برد و باشد که بدان حاجت
آید که داروهای نرم کننده یا محجمه بر نهند تا ماده را بجذب و آید پس از وی تحلیل کننده و انچه بر
سبیل گذر انجا باز مانده بود نگاه کنند اگر در تن امتلا بود نخست استفراغ باید کرد و تن از
اخلاط بد پاک کردن و طعام اندک باز آوردن و تدبیر لطیف کردن و تا استفراغ کرده نشود
هیچ داروی رادع و هیچ داروی نرم کننده بر نشاید نهاد و از بهر انکه مضرت داروها
رادع انست که ماده را باندرون باز برد و بیم باشد که با حشا باز گرداند و انجا آماس کند
و مضرت داروی نرم کننده آنست که اگر در تن امتلا بود ماده بسیار انجا روی نهد و آماس
عظیم شود و خراجی و ریشی تولد کند و هر وقت که استفراغ کرده باشد یا اگر در تن امتلا نباشد
داروها نرم کننده بر باید نهاد تا تحلیل کند و اگر استفراغ ناکرده و در دخیز در وغن زیت
گرم کرده به پشم پاره بر وی نهادن صواب باشد تا در و نشاند و در ابتدا انمک از وی
دور باید داشت اگر چه باخر بدان حاجت باشد لیکن در ابتدا درد زیادت کند و آرد گندم و آرد
جو نیک تحلیل کند و آرد جو با سلامت تر است و اگر این آماس در پستان یا در خایه باشد
و در تن امتلا نباشد و بیم آن بود که ماده بعضوی شریفتر باز گردد نخست داروی رادع بر باید نهاد
تا مددی دیگر بدو نیاید و انچه قانون علاج آماسهاست که در ابتدا و انتها و انحطاط بکار دارند
بدان ترتیب همی باید کرد و هر گاه که ترسند که آماس صلب خواهد شد داروهای نرم کننده
بکار باید داشت چنانکه در علاج فلغمونی یاد کرده آمده است والله اعلم

باب هفتم

از گفتار نخستین از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر خراج و علاج آن

خراج آماسی بود گرم و ماده آن از خون غلیظ و گرم و بد بو و از دو گونه باشد بعضی آماسی بود
که از اندرون او ماده بود که پخته خواهد شد و ریم خواهد گشت و بعضی آماسهای بود درشت همچنان

فلغمونی

فلغمونی و باخر چنان گردد که پخته شود و ریم کند اما انچه زود پخته شود انرا خراج گویند و انچه دیر پخته شود
و سخت سوزان بود انرا طاعون گویند و هر آماسی خونی که در اندامها اندرونی افتد از تب
خالی نباشد و انچه در اندامها بیرونی افتد حرارتی مانند تب اندر ان عضو پدید آید اول خراج که
ماده آن سخت گرم بود رنگ او سرخ بود و آماس افراشته تر و سر او تیزتر بود و همچون شکل
مخروط نزد و ترسر کند و هر چه ماده آن غلیظ تر و آهسته تر باشد پهن تر بود و رنگ او بدان سرخی
نباشد و دیرتر پخته شود و باشد که ماده آن میل اندرون دارد و این بد باشد و انچه سر از اندرون
گشاده کند بدتر بود و بعضی بود که از اندرون و بیرون سر کند و انچه سر او از اندرون گشاده شود
بهترین آن بود که اندر تجویفی گشاده شود که خاصه آن عضو را بود و فضله آن عضو از ان تجویف بیرون انداخته
شود چنانکه مثلا اگر در معده خراجی بود و سر او اندر تجویف معده گشاده شود بهتر از ان بود که از نظام
معده گشاده شود اندر تجویف که میان معده و عضلهای شکم است همچنانکه خراج دماغی که بجانب
منفذ بینی گشاده شود بهتر از انکه اندر جزوی گشاده شود که منفذی ندارد که فضله از وی بیرون آید
و خراج اندر مفاصل بنادر باشد از بهر انکه در وی خلط مخاطی است و جای او فراخ است خلط
در وی محتقن نشود چنانکه خراج کند پس اگر ماده بسیار سخت بود و دردمندترین خراجها و با آفت
ترین خراجی بود که بر سر عضله افتد خاصه عضله که در وی عصبها بسیار بود و حس او قوی بود
و هر گاه که خراج در طریق پختن آید ضربان و درد و تمدد و گرمی آماس و گرمی حوالی آن زیادت
شود و هر گاه که پخته شود آماس نرم گردد و درد و ضربان ساکن شود و بباید دانست که
ریم سفید و هموار که ناخوش بوی نباشد دلیل آن باشد که طبیعت قوتی دارد و در ماده تصرفی تمام
کرده است و از انک بزاینده است و سلامت است و از عفونت دور است و از بهر انکه لون
اندامها اصلی سفید است سفیدی دلیل قوت طبیعت است از بهر انکه تا طبیعت قوی نباشد
ماده را هم رنگ اندامهای اصلی نتواند کرد و ریم ناهموار و ناخوش بوی که رنگ و قوام او مختلف
باشد بر خلاف آن دلیل کند که ریم سفید هموار ناخوشی دلیل عفونت بود و علامتها خراج باطن آنست

کوزه احشا التی باشد و نفس صلب بود و تبها بی ترتیب آید و در او این تبها فراشا بود و مدت
فراشا در اول بیماری درازتر بود و تب کوتاه‌تر شود و گرانی اندر جایگاه خراج زیادت میشود
و الم کمتر و هر گاه که الم و احشا و قشعریره و تب ساکن گردد و گرانی بماند بباید دانست که خراج
پخته شده و هر گاه که تبها و درد معاودت کند و جایگاه خراج سوختن و خلیدن گیرد بباید دانست
که خراج پیه خواهد کرد و نخواهد گشاد و هر گاه که فراشای قوی که بتازی نافض گویند پدید آید
و تب و درد و گرانی از پس آن زایل شود بباید دانست که خراج گشاده شده و سر کرده خاصه اگر
بمجری بول یا براز یا بقی یا بنفث ریم بیرون آید و بر هر عضوی که ریم میگذرد سوزشی در وی پدید [همی] آید
و هر گاه که ریم بسیار بیکبار بیرون آید قوت ضعیف گردد و بسیار باشد که خفقان و غشی تولد کند
از بهر آنکه قوت تحلیل پذیرد و ساقط شود و باشد که هلاک شود و اگر خراج اندر سینه گشاده شود و ریم
اندر فضای سینه ریخته شود و حالی همچون حال خداوندان خناق پدید آید و باشد که هلاک کند علاج
نخست استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب کردن چنانکه در علاج آماسهای گرم
معلوم شده است لکن احتیاط باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف باز
نگردد و پس تدبیر پزانیدن باید کرد و قوت را نگاه باید داشت بغذاهای ستوده زیرا که رنج
و انفجار یکباره قوت را ساقط کند و بسیاری مردم مرده باشند بغشی و ذبول قوت بلکه
واجبست که طبیب قوت را قوی کند بغذاهای ستوده لیکن اگر خراج اندر احشا بود و بقوت
تدبیر لطیف باید کرد و هر گاه که خراج بظاهر عظیم بود و بترسند که قوت طبیعت ماده را تمام نتواند
پزانید و بیم باشد که بدان سبب آفتی اندر آن عضو تولد کند خراج را بباید شکافت و احتیاط
باید کرد تا آهن بعضوی شریف که احتمال آن نتواند کرد نرسد و همچنین هر گاه که خراج عظیم بود
و طبیعت ضعیف بود داروهای مغزی و گرم و منضج بر می نهند که مسام و منفذ بسته را بگیرد و داروهای
منضج حرارت ضعیف را بجنباند و بدان سبب عفونت پدید آید و در چنین حال خراج بباید
شکافت و بباید آن و پس داروهای تحلیل کننده برنهادن و هر خراجی و قرحه که بشکافند همه اندر

دراز

درازی لیف عصبها باید شکافت یا بر راستای شکنها و خطها که بتازی اثر الاساریر و الغضون
گویند مگر عضوی مخصوص را چون پیشانی که از ابر راستای شکنها و خطها نشاید شکافت از
بهر آنکه پوست پیشانی از عضله جدا نیست و هر گاه که از پهنا بریده شود عضله سست گردد و ابرو را
بر نتواند داشت و چشم باز نتواند کرد و آنجا که خواهند که فعل عضوی باطل کنند تا از تشنج آن عضو
ایمن شوند لیف عصب را از پهنا باید برید و درازای لیفها و عصبها بیشترین اندر درازای قامت
مردم است اگر خراج اندر پیچولهٔ ران بود از پهنا اش بباید شکافت و بر راستای خطها
و شکنهای آن جایگاه و اگر در بغل و دست بود هم از پهنا باید شکافت و اگر بر سر بود از درازا باید
شکافت بر راستای رستن موی تا چون موی ببالد جراحت را بپوشد و اگر بجوالی چشم بود
بعضی بورب باید شکافت و بعضی هلالی بر راستای خطها و شکنها که گرد اگرد چشم اوست
و اگر بر بینی و بر رخسار بود بعضی راست باید شکافت از درازا و بعضی بورب بر راستای شکنها
و خطهای آن جایگاه و این خطها و شکنها چون آن را در حال خنده پدید آید و پیر از او بیمار از لاغری پدید آید
و اگر بر بازو و ساعد و ساق پای و ران بود و اگر بر پشت یا پای یا بر شکم بود هم از درازا باید شکافت
و اگر بر پهلو بود بورب باید شکافت بر راستای عضلهای پهلوی او و اگر بر سرین بود هلالی باید شکافت
و هر خراجی و قرحه که شکافته شد روغن و آب و داروهای که در [illegible] که در وی پیه باشد از وی دور باید
داشت از وی تا نم دور باید داشت و اگر بضرورت جراحت را بباید شست بماء العسل شویند
یا بشراب ممزوج یا بآبی که بسرکه ممزوج کرده باشند و اگر از آن که خراج را شکافته باشند حرارتی
و سوزشی سخت پدید آید ضمادی از عدس مقشر پخته بر باید نهاد و باید که داروها منضج بر خراج نهند
که حرارت او نزدیک باشد بحرارت بدن و باید که منضجی مغری بود و در اول درجات و گاه گاه
نطول میکنند بافات و ضمادی که از آرد گندم سازند یا جو و گندم خائیده نیک بود و در انجیر و نان
باآب و روغن زیت با موم و زعفران و وقاق کندر و زفت رومی و روغن گل ضماد سازند
یا ضمادی سازند از خطمی و کتان و نیز اگر ضمادی سازند از انجیر خشک فربه شیرین نیک بود

واگر بچشم اسفندان وعلک البطم با روغن حل کنند وضماد سازند نیک بود واگر سعد وبزر
دمرو لادن وراتیانه ومصطکی وزوفا رطب وبیخ قثاء الحمار وبیخ دم الاخوین ومویز وروغن زیت
جمله باهم ترکیب کرده ضماد سازند تحلیل کند بغایت قوی وهرگاه که خراجی شکافته شود وریم
هریم ازوی پاک کرده آید ونه وپوست را برگوشت باید دوشانید وخرقه بچیده برشکل بالشی
بروی نهادن وبستن تا پوست برگوشت رسته شود وتجویفی در میان نهفته دیگر باره ریم کند
وناسور گردد واگر حاجت آید خرقه پاکیزه برسل باید بچید ودر غوران کردن وبگردانیدن وریم از
وی پاک کردن پس پوست را با گوشت دوشانیدن وبستن چنانکه یاد کرده آمد وچون شکافند
نخست جایگاه ریم طلب باید کرد وجهد باید کرد تا آنجا شکافند که از رگها وشریانها وعصبها وخوبی
دور باید داشت وجایگاه لاغرتری گوشت باید گزید از بهر آنکه جراحت که بر جایگاه فربه باشد
دشوار روید وپوست برگوشت پیوسته نگردد بدین سبب اگر ضرورت گردد جراحت بر جایگاه فراخ
ریم باید کرد وهمه جراحتها را جهد باید کرد تا سر جراحت فرو سوی خراج آید چنانکه ریم از وی بآسانی
فرو پالاید وجایگاه لاغرتری گوشت ناگزیر از بهر آن باید گزید که مزاج آن جایگاه خشک تر بود وجراحت
زود درست شود وپوست بر گوشت زود رسته شود بدین سبب اگر بر جایگاه لاغرتری گوشت تا
جراحت بزرگ ودراز کنند تا ریم بیرون آید صواب باشد وجایگاه ریم را لمس انگشت است
ودر یک جایگاه توان دانست واین چنان باشد که دو انگشت برنهند اگر چیزی از زیر یک انگشت
بیرون شود ودیگر انگشت حس آن بیابد که در زیر او چیزی زیادت گشت یا حرکتی کرد معلوم
گردد که آن جایگاه ریم است ولون آن جایگاه سفید بود ونخست سرخ بوده باشد وبعضی باشد که
جایگاه ریم بسبزی وزردی گراید از بهر آنکه نضج ماده نیکو نباشد واگر خراج بزرگ باشد وریم از
یک شکاف پاک نشود نخست آن جایگاه که شایسته تر بیند بباید شکافت چندانکه انگشت
در وی توان گردید پس انگشت مسبحه از دست چپ در وی باید کرد تا آنجا که سر انگشت رسیده بود
بباید شکافت واگر بزرگتر بود انگشت اندر شکاف دوم باید کرد ودیگر باره انجام انگشت برسد

شکافند

شکافتن تا تمام شکافته شود وریم پاک بیرون آید وازآنکه محمل گرد وپرانیدن تا خون وسوراخ شود
وبسر کنند بباید پزانید ودست کاری بباید کرد وکسانی باشند که دست کاری نخواهند وخراج
سر نمی کنند پس آنجایگاه که شایسته تر باشد نشانی باید کرد چنانکه پوست شکافته شود وبن داروی
پزاننده وسوراخ کننده بر آن جایگاه باید نهاد تا زود سوراخ شود وآب گرم خراج را سود دارد
وبپزاند وخراج بد را زیان دارد از بهر آنکه ماده را بمدد آرد **صفت** داروهایی پزاننده
پیاز نرگس پزاننده است خاصه اگر در ماء العسل واندک روغن سوسن بجوشانند وبیخ
نی تر کوفته وبا انگبین سرشته پزاننده است وزفت رومی با شوخ خانه کبس انگبین پزاننده است
صفت داروی قوی تر بگیرند موم زرد وریتیانج وروغن گاو از هر یکی یک رطل نخود ای
زفت وانگبین از هر یکی نیم رطل زنگار سه اوقیه روغن زیت چندانکه کفایت بود **صفت**
داروی دیگر بگیرد داشق شش جزو موم چهار جزو وعلک البطم چهار جزو وکوکرد زرد سه جزو وقطرون
سه جزو روغن زیت چندانکه کفایت باشد **صفت** داروی دیگر مغز پنبه دانه ومغز گوز
سرشته وخمیر ترش وبرگ کرنب پخته وپیاز پخته وخردل وسرگین کبوتر همه را بکوبند ومرهم
سازند زود بپزاند وسوراخ کند ومرهم دیاخلیون در لعاب خردل نرم کرده وصابون با انجیر
سرشته پزاننده وسوراخ کننده است **صفت** داروی قوی تر عسل بلادر وزفت تر
هر دو را با آتش دارند تا نرم وآمیخته گردد وبر نهند هم دو روز بگذارند **صفت** داروی دیگر
بگیرند تنکار وآهک آب نارسیده ودر آب گرم کنند چنانکه سه انگشت آب بر سر او باشد
ویک شبانروز بگذارند پس یک جوش بدهند وصافی بپالایند واندرین آب دیگر باره تنکار
وآهک تازه کنند وهمچنین بنهند پس بجوشانند سه بار پالایش اندرین آب تنکار وآهک
پس این آب را او چیزی سیمین بجوشانند ودر خمیره کنند نمکی از وی پدید آید از آن نمک جزوی
بگیرند وربع وزن او نوشادر بگیرند وباوی بسایند ودر لعاب خردل بسرشند واگر اندکی
عسل بلادر با وی یار کنند قوی تر باشد وزودتر سوراخ کند **صفت** داروی دیگر زرنیخ را

باروغن زیت کهن بپالایند و با عسل بجوشانند و بیامیزند و بر آتش نرم نهند تا چون مرهم شود و اگر
سرگین کبوتر خشک یا سرگین بط یا سرگین باز با وی بیامیزند روا بود صفت داروی که باقی ماده را
تحلیل کند و جراحت را پاک کند بگیرند عاقرقرحا و میویزج و بورق همه را با انگبین بسرشند و بر
بیرون طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند حب الغار قشیشا و اشق از هر یکی دوازده درم سنگ
آرد باقلا شش درم سنگ همه را بر سیکاج تر بسرشند و بر پوست پاره طلی کنند و بر خراج نهند
تا خوب بیوفتد و این دارو در وقت که بسرشند اگر یک یکزمان بماند زود خشک شود در حال
طلی باید کرد صفت داروی دیگر بگیرند نوشادر یک جزو و بزر در یک جزو مرداسنگ
یک جزو و ثلث یک جزو و روغن زیت کهن یک جزو و ثلث یک جزو و بهم بیامیزند و طلی کنند و اما خراج
که در باطن بود علاج او نخست باستفراغ و تبدیل مزاج باید کرد و خون صافی کردن پس ماده را
بپزانیدن بداروهای لطیف و معتدل چون شراب رقیق سفید اندک و دارچینی
اندر طعامها کردن و اگر بامداد دو دانگ صبر و دانگی زعفران بر نهند زود پخته شود و بشکند
بگیرند اصول نجد درم سنگ تخم مرو و سوداو سنبل از هر یکی یک درم سنگ تخم خبازی
و تخم خطمی از هر یکی چهار درم سنگ صمغ و کتیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ
گل ارمنی ده درم سنگ شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه در آب برد
و مقداری روغن گل و طعام حسو کرنج و کشک جو نیم کوفته و اندکی نشاسته مغز بادام با اندکی
صمغ اعرابی سوده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و امروسیا نخت سود دارد و اگر
درد خیزد بگیرند تخم مرو و تخم خطمی و تخم خبازی پاک کرده و کتیرا از هر یکی راستار است همه را
بکوبند و بروغن گل یا روغن بنفشه یا روغن بادام چرب کنند شربت سه درم سنگ بامداد
و سه شبانگاه با شیر خر مقدار سه اوقیه در دهند و اگر دبیله اندر اسافل بود لعاب حلبه و لعاب
تخم کتان و کتیرا و صمغ و زرده خایه مرغ و روغن گل حقنه کنند و باقی علاج اندر علاج قروح معده
و قروح امعاء و قروح مثانه باید جست والله اعلم باب ــــ هشتم

از گفتار نخستین از جزو اول از کتاب هفتم اندر دمل و علاج آن

دمل از جنس خراج است و سبب آن از خونی گرم بود که مخالط او شده باشد رطوبتی غلیظ
فاسد که متولد شده باشد از بد گواریدن طعام و بسیار خوردن غذاهائی که از وی خون تولد
کند و سبب آن بد گواریدن طعام باشد و حرکتها و ریاضتها که بر امتلا کنند علاج هرگاه
که دمل پدید آید در علاج آن تغافل نشاید کرد از بهر آنکه هم باشد که خرابی کرد در بزرگ و علاج
آن تا مدت سه روز علاج اماسهای گرم باشد نخست اگر مانعی نباشد رگ باید زد و حجامت
باید کرد و هر شب آلوی سیاه و عناب و زرد آلوی کشته و ترش و خرما هندو و اندکی
زرشک و یکدرم سنگ کشنیز خشک تر کردن و بامداد آن آب صافی کردن و خوردن
و آب انار ترش و شیرین و آب کشته با سکنگبین سود دارد و استفراغ کردن بمطبوخ
هلیله زرد و شاهتره و سنا مکی و خرما هندی صواب باشد و از طعامهای غلیظ از گوشت
و شیر و مانند آن پرهیز باید کرد و آنچه خورد باید که میل بترشی دارد و از اول که دمل پدید آید چیزهای خنک
بر باید نهاد چون اسپغول بگلاب و سبه که تر کرده و خطمی هم بگلاب و اندکی سرکه تر کرده
و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و از پس سه روز تدبیر تحلیل باید کرد و بپزانیدن
و نخست اسفنج با آب و روغن نیم گرم کرده بر می باید کرد و بر دمل می نهادن چندین کرت
تا زود بپزاند و آرد گندم و نان گندمین در آب و روغن زیت پخته بر نهادن زود بپزاند گندم
خائیده بپزاننده است و موم گداخته با اندکی زفت و رتیانج اندر روغنی که میل بگرمی دارد
چون روغن سوسن بپزاننده است و روغن کتان نیز بپزاننده است و تخم کتان و تخم مرو
هر دو کوفته و با خمیر ترش سرشته بپزاننده است و انجیر خشک در ماء العسل سرشته آغشته
و تخم مرو کوفته با وی سرشته بپزاننده است و مویز دانه بیرون کرده و با انجیر کوفته و خردل
کوفته با آن سرشته بپزاننده است خاصه اگر اندکی ماء العسل بر افکنده باشند و مویز
با بوره سرشته بپزاننده است صفت تخم مرو کوفته و اندر شیر جوشانیده بپزاننده است

صفت داروی پزانند بگیرند روغن گاو یک وقیه و نیم خمیر ترش دو وقیه تخم مرو و اسپغول
ناکوفته از هر یکی یک وقیه و نیم شیره انجیر سه وقیه حلبه و تخم کتان از هر یکی نیم درم سپستان بیست عدد را
در شیر تازه بجوشانند و ضماد کنند و آرد جو بت معتدل و پزانند و جرجیر اندر روغن گاو بجوشانند
و اگر دمل سخت گرم نباشد و دیر پخته میشود نخست از ان رگی که بدان عضو پیوسته باشد خون بیرون
باید کرد پس محجمه بر دمل نهادن و حجامت کردن و خون غلیظ بیرون کردن و شاید که در ابتدا
این فصل گفته شد که خون صدیدی بیرون آید و خون غلیظ محتبس شود و انجا قرحه صلب گردد و بسیار کس را
که دمل بسیار باشد این علاجها گرمابه و ریاضت بهنگام سود دارد و الله اعلم

باب نهم

از گفتار نخستین از جزو نخستین از کتاب هفتم اندر شرا و علامات و علاج آن

شرا اما سهامی بود بسیار و کوچک و پهن مثل نفاخاتی که از حمره پدید آید با خارش و با تاسه
صعب و بیشتری ناگاه پدید آید یکبار و سبب آن بخاری باشد حار که اندر تن بجنبد یکبار و این
بخار از خون صفرای خیزد یا از بلغم بورقی علامات انچه خونی بود سرخ بود و سوزان و گرم و زود
بر دمد و بیشتری وقت چاشتگاه پدید آید تا آفتاب بلند شود و بر آمدن باشد و انچه بلغمی بود
بدان سرخی و سوزانی نباشد و باشد که رنگ او میل بسفیدی دارد و بیشتری شبانگاه
پدید آید یا در شب و باشد که تری همچون عرق از وی همی بالا آید پس اگر فصد نکنند بیم آن بود
که حمی غب پدید آید علاج از آن که علامتها خونی ظاهر بود در حال که پدید آید آب غوره و طلا باید
کرد و شراب غوره و آب غوره و با آب سرد دادن ساکن شود و هر گاه که ساکن شود در حال
رگ باید زد و حجامت کردن و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس
و روغن گل طلی باید کرد و با آب انار ترش و شیرین و نقیع خرما هندی و دوغ ترش
تسکین کردن و نقیع سماق مقدار سه اوقیه تسکینی تمام کند و اگر از پس رگ زدن
معاودت کند و قوت قوی باشد هلیله زرد و ایارج فیقرا استفراغ باید کرد و بگیرند هلیله زرد

دو درم

دو درمسنگ ایارج فیقرا یک درمسنگ سکنگبین بخورد و بعضی گفته اند بگیرند اگر حب آب
کرفس ده درم بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ ترش و غیر آن با اقراص کافور یا با قرص
طباشیر باید داد و اگر مدت دراز گردد نقیع صبر باید داد و آب کشنیز با آب عنب الثعلب اگر تری
با غثیان بود یاری باید داد تا قی تمام کرد و آب گرم دادن و شربتها متواتر سود دارد و طبع را
نرم گردانند و از آنکه علامتها بلغمی ظاهر باشد هم نخست لختی خون کم باید کرد پس استفراغ بلغم کردن
بهلیله و تربد بدین صفت بگیرند هلیله زرد دو درمسنگ تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ
سقمونیا دانگی افسنتین و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند با آب کرفس انچه یک شربت بود اگر
خلط بورقی بود استفراغ کنند بدین هلیله زرد و نصف آن تربد سفید سه درم و هر بامداد
ده درمسنگ گل انگبین باده درمسنگ سکنگبین بیاده ریشند و بدهند و اگر گلشکر دهند
با نیم درم افسنتین روا باشد و گرمابه و عرق آوردن و مسام گشاده داشتن هر دو نوع را سود دارد
و یک درمسنگ کبابه با سه درمسنگ شکر سفوف کردن شری بلغمی را سود دارد و سه درمسنگ
بجکنت کوفته و بیخته با سه وقیه شیر تازه سود دارد و اگر خشک بجوشانند و آن آب که از وی
جانه بدهند سود دارد و گل یخ که بتازی المغره گویند بگیرند و بکوبند و در آب حل کنند و بنشانند
آن آب سود دارد و خوردن آبهای ناشتا سود دارد و طلاء آب کرفس و پست جو و سرکه نیک بود و الله اعلم
بالصواب

جزو دوم

از گفتار نخستین از کتاب هفتم اندر انواع بثرها گرم و انجزو چهار باب است

باب نخستین

از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب هفتم اندر حمره و علاج آن

حمره بحیم بثره بود سخت گرم و سوزان و با خارش صعب و خورنده بود و پوست را بسوزد و بخورد
و لختی گوشت فرو برد و خشک ریشه سیاه بر آرد همچون خشک ریشه جایگاهی که داغ کرده باشند
و تری کمتر دارد زیرا که جمله پالوده باشد و ماده او صفرای بود که آنچه به سودا مایل بود و تیز باشد

وپراکنده وبزرگی او چند جایگاه نخودی یا بزرگتر وبعضی باشد که هیچ تره وبدید نیاید لکن انجایگاه بخارد وبسوزد ونخست سرخی پدید آید پس سیاهی شود یا رمادی وگاه باشد که تنها بصعب گیرد وهلاک کند علاج اگر قوت قوی باشد ومانعی نباشد رگ باید زد نخست وخون بسیار بیرون کردن
چنانکه نزدیک شود بدان که غشی خواهد افتاد وگاه باشد که جایگاه علت را بباید آژد وآژیدنی تمام وخون بیرون کردن که بدرجه سیم رسیده بود از هم بیرون باید کرد واین انوقت باید کرد که ماده
میل بصفرا داشته بود وضمادها که بکار دارند چنان باید که در وی با قوت خشکی قوت تحلیل وتخفیف باشد زیرا که دارو را ماده می باید رون تن باز برد وچون ضمادی که از عدس مقشر
وبرگ لسان الحمل ونان خشکار که در وی سبوس بسیار بود واین همه را بیزد وضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند انار ترش وبشکافند ودر سرکه بپزند وبسایند نیک وبر خرقه
طلی کنند وبر انموضع نهند این ضمادیست که در ابتدا وانتها سود دارد واندر شبانروزی سه بار بکار باید داشت بامداد وشبانگاه ونیم شب وطعام چیزی باید خورد که بسردی وتری میل دارد
واگر جمره بر لب باشد یا بر قضیب وخایه وماننده آن عضوی که بدارو ها خشک کننده محتاج تر بود بگیرند گلعسد وقلقدیس از هر یکی حبت در سنگ بوره بنج در سنگ بآب بسایند وطلی
کنند بر یک بار کمین برشته طلا کردن سود دارد باب دوم
از گفتار نخستین از جزو دویم از کتاب هفتم اندر نار پارسی وعلاج ان
اتش پارسی تره باشد پرآب ورقیق با خارش وسوزش صعب وسبب آن بسیاری وگرمی وتیزی خون باشد علاج نخست رگ باید زد وطبیخ هلیله وخرما هندی واستفراغ کردن
وهر بامداد گشکاب وآب کدو وآب خیار وآب خربزه هندو واسبغول وشکر وماننده آن خوردن وآن تبرها را باید شکافت وآب از وی برچیدن واگر لختی پوست آن تره بناخن
برای ببرند تا آب اندرون کرو بیاید وانچه از وی میتراید بری چند صواب بود وگل ارمنی در سرکه حل باید کرد وبر حوالی آن طلی کردن وبر تره مرهم اسفیداج طلی کردن والله اعلم

باب سیم
از گفتار نخستین از جزو دویم از کتاب هفتم اندر نمله نمله تبرها خورد باشد
بیکدیگر نزدیک ودرهم پیوسته میکردد وپهن باز میشود وبا خارش وسوزش بود وبلمس گرم بود
وسوزش او همچون سوزش گزیدن مور بود وبسیار باشد که نمله یک تره بود وباشد که تبرات
پراکنده بود وگرد همچون ثولول وبیشتری چنان باشد که بن او پهن بود وبعضی چنان باشد که بن او
باریک باشد همچون ثولولی معلق واو را فرو خوردن گویند ورنگ نمله میل بزردی دارد وبعضی
باشد که ریش گردد وبعضی بتحلیل زایل شود وسبب آن ماده بود تیز اندر زیر پوست با خون آمیخته
واندر رگهای باریک که در زیر پوست هست روان گشته علاج نخست تسکین حرارت باید کرد
ومطبوخ هلیله استفراغ صفرا کردن وماء الجبن بتموینا دادن او را سود دارد وبا استفراغ ماده نمله را
واگر خون سخت غالب بود نخست رگ باید زد پس با استفراغ صفرا مشغول شدن وگرد اگرد
انموضع طلی کردن بصندل وفوفل وشیاف مامیثا واسفیداج ارزیز وگل ارمنی از هر یک
جزوی وقشور پیروج وافیون از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند وبگلاب سرشته اقراص کنند
وبوقت حاجت بگلاب حل کنند وطلی کنند واگر اندکی سرکه بر چکانند صواب باشد وچون
ریش گردد دارو های مرطب دور باید داشت زیرا که دارو مرطب ملایم قروح نبود وبرانموضع
که ریش گشته باشد مرهم اسفیداج طلی کنند واگر هنوز خارش وسوزش باشد وریش
شده باشد همین طلی صندل وفوفل بر همه اندام طلی کنند وبر همه موضع خارش وبرگرد اگرد ان
وهر وقت که بسوزد بشویند بدین آب برگ بید در آب بجوشانند وبدان آب بشویند وطعام
عدسی بآب غوره وانچه بدین ماند وقرص وافرد هند روا باشد والله اعلم بالصواب
باب چهارم
از گفتار نخستین از جزو دویم از کتاب هفتم اندر گاورسیه گاورسیه که تبرها
خورد باشد وبسیاری واندکی وصلبی ونرمی آن باندازه ماده بود وسبب آن ودر جمله میل

بعلبی وارد واز بهر انکه ماده آن بلغم بود یا سودا که بصفرا کرم شود و باد وی بیامیزد و سبب صلبی آن اینست **علاج** علاج ان بعلاج نمله نزدیکست از بهر انکه وی نوعی از نمله است لیکن مسهلاتی که از بهر آن دهند از تربد یا از افتیمون خالی نباید که باشد والله اعلم بالصواب

جزو سیم از گفتار نخستین از کتاب هفتم

اندر انواع ریشها و بثرها که بر سطح تن باشد و آنجه ویح باب است

باب اول

از گفتار نخستین از جزو سیم از کتاب هفتم اندر سعفه و شیرینه سعفه و شیرینه بثرهای بود که بر سطح تن برآید و غایر نباشد یعنی بگوشت اندر فرو سوی نشود لکن بعضی پهن باز شود و درد و سوزش و خارش کمتر بود و سعفه بیشتری بر پوست سر برآید و شیرینه بر پوست روی و دیگر اندامها برآید و سوزش شیرینه بیشتر از سوزش سعفه بود و تر اننده تر از سعفه و آنجه از سعفه تراید ریمی بود غلیظ و لزج باشد که قوام آن همچون انگبین بود و باشد که رقیق تر بود **علاج** اما سعفه را بنگرند اگر خون غلبه دارد و علامت آن ظاهر بود رگ قیفال فرمایند پس بر هر دو جانب گردن حجامت فرمایند زود اگر کفایت نشود رگ پیشانی زنند و اگر سعفه خشک باشد پس گوش بزنند و آن خون در سر مالند پس مرهم سرخ که از مرداسنگ و زردچوبه و سرکه و روغن زیت سازند طلی میکنند و سبوس گندم و برگ چغندر بسرکه و آب می پزند و سر بدان میشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین در بینی میچکانند و اگر علامتها غلبه خلطی دیگر ظاهر باشد تن از ان خلط پاک کنند و سعفه بیشتر از عفونت تولد کند اگر با صفرا تیز را انگیخته بود یا بلغم شور بود و ریم او غلیظ بود و استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افتیمون و سقمونیا باید کرد و استفراغ بلغم بحب صبر و حب قوقایا باید کرد و بس و آروها طلی کردن **صفت** داروی سودمند بگیرند توبال مس و سرب سوخته و قرطاس سوخته و انزروت از هر یکی دو جزو کوکرد زرد یک جزو همه را بسرکه بسایند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند مرداسنگ

وزردچوبه و مغز بادام تلخ همه را بسرکه بسایند و بروغن گل حل کنند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر که کودکان را سود دارد بگیرند زردچوبه و حناو زراوند طویل و مرداسنگ و نار پوست همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند **صفت** داروی دیگر هم کودکان را بگیرند مرداسنگ و قلیا و بادام تلخ سوخته و زردچوبه را بسیار است بسایند و با سرکه و روغن گل حل کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند مازوی خام و پی سوراخ و بروغن کاو بریان کنند و بسایند بسرکه و طلی کنند روزی سه روز از این روغن کاو در بینی کودک چکانند و بعضی طبیبان مورد خشک بار کنند بعضی آمله بریان کنند **صفت** داروی دیگر محمد زکریا میگوید سعفه را بهترین دارو نیست بگیرند سفال شور کهن یک جزو و نمک نیم جزو نرم بسایند و بسرکه تر کنند و هم او گوید اندر علاج سعفه و کردو شیافها بلید اعتماد بر نمک و سرکه باید کرد از بهر انکه هیچ دارو اندر خشک کردن ماده و بدو خشک گردانیدن بجای او نیست **صفت** داروی دیگر بگیرند کشنیز خشک سوخته و سفال شور و حنا بسرکه بسایند و بروغن گل طلی کنند **صفت** داروی که سعفه تر را بهتر بگیرند خربزه و در آب بپزند و سر بدان بشویند پس بگیرند توبال مس و مرو قنبیل از هر یک دو جزو حنا و کندر و شب یمانی از هر یکی چهار جزو زراوند طویل و قلقطار و صبر و مرو آب که از شاخ رز بچکد از هر یکی جزو و بسرکه و روغن گل طلی کنند و اگر آن آب بدست نیاید خاکستر چوب رز بجای آن بکار دارند و سعفه که بر روی افتد بثرهای بود سرخ و علاج آن گرمابه است و روی بر بخار آب گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه بر افکندن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلی کردن

باب دوم

از گفتار نخستین از جزو سیم از کتاب هفتم اندر خشک ریشه که تازی الجمرة گویند

این عارض بثرهای بود درشت خورد و سرخ و سوزاننده همچون سوزانیدن زخم سوزن و اندر تابستان پدید آید خاصه انوقت که مردم گرم شود و عرق کند **علاج** نخست رگ باید زد پس بمطبوخ هلیله و شاهتره استفراغ کردن و در گرمابه آب گشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن

طلی کردن وحنا بسرکه طلی کردن اندر گرمابه سود دارد و اگر مورد را بپزند و آب او با سرکه و گلاب طلی کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن و طعام چیزها سرد و تر باید فرمود باب سیم

از گفتار نخستین از جزو سیم از کتاب هفتم اندر بنات اللیل و علاج آن

هرگاه که مسام ظاهر تن بسته شود و پوست درشت گردد و طعام نیکو هضم نیافته اندر شبها سر درشتی و خارش و بثرها خورد بر سطح تن پدید آید از بنات اللیل گویند علاج رگ باید زد و استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و آب انار و مانند آن و اگر اندر گرمابه حنا و آب کرفس طلی کنند سود دارد و آب چغندر طلی کردن سود دارد و آرد باقلی و سبوس گندم بسرکه طلی کردن سود دارد و اگر این خارش دراز آهنگ شود و ماده آن خلط بورقی بود آرد حلبه با انگبین بیامیزند و در گرمابه طلی کنند و بطبیخ قثاء الحمار و طبیخ تخم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل یا آبی که خرزهره در وی جوشیده باشند طلی کردن سود دارد و آب انار با طبیخ تخم حنظل طلی کردن سود دارد و اگر گرنج سفید بگیرند و وقیه و نکو بندو بسرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک وقیه گرد سوده با وی بسرشند و در گرمابه طلی کنند و کسی را که قی کردن آسان بود قی سود دارد صفت داروی سودمند بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون از هر یکی یکمثقال ریوند چینی و گل سرخ از هر یکی دو مثقال ترنگبین هم سنگ همه شربتی چهار درم سنگ اندر عصیر سیسنبر تر سه روز پیوسته بدهند و اگر حاجت آید یکهفته میدهند والله اعلم

باب چهارم

از گفتار نخستین از جزو سیم از کتاب هفتم اندر جرب که بتازی گر گویند و علاج آن

گر دانهها کوچک است که اول پدید آید سرخ رنگ بود و با خارش بسیار و بعضی با مده بود و بعضی بی مده و بیشتر که بدست دوگانه بود و باشد که بر روی ران دوگانه باشد که با جمیع بدن آید و سبب که از خونی فاسد بود که صفرا یا سودا سوخته یا بلغم شور بادی آمیخته بود و انواع این

بجب آنچه این اخلاط بود که بعضی تیزتر بود و بعضی با کین تر بود و بعضی غلیظتر و بعضی رقیق تر و بعضی اندک تر و بعضی بسیارتر و این از علامتها او طلب کنند و در دو خارش آن و سبب قبا ذخون و سوختن وی از بسیار خوردن داروها گرم بود و آبکامها، باتوابل و شیرینی بسیار و شراب که از نبید احمله خورا استباه کنند اچون تباه شود طبیعت اینها بطریق رگها، بار یک با پوست ریزد و پوست نیز قبول کند بسبب ضعف و انواع گر بسیار است بعضی خشک بود و بعضی از وی زرداب روان بود و بعضی خون سیاه و بعضی بهر جایگه در میان وی حیوانی بود بر مثال شپشی کوچک و صورت گر مختلف بود تا هر یک در وی چه غالب بود و اختلاط اگر صفرا نیز غالب بود و انها سر تیز بود و بیخ سرخ باد ر د بسیار و سوزش و اگر سودا غالب بود بجنبا، آن سیاه رنگ بود و درد اندک بود و دیر به شود و اگر بلغم غالب بود سفیدی برنگ او غالب بود و بهن بود و زود مده کند و تر گر دو گر خشک از غلیظی و خشکی ماده بود و گر تر از رقیقی و تری ماده بود و علاج وی گر از خونی غلیظ و عفن تولد کند که بر گها اندر گرد آمده باشد و طبیعت از الظاهر تن دفع میکند و گر دو گونه باشد خشک باشد و تر باشد علاج نخست رگ باید زد پس بطبیخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و خرماء هندی استفراغ کردن و اقراص بنفشه نیز مسهل موافق است و از پس استفراغ آب شاهتره خوردن با هلیله زرد و با شکر سفوف کردن و اطریفل شاهتره بکار داشتن و نقیع صبر اندر آب گشنه سودمند باشد و باقی خون را صافی کند صفت نقیع صبر بگیرند صبر یکدرم سنگ تا یکمثقال و در آب گشنه تر کنند و یک شبانروز بامداد بخورند و پس روز بیا سایند و دیگر باره سه روز بخورند و سه روز بیاسایند تا نه درم سنگ تا نه مثقال خورده شود دیگر کهن را استاصل کند و طبیخ شاهتره سود دارد بگیرند هلیله زرد و پانزده درم سنگ شاهتره هفت درم سنگ افسنتین سه درم سنگ سنا مکی پنج درم سنگ افتیمون چهار درم سنگ ماهیران دو درم سنگ تخم گشنه سه درم سنگ گل سرخ دو درم سنگ بپزند و بپالایند و پانزده درم سنگ

فلوس خیار شنبر و سی درم سپستان شیر خشت در وی گذارند و بپالایند این یک شربت باشد خداوند
گرتر را سود دارد صفت حب شاهتره بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم سنگ
صبر هفت درم سنگ سقمونیا نیم درم سقمونیا را با آب شاهتره بپالایند و داروها کوفته بود
بیامیزند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بپالایند و آب شاهتره تازه کنند تا سه بار
پس حب کنند شربتی دو درم سنگ تا دو مثقال و در معالجات بقراطی آورده اند که اگر گرسنگی دو درم
حب النیل با شش درم شکر سفید آمیخته کنند و به نوبت بخورد گرگین که از بلغم غلیظ پدید آمده باشد
زایل شود صفت معجون شاهتره بگیرند هلیله زرد ده درم سنگ سنا مکی و شاهتره از هر یکی
پنج درم سنگ ریوند چینی یک درم سنگ چوب کنده دو درم سنگ بکوبند و بگشنیز سرشند
شربت سه درم تا چهار درم با آب میوه صفت اقراص بر گرتر را و بلغمی را سود دارد
بگیرند هلیله زرد و بلیله و آمله و برنگ کابلی مقشر از هر یکی یک جزو تربد دو جزو بکوبند و بیامیزند
و بپالایند بسرشند شربت سه درم سنگ و اگر از بهر استفراغ خورند شربت از ده درم سنگ
تا بیست درم سنگ و اگر استفراغ بسیار کرده آید و منفعت پدید نیاید هر بامداد شربتی از
پست گندم و شکر و آب بسیار بباید داد و ماء الجبن بسیار نیکو بود محمد زکریا میگوید شیر
گوسفندی باید که علف او شاهتره دهند خداوند گر را سود دارد و از پس این تدبیر با طلی
کردن اما گرتر را داروها باید که نیک خشک کننده بود و گرخشک را بدان حاجت کمتر
چندان نبود صفت داروی گرتر را بگیرند سیماب کشته و خبث الفضه و برگ خرزهره
و کندش و شخار و مرداسنگ بکوبند و بیزند و بروغن گل تر کنند و طلی کنند شب و بامداد
بگرمابه شوند و بشویند صفت داروی دیگر گرتر بگیرند زرنیخ زرد و سپیج و مرداسنگ
و خبث الفضه و زردچوبه و کندس و برگ خرزهره و نوشادر و زراوند دراز از هر یکی سه وقیه
و سه درم سنگ سیماب کشته یک وقیه همه را بکوبند و بسرکه و روغن زیت طلی کنند و اگر بجای
خبث الفضه قلیمیای سیم کنند بهتر باشد صفت داروی دیگر گرتر بگیرند زراوند گرد و دراز

دمغات

دمغات و کندس و عدس و مرداسنگ و بادام تلخ و زردچوبه از هر یکی یک جزو و مرداسنگ
و خبث الفضه از هر یکی دو جزو همه را بکوبند و بسرکه و روغن زیت طلی کنند صفت داروی دیگر
گرتر را بگیرند خبث الفضه و کندس و برگ مورد خشک و زراوند دراز و شخار و روی سوخته
و سیماب کشته و اشنان و سرگین سگ که سپید بود و مرداسنگ و گوگرد و زرنیخ زرد
و سپیج و سفیداب ارزیز و حب السلاطین از هر یکی را استار است همه را بکوبند و بروغن زیت
و بروغن گل و روغن حب الغار تر کنند و طلی کنند صفت داروی دیگر گرتر بگیرند قلیمیای سیم
و مرداسنگ و زردچوبه و خاکستر بلوط و خمیر و کندش سفار شور کهن و گوگرد از هر یک استار است
بروغن زیت کهن طلی کنند صفت داروی دیگر گرتر را بگیرند ماميران و خبث الفضه و قنبیل و مرداسنگ
و زردچوبه را استار است بروغن زیت بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر گرتر را بگیرند
کندر تر دو درم سنگ زراوند دراز چهار درم سنگ خبث الفضه شانزده درم سنگ زردچوبه
ده درم سنگ سیماب کشته ده درم سنگ بسرکه و روغن گل طلی کنند صفت داروی دیگر
گرتر بگیرند تخم ریواج بیست درم سنگ مغز دانه زردالوی تلخ بیست درم سنگ سیماب کشته
ده درم سنگ نمک خمیر ده درم سنگ همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و با بخورات طلی کنند در گرمابه
و اگر بابارو و کنجد طلی کنند روا باشد صفت داروی گرخشک را بگیرند قسط حلو و کندش از هر یکی
یک درم سنگ میعه ترنج درم سنگ روغن گل پنج درم سنگ در گرمابه طلی کنند صفت
داروی دیگر گرخشک را بگیرند سیماب کشته و میعه تر و روغن گل و برهاون بمالند تا چون مرهم گردد
و در گرمابه طلی کنند صفت داروی دیگر گرخشک را بگیرند خبث الفضه و مرداسنگ و شیر خشک
سوخته و گلنار و قنبیل از هر یکی پنج درم سنگ کندش سه درم سنگ بروغن گل طلی کنند
در یک شب دو بار و اما خارشتی را که بی گر بود آب کرفس و سرکه و گلاب و روغن گل طلی کنند
اندر گرمابه سود دارد و خداوند رطوبت را طبیخ حلبه و طبیخ تخم حنظل طلی کردن سود دارد صفت
داروی سود مند آب انار ترش و اندکی بوره اندر وی بپزند و با روغن گل اندر گرمابه طلی کنند

صفت داروی دیگر بگیرند تخم خشخاش و بکوبند نرم تا چون مرهم شود و بآب به که طلی کنند صفت
داروی دیگر آرد باقلی و گوشت خربزه بی تخم او از هر یکی یک جزو بوره نیم جزو و همه را بآب کرفس
ترکنند و طلی کنند صفت داروی چشم را سپیدهٔ خایهٔ مرغ و نشاسته بگلاب بیزند و ضماد
کنند و خارش انگشتان از آب چکند گرم کنند و انگشتان در وی نهند و بروغن آن طلی کنند
و اگر خارش اندر زنخدان بود بگیرند تخم حنظل یک درم سنگ بوره یک درم سنگ صندل سرخ
دو درم سنگ سنا مکی نیم درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و بروغن گل طلی کنند
و خارش سر را از اگر بآب خوش آب و طبیخ شاهتره و مورد و گوشت خربزه شستن سود دارد
و خارش معده و فرج زنان را بگیرند شب یمانی بریان کرده و قطران را استعمال است و مقدار
یک درم به پنبه بردارند و حمول کنند و آب انار ترش و شیرین در آفتاب نهند تا اندکی غلیظ
شود و حمول می کنند گرم کرده والله اعلم باب پنجم

از مقالهٔ نخستین از جزو سیم از کتاب ششم اندر قوبا که بپارسی بریون گویند و علاج آن

سبب این علت دو چیز است یکی خلط بد اندر تن دوم قوت طبیعت و خلط بد نیز دو گونه باشد
یا خلطی بود تیز و رقیق یا خلطی غلیظ و سوداوی با خون آمیخته و قوت طبیعت چنان بود که خلط بد را
از اندامهای شریف باز میدارد و بظاهر پوست دفع میکنند علامتها اگر خلط تیز بود و رقیق
بریون تراننده و خلنده و سوزان بود و اگر خلط غلیظ و سوداوی بود بریون خشک بود و بدان
خلندگی نباشد و اگر اخلاط آمیخته بود و با یکدیگر برابر بود و علامتها میانه بود علاج تامل باید کرد
تا ماده علت کدام خلط است و باستفراغ ان مشغول باید بود و اگر اخلاط آمیخته بود استفراغ
اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی غالب بود استفراغ خلط غالب باید کرد و اگر خلط دیگر بود
غافل نباید بود اما استفراغ خلط رقیق و تیز بداروها باید کرد که اندر علاج گر یاد کرده آمد
و استفراغ خلط غلیظ و سوداوی بداروها باید کرد که اندر علاج بیماریها سوداوی یاد کرده
آمده است چون مالیخولیا و غیر ان و پیوسته اندر گرمابه رفتن و بآب گرم خویشتن شستن

بهترین

بهترین علاجها است از بهر آنکه آب گرم و خوش مسام را بگشاید و تری آب و خوشی و گرمی
آن خلط غلیظ را تحلیل کند و تیزی خلط رقیق را بنشاند و مزاج آن بگرداند و از پس گرمابه
داروهای مالیدنی بکار باید داشت اما اگر بریون تر بود داروها خشک کننده باید و اگر
تری اندک بود داروها ارزدانیده باید و بریون کهن را داروها قوی و تحلیل کننده و برنده
باید و از آنکه تری اندک بود و اندر گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ سود دارد خاصه اگر
آرد باقلی و آرد جو باوی بسرشند و طلی کنند و حلبه و سبوس گندم و تخم خربزه نیم کوفته هر
اندر آب بجوشانند تا نیک پخته شود و آن آب طلی کنند و تخم ترب کوفته با نشاسته بیامیزند
و بسرکه تر کنند و طلی کنند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلی کردن سود دارد و هلیله زرد بسرکه
سوده طلی کردن سود دارد و پیه مرغ و پیه بط مالیدن سود دارد و کودکان را ریم بن دندان بناشتا
طلی کردن سود دارد و صمغ الو و کثیرا بسرکه تر کرده یا بترشی ترنج داروی آزموده است بریون نو را
که کهن گشته نباشد زایل کند و نانخواه بسرکه سوده و زاک بسرکه حل کرده سود دارد و اگر رامک
تری بیشتر را به جغفض و مازو و صمغ و کثیرا و مامیثا و مقل و توبال بسرکه طلی کنند سود دارد
و اگر بدین داروها زایل نشود نخست دیوجه بر باید افکند تا خون بمکد پس محجمه بر نهادن و آنچه
از دیوجه باقی شده باشد از ان پاک کند پس موم روغنی که از روغن گل کرده باشند طلی باید
کرد و یک شب رها کردن و دیگر روز آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کثیرا در آب کثیرا
جوشانیده و طلی کردن و شب باوی رها کردن و دیگر روز اندر گرمابه بطبیخ بابونه و پنج خطمی
شستن اگر چیز بماند دیگر باره دیوجه بر باید افکند و هم این علاج دیگر باره کردن و اشق
بسرکه حل کرده بریون کهن را سود دارد و کندش و زردچوبه کوفته و پخته و اشق در آب حل کرده
هر سه بسرکه بسرشند و طلی کنند سود دارد و نفط سپید چند کرت طلی کردن سود دارد صفت
داروی قوی بگیرند ذراریح و بسایند با روغن گاو و سه روز بگذارند پس روغن از وی
بپالایند و آن روغن طلی کنند تا بریون بردارد و گوشت پاکیزه پدید آید پس مرهم علاج کنند

صفت داروی دیگر بگیر بذمازوی نا سفته پنج درم سنگ بول کاو و یک سکره سرکه مازو را دارین بول و سرکه بپزند تا نرم شود و بسایند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر بگیر بذر شیم ماهی چهار جزو کندر دو جزو و هر دو را بسرکه طلی کنند **صفت** داروی دیگر بگیر بذ مازو و کتیرا و رحنین را بستار است بسرکه حل کنند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر بگیر بذ خربق سیاه چهار مثقال آرد ترمس و سرطان سوخته و نطرون از هر یکی سه مثقال همه را بکوبند و بپزند همچنان خشک بر پراکنند **صفت** داروی دیگر بر بوزا که بر خایه باشند بگیر بذ اسفیداج شست درم کوکرد دو درم سنگ مویز ج بکیدر سنگ همه را بسرکه حل کنند و طلی کنند و هر گاه که بر بوزا علاج کنند و پاک شود داروها را دارو که آن موضع را قوت دهد طلی باید کرد تا بر بوزا معاود نکند والله اعلم بالصواب

گفتار دویم

از کتاب هفتم اندر آماسهای سرد و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هشت باب است

باب نخستین

از گفتار دویم از کتاب هفتم اندر شناختن ماده آماسهای سرد که آماسهای سرد از آن تولد کند و شناختن انواع آن آماسها که ماده آماسها یا بلغم بود یا سودا یا بادی غلیظ یا ماده مرکب ازین اخلاط بدین سبب آماسهای سرد یا بلغمی بود یا سوداوی یا بادی بود یا مرکب ازین انواع و ترکیب اخلاط اسباب آن نادر بود و بیشتری لکاش بود و علامتهای اخلاط و علامتهای کماهی آن بسیار بود و بسیار جا یاد کرده آمده است و اما آماسهای بلغمی پنج نوع است یکی آنکه آماسی بود نرم و ماده آن بلغم ساده بود ازا بتازی الورم الرخو گویند و لون او سپید باشد و لمس گرم نباشد دویم آنکه آماسی بود و اندر آن ماده آن بلغمی بود رقیق همچون آب و این آماس استسقا یک عضو باشد سیم آنکه آماسی بود صلب و باد دست باز کوشد و ماده آن بلغمی بود غلیظ و لزج چهارم آنکه آماسی بود که از بخار بلغمی غلیظ تر و فسرده تر و این نوع یا خنازیر باشد یا غدد یا سلعه صلب پنجم آماسی بود که از بخار بلغمی خیزد و از ابتازی تهیج گویند و این چنان باشد که بخار بلغمی بسر بر شود و بشت چشم ورم

چون آماس سپید نماید و اما سوداوی دو گونه باشد یکی آماسی بود صلب و از آن هیچ حس الم نباشد و از الغت یونان سقیروس گویند و بعضی ازین آماس با گوشتی باشد که از آن حس اندکی بود و لیکن هیچ گونه الم نباشد و ماده آن سه گونه بود یکی سودای خالص بود و لون او همچون لون اسرب باشد که بتازی آبار گویند دویم خلطی بود مرکب از سودا و بلغم و هم رنگ تن بود سیم بلغمی غلیظ و صلب بود و لون او رصاصی بود و باشد که بروی موی ضعیف بر آمده باشد که بتازی زغب گویند و هیچ نوع ازین انواع سقیروس علاج پذیر نباشد . گونه دویم از آماس سوداوی سرطان است و فرق میان سقیروس و سرطان آنست که سقیروس احس کم بود و ضربان والتهاب نباشد و رکها که بر حوالی سرطان خاسته باشد بر حوالی سقیروس هیچ نباشد و نزدیک و دوری آن از سرطان بحسب کمی و بیشی این علامتها بود و ماده سرطان دو گونه بود یکی سودای خالص بود و دیگر سودائی که با صفرای سوخته آمیخته باشد : با درد و سوزش و با التهاب و ضربان بود و حوالیها او رکها بود ممتلی همچون پایهای سرطان و لون این رکها بسبزی و تیرگی گراید و درد و سوزش و التهاب و ضربان او باندازه کمی و بیشی آمیختن صفرای سوخته یا سودا بود بدین آمدن سقیروس اما بیشتری چنان باشد که نخست آماسی گرم بوده باشد بسبب گرمی با افراط و بی ترتیبی علاج بدان باز گردد و سرطان بیشترین با تبدا پدید آید و در اندامهای نرم و متخلخل و بدین سبب بیشترین زنان را افتد اندر پستان و اندر اندامهای عصبانی چون رحم و مردان را بیشترین اندر حوالی حلق و حنجره افتد و اندر خایه و قضیب و اندر روده ها نیز افتد و سرطان که هنوز اندر ابتدا بود دشوار توان دانست و چون ظاهر گردد علاج دشوار پذیرد و نخست که پدید آید چند بندقه باقلی بود یا کوچکتر و صلب بود و لون او تیره بود و در وی حرارتی اندک بود و سرطان بعضی با درد صعب بود و بعضی ساکن تر بود و در وی حرارتی اندک بود و بعضی زود ریش گردد و بعضی ساکن بماند و ریش نگردد و انچه ریش خواهد گشت باشد که بداروی ساکن گردد و ریش نگردد اما انچه درد و سوزش او صعب بود زود ریش گردد و ماده سودای سوخته باشد که از صفرای

سوخته تولد کرده باشد و آماسهای بادی دو گونه باشد یکی آنکه باد با بخار بلغم مرکب شود و ببالا
برآید یا در عضوی گرد آید از آن تهبج گویند و دیگر آنکه بادی غلیظ اندر فضای عضوی گرد آید و آن عضو را
بطرنجاند

باب دویم

از گفتار دویم از کتاب هفتم اندر آماس نرم که بتازی انرا الرخو گویند

نخست باستفراغ ماده بلغمی و پرهیز کردن از طعامهائی که از وی رطوبت خیزد مشغول باید بود
پس داروها خشک کننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و این چنان باشد که آن موضع را
نمک با سی درشت بمالند و اسفنجی نو بسرکه ممزوج با آب تر کنند و بر آن موضع نهند و اگر گوشت
خداوند علت سخت باشد اسفنج بسرکه با آب تر باید کردن نخست بسرکه خوشتر باید و اگر چنانکه علت
اندر تزاید بود سرکه ترش تر باید و بوقت انتها ترش بغایت باید الا اگر عضو عصبانی بود و اگر
بجای سرکه آب غوره کنند یا آب خاکستر چوب انجیر و چوب رز و چوب بلوط روا باشد و چنان
باید که موضع آماس را جمله و حوالی او را بدین اسفنجها پوشیده دارند تا ماده بجای دیگر نشود
و اگر بسرکه کفایت نشود شب یمانی بر نهند و آب آهک اندرین باب قوی باشد و روغن گل
با سرکه و نمک سودمند باشد و آب برگ مورد با سرکه و روغن گل سودمند بود و اگر آماس
اندر عضو عصبانی بود و با آن دردی بود نخست بزوفای تر و پخته و بقیر و طلی که از روغن زیت ساخته
باشند و شراب انگوری سیاه نیم گرم بر چکانیدن درد بباید نشاند پس داروها طلی کردن
صفت داروی که از اطلی الترل گویند بگیرند مر و حضض و صبر و سعد و اقاقیا و شیاف مامیثا و
زعفران و اندکی گل ارمنی بکوبند و بسرشند بسرکه و آب کرنب بنادق کنند همچون پیاده شطرنج
و بوقت حاجت بکار دارند صفت ضمادی دیگر بگیرند بوره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره و پشک
گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه بسرشند و ضماد کنند
و شب یمانی و حضض بهره و اندر سرکه و آب خاکستر طلی کنند سود دارد و سرگین گاو
با کندر و میعه و اشنه و قصب الذریره و سنبل و افسنتین بهم آمیخته و هر یک جدا ضماد کنند سود دارد

وطبیخ کرنب و طبیخ شبت و طبیخ پوست ترنج نطول کردن سود دارد و طین قیمولیا با سرکه و شب یمانی
طلی کردن سود دارد و اگر آماس اندر روی و پشت چشم باشد این دارو که از اطلی الترل گویند
بگلاب و آب کشنه و اندکی سرکه بسایند و طلی کنند و هیچ را که از پس تبهای و بیماریهای
دراز پدید آید سرکه و گلاب و روغن گل با آب برگ مورد تر طلی میکنند و اسفنج بدان تر میکنند
و بر مینهند و برگ گز تر و برگ مورد و برگ خیار تر کوفتن و ضماد کردن سود دارد صفت
گرفتن آب خاکستر بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب رز و بسوزانند و خاکستر در آب
کنند و یک شب بگذارند و بامداد بپالایند و بکار دارند همه آماسهای نرم و آبناک را سود دارد
یا با سرکه همی آمیزند و نمد مرغزی بدان تر میکنند و بر آماس می بندند والله اعلم بالصواب

باب سیم

از گفتار دویم از کتاب هفتم اندر آماسهاء سخت که از بلغم غلیظ و از ماده سوداء خیزد و نه از جنس سلعه و خنازیر

نخست تن را از ماده فزونی پاک باید کرد بانواع استفراغها و بباید
دانست که علاج آماسها سخت و علاج نقرس سرد بهم نزدیک است و اندر کتاب ششم انواع علاجها
آن یاد کرده آمده است از آن مطالعه باید کرد و ضمادها که از پیهها و روغنها و لعابها و مغزها کنند روا
تحلیل کننده بکار می باید داشت و اما پیهها چون پیه مرغ و پیه بط و همه مرغان آبی و پیه مرغ خانگی
و پیه سباع چون پیه شیر و گرگ و خرس و روباه و پلنگ و کفتار باشد و پیه بهایم چون
گوساله و پیه گرده بز کشن و پیه خر گوره و از روغنها روغن زیت کهن و روغن تخم کتان و روغن بان
و روغن سوسن و لعابها لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و داروها تحلیل کننده چون میعه
و اشق و جاوشیر و بزر و زوفای تر و مغزها مغز ساق گاو و مغز ساق گوزن انچه بدست
آید جمع باید کرد و بکار باید داشت و این پیهها همه تازه و نمک نارسیده باید و تخم [illegible]
نیک تحلیل کننده است و نرم کننده صفت داروی نرم کننده بگیرند خاکستر
کرنب و رتیانج و اشق و مقل همه را بسرکه حل کنند و بر اندایند صفت داروی دیگر

بگیرند در وی روغن زیت و در وی روغن کتان و در وی پیه که بجوشانند و روغن دنبه گو سپند
کداخته با آن بیامیزند و لبلاب و خباز و المارو بیخ خطمی و سعد و ضمادی نرم کننده و تحلیل کننده است
و برسطا با بیخ خطمی نرم کننده است و بباید دانست که سرکه در اول علت بکار نباید داشت
لکن با آخر علت بکار باید داشت و در عصب و عضوهای عصبانی کمتر بکار باید داشت و در عضو
لحمانی بیشتر بکار توان داشت و گاه گاه جایگاه آماس را بسرکه طلی بباید کرد و هم بخار
سرکه علاج کنند و براثر آن جاوشیر و مقل و اشق و مانند آن طلی بباید کرد بتدریج و بخار
از سنگ مارقشیشا نیک باشد هر چند روزی این علاجی بباید کرد و در میانه داروهای نرم
کننده بکار بباید داشت باب چهارم

از گفتار دوم از کتاب هفتم اندر سرطان و علاج آن تدبیر صواب اندر علاج
این علت آنست که او را نگاه دارند تا آنچه پدید آمده همچنان و همچنان بماند و زیادت نشود
و ریش نگردد و ممکن است که از اول که پدید آید اگر زود علاج کنند جملگی زایل شود لکن آنچه محکم
شده باشد زایل شدن آن ممکن نیست و بسیار بود که اندر احشا سرطان آید و پنهانی
پدید آید و علاج صواب آنست که از او بهیچ وجه نجنبانند و علاج نکنند و اگر علاج کنند باشد که بهلاک
انجامد و اگر از آن خویشتن باز گذارند مدتی دراز آهسته باشد و سلامت بود و خاصه اگر استفراغ
بوقت میکنند و غذای موافق سرد و تر بکار میدارند چون کشکاب و روغن بادام و ماهی تازه
و خایه مرغ نیمبرشت و ماش و اسفاناج و کدو و مانند آن و از آنکه حرارتی فرونی بود دوغ
گاو تازه سود دارد و این دوغی باشد که در انجال مسکه از وی جدا کرده باشند و هنوز
طعم او ترشی نگرفته نباشد و بعضی سرطانها که کوچک باشند و از اندامها شریف دور
باشند از آن بتوان برید چنانکه بیخ او بریده شود و این چنان باشد که گوشت پاکیزه بجملگی بیرون ...
نیز ببرند تا آن خون بسیار از وی برود و پس جراحت را مرهمی کنند و باشد که از پس آن
که سرطان را بریده باشند داغ باید کرد و بسیار باشد که از بریدن و داغ کردن آن خطری

علیم تولد کند خاصه اگر بعضوی شریف نزدیک بود و حکایت کرده اند که بعضی از طبیبان پیشینگان
پستان زنی که سرطان داشت بجملگی ببریدند و بر دیگر پستان او سرطان پدید آمد و خواجه ابو علی
سینا میگوید ممکن است که در آن پستان دیگر ماده سرطان بود و سرطان خواست شد لکن
از پس بریدن آن یکی پدید آمد و نیز ممکن است که درین ماده علت بسیار بود و روی بدان یکی
داشت چون آن یکی بریده شد بدیگر باز گشت و جمله هر وقت که آغاز علاج خواهند کرد نخست
تن از ماده سودا پاک باید کرد و استفراغ اندرین علت بماء الجبن صواب تر بود و هر چند روزی
چهار درسنگ افتیمون اندر ماء الجبن بباید دادن یا در ماء العسل و اگر بجای افتیمون هر چند
روزی طبیخ افتیمون دهند با سکنجبین آمیخته صواب باشد و هر چه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده
آمده است و هر چه اندر علاج جذام یاد کرده شد علاج این علت است و حرارت جگر را الغذاء
موافق و شربتها و ضمادها ساکن باید داشت و باعتدال باز آوردن تا سوخته شدن خون باز
دارد و بباید دانست که داروی تحلیل کننده را اندرین علت مضرت بیش از منفعت بود
از بهر آنکه ماده رقیق تر تحلیل کنند و دیگر که بماند غلیظ تر شود و علت صعب تر گردد و داروهای معدنی
مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزاننده نباشد سود دارد و توتیا مغسول خاصه که با روغن
گل طلی کنند ممکن بود که ماده غلیظ سرطان را جملگی تحلیل کند برفق خاصه اگر زود تر دریابند و علاج
ازین نوع کنند و کمترین آن بود که بر آن حال بماند و زیادت نشود و حکاکه سنگ آسیا یعنی
آنچه از سنگ آسیا که با آب بسایند سود و شود و آنچه از سنگ که کارد بدان تیز کنند و سود شود
سود دارد و حکاکه اسرب یعنی آنچه از سرب حل شود چون با آب گشنیز یا با آب عنب الثعلب
کوک بسایند تا چیزی از آن سوده کرد و این داروها طلی کردن نگذارد که سرطان زیادت
شود و نگذارد که ریش کرد و من این حکاکه اسرب را که بدین آبها حاصل آید و توتیا
و اسفیداج و صبر از هر یکی اندکی در میان هاون سرب سوده شده و در او ایام پدید آمدن
سرطان از سوده مراز ایل کرد و گل ارمنی و گل مختوم با اسفیداج اسرب با زیت اتفاق

باعصاره کوک یا عصاره حی العالم یا لعاب اسبغول درمیان نهند و طلایه اسرب سودن و طلی کردن
سود دارد و نگذارد که زیادت گردد و نگذارد که ریش گردد و عوره کوفته ضماد کردن و سرطان نهری
تازه کوفته با قلیا ضماد کردن سودمند بود خاصه اگر حرارتی و سوزشی و ضربانی باشد و گل ارمنی بسرکه
حل کرده طلا کردن سود دهد و هر گاه که ریش گردد پیوسته خرقه کتان در آب عنب الثعلب ترکرده
بروی باید نهاد و هر گاه که خشک میشود هم باب عنب الثعلب تر می باید کرد و طلی کردن صفت
داروی سودمند بگیر دم نشاسته و کندر و اسفیداج ارزیز از هر یکی یک درم سنگ گل ارمنی و گل
مختوم و صبر از هر یک دو درم بکوبند و به بیزند اگر ریش تر بود این دارو ها بری پراکنند و بعضی گویند
گل آنچه گرد اگرد وی طلی بکنند و خاکستر سرطان نهری و قلیا از هر یکی برابر در قیروطی بروغن گل
طلی کردن سود دارد و حکاکه اسرب که بعصاره برگ خرفه و عصاره کوک سوده باشد با لعاب
اسبغول طلی کردن سود دارد و الله اعلم باب پنجم
از گفتار دوم از کتاب هفتم اندر اماسهای بادناک و علاج آن اماس بادناک
دو گونه باشد یکی آنکه از بخاری لطیف خیزد دوم آنکه از بخاری و بادی غلیظ خیزد و از اطبا تازی نفخه
گویند طرنجیده باشد همچون چیزی که با دوردی دمیده باشد و اگر دست بروی نهند آواز طبل و بد خا
آنچه در عضوی بود که میان او گشاده باشد چون معده و روده و بند گاه زانو و غیر آن و بسیار باشد
که در میان استخوان و غشاها که بروی پوشیده است و میان او تا غشاها که بر هر یک پوشیده است
بادی تولد کند و از از هم باز کشد و در وی عصب تولد کند و سبب آنکه باد غلیظ بود و مسام
بسته تحلیل دشوار تر بود و بسیار باشد که بادی اندر بندگاه گرد آید و اماسیده شود و پندارند
که ماده اماس خلطی دیگر است و بشکافند و هیچ ماده بیرون نیاید مگر بادی علاج اگر از
بخار لطیف خیزد از جنس هیچ باشد و علاج آن بیشتر یاد کرده آمده است و علاج باد غلیظ آنست
که عضو را متخلخل کنند و مسام را بگشایند و دارو ها تحلیل کننده بکار دارند تا ماده تحلیل فتواند
و گاه باشد که مجمره آتش تحلیل پذیرد و روغنها گرم چون روغن زیت که در وی تخم کرفس و تخم

بادیان

بادیان و انیسون و نانخواه و زیره و سداب و مانند آن بخته باشند طلی کردن سود دارد و
صفت مرهمی تحلیل کننده خاصه بادی را که در حوالی او تار و عضلها بود دیگر بند و یخ گرما به یعنی
شوخ دیوار گرمابه در آب حل کنند و مقداری آهک آب نار رسیده در وی کنند و بجوشانند
چنانکه طلی تواند کرد و طلی کنند یا آهک اندر شراب انگوری جوشانیده طلی کنند صفت
مرهمی دیگر بگیر بذر زوفا خشک کوفته و بخته و در موم روغن از موم زرد و روغن شبت بسرشند
و طلی کنند و اگر این اماس بادناک اندر عضلها بود و یا سبب اماس صدمه و اسیبی بود
دارو ها گرم و تیز دور باید داشت و دارو ها در دنشان با دارو ها تحلیل کننده بباید آمیخت
و بخته با روغن زیت آمیخته بشم زوفا بدان تر کنند و بر نهند سود دارد و اگر حرارتی باشد بشم زوفا
بروغن گل چرب کنند و بر نهند سود دارد و اگر زوفا تر در روغن گل حل کنند صواب باشد
این همه را نیم گرم کرده بکار باید داشت و هر گاه که سرد شود بر باید داشت و دیگری گرم بر نهادن
از بهر آنکه چیز سرد عصب را و عضله را زیان دارد و نگذارد که باد تحلیل پذیرد و در ابتدا اماس روغن
گل و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته بر باید نهاد و چون درد ساکن شد دارو ها محلل بر باید نهاد
چون روغن و نطرون و سرکه و آب و خاکستر که در بابها گذشته یاد کرده آمده است والله اعلم
باب ششم
از گفتار دوم از کتاب هفتم اندر آماسها که از اطبا تازی خنازیر گویند و علاج آن
این علت را بپارسی خوک گویند و این اماسی بود گو حلب و صلب بر جایگاه خویش صلب شده
چنانکه از جای بجنبد و فراز تر و باز تر نشود و هم رنگ تن بود و سلعه همچنین اماسی بود گو حلب و صلب و
هم رنگ تن و فرق میان سلعه و خنازیر آنست که سلعه جنبان بود و از اندر زیر پوست بدست
فراز تر و باز تر توان برد و خنازیر را نه و این خنازیر باشد که بسیار بود و باشد که یکی بود و باشد
که نخست یکی بود و پس بسیار گردد و بیشتر بگردن و زیر بغل و دست پدید آید و مردم کوتاه گردن
مرطوب این علت را ابزاده باشد و بعضی را باشد که نخست بزرگ شود و این نادر بود و بعضی را

همچنان قلاده شود دکر اکر وکردن وبعضی باد ردبود وعلاج انچه بی درد بود وعلاج انچه جوانان زا بود
عسر بود وانچه کودکان زا بود سهلتر بود **علاج** از طعامهاء غلیظ واز ترشیها واز طعام خوردن
شب پرهیز باید کرد وتدبیر لطیف کردن واستفراغ رطوبت کردن بقی وبداروهاء مسهل
وبفصد وحب واصلی مسهل سودمند است وحب خیرزان نیز سودمند است وحبهاء دیگر که
بلغم غلیظ وسودا فرود آرد چون حب افتیمون وماتند آن سود دارد وحجامت خداوند این
علت را سود ندارد واز بهر انکه ماده علت را جذب نتواند کرد وخون لطیف را جذب کند
وباشد که ماده دیگر بدانموضع آرد وبالین بلند باید داشت واز بسیار کفتن وآواز بلند کردن
واز خشم وصحرت پرهیز باید کرد **صفت** حب واصلی بگیرند سنبل وسلیخه وحب بلسان و
اسارون ودارچینی وزعفران وقرنفل ومصطکی از هر یکی یکدرم سنک صبر شانزده درم سنک
اسطوخودوس وتخم حنظل از هر یکی پنجدرم سنک تربد هفت درم سنک سقمونیا چهار درم سنک
نمک هندی دو درم سنک حب کنند چنانکه رسم است شربتی دو درم سنک ونیم تا درم
صفت حب خیرزان بگیرند ایارج فیقرا سه درم سنک غاریقون دو درم سنک ونیم
تخم حنظل یکدرم سنک ونیم انزروت چهار درم سنک تربد هفت درم سنک جاوشیر
یکمثقال نوشادر دو درم سنک سقمونیا یکمثقال حب کنند بآب کندنا شربت هر روز یکمثقال
صفت سفوفی دسند تربد وزنجبیل وشکر ومصطکی راستار است همه را بکوبند وبیامیزند
شربت از یکمثقال تا دو درم هر بامداد نخست چیزها نرم کننده طلی کنند سود دارد چون پیه ماغ
خانکی وپیه بط وماتند آن پس داروهاء تحلیل کننده بکار باید داشت چون مرهم دیاخلیون
ومرهم الرسل از بهر انکه این مرهمها حرارت غریزی را بدانموضع آرند وتحلیل بدین حرارت بود
صفت دیاخلیون بگیرند مرداسنک سوده یک وقیه روغن زیت دو وقیه ونیم
ودر پاتیله کنند وبر آتش نرم نهند واز ارفق میکردانند تا مرداسنک حل کردد
در روغن سیاه شود پس بگیرند لعاب حلبه دو وقیه لعاب تخم کتان یک وقیه لعاب خطمی

بگیر

یک وقیه درین روغن افکنند وبپزند تا غلیظ شود وبکار دارند **صفت** مرهم الرسل بگیرند مقل
ر جزو واشق پنج جزو وجاوشیر دو جزو وکندر سپید جزو ومرداسنک چهار جزو ومر بیزرد هر یک
دو جزو وموم سپید جزو وروغن زیت صد وسپت جزو ورتیانج چهارده جزو وزنکار دو جزو و
زراوند دو جزو وداروهاء خشک را بکوبند وصمغها را البرکه حل کنند وبپزند وموم را بروغن اندر
کداز کنند وهمه را بهم بیامیزند وبکار دارند واکر خواهند که مرهم دیاخلیون را قوت زیادت دهند
بیخ سوسن آسمانکون وزفت وزراوند کرد از هر یکی یک جزو باوی بیامیزند وبرشتند
دشنک کوسفند وبنک بر وتخم سپندان وبیخ قثاء الحمار وآرد جو وآرد باقلی ومغز بادام تلخ
وانجیر نارسیده که از درخت بیوفتد وخشک شود وسپید کردد ومقل همه اینست که دیاخلیون را
هم قوت زیادت کند وهرکاه که خنازیر نرم شود از انشکافند ومرهم زنکاری علاج کنند
صفت مرهم زنکاری بگیرند زنکار ده درم سنک موم وعلک الانباط از هر یکی پنجدرم
سنک زیت بسیار مرهم سازند چنانکه رسم است وبعضی طبیبان اندرین مرهم پنج درم سنک
رتیانج زیادت کنند وهرکاه که ماده علت بریده شود وکوشت پوسیده پاک شود داروها
رویاننده بکار دارند **صفت** مرهمی که خنازیر را نرم کند بگیرند آرد باقلی وآرد جو وپیه بط از
هر یکی یک جزو وبیخ حنظل وشب یمانی وبیخ سوسن وزفت تر از هر یکی نیم جزو زفت را وپیه را
بروغن زیت بگدازند وداروها بدان بسرشند وبکار دارند **صفت** دیگر بگیرند رتیانج وقنه وزنکار
ومس از هر یکی دو جزو وشب یمانی وزرنیخ سرخ از هر یکی چهار جزو وبسرشند وطلی کنند **صفت** داروی دیگر
مویزج ونطرون ورخیانه وآرد کرسنه همه باسرکه وانکبین بسرشند وطلی کنند **صفت**
دیگر تخم کتان وبیخ سوسن هر دو اندر شراب انکوری بپزند وسرکین کبوتر بمقدار حاجت
باوی بسرشند وضماد کنند ابو اسحق کندی میکوید میانه سردی بزرک از اتباع سساس فرن
الماغ کویند بگیرند وبسوزند وبکفته هر بامداد دو درم سنک بدهند این علت را ببرد وبباید
دانست که بعضی خنازیر باشد که ماده او ماده سرطان بود وداروهاء کرم که در علاج او بکار دارند

باروغن گل بیاید سرشت وبعضی باشد که در وی حرارتی بود ضمادی از پست گندم وآب گشنیز تر باید ساخت ومرهم یک جزو وحضض دو جزو باب گشنیز تر برشند وطلی کنند وروغن مغز شفتالو برّه نکرده در بینی چکانیدن سود دارد و هر گاه که خنازیر شکافته احتیاط باید کرد تا رگها وعصبها اگر نزدیک او باشد نگاه دارند ودر کتب آورده اند که یکی از پیشینگان خنازیر شکافت وشاخی از عصب الراجع ببرید آواز خداوند علت باطل گشت واگر عصب بریده نشود و برهنه گردد وهوای سرد بدو رسد مزاج او تباه گردد وفعل او باطل شود وبدین سبب صواب است که هر گاه که شکافند جانب سلیم تر شکافند وباقی را ابلد ها تیز پاک کند تا چنین آفتی نیفتد باب هفتم

از گفتار دویم از کتاب هفتم اندر سلعه و علاج آن

سلعه از جمله آماسهای سرد است وماده این علت بلغم غلیظ بود وقوام آن بعضی همچون گوشتی بود وبعضی چون عصیده وبعضی چون عسلی وبعضی باشد که ماده آن چنان خشک گردد که اگر شکافند چیزی یابند خشک همچون ازرن ودماغ آن هر نوعی را کیسه بود وماده در آن کیسه باشد وبسیار باشد که در زیر بند کشاد زانو وغیر آن همچون سلعه چیزی پدید آید و سلعه نباشد لکن بعضی بود که چیزی چون گرهی بر وی پدید آید وفرق میان سلعه و آن آنست که سلعه از همه سوی جنبان بود واین گره جز از جپ وراست بجنبد واز دراز اعصب نتواند جنبید وبسیار باشد که سبب آن زخمی باشد **علاج** آنچه صلب تر بود علاج وی آنست که پوست بشکافند وسلعه بیرون گیرند وشکافتن آن چنان باشد که پوست بگیرند وبکشند جپ یا کسی دیگر بگیرند وبکشد تا پوست از سلعه برخیزد وجدا گردد وآن پوست را برفق بشکافند از بهر آنکه ممکن بود که پوست سلعه یعنی آن کیسه که سلعه در وی بود با پوست دیگر برخاسته بود واین رفق از بهر آن باید تا آن کیسه شکافته نشود وچون شکافته شد کنارها پوست را بعضی ها برداشته میدارند وبازکشیده تا کیسه سلعه را اکشط کنند وبعضی باشد که آسان کشط توان کرد وبعضی دشوار کشط توان کرد از برفق سلخ کنند وکیسه را درست بیرون گیرد با آنچه در وی بود وچون سلعه درست بیرون آمد اگر کوچک بوده باشد واز پوست فزونی پدید نیاید خون جراحت پاک کنند

جراحت را

وجراحت را ابا الحبل بشویند وبدوزند واگر سلعه در پهلوی عصبی باریک باشد وکشط توان کرد کنند دو داروی ریاننده برنهادن واگر سلعه بزرگ باشد واز پوست فزون پدید آید آن فزونی از وی ببرند تا درست باشد واگر نتوانگر دانجا از وی بیرون توانگرد بیرون گشند وروغن گاو کهن نیم گرم کرده در جراحت میکنند تا باقی بپوسد وبیالاید وباقی کیسه نیز بیرون آید در جمله جهد باید کرد تا سلعه را با کیسه بیرون گیرند واگر کیسه دریده شود باقی را بعضاره بگیرند تا جمله را برفق کشط کنند وبیرون آرند واگر حاجت آید کیسه را که دریده شده باشد بدوزند واستوار کنند یا اگر ماده سلعه رقیق باشد واز وی بیرون نشود تا کیسه درست وتمام بیرون آرند چه اگر کیسه دریده بماند دیگر باره بر شود واگر چه اندکی بماند همچنین بود واگر قوام سلعه نرم باشد همچون عسل ماننده آن احتیاط اندر نگاه داشتن کیسه بیشتر باید کرد واگر کسی خواهد سلعه را بداروی نرم کند تا تحلیل پذیرد وزوال باشد وازدارو هائی که بدین کار مخصوص است اشق است بسرکه حل کرده بر وی ضماد کنند وخاکستر بیخ کرنب با زفت بسرشند وسپیکه نرم کنند وضماد کنند ومرهم باسلیقون که از مرهم الاربعه گویند اندرین باب سخت سودمند است **صفت** آن بگیرند موم ورتینایج وبرگاو وزیت را راستیار است همه را بسرشند ومقداری دبق با وی یار کنند **صفت** داروی تیز که سلعه را بیزاند در شش کند بگیرند آهک آب نارسیده چهار جزو دردی شراب انگوری سوخته دو جزو نطرون دو جزو میعه یک جزو همه را با آب خاکستر بجوشانند ودر حقه کنند وسربسته آنرا نرم میدارند تا خشک نشود **صفت** داروی دیگر سلعه را او غدد را تحلیل کند خربق وزرنیخ سرخ از هر یکی دو جزو توتوفال سبس چهار جزو همه را بسایند نرم در روغن گل بسرشند وطلی کنند واگر بعوض خربق تخم الخبره کنند با این دارو ها روا باشد **صفت** ضمادی که سلعه عسلی را وهمه جراحتها را بیزاند وتحلیل کند بگیرند لادن وبزرد ومقل واشق وشوخ خانه مگس وانگبین وعلک البطم واستیار است همه را بسرشند وطلی کنند **صفت** داروی دیگر از آن بگیرند بوره وکفر وخربق نیم جزو با موم وروغنی که از روغن گل کرده باشند بسرشند وطلی کنند

صفت بگیرند بوره یک جزو قلقطار کچزو زنج سرخ کچزو با موم روغن طلی کنند و مویز دانه بیرون کرده ضماد وی سودمند است و اولیتر آن باشد که پوست بشکافند و ضماد بر سعله نهند و الله اعلم

باب هشتم

از گفتار دویم از کتاب هفتم اندر غدد و سلعه و ثالیل و انواع و اسباب و علاج آن

غدد از جمله اسباب سرد است و ماده آن بلغمی باشد غلیظ و فسرده و نخست که پدید آید نرم و برود چنانکه اگر بمالند انگشت بقوت بروی فشارند پراکنده شود و باز گرد آید علاج علاج این علت بعلاج سعله نزدیکست بلکه همانست و بعضی که از اول که پدید آید از انقوت بمالند و بفشارند و پاره سرب سنگین باندازه آن بر زبر آن نهند و ببندند و پیوسته دارند از ابزارها طلی خاصه اگر صبر و جندبیدستر و اقاقیا و سریشم کمانگران بر کاغذی طلی کنند و بروی نهند پس پاره سرب بر نهند و ببندند و بسیار باشد که در پس گوش ازین نوع غددی پدید آید از زبان سریانی قوخیلا گویند علاج وی همین است که یاد کرده آمد و انچه از این نوع فرمود است خاکستر حلزون است یا به نمک ناکرده بسرشند و بهن کنند و بر انموضع نهند و خاکستر جانوری که از ابتازی ابن عرس گویند و بپارسی راسو گویند با موم و روغن بسرشند و بهن کنند و بکار دارند و این دارو خنازیر را سود دارد نیز و نوعی دیگر است از غدد و از ابتازی سلعه گویند و این چیزی باشد همچون تولولی نکو سار یعنی چنانکه تولول بیرون پوست باشد آن اندرون پوست جای کرده باشد و در گوشت نشسته و شکل آن گرد باشد همچون سرگینی بود و لون او سفید باشد از بهر انکه ماده آن رطوبتی باشد فسرده و از اسماء اسامیر گویند که خویشتن را در اندرون پوست جای کرده باشد و در گوشت نشسته و شکل همچون سرگینی بود و بیشترین بر انگشتان پای پدید آید و باشد که مردم را از رفتن باز دارد علاج نگرند اگر بیرون توان آورد چون سعله بیرون کنند و اگر نتوان مالیدن و شکستن باید گسستن و سرب بر بستن چنانکه یاد کرده آمده است و علاج خاصه وی آنست که انزروت و نوشادر و زنگار بگیرند و با آب صابون بسرشند و طلی کنند

واما ثالیل

واما ثالیل را نخست استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری فزای کردن و استفراغ از جبن صواب بود و از چیزهایی که اندرین باب بکار آید مازو و شب یمانی با تخم حنظل ضماد کنند و خرنوب نبطی تر در مالیدن و برگ مورد تر و برگ کرنب بر مالیدن سود دارد و گز مازو بکوبند و بسرکه بسرشند و ضماد کنند از نخ برآید و آب صابون و اشنان و شحم سودا اندر و کفک بول کی اندرین بحر زود طلی کردن آزموده است و منی همچنین آزموده است سود دارد و هر روز بسرکه و نمک مالیدن نیز سود دارد صفت ضماد وی نیک بگیرند زنج زرد سوده و آهک آب انار بپیزند و با گوشت مویز بکوبند و بسرشند و ضماد کنند و سه روز بگذارند پس بگشایند از نخ برآرد و اگر چیزی بماند دیگر بار همچنین کنند و همچنین ضماد بر نهند و الله اعلم بالصواب

گفتار سیم

از کتاب هفتم اندر انواع ریشها و اسباب و احوال علاج آن و این گفتار دوازده باب است

باب نخستین

از گفتار سیم از کتاب هفتم اندر انواع ریشها و احوال و علاج آن هر خراجی و جراحتی و هر تفرق الاتصالی که در گوشت افتد و ریم کند چه انچه نخست خراج بوده پس ریم کند و چه انچه نخست جراحتی رسیده باشد پس ریم و چه انچه نخست صدمه و آسیبی رسد و گوشت کوفته شود پس ریم کند همه را بتازی قرحه گویند و سبب ریم کردن آنست که انچه بدان عضو آید از غذا بسبب ضعیفی انموضع مستحیل گردد و تباه شود و فضلها دیگر اندامها که بدو پیوسته باشد انجا رود از بهر انکه انموضع زبون تر بود و بسبب سوء المزاج انموضع و انچه رقیق تر باشد از ریم از ابتازی صدید گویند و انچه معتدل و هموار و سفید باشد از اقیح گویند و مده نیز گویند و انچه غلیظ تر باشد از او وسخ گویند و این وسخ بعضی سفید باشد و بعضی سیاه و بعضی همچون دردی شراب بود اما صدید از ماده گرم و رقیق تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از ماده که باعتدال نزدیک بود و قرحه را که از وی صدید پالاید بچیزی خنک و خشک علاج باید کرد و قرحه وسخ را ابدارو با لطیف و زداینده و قرحه بعضی بر ظاهر تن بود و بعضی باغور بود و انچه باغور بود از دو گونه باشد بعضی را گوشت که گرداگرد

آن بود صلب گشته بود و لبها قرحه سطبر شده باشد این را ناصور گویند و این قرحه بود که در گوشت
خانه کرده و کهنه گشته بود همچون نایزه و انچه گرد اگرد آن صلب نباشد از ابتازی کهف گویند
و مجانیز گویند و بعضی طبیبان کهف ازا گویند که در گوشت خانه کرده بود و عطفی کرده یعنی بجای بن
بازگشته چنانکه گذر او راست نباشد [illegible] و اندرون او فراخ باشد
و مجانا ازا گویند که خانه در زیر پوست کرده باشد و ریم میان پوست و گوشت بود و گروهی دیگر
هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود ازا الکهف گویند و ازا نیز که اندرون
تنگ بود ناصور گویند و ناصور بعضی راست بود و بعضی منعطف چنانکه یاد کرده آمد و هر ناصوری که
نهایت او بعصب رسد سخت دردناک بود خاصه در آن وقت که میل بدو رسد و هر ناصوری
که نهایت او باستخوان رسد یا بر باطن ران دردناکی نباشد و انچه نهایت او باستخوان رسد
از وی چیزی رقیق بپالاید و میل بر روی دارد و انچه نهایت او بر باطن رسد پالایش او هم رقیق باشد
لیکن میل بسفیدی دارد و انچه نهایت او بر کبد او رید رسد از وی خونی صافی پالاید و انچه
نهایت بشریان رسد از وی خونی اشقر و گرم و درخشان پالاید و انچه بگوشت اندر بود از وی
رطوبتی غلیظ و لزج و تیره پالاید و بسیار باشد که ناصور دو دهانه دارد یا بیشتر و این مشکل گردد
و دشوار توان دانست که یک دهان دارد یا بیشتر پس اندر یکی دهان داروی رنگین فرو کنند
اگر یک ناصور بود و دو دهانه دو یا سه آن رنگ از دیگر دهانها برون آید و اگر دهانه یکی بود آن رنگ
هم از آن دهانه برون آید بدین طریق معلوم گردد که ناصور یکی است یا بیشتر و دهانه آن یکی است
یا بیشتر و ریشها بعضی با آماس بود و بعضی بی آماس و بعضی بی درد بود و بعضی با درد و بعضی
پاکیزه تر بود و بعضی آلوده تر و بعضی هم رنگ تن باشد و بعضی مخالف رنگ تن بود و بعضی صلب تر بود
و بعضی نرم تر بود و بعضی گرم تر بود و بعضی فسرده تر و بعضی عفن باشد و انچه بهن باز میشود و بعضی بهن باز شود
و بعضی نه ماده او سخت تیز باشد و گوشت درست را میخورد و از ابتازی القروح الساعیه والمتاکل گویند
و بعضی را ماده بدان تیزی باشد لکن بسبب عفونت بهن میشود و این را نیز ساعیه گویند لکن متاکل گویند

اما انچه

اما انچه متاکله خود با عفونت و با تب بود و برا ساعیه گویند و ساعیه بیشتری بسبب عفونت با تب بود
و ریشها سرد را بهن نباشد و با خارش و سوزش اندک بود و ریشها گرم را ازو تیز شود و بیرامن او
سرخ بود و بهن نباشد و با خارش و سوزش بود و زود دیخته شود و ریشهای که صلب باشد و سبزی و
سیاهی گراید بد بود و لون ریشها که مخالف لون اندامها بود چون سفید و زرد و رصاصی و انچه بسبزی
و سیاهی گراید نشان تباهی مزاج جگر و نشان تباهی خون باشد و بدین سبب دیر درست شود و
و ریشها که از پس بیماریها پدید آید بد بود از بهر آنکه طبیعت باقی خلطها بد انجا دفع کرده باشد و هر ریشی
که گرد اگرد او موی بریزد بد بود و زیان کارترین چیزی ریشها بد را باد جنوب است و هوا گرم
و تر و هر ریشی که آماس گیرد و ریم کند و سر او گشاده شود اگر چه بعصب نزدیک باشد از وی
تشنج و اختلاط عقل توقع باید داشت لکن اگر ریش بزرگ باشد و آماس او یکبار بر اندرون
باز گردد و سر نکند و چیزی نپالاید و بعصب نزدیک باشد تشنج و اختلاط عقل توقع باید کرد و هر ریشی
که بر شوره تن بود خاصه اگر بر پهلوها و بر شکم بود و در کبار بسیار بد بود و پیوسته بود و آماس آن
یکبار بر اندرون باز گردد و سر نکند و چیزی نپالاید و بر این جایها بود که یاد کرده آمد اگر بر نیمه فروسوین
بود اسهال خون توقع باید کرد و اگر بر نیمه برسوین بود اختلاط ذهن و ذات الجنب و نفث خون توقع
باید کرد و هر گاه که مزاج همه تن و مزاج جگر معتدل بود و ریشها و جراحتها زود علاج پذیر بود و زود درست
شود و هر گاه که مزاج از اعتدال بیرون بود و خشک بود دیرتر علاج پذیرد لکن مزاجی که میل
بتری دارد چون مزاج کودکان علاج بهتر از مزاج خشک پذیرد چون مزاج پیران خاصه اگر مزاج
اصلی خشک بوده باشد و مزاج عارضی تر بود و بدین سبب است که ریشها پیران و خداوندان
استسقا علاج دشوار پذیرد و ریشها سرپوشیدگان آبستن نیز بسبب باز گرفتن حیض
علاج دشوار پذیرد اما سبب علاج ناپذیرفتن ریشها پیران دو است یکی انکه یاد کرده آمد
و دیگر انکه در تن خون نیک تولد کمتر کند و بسیار باشد که ریشها و جراحتها بدان درست شود
و باز سر ریش شکافته شود از بهر آنکه پاک ناشده درست شده باشد و چون درست شود

وماده بد روی کرد آید از بهر انکه در تن ایشان خون نیک تولد نکند بدین سبب ریشهای جراحت
ایشان اگرچه درست کردد باز شکافته کردد و تازه شود و بسیار باشد که ناصور درست شود کی
باندک مایه حرکتی که کنند چون سرفه و غیر آن شکافته شود و هر ریشی که مدت آن دراز کردد
و عفن و متاکل شود و چیزی بسیار از گوهر آن جایگاه بپالاید هرگاه که درست شود مغاکی در وی
پدید آید و بی مغاک نباشد خاصه اگر درازی مدت یکسال شود و هر ناصوری کهن که علتی کرده باشد
ممکن بود که از وی بارها استخوان برون آید و ریش سودای ممکن نیست که درست کردد
مگر بعد از آن که همگی آن بردارند و گوشت و استخوان پاکیزه باز شوند پس جراحت را علاج
و داروها همه ریشها پاک کننده و زداینده و خشک کننده باید و گوشتی عصبها نخست چیزها
نرم کننده باید و بعضی ریشها بود که از داروها بصورت سیال باید یعنی رونده لکن بقوت خشک
کننده باید و اگر ناصور ترگونه باشد چنان باید که قوت خشک کننده آن افزون باز صورت
روانی و تری بوده ریشها بباید بست از بهر کار ریگی از بهر انکه تا وسخ و ریم آن پاک بباید لاجرم
واین بستن چنان باید که اجزای از نخست تر بندند تا از آنجا همی فشارد و دهانه از آن است تر
بندند تا ریم را از پالودن باز ندارد و دویم از بهر انکه تا دارو را در روی نگاه دارند و این بند نخست
محکم نباید تا درد و آماس تولد نکند سیوم از بهر انکه تا لبها و دهانه ریش فراهم آرد بدین سبب
بند سست نباید و سخت محکم نیز نباید تا دردمند نشود و اگر ریش با آماس بود نخست آماس را
علاج باید کرد و از تعهد ریش غافل نباید بود و چون آماس زایل شود همگی بعلاج ریش مشغول
باید بود و از ابتدا باید آغاز دو محجمه برنهادن و خون بیرون کردن پس اسفنجی خشک برنهادن
و بربستن پس داروهای خشک کننده برنهادن و تامل باید کرد تا از تن ماده بد بدان موضع
همی پالاید نخست تن را از آن ماده بد پاک باید کرد بفصد و اسهال و قی پس بعلاج ریش مشغول
گشتن وقی سخت سودمند باشد و بسیار بود که تن از ماده بد پاک کنند و مزاج العضو بااعتدال
باز آرند ریش درست کردد و بعلاج حاجت نیاید و باشد که بی علاج دیگر درست شود و ترتیب

علاج

علاج قرحه آنست که نخست داروها بپراکنند و برنهند تا ریم کند پس داروها جلا کننده بکار دارند
تا پاک کند پس داروها رویاننده تا درست شود و ریشها و سخ یعنی ریشهای که ریم و پلیدی
بسیار بود داروها زداینده باید خاصه در اول علاج از بهر انکه در اول حس تیزی دارو کمتر
باید کرد از بهر انکه چون وسخ کمتر میشود حس تیزی داروی قوی یافته شود از بهر انکه داروها با
ملاقات تمامتر بود و در همه حالها جهد باید کرد تا ریش را دردمند نکند خاصه اگر حرارتی و التهابی
بود از بهر انکه هر جایگاه که دردمند شود و اگر آنجا سوء المزاجی بود زیادت کردد و اگر نباشد حاصل شود
و در وراجه داروهای نرم کننده و بروغنها ساکن توان کرد و اگرچه این هر دو ضد قرحه باشند و بدین سبب
گفته اند که روغن [illegible] ریشها دور باید داشت و اگر چاره نباشد روغن سپید انجیر و روغن مصطکی و روغن
مورد بکار باید داشت و بباید دانست که تا درد ساکن نشود قرحه درست نشود و بسیار باشد
که قرحه نرم و مترهل بود و گوشتی برآرد سست و مبو و حجم و باز کرد و از ابطلی خشک علاج باید کرد
چون عصاره عنب الثعلب و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن بریخ و برف سرد کرده تا مزاج
آن عضو باعتدال باز می آرد و جایگاه قرحه که حکیم میشود و قرحه می روید تا همگی درست شود و بسیار
باشد که قرحه گوشت فزونی برآرد آن گوشت را بداروهای تیز بر باید داشت و بر قرحه و حوالی
آن داروهای خشک و خشک کننده بر باید نهاد تا خشک شود پس از بر داشتن چنانکه
خشک ریشه برارد و بباید دانست که بعضی داروها بقیاس با بعضی اشخاص تیزتر بود و با بعضی
نرمتر بود و بدین سبب در علاج کسانی که نازک و نرم گوشت باشند بداروهای تیز داروهای نرم
و قابض و روغنها بباید آمیخت هر یکی باندازه حاجت بحسب مشاهده و قرحه که دشوار درست شود
داروهای قابض در روی بیشتر بکار باید داشت و داروها را بر قرحه سه روز بسته باید داشت
پس بگشادن جز و عضوی که بروی ریشی بود از ساکن باید داشت خاصه اگر در تن اخلاط
بود یا مزاج بد بود و بدین سبب است که نخست تدبیر استفراغ و اسهال و تدبیر اصلاح مزاج
باید کرد و بباید دانست که اندر علاج ریشهای باطن حاجت بداروهای مغزی بیشتر باشد

جون صمغ ودم الاخوين وكل ارمنى وماننده آن وداروهاى تيز جون زنكار وغيران احتمال نكند
خاصه اكر داروى خوردنى بود اما داروهاء حقنه ميان اين وآن بايد ساخت وريشهايى كه ازا
بتازى كهف كويند يا مجرى كويند رو دو ناصور كردد وريشها كه نشر يا نهادا و روده نزديك بود ودوالى
آن اما پس كير دو بسبب در علاج ريشها نخست تدبير استفراغ بايد كرد وبيابد دانست كه
هر داروى در علاج قرحه بكار دارند از دو حال بيرون نباشد يا موافق الحال بود ويا نه اما جون
موافق بود اكر در حال منفعت نكند ازوى مضرتى بديد نيايد واكر موافق نبود از دو بيرون نباشد
يا ضعيف تر از آن بود كه مى بايد وعلامت وى آنست كه آنچه توقع بود از منفعت آن ظاهر نشود
ومضرتى ديكر تولد نميكند جون حال اين بود در قوت آن دارو زيادت بايد كرد يا كرمتر از آن بود
كه مى بايد حرارتى وسرخى بديد آيد از آن بداروهاء خشك باز بايد كشت واكر سردتر از آن بود كه
مى بايد و حوالى قرحه سياه كند ويا بسبزى وتيركى ميل كند داروى كرم در وى زيادت بايد كرد
يا ميل تيزى دارد وقرحه را تبل ميكند داروهاء قابض جون كلنار ومازو در وى زيادت بايد كرد
يا سخت تيز وزداينده بود و خشكى مى آرد بافراط قوت زداينده كى و خشكى از آن بايد شكست از
بهر آنكه اكر داروى زداينده سخت قوى بود اندام را بخورد و كوشت را كه بدان زده وصديد كرداند
وقرحه را كرم كند و در فرو بردو لبها قرحه را درست كند و باز كرداند و بسيار باشد كه سبب
ناموافقى دارو سوء المزاج همه تن بود يا سوء المزاج آن عضو اكر سوء المزاج همه تن بود نخست تنقيه
اصلاح مزاج بايد كرد و اكر سوء المزاج آن عضو بود داروهاى كه مخالف وضد آن بود واندر ضدى
آن قوى بود بكار بايد داشت

باب دويم

از كفتار سيم از كتاب هفتم اندر علاج ريشها كه صديد بالايد و علاج آن

علاج ريشهائى كه صديد بالايد بداروهاء قابض وخشك كننده بايد كرد پس داروهاء كوشت روياننده كه كوشت
روياند وهر كاه كه مزاج ترتر بود و منفعت داروهاء خشك كننده بديد نيايد از داروهاء زداينده
جون انكبين قوت بايد داد و بداروهاء قابض جون شب وكلنار وروغن مورد بايد كرد و بيايد

دانست

دانست كه داروهاء خشك كننده بعضى سخت سرد است جون افيون وبيخ تفاح وبنك وبعضى
سخت كرمست جون ريتيانج وزفت وبعضى معتدلست جون مازو و نار پوست وشب يمانى
وقشار الكندر و مرداسنك وآرد جو وشقايق النعمان **صفت** ضمادى خشك كننده
ونافع بكيرند كوز تر و برك آن وبكوبند وضماد كنند و اكر كوز تر و برك آن بكوبند بشراب بيز نيز
وضماد كنند ضمادى نافع بود و رطوبتها را بجيند **صفت** مرهمى سودمند بكيرند مرداسنك
سوده و از آكاهى بسركه مى پرورند مى پسانند وكاهى بروغن زيت تا سفيد شود واين را مرهم
خام كويند ريشها را وجراحتها را كه تازه نباشد سود دارد و اكر يك وقيه ازين مرداسنك
بايك وقيه زرده جوبه سوده بپسانيد و برشند بسركه وروغن زيت مرهمى سرخ شود سعفه را
و همه ريشها را سود دارد و اندر بعضى نسخها بجاى زردجوبه داروها ديكر ياد كرده اند مرهمى نيكو بكيرند
ازين مرداسنك شش جزو روى سوخته بصرى و زردجوبه ومازو و كلنار ودم الاخوين
وشب يمانى و قليا اسيم از هر يكى يكدرم سنك همه را بيا ميزند و بكار دارند اكر خواهند مرهم
كنند و اكر خواهند ذرور كنند و اكر خواهند كه قرحه را بشويند آب دريا و آب شب يمانى
و آبى كه سعد در وى بخته باشند و آبى كه هليله و بليله و آمله در وى بخته باشند و آبى كه ازاد
درخت يا برك سدر در وى بخته باشند بدين آبها بايد شست وكاه باشد كه مرهم را او ذرور را
بانكبين بايد شست تا مى شويد و داروى خشك كننده قوت ميدهد و اكر آماسيده بود واين
داروها زيان دارد و اكر آماس زايل نشود اين علاج نشايد كرد والله اعلم

باب سيم

از كفتار سيم از كتاب هفتم اندر ريشها بسبخ و علاج آن

ريشها بسبخ را كه ريم و
بليدى بسيار دارد و رطوبتها كوناكون بالايد بداروهاء زداينده قوى علاج بايد كرد خاصه
در اول علاج هرچه قويتر و سوزاننده تر بود از آن يكبار بايد داشت جنانكه در باب نخستين ازين كفتار
ياد كرده آمده است پس بتدريج بجيزها نرم تر بازآيند جون شيطرج وزراوند با اندكى سركه

وانکبین وعلک البطم با هم چنک آن روغن کاو یا روغن کل و بیخ سوسن با انکبین وآرد کرسنه با نبات و جاوشیر سود دارد و دروی روغن زیت و شب یمانی وانکبین از هر یکی راستا راست مرهم کنند ریش و بیخ را پاک کند و خشک کند خاصه در آخر علت و فراسیون با انکبین ریشی را که سخت و بیخ بود پاک کند و زیتون پرورده نمک ضماد کردن سود دارد و مرهمها که در قرابادین یاد کرده آید همه سودمند باشد چون مرهم زنکاری و مرهم نمک و مرهم هندی و قرص اسود و قرص اخضر دغیر آن همه سودمند باشد والله اعلم باب

چهارم

از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر علاج ریشها که دور فرو رفته باشد و تجاوزی از اغار کوی

و علاج ریشها که از کهف و مخابی کویند

بباید دانست که علاج قرحه غایر و کهوف و مخابی جز ازدارو ها زداینده و خشک کننده باید کرد و نخست نگاه باید کرد اگر قرحه بر فرو سود دارد چنانکه پلیدی از وی بطبع راست فرو بالا ید فبها و نعم و اگر بر خلاف این بود جهد باید کرد تا اگر ممکن بود که بیمار بر چنگلی نشیند و چنبد که پلیدی از قرحه بطبع فرو بالاید فبها و نعم و اگر ممکن نباشد از اسباب شکافت و دهانه منفذی فرو سو ساختن چنانکه پلیدی از وی بطبع فرو بالاید و اگر این منفذ ساختن ممکن نگردد یا در آن خطری باشد قرحه را از سر تا آخر او بباید شکافت تمام تا کهوف و مخابی نماند پس علاج جراحت کردن و اگر از دو دهنه دیگر گشاده باشد چنان باید کرد که آن جایگاه را که از هر دو دهنه دورتر باشد سخت بر بندند و آنچه به دهنه نزدیکتر بود دست تر بندند چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است تا این بند میانه از افشار دو از هر دو دهنه پلیدی با آسانی می پالاید تا پاک شود و هیچ وجه شکافتن ممکن نشود دارو ها زداینده و خشک کننده بر پلیته میباید کرد و بر فرو میباید نهادن و ترکیب آن چنان باید که دارو ی زداینده و خشک کننده هیچ دو فعل یکدیگر باطل نکند خواجه ابو علی سینا میگوید مرهم الرسل اندرین باب آزمودم منفعت او تمام یافتم و قنطوریون کوفته و بیخته و آرد کرسنه هر یک جدا در کهف و مخابی کنند و از اید یکر چیز ها تر کنند سود دارد و بباید دانست که اگر مخابی را زود پاک نکنند و پوست را بر کوشت نبندند چنان کرد که پوست بر کوشت استوار نشود و کهوف و مخابی را و قروح

غایر را جز دارو ها سیال زداینده و پلیتهای که بدان آلوده گشته پاک نتوان کرد و انکبین زداینده نیکست خاصه با شراب آمیخته و آب دریا زداینده است و آب شب یمانی زداینده و آب و ماده را بدان موضع آمدن باز دارنده است و ریشها که برین گونه بود پس از آن که دارو کرده باشد بر زبر آن طلیها و ضمادها که مزاج عضو را با اعتدال باز می آرد و با گرمی و تیزی دارو ها زداینده برابری میکند بر باید نهاد و بسیار باشد که کهوف و مخابی یکبار رطوبتها بپالاید و زود خشک شود و پوست بر کوشت استوار کرددو الله اعلم باب

پنجم

از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر علاج ریشها متعفن و خبیثه و علاجهای آن

نخست تن از خلط غالب پاک باید کرد و مزاج آن عضو باصلاح باید آوردن اگر حاجت آید آن عضو و انچه بر نهادن و خون بیرون کردن و دیو چه بر افکندن و طلیها و ضمادها موافق بکار داشتن و غذا موافق باندازه معتدل فرمودن و بسیار باشد که ریش عفن و بدر احاجت آید که بداروی تیز یا با آهن پاک بردارند تا خون صافی و کوشت پاکیزه و استخوان سفید پدید آید و درد را که از داروی تیز تولد کرده بود بروغن کاو تسکین توان داد چنانکه هر ساعت تازه تازه بر مینهند و اصل علاج همه ریشها عفن آنست که پلیدی و وسخ از وی پاک کنند چنانکه در علاج ریش و بیخ یاد کرده آمده است و شستن بآب دریا و مانند آن بکار داشتن آن دارو ها پس علاج کوشت باز آوردن باید کرد تا آنچه از آن موضع کم شده بود از کوهر کوشت بجای باز آید و این دارو ها بیخ که خشکی و زدودن آن معتدل بود چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانگون و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و قلیا و توتیا و مانند آن و چون کوشت باز آید و سطح آن موضع هموار شود تدبیر درست کردن قروح باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نمیشود و تری همی پالاید بباید دانست که داروی خشک کننده تر و زداینده تر میباید دارو یا بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و یا بمدد او ون و اگر سخت خشک میشود و هیچ تری در وی نمی ماند بباید دانست که دارو بدان خشکی و زداینده کی نمی باید ساخت قیروطی باید ساخت و روغن زیادت کردن و بسیار باشد که داروهای

که قوت زدودن آن قوی بود گوشت یکباره از انده و صدید گرداند و سبب زیادت شدن تری قرحه انجال بود و نشان این آن باشد که غور قرحه زیادت شود و لبها آن ناهموار و صلب و سرخ و بر تمیده شود هرگاه که حال این بود بباید دانست که قوت زدودن کمتر میباید که بیمار بلادر واسوده تر باشد و عوسج و شقایق النعمن و قشور صنوبر جوشانیده و با قیروطی آمیخته اندر بنحال سودمند بود و هر داروی که بر نهند سه روز بسته دارند و آرد کرسنه با نذکی شب یمانی و گوشت ماهی قدید با مقداری مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ خلنکدر و بیخ قثا الحمار و تخم کتان با قلقدیس سود دارد و خاشا با مویز یا با انجیر سرشته و زیره و نطرون و آرد کرسنه یا آرد جو با عسل سرشته سود دارد و بصل الفار با انگبین پخته و لعوق کرده سود دارد صفت داروی دیگر زراوند طویل و عصاره برگ سپید انجیر از هر یکی یک جزو زنگار نیم جزو طلی کنند و اگر این دارو را بعصاره قثا الحمار و سوری قوت دهند صوابتر بود صفت داروی دیگر زراوند و مازو و روغن زیت را اسپتار است طلی کنند صفت مرهمی نیک بگیرند انزروت و روی سوخته و مازو و زنگار و زراوند برابر همه را بمقدار علک البطم بسرشند تا علک رو بارا نرم دارد این مرهم پس از آنکه قرحه پاک کرده باشند سود دارد صفت مرهمی دیگر بگیرند زاک سرخ بیست و چهار درم سنگ آهک آب نارسیده شانزده درم سنگ شب یمانی شش درم سنگ نار پوست شانزده درم سنگ کندر و مازو از هر یکی ی دو درم سنگ موم صد و بیست و چهار درم سنگ روغن زیت کهن یک قولوطی مرهمی کند چنانکه رسمست در نسخه دیگر وزن روغن چندین نیست لکن اولیتر آنست که طبیب بحسب مشاهده روغن میفزاید و میکاهد و قولوطی نه وقیه باشد و وقیه هفت مثقال و نیم باشد صفت مرهمی دیگر بگیرند ارزیز سوخته و کوکرد و سرب سوخته و اسفیداج ارزیز و کندر و مرداسنگ و مرو قلیمیا و اشق و جاوشیر و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ سپید کرده کاو و ریتیانج و علک الانباط و روغن مورد و موم از هر یکی سه درم سنگ انجه

که انحنی

که اختنی است در سپید که گداز ندو دیگر باکوبند و بسرشند و اگر این ریشها بر قضیب و مانند آن عضوی بود دار و قرطاس سوخته و دارو اندرونی بکار دارند نسخه دیگر داروی اندرونی بگیرند اقاقیا الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقند دوازده مثقال مر چهار مثقال کندر هشت مثقال زراوند طویل دوازده مثقال و اندر نسخه بسر سرافیون زراوند مدحرج آورده است همه را بکوبند و بمحلب بسرشند نسخه اقراص حوالومدوس همه ریشها عفن را سود دارد بگیرند نار پوست ده مثقال مر هشت مثقال صبر هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال قلقند سه مثقال زهره گاو نر شش مثقال همه را بسایند و بشراب شیرین بسرشند و اقراص کنند و اگر قرحه گرم باشد یا روزگار معالجت تابستان باشد مرهمها خشک بکار باید داشت و بوقت آنکه قرحه دارو ها روییاتنده باید دارو ها سخت سرد چون بروح و برگ بیخ و دارو ها سخت گرم چون زرنفت و راتینج دور باید داشت مگر از آنجا که مزاج از اعتدال سخت دور باشد صفت مرهمی روییاننده بگیرند دم الاخوین و کندر و انزروت و بزر دوزفت تر از هر یکی یک درم سنگ بسایند و بدان بسرشند و بپزند تا قوام مرهم گیرد صفت مرهمی که اندر تابستان بکار دارند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم سنگ و بسرکه بسایند چندانکه حل شود و روغن گل بر میچکانند و میسایند تا غلیظ شود همچون مرهم پس بگیرند اسفیداج پنج درم سنگ و اندک کافور در وی بسرشند و بکار دارند و گاه باشد که اندرین مرهم صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت بیاید سرشت صفت داروی که بر وی یاندور یشها تر را سود دارد بگیرند کندر و صبر و دم الاخوین و انزروت و نوشادر و زراوند طویل را اسپتار است همه را بسایند و ذرور کنند و اگر قرحه گوشت فزونی بر آرد و اشنان بسایند نرم و ذرور کنند و اگر چیزی قویتر باید شخار سوده با زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار که گوشت فزونی را بخورد صفت آن بگیرند اشق و باندکی سرکه ترکنند تا نرم شود و بسایند و زنگار که بسرکه تر کرده باشند با وی بیامیزند و بسرشند و زنگار که بنوشادر کرده باشند دور دارند از بهر آنکه زنگار نوشادر بس تیز بود و الله اعلم

باب ششم

اندر کفتار سیم از کتاب هفتم اندر علاج ریشها مندمل ناکردد اسباب عسری قرحه هفت است یکی بسیاری خون دویم اندکی خون سیم بدی خون و این از دو کونه باشد یکی انکه رطوبتی بد با خون آمیخته باشد و اندر ریش بدان سبب تری فزاید و مترهل شود دو دیکر انکه خلطی تیز سوزاننده و کدازنده با وی آمیخته باشد چهارم نوعی از انواع سوء المزاج که برهمه تن و بر ان عضو غالب شود پنجم انکه در عضوی که بالای اوست آماسی بود و ماده از ان آماس بدین قرحه می پالاید چنانکه اندر جگر یا اندر سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه بود آن قرحه مندمل نشود تا نخست آماس جگر یا آماس سپرز که سبب ان عسری قرحه است زایل نشود ششم انکه بر لب قرحه یا در زیر آن کوشتی بد بود یا کوشتی صلب هفتم انکه اندر قرحه استخوانی بود **علاج** اگر سبب بسیاری خون بود و علامتها آن ظاهر بود علاج آن نخست بفصد و اسهال باید کردن پس قرحه را علاج کردن و اگر سبب کمی خون بود و همه تن و قرحه و حوالی آن خشک و لاغر بود نخست تدبیرها معتدل باید فرمودن تا خون معتدل زیادت شود و پیوسته بآب گرم تکمید میکردن چنانکه ان عضو سرخ شود و حوالی قرحه نرم کردد و فزون ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیکر انجا کشیده نشود و بسیار باشد که خرقه بآب گرم تر کنند و بر قرحه نهند و به بندند سود دارد **صفت** آن بکیرند موم و روغن زیت و علک و زفت را استاراست درهم کدازند و بکار دارند و اگر سبب بدی خون بود نخست خلط غالب و بد از تن پاک باید کرد اما اگر بدی خون از رطوبتها بد بود که با خون آمیخته بود علاج آن پس از استفراغ علاج قرحه وسخ است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است در جمله داروها تیز و خشک کشاده بر باید نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن کاو بر می نهادن تا کوشت پلید برخیزد پس تدبیر رویانیدن کردن کاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر سبب بدی خون خلطی تیز سوزاننده و کدازنده بود با وی آمیخته باشد علاج آن پس از استفراغ مجمره نهادن بود و حوالی قرحه آژدن و خون بیرون کردن پس تدارک آن کردن بداروها بارد باز خشک کننده

۶۱

که در بابها گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب قرحه مندمل ناشدن از نوعی از انواع سوء المزاج بود مزاج را اصلاح باید کرد چنانکه معلوم است و اگر سبب آماس عضوی بود چون جگر و سپرز نخست علاج آماس باید کرد پس علاج قرحه و اگر سبب رگی باشد که ماده بدان رگ از اندامی دیکر بدین موضع همی آید رگ ببایدزد و اگر رگی باشد که سل توان کرد یا بتوان برید ببباید کرد تا آن ماده از وی بسته شود و نخست استفراغ همه تن باید کرد و اگر سبب کوشت بد یا صلب بود بر لب قرحه یا در زیر او از آهن بباید برید و خون از وی روان کردن و آن کوشت صلب را برداشتن پس مرهم بر نهادن و اگر سبب استخوان عفن بود در زیر قرحه از او برهنه باید کردن و برندیدن تا پاک شود و اگر بتوان برید بباید برید چنانکه در جایگاه یاد کرده آید و اما داروی که مخصوص است بعلاج ریشها که عسر باشد و مندمل نشود بعضی انست که هنوز یاد کرده نیامده است **صفت** داروی که نیک بود بگیرند مس سوخته و ریتیانج و نمک اندرانی از هر یکی دو وقیه موم و روغن مورد چندانکه کفایت بود **صفت** داروی دیکر بکیرند سونش مس و سونش آهن و از آب غوره یا سرکه تر کنند و در گل گیرند و بسوزانند پس بیرون کنند و بسایند و در زور کنند و بکار دارند و اگر این دارو را با مرداسنگ مرهم کنند سود دارد **صفت** داروی دیکر بگیرند مرداسنگ یک وقیه سرکه تیز نیک و قیه روغن زیت یا روغن مورد دو وقیه مرداسنگ را با این سرکه و روغن بر آتش نهند و بر فق بجنبانند تا مرداسنگ حل شود پس بگیرند دو درم سوخته و از زیر سوخته و شسته از هر یکی چندانکه با این مرداسنگ برکشند تا بقوام مرهم شود **صفت** داروی دیکر صمغ الصنوبر ده درم سنگ سمع ده درسنگ قلیا سه درسنگ قلقطار شش درم سنگ روغن مورد چندانکه کفایت بود و داروها و مرهمها دیکر اندر قرابادین یاد کرده آید و الله اعلم بالصواب

باب هفتم

از کفتار سیم از کتاب هفتم اندر قرحه که کرم در افتاده باشد و علاج آن

و قرحه تر که عفونت پذیر باشد و گنده شود و کرم در افتد بسبب علاج آن بچیزها خشک کننده
باید کردن چون خواتیم البحره بسرکه سوده با سکنگبین و نخست بشراب باید شست یا بانگبین
و برگ سیر و جوز سرو و خاکستر کدوی خشک و خاکستر گز و خاکستر پوست جنار و خاکستر
شبت و پشم شوخکن سوخته و لسان الحمل بالست چو همه داروها خشک کننده است
و داروها که کرم را بکشد و تولد آن باز دارد طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ
فراسیون و بدین طبیخها بشویند و افسنتین و قنطوریون و فراسیون بسایند و با نمک بیامیزند
و در رو کنند و اگر این در رو بشراب تر کنند و طلی کنند صواب بود و عصاره پودنه جویباری
و عصاره برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر با این عصارها زراوند و قنطوریون
غلیظ و بیخ نبات جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و داروها دیگر که اندر علاج کرم گوش
کشتن یاد کرده آمده است همه اندرین باب سودمند باشد والله اعلم بالصواب

باب هشتم

از گفتار سیم از کتاب هفتم اندر ریشی که از آن ریش بلخی گویند و علاج آن

ریش بلخی ریشی بود که از سطح گوشت دور فرو نرود و بهن باز میشود و با خفقان بود و باشد که غشی آرد
و باشد که با تب بود و باشد که بی تب بود و این ریش اندر نواحی بلخ بیشتر باشد و از این سبب
ریش بلخی گویند و برباط دهستان نیز بسیار باشد و اهل بلخ از این ریش گزندگی گویند و برباط
دهستان سناکرده گویند علاج نخست فصد باید کرد و پس استفراغ صفرا کردن و هر بامداد آب
میوها و شرابها ترش و قرص کافور باید داد و گشکاب و طعامها معتدل که میل بسردی و تری
دارد باید فرمود و بر دل طلیها خشک چون صندل و گلاب بر بباید نهاد و قرحه را مرهم اسفیداج
بر نهادن و اگر از هوای گرم بهوای خشک شوند سودمند باشد والله اعلم بالصواب

باب نهم

از گفتار سیم از کتاب هفتم اندر علاج قرحه که مشاکل بی عفونت بود و تدبیر استفراغ

ازبت

وشربت و غذا هم از آن نوع باید کرد که در علاج ریش بلخی یاد کرده آمده است پس بوجه
برافکندن بر آن موضع و بر حوالی آن تا ماده بیرون شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را
باهن پاک بردارند یا انعضو را از تن جدا کنند تا تباهی انعضو بعضوی دیگر باز نرسد و عضو را
در آب یخ می باید نهاد و آب برگ مورد و گلاب سرد کرده و عصاره عصا الراعی سرد کرده
بر چکانیدن و اگر ماده بدان گرمی نباشد شراب قابض و سرکه ممزوج با آب و گلاب سود دارد
و ضمادها که انار پوست و عدس و برز البورد و برگ مورد تر و برگ حماض بشراب قابض
جوشانیده و گل ارمنی بسرکه یا بسکنگبین گداخته و برگ لسان الحمل کوفته بالست جوشانیده و
برگ زیتون تر کوفته ضماد کردن سود دارد و برگ زیتون تر کوفته و کدوی خشک سوخته با برگ
لسان الحمل کوفته ضماد کردن سود دارد

باب دهم

از گفتار سیم از کتاب هفتم اندر علاج قرحه که ناصور گردد احوال و انواع ناصور و علاج
آن بعضی با علاج بواسیر یاد کرده آمده است و آنچه برین جایگاه لا بد بود بعضی اکنون یاد کرده آید
بباید دانست که علاج ناصور سهل تر بود و آنچه کهن تر بود علاج عسرتر بود خاصه آنچه مجوف بود یا عطفی کرده بود
چاره نباشد از آنکه جوانب او باهن بتراشند و پاک کنند یا بآتش داغ کنند یا بداروی تیز
بسوزانند و این صعب و دردناک بود خاصه اگر بعضوی شریف نزدیک بود و در جمله لبهاء ناصور را
باهن بباید تراشید و گوشت پلید و تباه شده را بر باید داشت و اگر تجویفی و عطفی کرده باشد
بباید شکافت تا منفذ آلت داغ راست کرد و پس داغ کردن پس بر هم علاج کردن
و سوزانیدن داروی تیز چنان باشد که داروی تیز بکار دارند تا گوشت پلید را بسوزاند و بر
کند چنانکه از وی جدا گردد و دوا از انگلبتین بر توان داشت صفت داروی تیز بگیرند نوشادر
و زرنیخ و زنگار و گوگرد و سیماب کشته را استار است و همسنگ همه سونش آهن
و شخار و آهک نیم همه را بیامیزند و مصعد کنند چنانکه رسم اهل صنعت است یا همه را در
شیره کنند و شیشه در گل حکمت گیرند و در آتش نهند تا بسوزد و پس بیرون کنند و بسایند

ودر ناصور کنند تا از السبوزاند چنانکه یاد کرده آمدست وچون گوشت پلید نا بکار سوخته وبریان
شده وکلیتین برداشته شد روغن گاو بر نهند هر ساعت تا درد وسوزش ساکن شود
پس علاج قرحه کنند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمد وناصور که تازه باشد از آب دریا
میباید شست یا آبی که صابون وزرنیخ ونوشادر آمیخته باشند یا آبی که از روی سوخته
ونوشادر مصعد کرده باشند یا آبی که زنجار وآهک وکلس قشور البیض در وی پخته باشند
وداروها خشک کنند ودر وی افشانده تری کردن **صفت** داروی نیک بگیرند صبر وزنگار
ومرداسنگ وکلس قشور البیض از هر یکی راستار است در زور کنند یا بانگبین سرشته
وبکار دارند وداروها دیگر اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله والله اعلم

باب یازدهم

از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر ریشها که استخوانها تباه کند بسیار باشد که ریش
کهن ومتعفن گردد وعفونت باستخوان رسد **علامت** علامت تباه شدن استخوان چهار
نوع است یکی آنکه گوشت سست گردد وگنده شود وزرداب پالودن گیرد دوم میل حجام آسان
بگذرد وباستخوان رسد دویم آنکه سطح استخوان درشت گردد وچون درشتی از سر میل تیغ ان
یافت وباشد که چنان تباه شده باشد که سر میل در وی بتواند نشست همچون چیزی که معزل بود
سیم آنکه اگر عفونت تازه باشد که غشای که بر استخوان پوشیده است از وی زایل شده
باشد وسر میل از هر سو لغزان بود چهارم آنکه اگر استخوان برهنه شود لون او بگردیده باشد
علاج اگر عفونت بقعر استخوان فرو رفته باشد از ابیاید تراشید وباستخوان پاکیزه
باز باید آورد واگر استخوان ومغز در وی تباه شده باشد همگی آن بباید برید واگر استخوان بازو
یا استخوان ساق پای تباه شده باشد ومفصل نزدیک شده باشد مفصل باید گشاد و
استخوان بیرون کردن واگر مهره پشت ومهره سر ران تباه شود از ابرین خطر باشد
بسبب نخاع از علاج آن دور باید بود وبعضی طبیبان استخوانها تباه شده را داغ کنند

تا فرو ریزد

تا فرو ریزد ومتقشر شود اما تراشیدن وبریدن چنان باید که ریسمان بزیر گوشت اندر آرند
وگوشت از استخوان بردارند واز وی دور کنند واگر در زیر استخوان صفاقی بود یا عضوی
دیگر بود صفحه از عاج یا از غیر آن در زیر استخوان باید کرد تا دندانهاء منشار بگوشت وبصفاق
وبعضوی دیگر نرسد واستخوان ریزه که اندر جراحتها وریشها بود از انتجبین بیرون نشاید کرد
لکن از الطبیعت باز باید گذاشت وطبیعت را باستگی یاری دادن تا از را دفع کند واز
هیچ حال نه بدست ونه بدارو نشاید جنبانید تا آن که طبیعت از را دفع کند ونیز دیگ پوست آرد
پس وآن دوها که استخوان را بیرون آرد بری باید نهاد چه اگر پیش از آن که طبیعت از ادفع کند
بجنبانند هم باشد که تشنج واختلاط عقل وتبها محرقه اوفتد وقرحه ناصور گردد پس اگر طبیعت
باز گذارند تا ازا باریم دفع کند ازین خطرها ایمن شوند وداروی که استخوانها را بیرون آرد از این
نوع باشد بگیرند روغن زیت کهن وموم زرد وشوخ خانه نحل انگبین یک جزو وزرنیخ دو جزو
لبن التبوع وسه جزو زراوند طویل قیروطی سازند چنانکه رسم است **صفت** داروی دیگر بگیرند
اشق ومقل را با روغن سوسن بسایند ومرهم کنند هر دو برابر وبکار دارند والله اعلم

باب دوازدهم

از گفتار سیوم از کتاب هفتم اندر سوختگی آتش [illegible] گرم وآب گرم مقصود اندر علاج سوختگی
آتش وغیر آن دو چیز است نخست آنکه تا بر نهد وآب نگیرد وریش نشود دوم دیگر آنکه اگر آب گرفته
باشد وریش گشته تا درست شود وداروها که نخست بکار باید داشت تا برنهد داروهای است
سرد کننده وناسوزاننده چون سفیده خایه مرغ با روغن گل آمیخته از ابیه مرغ براندایند وصندل
وفوفل وخشت پخته سفید یا سفال سفید نو همه را بگلاب وآب عنب الثعلب بسایند وطلی کنند
وقیمولیا وگل ارمنی وهر گلی که سفید وسبک سنگ بود وبرگ مورد بسایند وطلی کنند تا سوزاننده باشد
وعدس پوست وبرگ گل بپزند وبسایند وبا روغن گل طلی کنند وآرد جو وبرگ خطمی بجر بپخته
وبرگ کشته کوفته با روغن گل بسایند وطلی کنند وبرگ خطمی ویا برگ خبازی مقدار یک رطل

بغدادی بخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس مرداسنگ و سفیده ارزیز
از هر یکی دو وقیه و نیم روغن گل چهار وقیه آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب از هر یکی یک وقیه
همه را در هاون بسایند و طلی کنند این طلیها آماسهاء گرم را نیز سود دارد و داروها دیگر که
بیشتر بکار باید داشت مرهم آهک است **صفت** آن بگیرند آهک آب نارسیده
و از او هفت بار بشویند و خشک کنند از این آهک شسته چهار وقیه روغن گل شش وقیه
موم مصفی دو وقیه موم را با روغن بگدازند و آهک در وی بسرشند و طلی کنند و اگر سفیده
خایه مرغ و اندکی ارزیز و آهک شسته و روغن گل با هم بسایند و طلی کنند سود دارد و اگر قیمولیا و سفیده
خایه مرغ و اندکی سرکه با مرهم آهک بسرشند و طلی کنند سود دارد **صفت** داروی دیگر
بگیرند سونش مس و سونش آهن و گل پاکیزه که از تازی طین الحر گویند و اگر بجای طین الحر
گل سرخ کنند که بتازی طین المغره گویند روا باشد همه را بسرشند و اندر تنور بسوزانند و وقت
حاجت بسایند و بر سوختگی که ریش گشته باشد و جراحت که گشته و خواهند که خشک کنند
بکار دارند این دو نوره را و این را اکسیر گویند و اگر سرگین کبوتر اندر خرقه کتان کنند و بسوزند
تا خاکستر شود و از آنرا با روغن گل طلی کنند ریشها که حرارت آن کمتر بود سود دارد و خشک کند
و برگ مورد خشک کوفته و بیخته و نوره کردن سود دارد و اگر عسر گردد علاج ریشها عفن کنند
چنانکه یاد کرده آمده است و سوختگی آب گرم و سوختگی روغن را در حال صندل و گلاب و کافور
طلی کنند و نباید گذاشت که خشک گردد هر ساعت خرقه با آب سرد تری باید کرد
و بر وی می پوشانیدن تا آبله نگردد و بر بندد و گروهی گفته اند در حال آب زیتون بر باید ریخت
یا آب خاکستر یا آبکامه که بس ترش نباشد یا آب سماق و اگر ریش گردد مرهم آهک
طلی کنند و مرهم سفید که اندر قرابادین یاد کرده آید سود دارد والله اعلم

گفتار چهارم

از کتاب هفتم اندر جذام و احوال آن اسباب و علامات و علاج آن

به گاه

۸۷

هر گاه که لختی سودا اندر یک اندام یا در یک جای از یک اندام گرد آید علتی سودائی اندر آن
جای تولد کند و هر گاه که خلط سودا اندر همه تن پراکنده شود جذام تولد کند و علتهاء سودائی که در
یک اندام تولد کند چون سرطانست و آماسهاء صلب و سقیروس و مانند آن و لکن اگر
سودا رقیق باشد خوره تولد کند و اگر سودا بظاهر تن مندفع شود بهق سیاه و کلف و برش
و نمش و ثوبا تولد کند و همچنانکه سرطان جذام عسرتر است لکن از بهر آنکه جذام اندر همه تن
بود و مزاج همه تن اندر آن یکسان بود و سهلتر بود و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن
عضو مخالف مزاج دیگر اعضا بود و با علاج آن از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود
و طریق علاج آن از این روی عسرتر بود و سبب فاعل اندرین علت سوء المزاج گرم و خشک است اندر
جگر یا اندر همه تن و بدان سبب خون بسوزد و سودائی گردد و سبب مادتی غذاهاء سودائی بود
و غذاهاء بلغمی که حرارت اجزای لطیف از آن تحلیل کند و باقی را سودا گرداند و طعام خوردن اندر
پس سیری سبب تولد ماده بلغمی بود و حرارت اندر آن ماده همین فعل کند که یاد کرده آمده
کثافت بشره و بسته شدن مسام اندرین باب یاری دهد حرارت غریزی را فرو گیرد
و ضعیف کند و خون را سرد و غلیظ کند خاصه اگر سپرز ضعیف باشد یا منفذ فرو آمدن سودا از جگر
به وی بسته باشد تا بدان سبب سودا با خون اندر همه تن پراکنده شود و تباهی هوا و تولد فرزند اندر
ایام حیض و مجاورت مجذومان از جمله اسباب این علت است از بهر آنکه این علت
از جمله بیماریهاء موذیه است و بمیراث نیز آید از بهر آنکه مزاج نطفه پدر تباه بود و باشد که مزاج
نطفه پدر اندر رحم بسببی از سببها بگردد و تباه شود و خون مجذوم غلیظ بود تا بدان حد که
خونی از رگ او آید چیزی همچون ریگ با وی آمیخته بود و جذام را داء الاسد گویند از بهر آنکه
چهره مجذوم همچون چهره شیر باشد و بینی وی بطبر و ترش و گرفته شود و گفته اند که داء الاسد
از بهر آن گویند که این علت شیر را بسیار افتد و جذام که ماده آن سودا صفرائی بود
یعنی سودائی که از صفرای سوخته بود سوزانتر بود و اعراض آن قویتر و زودتر پیش گیرد

لکن علاج زودتر پذیرد و جذام که مادهٔ آن ثفل خون بود سلیم‌تر و ساکن‌تر بود و ریش نشود
و آنچه از سودای سوخته بود اعراض آن همچون اعراض صفرای بود و لکن علاج دشوارتر پذیرد
و خاصیت جذام آنست که مزاج آن ضد گرمی و تریست که مزاج حیات بود و بدین فعلی
مزاج اندامها را تباه کند تا چون باعضاء رئیسه رسد هلاک کند و تباه شدن اندامها نخست
از اطراف باشد اندامها نرم آغاز کند و موی را بریزاند و لون آن بگرداند پس اندک اندک
اندامهای دیگر را میگیرد و تباه میکند علامات علامت خاصه جذام یازده نوعست یکی انکه
هر کرا علت جذام پدید آید نخست لون او سرخ گردد و از سرخی بسیاهی زند دوم چشم او
همچنان سرخ گردد و بسیاهی زند و سیم نفس او تنگ شود و آواز او درشت گردد و گرفته
شود از بهر انکه شش و قصبهٔ شش بی آفت نباشد و این درشتی را بتازی البحه گویند و
نیز گرفتگی در آواز پدید آید و آن گرفتگی را بتازی غنه گویند سیم انکه عطسه بسیار دهد
چهارم انکه منفذ بینی بسته شود و بوی و گند نشنود پنجم موی باریک و اندک شود ششم
انکه سر و روی و سینهٔ او عرق بسیار آید هفتم بوی عرق و بوی نفس او ناخوش گردد
هشتم اخلاق مردم سودای پدید آید کینه‌ور و لجوج و معجب شود و خواب سودای بسیار بیند
نهم اندامهای او در خواب سخت گران شود دهم انکه بیشتر موی ابرو و موی روی او بریزد
و باشد که پوست نیز از جای موی افتادن گیرد یازدهم ناخنان می طرقد و دوازدهم چهره درشت
گردد و لبها سطبر و سیاه شود و اندر اندامهای او غددها پدید آید و لون او سیاه شود سیزدهم
اندر مغاص او خون تیره و غلیظ گردد و چهاردهم انکه اگر ماده صفرای بود اندامها ریش گردد
و بینی خورده شود پس بیوفتد و اطراف نیز افتادن گیرد و صدید کنده ازوی همی پالاید پانزدهم
انکه نبض مجذوم در جمله ضعیف و بطی بود از بهر انکه علت سرد است و قوت ضعیف و حاجت
اندک و آلت صلب و اگر اندر میانه قوتی کند متواتر شود از بهر انکه سریع و عظیم نتواند بود
علاج چون ابتدا جذام پدید آید بباید شتافت و استفراغها کردن و تن از آن

ماده

علاج

69

ماده بد پاک کردن و اگر علامتهای خون ظاهر باشد و واثق باشند بدانکه خون بسیار است
فصد باید کرد و مبلغی تمام خون بیرون کردن و اگر فصد از هر دو دست کنند صواب بود
و اگر به بسیاری خون واثق نباشند فصد نشاید کرد و لکن اگر خواهند که لختی خون کم کنند رگها
کوچک باید گشاد خاصه آن رگها که از گشادن آن اثرا هیچ مضرت نباشد چون
رگ بینی و رگ پیشانی و اگر آواز سخت گرفته شده باشد و هیچ ضعیف گشته و بیم خناق باشد
بفصد حاجت آید خاصه بفصد دواج و از پس فصد بیک هفته تدبیر استفراغ باید کرد با ایارج
لوغاذیا و بمطبوخها و حبها که اخلاط آن اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و هلیله
کابلی و خربق و حجر الارمنی و حجر ارمنی بود و اگر ماده علت سودای صفرای بود شحم حنظل و سقمونیا
و صبر و قثاء الحمار با آن بیامیزند و ایارج فیقرا و سقمونیا قوت دادن سود دارد خاصه اگر اندکی
حجر ارمنی و خربق سیاه با آن یار کنند و تیاذریطوس نیز سود دارد صفت مطبوخی
سودمند بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی ده درم سنگ نانخواه پنج درم سنگ
حلتیت دو درم سنگ مویز دانه بیرون کرده نیمن جمله را در دو من آب بپزند تا بمقدار یمن
باز آید و بپالایند و پنج درم انگبین در مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بیامیزند و بدهند و همه
تن او بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا گرم شود و بفرمایند تا هفتاد گام برود و بخسبد
و از پهلوی راست بدیگر پهلو میگردد و بر شکم می خسپد و بر پشت باز میگردد و این مطبوخ
هفت روز از پس یکدیگر بدهند و هر روز تازه بپزند در جمله خداوند این علت را اگر چه هنوز
علت مستحکم نباشد هر ماه یکبار یا دو بار اجابت افتد و از اندیشها و رنج و غم و بیخوابی و از
هر چه رطوبت غریزی را تحلیل کند و خشکی زاید پرهیز باید کرد و داروی قوی اندر فصل بهار
و خزان در هر فصلی یکبار یا دو بار بیش نشاید داد و دماغ بغرغره و سعوط پاک باید فرمود
و هر بامداد پس انکه فضول از ادرارها فرو دآمده باشد ریاضت باید فرمود و کسی گرفتن و آواز
بلند کردن چندانکه تواند پس بفرمودن تا او را بمالند و عرق که بیرون آید از وی برچینند

بمسهلی مقدم الاستفراغ باید کرد
سبب شاید ... پیران
باید ساخت که هر روز یکبار یا
دو بار
رودها

پس روغنها معتدل مالند چون روغن مصطکی و روغن مورد و روغن قسط و گاه باشد که
روغن با شیر زنان بر باید مالید لکن نخست که علاج آغاز کنند چیزها قوت دهنده باید
مالید چون هلیله و مازو و باسر که و هر گاه که خشکی غلبه کند شیر زنان و روغن اندر باید چکانید
در بینی و هر گاه که منش گشتن پدید آید قی باید فرمود و نخست قی خواهند کرد اندر گرمابه باید رفت
و چون بیرون خواهند آمدن روغن مصطکی و روغن مورد اندر تن مالند و چون بیرون آیند
مقدار نیم ساعت بباید آسود و پس تدبیر قی کردن او پر مرغ فرو کردن تا مقصود حاصل
شود و پس شراب انبستین باید داد و از پس استفراغها و تنقیها روغن بادام باید داد
با عصیر انگور تازه و بباید دانست که عرق آوردن و اندر گرمابه داروها تحلیل کننده مالیدن
قانون علاج است و داروها تحلیل کننده اینست آرد حلبه و آرد باقلی و بوره و اشنان
راستار است بیامیزند و در گرمابه طلی کنند داروی دیگر آب حلبه و آب حکنند رواندکی
بوره با وی بیامیزند و طلی کنند داروی دیگر آهک و بیخ خماس و گل ارمنی سوخته و بوره
همه بهم بیامیزند و بسرشند و طلی کنند داروی دیگر طبیخ حلبه بگیرند و صابون در وی طلی کنند
و خویشتن بشویند و عاقرقرحا و میویزج و خردل و سعتر و صبر و فوتنج و حب الغار و فلفل و دارفلفل
همه از جمله داروها تحلیل کننده است اندر گرمابه طلی کنند با داروها دیگر ضماد کردن
بر مفاصل سود دارد و تریاق فاروق و شلیثا طلی کردن سخت نافع بود و معجونها که اندرین علت
باید داد و بهترین همه تریاق فاروق است و تریاق اربعه و قرص افعی که اندر تریاق فاروق
بکار آید سخت نافعست یک مثقال بدهند با یک وقیه شراب غلیظ و اقراص عنصل نیز نافعست
و گوشت افعی و هر داروی که در وی گوشت او بود سخت سودمند بود و افعی باید که ماوای او
در زمین شوره نباشد و نزدیک آب نباشد از بهر آنکه آنچه بشوره ماوای دارد تشنگی آورد
و هلاک کند و آنچه نزدیک آب ماوای دارد منفعت اندک بود و بهترین آن بود که در کوه
ماوای دارد و سفید بود و سر و دنب او بهم باز آرند و یکبار بگفکنند از وی خون بسیار آید

ورمانی

٧١

ورمانی و دیری جنبد و می بجد نیک باشد و اگر زود بمیرد و از حرکت بایستد و خون بسیار رود
ضعیف و بی منفعت بود و آنچه نیک بود او را پاک کنند و شوربا پزند گوشت آن و شوربا آن
سخت نافع بود صفت شوربا افعی افعی پاک کرده بگیرند و با شبت و نخود و گندنا
و اندکی سیر بپزند و نمک در افکنند و آب بسیار و بپزند تا مهرا شود و استخوان از وی جدا
پاک کنند و نان پاکیزه در وی ترید کنند و بخورند و شوربا بیاشامند و گوشت نیز لختی بخورند
و اگر خواهند که شوربا خوشتر آید کبوتر بچه با وی بیامیزند و منفعت این طبیخ زود ظاهر نشود
لکن بیشتر یکبار منفعت آن پدید آید و باشد نیز که روزی چند لختی عقل زایل شود و پس شفا پدید آید
و نشان منفعت پدید آمدن این طبیخ وقت باز ایستادن از خون است که خداوند
علت بیاماسد و متحیر شود و پس باید که عقل از وی زایل شود و پس پوست از وی جدا گردد
پس عافیت پدید آید و اگر این طبیخ بکار دارند و آماس و انتفاخ پدید نیاید دیگر باره
این طبیخ بباید ساخت و بکار داشتن و نیز گفته اند که اگر مار سیاه که از تازی اسود
سالخ گویند بگیرند و بکشند و در خاک پنهان کنند تا کرم در وی افتد از آنجا کرمان بیرون آرند
و خشک کنند و بسایند و کسانی را که این علت بود پنج روز هر بامداد دو درم سنگ با آب
عسل بدهند و طبیخ اسود سالخ طلی کردن سود دارد صفت آن بگیرند اسود سالخ را و بشکنند
و پاک کنند و در دیگ نهند و هفت وقیه خل الخمر و یک وقیه آب در وی کنند و شیطرج
و بیخ لوف از هر یکی دو وقیه در افکنند و در آتش نرم بپزند تا مهرا شود و پس بپالایند و موی
سر و موی روی بسترند و سه روز این طلی کنند و داروها که در وی گوشت افعی بود بیشتر
داده باشند و در میانه این طبیخ طلی کنند تا پوست بیفکند و گوشت و پوست درست برآرند
و روغن زیت که در وی گوشت افعی پخته باشند مالیدن سخت سود دارد و گاه باشد که
خشکی غالب شود و طلیها تری فزاینده که اندر گرمی معتدل بود سود دارد چون روغن که با
روغن خیری آمیخته باشند و پیه مرغان و پیه ددگان و پیه گاو و روغن قسط و روغن سوسن

وطلی از پس استفراغ باید پیش از آن نشاید از بهر آنکه مسام را ببندد و روغن بنفشه با
روغن خیری اندر بینی چکانند و اگر خشکی غالب نباشد دماغ را بغرغرها و سعوطها که در علاج مجاری
سر یاد کرده آمده است پاک کردن اصلی بزرگ است اندر علاج این علت **صفت** آن
بگیرند دار پلپل و مامیران و شیطرج و برنگ کابلی مقشر از هر یکی یک درسنگ کوز بوا و مشکطرامشیع
از هر یکی نیم درم عصاره بخکشت سه قولوطی و قولوطی نه وقیه است روغن تازه سه قولوطی
عصاره را با روغن بیامیزند و داروها در وی بیزند تا آب برود و روغن بماند و بپالایند
صافی و اندر شیشه کنند بوقت حاجت آب بسیار بینی برکشند پس ازین دارو چکانی
بینی برکشند و هر گاه که نفس تنگ شود و آواز گرفته گردد شیر تازه شربتی موافق است
خاصه شیر گوسفند در آن حال که بدوشند بدان مقدار که هضم شود و اگر ممکن گردد که بدان قناعت
کنند سخت صواب بود و اگر قناعت نیوفتد نان پاکیزه در وی ترید کنند یا اسفیدبا
خورند بگوشت بره و آنچه بدین ماند و نفس بصلاح باز آید دست از شیر خوردن بدارند
و اندر میانه طعام چیزها تیز خورند تا قی کنند و چون قی کرده باشند و استفراغ نیک
افتاده بود پس شیر خوردن باز آیند چنین اندر سالی چند بار این تدبیر بر دست گیرند و در میانه
هر استفراغی نیز شیر تازه دادن سخت موافق بود و آنچه که یاد کرده آمد علاج ابتداست که
که علت ایشان محکم شده نباشد و دیگر آنکه این علت محکم شده باشد ایشان را نه فصد شاید کرد
و نه مسهل قوی شاید داد از بهر آنکه بفصد و اسهال ماده میل بجانب اعماق کند و از بیرون
داروها تحلیل کننده بباید مالید و از شربتها موافق بعضی آنست که اکنون یاد کرده آید بگیرند
سرکه یک وقیه و نیم قطرون یک وقیه و نیم عصاره کرنب صحرایی سه وقیه همه را بیامیزند
و بدهند بامداد و شبانگاه شربتی و دیگر بگیرند زیره کرمانی و براده عاج ده قیراط اندر سه وقیه
شراب و روغن بهم آمیخته بدهند بگیرند عفص ده قیراط با ماء العسل که بقوام لعوق باشد بدهند
و عصاره بود نه سود دارد و ماهی شور هر چند گاهی بر سبیل دارو خوردن سود دارد و همه چیزها

شور

شور و تیز زیان دارد الا وقتی که قی خواهند کرد بر سبیل دارو روا باشد **صفت** داروی که
هندوان ساخته اند و آزموده اند بگیرند هلیله سیاه و شیطرج هندی از هر یکی ده درم سنگ
دار پلپل پنج درم سنگ مویز سفید دو درم سنگ و نیم همه را بکوبند و بیامیزند و آنکه مویز کوبد
دهان پوشیده دارد و بینی را بروغن گاو چرب کند و بپیچد و داروها بروغن گاو که ازو گداخته
چرب کنند و با انگبین سرشته شربتی از یک مثقال تا دو درم پس از آن که تن پاک کرده باشند
بانواع استفراغها و اگر بمقداری ازین شربت دارو با یک درسنگ این دواء المسک خورد
صواب باشد از بهر آنکه دواء المسک پادزهر مویز است **صفت** معجونی دیگر علماء هندوان
ساخته اند از بهر ملوک خویش جذام و برص و بهق و قوبا و خارش و گر کهن را سود دارد
و عقل باز آرد و فراموشکاری ببرد بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی از هر یکی بیست و چهار
درسنگ کوز بوا و خیربوا و قشور الکندر و عود و مود و پلپل و دار پلپل و فلفلمویه و کتار و قیصوم و نار مشک
و کندش و عصاره افسنتین و ساذج هندی از هر یکی هشت مثقال مویز ازرق چهار مثقال
فانید حرانی یا فانید سکزی دو من رطل و نیم بغدادی کوفته کنند و بگدازند چنانکه بقوام انگبین باشد
و داروها بدان سرشته و بنادق کنند هر یکی یک و نیم درسنگ هر بامداد یک بندق بخورد
در آب گرم یا در نبید این معجون را بعضی طبیبان جوان دارو گویند **صفت** معجونی دیگر که سلاخ
گویند جذام را و ریختن مژه چشم را و سپید شدن موی بناوقت را و ضیق النفس و خفقان را
و اسهال صعب را و استسقا و یرقان را و ناسور را و سقوط شهوت را و گر و خارش و ریشهای
کهن را و کسی را که فرزند نباشد سود دارد و بر از انجال جوانی باز آرد بگیرند سلاجه پاک کرده و تتبه
دویست و شصت دینار سنگ و سلاجه بول بز کوهی بود که بوقت کشش برسنگ کرده باشند
و سنگ از آن چرب شده و سیاه گردد و هلیله و بلیله و آمله و پلپل و دار پلپل از هر یکی چهار مثقال
دهمست و خیربوا و قرفه و بسباسه و عود و بالة و مکاره و طباشیر و ملکمک و برنگ کابلی
و مارقشتا از هر یکی چهار مثقال مقل دویست و شصت دینار سنگ شکر طبرزد صد و بیست و چهار

دینارسنگ زر خالص و سیم خالص و مس پاکیزه و آهن نرم و آهن پولاد و سرب از هر یکی یکدینار
سنگ این همه گوهرها را بسوزند و داروها دیگر را بکوبند نرم و بیزند و همه را بروغن گاو و انگبین
بسرشند روغن گاو سی و چهار دینار سنگ شربت یکمثقال با شیر بز یا آب کرفس صفت
سوختن پولاد بگیرند پولاد و صفایح زنند پس بگیرند هلیله و بلیله و آمله از هر یکی راستا راست
چندانکه خواهند و همه را در آب بپزند و بپالایند و آب آن در دیگی کنند مسین و بر آتش نرم
نهند و صفایح پولاد را گرم می کنند و سرخ با آتش و اندرین آب همی افکنند تا هشت و یکبار
و آب را بپالایند و آنچه از پولاد درین آب نشسته باشد بپالایند و بگیرند و هشت مثقال برگیرند
و نگاه دارند و باز همان آب را در دیگی مسین بر آتش نرم نهند و نرم آهن را سرخ می کنند
و اندرین آب می افکنند تا هشت و یکبار و آب را بپالایند و آنچه از آهن درین آب نشسته
باشد بگیرند و هشت مثقال برگیرند و نگاه دارند و پس همچنین کنند و زیره آن هشت مثقال
دیگر برگیرند و نگاه دارند و سیم پاکیزه بگیرند و سوهان کنند و از ابگینه آهنین و زنگ آب
بپزند تا سوخته شود و اگر تمام سوخته نشود اندکی گوگرد برافکنند تا تمام بسوزد و هشت دیگر برگیرند
و نگاه دارند و زر خالص هشت مثقال سوهان کنند و یکمثقال سرب سوهان کنند و با آن
بیامیزند و بگذارند سوهان کنند و در کفچه آهنین و زنگ آب بجوشند تا آب برود
و سرب و زر بماند پس بهاون بکوبند تا چون خاک شود و همه بهم بیامیزند و داروها نیز با آن
بیامیزند صفت صافی کردن سلاه آب حسک و بول گاو بر سلاه افکنند اندر جای پاکیزه چندانکه
زیر آن باشد و اندر آفتاب نهند یکساعت و باز بپالایند تا سه بار پس بدست بمالند
نیک و بپالایند و سه روز اندر آفتاب نهند و باز بپالایند و سه روز اندر آفتاب نهند
و باز بپالایند و ثفل غلیظ را بگیرند و دیگر باره آب حسک و بول گاو برافکنند و در آفتاب نهند
و باز بپالایند تا سه بار این تدبیر بکنند پس آن ثفل اندر آفتاب نهند هفت و یکروز تا غلیظ
شود همچو عسل و سیاه گردد صفت معجون سلاه را بگیرند سلاه پالوده یک جزو مقل چهار جزو

نسخهٔ دیگر

وچند وزن

وچند وزن هر دو انگبین صافی و چند وزن انگبین شکر سوده و چند نیم وزن انگبین روغن گل
و مقل را حل کنند و همه را بهم بسرشند و اندر ابگینه کنند و بکار دارند و شربت یکمثقال با شیر گاو
نیم گرم کرده صفت داروی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله زرد پاک کرده و زنجبیل از هر یکی
پانزده درم سنگ نانخواه پنج درم سنگ حلتیت طبرزد سه درم سنگ مویز دانه
بیرون کرده نیم سکرجه همه را اندر چهار ... آب بپزند تا دو بهره برود و یک بماند پس بفشارند
و بپالایند و انگبین چندانکه باید برافکنند و بیامیزند شربت یک رطل بغدادی بدهند و در حال همانجا
بروغن چرب کنند و در آفتاب بنشانند تا عرق کند و اگر قوت دارند بفرمایند تا هفتاد گام
برود و گاهی بر پهلوی راست بخسپد و گاهی بر پهلوی چپ و گاهی بر شکم و گاهی بر پشت
باز میغلطد و طعام نان و انگبین دهند مقداری معتدل هفت روز این دارو بر نیکوئی بدهند
و ابوعبید جوزجانی اندر ترجمه قانون سپید انگبین میگوید و من گمان ببرم که غلطی است که تصحیف
افتاده است و در نسخه الخمر والعسل است او الجبن والعسل خوانده است و این گمان از بهر آن می افتد
که بسیار کلمها مشکل را ترجمه ناکرده نقل کرده است و بسیار جای فصلها را که بشرحی فرو نتر
حاجت بوده است و دانسته است که ترجمه بی شرح مفهوم نشود آن فصل را ترجمه ناکرده فرو گذاشته
و هر که ترجمه ابوعبید با اصل قانون برابر کند برین احوال واقف گردد صفت طلیها ماری که او را
اسود سالخ گویند بکشند و اندر دیگی سنگین کنند و هشت وقیه سرکه بر شش و یک وقیه آب
و دو وقیه شیطرج تر و دو وقیه بیخ لوف همه را بپزند با آتش نرم تا مهرا شود پس استخوان مار
از گوشت جدا کنند و بپالایند و ثفل او در ابگینه نگاه دارند و خداوند علت را موی سر و ابروان
بسترند و سه روز این دارو طلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند هلیله سوخته و مازو هر دو را بسایند
و با سرکه طلی کنند صفت طلی دیگر مویزج و هلیله سیاه و آمله پاک کرده راستا راست
بزیت انفاق بجوشند و طلی کنند و نخست آن موضع را بطبیخ ... بشویند پس این طلی کنند
و طعام خداوند این علت نان جوین پاکیزه باید کرد نان خندروس سازند و اسفیدباج گوشت

مرغ و ماهی تازه خورد و اندر طبیخ ایشان برگ چکندر و ترب وکنب نباید که باشد گاه گاه
بادیان و کبر نیز سود دارد و ماهی شور نیز گاه گاه خوردن صواب باشد خاصه هر گاه که قی خواهند
کرد یا مسهل خواهند خورد و کرنب بخاصیت سود دارد و انجیر و گوز و مویز و مغز بادام
بریان کرده و تخم معصفر و جلغوزه موافق بود و طعام باندازه هضم باید که باشد و هر گاه که علت
ساکن شود اگر شراب رقیق و جوان مقداری معتدل بخورد گفته اند که سود دارد و شراب
کهن بهیچ حال نشاید خورد والله اعلم بالصواب **حکایت** اطبای ما تقدم چنین
آورده اند که وقتی قومی خانه می پرداختند خداوند خانه قدری جزرات بهمکاران داد تا بخورند
در ان حال هم ان پرداختند بنهادند تا نماز دیگر چون از کار فارغ شدند خواستند که آن بخورند [illegible]
پیش آوردند ماری در آنجا بود مرده شده ایشان مار دیدند و بخواستند ریخت یکی از همسایگان
معلوم شد گفت این جزرات را بمن دهید که احتیاج دارم گفتند چه خواهی کرد گفت خویشی از
من مدتیست تا در علت جذام افتاده و از حال آن زرد و دو بیزار خود عاجز آمده این مرد خواهم
داد چنانکه او نداند مگر یکبار که بدان جزرات بوی دادند چون چشم صاحب جذام بران افتاد
از تشنگی و خشکی که بر وی غالب بود از ان جزرات نیک بخورد و از انجا بصحرا بیرون رفت
روز دویم اماس گرفت و چند روز افتاده بود و بعد از انکه بخود آمد و باخبر شد آن اماس
فرو نشست و اسهال تمام و یکبار ماده جذام از وی زایل شد و بسلامت بشهر آمد **حکایت**
دیگر آورده اند که در ما تقدم علت جذام پیدا آمد بسیاری از مردم را بگرفت و خواص بترسیدند
که سرایت کند بفرمودند تا انکه جذام گرفته باشد بصحرا آورند و بمجلس از ایشان در شهر نگذارند
و قومی را که بصحرا بردند اتفاق دو مار سیاه بر درختی بر یکدیگر او بختند و همچنان هر دو بهم او بختند
بزیر افتادند و در زیر درخت آبی دیرینه بود ایستاده ناخوش شده هر دو مار دران آب
افتادند و هلاک شدند آورده اند که دو و انسی بودند بعد از ان از انقوم که بصحرا رفته بودند
یکی را تشنگی غالب شد و در صحرا میرفت تا کجا آب رسد چون بدانجا رسید از ان آب

غرقی

شربتی تمام باز خورد و انشب هم آنجا بگاه بخفت اسهال بر وی افتاد و همه اندام او اماسید و بحر
شد و بعد از یک هفته بهوش باز آمد برخواست و در صحرا از گیاهای حاره و سلاب میخورد تا ان قوم دیگر
باو باز رسیدند و او را باز شناختند درست شده بود از وی سوال کردند که ترا که مداوا کرد و چگونه
ازین علت خلاص یافتی گفت کسی مرا مداوا نکرد و حال خود جمله باز گفت قوم مجذومان از وی
درخواست کردند تا ایشان را بکنار آن آب برد و از ان آب بخوردند و خلاص یافتند
و جمله روی بشهر نهادند اطبا وقت حال ایشان تحقیق کردند ایشان سرگذشت باز گفتند
بعضی از اطبا انجا آمدند و جای آن آب باز طلبیدند در قعر دو افعی دیدند بدانستند که سبب خلاص
ایشان آن بوده و این قاعده بنهادند که گوشت افعی و مرق نافع بود و بباید دانست که
روغن چون با روغن گاو امیخته باشد و بیه مرغان نافعست والله اعلم

گفتار پنجم

از کتاب هفتم اندر جراحتها و اسباب و علاج ان و این گفتار بیست باب

باب اول

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر احوال جراحتها و علاج آن بباید دانست که جراحتها
ده نوع است یکی انکه شکافی بود راست دویم انکه گرد بود سیم انکه پهلو با وزا و بیا دارد چهارم
انکه لختی گوشت از وی رفته باشد پنجم انکه غور دارد و دور اندر شده باشد و غور او ظاهر نباشد
ششم انکه غور او ظاهر بود هفتم انکه گوشت کوفته شده باشد و خون اندر اجزای او گرد آمده
هشتم انکه اماس کند نهم انکه از ظاهر تن اندر باطن افتد دهم انکه باستخوان رسیده باشد
و بعضی اندامهاست که جراحت احتمال نکند و اگر جراحتی بدان رسد خلاص نیابد در یابند و آن
دماغ است و گرده و مثانه و رودهای باریک و جراحت جگر نیز خطرناک بود و لکن از ان سلامت
بسیارتر از ان یابند که از جراحت اندامها دیگر که گرد آمده و دل بهیچ حال جراحت احتمال
نکند و جراحت آن مهلت ندهد و جراحتی که بر عصب و کناره عضلا افتد خطرناک باشد و برنج آن

رنگ روی بگردد و نبض و قوت ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید آید و جراحت
که بر سر زانو افتد نیز یکی از پی زانو خطرناک بود و از آن خلل بسیار بود و بکار آید جراحت
عصب و کناره عضله تشنج کند و اختلاط عقل پدید آید و از قبول علاج نومید شوند و تدبیر روی آن بود
که عضله را از پهنا ببرد و بباطل شدن فعل العضو که بدو پیوسته است رضا دهند و هر کرا بر شکم جراحت
رسد تهوع یا فواق یا اسهال پدید آید و هلاک شود و بعضی طبیبان گفته‌اند اندر جراحتها که
بر عصبها افتد و رگها ملتحم نشود یعنی درست نشود و نزدیک من چیزی چون لحامی گرد او در آید
و لبهای جراحت را فرو گیرد و نگاه دارد و بعضی گفته‌اند جراحت شریانهاست که ملتحم نشود و ان دیگر
ملتحم شود و جالینوس میگوید از روی قیاس ممکن است که جراحت شریان ملتحم شود و هم
بمشاهده دیده‌ام که ملتحم شد اما آنچه دیدم شریانی است که در زیر باسلیق است و شریان صدغ
و شریان ساق پای این شریانها دیدم که ملتحم شد و آنچه از روی قیاس است آنست که استخوان
اندر سختی بطرفی است و گوشت اندر نرمی بطرفی است و رگها و شریانها میان این و آنست
پس واجب کند که حال آن میان این و آن بود و خلاف نیست که استخوان از شکست
ملتحم شود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک بود و اگر جراحت چیزی از پوست کم کند

کودکان ملتحم شود بهم

میزنگ که بدل آن باز روید و لیکن بجای آن چیزی نرم چون پوستی املس بی موی و اما
رگها باریک بسیار باشد که شاخهای آن بیابانی بیکجای باز آید و بعضی را خون بسیار رود
و بعضی را هیچ نرود و بعضی را خون باندازه رود و بسیار باشد که خون رقیق که باندازه رود
و معتدل بود سود دارد از بهر آنکه هر گاه که لختی خون برود بی آماس و تب سود دارد از بهر آنکه
هر گاه که مقداری خون برود بی آماس و تب و تیره نباشد و بدین سبب بهترین علاجی آنست
که تدبیر باز داشتن آماس کنند چنانکه اندر علاج آماسها یاد کرده آمده است و بابی جداگانه
اندرین معنی بیشتر یاد کرده آید و رفتن خون را اندکی یاری باید داد تا در جراحت باز نماند و آماس
نکند و رفتن خون بسیار را باز باید داشت و تدبیر باز داشتن خون اندر بابی جداگانه یاد کرده آید

انشاءالله

انشاءالله عز وجل

باب دوم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر علاج جراحت که شکافی بود

اگر جراحت شکافی بود
راست و هموار و از گوشت آنجایگاه هیچ رفته نباشد از زود خشک بند باید کرد و آنچنان
باشد که لبهای جراحت فراز هم آرند و رفاده بر نهند و به بند محکم و نگاه دارند تا در میان جراحت
چیزی در نیوفتد چون موی و روغن و غیر آن چه اگر ازین نوع چیزی در افتد دیر درست گردد و
روزگاری بدان در ماند و از طعامها و شرابها که اندر تن خون زیادت کند پرهیز کنند تا جراحت
آماس نکند و درست شود و در جز بستن بعلاج دیگر حاجت نیوفتد و تدبیرها دیگر که از جهت
باز داشتن آماس باید کرد آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کنند و بر گرد اگرد جراحت نهند
و اندرین باب هیچ دارو نیست سودمندتر از نار ترش و شیرین که بشراب قابض پخته
باشند از آنکه بند و ضماد کنند آماس باز دارد و آماس رسیده سود دارد و آماسها که نه از جراحت
بود سود دارد و منفعت این تدبیرها آن وقت پدید آید که بنگرند که فصد میباید کرد نخست فصد کنند
و خون بجانب مخالف کشند و لختی کم کنند و اگر مسهل باید داد مسهل دهند والله اعلم

باب سیم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر علاج جراحتها که گرد بود و ناهموار و زاویها دارد و یا تخت بزرگ بود و پوست یا گوشت لختی رفته بود

و غور دارد

اگر جراحت غوری دارد و غور او راست بود
و در گوشت بود و جراحت تازه بود خشک بند باید کرد چنانکه بند بر غور جراحت بود تا ماده
بروی گرد نیاید و شرطهای که در بستن ریشها یاد کرده آمده است تا حل باید کرد و اندر بستن
جراحتها نیز احتیاط بجای آوردن و همه جراحتها تازه را خشک بند کنند و دو روز یا سه روز
بسته باید داشت تا چون بگشایند طلی بسته شده باشد و اگر بگشایند و باز ببندند و یکروز
یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب بود و اگر جراحت ناهموار بود و بند بر غور او نیوفتد
باشد که حاجت بدان آید که از انگشت فند و شرح کنند پس علاج کنند و اگر این جراحت کهن باشد

علاج آن علاج قرحه بود و باشد که جراحت عظیم بود و آن عضو را که جراحت بروی افتاده بود
نباید برید و از تن جدا کردن و اگر جراحت با غور بود و سر او تنگ بود نباید گذاشت که سر او
بسته شود تا ریم در قعر او گرد نیاید و این چنان باشد که پاره پنبه کهن اندر نهند تا گوشت نرم شود
و اگر حاجت آید که پنبه کهن را بروغن گاو یا روغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و داروهای
رویاننده و مرهمها که علاج جراحت میکنند بر پلیته باید کرد و به فرو نهادن و هر بار پلیته خوردتر
از آن باید نهاد که پیش از آن نهاده باشند و پنبه کهن بروغن گاو چرب کرده بر آن
نهند تا آنگاه که از قعر جراحت گوشت بر آوردن گیرد و غوری نماند که تباهی فزاید و جراحتی را
که شرح خواهند کرد و نخواهند شکافت هرچه اندر باب شکافتن ریشها یاد کرده آمده است
اندرین نیز همچنان بجای باید آورد و شکافتن حاجت از بهر آن بود تا غور جراحت چیزی نماند
که اگر سر جراحت بسته شود قعر او دیگر باره آماس و ریش گیرد و اگر جراحت ناهموار بود
و زاویها دارد یا لختی گوشت یا پوست رفته باشد و لبهای جراحت بهم فراز هم نتوان آورد
از اندو پیه جای بباید دوخت پس بستن و داروها کردن و داروها تا از روی دور باید داشت
و داروها را دیج و خشک کننده و رویاننده بکار باید داشت و اگر جراحت چنان بود که
گوشت گرفته باشد و خون اندر اجزای گوشت مرده هرچه زودتر از آن داروهای نرم تحلیل باید
کرد و بباید دانست که داروها خشک کننده باید که خشکی معتدل بود و از بهر آنکه اگر سخت
خشک کننده بود غذا را که بدان موضع رسد از شایستگی آن ببرد که از وی گوشت روید
و اگر سخت زداینده باشد آن ماده را رقیق و سیال کند و ماده گوشت را نیست کند پس باید
که داروها همه اندر قوت خشک کردن و هم اندر قوت زدودن معتدل باشند تا رطوبت
فزونی را نیست میکند و باقی غذا را گوشت میگرداند و اندر قوت سردی و گرمی درخورد
مزاج مجروح و درخورد مزاج فصل سال باید و داروها که جراحت ملتحم کند خشک کننده تر
باید نهاد و در وی قوت زدودن هیچ نباید از بهر آنکه اندرین جای مقصود آن بود که

تاوزا

تا غذا را قوتی دهد همچون سرشتن و شانیدن و این بقوت دارو تواند بود که در وی قبضی و خشکی
زیادت بود و زدایندگی هیچ نبود اما اگر جراحت بر گوشت بود داروها از این جنس باید
برگ درخت صنوبر اندر سرکه ممزوج یا اندر شراب انگوری پخته و مازوی سبز و نار پوست و
قلیمیا مغسول و لسان الحمل خشک کرده و حجر الدم مغسول و حجر الدم شاذنه عدسی را گویند
این همه هر یکی جداگانه و بر آمیخته جراحتها که چلب را گوشت برویاند و درست کند و بر بالا
این داروها گرداگرد جراحت برگ خماص و برگ رز و برگ کوک و برگ علیق
بر جای باید نهاد و اگر جراحت بزرگ بود دبیرتر سود دارد و اگر جراحت در عصب افتاده باشد
خراطین سوده بر نهادن سود دارد و آنرا که جراحت تازه بود این داروها کفایت بود و اگر
کهن باشد جو سوخته با اسفیداج ارزیز با قیروطی که از روغن مورد کرده باشند و قلقطار سوخته
با مخته و مر ما بالعصاره قنطوریون و مشکطرامشیع با شراب سود دارد و اگر جراحت بر سر بود
خمیر خشک سوده بر براکردن سود دارد و زراوند مدحرج اندر شراب پخته و کوفته و بیخته و لسان
الحمل خشک بروغن مصطکی یا بروغن مورد مرهم کرده و بیخ جاوشیر با سرکه ممزوج کرده سود دارد
صفت مرهمی که بگیرند خرقه کتان پاکیزه و شسته و بکوبند چون سرمه زیت الانفاق با روغن
مورد و بگیرند و اندکی بیزرد با وی گذارند و خرقه کتان کوفته در وی بسرشند و مرهم سازند
این را مرهم کتان گویند صفت درزوری سکب بگیرند اسفیداج و مرداسنگ از
هر یکی یک جزو و خبث الرصاص و مازو و مر از هر یکی نیم جزو همه را بسایند و بکار برند
صفة دارویی دیگر صدف سوخته دوازده جزو انار خورد نارسیده که از درخت سفید و خشک شود
و قلقدیس از هر یکی شانزده جزو سرون گوزن سوخته و قلیمیا و ریتیانج و بیخ سوس از
هر یکی چهار جزو و قشار الکندر و پوست درخت صنوبر از هر یکی شش جزو انار پوست
اسفیداج و شب یمانی از هر یکی هشت جزو مازو یکی جزو و مرهمها دیگر و داروها اندر قرا
و ادین یاد کرده آید با ________ جهارم

بکر الله

گفتار چهارم از کتاب هفتم اندر جراحتها که از ظاهر تن اندر باطن افتد

جراحتها که از ظاهر تن اندر باطن افتد جراحتی بود که بر شکم آید و عضله شکم را بتازی مراق البطن
گویند و چون بشکافد روده بیرون افتد هرگاه که چنین جراحتی افتد نخست روده بجای خویش
باز باید برد و جراحت را بدوختن و اگر جراحت کوچک بود و روده باد گیرد و بجای باز نشود
و سبب باد گرفتن روده هوای خنک باشد که بدو رسد علاج آن دو گونه باشد نخست آنکه
بکوشند تا آن باد را تحلیل کنند دوم آنکه اگر روده بجای باز نتوان برد جراحت را فراختر کنند
اما تدبیر تحلیل باید دانست که اسفنجی به آب گرم تر کنند و بیفشارند که آب از وی برود و گرمی در
وی بماند بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل پذیرد و تکمید کردن بشراب
قابض گرم کرده تحلیل کننده تر بود از بهر آنکه حرارت شراب گرم بیش از حرارت
آب گرم بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید پس اگر بدین تدبیر تحلیل نپذیرد
جراحت را فراختر باید کرد و روده را بجای باز بردن و بدوختن و دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی
زخم سوزن معتدل بود و بس فراخ نباشد تا روده را نگاه تواند داشت و بس تنگ
نباید تا زخم سوزن در هم نیوفتد و صفاق اندرونین را با مراق البطن پیوسته
نگاه باید داشت از بهر آنکه صفاق عصبانی است دشوار با وی ملتحم شود و زخم سوزن چنان
باید که سوزن نخست بر لب جراحت مراق زنند و از اندرون و بیرون گذرانند
پس هر دو لب صفاق بهم بگیرند و سوزن را باز گردانند و دیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن
سوی خویش دارد تا بدین سان جراحت تمام دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر
لبهای جراحت فراز هم گرفته نگاه میدارد و اندک اندک میدوزد و باز میگذارد تا میدوزد و پس
جراحت را رفاده سه سو باید بر شکل سنبوسه چنانکه مثلا جراحت خطی مستقیم بود دو رفاده
یکی از این سوی خط بود و دیگر از آن سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراز هم گیرد و برین شکل
▷ ا ▷ و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده ها از جانب جراحت دور باشد مثلا اگر جراحت

ابیز

بجانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر جراحت فرو سوی شکم بود
سینه او نشیب تر باید و اگر بر بالاتر بود سینه او بلند تر باید تا گرانی روده از جایگاه جراحت
دور بود و نخست داروی رویاننده بر باید نهاد و پس جراحت را به بستن و چون بسته شد
پاره نمد مرغزی بروغن زیت گرم کرده چرب کنند و بر بغل ران او نهند و حقنه سازند از
لعابها نرم و روغنها و بدان حقنه کنند و اگر جراحت بر روده رسیده باشد حقنه بشراب
قابض نیم گرم کرده کنند اما اگر بر روده صایم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درستی
نباشد از بهر آنکه او رقیق تر است و رگها و شریانها در وی بسیار است و مزاج او گرم
و پیوسته صفرا از جگر بدو فرو می آید و اگر بر روده‌ها فرو سوین افتاده باشد علاج توان کرد
از بهر آنکه این روده‌ها گوشت ناکتر است و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدو
رسد از طبیعت خویش بگردد و تغیر کند و اگر بجای باز نهند پوشیده شود بدین سبب طبیبان
هرچه بیرون آمده باشد از وی از ابریشم بندند و جدا کنند و بجای باز ننهند البته و داروهای رویاننده
اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب پنجم

گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر سیلان خون بافراط و اسباب و علاج آن

اسباب سیلان خون چهار نوع است یکی گشاده شدن دهنهای رگها بسبب حرارت بافراط یا بسبب
ضعیفی و تهلهل نسج لیفهای رگها دوم امتلاء خونی سیم حرکتی قوی و بانگی بلند کردن و از جای
بجستن چهارم شکافتن و بریده شدن رگی بسبب جراحتی یا بسبب تیزی ماده یا داروی
که سر رگی را بسوزد و بخورد و سیلان کند و سیلان که خون از سر رگهای شریان بود
بستن آن مشکل بود از بهر آنکه شریانها پیوسته در حرکت بود و حرکت او دو نوع بود
یکی حرکت انبساط و دیگر حرکت انقباض فشارنده است همچنانکه هوای گرم شده
و سوخته از دل بدین حرکت بیرون شود خون نیز بدین حرکت بیرون آید بدین سبب بستن و باز داشتن
آن دشوار بود و اگر چه ممکن است که جراحت شریان ملتحم شود از آن خالی نیست که التحام

متعذر بوده باشد که بعضی ملتحم شود لکن چیزی چون لجامی گرد آن پدید آید و لبهاء جراحت را
فراز هم گرفته نگاه دارد لکن ممکن است که التحام بعضی چنان باشد که از وی چیزی ستبر ابر
اندک اندک و در زیر پوست چندانکه جای باید گرد شود و همچون آماسی پدید آید و اگر انگشت
بر نهند بجای باز شود و همچون فتق و بسیار باشد که سبب تیزی خون بسبب امتلا یا حرکتی سخت
شریان در زیر پوست شکافته شود و فتقی پدید آید همچون آماس نرم و اگر دست بر نهند بجای
باز شود و این نوع فتق اندر رگها، گردن و بغوله ران و زیر زانو بسیار افتد و اندامها که
خون از وی سیلان کند جگر است و شش و منی و مثانه و گرده و رحم است و آنچه از شش
و گرده و مثانه آید خطرناک است و آنچه از منی آید بی خطر است و آنچه از جگر آید کم خطر از آنست
که از شش آید و حال سیلان خون از شریانها مختلف است آنچه از شریانهاء بزرگ آید
چون شریان دست و پای و گردن خطرناک بود و بیشتری را نتوان بست و آنچه از شریان
کوچک آید چون شریان که بر میان سر است بتوان بست و بی خطر بود و بسیار باشد که
این سیلان خون از شاخها، کوچک بود و خود باستد **علامت** اگر رنگ خون ارغوانی بود
و گرم و رقیق بود و از رگ بیرون می جهد و می ایستد و باز بیرون می جهد چنانکه میان هر جستن
سکونی بود همچون حرکت نبض باید دانست که از رگهاء شریانست و اگر هموار می آید و بدین
رنگ نباشد که یاد کرده آمد باید دانست که از رگهاء دیگر است **علاج** تدبیر باز داشتن
خون پنج نوع است یکی آنکه خون را از آنجانب که میرود بجانبی دیگر گشند چنانکه اگر از منی راست
خون آید محجمه بر جگر نهند دوم آنکه خون را الطریق دیگر پدید آید تا قوت بیرون آمدن او از جایگاه
جراحت باز ایستد این چنان باشد که اگر مثلا خون از منی چپ همی آید هم از آنجانب
چپ رگ زنند یعنی از دست چپ زنند سیم آنکه راه آمدن خون بدان موضع که جراحت
به بندند و این چنان باشد که ... را آنجا که از جراحت دور تر باشد ببندند و العضو ...
و اهمند که افراشته باشد و از دیگر اندامها تا خون بدان موضع قوت نتواند کرد و این بستن چنان باید

که عصابه بر نهند و بستن آغاز کنند پیش از زمی آیند و عصابه بر می پیچند و می به بندند و صواب آن باشد
که از جانب دیگر که خون را از این جانب باز پس آرد و بخویشتن کشد و به بندند تا بدین بند قوت
بیرون آمدن باز ایستد و اگر جراحت بر جایگاهی بود که دشوار توان بست حوالی آن را یکجا اندر
گیرند تا گذرها، خون را تنگ تر کنند پس داروهایی که بستر یاد کرده آید بر نهند چهارم آنکه بداروها
خدر کنند و غلیظ کنند و خون را ساکن کند و این چنان باشد که طعامها، غلیظ کننده دهند چون کعک
و عدس و عناب و آب سرد فرمایند داد و اندر هوای خنک نشانند یا در آب سرد نشانند پنجم
آنکه جراحت را علاج کنند و این دو گونه باشد یکی آنکه داروها، باز دارنده بر نهند دوم آنکه گوشت
بشکافند و رگ را بعشاره بردارند و هر دو جانب جراحت که بر وی بود بریسمان کتان یا
بابریشم به بندند پس دارو بر نهند و بسیار باشد که رگ را از پهنا ببرند تا هر دو سر اندر کشد
و گوشت گرد هر دو دهنه رگ اندر آید و آنرا فرو گیرد و این در جایگاهی گوشت ناک بهتر آید
و باید دانست که فسرده شدن خون بر جراحت و خشک ریشه که بر سر جراحت بسته شود
و سیلان خون باز دارد و هرگاه که رگ بسته دارند و آب سرد و یخ و داروها، خشک
کرد و اگر در جراحت بر می نهند خون اندر دهنه جراحت بفسرد و هرگاه که جراحت را داغ کنند
یا داروها تیز داغ کنند و بر می نهند خشک ریشه بر آرد و زیره کوفته دارو داغ کننده و سهل است
آنرا بر جراحت پراکنده و به بندند و کفک دریا نیز بسایند و بر پراکنده و به بندند داغ کنند و خشک
ریشه بر آرد و لیکن بیم باشد که هرگاه که خشک ریشه بیوفتد دیگر باره خون گشاده گردد و بدین سبب
داغ کردن باهن گرم کرده اولیتر تا داغ ژرف تر آید و خشک ریشه غلیظ تر آرد و پس از آنکه
خشک ریشه بیوفتد گر داگردان گوشت برآمده باشد **صفت** داروی داغ کننده
آهک آب نارسیده را بگیرند و بسیده و خایه مرغ بر سرشته و آنرا بموی خرگوش که تازی
و بر کوبند بردارند و بر جراحت نهند و به بندند **صفت** داروی دیگر بگیرند آهک آب نارسیده
و زیره کوفته و اندکی قلقطار با وی بیامیزند و بر جراحت کنند و به بندند و داروها دیگر که خون باز دارد

وجراحت را بر و یابند و از او اغ کنند امیت بگیر ند صبر و قشار الکندر و دم الاخوین و بسایند
نرم پس بر خرگوش یا قربا جنبه نرم بسبیده خایه مرغ آلوده کنند و بدار وی سوده
اندر کرده اشد و بر جراحت رگ نهند و ببندند و تا ملتحم نشود نگشایند و این را باد اروی بلیته
کنند و در وهنه جراحت رگ نهند صواب بود و ملتحم شود و طبیعت بفرمان خدای تعالی تمام
برون سوختن آن میکنند تا چون جراحت تمام ملتحم شود و طبیعت بلیته را تمام برون سوخته باشد

صفت داروی دیگر مرکب که جالینوس از استاد خود دیده است بگیرند قلقطار مبیت جزو
قسار الکندر شانزده جزو صبر و پلپل از هر یکی هشت جزو زرنیخ پنج جزو وجبسین مبیت جزو
بر بلیته و خشک بکار دارند و بر جراحت نیز پراکنند سخت سود دارد و زود بر و یاند

صفت داروی دیگر بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و دردور کنند

صفت داروی دیگر بگیرند صبر یک جزو قسار الکندر یک جزو دم الاخوین و انزروت از هر یکی نیم جزو بسبیده
خایه مرغ و قربا در بر خرگوش یا خایه عنکبوت بکار دارند و داروهای مغزی که خون باز دارد
جبسین مغسول است و علک مطبوخ و نشاسته گندم و گرد آسیا و صمغ و کندر و رتیانج
و داروها خشک که خون باز دارد صبر است و قسار الکندر و دانه انگور که از سرکه برون کنند
و مازو بروغن چرب کرده پس سوخته و زنگار آهن و استخوان سوخته تا خسته و اسفنج تر
اندر رفت یا اندر شراب کهن آغشته پس مس سوخته و جو سوخته و سرگین اسب و سرگین خر
سوخته و ناسوخته سود دارد با

ششم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر جراحتها و ریشها که بر عصبها افتد

باید دانست
که از بهر آنکه مبدا عصبها دماغ است حس آن قوی است و بدین سبب است که از جراحت
الم صعب و تشنج و اختلاط عقل تولد کند و بسیار باشد که باندک المی که بوده باشد
تشنج کند پس البته آماسی بزرگ در عصب یا در عضله پدید آمده باشد از درد سخت خالی نبود
و اندک آماس پس عصب از تب خالی نباشد و گاه باشد که نه اندر موضع جراحت آماسی پدید آید

وتشنگی

وتشنگی غلبه کند و همان خشک میشود و بی خوابی رنجه میدارد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر
عضلها افتد همین بود خاصه اگر بر و ترف و سوین افتاده باشد که بر عضله بود سخت و بباید دانست
که عصب زود عفونت پذیرد از بهر آنکه گوهر عصب رطوبتی است فسرده و هر گوهری که
بدین حال بود مهر حرارتی غریب که بدو رسد عفن گردد از بهر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب است
که آب سرد و گرم اندر زیان دارد آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن
هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکی آنکه تا درد بنشاند
دویم آنکه تا داروها رقیق کند و بقعر جراحت برساند لیکن از بهر آنکه خشکی داروها تیزی روغن
برابری کند مضرت آن پدید نیاید و جراحت عصب که اندر درازا افتد سلیم تر از آن بود
که از پهنا افتد از بهر آنکه لیفهاء آن اندکی مجروح شده باشد و باقی بسلامت بود و آنچه
از پهنا باشد بیشتری لیفها آفت رسیده باشد و آفت بدماغ باز دهد و تشنج و اختلاط
عقل آرد و بسیار باشد که عضو مجروح از تن جدا باید کرد تا از آفتهاء آن خلاص یافته شود
و جراحتهاء غشاها سلیم تر از جراحتهاء اوتار و عصبها بود از بهر آنکه غشا دوختن احتمال کند و بباید
دانست که جراحت و آماس پی و عصب را داروها لطیف باید و گرم و خشک و اندر
گرمی و خشکی معتدل چنانکه نه از گرمی آن وی را بسوزد و نه از خشکی وی را خشک کند و نه اندر
وی قوت جاذبه باید که بود و از قوت قابضه خالی باید خاصه در اول علاج بلی در آخر داروی
قابض که در وی قوتی زداینده بود چون روی سوخته و توبال مس و مانند آن بکار داشتن
روا بود و روی سوخته داروئیست که گوهر او گرانست و لطافت اندر وی آنست که پدید آید اندر
وی بسایند و سرکه حرارتی لطیف را که در گوهر چیزها غلیظ بود ظاهر کند و قوت از آنجا
برساند و اگر چیزی سخت بود گرمی از آن بشکند و معتدل کند تا گرم کردن آن باعتدال بود
و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هر چیزی که در وی تیزی باشد
بزیان بود و مضرت آن در وی بزرگ باشد و همچنین داروها که بفعل سرد بود زیان بود هم گرم کرده

علاج

باید چنانکه بگرمی گراید **علاج** جراحت عصب را بزودی علاج رو باید بندان نباید کرد مگر پس از
آنکه در وی نشانده باشد بجز قیماد روغنها گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید
که بحد سوزان نباشد و نیم گرم نیز نباشد از بهر آنکه بقیاس با طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم
چنان باید که میل بگرمی دارد و اگر با جراحت درد بود یا آماس بود و تا هر دو زایل نشود علاج
خاص جراحت نتوان کرد **صفت** ضمادی که درد عصب را بنشاند آرد باقلی بگیرند یا آرد
نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا آرد جو و از اسکنگبین عسلی که بیش ترشی دارد
یا با آب خاکستر یا نجاست و آب بسرشند و بکار دارند **صفت** ضمادی که جالینوس از آن
ستوده داشته است آماس عصب را زایل کند خاصه آماس بلغمی را بگیرند قلقدیس درم سنگی
و دو دانگی و نیم زاک نه درم سنگ و چهار دانگ و نیم توبال مس دو وقیه و دو درم سنگ
قنشار الکندر یک وقیه بزر دیک وقیه موم هفت وقیه زیت نه وقیه خل الخمر دو رطل و یک
چهار یک بغدادی دارو ها خشک را ده روز بسرکه بپالایند و آنچه که اختی است بگدازند
تا یک چیز گردد و بر آن اندام که جراحت بر وی بود هر روز دو بار یا سه بار زیت نیم گرم
کرده بر نهند و هر گاه که ضماد بر نهاده باشند گرداگرد آن پشمی بسرکه و روغن زیت نیم گرم کرده
بر می نهند و از سرما نگاه دارند از بهر آنکه عصب را هیچ چیز از سرما و چیزی سرد زیانکارتر نیست
و اگر جراحت زخم سنانی بود یا غیر آن و آماس و عفونت نباشد مرهم فرفیون سودمند بود
و اگر جراحت تنگ بود فراختر باید کرد و هر گاه که جراحت عفونت پذیرد و سکنجبین و آرد کرسنه
سود دارد و هر گاه که آماس کند آرد جو و آرد باقلی و مانند آن اندر خاکستر آب سرشته
یا در آب ساده که در وی قوت سکنجبین بود و اگر جراحت از درازا بود و عصب برهنه بود
از انگشت بگوشت باید پوشانید پس دارو بر نهادن و بستن چنانکه لبهای جراحت
بهم فراز گرفته شود و اگر جراحت از پهنا بود و دوختن آن ضرورت گردد پس اگر جراحت
یا درازا بود و بیم آن بود که عصب که از پهنا مجروح شده است پوشیده گردد و از آن تیر باید کرد

یعنی از

یعنی از پهنا تمام بباید برید و جهد کرد تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر آماس گیرد
تشنج کند و اگر عفن گردد تباه کار شود و بند منبسب نباید کرد آنست که سر جراحت زود بسته شود
اگر جراحت تنگ بود آنرا فراختر باید کرد تا زرداب و ریم در وی گرد نیاید و غور نکند
و بند منبسب آنرا اندر شبانروزی سه بار یا چهار بار بباید گشاد و کمترین آنست که
بامداد و شبانگاه بباید گشاد و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه بود دارو های سخت
گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند و هیچ دارو که اندر وی اندک مایه سوزانی بود
هم احتمال نکند و از دارو ها خشک کننده توتیا مغسول بکار باید داشت و مرهم آهک
از آهک شسته و روغن گل و روغن مورد باید ساخت و اگر علک بکار دارند هم شسته
بکار باید داشت و اگر سر عصب برهنه بود دارو های سخت گرم چون فرفیون و مانند آن
احتمال نکند و هیچ دارو که اندر وی اندک مایه سوزانی بود هم احتمال نکند و از دارو های
خشک کننده توتیا مغسول بکار باید داشت و مرهم آهک از آهک شسته و روغن گل
و روغن مورد باید ساخت و اگر علک بکار دارند هم شسته بکار باید داشت و اگر سر عصب
برهنه نباشد داروی گرم و فرفیون انگشت بر ساق او یا بر عضوی دیگر یا بر عضو کسی دیگر که سحنه و
مزاج مانند او بود بباید آزمود تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بداروی دیگر بشکنند و باعتدال
باز آرند و اگر گرمتر باید کرد بکنند و جمله اگر دارو از بهر خشک کردن ساخته باشند یا از بهر
زدودن یا از بهر گرم کردن ترکیب آن در خور مزاج او باید کرد و اگر یکبار بر جراحت
او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بر آزمایش کنند و دارو ها را چنانکه واجب کند
میکاهند و میفزایند و اگر عصبها مجروح بخلقت قوی باشد اقراص قلقطار و اقراص انزروت
و مانند آن بکار داشتن روا بود و بهر حالی و بهر صفتی که باشد بر بالای دارو نمدی نرم
بروغن زیت چرب کرده بر باید نهاد و اگر جراحت بنیمه برسوی بود از تن و سر و گردن
و بغلها و دست چیزی باید داشت و اگر بر نیمه برسوین بود کمرگاه و زهار و بغوله ران چرب

صفت

صفت

باید داشت و مجروح را بر بستر نرم باید خوابانید و بهیچ حال نباید که آب یا روغن بجراحت رسد و از آنه بروغن و نه بآب باید شست و از آن بخرقه نرم و پنبه نرم و نخمی نرم پاک باید کرد و اگر بسببی از اسباب بروغن حاجت آید نخست عصب را بمیخته آلوده باید پس روغن بهو رسانیدن جالینوس میگوید مردی را جراحتی رسید از آهن باریک و جراحت بعصب دست رسید طبیب آن جراحت را مرهمی رویاننده بر جراحت اما پس گرفت پس دارو نرم کننده بر نهاد چون ضمادی که از آرد گندم و آب و روغن کرده باشند و دست مرد بپوسید و مرد هلاک شد و همچنان که عصب آکنه تازه دارو احتمال نکند رباطها که سر استخوان پیوسته است قویتر است و دارو را احتمال کند و رباطها که بعضلها پیوسته است میان این و آن باشد و اگر عصب کوفته بود و جراحت و آماس نبود نجاست آب و مانند آن چیزی که ریشها را بکشاید نشاید علاج کردن لیکن تسکین درد باید کرد و روغنهاء محلل گرم کرده بر نهادن چون روغن اقحوان و روغن شبت و روغن سداب و برگ خطمی کوفته ضماد کردن و گوشت صدف بر نهادن ضمادی سخت سودمند بود و اگر با کوفتگی آماس بود عقید العنب با شراب انگوری [illegible] سود دارد [illegible] که با روغن زیت گرم کنند چنانکه پوست را نسوزد و ریش نکند و پشم پاره و شوخگن خامه پشم روباه بدین سرکه و روغن زیت تر کنند و بدان موضع نهند سود دارد و اگر زخمی رسد و عصب بجده شود یا صلب گردد بگیرند مثقال سود ده درم و در آب حل کنند و ده درم بیخ خطمی کوفته و بیخته با وی بسرشند و ضماد کنند و بیخ سوسن بعقید العنب بسرشند و ضماد کنند و اشق و بزر ده فرفیون بدرو زیت بسرشند و ضماد کنند و اشق و میده و تخم مرو بگیرند و بسیخته ضماد کنند و یا خلیون با نیم وزن او پیرکین بر سرشته سود دارد و تدبیر کسی که جراحت او بر عصب افتاده بغایت لطافت باید و از آنکه جراحت آماس کند و درد خیزد هیچ بتر از غذاء او نیست

از بهر آنکه

از بهر آنکه او را بفصد و استفراغ خون حاجت باشد و اگر نکنند مضرت افزاید و بباید دانست که بهترین داروئی که جراحتها و ریشهاء عصب را بود علک البطم است خاصه کسانی را که مزاج ایشان تر بود علک البطم تنها در زور کنند یا بانکی روغن زیت چندانکه او را الزوجتی دهد و رتیانج بدل آن بود و کسانی را که گوشت ایشان صلب تر بود و مزاج خشکتر تخمی فرفیون با آن بیامیزند و کمابیشی آن در خور مزاج کنند و اگر فرفیون تازه بود کمترین یکجزو کنند از دوازده جزو و از علک البطم بیشترین ثلث آن و از فرفیون گذشته لبن التوع و حلتیث و سکبینج و جاوشیر این داروها گرم کننده است و قویتر است و آنچه ضعیفتر شوخ گرمابه است که از ابتازی وسخ الحمام گویند و خاکستر کوره که در وی مس پالایند و لزاق الذهب نیز همچنین است و گاه باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بجای آن شوخ خانکس انکبین بغایت سودمند بود و بیشتری از اطبا مرهم باسلیقون بدین داروها که کرده آمد یار کرده اند و سودمند بوده و مرهم آهک مغسول که بآب دریا شسته باشند و نخست آب را بآفتاب گرم کرده سود دارد و داروها و مرهمهاء دیگر اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب هفتم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر جراحتهاء کوچک که بتازی ابر الجرح و الخرق گویند واندر بیرون آوردن خار و پیکان که اندر جراحت ماند

وخز و حرق جراحتی را گویند که از آهن یا از خاری و مانند این افتد وخز آن را گویند که از چیزی باریک و کوچک افتد چون سر خاری و سوزنی و مانند آن چیزی و جراحت بزرگتری را نیز که از پوست پس در فرو نکند و الوخز گویند و الخرق بالراء المعجمه جراحتی را گویند که بزرگتر از آن بود اما وخز سلیم بود و بعلاج حاجت نیاید و مگر که مزاج مجروح و گوشت او بد بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر اندکی از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد علاج وی پیش از آن نباشد که آماس بنشانند و اما خرق را هم تدبیر نشاندن آماس و درد باید کرد و هم علاج جراحت باید کرد چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است

واندرین باب علاج بیرون آوردن خار و پیکان و آنچه بدین ماند یاد کرده آید و بیرون
آوردن آن بعضی بفشاردن جراحت بود و بعضی بآلتی که آنرا بدان چیز بگیرند و برکشند
و بعضی بداروها جاذب بود تا هر چه بفشاردن بآلت بیرون نتوان آورد بخاصیت دارو
بیرون آرد و اگر بفشاردن جراحت با خار و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است به تعلیم
حاجت نیست و آنچه بآلت بیرون آید نخست باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن آن
پیکان و غیر آن هم از آن جانب که اندر آمده است آسانتر است یا از جانبی دیگر بگذرانیدن
چنان باشد که جراحت تنگ بود و پیکان او را اندر گذشته باشد یا بود که پیکان بجانبی دراز
که اگر از آن برکشند المی عظیم و جراحتی دیگر کنند پس صواب بود که اگر ممکن بود مانعی و بیم
بریدن شریانی و عصبی نباشد بر ابر آن جایگاه بشکافند و پیکان را بدان جانب بیرون آرند
و در جمله احتیاط باید کرد تا پیکان و غیر آن شکسته نشود و نخست بباید آزمود و باهستگی
بجنبانیدن تا جنبان گردد پس برکشیدن و آلت برکشیدن بتری باشد که گیرش
گاه آن سوهان بود تا آنچه را بگیرد سخت دارد و بسیار باشد که پیکان و غیر آن چندگاه
روزی چندی بگذرند تا جنبان گردد پس برکشند و بسیار باشد که پیکان زهرآلود باشد
و گوشت را تباه کند و آن گوشت را پاک بر باید داشت و علامت او آن بود
که رنگ گوشت بگردد و حال آن همچون حالها گوشت مرده شود و دوست و بد رنگ
گردد و اگر پیکان در استخوان سخت شده باشد و بر نمی توان کشید کرد اگر دان مثقب
بباید سفت تا از آنجا آسان برآید و اگر پیکان اندر اندامی شریف نشسته باشد چون
دل و دماغ و شش و جگر و روده و مثانه و علامتها بد ظاهر شده دست بدان نباید برد
و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا سلامتی بد و باز
نگردد و عامه که میدانند که مجروح را خلاصی نخواهد بود و پس اگر علامتها بد پدید نباشد و گمان
افتد که مجروح خلاص یابد خطر علاج او با اولیاء او بباید گفت پس علاج کردن از بهر آنکه بسیار دیده اند

کسانی را که چنین جراحتها با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده است علاج کردند
و خلاص پدید آمده است و اما داروها که بخاصیت خار و پیکان برآرد از این نوع باشد اشق را حل کنند
و بر آن موضع نهند چیزی را که در جراحت مانده بود برکشد و اگر با انگبین بسرشند قوی‌تر بود و زراوند
مدحرج با انگبین بسرشند و ضماد کنند و بیخ نی بکوبند و ضماد کنند و شوحا با عسل و برگ
سیاه و برگ درخت انجیر یا لبت جو و تخم بنگ که بتازی بزرالبنج گویند خاصه با قلقدیس
و انواع چیزی و زراوند و پیاز نرگس این همه داروها جاذب است و صمغ مسلوخ اندرین باب
سخت عجب است خاصه از آنکه در استخوان سخت شده باشد و بدین خاصیت که دندان را
بیفکند و سرطان سوده نیز و انفحه جانوران را که بتازی آنرا انقطانه گویند خاصه سر او و زراوند
طویل و بیخ نی و پیاز نرگس سخت جاذب است و الله اعلم بالصواب

باب هشتم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر علاج کسی که او را چوب زده باشند

بهترین چیزی که
در دوا اما پس زخم چوب را فشاند و عفونت از جایگاه باز دارد پوست گوسفند است گرم و تر
که آن ساعت از مسلوخ جدا کرده باشند و از ابر جایگاه زخم بپوشند و بگذارند تا روی آن
خشک شود و تا دیگر روز بر ندارند و چون بردارند اما پس و درد زایل شده باشد خاصه اگر سخت
نمک سوده بر آن جایگاه پراکنند پس پوست بر پوشند و اگر سفال نو کوفته و بیخته با خاکستر
گلخن بجای نمک بکار دارند روا بود و اگر مرداسنگ و اسفیداج بگیرند اسپیدار است
و قیروطی از روغن گل و موم صافی و طلی کنند سود دارد و طعام او نخود آب فرمایند از نخود مقشر
نیم کوفته و لوبیا سرخ مقشر و بجای آب نخود آب خورد از نخود تر کرده و اگر فصل تابستان بود
و مزاج گرم و خشک بود قلیه کدو و ماش مقشر و برگ کوک و حکند فرمایند و شربت
زنجبیل و ریوند چینی را اسپیدار است از هر دو یک درم سنگ با کمی نیار سنگ در جلاب
و هر گاه از زخمی و آسیبی و سقطه افتاده در حال فصد باید کرد اگر مانعی نباشد و محجمه بر جانب مقابل

برنهادن و اگر طبع خشک باشد بحقنه نرم یا باب میوها و خیارشنبر طبع نرم باید داشت

باب نهم

از گفتار پنجم از کتاب هفتم اندر بیرون آوردن رشته کی از عرق ... برآید

پیچ شدن ... سیار باشد که مردم بر ستور نشینند و عرق کنند و پوست را

او در زیر پای بالان و غیر آن سوده شود و ظاهر پوست او برود و مردم گوشت ناک را نیز

از پیاده رفتن رانها بر هم ساید و ظاهر پوست برود و باشد که اماس کند و باشد نیز که

پوست گسسته شود و فرو آویزد **علاج** پیچ مطلق که جز سودن پوست نباشد علاج آنست

که آن جایگاه برهنه کنند تا هوا خشک شود و رسید و آب سرد و گلاب سرد کرده بر زنند

و پیچ بر مالند و اگر اقاقیا و مازوی سوخته و کوفته و بیخته بر پراکنند صواب بود و طبیخ سماق و نقیع

او سودمند بود و مرداسنگ بشراب سوده طلی کردن سود دارد و آب در پاتیم گرم کرده

سود دارد و دور وی شراب خشک سود دارد و پیچ موزه را ... تازه بر نهادن خاصه ... شتر

سود دارد ... را کباب کنند و بر آن موضع نهند اما پس و درد را ببرد و درست کند

و اگر اماس نباشد جرم موزه کهن سوخته بسایند و بر پراکنند سود دارد و کهن وی سوخته نیز

سود دارد و مرهم اسفیداج سود دارد **صفت** آن بگیرند اسفیداج و اشق و روغن گل

یا روغن مورد یا روغن بید انجیر یا روغن سوسن مرهم کنند نخست اشق ... بشراب

یا آب حل کنند و اسفیداج با وی بیامیزند و مرهم کنند والله اعلم

گفتار ششم

از کتاب هفتم اندر داغ کردن و این گفتار دوازده باب است

باب اول

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر یاد کردن منفعت داغ کردن و یاد کردن

بیماریها که علاج آن بداغ باید کرد بباید دانست که منفعت داغ آنست که رطوبتها ... بر اندامها

از اندامها

از بهر اعصاب بسیار کرد آید و مزاج و کوهر آن اندام را تباه کند و علتها پدید آید و باشد که طبیب خواهد

که ازو آن اندام را از رطوبت پاک کند و انواع استفراغها و داروها گرم و خشک

پاک کردن آن ... نتواند کرد ... داغ ... بآتش ... کند و منفذها ... را

که مددها بدان منفذها باندامها رسید ببندد و سخت کند و بیماریها که علاج آن بداغ باید کرد

شانزده بیماریست یکی درد چشم کهن است که سبب آن نزله دماغی بود دوم ضیق النفس

سبب آن نزله بسیار بود سیم جذام است چهارم فرو دامدن آب بچشم و باز داشتن آن

تا فرو نیاید بچشم بر آمدن موی فزونی بر چشم ششم ناصور گوشه چشم که بتازی غرب گویند

هفتم خراج است که از شوصه تولد کند هشتم خراج که در جگر باشد و اندر غشا جگر افتد و ضماد و شربت

سود ندارد نهم بیماری سپرز دهم درد ضعیفی معده که از نزلها بسیار تولد کند یازدهم علت

استسقا دوازدهم بیرون آمدن مهره استخوان بازو از کتف بسبب بسیاری رطوبت

تولد کند یا بسبب زخمی و آسیبی سیزدهم سستی بندگاه سرین چهاردهم عرق النسا پانزدهم

علت فتق که بتازی ... گویند شانزدهم علت فتق که در بیغوله ران افتد والله اعلم

باب دوم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن سر از بهر درد چشم کهن و ضیق النفس

و علت جذام اما خداوند درد چشم و خداوند ضیق النفس را که سبب نزلهای بسیار

بود ... باز باید کرد و یک داغ بر نهادن و داغ چنان باید که پوست سر جمله بسوزد و بجوشن

پوست باز افتد استخوان را نیز بباید تراشید تا بخار ماده نزله بیرون تواند شد و اگر نزله سخت

... بود دو داغ باید کرد ... و جراحت مدتی گشاده می باید داشت تا رطوبتها بالا می

پس مرهمها ... علاج کردن و اگر ترسند که علت جذام خواهد بود بر سر ... داغ

داغ باید نهاد یکی انجا که رستن گاه موی پیشانی است دوم انجا که ... است

سیم از پس سر انجا که برتر از نقره است و نقره آن مغاک را گویند که ... است

و دو داغ دیگر که از پس گوش است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و جایگاه در زفتری کردار تشریح استخوان سر یاد کرده آمده است والله اعلم باب سیم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن صدع کبانی را که درد سر دور و تشقیقه بسیار و صعب بود و ترسند که آب فرو آید طبیبان سل کنند و بعضی پوست صدغ را بشکافند و شریانها را برهنه کنند و داغ کنند تا بسوزد و سرها اندر کشند تا خون در وی گذر نکند والله اعلم باب چهارم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن پلک چشم تا موی فزونی برنیاید موی فزونی را بر باید کند و بن موی را داغ بر باید نهاد بآلتی باریک و باشد که بن هر دو موی را داغ کنند و باشد که همه بن همه موها را داغ کنند و بعضی داغ بدارو کنند و این چنان باشد که دارو سوزاننده بر پشت چشم طلی کنند بر آن موضع که تشمیر کردن رسم است همه بر آن شکل که تشمیر کنند و دارو دیگر روز بر وی بگذارند و دیگر روز بشویند و یک روز دارو بگذارند و دیگر روز دارو برنهند و دیگر روز بگذارند هم برین ترتیب چند روز دارو برنهند تا پوست سیاه گردد و سوخته شود پس اسفنج بآب گرم تر کرده بر وی نهند تا پوست سوخته بیوفتد پس مرهم کنند تا درست شود و اگر پلک چشم مسترخی شده باشد داروهای قابض برنهند چون اقاقیا و مازو و شب یمانی و طین قبرسی و اگر پلک بهم باز نشیند و بعلس کند مرهم و یا خلوق ن و موم روغن طلی کنند صفت داروی سوزاننده بگیرند آهک آب نارسیده و صابون و بوره ارمنی را استارات بسایند و بآب خاکستر چوب بلوط و چوب انجیر و بولگو دکان نارسیده بسرشند و طلی کنند والله اعلم بالصواب باب پنجم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن ناصور گوشه چشم ناصور گوشه چشم را بتازی غرب گویند و داغ کردن آن چنان باشد که ناصور را پاک کنند و بردارند تا استخوان ظاهر گردد بنگرند اگر استخوان درست و پاکیزه باشد لختی بتراشند و اگر تباه شده باشد

داغ کنند

داغ کنند بآلتی باریک و اسفنجی یا خرقه بآب سرد تر کنند و بر چشم نهند پس استخوان از داغ کنند یک بار و دو بار و سه بار تا منفذی از آن موضع اندر بینی گشاده شود و نشان گشاده شدن منفذ آنست که دهان و بینی خداوند علت بگیرند و بنگرند اگر نفس از آن موضع بیرون همی آید باشد که منفذ گشاده شد پس فتیله بمرهم زنگار و روغن گاو آلوده کنند و بدو فرو نهند اگر ناصور چیزی مانده باشد از او آن منفذ را پاک کنند و پس از آن که یک روز فتیله بمرهم زنگار فرو نهند یک روز فتیله تنها فرو نهند والله اعلم بالصواب باب ششم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن خرابی که از تشنج کردن این خراج را طبیبان ذات الجنب گویند و هرگاه که خراج بزرگ بود و بنفث پاک نشود و دریم کند از داغ باید کردن داغ کردن آن با آهن نشاید از بهر آنکه اندر آن خطری بزرگ بود و اگر نیز از خطر خلاص یابند آن موضع ناصور گردد و درست نشود لیکن از داغ بیخ زراوند باید کرد و این چنان باشد که روغن زیت نیم گرم کنند و زراوند طویل بیخ فرو زنند زمانی بدارند تا زراوند نیک گرم شود و آنجا که سرهر دو استخوان چنبر گردن بهم پیوندد بدان داغ کنند و نخست پوست آن موضع بالا بر کشند پس داغ کنند و نزدیک او داغ آنجا که میل بسوی پیش دارد و دو داغ کوچک برنهند یکی از سوی راست و دیگر از سوی چپ و دو داغ دیگر بزرگتر بر میان پهلوی سیم و چهارم برنهند آنجا که میل بسوی پیش دارد و دو داغ دیگر که بر میان پهلوی پنجم و ششم برنهند چنانکه چنانکه میل بسوی پشت دارد و یک داغ بر میان سینه برنهند و یک داغ بر میان دو کتف برنهند و دو داغ فروتر از آن که میان دو کتف بود دو جانب پشت مازه برنهند و این داغها که بر میان کتف و پشت مازه باشد سخت ظاهر نباید یعنی کوچک باید و داغها را مرهم اسفیداج و مرهم آهک علاج کند باب هفتم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن جگر هرگاه که اندر جگر خراجی پدید آید و علامتها آن از تب و گرانی و درد اندر جانب راست ظاهر شود و بباید داغ کرد

که خراج اندر گوشت جگر است بعلاج آن مشغول باید بود چنانکه در باب علاج قرحه جگر یاد کرده
آمده است و هرگاه که در جگر بخت عظیم بود علاجها هیچ منفعت نکند بباید دانست که خراج
اندر غشاء جگر است و علاج جز داغ باید کرد و این داغ چنان باشد که آلت داغ میگیرند و بر آخر جگر
آنجا که نزدیک پهلو را انست اندک بر تر داغ برنهند چنانکه پوست جمله بسوزد و بغشاء رسد و ریم
بیرون آید و گشاده باید داشت تا پاک شود و شربتها موافق و شوینده می باید داد و چون
پاک شود پس داروها رویاننده برنهادن والله اعلم

باب هشتم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن سپرز پوست شکم را که برابر جای
سپرز است بعضی بار برد [illegible] پس داغ کنند و آلت داغ آن آلتی باشد از آهن دراز کشیده و
سر او پهن و شاخ تا بیکبار دو داغ کنند نزدیک یکدیگر برابر جایگاه این داغ نهند چنانکه شش
داغ باشد و بعضی طبیبان قدیم یک آلت ساخته اند چنانکه بیکبار شش داغ کنند والله اعلم

باب نهم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن معده کسانی را که نزله بسیار
از دماغ بمعده فرو آید و تباه کند و داروها فایده نکند فم معده را داغ باید کرد بر سه موضع بر شکل
مثلث چنانکه داغ اندکی فروتر از غضروف خنجری بود و دو دیگر از جانب آن فروتر که تا بر شکل
مثلث آید و داغها چنان باید که از ستبری پوست فروتر نباشد و کم از آن نباشد و جراحتها
داغ را علاج نباید کرد تا همیشه گشاده باشد و رطوبتها همی پالاید والله اعلم

باب دهم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن خداوند استسقا هرگاه که علاج
فایده نکند و خداوند علت نزله نخواهد هیچ جای داغ باید کرد بر فم معده و سپرز و قعر معده
و جگر و بالای ناف

باب یازدهم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن سر کتف هرگاه که مهره استخوان

بازو

بازو از سر کتف بیوفتد بسبب حرکتی قوی یا بسبب زخمی و آسیبی و غیر آن یا بسبب رطوبتی
لزج که آنجا گرد آید و عصب را سست کند و مهره را الملغز اندر نخست مهره بجای باز باید برد پس داغ
کردن و داغ چنان کنند که خداوند علت را بر پهلوی دیگر که درست باشد بخوابانند و پوست
آن موضع که مهره بروی ملغزیده بود بعضی بار با سر انگشتان بگیرند و بردارند تا قوت داغ بعصبها
و رباطها که آنجاست نرسد پس گرداگرد آن موضع را داغها برنهند کمترین چهار داغ بر شکل مربع
و داغها باید که ستبری پوست را تمام بسوزد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب دوازدهم

از گفتار ششم از کتاب هفتم اندر داغ کردن بندگاه سرین بسیار باشد
که علت عرق النسا و درد سرین دراز گردد و رطوبتی لزج اندر بندگاه سرین گرد آید
و عصبها و رباطها بندگاه سرین سست شود و مهره سر استخوان ران از حقه سرین بیوفتد
و پایها باریک شود و داغ باید کرد و این چنان باشد که گرداگرد مهره ران داغها برنهند
و بعضی طبیبان آلتی ساخته اند از آهن بر شکل قدحی و این قدح را [illegible] از گرد و قطر قدح [illegible]
و ستبری لب این قدح چند ستبری دانه خرما و از درون این قدح دایره دیگر و همچنان [illegible]
دایره دوم دایره سیم و همچنان دوری میان هر دو دایره چند ستبری یک انگشت این آلت را
گرم کنند و بیکبار بر حقه ران نهند چنانکه مهره ران بر میان دایره سیم باشد تا بیکبار سه داغ کرده
شود و مدتی قرحه داغ را گشاده باید داشت تا رطوبتها بپالاید پس مرهمها رویاننده برنهند

گفتار هفتم

از کتاب هفتم اندر [illegible] علامتها و علاج آن و این گفتار ده جزو است

جزو اول از گفتار هفتم

از کتاب هفتم اندر [illegible] یعنی اندر آن جای بازماندن اندامها که از جای خویش بیرون آمده باشد [illegible]

باب اول

در جزو اول از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر احوال مفاصلها که از جای خویش بیرون شوند
و علامتهای بیرون آمدن و علاج آن اندامها را که از جای خویش بیرون آید و از نهاد طبیعی بشود
بتازی خلع گویند و این از دو گونه باشد یکی از جای بیرون آید و لختی زندرون تر شود و دیگر آنکه
لختی بیرون تر آید و از آنکه از جای می بجنبد و تمام بیرون نشود زوال المفصل گویند و الوثی نیز گویند
و از آنکه استخوان از جای جنبیده نباشد لیکن گوشت و رباطها که حوالی بندگاه باشد کوفته
شده باشد الوهن الوثی گویند و گاه باشد که عصبها و رباطهای بندگاه کشیده شود و دراز تر گردد
و استخوان بر جای خویش بود و کسانی باشند که مفاصل ایشان در اصل آفرینش
ضعیف تر بود و زود از جای بیوفتد از بهر آنکه مغاکها که سر استخوان در وی نشسته باشد ژرف
نباشد و سر استخوانها که اندران مغاک باشد اندر آن مغاک محکم و چست نباشد و رباطهایی
که پیوند استخوانها بدان است سخت محکم نباشد و بعضی را بود که رطوبتها در مفاصل گرد آید
و رباطها بدان آغشته و سست شود و به حرکتی قوتی و زخمی و آسیبی بلغزد و از جای بیرون شود
و بعضی را باشد که بسبب حرکتی قوی و زخمی و آسیبی که بدو رسیده باشد کنارهای این مغاک
و سر استخوان بندگاه که در وی نشسته بود بشکسته شود و بندگاه بدین سبب سست گردد و از جای
بیرون شود و بندگاه زانو سست از بهر آنکه در آفرینش ژرف تر و استوار افتاده است تا بدان حرکتهای
بسیار گوناگون تواند کرد و نرمی و روانی آن بدان بینی که بر سر زانو محکم کرده آمده است
تا زود از جای بیرون نشود از بهر آنکه زود از جای بیرون تواند آمد و زود بجای باز تواند شد
و بندگاه سرین سخت از نرمی و روانی بدان نزدیکست خاصه اندر مردم کم گوشت و لاغر و بند
گشادها که محکم تر است و از جای دشوار بیرون شود و بند گشادهای انگشتان است و بند
و گشاد مرفق که میان استخوان بازو و استخوان ساعد است و بدین سبب هر گاه که از
جای بیوفتد دشوار بجای باز توان برد و بند گشادی که میانه است بند گشاد سرین است
گاه باشد که بندگاهی محکم بسبب رطوبتی لزج که در وی گرد آید سست گردد و آسان از جای

و بندگاههای تن مردم بعضی آسانتر از جای بیرون شود و بعضی

بران

بیرون آید چنانکه خداوند عرق النسا که مادت آن فرو آید و در رطوبت لزج مفصل او را سست کند
تا هر ساعت سر استخوان ران او از حقه سرین آسان بیرون آید و آسان بجای باز شود
و آسانی و دشواری بجای باز شدن بندگاه باندازه آسانی و دشواری بیرون آمدن آن است هر چه
آسانتر و دشوارتر از جای بیرون آید دشوار بجای باز شود و بترین از جای بیرون آمدن بندگاه ران
آن بود که کرانهای مغاکها که مهرها و دیگر استخوانها در وی نهاده باشند بشکسته شود از بهر آنکه
محکمی بندگاه بیشترین بدان کنارها باشد و چون آن محکمی باطل گردد بندگاه سست شود علامتها
علامت بیرون آمدن بندگاه دو نوع است یکی آنکه مغاک نا معهود اندر وی پدید آید دوم حرکت
آن بندگاه باطل شود و اگر مشکل باشد آن بندگاه و دیگر جانب را که درست باشد برابر آن بندگاه
با بندگاه دیگر جانب که درست باشد برابر کنند تا اگر از جای بیرون آمده باشد تفاوت پدید آید
و علامت زوال مفصل آنست که آن موضع که بلندتر بوده باشد مغاک شود و آنچه مغاک بوده باشد
بلند شود و علامت کشیده شدن عصب و رباط آنست که آن عضو چون آویخته شود و حرکت
او باطل گردد یا ضعیف شود و چون راست کنند راست شود و چون دست از وی بدارند
باز آویخته شود و باشد که در روی مغاک پدید آید چنانکه انگشت بدو اندر نشیند علاج
علاج همه انواع کسر و خلع و وثی و غیر آن آنست که نخست رگ زنند خاصه رگی که بدان عضو
پیوسته باشد و پس گل ارمنی بر نهند با جلاب که از گلاب کرده باشند و طبع را
نرم کنند بلعاب پس خیارشنبر و ترنگبین و خرمای هندی و اگر آب لبلاب با خرمای هندی و مانند
آن و بنفشه و آب میوها با شکر مسهلی لطیف است و موافق بود و طعام مزوره بروغن
بادام تا از تب و آماس ایمن شوند پس بنگرند اگر خلع چنانست که باندک مایه که باید
کشیدن و راست کردن کفایت شود راست کنند و اگر با آن جراحت است یا آماس است
یا قرحه است نخست جراحت را علاج کنند و آماس را پس خلع کنند پس خلع را خاصه اگر خلع
بندگاه بزرگ را افتاده باشد که علاج دردمند بود و بیم باشد که به تشنج ادا کند و اصل علاج

بجای باز برند و بر اجتماع الماس التقاط کنند و اگر ورم عظیم

آنست که بیاز ماند اگر باسانی بجای باز توان برد که بی درد و ورمی عظیم تولد میکند دست از علاج

خلع بدارند و اگر از بستن نیز دردی عظیم شود بند باز کنند و در بگاه تنها این ینکان همی آید نام او دیرا

سنگی گران بر سفت افتاد و پوست و گوشت از دوسه باز شد و استخوان بازو بر هنه

مید آمد و سپر حسر کردن که بتازی تر قوه گویند از جای بیرون شد مجری جاهل استخوان از جای

باز برد و گوشت و پوست را بجای خویش باز نهاد و سبب آن گوشت کنده شد و بدین سبب

نیز استخوان تباه گشت پس از شدن دانست که آن گوشت را ببایید برید و جایگاه بیرون آ

بروغن زیت گرم کرده و ابا باید کرد اما تدبیر بجای باز بردن بندگاه چنان باشد که آن موضع را

بآهستگی اندک اندک از سوی چپ و راست بجنبانند و پس راست بکشند بر فق تا بجای باز

آید و بسیار باشد که آوازی شنوند که معلوم گردد که بجای باز شد پس بندند از بهر دو کار

یکی تا باز بیرون نشود و بدان نهاد طبیعی محکم شود دوم تا آماس باز دارد و بخرقه خشک بستن

نشاید از بهر آنکه آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید اولیتر آن باشد که ضمادی سازند

از معاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر و خرقه را بدین ضماد تر کنند و سرد کنند و به بندند و آرد

ماش با آب مورد تر ضمادی نیکست و بستن سخت محکم نباید و عصابه که بدان بند کنند

سه بار یا چهار بار پیش بر نباید گردانید و ضماد که از بهر زوال المفصل قوی کننده گرم کننده

باید چون مازو و گلنار و اقاقیا با مقداری اشنه و قسط و جند بید ستر آمیخته و اگر گوز سرو و اهیل

دوا رونای فتق ضماد سازند روا باشد و الله اعلم بالصواب ...

باب دوم

از جزو اول از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن منه که از تازی الفک گویند

فک را اشهر مرو منه گویند و بیرون آمدن آن از جای خویش کم افتد و آنچه افتد بیشتر

یکجانب را افتد و بیرون آمدن بتمامی نادر بود علامتها علامت بیرون آمدن منه آنست

که دهان گشاده ماند و حرکت منه یکبار باطل نشود از بهر آنکه عضلها که از پس سر و گردن

برو به پشت است او را بجنباند لیکن دهان تمام فراز کردن دشوار بود و منه بیرون خواسته ماند

دکش و کی دهان بر خلاف آن بود که بوقت تثاوب و غیر آن باشد و اگر از یک جانب

بیرون آمده باشد شکل چون خاستگی منه بود و پیچ بود و دندانها از برابر یکدیگر بشود علاج

هر گاه منه از جای خویش بیرون آید بباید شتافت و بزودی بجای خویش باز برد

و اگر تاخیر کرده شود دشوار و آفتهای بزرگ پدید آید و صلب شود و بجای باز بردن مشکل بود و آنگاه

کبر دو عضلها کشیده شود و تب لازم و صداعی عظیم تولد کند بسبب کشیده شدن عضلها و باشد

که اسهال و قی صفرای پدید آمده باشد که روز دهم هلاک شود و تدبیر بجای باز آوردن وی

آنست که یکی را بفرماید تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرماید تا اگر چه دهان باز است

چندانی دیگر که تواند باز کند و بفرماید تا منه را نرم دارد و طبیب منه را بگیرد و بآهستگی بجنباند

بسوی چپ و راست پس منه را اندکی بیرون بسوزد و بآهستگی و بر آرد و بجای باز برد چنانکه

دنبال منه که همچون منقاری در آورده است اندر حلقه منه بر سوین افتد و این چنان تواند بود

که منه را باز پس برند و همچنان بدارند و بجای باز برند از بهر آنکه اندر آمدن دنبال منه اندر

حلقه منه بر سوین از سوی پس است و اگر طبیب از پس پشت بیمار نشسته و منه او را

بسوی خویش کشد و ببالا بر آرد و بجای باز برد صواب بود و این طبیب را که این کار کند

بتازی رداد گویند و بیمار مستلقی خسبد یعنی به پشت باز افتد و سر بر بالش نرم نهد و در

بالش پنبه نو نهاده باشند و موکلی نزدیک او باشد که او را نگاه دارد تا سر بر بالش

نگرداند و علامت بجای باز آمدن وی آنست که دندانها بر سوین و فرو سوین با یکدیگر

برابر شوند و چون بجای باز آمده باشد رفاده بقیروطی موم و روغن گل اندوده بر نهند و به

بندند بستنی خوش و از آنکه منه از جای خویش بیرون آید و مدت در میان افتد

بجای باز بردن دشوار گردد آب گرم و روغن بنفشه اندر گرمابه نطول همی باید کرد تا نرم شود

پس بجای باز برند

باب سیم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن ترقوه از جای خویش

علامت آن ترقوه چنبر گردن را گویند خلع آن سوی زیر رون نتواند بود از بهر آنکه این
بسینه بر بسته است از وی جدا نشود لیکن ممکن بود که طرف دیگر که بسر سفت پیوسته است
بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسید از جای بجنبد علامتها ردا و تجربه ناکرده را اندر کسی که
لاغر باشد غلط افتد و پندارد که عضله از جای رفته است و از بهر آنکه سر سفت را تیز بیند و جای
ترقوه را که از جای بیرون آمده باشد مغاکی بیند و علامت درست آنست که بیمار دست
بر سر نتواند نهاد و نه بر دوش علاج طریق بجای باز بردن ترقوه آنست که او را بپشت
راست کنند و بر فادها بسیار بندند چنانکه اندر کسته ترقوه شکسته یاد کرده آمد

باب ~~~~~~~~~~~~ چهارم

از جزو نخستین باز گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش

سر سفت را بتازی منکب گویند و شهر من دوش گویند و این بند کاهیست که آسان از
جای خویش بیرون آید و آسان بجای باز شود و بیرون آمدن این چنان باشد که مهره
استخوان بازو از مغاک سر سفت بیرون آید و این بسیار افتد از بهر آنکه مغاک
سر سفت سخت مقعر نیست تا مهره اندر وی نیک نشسته باشد و رباطها نیز از اخت محکم
گرفته تا به وحرکتها گوناگون توانگر دو بیرون آمدن آن جزو فرو سو باشد از بهر آنکه از بالا قرابـ
سر دوش او را باز دارد و از سوی پس کتف باز دارد و از جانب انسی اندکی ممکن است
که بجنبد و فرو سو مانعی نیست که بدین سبب چون از جای بیرون آید فرو سو تواند آمدن و مردم
لاغر را این بندگاه زود از جای بیرون آید و زود بجای باز توان برد و مردم فربه برابر خلاف
این بود و اگر کودکی را بوقت زادن بسبب دشواری زادن بازو از جای بیرون آید و زود
بجای باز نبرند بازوی او کوتاه بماند و ببالد و بندگاه او باریک باشد و دست او همچون دست
راسو بود و اگر استخوان ران از جای بیرون آید پای او کوتاه بماند و ساق او باریک بود

و دشوار بر تواند خاست از بهر آنکه پای او تن او را بر نتواند داشت و بسیار بود که زخمی بر
بر سر دوش و آماسی گرم پدید آید و گمان افتد که این بندگاه بیرون آمده است و نباشد
علامتها علامت بیرون آمدن استخوان بازو از جای خویش آنست که آن دوش
پدید آید و بخلاف دوش دیگر بود و اگر از انیز آفتی نرسیده باشد از بهر آنکه جایگاه سر استخوان
بازو که از جای خویش بیرون آمده باشد تهی باشد و سر دوش کژ و فرود بود و مهره سر استخوان
بازو اندر زیر بغل پیدا بود و بندگاه مرفق این دست از پهلو دور ماند و بازو را بپهلو باز نتواند
نهاد و اگر اندر آن تکلف کند بدشواری و بدرد تواند کرد و هیچ جای به پهلو نرسد و دست
ببالا بر نتواند برد و همه حرکتها دشوار بود علاج اگر زود بجای باز برند بجای باز شود و اگر روزگار
در میان افتد دشوار شود و بجای باز بردن آن چنان باشد که رداد بیک دست بازوی
او بگیرد و انگشت میانین باز دیگر دست اندر بغل او کند و مهره استخوان بازو بدان برداد
و قوت کند زود بجای باز شود و اگر همین کس در حال دیگر دست در بغل خویش کند و آن
مهره را بر دارد بآسانی بجای باز شود و اگر که روزگار در میان افتاده باشد و صلب و دشوار
گشته اندر گرمابه باید برد و آب گرم و روغن گرم بر آن موضع می نهادن و بر میچگانیدن
تا نرم شود و پس باید فرمود تا پشت باز خسپد و گروهه از پوست یا از غیر آن چیزی ساختن
که نه سخت صلب بود و نه سخت نرم آن گروهه را اندر مغاک بغل دست او نهند و رداد هم بر
پهلوی او نشیند و پاشنه خود اندر بغل او زیر آن گروهه نهد و بر آن گروهه قوت کند
و دست او را بخویشتن میکشد و قوت پاشنه آن گروهه دفع میکند تا بدین تدبیر بجای
باز شود و کسی دیگر که او را نگاه میدارد تا از کشیدن رداد بیمار بر پهلو نگردد و اگر بازوی دست
راست بیرون آمده باشد پای راست اندر بغل او نهد و اگر بازوی چپ آمده باشد
پاشنه پای چپ اندر بغل او نهد و طریقی دیگر آنست که مردی قوی و دراز بالا که دراز تر از آن
کس باشد او را بر دارد و دوش خویش اندر بغل دست او نهد و او را از پشت خویش بیاویزد

و دست او گرفته باشد و او را بسوی شکم خویش میکشند چنانکه بیمار بدین دست از پس پشت او
آوخته باشد تا استخوان بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست و آن آنست که نردبانی پایه
و بر عتبهٔ نردبان گروهه بربسته باشند و یا برساخته چنانکه اندر زیر بغل درست نشیند پس او را
بر دارند و بغل او بران گروهه نهند و دست او بگیرند و فرو میکشند و او از نردبان آوخته
باشد بدین تدبیر بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست که بعوض نردبان چوبی دراز و محکم و
او همچون گروهه بود و چیزی نرم بر سر چوب نهند و در بغل دست او نهند استاده چنانکه
او از چوب آوخته شود و دست او را بسوی پهلو فرو کشند تا بجایگاه باز شود و چون بجای باز
شده باشد گروهه سازند از پشم یا از پنبه و در بغل او نهند و بازوی او را به پهلو باز نهند
و ساعد او را بر بازوی نهند و بربندند و عصابه را بدیگر جای بغل اندازند بدین دست بازی آرد
و صلیب وار ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند تا نیک شود والله اعلم

باب پنجم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه مرفق

مرفق را بشهر من وارسنی گویند و تا قوتی و آسیبی عظیم نرسد از جای خویش بیرون نشود
و چون بیرون شود دشوار بجای باز شود **علامتها** بیرون آمدن این بندگاه از جای خویش
هم بلمس بتوان دانست و هم بچشم بتوان دید **علاج** هرگاه که مرفق از جای خویش
بیرون شود زود بجای باز باید برد و طریق بجای باز بردن آنست که او را بفرمایند تا کف دست
گشاده دارد و یکی را بفرمایند تا ساعد او را بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن آن یکی کشد
تا بیمار کشیده نشود و دیگر دو دست بر بندگاه دارد و چون بیند که تمام کشیده شد استخوان
ساعد را بجای باز برد و بقراط میگوید اگر خلع از سوی پیش افتاده باشد دست را دوتو
باید کرد یعنی ساعد را با بازو باز باید نهاد تا کف دست بر سر دوش رسد و بندگاه بجای
باز شود و اگر بازپس گریده باشد و از جای بیرون آید کشیدن باز بجای باید برد و

بر

باب ششم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه ساعد و انگشتان دست

تدبیر باز بجای باز بردن این بندگاه و انگشتان سخت مشکل نیست و طریق آنست که بندگاه
رفق تا شکل بندگاه و انگشتان راست کرده و استخوان بجای باز آید پس بباید بست
والله اعلم

باب هفتم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن مهرهای پشت از جای خویش

مهرهٔ پشت از جای بیرون شود زود هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشارده شود و هر گاه نخاع فشارده شد
زود هلاک شود و عصب نیز که از نخاع رسته است اگر فشارده شود هم هلاک شود و اگر مهرهٔ گردن از
جای بیرون شود خاصه مهرهٔ نخستین دم زدن باطل شود و در حال هلاک کند از بهر آنکه این عصب
که حرکت دم زدن بدانست فشارده شود و اگر مهرهٔ پشت که از اقفار الصلب گویند از
جای بیرون شود و بیرون شدن آن سوی زندرون بود او را علاج نیست از بهر آنکه دست بدان
نرسد تا او را راست کنند و بیرون آرند و بجای باز برند و گروهی کوشیده‌اند تا از بجای
باز برند بیمار را بر نردبانی کشیده‌اند و محجمه بر موضع مهره بر نهاده‌اند و بیمار را سرفه و عطسه آورده
و چیزها بادناک داده تا در شکم او بادها پدید آید و آن مهره را زحمت کند و با این تدبیرها
باز گردد و مهره را بسوی بیرون دفع کند هیچ سود نداشته است و بقراط آن گروه را ملامت
کرده است و بسیار باشد که سناسن بشکند و سناسن آن استخوانها را گویند که از مهره‌ها
بر آمده است چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و هر گاه که یکی از این سناسن بشکند از موضع
اندر نشیند پندارند که مهره از جای بیرون آمده است و سوی زندرون شده است مگر گروهی را
این پندار افتاده است و علاج کرده‌اند و خلاص پدید آمده است و پنداشته‌اند که مهره
بیرون آورده‌اند و این ممکن نیست از بهر آنکه هرگاه مهرهٔ صلب زندرون شد بول و براز
باز گیرد و هلاک کند و اگر تمام بیرون نشده باشد و بول و براز نگرفته باشد از آفتی که در نخاع

وعصب پدید آید خالی نباشد و باخر بول و براز بی خواست بیرون آید و اگر بسوی ظاهر بیرون آید
مضرت آن بنخاع کمتر رسد لیکن از مضرت خالی نباشد و عصبها که فرود آن مهره باشد ضعیف شوند
و پایها و عضله مثانه و مقعده همه ضعیف شوند و هلاک نزدیک شود و از بیرون آمدن یک مهره
پشت مقوس نشود یعنی کوژ نشود و از شکستن سناسن باکی نباشد علاج هرگاه که سقطه
افتد یا آسیبی رسد که مهره پشت بیرون آید طریق علاج باز بجای بردن آنست که رداد از اسپرد و
زانو بردارد بقوت چنانکه خادم گرمابه کند پشت وی بر زانو نهد و او را اکیز مان هر اردو بجنباند
وطریق دیگر آنست که او را بر شکم خوابانند و پاشنه خویش بران مهره نهند و بروی بایستند
وطریقی دیگر آنست که چوبه نانبا که نان بدان باز برند بر پشت او بمالند بقوت و مهره را بدان
جای باز برند و اگر بدین طریقها بجای باز نشود تدبیر آن بود که بقراط فرموده است که سکوبه تخته بگیرند
باندازه بالا و پهنا مرد و پایه و دو گانی کنند بدین اندازه مرد نزدیک دیواری چنانکه دوری میان
دیواره و دکان یک قدم بیش نباشد و بستری نرم بدین دو کانی باز کنند و مرد را اندر
گرما بیرند تا اندامها او نرم شود پس بیرون آرند و بدین دو کانی خوابانند چنانکه بر شکم
خفته باشد و دستاری دو بار بر سینه او بپیچند و کنارها دستار از بغل او بیرون آرند
و در میان دو کتف او بند کنند و چوبی بر شکل دسته هاون بگیرند و کنار این دستار بدان
چوب اندر بندند و این چوب بشاگردی دهند که بر بالین بیمار ایستاده باشد و دستاری
بیارند و هر دو پای مرد را از بالای زانو بر بندند و آنجا که بر اشتا لو دو بند کنند و کنارهای دستار را
همچنان چوبی دیگر اندر بندند و بشاگردی دهند که نزدیک هر دو پای مرد ایستاده باشد و هر دو
بفرمایند تا چوب بیمار را سخت بگیرند و بکشند بسوی خویش و رداد بن هر دو کتف بران مهره نهد
و قوت کند تا بجای باز شود و اگر بدین حاجت آید که برین مهره بایستد و قوت کند بباید ایستاد
و باک نباید داشت و اگر بدین تدبیر بار راست نشود و بیمار قوت دارد دیگر تخته و اندرین دیوار
که نزدیک دو کانست سوراخی کنند چنانکه سر تخته مقدار یک کف یا کمتر اندر وی شود و این

۱۰۹

سوراخ را چنان بسازند که برتر و فروتر ازین مهرها نباشد که بیرون آمده است پس یک سر تخته
اندرین سوراخ نهند و میان تخته برین مهره نهند و بر دیگر سر تخته قوت کنند و فرو فشارند تا مهره
بجای باز برد پس تخته دیگر بپهنای آن سه انگشت و درازای آن چنانکه جایگاه مهره را
بجای باز برده اند و لختی جای مهره های درست را بگیرد و خرقها کتان یا مشاقه نمک کرده
برین تخته بپیچند و هموار و بران جای نهند و به بندند و اگر پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند
و هنوز لختی از حد به مانده باشد طلاها نرم کننده می باید مالید و آن تخته بر بسته می باید داشتن
وطریق بجای باز بردن مهره گردن آنست که بیمار را بقفا باز خوابانند و سر او بکشند و مهره
بمالند تا بجای باز شود و ضمادی قوی کننده بر نهند و به بندند و می پیچند باندازه درازا گردن و بر
بالای آن ضماد نهند و به بندند چنانکه بند بر حلق نباشد و بر سینه باشد و الله اعلم

باب هشتم
از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن عصعص از جای خویش و علامات و علاج آن

بسیار باشد که سقطه افتد یا زخمی رسد و عصعص از جای خویش بیرون آید علامت علامت
وی آنست که آنجایگاه که اندر مغاک افتد و خداوند علت را حرکت پای و دو تو کردن زانو
سخت دشوار شود علاج تدبیر آنست که رداد انگشت سبابه در مقعده بیمار کند و مهره
عصعص را بجوید و قوت کند تا بجای باز شود پس ضماد قوی کننده بر نهند و به بندند و بیمار طعام
اندک خورد تا کمتر باید خواست بحاجت و با آن نیز طبع نرم دارد و الله اعلم بالصواب

باب نهم
از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن مهره استخوان ران از جای خویش

بیرون آمدن مهره استخوان از حقه سرین بسیار افتد و گاه باشد که بیرون آمدن آن
از سوی اندرون افتد و گاه باشد که از سوی بیرون و گاه باشد که از سوی پیش افتد و
گاه باشد که از سوی پس افتد و گاه باشد که سوی پیش افتد و گاه باشد که سوی پس افتد و گاه

باشد که فروسو است فرود آید همچون بندگاه سر دوش علامتها استخوان ران از جایگاه
خویش بیرون آمده باشد از سوی زیر رون افتد این پای که بیرون آمده باشد فرازتر از
دیگر پای بود و بندگاه بن زانو درنتواند کرد و بندگاه بن ران دو تا تواند کرد و بیغوله بن ران
آماسیده ماند از بهر آنکه سر استخوان ران اندر بیغوله ران مانده باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد
این پای کوتاه تر بود و بیغوله ران اندر مغاک افتاده باشد برابر آن آماسیده ماند از بهر آنکه
سر ران از آن جانب آمده باشد و زانو بدان ماند که در قفا افتاده است و زیر رون شده
و اگر سوی پیش افتاده باشد اگر خواهد که پای دراز کند تواند کرد و اگر خواهد که زانو دوتو کند
درد صعب نماید و اگر خواهد که برود نتواند رفت و بول باز گیرد و بیغوله ران آماسیده بود و
حوالی مقعد او بچوغیده و فراز هم آمده بود از بهر آنکه استخوان سوی پیش آمده باشد و اگر خواهد
که برود جز پاشنه بر زمین نتواند نهاد و اگر سوی پس افتاده باشد پای کوتاه شود و دراز
کردن و با خویشتن گرفتن نتواند و اندر بن ران پستی پدید آید و سر ران سوی مقعد بود
و اندر موضع بدان سبب چون آماسیده ماند علاج هر گاه که استخوان ران از جای بیرون
آید زود بجای باز باید برد و اگر تاخیر افتد رطوبتها بدانجای ریخته شود و عفونت و تباهی پدید آید
و طریق بجای باز بردن وی آنست که اگر فروسو آمده باشد ران را بکشند و از سوی راست
و چپ بجنبانند تا سر استخوان برابر جای خویش آید پس بجای باز برند و هر گاه که برابر
جای خویش آمد خود بجای باز شود و نگاه دارند و ضماد بر نهند و ببندند پس نواری نرم
بگیرند و بگیر نوار همچون رکابی بسازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار را بر ساق
و بر ران او ببندند و سر دیگر بر آرند و بر سر دوش او نهند و بسوی دست از پشت او
فرود آرند و زیر بغل او اندر آرند و بسینه او بر گذرانند و سخت کنند تا پای نتواند کشید
تا مهره ران باز از جای بیرون شود و اگر سوی زیر رون افتاده باشد بیمار را دو تو بدارند چنانچه
کسی نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی او را از پس سوی بیغوله ران گرفته دارد

وایستاده

و ایستاده دارد و سر ران او بگیرند آنجا که زانو است و بکشند و بجنبانند چنانکه این سر ران
بدان جانب زیر رون که بتازی جانب انسی گویند اندر کشند تا بن ران بسوی بیرون
که جانب وحشی است باز آید پس آن بن ران را از اینجا لا برارند جای او آنجاست و چون که
ببیند که برابر جای خویش آید بجای باز برد و اگر شاگردی جلد میانگاه ران او را بر انبوازی
گرفته دارد و او را در انحرکت برفق خواهد یاری دهد صواب باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد
هم بدین طریق بجای باز باید برد و لیکن کشیدن ران و جنبانیدن برخلاف این باید از بهر آنکه
بیرون آمدن برخلاف آنست و اگر سوی پیش یا پس افتاده باشد طریق بجای باز بردن
از چند گونه است و بهتر و آسانتر آنست که ران او بنواری ببندند و مردی قوی آن نوار
بر دوش خویش افکند و بکشد و دو مرد دیگر آن نوار را بگیرند و همگنان بکشند چنانکه بیمار از جای
خویش بربایند تا بدان پای آویخته شود و مهره سر ران بجای باز افتد ضماد بر نهند و ببندند
تا درست شود

باب دهم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش

بندگاه زانو از جای خویش زود بیرون آید و آسان بجای باز شود و چون بیرون آید بهر جانبی
افتد مگر سوی پیش از بهر آنکه نهین زانو او را نگاه دارد علاج بیمار را بر کرسی نشانند و مردی
قوی ران او را نگاه دارد و دیگری دست اندر بغل او کند و نگاه دارد و دیگری استخوان ساق او بگیرد
و بکشند و آن دو مرد او را نگاه میدارند و ببالا بر میکشند و ایستاد را دو دست بر بندگاه
دارد تا استخوان برابر جای خویش آید خود بجای باز شود و در حال ببندند و ضماد بر نهند والله اعلم
بالصواب

باب یازدهم

از جزو نخستین از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن نهین زانو از جای خویش

بسیار باشد که نهین زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود و علاج وی آنست که پای
بیمار را راست فرو کشند و نهین زانو را بجنبانند و بجای باز برند و از آنجانب که لغزیده باشد

رفادها بر نهند و به بند آورند و نگاه دارند و از او بدین دلنوزیدان بدان جانب باز دارد و ضمادها
بر نهند و به بندند و بر بالای بند تخته دو سه بر نهند چنانکه رسم است و به بندند تا پای دو تو نیز
کرده چون بند باز کنند زانو را با بستگی دو تو نکنند باب دوازدهم

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ از جای خویش و علاج آن

بندگاه شتالنگ را که از جای خویش بیرون آید علاج هم کشیدن
باید کرد همچنین بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد دشوار بجای باز میشود علاج
وی آنست که چوبی بر زمین اندر سپارند محکم و بیمار را بیارند و بقفا باز خوابانند چنانکه این چوب
اندر میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین چوب بر پیچند تا چون پای بیمار بکشند ران او
از چوب خسته نشود پس قدم او بگیرند و بکشند بقوت تمام و یک مرد پای دیگر او فرو گرفته
میدارد و اگر چه این چوب از بهر آنست تا بیمار فرو کشیده نشود اولیتر آن بود که مردی بقوت
ساق او نگاه میدارد و دیگر ران او نگاه دارد تا چون بدین گونه کشیده شود بندگاه بجای باز
شود و چون بجای باز شود ضماد بر نهند و به بندند و بند چنان باید که کعب پای فرو دارند و برگرد تند (?)
و بر بالای شتالنگ بندگستر و پی پاشنه را نگاه دارند تا از بند دردمند نشود و بیمار را
چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه بندگاه محکم شده حرکتی کند بندگاه ضعیف شود و باز
بیرون آید و رنجها تولد کند و اگر بندها انگشتان پای از جای بیرون آید بکشیدن بجای
باز شود همچون بندها انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشیدن بجای باز شود همچون بندها
انگشتان دست و همه بندها بجای باز برند و راست کنند اگر از آماسی و ناهمواری باک (?)
از ابدارهای نرم کشته که در علاج آماسها صلب یاد کرده آمده است علاج کشته والله اعلم

جزو دوم

از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر مجبری یعنی بستن استخوانها که شکسته شود و آن جزو ده باب است باب نخستین

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر احوال شکستگیها و علاج آن استخوانها که شکسته
شود بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پهنا و بعضی خرد شکسته شود و مجبران هر نوعی را نامی نهاده اند
اما آنچه از درازا شکسته شود او را بتازی صدع گویند یعنی باشد که با درازی لختی از پهنا شکسته
شود او را افتوی (?) گویند و محلی هلالی گویند و آنچه از پهنا شکسته شده باشد که گرد شکسته بود و تمام شکسته
شود بتازی او را صدع نیز گویند و باشد که لختی درازی دارد همچون قلم او را (?) گویند و شکستگی نیز
گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود او را منشعب گویند و باشد که استخوان ریزه شود او را
رض گویند و اگر سخت ریزه بود سویقی گویند و جریشی گویند و خشخاشی نیز گویند و هر گاه که استخوان
تمام شکسته شود جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر بیوفتد و غشا را که بر استخوان پوشیده است
و گوشت را که حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پیدا آید و آنچه گرد شکسته شود
دیر درست گردد و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود و کژ گردد بقراط میگوید اگر بسوی بیرون
باز گردد میل از آن سوی کند به از آن باشد که میل بسوی زندرون باشد از بهر آنکه ملاقات آن
با عصبها بیشتر بود و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکیها که سر استخوان دیگر در وی نشیند
بشکند هر گاه که درست شود آن بندگاه صلب بود از بهر آنکه دشبذی بدان استخوان
پدید آید و حرکت آن عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی باید تا نرم شود و شکستگی که در بندگاه
استخوانها که حلب (?) افتد صلب تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها
بیکدیگر نزدیکتر بود و دشوارتر چون بندگاه شتالنگ هر گاه که درست گردد صلب تر
بود و صعب ترین شکستگی آن بود که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود
و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود و هر یکی را از این اعراض
علاج باید کرد و کوفتگی گوشت را از عفونت نگاه باید داشت و بیاید آن تا لختی خون از وی
برود و الا متآکل شود و تباه گردد و از استخوانها شکسته جز استخوان اطفال باز نروید
از بهر آنکه هنوز قوت نخستین اندر تن ایشان بود و استخوان پیران و جوانان اگر شکسته شود

بازنروید ولیکن لحمی همچون غضروف برحوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را لخت بگیرد
همچون کفشگر روی گران که چیزهای شکسته بدان بسته کنند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان
بازو دشوارتر بسته شود و پس استخوان شانه و ساعد پس ترقوه که شکستگی آن زاندر لی
بود و اما استخوان ساق زودتر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی پدید است بینی اندر
مدت ده روز بسته شود و استخوان پهلو اندر مدت بیست روز و استخوان ساعد اندر سی روز
تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز بسته شود و بعضی باشد که تا سه ماه و چهار ماه بسته شود
و سببها که استخوان بدان بسیار دیرتر بسته شود چهار نوع است یکی آب بسیار بر جایگاه
شکسته ریختن دوم بند آن زود گشادن سیم شتاب کردن اندر حرکتها چهارم طعامها
لطیف که خون را لطیف کند خوردن و استخوان مردم صفرای خشک مزاج دیرتر بسته شود
از بهر آنکه خون ایشان لزج نباشد و ازین سبب که خداوند استخوان شکسته را طعامهای غلیظ
لزج فرمایند چون هریسه و پاچه و کلک و آنچه بدین ماند و علامت بسته شدن استخوان
آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه پدید آید از بهر آنکه چون شکسته درست گردد
طبیعت از آن ماده که آنجا آمده باشد مستغنی گردد و بظاهر دفع کند والله اعلم

باب دویم

از جزو دویم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر یاد کردن قانونهای مجبری و ورداد

قانون بزرگی اندر مجبری و ورداد دو کار است یکی کشیدن عضو است و دیگر بستن اما کشیدن
چنان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده برابر یکدیگر آید چنانکه مجبر ورداد
ابزار است بدارد و بهم باز نهد و آن کشیدنی باشد باعتدال و بمقدار حاجت و اگر زیادت
از مقدار حاجت کشیده آید باشد که تشنج او را افکند و المها صعب پدید آید و تبها تولد کند
و بعضی باشد که باسترخا او را افکند و مضرت کشیدن اندر اندامها نرم و مزاجها اثر کمتر بود
از بهر آنکه عصبها نرم و رگها نرم و تر فرمان بردارتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشیده شود

استخوان

استخوانها بنظام خویش باز نشود و بعضی اندر استخوان شکسته و از جایگاه خویش
بیرون آمده یکسانست و هرگاه که عضو چندانکه باید کشیده شود مجبر دست بروی مالد و او را
بنظام خویش باز آرد پس رفاده بر نهند و ببندند و عضو شکسته را پس از آن که بسته باشند
چندانکه ممکن بود ساکن و بسته باید داشت لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت
باز می باید گشاد و اگر آماس و الم و جراحت نباشد زود زود نباید گشاد لیکن گاه گاه حرکتی
باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت العضو گسیلان و بر مرده نشود و هرگاه که استخوان شکسته را
یا از جای بیرون آمده را انجا خواهند کشید یا بخواهند بست جهد باید کرد تا دردی صعب تولد نکند
و بباید داشت که بسیار باشد که العضو را لخت ببندند و بند آن دیرتر گشایند و اگر رنگ
گوشت باز ندارد العضو بمیرد و پوسیده شود و بدانجای رسد که او را از تن جدا کنند و چون
معلوم شده است که از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید باید که معلوم کرد که مقصود
از بستن جز آن نیست که لحمی بر حوالی آن موضع بروید همچون وشیدی پس چه خون را لطیف کند
و ماده وشید را تحلیل کند چون حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و مانند آن پرهیز باید کرد
و ماوی جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض مصری که در وی حرارت و قوت بود
بر نهادن چون داروها که در علاج فتق یاد کرده آمده است خاصه که در وی اهیل و کندر و مر و
دکتیرا باشد و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که او را باید بگردد و محکم نشود بباید دانست
که آنجا ماده ایست که از آن وشید تولد نکند پس همچنان که ریشها که دیر درست شود بخارند
و بخراشند تا آن ماده بدر آید از وی بپالاید این موضع را نیز برفق بناخن بباید خارید و کف دست
بروی بباید مالید تا آن موضع گرم شود و ماده بدو خون ضعیف تا کار تحلیل پذیرد و خونی قوی بآنجا رود و
وشید بسته گردد و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها متغیر شود و بدین سبب
حاجت افتد که بند بگشایند و هرگاه که حال این بود از تخته نشاید بست لیکن برفادها بباید بست
و اگر با شکسته شدن استخوان جراحتی افتد راست کردن استخوان و بستن آن تاخیر

نشاید کرد و تا انوقت که جراحت درست شود از بهر انکه انموضع صلب گردد و راست نتوان کرد
و نتوان بست مگر بکشیدن صعب که از ان کشیدن دردی و رمی عظیم تولد کند و با این همه
هرگاه که دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود راست ناکردن و نابستن و ناکشیدن
و دردی نافزودن اولیتر از راست کردن بود از بهر انکه کوژی یک عضو بهتر از هلاک بود پس
صواب آن بود که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند و از اکه بباید کشید انقدر که بتوان
کشید بکشند و انچه راست توانکرد راست کنند و مبالغت نکنند و اگر عضوی راست ناشده
بماند همچنان بکذارند تا خطر بزرگ نباشد و اگر شکسته بهم باز رسته کرده باشند و بستن دردی
عظیم تولد کند بباید کشاد و اگر حاجت آید که استخوان راست کرده را از هم جدا باید کرد و بنظام
بباید گذاشت تا بیمار از ان درد خلاص یابد و بقراط میکوید هر کرا استخوان بسته باشند بباید
فرمود تا خربق می مزد و غرض او از ین انست که ماده بهار البسوی زاندرون کشد و جالینوس
ازین خربق مزیین مدلی مینماید و بعوض خربق غاریقون میفرماید با سکنکبین که در وی قوت خربق
بود میکوید بروزکار بقراط خربق می شالیست دادن و خواجه بوعلی سینا میکوید این فرق که جالینوس
میان روزکار بقراط و روزکار خویش کرد است اندرین باب عجیب است و شکستگی را که از دراز ابود
سخت تر باید بست چنانکه شکاف استخوان فراز هم فشارده شود و انچه از پهنا شکسته شود
تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود و بهم باز نشاید نهاد و نشاید بست و بباید دانست
که اگر سر استخوانها شکسته شاخ شاخ شده باشد و همچون پراکنده شده از ابتازی شظایا گویند
تا ان شظایا را است و مهندم نکنند رسته نگردد و محکم نشود و تا عضو را القوت تمام بالتهاب رستها
نکشند شظایا برابر یکدیگر نشود و هر یک بجای خویش مهندم باز نشیند و هر گاه که عضو را اجذاگم
باید و چنانکه باید کشیده باشد موضع شظایا بدست بباید مالید و راست بباید کرد پس عضوی را
کشیدن باهستگی رها باید کرد و پس بستن چنانکه عضو را بران هندام نگاه دارد لیکن بدان
سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و عضلها

می خلد و در وزیادت میشود انموضع را بباید شکافت و انچه بیرون توانگرفت بیرون گرفتن
و انچه بباید برید بریدن و اگر جراحت شکافتن بزرگ بباید کرد عصبها را و رگها را نگاه باید داشت
و اگر آفتی تولد خواهد کرد مهمل فرو باید گذاشت و اگر استخوان متفتت شده بود یعنی پاره پاره
باشد همه ریزها بیرون باید کرد و اگر ریزها بسیار باشد و همچون آواز خشخاش آوازی میدهد لیکن
از هندام بیرون افتاده نباشد امیدوار بود که بر حوالی آن وشیله بسته شود و ازا محکم فرو گیرد و الله
اعلم

باب سیم

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر بیرون کشیدن شظایا

بیرون شظیه
چنان باشد که نمدی نرم را سوراخی کنند باندازه شظیه و بر انموضع نهند و شظیه را بدان سوراخ
بیرون آرند پس پوستی هم بران شکل در زیر نمد نهند و شظیه را بدین پوست بیرون آرند و دست
بر نهند و فرو فشارند برفق چنانکه منشار بر اصل شظیه نشیند و او را از اصل بردارد و منشار این کار
منشاری بود باریک و نیز لطیفه از منشار شانه کران و بعضی مجبران استخوان را که بخواهند بر بماه
سوراخ کنند چنانکه پهلوی یکدیگر افتد و این از خطر خالی نباشد از بهر انکه ممکن بود که بر ماه بگذرد و بجای
درست و بعضوی شریف رسد و صواب آن بود که صحیفه نرم در زیر استخوان نهند تا بر ماه
از اندازه استخوان بیرون نشود و این نیز از رنج خالی نباشد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب چهارم

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر استخوانهای شکسته را اچگونه باید بست و صفت رفادها و عصابها اندر انحتاج

جایگاه شکستگی را الخت تر از ان باید بست که حوالی او و چنان باید که
تخته نهد بر جایگاه درست افتد تا شکسته نیک فرو گیرد و اندر سختی نهد افراط نشاید کرد و بند
حوالی آن نرمتر باید تا غذا را باز ندارد و رفادها و عصابها نرم و پاکیزه باید و پهنای عصابه که بر جد
درخورد هر عضوی باید عصابه سینه و پهلو مثلا پهن تر باید و عصابه ساعد و ساق کمترین سه انگشت
یا چهار انگشت پهنا باید و عصابه انگشتان تنگ پهنا تر باید و عرض از رفادها دو کار است یکی انکه

تا جایگاه بند هموار شود و بند راست آید و عضو را نیک نگاه دارد تا کوژ نشود دویم آنکه تا تخته که بر جایگاه
شکستگی نهند بر رفاده نهاده شود تا ملاقات آن با پوست بتوسط رفاده باشد و اگر ترسند که
آماس گیرد بقراط میفرماید قیروطی از زیت انفاق و موم صافی طلا باید کرد و باشد که رفاده ها
بهوا یا باب سرد باید کرد و باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و رفاده از کتان باید کرد تا آماس باز دارد
و روغن بابونه و شراب قابض آماس را تحلیل کند و عضو را قوت دهد و زیت انفاق که در قوت
و انثق بود و تحلیل کننده است و قوت دهنده و بیشترین شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد
از قرحه خالی نباشد قیروطی پیرامن آن نباید بر دور رفاده و شراب قابض تر باید کرد و بر نهادن دوا
که اندر علاج شکستگی بکار آید اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و شکستگی بزرگ را بر عصابه باید بست
تخت رفاده بر باید نهاد پس تخته بر نهادن و تخته از چوبی نرم باید چون چوب انار و بید و غیره
و آنچه بدین ماند هموار باید لیکن آنجایگاه که بر شکستگی نهند اگر اندکی غلیظتر بود شاید و تخت
از چوب بر باید نهاد تا شکستگی را نگاه دارد و عصابه بسه عدد باید یکی رفادها را فرو گیرد دویم
تخته را نگاه دارد و فضول از جایگاه شکستگی باز دارد سیم از بهر این دو معنی و از بهر تمامیت
این غرض نهاد و بند عصابه نخستین از فرو سو ببالا بر باید پیچید و بند عصابه دویم از بالا فرو سوی باید پیچید
و عصابه سیم از بالا فرو سو باید پیچید تا همه بندها و رفادها را نگاه دارد و تخته پس پنج روز بر باید نهاد
مگر آنجا که ترسند که کوژ شود و آفتی بزرگ تولد کند و هر چند که عضو شکسته بزرگتر بود و تخته
دیرتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید و کوشش باید داشتن تا عضو جنبان نباشد لیکن رفادها
همچنان که آفتی رسد زود تخته بر باید بست و اگر ترسند که آفتی رسد زود تخته بر باید بست اگر چه خود
روز نخستین باشد والله اعلم

باب پنجم

از جزو دویم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر آنکه استخوانها بسته را کی باید گشاد

اما گشادن بند بقراط میگوید روزی می باید گشاد و روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش
رنجه ندارد و هر باری که بگشایند هم بران نهاد که بوده باشد باز باید بست و شکل بند و نهاد

و رفادها

و رفادها و تختها شاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و از شکل خویش نگردد و بجده نشود
و در و نخیزد و چون هفت روز بگذرد هر چهار روزی بباید گشاد یا هر پنج روزی از بهر آنکه پس از
هفته از آماس و خارش ایمن شوند و بند بندا اندک سست تر میکنند تا غذا بدان
بدان موضع میرسد و راه می یابد و اندر برداشتن تخته شتاب نباید کرد و اگر چه گمان افتد
که بسته شد از بهر آنکه ممکن بود که وشید محکم شده باشد عضو کوژ گردد و بسیار باشد که ده روز
یا بیست روز بسته دارند و بگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از
جهت احتیاط هر چند روزی بگشایند و نگاه کنند تا اگر لون پوست و حال گوشت متغیر
شده باشد تدارک آن مشغول شوند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

باب ششم

از جزو دویم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر آنکه عضو را که هم استخوان شکسته باشد و هم جراحت رسیده چگونه باید بست

هرگاه که استخوان عضوی شکسته شود و با شکستگی جراحت
رسد رفادها و تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان باشد که جایگاه جراحت را
برهنه بگذارند و بر حوالی آن رفادها و تختها بر نهند و ببندند بر شکلی که موافق بود و جراحت را
مرهم بر نهند و رفادها بشراب قابض سیاه تر کنند و بعضی مجبران رفادها به حوالی جراحت
بر نهند و تخته را بسینه ببندند چنانکه مرهم بدان فرو سو شود و ریم و پلیدی از وی بیرون آید و
عصابه بر روی تخته بپیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید
که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و سرد کنند و بر حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد
و قیروطی از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه اندر تابستان تا بیم عفونت نباشد

باب هفتم

از جزو دویم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر تدبیر استخوانی که کوژ بسته باشد که حاجت آید بدیگر باره شکستن

هرگاه که استخوان کوژ بسته شود و حاجت آید بدانکه دیگر باره از سر بشکنند

و راست ببندند نخست حال وی بشد بباید دانست که نخست صلب است یا نه اگر سخت صلب اود
نخست او را نرم باید کرد بداروهای که آماسهای صلب را و سعیر و پس ایدون نرم گشته جون پوست
دنبه و خرما و دنبه و درد روغن و مانند آن نرم باید کرد و دنبه گداخته و مغز فستق و بادام
و مغز پنبه دانه سود دارد و وی بشد او نرم کند و در آب زن نشستن و آب خار بسیار بر عضو
ریختن سود دارد جون این تدبیرها کرده باشند بباید آزمود اگر نرم نشود گوشت را شرح کنند
و وی بشد را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کنند و باز ببندند و جراحت را
نیز مراعات کنند چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و بسیار باشد که وی بشد
بدین تدبیرها نرم نشود و آن کوژی را هم دست راست و نبندام توانکرد و باز بستن یا دیگر بار
بشکستن حاجت نیاید باب هشتم

از خرده و نیم کفتار هشتم از کتاب هشتم از طلاها و داروها که اندر مجبری بکار آید از ابی

داروها که اندر مجبری بکار آید بعضی آنست که اندر آماس و خارش بکار دارند بعضی عضو را قوت دهد
و وی بشد را سخت کند و بعضی بندگاه که صلب گشته باشد نرم کند و بعضی وی بشد را معتدل کند
و بعضی استخوانها و مفاصل را سخت کند اما آنچه آماس و خارش باز دارد قیروطی است
و شراب قابض نطول کردن و رفاده کتان بسرکه و گلاب یا آب سیر و تر کرده و یا همچنان
خشک بهوای خنک کرده و بروغن یا بوته شراب قابض آمیخته چنانکه اندر باب چهارم از جزو
یاد کرده آمده است و آب نیم گرم نطول کردن خارش را سود دارد و بباید دانست که آب گرم هر جا
که جراحت بود و یا استخوان منقت بود بکار نباید داشت از بهر آنکه گوشتی که حوالی استخوان
منقت بود باندک مایه سببی متعفن شود و داروهای که شکستگی را سخت کند و عضو را قوت دهد
ازین نوع باید که اکنون یاد کرده آید **صفت** دارویی از سوده مغاث و ماش مقشر از هر یکی
ده درم سنگ مر و صبر و خطمی سپید و آقاقیا از هر یکی پنج درم سنگ گل ارمنی هشت درم سنگ
همه را بسپیده خایه مرغ بسرشند و طلی کنند اما آماس و جراحت باز دارد و بند را سخت کند

صفت

دارو

121

صفت داروی دیگر برگ سرو و برگ مورد و برگ بید بکوبند و بیفشارند پس بگیرند یک سنگ
و گل ارمنی و لادن و فوفل و خطمی و ماش و آقاقیا و اکلیل الملک و مرزنگوش و اگر چیزی گرمتر حاجت
آید سرو و راسن زیادت کنند داروی دیگر ماش مقشر و مغاث و گل ارمنی از هر یکی ده درم
سنگ آقاقیا و صبر از هر یکی سه درم سنگ با آب مورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر بروغن حاجت
آید روغن مورد طلی کنند و طبیخ برگ مورد و دانه که حب الآس گویند بجای آب مورد بود و ماش

و طبیخ برگ مورد دم

و زعفران و مر بشراب قابض بسرشند ضمادی نیکست وی بشد را صلب کند **صفت**
داروی دیگر بندگاه را و وی بشد صلب را نرم کند خرما و دنبه و اندکی روغن شیره بهم بسرشند
و ضماد کنند **صفت** داروی دیگر تخم سپید انجیر پاک کرده بکوبند و نیم وزن آن روغن گاو
و چهار یک وزن آن انگبین بسرشند و ضماد کنند و اگر چیزی گرمتر حاجت آید سکبینج و جاوشیر
و چند بید ستر اندر ضماد زیادت کنند **صفت** داروی دیگر موم و روغن کتان و دو دانگ
روغن کنجد و حلبه در شیر پخته و روغن دنبه همه را بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر
بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و مقل و اشق و جاوشیر و لادن و زوفا و پیه بط و سیرزد و مغز گوساله و روغن
سوسن و فرفیون هر یک دو وقیه بسرکه حل کنند و همه را بهم بسرشند و طلا کنند **صفت**
داروی دیگر لعاب حلبه و لعاب کتان و لعاب قثاء الحمار و اشق و لادن و زوفا تر و پیه بط
و مقل و سیرزد و مغز گوساله و روغن سوسن بهم بسرشند و طلا کنند **صفت** داروی دیگر
زیت کهن دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه تر چهار یک رطلی موم زرد نیم رطل علک البطم
دو وقیه مغز استخوان گاو چهار وقیه بسرشند و ضماد کنند و جند بید ستر و قسط و سرکین کبوتر

فرفیون دو وقیه

و خردل عدد ها که بر مفاصل پدید آید بگذارند **صفت** داروی که استخوانها و مفاصل را سود دارد
ابهل و کوز سرو و مرو و زعفران و راسن و دارچینی و آقاقیا اندر طبیخ ورج سرشته ضماد کنند
و داروها که وی بشد را و مفاصل را سخت کند هم درین باب نافع است **صفت** ضمادی
که بر معده نهند الم را که بمعده رسیده باشد سود دارد برگ مورد دیگر ذشت کوفته و پخته

پنجاه درم سپنگ گل سرخ ده درم سپنگ آقاقیا و مصطکی و برگ مورد و سنبل از هر یکی
پنج درم سپنگ زعفران جو سرو از هر یک درمی همه را بکوبند و آب سیب الملح بسرشند و شربت
سکنجبین سفرجلی دهند با سکنجبین ساده و باسید و گهی با ... صفت ضمادی دیگر که بر جگر نهند الم را
که بر جگر رسیده باشد سود دارد بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و گل سرخ و بنفشه از هر یکی پنج درم
سنگ آرد جو سه درم سپنگ زعفران یک درم سپنگ کافور نیم درم سپنگ
همه را بگلاب و روغن گل بسرشند و شربت سکنجبین ساده دهند با سفوف ریوند صفت
آن بگیرند ریوند چینی ده درم سپنگ روناس ده درم سپنگ لک مغسول انجدان سپنگ
طباشیر پنج درم سپنگ شربت یک دینار سپنگ با سکنجبین و عصاره گل آمیخته و اگر حرارتی نباشد
ضماد از اینگونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سپنگ سنبل و مصطکی و دارچینی از هر یکی دو درم سپنگ
برگ مورد سه درم سپنگ لادن ده درم سپنگ لادن را بروغن خیری حل کنند
و داروها بدان بسرشند و شربت مشرودیطوس دهند با ریوند یا زنجبیل صفت ضمادی دیگر
جگر و دیگر اندامها را سود دارد بگیرند سعد مغاث و برگ مورد و گل ارمنی برابر بکوبند و به ... بسرشند
و آب ضماد کنند نافع بود

باب نهم

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر منفعت و مضرت روغن و آب گرم

باید دانست که روغن و آب گرم بیش از آنکه بپیوندد سود دارد از بهر آنکه عضو را و عصب را
نرم کند تا از کشیدن الم کمتر رسد و از پس آن که استخوان پیوسته شده باشد هم سود دارد
صلابت عضو را و پیوندگاه را نرم کند و فضله که آنجا بود تحلیل کند و خشکی کنارها و عصبها را که از بستن
تولد کرده باشد زایل کند لیکن اندر روزگار شکستگی زیان دارد و نگذارد که ماده دشبد صلب گردد
اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد خاسته و خواهد که گشاده اندکی روغن طلی کردن روا بود
تا درد زایل کند خاصه کودکان و جوانان را که مزاج ایشان تر بود و اگر درد خاسته نباشد
هیچ حال روغن طلا کردن نشاید و بعضی مجبران هرگاه که ببندند بگشایند آب نیم گرم نطول کنند تا ماده

دشبد

دشبد آنجا بیشتر آید لیکن باید که آن آب سخت فاتر باشد چنانکه بیمار اعتدال آن می‌شناسد
و تا تحلیل کند و آن مقدار باید که فزونی و تری اندر پوست و رگها پدید آید و بسیار نباید تا تحلیل کند
والله اعلم

باب دهم

از جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر شکستگی اندامها از سر تا پای

شکستگی سر را در جمله بتازی الشجه گویند اما اگر پوست برود آن را القاشرة گویند و اگر پوست
بشکافد آن را الباضعة گویند و اگر گوشت و پوست ببرد آن را الحالقة گویند و اگر بشکند و خون
روان شود آن را الدامیة گویند و اگر جراحت از پوست بگذرد و بدان پوست رسد که بر استخوان
پوشیده است آن را المتلاحمة گویند و اگر جراحت بدان پوست رسد که بر استخوان پوشیده
آن را السمحاق گویند و اگر استخوان برهنه کند آن را الموضحة گویند و اگر استخوان بشکند آن را الهاشمة
گویند و اگر چنان بشکند که پاره شکسته بیرون باید کرد آن را المنقلة گویند و اگر میان جراحت شکستگی
و میان دماغ آن پوست ماند که بر دماغ پوشیده است آن را المامومة گویند و الآمة گویند
و اگر جراحت بدماغ رسد آن را الدامغة گویند و اگر استخوان بشکند و بشکافد آن را المفرشة گویند
اما علاج دامیه و حارصه و باضعه و متلاحمه و موضحه آنست که اندر علاج جراحتها و ریشها یاد کرده آمده است
و آنچه اندر این موضع یاد باید کرد علاج هاشمه و منقله است و باید دانست که بسیار بود که استخوان
شکسته شود و پوست شکافته شود و لیکن آماس کند و معالج بعلاج آماس مشغول گردد
شکستگی را علاج نکند و بود که آماس زایل شود و پس از آن استخوان تباه گردد و از
تباهی آن تبها گرم و رعشه و اختلاط عقل و دیگر آفتها دماغی پدید آید و بود که هنوز آماس زایل
ناشده تباهی استخوان و آفتها دیگر پدید آید و حاجت افتد بدانکه پوست را بشکافی و بسیار
باشد که پوست یکجا شکافته و استخوان اندر زیر پوست چند جای شکسته بود و معالج آن یک
شکستگی را علاج کند و چنان داند که شکستگی همانست و از پس مدتی آفتها که یاد کرده
آمده است پدید آید پس معالج را واجبست که تامل کند و شکاف پوست و کوفتگی گوشت سر

و ناهموار شدن آن بنگرد و سبب شکستگی باز جوید تا معلوم گردد که جراحت از چه رسیده است
و چه زخم آمده است تا قوت و ضعف آن زخم پدید آید و بداند که از آن زخم شکستگی فزون
از آن بود و گرنه آفتها که از پس زخمها اسب افتد شکسته است و سدر و باطل شدن اع از
و رعشه و اختلاط عقل و هر گاه که گمان افتد که استخوان اندر زیر پوست شکسته است پوست را
بشکل صلیبی بباید شکافت و استخوان را برهنه کردن و اگر از شکافتن پوست خون بسیار رود
جراحت را آخرقها خشک و پاکیزه بباید آکند یا خرقها را بسرکه ممزوج یا آب یا گلاب تر کنند
و بفشارند تا آب از وی جدا شود و جراحت را پاک کنند و خون ساکن کنند و رفاده را بشراب و روغن
زیت تر کنند و بر نهند و ببندند تا دیگر روز آفتی ظاهر نشود و استخوان را علاج کنند و اگر آفتی پدید
آمده باشد از علاج آن دور باشند و بباید دانست که کمترین شکستن استخوان آنست
که اندر وی تراکی پدید آید که دیگر روی استخوان درست مانده بود و تراک مو باریک بود
و بتازی آن را صدع گویند و این صدع باشد که پوشیده بود چنانکه نتوان دید و همچون موی
باشد و علاج صواب آنست که از اثر اشند تا از آن هیچ نماند و اگر قطره مداد و غیر آن بر
وی چکانند تا صدع ظاهر شود صواب باشد و البته که استخوان را از آن تراشند بعضی پهن تر
باید و بعضی باریکتر و نخست آنچه پهن تر است بکار دارند تا بتدریج بباریکتر باز آرند تا از صدع
هیچ نماند پس دارو بر کنند و ببندند و اگر صدع دور فرو رفته باشد اندر تراشیدن افراط
نکنند و دست باز گیرند و حال غشا که زیر درون قحف و ماغ است تامل کنند و اگر بر وضع خویش
مانده باشد آماس و درد و تب و غشی و اختلاط عقل کمتر بود و اگر از وضع خویش بگردیده بود
این آفتها بیشتر بود و داروها که بکار دارند اندر این ساعت آرد کرسنه و ساده کندر و زراوند
و پوست بیخ جاوشیر و انزروت و مردومم (?) الاخوین آنچه حاضر بود از این داروها بر جراحت
درزو گستند پس از آنکه لبهاء جراحت فراز هم گرفته باشند و دوخته و اگر جراحت چنان بود که
استخوان رسیده باشد روغن گل نیم گرم کرده بر چکانند پس لبهاء جراحت فراز هم آرند

وهر دو زند

۱۲۵

و هر دو زند و زوری بر کنند و خرقه کتان سپید در خایه مرغ تر کنند و بر زبر وی نهند و رفاده بشراب انگوری
قابض و روغن زیت تر کنند و بر بالای آن نهند و ببندند و در همه انواع جراحتها خاصه سر از شکستگی
استخوان و تراشیدن و پاره بیرون کردن و مانند آن باشد از سرما و هوا خنک نگاه دارند
اگر چه تابستان بود و بیمار را آسوده دارند و نجوابانند و اگر رگ باید زد بزنند و همه تراکی و شکستگی
قصه آن نکنند که همه استخوان تراشند تا بیرون کنند از بهر آنکه بهر جای این نتوان کرد با آنکه بسیار
کس را استخوان از سر بیرون کرده اند و گوشت بر جراحت برست و درست شد و سلامت
یافتند و اما شکستگی که هاشمه و منقله و مانند آن بود بباید دانست که حال استخوان سر بر خلاف
دیگر استخوانهاست و بر وی دشبد (?) قوی نروید چنانکه بر استخوانها دیگر پس از بهر این
و از بهر آنکه باریم (?) زاندرون نیفتد استخوان شکسته بیرون باید کرد و نباید بست و بجای باز
نباید برد و یک خاصیت دیگر هست و آن آنست که استخوان دیگر را پس از بهر این کار
و از بهر آنکه تا ریم زاندرون نیوفتد استخوان شکسته بیرون باید کرد و نباید بست و بجای باز نباید
برد و یک خاصیت دیگر هست و آن آنست که استخوانها دیگر چون ببندند مادت از وی
باز گردد و استخوان سر بر خلاف آنست بدین سبب ناچار استخوان شکسته از سر بیرون
باید کرد تا صدید از وی بیرون آید چنانکه باید و اگر استخوانها دیگر که بسته باشند و صدید اندرون
استخوان پدید آید بباید دانست که آن صدید از نفس آن جایگاه تولد میکند و نمو اندر شود
استخوان را برهنه باید کرد و آن صدید پاک کردن و نباید گذاشت که جراحت بسته شود مگر که از
تولد صدید ایمن شوند تا تدبیر رویانیدن جراحت کنند و اگرنه از تولد صدید ترسند و از آنکه
زاندرون شود استخوان را نا بایستی ببرید و بیرون نبایستی کرد از جایگاه موافق باید برید
و آن جایگاهی بود برابر صدید و با این همه باید که از عصب دور بود و چون استخوان بر آید و نگاه باید
داشت تا هوا اسبه (?) و بغشاء دماغ نرسد و روغنی که نه سرد بود و نه گرم بروی بچکانند و اگر سیاهی بر
غشا پدید آید باشد که بر ظاهر بود و زیان ندارد و باشد که رنگ دارو بود و از آن بانگبین با سام

روغن گل آمیخته پاک کنند و اگر سیاهی بر گوهر استخوان بود و یا بر گوهر حجاب از علاج آن
دور باید بود و بباید دانست که حرارت غریزی فرو مرده و آنجا که استخوان بیرون باید کرد هر چند زودتر
بیرون کنند بهتر بود و از آفتها دورتر و اندر تابستان بیرون از هفت روز مدافعت نباید کرد
و اندر زمستان ده روز و این مدافعت آنجا توان که غشاء دماغ که بتازی ام الدماغ گویند
در تنگی و فشار روی نباشد و کناره استخوان شکسته او را نمی خلد و اندر همه احوال آنجا تنگی و فشار و
خلیدن بود و با آماس و تشنج و سکته او را کند اگر ممکن بود آن استخوان در حال بیرون باید کرد
تا در حال تشنج و سکته زایل شود و بریدن و بیرون کردن استخوان چنان باید که نخست موی
سر ستره کنند و پوست سر ببرند و بشکافند صلیب وار و ازین دو شکاف یکی بر زخم شکستگی بود و لکن تمام
شکافته و استخوان همه برهنه کنند و شکستگی بیرون کنند و این چنان باشد که بیمار را بنشانند
یا بر تکیه بخوابانند که آنجایگاه را بتوان بریدن و پاره پنبه در گوش او آکنند تا آواز بریدن نشنود
و بندها که جراحت را بسته باشند بگشایند و رگها بردارند و استخوان را بمالند و پاک کنند و ازان
پس شکستگی بدست اره باریک ببرند چنانکه آسیب بغشاء دماغ نرسد و اگر استخوان قوی بود
از نخست بمثقبها بسنبند و مثقب بپارسی برماه گویند و مثقب چنان باید که تیغ او باندازه سطبری
استخوان بود و چون از استخوان بگذرد دگری باشد که او را بازدارد تا بغشاء دماغ فرو نشود
و میان هر سوراخی که بمثقب کرده شود تا سوراخی دیگر چندان بود که سر میل بر نهند و هر گاه که
برین گونه سوراخها کرده باشند آنچه میان هر سوراخی بود بدست اره باریک و تیز ببرند
تا استخوان شکسته جدا شود و پس از انبقاس یا کلبتین بردارند با آهستگی و بیکبار برندارند
تا ناگاه غشاء برهنه نشود و پس درشتی کنارها را بآلتی لطیف نرم کنند و در حال که درشتی کنارها
نرم همیکنند چیزی در زیر طلع استخوان نهند تا غشاء او دماغ را نگاه دارد و اگر استخوانها نگون
و شاخها باریک بماند ازا با آهستگی و مدارا بر چینند پس مرهم و دارو کردن گیرند نخست خرقه
کتان تنک و پاکیزه باندازه جراحت بروغن گل چرب کنند و بر آن موضع نهند و خرقه دیگر دو تو

باره

١٢٧

باسته تو بشراب و روغن گل تر کنند و بر بالای آن نهند چنانکه گرانی بدماغ نرسد پس عصابه
ببرین ببندند چنانکه آن خرقها را بر جراحت نگاه دارد پس اگر تب آمده باشد علاج تب کنند
و خرقها را بر وقتی بروغن گل چرب کنند و روز سیم بگشایند و پاک کنند و دوری
از داروها سر و بر غشاء برافگنند پس داروها که اندر علاج ریشها یاد کرده آمده است بکار دارند
بولس میگوید بسیار دیدم که از پس علاج کردن باآهن آماسی گرم اندر غشاء دماغ یا اندر
دماغ پدید آمده و با آنهمه سخت بود و اما پس ازان افتد که استخوان بر داشته باشند تا از رنج
بریدن استخوان و حرکتها که اندرو باید کرد و از انکه ماده استخوان غشاء را می خلد یا از گرانی خرقها
رفاده یا از هوا خنک یا از بسیاری طعام و شراب اما اگر ازین سببها بود که یاد کرده آمد
نخست سبب باز باید داشت تا علاج آسان بود و اگر سببی بوسیده و تر بود فصد باید کرد
اگر مانعی نباشد و تدبیر لطیف فرمودن و نطولی از طبیخ خطمی و حلبه و بابونه و روغن تخم کتان بر سر
و گردن بکار داشتن و ضمادی ساختن از آرد جو و روغن کتان یا روغن بابونه و آب گرم
بر حوالی جراحت نهاده و پیه مرغ گداختن و اندر سر و گردن و مهرهاء پشت مالیدن و روغن
بنفشه اندر گوشهاء او چکانیدن و او را در آب گرم نشاندن و اگر داروی مسهل حاجت
آید و مانعی نباشد داروی مسهل باید داد

شکستگی بینی

بینی دو بخش است و بخش
برسوین استخوانست و بخش فروسوین غضروف است و غضروف را شکستگی نباشد
لیکن کوفته شود و فرو نشیند و بینی بدان سبب پهن شود و هر گاه که استخوان بینی شکسته شود
و اگر زود علاج نکنند در روی دو آفت پدید آید یکی آنکه مرد اخشم شود یعنی حس بوی باطل شود
و بتازی از اکه بوی و گند نشنود اخشم گویند دوم آنکه بینی کوژ شود و بران بماند پس چنان
باید که روز اول علاج کنند و اگر دیرتر افتد تا اندرون ده روز باید که راست شود و راست کرده شود
چه از پس ده روز بهتر شدن دشوار باشد و بستن و راست کردن وی چنان باید که میلی
آهنین بهندام در بینی کنند برفق چنانکه بجایگاه شکستگی رسد استخوان شکسته را بدان بر دارند

و راست کنند و دست بر ظاهر مینی مالند بر فوق تا راست شود پس میل بیرون آرند و فتیله
سازند بهنداام چنانکه شکل مینی راست دارد و به مینی اندر نهند و اگر یکسوی مینی شکسته بود و اندر هر دو
سوراخ مینی فتیله اندر نهند و از اندرون فتیله نایزه ای پر مرغ اندر نهند تا نفس میان بیرون آید و فتیله را
بلغاث و اقاقیا آلوده کنند و لختی بر کاغذی طلی کنند و از بیرون بر نهند و مینی را اندر نشاید کرد
از بهر آنکه مینی پهن شود و تا مینی درست نشود فتیله بیرون نباید کرد و هر گاه که غضروف کوفته شود
از انگشت راست توان کرد به سبابه یا خنصر اندر مینی کنند و راست کنند و فتیله اندر نهند تا
از ازار است دارد و اگر آماس پدید آید مرهم دیاخلیون بر باید نهاد تا آماس را تحلیل کند یا از
دهن زیت و سرکه و نان سپید ضماد کنند و بر نهند و اگر غضروف یکسو شده باشد
و راست نشود خرقه بگیرند سخت از کتان یا از کرباس دو تو و پهنا یک انگشت و اگر بجای
خرقه دوالی بود روا بود یک سر این خرقه را به ریشم یا بغیر آن آلوده کنند و بر یک پهلوی
مینی نهند از آنجانب که میباید که مینی بدانجانب باز آید چون ریشم سخت شود خرقه را بکشند
چنانکه مینی راست شود و دیگر سر خرقه سوی پس سر آرند و از العصابه ببندند و مینی را فتیله اندر نهند
شکستگی منه و دندان خانه که بتازی اللحی گویند شکستگی منه بیشتر سوی اندرون بود و اگر منه چپ
شکسته بود مجبر انگشت سبابه و انگشت وسطی از دست راست اندر دهان کند و از بیرون
سوی دو دست دیگر از بیرون بر آن موضع نهاده دارد تا از ازار راست کند و راستی آن از ازار خندیدن
برده و دندانها معلوم کرده و اگر منه راست شکسته بود آن انگشتها از دست چپ اندر کنند
و اگر شکستگی از هم جدا شده بود و پاره ای که سوی پیش باشد از جای کشیده و این چنان باشد
که مجبر یکی را بفرماید تا بن منه را دست بر نهد و نگاه دارد و دیگری را بفرماید تا سر منه را بکشد و مجبر
به دست راست کند و بهم باز برد چنانکه رده دندانها راست شود و اگر با شکستگی جراحتی و شظیه
بود شظیه بیرون باید کرد و اگر حاجت آید که جراحت را فراختر کنند تا شظیه بیرون آید بباید کرد
و اگر حاجت آید که جراحت را فراختر کنند تا شظیه بیرون آید بباید کرد پس دارو و رفاده بر نهد (زیاده)

نهاده بستن

نهاده و بستن و بستن آن چنین باشد که عصابه بگیرند و میانگاه عصابه بر قفای او نهند و هر دو
گوشه او بر آرند تا بجمجمه بر گذرانند و بمیان سر و باز بچپ و راست فرو آرند تا بنقره قفا پس زیر
منه اندر آرند و هر دو چنار بر آرند تا بمیان سر و باز بچپ و راست بگذرانند و فرو آرند تا بنقره
قفا و باز همچنان بزیر منه اندر آرند و هر دو چنار بر آرند تا بمیان سر و گره کنند پس عصابه بر پیشانی
نهند و پس سر باز آرند و ببندند تا همه بند نگاه دارد و اگر حاجت آید بر جایگاه شکستگی تخته
کوچک لطیف بر نهند و بیمار را از سخن گفتن و از حرکت باز دارند و طعام او آشامیدنی فرمایند
و اگر آماسی گرم پدید آید ضمادها و نطولها سکن و محلل بکار دارند و اندر بیشتر حالها در مدت سه هفته
بسته شود از بهر آنکه استخوان منه نرم است اندر وی قوت است **شکستگی چنبر گردن آنکه بتازی
ترقوه گویند** هرگاه که ترقوه شکسته شود استخوان بازو از سر دوش فرو آید و اگر شکستگی
نزدیک استخوان سینه باشد کمتر فرو آید و بستن وی چنان باشد که بیمار را بر کرسی نشانند
و مجبر یکی را بفرماید تا بازوی او بگیرد و ببالا بر میدارد و از برداشتن آن سوی بالا سوی بیرون
میکشد و دیگری را بفرماید تا گردن بیمار و دیگر دوش او بگیرد و نگاه میدارد و مجبر بانگشتان
جایگاه شکستگی را راست میکند آنچه بیرون آمده باشد بجای باز میبرد و آنچه اندرون شده باشد
بظاهر میکشد و راست میکند و اگر بدین تدبیر راست نشود دو شبه بباید کشید خرقها بسیار
بگیرند و بر شکل گوئی بهم فرو زنند و گرد و سخت ببندند اما و اندر بغل او نهند و سر استخوان بازو ببالا
بر میدارند چنانکه استخوان مرفق با استخوان پهلو رسانند و بدین طریق بازو و ترقوه بجای باز شود
و اگر گوشه ترقوه چنان زیر اندرون شده باشد که بدین طریق بجای باز نتوان برد بیمار را بقفا باز خوابانند
و در میان کتفهای او بالشی دو تو اندر نهند و اگر کرباسی گرد کنند بجای بالش بهتر بود و هر دو سر
دوش او را به زیر فرو سوزند تا استخوان ترقوه بدین طریق بیرون آید و بجای باز شود و مجبر از
بدست بگیرد و راست کند و ببندد و اگر شظیه برخاسته باشد و می خلد آن موضع را بباید شکافت
و شظیه بیرون کردن و کوشش باید داشت تا جراحت شکافتن بصفاق سینه نرسد و این چنان باشد

که آلتی در زیر استخوان شکسته دارد و تا صفاق را نگاه دارد و اگر ازین شکافتن اماسی گرم پدید آید
رفاده را بروغن گل چرب باید کرد و اگر اماس نکند جراحت را بباید دوخت و مرهم بر نهادن
و مدت بسته شدن آن یکماه است یا کمتر **شکستگی کتف** اگر کتف بشکند بیشتری اطراف
و پهلوها آن شکند و جایگاهی که بهین ترست کم شکند و شکستن آن بدستی و خلیدن و لمس
بدانند و بسیار باشد که شکستگی شکافی بود و بتازی شکاف را صدع گویند و از اهم الحس و درشتی
بتوان دانست و بسیار باشد که شکستگی اندر نشیند از اهم الحس و درشتی بتوان دانست
و مغاکی بدین موضع پدید آید و بتازی این را القصع گویند و از شکستگی کتف هر حالی که باشد خللی اندر حرکت
و افعال دست پدید آید اما القصع را حاجت افتد بدانکه محجمه بر نهند تا از ابر کشند و دارو بر نهند و ببندد
و دیگر انواع شکستگی جز دارو و شکستگی حاجت نیاید و اگر اماس گرم باشد داروهای مسکن
و محلل حاجت آید و از انشده بر نهند احتیاط باید کرد تا ماده بسیار آنجا نیاید و احتیاط اندرین
آن بود که نخست رگ زنند و غذا اکتر دهند طبیخ منقع الفواکه و فلوس خیارشنبر نرم کنند
و اگر استخوان شظیه برخاسته بود چاره نباشد از انکه بشکافند و شظیه بیرون کنند **شکستگی مهره گردن**
از دو گونه بود یکی انکه مهره بشکند و از جای خویش بیرون جهد و در حال بیرون جستن آوازی کند
آن آواز را بتازی فرقعه گویند و این آواز بلمس بتوان دانست دوم آنکه مهره از اندرون شود و سینه
اندر نشیند و ضیق النفس و سرفه خشک پدید آید و باشد که بسرفه خون بر آید علاج آن همچون
علاج ترقوه باشد و اگر مهره بیرون آمده باشد دو تن را بفرمایند تا هر دو بازو یا هر دو سر دوش
او را بر می کشند و مجبر مهره را که بیرون آمده باشد بجای می سپوزد و برفق راست میکند پس دارو
و رفاده بر نهد و ببندد و اگر مهره زاندرون شده باشد محجمه آتش بر نهد و بر کشند و آن احتیاط
که در علاج کتف یاد کرده آمد بکنند و ضماد شکستگی بر نهند و ببندند **شکستگی پهلو** کوهر بعضی
پهلوها استخوانست و آن هفت پهلوست که از ان پهلوها سینه گویند هر گاه که یکی از پهلوها را
آسیب رسد ممکن است که جزوی از وی آسیب بدو رسد شکسته شود و اگر کوهر بعضی دیگر

فرو نیز

فروتر از انست لحمی استخوانست و بعضی غضروف اگر آسیب باستخوان رسد شکسته شود
بغضروف رسد کوفته شود و هر گاه که پهلوها شکسته شود سرفه خشک و ضیق النفس و نفث خون
خلیدن و درد پدید آید و خلیدن آن از اندرون از خلیدن ذات الجنب بود و شکستگی آن بلمس
بتوان دانست و بدست راست بتوان اگر دو اگر زاندرون نشسته بود بدست راست نشود
و بعضی طبیبان گفته اند او را طعام بسیار باید داد خاصه طعامهائی که از وی باد تولد کند تا معده
و امعا ممتلی گردد و شکم مسبح شود و پهلو بیرون سوزد و این علاج بس موافق نیست از بهر آنکه
امتلا اماس را زیادت کند و منجر دوی آرامی آرد و بعضی گفته اند محجمه بر باید نهاد تا از ابر کشد
و بجای باز آرد و این بصواب نزدیکتر است لیکن ایمن نشاید بود از بهر آنکه محجمه ماده را جذب کند
و اگر استعداد آن نکنند پس محجمه بر نهند باکی نباشد و آن استعداد چنان بود که نخست ماده را
کم کنند بفصد و اسهال و تدبیر لطیف فرمایند پس محجمه بر نهند و اگر شظیه افتاده باشد و در خلیدن
صعب شود آن موضع بباید شکافت و استخوان برهنه کردن و شظیه را برین و بیرون کردن
و صفاق را نگاه داشتن تا جراحت شکافتن بدو نرسد چنانکه اندر بابها گذشته یاد کرده آمد
پس جراحت را بباید دوخت و مرهم کردن و بعضی طبیبان گفته اند که استخوان پهلوها را
بستن چنان باید که پشم را بروغن زیت گرم کرده و تر کنند و بر آن موضع نهند و در میان پهلوها
رفاده بر نهند چنانکه بند هموار آید **شکستگی مهره پشت** مهره پشت کمتر شکند لیکن کنارها آن
کوفته شود و غشا نخاع نا خون بکوهر نخاع و عصب را اندر میان کوهر مهره فشارده شود و زود هلاک
شود خاصه اگر این مهره گردن را افتد از علاج او دور باید بود و اگر علامتها بدظاهر نباشد اماسی گرم
تولد کرده باشد علاج باید کرد و روغن با آب نیم گرم آمیخته نطول کردن و ضماد مسکن و محلل نهادن
و اگر خارها که بر پشت مهره است شکسته شود از انگشت بتوان دانست آن موضع را بباید شکافتن
و شکسته بیرون کردن و جراحت را مرهم کردن و اگر مهره که فرود از سینه است چیزی شکسته شود
یا مهره عصعص شکسته یا کوفته شود انگشت بمقعد اندر کنند و مهره را بردارند و دیگر دست بر ظاهر آن

همی مالند تا راست شود و ضمادها شکستگی بر مهره نهند و ببندند و اگر شظیه افتاده باشد بباید
شکافت و شظیه بیرون کردن و جراحت را مرهم کردن **شکستگی بازو** بازو را علاج شکستن [illegible]
تا استخوانها راست شود و بجای باز شود و کشیدن او چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا بن بازو را
که به دوش نزدیکتر است بگیرند و دیگری را بفرمایند تا مرفق بگیرد و هر دو را بفرمایند تا بکشند خود
استخوانها بدست راست میکند و پس رفادها بهم بگیرد و دارو شکستگی بروی طلی کند
و گرد بازو اندر آرد پس تخته را بلفافه اندر پیچد و بر رفاده نهند و ببندند بستنی معتدل تا آماس و دردی
تولد کند... اند استخوان تو گردد و نباید که دست او آویخته بود و حرکتی کند اولیتر آن بود که عصابه
در گردن افکند و ساعد بر آن عصابه نهد پس بسینه باز بندند و در مدت هفت روز هر سه روزی
بگشایند و دارو تازه کنند و اگر استخوانی از جای بجنبد پس از سه روز بگشایند و راست کنند
و چون مدت هفت روز بگذرد هر دو روزی بگشایند و اگر دردی و آماسی پدید آید زود در بگشایند و
تدبیر آن بکنند و اگر در اول آماس کند تخته بر نشاید بست لیکن روغن بنفشه نیم گرم نطول
میباید کرد و رفادها بضمادها مسکن و محلل طلی کردن و بر نهادن و حوالی آماس آب
گشنیز و صندل سپید و برگ طلی کردن و تدبیر لطیف کردن و چون آماس زایل شود دوای
شکستگی طلی کردن و بستن و مدت چهل روز بسته باید داشت و هر هفت روزی یا ده روزی
میباید گشاد و از پس چهل روز آب گرم نطول میباید کرد **شکستگی ذراع** استخوان
ذراع دو است یکی سطبرتر است و دیگری باریکتر است و آنچه سطبرتر است فرو سوست اگر
هر دو شکسته شود آفت بزرگتر بود و علاج دشوارتر بود و استخوان فرو سوین دیرتر بسته شود
و بر سوین زودتر و بستن این همچون بستن بازوست و مدت بسته شدن او سی روز بود
شکستگی رسغ استخوان رسغ کمتر شکند از بهر آنکه سخت صلب است و هرگاه که آفتی
رسد بیشتر آن بود که از جای بیرون آید و علاج آن کشیدنست و بجای باز آوردن چنانکه اندر
جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمدست **شکستگی اطراف** انگشتان دست و پای و ان

کمتر

کمتر شکند لیکن کوفته شود و هرگاه که کوفته یا شکسته شود بیمار را بر کرسی بلند نشانند و کسی دست او
بر کرسی هموار نهند و استخوانها شکسته بکشد و مجبر هر یکی را با انگشت ابهام و سبابه میگیرد و راست
میکند و اگر ابهام شکسته بود بستن او چنان باید که او را بکف دست بهم بسته دارند و اگر
خنصر شکسته بود او را با بنصر بسته دارند و تخت خنصر را او را در رفاده بر نهد و لفافه بر پیچد پس با بنصر
ببندند و اگر بنصر شکسته بود او را او را در رفاده جداگانه بر افکنند پس با وسطی ببندند و اگر وسطی بود
او را نیز دارو جداگانه بر نهند در جمله شکسته را درست می بندند تا درست شکسته را بجای تخته بود
او را راست بدارند **شکستگی استخوان سرین که بتازی ورک گویند** استخوان سرین شکستگی
استخوان ورک باشد که شکافی بود دراز او و اگر این نوع شکستن را درد و خلیدن و دیگر اعراض
کمتر بود و علاج وی عسر بود از بهر آنکه استخوان در میان گوشت است و از ظاهر دور است و قوت
دارو بدو کمتر رسد و هرگاه که استخوان پهن که بر بالا عصعص است شکسته شود علاج آن سخت
عسیر بود و اگر استخوان شکسته میل سوی اندرون دارد و خلیدن صعب پدید آید در ران و ساق
حذر شود و علاج وی آنست که بیمار را بر شکم خوابانند و دو مرد قوی پایها او بکشند و یکی دستها
و سینه او نگاه دارد و مجبر سرین او را می مالد بقوت و استخوان شکسته را راست میکند پس ضماد
بر نهند و ببندند و بیمار را به پشت باز خوابانند و بالشی سخت در زیر پشت او نهند و بعضی مجبران علاج
این همچون علاج سرین کنند و استخوان زهار کمتر شکند و اگر بشکند از ابتدا دست راست
باید کرد **شکستگی ران** علاج شکستگی ران همچون علاج شکستگی بازوست سخت بباید
کشید بقوت و راست کردن اما اگر شکستگی بورک نزدیکتر بود ازاری بگیرند و میانگاه
او را بشم اندر نهند یا پنبه مقداری معتدل و بدارند و ازار اندر میان هر دو ران بیمار اندر آرند
و آن پنبه بر جایگاه مقعده و زهار او نهند و هر دو سر ازار بالا برارند یکی بر سوی پس و دیگر بر
سوی پیش و هر دو مرد قوی آن را نگاه دارند و دو دیگر سر ران که نزدیک زانوست بگیرند
و همه بیکبار قوت کنند و بکشند و مجبر شکسته را بدست راست کند و دارو و رفاده و تخته بر بندند

و به بندند و اگر شکستگی بزانو نزدیکتر بود بن ران دو مرد بگیرند و زانو او بگیرند و بکشند و مجبر استخوان
راست کند و ببندند و درین وقت که استخوان راست میکنند بیمار را بر شکم خوابانند و چون
بسته باشد چوبی یا بالشی در میان هر دو ران او نهند تا هیئت ران شکل کم راست کرده باشد
بماند و تختها باید که لختی بقعر وارو تا بر فاد نانشیند بهندام و اگر شکستگی عظیم بود چنان باید بست
که ساق نیز نتوان جنبانید و این چنان باشد که تختها دراز کنند و رفادها بهندام و هموار و مدت بسته
شدن استخوان ران پنجاه روز بود **شکستگی زانو** سر سپر زانو را افتد و شکستگی وی
آنست که کوفته شود یا شکافته شود و کوفتگی آن را بدست راست کنند و هیئت و شکل طبیعی باز دهند
پس دارو و رفاده بر نهند و ببندند **شکستگی ساق** بستن استخوان ساق همچون بستن
استخوان ساعد است از بهر آنکه همچنانکه استخوان ساعد دو است یکی سطبرتر و یکی باریکتر استخوان
ساق نیز دو است یکی سطبرتر و دیگر باریکتر چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و هرگاه که هر دو استخوان
شکسته شود ساق و قدم از هر جانبی افتد و اگر یکی شکسته شود ازین جانب افتد و از آنجانب که درست
بود راست باشد و اگر استخوان کوچک شکسته شود که باریکتر است ساق بجانب وحشی و بسوی
پیش میل کند و برفتن ممکن بود و اگر استخوان سطبر شکسته شود ساق بسوی پیش و بجانب وحشی میل
کند و رفتن ممکن نبود و بستن وی چنان باشد که مردی قوی زانو را بگیرد و دیگری آنجا که نزدیک
شتالنگ است بگیرند و ساق را بهر دو بکشند و مجبر استخوان شکسته را راست کند و دارو و رفاده
و تخته بر نهند و ببندند و اگر شکستگی نزدیک زانو بود رفاده و تخته چنان باید که مفصل زانو را فرو گیرد
و بران بر آید و اگر نزدیک شتالنگ شکسته بود رفاده و تخته باید که بقدم فرو آید تا حرکت
مفصل را باز دارد **شکستگی شتالنگ** شتالنگ کمتر شکند از بهر آنکه استخوان او سخت است
و از آسیبها دور است و بیشتر آفتی که بدو رسد آن بود که از جای بیوفتد و علاج آن اندر جزو دی
یاد کرده آمده است و شکستن پاشنه چنان افتد که از جایی بیوفتد و قوت بر پای افتد و بسیار
بود که خون اندر کعب پای گرد آید و آنجا بفسرد و باشد که باختلاط عقل و ارتعاش و تشنج و تباهی قوی

اوا کند

١٢٥

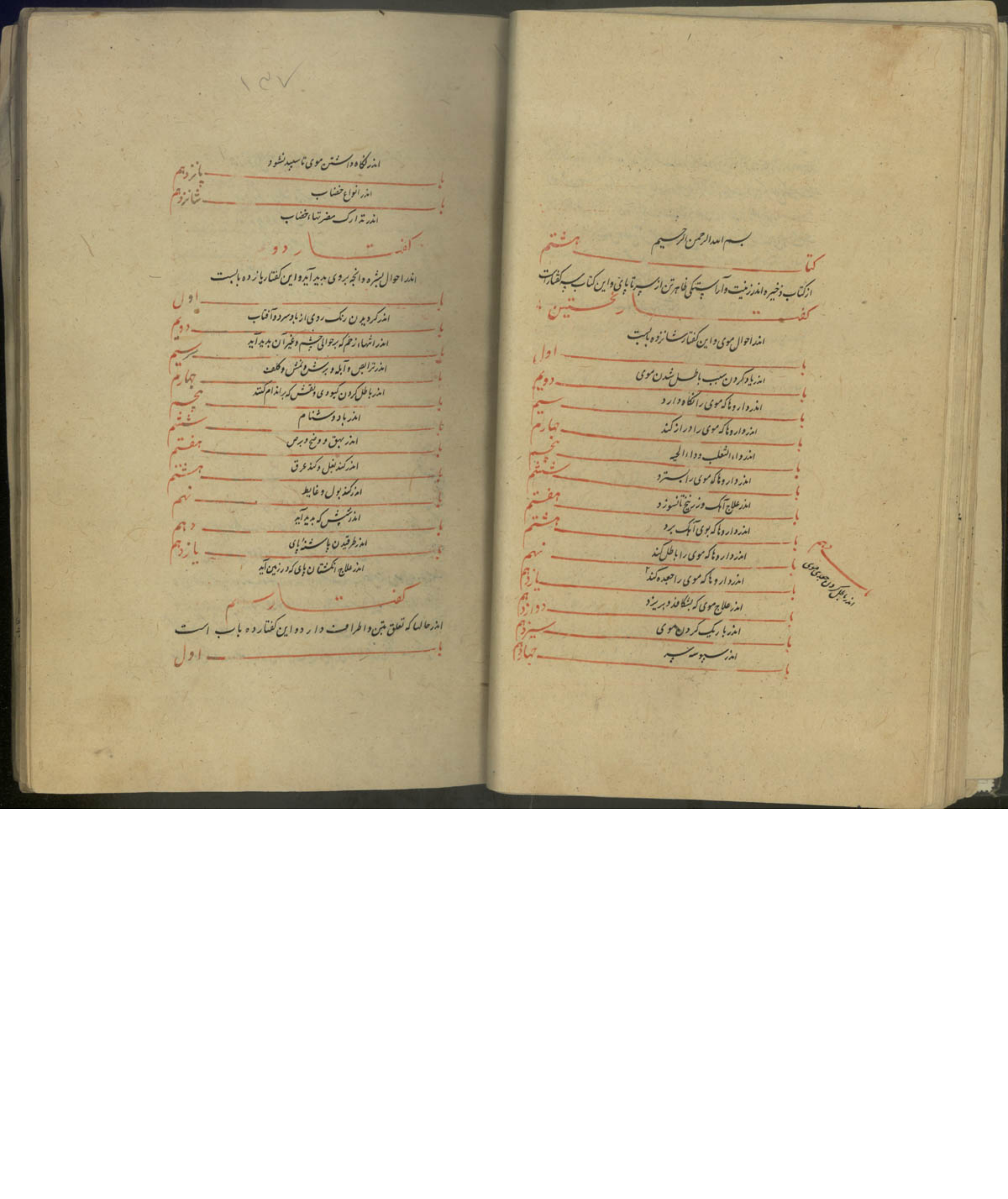
اوا کند و باشد که آماس کند چنانکه سخت ظاهر نباشد و لون پای بگردد و تیره شود و علامت آن بود
که عفونت می پذیرد و اگر آماس ظاهر بود ممکن بود که پخته شود و ریم کند و اگر علاج کنند تا بسته شود
رفتن دشوار بود و درد کند و اگر نیک بسته نشود منفعت پاشنه باطل شود **شکستگی قدم و انگشتهای پای**
بستن و علاج آن همچون بستن و علاج دست و انگشتان دست است

والله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب هفتم

از ذخیره خوارزمشاهی

بحمد الله



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب هشتم

از کتاب ذخیره اندر زینت و آراستگی ظاهر تن از سر تا پای و این کتاب [?] گفتارست

گفتار نخستین

اندر احوال موی و این گفتار شانزده بابست

باب اول
اندر یاد کردن سبب باطل شدن موی
باب دویم
اندر داروها که موی را نگاه دارد
باب سیم
اندر داروها که موی را دراز کند
باب چهارم
اندر داء الثعلب و داء الحیه
باب پنجم
اندر داروها که موی را بسترد
باب ششم
اندر علاج آهک و زرنیخ تا نسوزد
باب هفتم
اندر داروها که بوی آهک برد
باب هشتم
اندر داروها که موی را باطل کند
باب نهم
اندر داروها که موی را جعد کند
باب دهم
اندر باطل کردن جعدی موی
باب یازدهم
اندر علاج موی که بشکافد و بریزد
باب دوازدهم
اندر باریک کردن موی
باب سیزدهم
اندر سبوسه سر
باب چهاردهم

اندر نگاه داشتن موی تا سپید نشود
باب پانزدهم
اندر انواع خضاب
باب شانزدهم
اندر تدارک مضرتهاء خضاب

گفتار دوم

اندر احوال بشره و آنچه بر روی پدید آید و این گفتار یازده بابست

باب اول
اندر گردیدن رنگ روی از باد سرد و آفتاب
باب دویم
اندر اثرهاء زخم که بر حوالی چشم و غیر آن پدید آید [?]
باب سیم
اندر ترابص [?] و آبله و برش و نمش و کلف
باب چهارم
اندر باطل کردن کبودی و نقش که بر اندام کنند
باب پنجم
اندر بادشنام
باب ششم
اندر بهق و وضح و برص
باب هفتم
اندر گند بغل و گند عرق
باب هشتم
اندر گند بول و غایط
باب نهم
اندر خارش که پدید آید
باب دهم
اندر طرقیدن پاشنه پای
باب یازدهم
اندر علاج انگشتان پای که در زمین آید

گفتار سوم

اندر حالها که تعلق بتن و اطراف دارد و این گفتار ده باب است

باب اول

اندر احوال فربهی و لاغری

باب دویم اندر فربه کردن عضوی جدا

باب سیم اندر تدبیر لاغر کردن

باب چهارم اندر لاغر کردن عضوی جدا

باب پنجم اندر تقصف و جذام ناخن

باب ششم اندر برص که بر ناخن افتد

باب هفتم اندر زرد شدن ناخن

باب هشتم اندر برکندن ناخن معیوب تا نیکو برآید

باب نهم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو برآید

باب دهم اندر داحس

گفتار نخستین

از کتاب هشتم اندر احوال موی و این گفتار شانزده بابست

باب نخستین

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر یاد کردن سبب باطل شدن موی جهت تولد موی از بخار دخانی بود که اندر مسام بسته شود و انجا بماند و مدد او بدان پیوندد و از اندرون دفع میکند خاصه اگر رطوبتهای تن چرب و لزج بود تن از موی برهنه نشود چنانکه درختانی هستند که از برگ برهنه نشوند چون درخت سرو و زیت و مورد و مانند آن و اسباب باطل شدن موی دو نوع است یکی اندر ماده بود و دیگر اندر پوست اما انچه اندر ماده بود سه است یکی آنست که بخار دخانی کمتر بود چنانکه کودکان و زنان را که بخار ایشان تر بود و رقیق بود بدین سبب ایشان را ماده نماند چندانکه غذای موی گردد و بدین سبب موی روی نروید دویم سببی بود عارضی چنانکه کسانی را که بیمار بیا

دراز کشند و در تن ایشان ماده نماند چندانکه غذای موی گردد بدین سبب موی ایشان بیوفتد و باز بر نیاید و این اندر بیماری دق و سل افتد چنانکه خادمان را افتد بسبب سردی رطوبت ایشان و سبب انکه منی ایشان منتر اکم شود و سرد گردد و سر وی آن باند امهاء شریف باز شود و قوت حرارت ایشان باندکی باز آید بدین سبب بخار رطوبت ایشان دخانی نشود و اندک باشد اندک و رقیق باشد و ماده موی را نشاید و چنانکه نباتی را افتد که آب حاجت منبت بود چون آب نیابد خشک شود و بریزد و باز بر نیاید چنانکه کسانی را افتد که بهوست عامها گران بزرگ بر سر دارند تا بخار ایشان بدین سبب رقیق شود و تحلیل و دفع شود و اندر مسام هیچ نیاید سیم انکه ماده موی و غذای او از موی باز افتد بسبب انکه دماغ فرو ترنشسته و ملاقاتی که او را با قحف دماغ بوده باشد باطل شود تا بدین سبب موی را غذا نتواند داد چنانکه بوقت ملاقات همی داده بود و سبب اصلی یکی اینست و دیگر انکه ماده اندک بود و سیما که درد بود بر سه وجه است یکی انکه مسام بسته شود تا ماده در وی کذر نیابد و بباید دانست که بستگی مسام او اصلی بود پوست او سخت بود و بر زبر وار د همچون کاغذ و خشکی بر وی غالب بود و بدین سبب که مردم محرور زود اصلع شود از بهر انکه خشکی بر وی غالب گردد و اندر بستر حالها که اصلع شود بر سینه و اندامها او موی بسیار بود بسبب گرمی مزاج دویم انکه ماده و اندر مسام پوست بگذرد لیکن اندر وی نیاید و منعقد نشود و از جهت تخلخل پوست و فراخی مسام سیم انکه ماده و اندر پوست تباه گردد و متغیر شود متغیری که ماده و از ان حال بیرون شود که تولد موی را شاید و علامت تخلخل پوست آنست که موی باسانی از بیخ برآید و علامت تباه شدن ماده موی آنست که نخست رنگ و شکل و قوت موی تباه گردد و پس فرو افتد و این چنان باشد که بعضی سرخ یا زرد شود و بعضی از میان گاه می گسلد و از بیخ بر می آید و بعضی جعدی بگذارد و بباید دانست که اصلی را علاج نیست لیکن تولد آن باز توان داشت و بدید آمدن ان را تاخیری توان کرد و بقراط میگوید که هر گاه که مردم اصلع را علت دوالی بدید آید موی سر ایشان بر اید و این خدا و ند علت داء الثعلب را میگویند

وموی ملک حبشه وموی اعراب و بیابانی باطل نشود از بهر آنکه بیخ آن اندر عمق است و حبشی و زنگی را اصلع کمتر بود از بهر آنکه پوست سر ایشان صلب است و مسام تنگ و سبب نبات است که موی ایشان دراز نشود و باریک بود ولیکن آنچه باشد محکم باشد و دشوار از بیخ برآید و مردم الشیخ اصلع نشود از بهر آنکه دماغ ایشان تر بود و بسبب مدد غذای موی ایشان بریده نگردد و سبب تری دماغ ایشان زله و ورد بسیار بود والله اعلم بالصواب

باب دویم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها که موی را برآرد و نگاه دارد

باید دانست که اندر داروهای که قوت موی را نگاه دارد چهار قوت باید که باشد یکی حرارت لطیف دیگر قوت جذب سیم قوت قابضه چهارم قوت خاصیت آن اندر موی نگاه داشتن و آن شقایق النعمان است چهار جزو با اکلیل الملک با بیخ او و اطراف درخت انجیر از هر یکی یک جزو لادن سه جزو پرسیاوشان دو جزو و این داروها بسایند با روغن مصطکی و بکار دارند **صفت** داروی دیگر بگیرند بیخ ماش و بیخ مورد و اطراف درخت انجیر و خاکستر ان و حب الصنوبر تازه از هر یکی یک جزو بوره دو جزو همه با روغن مورد بسایند و بکار دارند و اگر سبب اندک شدن موی خشکی مزاج و کمی خون بود آسایش باید فرمود و غذاهای چرب و ستوده که میل آن بحرارت لطیف بود و از چیزها ترش و شور و عفص و از مباشرت و شراب کهن پرهیز باید کرد و اندر آبزن خوش نشستن و گرمابه معتدل بکار داشتن و اشنان و صابون و بوره دور داشتن و موی را با بر و باقلی و تخم خربزه و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و مانند آن می شستن و اگر سبب تنگی مسام بود موی سبوره و کف دریا می باید شست و خردل و بوره و سداب و پیاز اندر پوست مالیدن و روغن از وی دور باید داشت اگر سبب تخلخل پوست و فراخی مسام بود داروهای که در اول یاد کرده آمده است چیزی قابض اندر وی زیادت کردن سود دارد و اندر آب گرم نشستن پس یکبارگاه اندر آب سرد جستن والله اعلم بالصواب

باب

باب سیم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها که موی را دراز کند

داروها که موی را دراز کند بجای رطوبتها بود از بیخ چون لعاب برگ کنجد و برگ کدو و برگ خطمی و روغنها که در وی حرارتی و قبضی بود چون روغن سوسن و روغن حنا و روغن مورد و طبیخ حنظل را اندرین باب منفعتی هست **صفت** داروی سودمند بگیرند لادن و اندر دیگی کنند و روغن زیت و موم را در گل گیرند و آتش نرم نهند تا بگدازد و مغز دانه زردآلو تلخ بسوزند و بسایند و در وی مالند و بکار دارند و برگ آزاد درخت را و عصاره او را خاصیتی نیکوست و تخم کتان سوخته با روغن شیره سودمند است **صفت** داروی دیگر بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان تازه رومی و مرو اهبل و آمله همه را بکوبند و ببرشند و بلعاب خطمی و مانند آن برسر نهند و اندر میان موی کنند یک شب **صفت** داروی دیگر بگیرند خردل کوفته و با طبیخ حکنند و موی بدان بشویند پس روغن آمله با روغن مورد بکار دارند **صفت** داروی دیگر زهره گاو و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و هلیله سیاه و مازوی درست از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بعصاره عنب الثعلب تر کنند و یک روز پس بنهند تا خشک شود و بکوبند و با لعاب خطمی و مانند آن بکار دارند و نخست موی را با انگبین شسته باشند **صفت** داروی دیگر کشک جو سی درم سنگ آمله پنجاه درم سنگ اندر سه من آب بپزند تا نیمه باز آید پس ده درم سنگ برگ خطمی و ده درم سنگ برگ کدو و ده درم سنگ برگ کنجد تر تا خشک در وی بپزند و بمالند و بپالایند و چند نیمه وزن آن روغن بنفشه با وی بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب تا هیچ نماند و سه درم سنگ لادن در وی بگدازند و بکار دارند و اندر بعضی نسخها بجای روغن بنفشه روغن بان آورده اند والله اعلم بالصواب

باب چهارم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داء الثعلب و داء الحیه

سبب داء الثعلب و داء الحیه آنست که ماده تباه اندر پوست و اندر مسام موی که از وی برآید گرد آمده باشد

وبیخ موی و غذا او از آن ماده تباه کردد و این علت را داء الثعلب از بهر آن کویند که روباه را
بسیار افتد و مردم را بر سر و ابرو و موی روی افتد چون درم یا بزرگتر و داء الحیه آن بود
که موی با پوست برود ولیکن با پوستی باریک و باشد که شکل آن دراز باشد همچون شکل مار و
داء الحیه از بهر این دو معنی کویند یکی آنکه پوستی باریک از آن موضع برود همچنان که از مار برود
و شکل آن موضع دراز بود همچون شکل مار و ماده که این دو علت از و افتد و از وی خیزد بعضی را سوداوی بود
و بعضی را صفراوی و بعضی را بلغمی و بعضی را خون تباه **علامتها** لون آن جایگاه دلالت کند بر آنکه ماده
کدامی بود و خاصه اگر بانکشت بمالند و اعراض اخلاط که معلوم است تدبیرهای کذشته بر آن کواهی
دهد و هر چه بمالیدن زودتر سرخ شود زودتر زایل شود **علاج** نخست تن از اخلاط فزونی پاک
باید کرد پس دماغ را پاک کردن با ایارج فیقرا و حب شیار و بغرغره و بداروها که در بینی
چکانند چنانکه اندر علاج انواع صداع و پاک کردن دماغ یاد کرده آمده است پس داروها که ماده
تحلیل کند و خون نیک را جذب کند طلی کنند **صفت** داروها قوی که اندر طلیها بکار دارند
چون اثماثشیا است و فرفیون و آنچه بدین ماند و فرفیون تازه از اثماثشیا بسیار
قوی تر است حرارت از ابروغن معتدل بباید شکست و هر چه تازه بود قوی تر بود و فرفیون
و اثماثشیا از پس سال ضعیف شود و اگر تازه بود اندر داروها که ترکیب کنند اندک تر
باید کرد و بمزاج معتدل کردن و زود بر داشتن و اگر کهن بود بیشتر باید کرد و مزاج او کمتر کردن
در جمله قوت دارو قوی باید داشت تا در پوست بگذرد و از داروی قوی قوت دهنده که
در وی قبض بود چاره نباشد تا پوست را چندان قوت دهد که ماده بد را قبول نکند و نخست
قابض نباید تا غذا باز ندارد و هر گاه که طلا کنند نخست داروی کمتر و ضعیف تر طلا باید کردن
و اثر آن نگاه باید کردن اگر اثر خو کند بر آن زیادت نباید کرد و اگر اثر نکند قوت آن زیادت
باید کرد و اگر داروی قوی بکار دارند و اثری قوی کند قوت آن کم باید کرد و نگاه باید داشت
تا آماس و قرحه تولد نکند خاصه کسانی که اندام ایشان نرمتر و نازکتر بود و یا کودک بود و هر گاه

که اثر آماس و قرحه پدید آید طلا باز باید گرفت و پیه مرغ و پیه بط و قیروطی نرم بر سر ساختن و طلا
کردن و چون اثر آن زایل شود بطلا معتدل معاودت باید کرد و نشان اثر دارو آنست
که سرخ شود و لون خون پدید آید و اگر از دارو و از مالیدن بانکشت سرخ نشود نخست بخرقها
درشت بباید مالید پس بچیزها تیز چون پیاز و پوست ترب مالیدن پس طلا کردن و اگر
بدین نیز سرخ نشود بباید آشه دو محجمه بر نهادن یا سوزنها فرو بردن تا ماده بر آنکه شند و کلاه با
موی پیوسته بر سر داشتن سود دارد تا سر خوی کند و ماده را تحلیل کند و هر دو روز یکی سر
بباید سترد و پس طلا کردن و اگر کسی باشد که نخواهد که موی او سترده دارو با لقوام رقیق
باید تا اندر بن موی اندر شود و آنرا که باستفراغ حاجت بود و ماده صفراوی بود استفراغ
بحب قوقایا باید کرد و با ایارج فیقرا مرکب با سقمونیا و بمطبوخ هلیله و اگر ماده بلغمی بود ایارج فیقرا
با تربد و شحم حنظل مرکب باید کرد و اگر ماده سوداوی بود بمطبوخ افتیمون و ایارج لوغادیا و ایارج
روفس و مانند آن باید داد و اگر جایگاه علت سرخ بود و رکها ممتلی بود رک باید زد یا
رک پیشانی و رک سر باید زد و در آن احتیاط باید کرد تا درست نکردد که رک پیشانی
و سر زدن خطاست بدان دلیری و شتاب نباید کرد از بهر آنکه آنجا بجاوت فزونی حاجت
بود و اگر استفراغ یک نوبت کفایت نبود دو بار یا سه بار معاودت باید کرد و در میان
هر استفراغی آسایشی باید داد چنانکه اندر مدت یکماه سه بار یا چهار بار استفراغ کرده شود
لیکن مسهلی سبکتر چون ایارج فیقرا و چیزی که با وی ترکیب کنند و بسیار باشد که پس از استفراغ
بعلاج دیگر حاجت نیاید و حاجت بغرغره و سعوط پس از استفراغ مسهل سود دارد و استعمال
آن اندر انواع صداع یاد کرده آمده است و اما داروها که اندر طلا بکار دارند آنچه قوی تر است
فرفیون است پس یافنیا پس خرف و خردل و ذراریح سوخته با زفت تر سرشته و
موم با روغن حب الغار سوده و شیر تیوع طلا کنند نفاخات بر خیزد و آب از وی بیرون
کنند تا خشک شود پس چون پوست بیفکند موی بر آید و کسی که زرنیخ بر نهند پس

ازداء الثعلب موی برآید و تخم جرجیر و بیخ نی سوخته و برگ او و سرگین گوسپند و سرگین موش سوخته
و دار فلفل و خردل و بندق سوخته و کندش و برگ انجیر و خربق سپید و سیاه و کوکرد و قطران
و مامیران و بادام تلخ سوخته با پوست و زهره گاو و زفت و پیه خرس این همه داروها این علت
را اندر طلاها بکار آید **صفت** داروی دیگر بوره ارمنی و کوکرد و خربق سیاه یا سپید انچه حاضر بود
از هر یکی یکمثقال همه را بکوبند و بقیروطی بسرشند **صفت** داروی دیگر بوره ارمنی دو جزو
نوشادر و در هر یک جزو هر دو بسوزند و در سرکه بسایند و نخست انموضع را بمالند پس این طلا
کنند رقیق پس از سه ساعت دیگر باره طلا کنند سه روز پیوسته نگاه دارند نفاخات بر خیزد
آب آن بیرون کنند چنانکه از نفاخات بر خیزد آب ان بیرون کنند چنانکه از نفاخات شیره تبوع و
دار ایرج و خردل سود دارد اندر ... روغن بجوشانند تا بقوام غالیه گردد و طلا کنند نفاخات بر خیزد اندر تافسیا
اندر غالیه طلا کردن سود دارد و اهل مروت فرفیون و مویزج و تافسیا و خردل و انچه بدین ماند اندر
غالیه بکار دارند و سرکه ناب و روغن گل را استار است بهم بزنند و طلی کنند منفعتی نیکو کنند
و از شراب و از خمار و امتلاء طعام و از طعامها نفاخ پرهیز باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند شراب
ممزوج با آب مسام را بگشاید و بخار که ماده موی است بسیار کند و سر باز دو مالیدن
پیاز موی بر آرد و هر سه روزی استره بر سر راندن و انچه بر آمده باشد ستردن سود دارد و آب
برسر کردن زیان دارد و چاره نباشد بر سیاوشان و نمام و مرزنگوش اندر آب باید
بجوشند و بر سر بدان آب نشستن

باب پنجم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر پیدا کردن داروها که موی سیتبر دارد صفت

داروی که موی را ستبر دارد ... آهک آب نارسیده و زرنیخ از هر یکی راستاراست
صبر هشت یک وزن یک جیز در آب بسرشند و یک ساعت طلا کنند و اگر آهک بیشتر کنند
و زرنیخ کمتر تاز و گفته هم اندران آب تا چنان شود که پر مرغ به و فرو کند در حال موی را ببرد
پس اندکی روغن بر افکنند و بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

ان روغن

١٤٥

آن روغن طلا کنند **نسخه دیگر** نخار یک جزو و آهک دو جزو زرنیخ ده جزو همه در آب کنند و بنه روز
بنهند و بپالایند و چهار یک وزن آب روغن با وی بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و اگر خواهند که موی باز بر آید و ضعیف بود اندر آهک و زرنیخ خاکستر چوب رز یا بوره در افکنند
و نیک بیامیزند و طلی کنند و بارد جو و نخود و آرد باقلی و تخم خربزه بشویند و اگر پوست سخت نازک بود
بگیرند نشاسته گندم چند درم سنگ آهک زرنیخ زرد بیست درم سنگ همه را بیار خرد
و بسرشند و طلا کنند و اگر ده درم سنگ آهک و دو درم زرنیخ زرد اندر گشکاب بسایند و بنهند
و بپالایند و ان گشکاب طلی کنند پس بارد باقلا بشویند صواب بود والله اعلم

باب ششم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر علاج کسانی که آهک و زرنیخ ایشان را بسوزد

کسانی که بشره ایشان نازک بود و آهک ایشان را بسوزاند هر گاه که آهک طلی کنند زود بباید شست
و صواب آن بود که نخست روغن گل طلا کنند پس آهک و طلاء آهک ازین نوع باشد که با نشاسته
گندم سرشته باشند یا در گشکاب و چون خویشتن از آهک شسته باشند در آب سرد نشستند
و عدس مقشر بسایند با گلاب و صندل و طلا کنند و اگر سوختگی قوی تر بود بمرهم اسفیداج حاجت آید
و مرداسنگ پرورده با سپیده خایه مرغ و روغن گل و اندکی کافور بسرشند و طلی کنند صواب باشد

باب هفتم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها که بوی آهک ببرد گل باسرکه و گلاب
طلی کردن بوی آهک را ببرد و برگ شاسپرغم سوده و سعد و گل سرخ و سنبل و حناء و خره و قرنفل
و نقل معصفر و برگ رز هر یک جدا آمیخته بوی آهک ببرد و برگ شفتالو که بتازی الخوخ گویند
خاصیتی دارد اندرین باب

باب هشتم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها مرکب که موی باطل کند و از بر آمدن باز دارد

هر گاه که خواهند که موی باطل کنند موی را بکنند و بعصاره بیخ که بپارسی تنبک گویند و افیون و ...

وشوکران هر یک جدا آمیخته طلی کنند و صفدع مرغزاری خشک کرده را بسایند و با لعاب اسبغول بیامیزند و طلی کنند و زبد البحر و بزر البنج را بکوبند و طلی کنند **صفت** دارویی مرکب قیمولیا و اسفیداج ارزیز از هر یکی یک جزو شب یمانی نیم جزو همه را بعصارهٔ فنک که بتازی بنج گویند بسایند و طلا کنند **صفت** داروی دیگر صفدع که اندر میان نی و مرغزار باشد بگیرند و خشک کنند و ... و صدف و مروارید سوخته همه را ... است بکوبند و آب ... از آنموضع که خواهند موی بکنند و این دارو را طلی کنند و بزر الانجره با روغن سوده هر روغنی که باشد طلی کنند موی را بریزاند و از جهت موی بغل ... از موده است نخست موی بکنند پس ... طلی کنند هر بار ضعیف تر میشود تا باطل شود و اسبغول ... که طلی کردن پس از آنکه موی کنده باشند موی را باطل کند والله اعلم

باب نهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها که موی را جعد کند آرد حلبه و بزر البنج الابیض و سپید و شب و مازو و آهک و مرداسنگ بگیرند و بسرشند و اندر میان موی کنند و دیگر روز بشویند **صفت** داروی دیگر مازو و گز مازو و سوسن ... زن و برگ ... و حب السفرجل و کتیرا و گل خوردنی و آمله و مرداسنگ از هر یکی یک جزو آهک نیم جزو همه را با آب چکندر بسرشند و بکار دارند موی را جعد کند و سیاه کند والله اعلم بالصواب

باب دهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر باطل کردن جعدی موی روغن ... نیم گرم بر موی چکانند و آب نیم گرم همی شویند و روغن شب و لعابها تری فزاینده جعدی موی را باطل کند

باب یازدهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر علاج موی که شکافد و بریزد سبب شکافته شدن موی خشکی بود علاج وی بچیزهای نرم و تر بود چون برگ چکندر و لعاب خطمی و لعاب برگ سپید

دار

وآب با روغن آمیخته سود دارد والله اعلم

باب دوازدهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر تدبیر باریک کردن موی هرگاه که موی سطبر باشد و خواهد که باریکتر شود اندر چیزها که موی بدان بشویند لختی بوره بباید آمیخت

باب سیزدهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر سپوسه که در سر پدید آید سپوسه که در سر پدید آید سبب آن دو نوع است یکی آفتی است که اندر پوست سر پدید آید خاصه که در سطح بر فی بود و همه اجزای سر و تن بسلامت بود دوم آنکه بمشارکت سر و مشارکت همه تن بود و سپوسه بعضی رقیق و اندک بود و بعضی غلیظ و بسیار بود و باشد که چندان سپوسه برخیزد که سر زشت گردد و بیخ موی تباه شود و مادهٔ این علت دو نوع بود یا رطوبتی بود بورقی یا خونی بود سوداوی اما آنچه رقیق و اندک بود بعلاج سبک زایل شود و روغن بنفشه و روغن خطمی و لعاب اسبغول و طبیخ چکندر و عصارهٔ برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد باقلی دارد ... پس هم علاج است **صفت** داروی سودمند بگیرند آرد و ... و آرد باقلی و گل خوردنی و کتیرا و قیمولیا همه بعصارهٔ چکندر حل کنند و بسرشند و بر سر نهند دو ساعت پس بشویند و عصارهٔ برگ بید سودمند است و عصارهٔ برگ کنجد و عصارهٔ برگ شهدانج که بپارسی کنب و ازک گویند سود دارد و سپوسهٔ غلیظ را نیز زایل کند و بادام تلخ مقشر کوفته با خل الخمر و آرد حلبه با خل الخمر و آرد نخود با برگ کنجد سوده و عصارهٔ برگ چکندر و اندکی خل الخمر بر سر نهادن و بدان بمالیدن و شستن سود دارد و ... و آرد نخود با خطمی و سرکه سود دارد و برگ شکوفه و خطمی و روغن زیت بورق ... سود دارد و از پیش آنکه موی شسته باشند روغن بنفشه و روغن گل و روغن مورد و روغن مصطکی ... بود و طلی باید کرد و آنچه غلیظ بود و بسیار بود و در سر تری بمشارکت باشد نخست استفراغ باید کرد پس دارو ها ... بکار داشتن و بر اثر آن لعابها معتدل و روغنها مالیدن ... سود دارد و ماز و ... چون بوره است و زهره گاو و شحم حنظل و طبیخ آن و ...

وخربق و خردل و مویزج و آبگینه سوخته و مامیثا و گوگرد و مانند آن انچه حاضر بود ازین داروها با لعابها
و عصارها که در اول یاد کرده آمده است بکار باید داشت **صفت** داروی سودمند طلیا زهره گاو
سرشته و بر سر نهند و دو ساعت صبر کنند پس بشویند **صفت** داروی دیگر حب البان وارد
باقلی را استارا است در آب بپزند و سر بدان بشویند **صفت** دیگر دردی شراب کهن
بگیرند یک رطل بغدادی صابون یک وقیه بوره چهار درم همه را بهم سرشته و بر سر نهند و در میان
موی کشند و یکساعت بدارند پس آرد باقلی و آب حلبه بشویند پس روغن مورد طلی کنند
صفت داروی دیگر سبه لط بگیرند و روغن خیری یک جزو زوفا تر نیم جزو مامیثا ربع یک جزو لادن
دو جزو نخست سر موی با آب گرم و صابون بشویند و بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و این داروها
طلی کنند و یک شبانروز بگذارند پس بشویند و شستن بول اشتر اعرابی سود دارد و سرگین
بر نهادن با خضاب چنانکه یک شب بر نهند تا روز و یک شب نه سود دارد والله اعلم

باب چهارم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر نگاه داشتن موی تا زود سپید نشود

تدبیر نگاه داشتن موی تا زود سپید نشود آنست که ماده بلغمی از تن بیرون کنند بقی و بداروی مسهل و دماغ را بایارج
فیقرا و شحم و بغرغره پاک کنند و معجونها موافق بکار دارند و طعامها معتدل بکار دارند و باید
انگه قوت هاضمه معده بران مستولی گردد از بهر آنکه اگر هضم نیک نباشد خون نیک تولد نکند
قلیه خشک و گوشت بریان و کباب مطجنه و مانند آن خورند و از ترید و طعامها تری فزاینده
دست کشیده دارند و خداوند مزاج تر اندر طعامها توابل گرم بکار دارند چون پلپل و خردل
و دارچینی و کرویا و زیره و مانند آن و گاه گاه اندکی انگاه ناشتا غرغره کردن و خوردن
رطوبت را کم کند و شراب کهن اندکی موافق بود و مستی و آب بسیار و میوهای تر زیان دارد
و رگ زدن بسیار و میوهای تر و مباشرت و بگرمابه رفتن بسیار زیان دارد و گلاب
و کافور بوی رسانیدن زیان دارد و اگر کسی را عادت بود اندر گرمابه رفتن و موی شستن

موی را

موی را زود زود خشک باید کرد و اندر گل که موی بدان شویند لختی طبیخ حنظل و تخم آن و شونیز و بوره
در افکنند و از معجونها و پروردها هلیله کابلی پرورده هر بامداد یکی بخورند سخت موافق بود و گفته اند
که همانا اگر کسی پیوسته این هلیلها بکار دارد تا آخر عمر موی او سیاه بماند و اطریفل کوچک
بجای آن باشد و القرد یا لخت دلیت اندرین باب و مثرودیطوس و تریاق بزرگ
سود دارد جوانی را و قوتها را نگاه دارد و سپاهانی که گوشت افعی خوردن عادت دارند
جوانی بر ایشان نگاه دارد **صفت** معجونی قوی بگیرند هلیله سیاه و آمله از هر یکی یک جزو
عسل بلادر نیم جزو بروغن گاو و انگبین سرشند **صفت** معجونی معتدل بگیرند هلیله سیاه
و بهرنگ و دارپلپل و آمله از هر یکی یک جزو با انگبین سرشند چنانکه رسم است و اندر بعضی
نسخها بجای دارپلپل خبث الحدید و شکر آورده **صفت** معجونی دیگر هلیله کابلی بیست درم سنگ
خبث الحدید چهار درم سنگ غاریقون پنج درم سنگ زنجبیل و دارپلپل و قرنفل از هر یکی
دو سه درم سنگ سرشند چنانکه رسم است سپاهانی را که این غذاها بکار دارند تا نیم روز صبر کنند
پس طعام خورند **صفت** روغنی که طلی کنند بگیرند روغن چند دانه و روغن مورد و روغن آمله
از هر یکی چهار وقیه و سه درم سنگ و دوده انگشت انچه یک رطل بغدادی بود و بگیرند سعد و سلیخه
و سنبل و شونیز و تخم حنظل و قرنفل و قسط و قصب الذریره و عود خام و فقاح لادخر از هر یکی نه درم سنگ
اینهمه را بکوبند و بر ندبس بگیرند عصاره حنظل چهار رطل بغدادی و اگر حاضر نباشد بجای این
عصاره پوست گوز تر کنند و داروها در وی بپزند تا آب بنیمه باز آید پس روغنها در وی کنند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند اندرین موی طلی کنند و روغن قسط و روغن بان
و روغن شونیز سودمند است و روغن شونیز قوی تر از همه چیز است و قطران طلی کنند و چهار
ساعت صبر کنند پس بشویند و روغن زیت صحرای هر روزی طلی کنند موی سپید نشود

باب یازدهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر انواع خضاب

خضابها سه نوع است

یکی سیاه کننده و دیگر اشقر کننده و دیگر سپید و اما نخست خضابهای سیاه کننده یاد کنیم
و خواجه ابو علی سینا میگوید اندر کتابهای طب نسخه روغن یاد کرده اند و گمان برده اند که موی را
سیاه کند و از تجربه معلوم شده است که بروغن قوت دارو را از موی باز دارد و حایل کرده
میان قوت دارو و میان قوت موی تا دارو اثر نکند مگر که داروی سخت قوی بود یا از
خاصیتی عظیم باشد و این داروی تواند بود که رنگ آن قویتر از همه بود و پایدارتر چون زنگار
آهن و چون عصاره پوست گوز پس تمامی ممکن است که اگر قوت چنین چیزها بروغن بیامیزند
بیابند چیزی که [illegible] کند بپرورش دهند چون سپید که [illegible] و میگوید در اول بهار بیخ
درخت گوز در شیشه نهند و روغن در کنند و شیشه با روغن در زمین کنند و اول بهاران روغن
بیک شد و در آخر تیر ماه که درخت آب بیخ باز دهد آن روغن بشیشه باز آید و خضابی بود باید
و سیاه کننده و هما نا که این تدبیر با یک روغن چند بار کنند بهتر بود و بباید دانست که اصل خضابها
حنا و وسمه است و رسم چنانست که نخست حنا بر نهند یکساعت صبر کنند یا بیشتر پس
بشویند و وسمه بر نهند و چندان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردمان حنا و وسمه
بهم آمیخته بر نهند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ او طاوسی بود و رنگ وسمه هندی زودتر گیرد
و تمامتر لیکن طاوسی تر بود و رنگ وسمه کرمانی کمتر و دیرتر گیرد و لیکن سیاه تر بود و رنگ
او پس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه همرنگ موی کنند از پس آنکه موی را
از وسمه شسته باشند باید که بار دیگر حنا بر نهند روز دو و بشویند و بعضی مردمان وسمه و حنا هر دو
بیامیزند و به آب سماق و آب انار تر کنند و بعضی قدری زرف(?) با وی بیامیزند و بعصاره پوست
گوز تر بر نهند و بعضی آهک و مرداسنگ در آب بپزند یا در آفتاب نهند و بشیر [illegible]
بیازمایند تا سیاه شود پس وسمه و حنا بدان آب تر کنند و نگاه دارند و اگر یکدرم سنگ
قرنفل کوفته و بیخته اندر خضاب کنند موی سیاه تر آید و مضرت آن از دماغ باز دارد
صفت خضابی که در روی حنا و وسمه نیست مازو را بروغن زیت چرب کنند و اندر

دیکی

دیگی مطین کنند و بسوزند چنانکه سیاه گردد و سوده شود و ازین مازو بیست درم سنگ
روی سوخته بصری ده درم سنگ شب یمانی ده درم سنگ نمک اندرانی یکدرم سنگ
رنگی نیکو پایدار بود **نسخه دیگر** بگیرند مازوی سوخته چنین که یاد کرده آمد یک رطل بغدادی
روی سوخته و شب یمانی و کتیرا از هر یکی پانزده درم سنگ نمک هفت درم سنگ
همه را بسایند و با آب گرم بسرشند و بر موی نهند و سه ساعت صبر کنند پس بشویند
و بعضی مردمان وسمه و حنا با این داروها بیامیزند **صفت** دیگر وسمه و حنا و مرداسنگ
سوده و آهک و مازوی سوخته و روی سوخته و شب و کتیرا و قرنفل و گل سرشوی از هر یکی راستا راست
و بدان خضاب کنند و شش ساعت بگذارند و برگ چغندر بر روی بپوشند و بگذارند
که خشک شود پس بشویند و اگر وسمه و حنا در آب کنند و در آفتاب نهند تا آب رنگ
آن گیرد و خضابها بدان آب بسرشند بهتر بود و اگر در آب بجوشانند و بپالایند همچنان بود که
در آفتاب نهاده **صفت** وسمه دو جزو حنا یک جزو روی سوخته و شب و نمک و
مازوی سوخته و خبث الحدید راستا راست همه را بسرکه بسایند و بکار دارند و اگر بجای
سرکه ترشی ترنج بود بهتر بود و گفته اند برگ لاله کوهی که از اشقایق النعمان گویند اندر خنبره آگنده
کنند با شب یمانی یک تو برگ لاله و یک تو شب سوده چنانکه با یک رطل بغدادی از
برگ لاله یک وقیه شب سوده بود پس خنبره را سر بگیرند و در سرگین اسب پنهان کنند
تا چهل روز که برگ لاله حل شود نیکو و گفته اند از نبات چوبش از آنکه خوشه کند با نیم وزن
شب یمانی همچنین اندر خنبره آگنده کنند و در زیر سرگین اسب پنهان کنند و از وی خضابی
خوب آید سیاه کننده و گفته اند که اگر کدوی تر را بر درخت منغور(?) سوراخ کنند و میان او
لختی بیرون کنند و لختی نمک و اندکی خبث الحدید در میان او کنند و آنچه از پوست او بریده
باشند بجای باز نهند و گرد او در گل گیرند چهل روز چون بگشایند خضابی و مدادی سیاه
مهیا آمده باشد و گفته اند که اگر برگ کبر بسایند و بشیر بپزند خاصه شیر زنان و شب بر موی

نهند و همه شب صبر کنند خضابی بود نیکو و اگر شکوفه درخت جوز که همچون عناقید آویخته بود بگیرند
و با روغن زیت بسایند و مقداری فقد تر با آن بیامیزند سیاه کننده بود **صفت**
غالیه سیاه بگیرند آمله پنجاه درسنگ آب مورد تر یک رطل و نیم بغدادی هر دو اندر
چهار رطل بپزند تا نیمه باز آید و از آتش برگیرند و پنجاه درم سنگ خطمی و پنجاه درم سنگ
حنا و پنجاه درسنگ وسمه و بیست عدد مازوی بریان کرده و ده درم سنگ کزمازو
و پنجاه درم سنگ صمغ همه را بکوبند نرم و بپزند و در آب پالوده تر کنند و بر آتش نرم
بپزند تا بقوام غالیه شود و مشک و سک خوشبوی کنند **صفت** خضابها بسیح و انجیر
کسته و فی تر را پوست باز کنند و بر آتش نهند آن تری که از وی بیرون آید طلی
کنند موی را دینار گون کند و زنگار آهن با آب زاک تر بر شنند و طلا کنند همچون مویها را
دینار گون کند چهار ساعت صبر کنند و حنا را طبیخ کنند و بر شنند و طلا کنند و شب و ابر
و زعفران بهم بر شنند و طلی کنند و بگیرند تر مس سوده ده درم سنگ مرنج درم سنگ
شوره دباغان سه درم سنگ دردی شراب خشک کرده و سوخته سه درم سنگ
همه را با آب خاکستر چوب رز بر شنند **صفت** خضاب دیگر سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه
اذرگون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو مشت افسنتین یک کف ترمس مقشر خشک
دو کف همه را بکوبند و اندر دو رطل آب تر کنند چند روز پس موی را بدان نیماد کنند
و طبیخ کنند و سعد اشقر کننده است **صفت** خضابی سفید کننده گل نسرین و ماش
و سرگین خطاف و شکوفه سیر که سپید بود و پوست ترب و زهره کار و شکوفه کبر و بجار
گوگرد هر یک جدا آمیخته و سرکه سرشته خاصه سرکه موی را سپید کند **صفت**
خضابی سپید کننده روس خشک کرده و شب یمانی همه را بکوبند و با اندکی صمغ بر شنند
نسخه دیگر بگیرند گل نسرین و پوست خشخاش و تفاح و بیامیزند بهتر بود و اگر کافور
و گلاب با وی بیامیزند بهتر بود و اگر موی را تر کنند و اندکی گوگرد سوده بر نهند و ببندند

پس

پس بشویند و گوگرد دود کنند اندر یک روز دو بار و سه بار این تدبیر کنند زود موی
سپید کند **صفت** روغنی که موی را سپید کند بگیرند ارده کنجد و بزند روغن طغاری برمالند و طغار را
نگون نهند و گوگرد اندر زیر او دود میکنند و هر ساعت طغار را باز میگردانند و ارده را بجنبانند
و زیر و زبر کنند چند کرت پس روغن بکشند و از آن ارده بکار میدارند و اما موی را
چون خواهند که سپیدتر باشد طرف طلا کنند و ببندند و بامداد با نگبین بشویند یا بسکر و ترنجی
ترنج و نارنج نیز سپید کننده اند و آرد کرنج نیز موی را سپید کند و ترف و بیخ زرد موی را
پاک کند و طیشا نیز پاک کننده است

باب شانزدهم

از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر تدارک مضرت نهاد خضاب خضابها بستری است
که دماغ را سرد کند و ضعیف کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن کند و صواب
آن بود که اندر خضاب چیزی گرم که دماغ را قوت دهد بیامیزند چون مشک و چون قرنفل
یا از پس خضاب بکار دارند و باشد که خضاب بکار دارند و جعدی موی را باطل کند درشت
گرداند به سبب چیزهای که جعدی موی را نگاه دارد با خضاب بباید آمیخت و باشد که موی
از خضاب غلیظ گردد چیزهای که موی را رقیق کند با آن بباید آمیخت و باشد که موی را خشک
کند و موی شکسته میگردد پس از خضاب روغن بنفشه و روغن خیری بکار باید داشت
و باشد که بشره سیاه شود آن سیاهی را با آرد نخود و آرد باقلی باید شست و روغن گرم کرد آن
سیاهی را زود بشوید و امده الم

گفتار دویم

از کتاب هشتم اندر احوال بشره و آنچه بروی پدید آید و این گفتار یازده باب است

باب اول

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر بگردیدن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب و غیر آن
رنگ روی از حال طبیعی بگردد یا سیاه گردد یا زرد و اسباب سیاهی باد است
و آفتاب و سرما و گرما یافتن و گوشت نمک سود و طعامها سودائی بسیار خوردن

واسباب زردی بیماری است وغم ودرد وجماع کردن بسیار واندر هوا سخت گرم مقام
داشتن وسرکه بسیار خوردن ونانخواه وزیره خوردن وبوییدن واندر خانه که زیره بسیار باشد
نشستن وخفتن ... ونانخواه بسیار نگریدن وآب تیره خوردن وگل خوردن از بهر آنکه این
هر دو سبب نا تولد کند وخون صافی برگیاهها بارنگ کند زیاده مگر اندکی که با نجا صفرا آمیخته گردد
واگر زیره بکوبند وبآب که بر روی طلی کنند روی زرد گردد **علاج** نخوداب وخایه مرغ نیم برشت
وماء اللحم وانجیر ونان میده پاکیزه وشراب ریحانی وشراب تازه روی را سرخ کند از بهر
آنکه ازوی خون رقیق وصافی خیزد وانجیر خشک ورطب حرارت غریزی را برافروزاند وخون
لطیف تولد کند وهر بامدادی لختی شیر وشراب بهم آمیخته خوردن اندرین باب از مجربات است
خاصه بناشتا وهلیله پرورده واطریفل کوچک خون را صافی کند ورنگ روی را روشن کند
وجلب وبلبل وسعتر وقرنفل اندر طعامها کردن رنگ روی را برافروزاند از بهر آنکه خون را
لطیف کند ... بارنگ کند ... وبظاهر بشره رساند وزعفران خون را رنگین کند خاصه اگر
با سیکه خورند واگر دو درم سنگ زوفا خشک ونیم درم سنگ زعفران با شکر بخورند
روی را سرخ کند ... روی را برافروزاند واو را بالست ... شکر خورند
تا سخت گرم نکند وترب ... وسیر روی را برافروزاند وریاضت معتدل
وشادکامی وخشم معتدل وکشتی گرفتن وسماع وعطر موافق جامه پاکیزه وبا ظریفان نشستن
ونظاره بازیها خاصه نظاره اسب تاختن وگوی زدن نشاط افزاید ورنگ روی را برافروزاند
وآرد باقلا مقشر وآرد جو وآرد کرسنه وآرد گندم نا بیخته وآرد نخود ونشاسته گندم وآرد
عدس وآرد برنج وسریشم ماهی وایرسا ولادن ومصطکی وکندر وانجیر وقشاره عاج
واستخوان پوسیده وپوست خایه مرغ وگوشت صدف ومقل ومرداسنگ و
اسفیداج ومحلب وفوه وبادام شیرین وتلخ وخربزه وتخم خیار وتخم کدو وتخم ترب وتخم جرجیر
وکثیرا وعصاره برغست ودرداب معصفر وطبیخ گوشت صدف وطبیخ حلبه وطبیخ اکلیل الملک

اسپیده

155

وسپیده وخایه مرغ انبوه اندر طلاها بکار دارند رنگ روی را بجای باز آرد وروشن وصافی
گرداند **صفت** داروی آمیخته آرد باقلا مقشر وآرد کرسنه وآرد ترمس وتخم ترب
وتخم خربزه وآرد نخود ونشاسته برابر بگیرند وروی بدان بشویند **صفت** داروی دیگر
آرد جو وآرد باقلی از هر یکی یک جزو آرد نخود وآرد عدس مقشر وکثیرا ونشاسته از هر یکی
نیم جزو تخم خربزه پاک کرده دو جزو زعفران چندانکه رنگ او پدید آید شب طلا کنند وبامداد
بجریره یا بطبیخ بنفشه یا مانند آن بشویند **صفت** داروی دیگر بادام شیرین وکثیرا وصمغ وآرد
باقلا وایرسا وسریشم ماهی را استارا است سریشم را بگدازند ودارو بدان بسرشند
وطلا کنند **صفت** داروی دیگر شب تخم سپندان سپید وزرنیخ سرخ یا زرد بشیر بکنند
وطلا کنند وبامداد بشویند واگر خواهند که روی را نگاه دارند تا باد وآفتاب وسرما اثر نکند
سپیده وخایه مرغ طلا کنند واگر نان سپید پاکیزه در آب صمغ حل کنند ویا سپیده خایه مرغ طلا کنند
روا باشد وآب صمغ حل کرده طلا کردن سود دارد وروی را از گرما وسرما نگاه دارد والله اعلم

باب دوم از گفتار دوم از کتاب هشتم اندر نشان زخمها که بر چشم وحوالی آن پدید آید

قرد امنک سپید را با پیه بط وغیر آن بسرشند وطلا کنند اثر زخمها را ببرد واگر با مغز نان بسرشند وطلا کنند همان
فعل کند وسک وبلبل بسایند وطلا کنند وبرگ کرنب وترب وگزر وپودنه تر وزرنیخ
هر یک ازین با آب گشنیز تر وآب کرفس طلا کنند وآهک وبوره وبرنج باسرکه طلا
کنند اثرها سبز را ببرد وکندر وبوره وبرنج وصبر اثرهای بادنجانی را ببرد وافسنتین بانگبین
طلا کنند وعلک البطم بالادن طلا کنند وچند روز بر انموضع بگذارند اثرها ببرد ومرهم دیاخلیون
نیز اندرین باب نافع است **صفت** داروی نیکو قلیا وسپیدکین کبوتر وصابون وکندر
را استارا است بسرکه طلا کنند **صفت** داروی دیگر مغز بادام تلخ سپید کرده وصدف
سوخته وتخم سپندان سپید از هر یکی دو درم سنگ ماش مقشر دو درم سنگ کرسنه یک درم سنگ

ترمس نیم درم کلف دریا درم سنگ استخوان پوسیده یکدرم سنگ از روت
یکدرم سنگ همه را بگشکاب بسرشند و بزرداب معصفر حل کنند و طلا کنند و کرک
سفال نو سود دارد و انجیر سبز که تر کرده از خون که در پوست مانده باشد ببرد

باب سیم

از گفتار دویم از کتاب ششم اندر اثر ریشها و آبله و کلف ایرسا و قسط و مرداسنگ
مغسول و سرون گوزن و روی سوخته و بوره و اشق همه را بزرداب معصفر بسرشند و ضماد کنند
صفت داروی دیگر اشنگ است کهن کشته و سپید شده و استخوان کهن پوسیده از
هر یکی ده درم سنگ بیخ نی خشک مثبت درم سنگ ... سفال نو ده درم سنگ نشاسته
ده درم سنگ ترمس ده درم سنگ تخم خربزه ده درم سنگ کرنج سپید ده درم سنگ
نخود ده درم سنگ حب البان ده درم سنگ همه را بکوبند و بگشکاب بسرشند و طلا
کنند و اگر زراوند و مر اندرین طلا زیادت کنند بهتر بود و علک البطم بر نهند و شش روز بسته
دارند پس بطبیخ اکلیل الملک و طبیخ حلبه بشویند پس کندر و نطرون و موم و آهک و انگبین
همه بسرشند و ضماد کنند و هر سه روزی یک بار بنهند و بشویند اثرها قوی را ایرسا و عصاره برنخست
کلف برص را ایرسا و قردمانا و سرونا و فیسا و بارزد با انگبین سرشته ضمادی قوی است و تخم
ترب و خردل با انجیر تر کرده اندر سرکه کلف را ایرسا و قسط و دارچینی با زرداب معصفر سود دارد
صفت داروی سنگ مقل و تخم حرجیر بزرداب معصفر بسرشند و طلا کنند و با زنرگس و پیاز
زعفران مالیدن سود دارد **صفت** مرهم دیاخیلون که اندرین باب سود دارد بگیرند یک
وقیه مرداسنگ و اندرو دو وقیه روغن زیت کهن حل کنند و بیامیزند پس یک وقیه
لعاب خردل و یک وقیه لعاب حلبه برافکنند و پنج درم مقل و پنج درم مرتخت با روغن و مرداسنگ
حل کرده بیامیزند پس این هر دو لعاب برافکنند و مرهم دیاخیلون گیرد پس بکار دارند
صفت قرصی که سود دارد بگیرند مازریون چهار درم سنگ و خردل سپید ده درم سنگ

انثی

انثی دو درم سنگ اشق و مقل را در آب حل کنند و دیگرها بدان بسرشند و اقراص کنند
صفت داروی آزموده بگیرند مغز بادام تلخ سپید کرده سه درم سنگ بسایند نرم و دو درم
سنگ سیماب اندروی بسایند و بکشند چنانکه از سیماب نماند و مغز بادام سیاه گردد
پس مغز تخم خربزه کوفته با آن بیامیزند و هر شب طلا کنند و بجاسان هر شب این طلا را تازه کنند
گردو یکی هفته از روی [illegible] بازداشته و جوانی پس بگیفته بشویند کلف و نمش پاک شده باشد
و ضماد و نه کلف و نمش را استفراغ باید کرد بمطبوخ هلیلا و افتیمون و ماء الجبن پس این داروها
و طیبها بکار داشتن والله اعلم بالصواب

باب چهارم

از گفتار دویم از کتاب ششم اندر باطل کردن نشانهای کبودی و نقشها که بر اندام کنند
داروها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد و نطرون اندر آب
حل کردن و آن موضع را بدان شستن و علک البطم را نرم کنند و بر آن موضع نهند و یک هفته بسته
دارند پس بگشایند و نیک بمالند و باز علک البطم بر نهند چند کرت این تدبیر بکنند تا اثر برود
و اگر این تدبیر کفایت نباشد عسل بلادر بر باید نهاد تا ریش کرد پس ریش را مرهم کنند

باب پنجم

از گفتار دویم از کتاب ششم اندر باد شنام باد شنام سرخی است
منکر که بر روی و اطراف پدید آید همچون ابتداء لون جذام و اندر زمستان بسیار افتد
بسبب آنکه بخار بسیار و موی اندر زیر پوست محتقن شود و باشد که ریش گردد **علاج**
نخست رگ باید زد و حجامت کردن و دیوچه برافکندن و داروی مسهل خوردن پس علاجها
که در ابتداء جذام گفته کردن

باب ششم

از گفتار دویم از کتاب ششم اندر بهق و وضح و برص سبب بهق و برص
ضعیفی هضم و قوت مغیره باشد که غذا را تمام مانند اجزای اندامها باید کرد و فرق نتواند کرد
پس فرق میان بهق و برص آنست که ماده بهق رقیق تر بود و قوت دافعه قوی تر بود و از را

بظاهر پوست دفع کند و ماده برص قویتر است و غلیظتر و قوت دافعه ضعیفتر تا انسبب ماده
اندر باطن بماند و مزاج اجزای اصلی آن اندام را تباه کند و مدد غذا که بدان موضع میرسد مستحیل شود
و بدان ماده پیوسته میگردد و طبع آن میگیرد و اگر چه گوهر غذا نیک بوده باشد همچنانکه مزاج
بد نیز ماده نیک را تباه کند و مزاج غذا بد را و ماده تباه را هضم کند و بصلاح باز آرد و همچنانکه
درختها از شهری بشهری برند میوه آن بگردد چنانکه جالینوس و غیر او حکایت میکنند که درختی
بود در ولایت پارس میوه آن بد و زهرناک بودی آن درخت بمصر بردند میوهای آن
نیک شد و همچنانکه لون مزاجها مردمان و نباتها بر ولایتی بحسب هوا و قرب و بعد آفتاب
از یشان دیگر گونه است و مادتها نیز اندر اندامها بحسب مزاج اجزای آن اندام بگردد و
دیگر گون شود از بهر آنکه هر اندامی غذائی که بدو رسد همچون شهری دیگر است پس هرگاه
که عضوی بلغمی بود گوآن همچون گوشت صدف و گوشت ماهی گردد خون را بلغم گرداند
و سپید کند و ماده بهق سپید بلغمی خام بود و ماده بهق سیاه سودا بود و برص سپید و سیاه گرچه
بنام یکی اند بمعنی مخالف اند از بهر آنکه بهق سیاه همچون قوبا متقشر است پوست را
درشت کند و همچون فلوس که از پوست ماهی برخیزد و باخارش بود و ماده آن سودای
بود که پوست و حوالی آن دیر السرب کرده باشد و این علت از مقدمات جذام است
علامتها اما بهق سیاه بدین نشانها که یاد کرده آمد اما بسیار بود که فرق میان بهق سپید
که از او صح گویند و میان برص سپید مشکل گردد و فرق آنست که بر موضع موی بسیار روید و یا اشقر
و بر برص جز موی سپید نروید و از صح خام بر آید و اگر بمالند زود سرخ شود و انچه زود سرخ نشود
بد بود و برص سفید سرخ نشود و از وی رطوبتی سپید بر آید فرق میان بهق سیاه و برص سیاه
آنست که بهق سیاه نرم بود و برص سیاه درشت بود چنانکه یاد کرده آمد و بهق سپید و برص
سپید هر چه زمقتر بود بدتر بود و بهق سیاه و برص سیاه هر چه زمقتر بود بهتر بود و اگر بلون دیگر
جایها نزدیکتر بود امیدوارتر بود و انچه لون دیگر جایها دور بود بتر بود و در صلاح آن امید نباشد

وانچه هر روزی زیادت شود و انچه جایها بزرگ گرفته بود علاج پذیر نباشد از بهر آنکه ماده آن
بسیار بود. علاج اما بهق سپید را استفراغ بلغمی باید کرد و پیوسته اطریفل کوچک بکار
داشتن و روناس و شیطرج کوفته با سرکه طلا کردن صفت طلاء دیگر بگیرند تخم جرجیر و فوه و کندس
و شیطرج و تخم حنظل و مازریون و خردل و عقوبیا راستا راست همه را بکوبند و بسرکه طلا کنند
این طلا نخست قوی است بقدر حاجت میباید فزودن و کاستن و هرگاه که بر دمد و آبله کرده
روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت کردن و بهق سیاه را اگر علامت
خون بدید باشد رگ اکحل بباید گشاد و استفراغ کردن بطبیخ افتیمون و غاریقون
و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده و انجیر و حجر ارمنی مغسول
و حجر لازورد و خربق ترکیب کنند و بدهند و اگر قوت استفراغ قوی ندارد استفراغ
بماء الجبن باید کرد و هر روز یکدرم سنگ افتیمون اندر یک قدح ماء الجبن باید داد و معجون
نجاح بکار باید داشت صفت معجونی سودمند بگیرند هلیله سیاه کابلی و افتیمون راستا راست
بکوبند و مویز سیاه دانه بیرون کرده بسرشند شربتی چند گوزی و برص سپید را همه تدبیرهای
که سردی و تری فزاید پرهیز باید کرد و تدبیرها گرم و لطیف کننده باید کرد و شراب [illegible]
و میبه گرم باید فرمود و شراب کهن و از استفراغها نخست استفراغ قی باید کرد چند
کرت پس بایارج لوغادیا و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و میاد و دیطوس
و بلادری یا مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله دادن و اگر این قوت دارو ماند ایارج فیقرا
سازند بدین نسخه بگیرند سنبل و دارچینی و قرنفل و مصطکی و اسارون و عود بلسان
و زعفران و بسابج هندی و پودنه جویباری و تخم حنظل از هر یکی یکدرم سنگ صبر دو درم سنگ
همه را بکوبند و بیزند و بکار دارند و اطریفل با مان بدر بکار داشتن صفت آن بگیرند هلیله کابلی
بیست درم سنگ بلیله و آمله از هر یکی ده درم سنگ برنگ کابلی مقشر پانزده درم سنگ
شیطرج و سعد و زنجبیل از هر یکی سه درم سنگ بسابج هندی پنج درم سنگ بسفایج و اسطوخودوس

از هر یکی هفت درم سنگ غاریقون شش درم سنگ قسط سه درم سنگ کندر و مصطکی و انیسون و قرنفل و خیربوا و جوزبوا از هر یکی دو درم تا سه درم دارفلفل قرفه از هر یک چهار درم با انگبین سرشند **صفت** معجونی سکنجبین هلیله کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و دو قوا از هر یکی پنج درم سنگ کوزبوا و عاقرقرحا و شیطرج از هر یکی دو درم سنگ دارفلفل و قرنفل و قرفه از هر یکی چهار درم با انگبین مصفی بسرشند سه درم تا دو درم **صفت** طلا قوی برگ مازو و دریونه و بوره و خربق سیاه و فلفل را استار است همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود پس مقداری نطرون و زاج و براده آهن و کفک دریا بسایند و در وی بیامیزند تا غلیظ شود پس آن موضع را بنطرون بشویند و این دارو را به پر مرغ بر آن موضع طلا کنند و با فتاب اندر چند بار و چند انکه ممکن بود بر نشیند باران و بشویند تا برود و آبله کند انگاه آب از ان آبله بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود پس دیگر باره دارو بر نهند **صفت** طلا سکنجبین خربق سیاه با بار و سرکه بپزند و طلا کنند **صفت** داروی دیگر شیطرج نیم کوفته اندر روغن مورد بپزند و زاک سوده در این روغن کنند و آن روغن طلا کنند ابو الحسن ترنجی میگوید زنی را دیدم اندر بصره برص را علاج کردی و علاج او سودمند بودی مدتی با او معرفت گرفتم تا ان علاج از وی باز موده تا اموختم و آن این بود که تخت جهی دادی بابن **نسخه** زنجبیل و فلفل سپید و خربق سیاه و ایارج فیقرا استار است به پرز و حل کرده اندر شراب سرشتی و حل کردی شربت سه درم سنگ پس این طلا فرمودی شیطرج و سر مو مازو و استخوان های سوخته و زاک سبز سرکه طلا کردن و برص سیاه را اینکه مذاکر در تن امتلا خونی بود نخست رگ زنند پس استفراغ کنند داء الفیل که سودا از تن بیرون کند جون حب اسطمیخقون و مطبوخ افتیمون و مانندان و از پس استفراغ اطریفل افتیمونی و معجون نجاح بکار دارند و استفراغ بماء الجبن سخت صواب بود و گرمابه سود دارد و هر شب پاشنه پای بروغن چرب کردن سود دارد **صفت** سفوفی سودمند برص و بهق سیاه را زایل کند هلیله سیاه و بلیله آمله و سونیز از هر یکی یک جزو ردفرایک جزو و نیم

هر روز سه درم سنگ بامدادان با انگاه با مویز دانه بیرون کرده کوفته بسرشند و بخورند **صفت** طلا سودمند بگیرند خربق سیاه و خربق سپید و آهک شسته از هر یکی را استار است با آب ترکنند و طلا کنند والله اعلم بالصواب. باب هفتم

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر گند بغل و گند عرق و علاج آن سبب این گند عفونت عرق باشد و سبب عفونت ان یا از تاخیر غسل باشد از جنابت و از حیض و غیر ان یا از طعامها که در وی حلبه و پیاز و انگزد و مانندان باشد خوردن که بوی عرق و بوی بول و غایط ناخوش کند یا از عفونت اخلاط بود **علاج** کسانی را که بوی عرق و بوی بغل ناخوش بود هر وقت که در تن امتلا باشد استفراغ باید کرد و خویشتن بگرمابه پاکیزه داشتن و جامه پاکیزه پوشیدن و زود بوی خوشبوی بکار داشتن و از طعامها که بوی عرق ناخوش کند پرهیز کردن و هر بامداد ناشتا چیزها که بوی عرق خوش کند اندکی خوردن چون سلیخه و کرفس و کنگر که بتازی خرشف گویند و هلیون لیکن خاصیت هلیون آنست که بول گنده نکند و زردالو و نقیع آن عرق و دهان را خوشبوی کند و گند بغل زایل کند و آب مورد تر و طبیخ مام و مرزنگوش و برگ سیب طلا کنند سود دارد و مورد کوفته و بیخته و صندل و سعد و قصب الذریره و پوست ترنج و مرو شاهسپرم و اشنه و برگ سوسن بهم بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی سودمند صندل و سلیخه و نبک و سنبل و نب و مرو و ساذج هندی و گل سرخ از هر یکی سه جزو و کافور نیم جزو و توتیا و مرداسنگ سپید بگلاب حل کنند و همه را اقراص کنند و بسایه بنهند تا خشک شود و بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی دیگر بگیرند گل یک رطل بغدادی نبک و سنبل و سعد و مرو شب یمانی از هر یکی ده درم درسنگ اقراص کنند بگلاب و خشک کنند و در میان گل تازه نهند و بکار میدارند **صفت** قرصی دیگر دارچینی و سنبل و اظفار الطیب و قسط از هر یکی دو وقیه طین البحره و خبث الاسرب و اسفیداج مغسول از هر یکی نیم وقیه و شب و سنبل رومی از هر یکی یک وقیه زعفران و گل سرخ از هر یکی یک وقیه همه را بسایند نرم و بآب مورد تر بسرشند و زعفران اندر شراب حل کنند

ده‌مره را اقراص کنند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و توتیا کنند
و در میان گل تازه نهند و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و توتیا با آب و نمک
بشویند و خشک کنند و گلاب و کافور بپرورند و بکار دارند و علاج کند دهان بجایگاه خویش
یاد کرده آمده است اندر بیماری دهان باب هشتم

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر علاج گند بول و غایط سبب گند بول و غایط
دو چیز باشد یا عفونتی بود اندر امعاء و دیگر خوردن چیزها که بول و غایط را گنده کند چون آغاز
و انگدان و سیر و جرجیر و گندنا و حلتیت **علاج** امعاء را با ایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام
لطیف باید خورد و بدین اندازه باید خورد که قوت هاضمه بدان مستولی شود تا عفونت
بدان راه نیابد و شراب خوشبوی ناخوشی غایط ببرد و حلبه بول را و عرق را گنده کند
و ناخوشی غایط را ببرد باب نهم

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر شپش که در پوست پدید آید و علاج آن
هرگاه که طبیعت رطوبتی را که در وی حرارت باشد دفع کند و بپوست افگند اگر آن رطوبت
رقیق بود عرق پدید آید و اگر غلیظ‌تر بود شوخ پدید آید و اگر غلیظ‌تر از آن باشد سبوسه و خشک
رنده پدید آید و اگر آن رطوبت سخت بود اندر قعر پوست بود و داءالثعلب پدید آید و اگر
صدیدی با آن رطوبت آمیخته بود و پوست را بسوزد و قوبا و سعفه پدید آید و اگر ماده بدان
بندی نباشد و صدید با وی آمیخته نباشد استعداد قبول صورت حیوانی در وی پدید آید
شپش در وی تولد کند و باشد که تولد شپش بسیار و یکبار بود و باشد که تولد آن بسیار
و متواتر گردد و بدان سبب رنگ روی برود و شهوت باطل گردد و قوت ساقط شود
و انجیر از جمله غذاها لطیف است که از وی کیموس رقیق و نیک تولد کند و ماده را بر
پوست دفع کند بدین سبب از بسیار خوردن انجیر شپش پدید آید و از بخار منی که بسبب حرکت
جماع برخیزد ماده شپش باشد خاصه اگر در غسل جنابت تاخیر کند و تاخیر غسل حیض هم زنان را

اکبر

167

علاج اگر سبب تولد شپش اندر پوست بسیار و متواتر شود نخست فصد باید کرد و پس
دارو خوردن و حرکتها که ماده را بظاهر تن کشد کمتر کردن و خویشتن شستن و پاک کردن
و جامه پاک پوشیدن خاصه حریر و کتان و زود زود بدل کردن و داروها مالیدنی بکار داشتن
و داروها باید خشکی آرنده و تحلیل کننده چون سماق با روغن زیت و برگ حماحم و
حب یمانی با روغن زیت و برگ مازادرخت و برگ حنظل و برگ مورد و برگ سرو
و برگ کتان و قصب الذریره و دارچینی با روغن زیت یا روغن کاکیان و با روغن ترب
که سخت نافع است و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و بادام و جعده و افسنتین و سکبینج
و بزرالانجره و برنجاسف و قردمانا این همه داروها مالیدنی است **صفت** داروی مرکب
شیاف مامیثا سه درم سنگ قسط نیم درم بوره یک درم سنگ نشاسته هم سنگ همه
نخست آهک و زرنیخ طلا کنند و خویشتن پاک کنند پس داروها طلا کنند و آنجا که آهک
بدو نتوان برد بطبیخ ترمس بشویند و طبیخ کرنب و طبیخ بوده خکوی و طبیخ برگ سپیده و سودمند
و صبر مالیدن و با گل که سر بدان شویند آمیختن پاک کننده است و زهره گاو و زهره بز با گل
آمیختن موی بدان شستن سخت نیکست **صفت** داروی که قوی‌تر باشد مویزج و زرنیخ سرخ
و بوره همه را با روغن زیت و سرکه بسایند و بر سر و موی طلی کنند خربق سپید و بوره و بر
خر زهره یا برگ حنظل با روغن زیت طلی کنند **صفت** داروی دیگر خردل و کندش کمو بند
نرم و اندک سرکه برچکانند و سیماب در وی چکانند و طلا کنند **صفت** داروی دیگر خردل
و کندش و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهر گاو و هم بسرشند و طلا کنند **صفت**
حنظل تا و زرنیخ و روغن سوسن اندر گرمابه طلا کنند و کندس و مویزج و زرنیخ و سرکه دود
کردن سود دارد و اگر این داروها که یاد کرده آمد پس از آن طلا کنند که دود کرده باشند
بهتر بود والله اعلم باب دهم

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر طرقیدن پاشنه و انگشتان دست و پای

سبب طرقیدن باشد و پای غلبهٔ خشکی بود پای را از خاک پاک باید کرد و اندر گرمابه ن
شست پاکیزه و مازو بسودن نرم و به بر کداختن و آن مازو در روی سرشتن و اندر طرقیدگی
کردن و اگر اسفیداج ارزیز یا اسفیداج سرب اندر روغن سرشند روش سرشند هم نیک
باشد و صمغ عربی سوده پس از آنکه از گرمابه بیرون آید و هنوز تر باشد اندر آن شکافها
کنند و موزه اندر کشند سود دارد و بجای صمغ کتیرا بود هم نیک باشد و اگر طرقیدگی برود
و پای در مفاصل نیز بود هر بامداد بیست درم سپنک روغن بادام یا روغن شیره یا آب
انگور سپید یا شراب بخورند یا روغن شیر بخت بکیفته پس استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون
و از پس استفراغ بکیفته و دیگر همین روغن بخورند و تدبیرهای تری آرند گفته محمد زکریا
میگوید هر شب روغن اندر کف پای مالیدن طرقیدن بازدارد و هر شب پنبه بروغن چرب
کرده اندر ناف نهند طرقیدن لب بازدارد و اگر دست و پای از سرما طرقیده باشد شلغم را
میان بیرون برند خالی کنند و موم و روغن اندر میان آن بگدازند بر خاکستر گرم و طلا کنند
و اگر شلغم پاره کنند و اندر روغن بجوشانند و ضماد کنند سود دارد و اگر میان انگشتان
طرقیده شود بسفایج و بیخ او بسایند چون غبار و بر وی براکنند و ضماد کنند والله اعلم

بالصواب

باب یازدهم

از گفتار دویم از کتاب هشتم اندر علاج انگشتان پای که اندر زمین آید جالینوس بگوید

خرقه دو تو با سپیده تو بر انگشتان پای بچند و چند بار بر آن موضع بول کنند دیگر علاج حاجت نباید والله اعلم

گفتار سیم

از کتاب هشتم اندر حالها که تعلق بتن و اطراف دارد و این گفتار ده باب است

باب اول

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر احوال فربهی و لاغری و اسباب آن و علاج لاغری

اسباب لاغری نه نوع است یکی نا یافتن غذا تمام که ماده فربهی است دویم طعامهای

خوردن

خوردن که از وی خون بسیار تولد نکند سیم بر طعامی اقتصار کردن که از وی خون نیک
تولد نکند چهارم ضعیفی قوتها که در غذا تصرف کننده است چون قوت هاضمه و جاذبه اندامها بسبب
نوعی از انواع سوء المزاج و بیشتری بسبب سوء المزاج سرد باشد یا بسبب ریاضت و حرکت
ناکردن تا قوت جاذبه اندامها بسبب کسلان شود و چون خفته گردد خاصه کسی که ریاضت
و حرکت عادت کرده باشد و قوت جاذبه از آن حرکتها بیدار گردد و غذا را جذب کند
چون از آن عادت باز ایستد جاذبه او کسلان شود پنجم آنکه طبیعت آن خون را که در تن
تولد افتد کاره باشد و خون صفرای را کاره تر از خون بلغمی و آبی بود ششم آنکه سپرز بزرگ شود و
با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از وی بخویشتن کشد تا بهره اندامها تن ایشان نرسد
و قوت جگر نیز بسبب مندی سپرز با او ضعیف شود هفتم آنکه کرمان دراز و حب القرع طعامها را
که خورده آید بغذا ایشان پاک بکار شود هشتم تنگی مسام و منفذها غذا بستن از اسباب
آن و سرما و گرما با فراط و کم خوردنی خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن باشد نهم
نا یافتن غذا که باندامها رسد بسبب تحلیل پذیرفتن آن بر وی بسبب گشادگی مسام و بسبب ریاضتها
و غم و اندیشه و مانند آن و بباید دانست که لاغری که بروزگار اندک پیدا آید هم بروزگار
اندک زایل شود و زود بحال فربهی باز آید و آنچه بروزگار دراز پدید آید بدیر بحال فربهی باز آید
و بروزگار دراز بهتر زانکه قوت او غذای بسیار برنتابد و ازین تصرف نتواند کرد و مضرتها
لاغری آنست که سرما و گرما زود اندر مردم اثر کند و رنجها و اندیشه و بیخوابی و استفراغ
برنتابد و مضرتهای فربهی بیشتر است از بهر آنکه فربهی با فراط مردم را از حرکت و برخاستن
باز دارد و رگها او اندر میان گوشت فشرده شود و بدان سبب روح حیوانی را مجاری حرکت تنگ شود
و نسیم هوا چنانکه باید بعروق ایشان نرسد مزاج روح بدان سبب تباه شود و بعضی را هم باشد
که در ایشان رگی شکافته شود و بدان هلاک شوند و این چنان باشد که لختی خون بسفیدی تنک
ریخته شود و بدان سبب اندر حوالی دل و دماغ و غیر آن رگی شکافته شود و سبب هلاک ایشان بود

هرگاه که اینحال بوفتد خفقان و ضیق النفس پدید آید و تدارک آن بفصد باید کرد و بهتری
بمقاجا ببرند خاصه آنها که در کودکی مرطوب شوند از بهر آنکه رگهاء ایشان باریک بماند
و مستعد سکته و فالج و خفقان و غشی باشند و بسبب رطوبت مستعد درب باشند و مستعد
تبهاء بلغمی و بر تشنگی و گرسنگی صبر نتوانند کرد و بسبب اندکی خون و فرزندشان کمتر بود
و منی شان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف بوند و اگر بیمار شوند علاج ایشان صعب
بود از بهر آنکه دارو اندر عروق ایشان کمتر رسد و بحران اندامها که باید رسید و ایشان را فصد
کردن دشوار بود از بهر آنکه رگ باریک بود و اندر میان گوشت پنهان بود و دارو میل
دادن خطر بود از بهر آنکه بیم باشد که اخلاط را بجنباند و بسبب باریکی رگها گذر نیابد و بسبب
هلاک شود و اگر اسهال افتد ضعیف شوند از بهر آنکه حرارت غریزی ایشان اندک بود
و زنان فربه حمل کمتر پذیرند و اگر حمل پذیرند بسبب تری اسقاط افتد و شهوتشان ضعیف باشد
علاج نخست سبب لاغری بباید جست و زایل باید کرد مثلا اگر سبب لاغری خوردن
طعامها بود که از وی خون رقیق خیزد یا خوردن طعامهائی بود که از خون بسیار تولد نکند
تدبیر بباید گردانید و طعامها مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعیفی قوت هاضمه معده
باشد معده را پاک باید کرد و قوت دادن چنانکه در جایگاه یاد کرده آمده است و اگر
سبب کسلانی قوت جاذبه اندامها بود حرکت و ریاضت معتدل باید فرمود و هر بامداد
که از خواب بیدار شود فرمودن تا بمالند مالیدنی باعتدال و گرمابه و سرمه و آب گرم
بکار داشتن چنانکه معلوم است و اگر سبب بدی خون باشد تدبیر موافق باید کرد و خون را
باطریفل کوچک و مانند آن صافی کردن و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرمان دراز
و حب القرع علاج آن اندر جایگاه یاد کرده آمده است و اگر سبب تنگی منفذها بود گرمابه
و سرمه و آب زن باید فرمود و عرق باید آورد و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب
آن زایل باید کرد و اندر آب سرد باید نشست و بباید دانست که نشاط و دلخوشی و کامرانی

وآسایش

وآسایش و بستر نرم و جامه نرم و عطرها موافق و شراب غلیظ و طعامها که از وی کیموس
نیک و غلیظ و رقیق و قوی تولد کند چون هریسه و گوداب چون مغز بادام و فندق و فستق
و گوز هندو با شکر و نی شکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت
کبک گوشت بخت خیزد و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و بره شیر مست و گوداب
نان با شکر و نی شکر و مبزترو دوغ خاصه که نان تازه در وی ترید کنند و کوک و کاکنج
و انگور سپید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت قدید و طعامها شور تلخ و تیز و از
ترشیها پرهیز باید کرد و اگر از چیزی شور و تیز آرزو کند کمتر از آن مقدار باید که طبع را خشک کند
صفت معجونی که هر بامداد بخورند بگیرند مغز بادام و فندق و فستق و حبة الخضرا و جلغوزه
همه پاک کرده و شهدانج که بپارسی کنبدانه گویند و با انگبین بسرشند و بنادق کنند هر یک
چند گوزی هر بامداد پنج عدد از آن بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد از پس آن اندکی
شراب بخورد تن فربه کند و رنگ روی را روشن کند و بر باه یاری دهد صفت
حسوی معتدل نخود سپید اندر شیر گاو تر کنند تا شیر اندر خورد و خشک کند یک جزو از این نخود
یک جزو کشک جو و نان سپید خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر کشک جو و کشک
گندم بپزند و اندکی زیره بر افکنند چون پخته شد نان خشک کوفته و شکر در افکنند و مقداری
شیر تازه بر افکنند و بجوشانند تا قوام گیرد و بخورند پیش از آنکه حسو خورند او را نیک بمالند چند آنکه
اندامهاش سرخ شود و اگر یک جزو تخم خشخاش و دو جزو مغز بادام سپید کرده و کوفته اندر افزایند
صواب بود صفت گوارشی فربه کننده بگیرند بهمن سپید و سرخ و زراوند گرد و سیلا و حبة الخضرا
و تودری زرد و شهدانج و شونیز و مغز فستق و پوست نخود و مغز بادام سپید کرده و کنجد مقشر
را استار است همه را بکوبند نرم و چند و بهر همه حلبه شسته و بریان کرده و آرد کرده و با
آن بیامیزند بروغن گاو چرب کنند و بمالند و با انگبین بسرشند شربت زنان را چند یک
گوز با شیر تازه مردان را چند یک خایه مرغ با آب نیم گرم صفت حسوی دیگر بگیرند شیر تازه

هر گاه که اینحال بوقت خفقان و ضیق النفس پدید آید و تدارک آن بفصد باید کرد و بستری
بمغاجا بپرهیزند خاصه انها که در کودکی مرطوب شوانداز بهر انکه رکها ایشان باریک بماند
و مستعد سکته و فالج و خفقان و غشی باشند و بسبب رطوبت مستعد درب باشند و مستعد
تبها بلغمی و بر تشنگی و گرسنگی صبر نتوانند کرد و بسبب اندکی خون و فرزندشان کمتر بود
و منی شان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف بوند و اگر بیمار شوند علاج ایشان صعب
بود از بهر انکه دارو اندر عروق ایشان کذر نیابد و بهران اندامها که باید رسید و ایشانرا فصد
کردن دشوار بود از بهر انکه رگ باریک بود و اندر میان کوشت پنهان بود و دارو مسهل
دادن خطر بود از بهر انکه بیم باشد که اخلاط را اجنبانند و بسبب باریکی رکها کذر نیابد و بدین سبب
هلاک شود و اگر اسهال افتد ضعیف شوند از بهر انکه حرارت غریزی ایشان اندک بود
و زنان فربه حمل کمتر پذیرند و اگر حمل پذیرند بسبب تری اسقاط افتد و شهوتشان ضعیف باشد
علاج نخست سبب لاغری بباید جست و زایل باید کرد مثلا اگر سبب لاغری خوردن
طعامها بود که ازوی خون رقیق خیزد یا خوردن طعامهائی بود که از خون بسیار تولد نکند
تدبیر بباید کرد انید و طعامها مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعیفی قوت هاضمه معده
باشد معده را پاک باید کرد و قوت دادن چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر
سبب کسلانی قوت جاذبه اندامها بود حرکت و ریاضت معتدل باید فرمود و هر بامداد
که از خواب بیدار شود فرمودن تا بمالند مالیدنی باعتدال و گرمابه و مرغ و آب گرم
بکار داشتن چنانکه معلوم است و اگر سبب بدی خون باشد تدبیر موافق باید کرد و خونرا
باطریفل کوچک و مانند آن صافی کردن و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرمان دراز
و حب القرع علاج آن اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب تنگی منفذها بود گرمابه
و مرغ و آب زن باید فرمود و عرق باید آورد و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب
آن زایل باید کرد و اندر آب سرد باید نشست و بباید دانست که نشاط و دلخوشی و کام رانی

واکیل

و آسایش و بستر نرم و جامه نرم و عطرها موافق و شراب غلیظ و طعامها که ازوی کیموس
نیک و غلیظ و رقیق و قوی تولد کند چون هریسه و کوداب چون مغز بادام و فندق و فستق
و کوز هندو با شکر و نی شکر همه فربه کننده است و از هریسه و کوشت بریان و کوشت
کبک کوشت بخت خیزد و مخرور را کوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و بره شیرمست و کوداب
نان با شکر و نی شکر و مبزر و دوغ خاصه که نان تازه در وی ترید کنند و کوک و کالج
و انگور سپید و بادام تر با شکر موافق بود و از کوشت قدید و طعامها شور و تلخ و تیز و از
ترشیها پرهیز باید کرد و اگر از چیزی شور و تیز آرزو کند کفته انمقدار باید که طبع را خشک کند
صفت معجونی که هر بامداد بخورند بگیرند مغز بادام و فندق و فستق و حبة الخضرا و جلغوزه
همه پاک کرده و شهدانج که بپارسی کنبدانه کویند و با انگبین بسرشند و بنادق کنند هر یک
چند کوزی هر بامداد پنج عدد از ان بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد از پس آن اندکی
شراب بخورد تن فربه کند و رنگ روی را روشن کند و بر باه یاری دهد صفت
حسوی معتدل نخود سپید اندر شیر کاو ترکنند تا شیر اندر خورد و خشک کنند یک جزو از این نخود
یک جزو کشک جو و نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک کندم و سه جزو شکر کشک جو و
کندم بپزند و اندکی زیره برافکنند چون پخته شد نان خشک کوفته و شکر در افکنند و مقداری
شیر تازه برافکنند و بجوشانند تا قوام گیرد و بخورند پیش از انکه حسو خورند او رانیک بمالند چند انکه
اندامها سرخ شود و اگر یک جزو تخم خشخاش و دو جزو مغز بادام سپید کرده و کوفته اندر افزایند
صواب بود صفت کوارشی فربه کننده بگیرند بهمن سپید و سرخ و زر اوند گرد و سیلا و حبة الخضرا
و تودری زرد و شهدانج و شونیز و مغز فستق و پوست نخود و مغز بادام سپید کرده و کنجد مقشر
راسپتار است همه را بکوبند نرم و چند و هر همه حلبه شسته و بریان کرده و آرد کرده و با
ان بیامیزند بروغن گاو چرب کنند و بمالند و با انگبین بسرشند شربت زنانزا چند یک
کوز با شیر تازه مردانرا چند یک خایه مرغ با آب نیم گرم صفت حسوی دیگر بگیرند شیر تازه

دو رطل آب یک رطل بریزند تا آب برود و شیر بماند و یک وقیه روغن گاو برافکنند و بجوشانند
نیک و بیاشامند ناشتا **صفت** قرصی بگیرند آرد سمید یک کیله عنزروت بیخته نیم وقیه
هر دو را بروغن گاو بمالند و چرب کنند و اقراص کنند بامداد و شبانگاه یک
قرص بخورند **صفت** قرصی دیگر بگیرند تخم سیدانجیر پاک کرده صد درم سنگ بسایند
نرم و دو رطل شیر تازه در وی کنند و چندان آرد میده که بدو بتوان سرشت بسرشند
و اقراص کنند هر یکی چند وقیه و نیم و بپزند و خشک کنند هر روز بامداد یکی قرص یا دو قرص
بکوبند و بخورند **صفت** داروی دیگر برنج الابیض چندانکه خواهند در آب بریزند پس آب
از وی بپالایند و بیفشارند و در سایه خشک کنند و از آرد میان خمیر کنند و در تنور گرم بر خشت
پخته نهند تا بریان شود و سرخ گردد پس آن خمیر باز کنند و آن تخم را بکوبند دو مثقال اندر یک
رطل آرد افتیت کنجد مقشر و تخم خشخاش کرده باشند بامداد و شبانگاه سه کف ازین
بخورند مردم محرور را سود دارد و فربه کند والله اعلم بالصواب

باب دوم

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر فربه کردن عضوی جدا تدبیر فربه کردن یک عضو
بسته مالیدن و طلا کردن بود و باشد نیز که حیله باید کرد که عضو فربه را لاغر کند و دیگر را که لاغر
بود فربه کند یا هر دو یک حال کند و این چنان بود مثلا که یک دست فربه بود و دیگر دست
لاغر بود آن دست فربه را عصابه بر باید پیچید چنانکه از سر دست آغاز کند و بر می پیچد تا بزیر
بغل پیچیدنی هموار نه بس سخت نه لیکن چنانکه غذا باز دارد و تا دوران دست دیگر کند نیاید و باز
گردد و بقسم غذا باز آید یعنی بجشکاو غذا بس الغذا اندیگر دست گشته بمالیدن و طلا کردن
خاصه بروغن زیت با اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هر گاه که عضوی گرم شود
مالش مالش فرو گذارند و چون ساکن شود باز بمالیدن گیرد تا بدین طریق غذا از آن دیگر
باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود در غذت رومی طلا کردن پس از آنکه عضو را

بآب گرم

بآب گرم بشویند و بمالند عضو را گرم کنند و غذا بدو کشد و اگر زفت سخت غلیظ باشد از بالا اندکی
روغن بکیرند تا نرم و رقیق شود چنانکه طلا را او آلودن را شاید و بعضی طبیبان زفت را
بآتش دارند تا نرم شود و بر پوست پاره مالند و گرم کنند و بر آن موضع نهند که می باید و چون
سرد شود و بعضی بر دارند اندر تابستان در یک روز یکبار چنین کنند و اندر زمستان
دو بار و برداشتن چنان باید که از وی بربایند و نگاه کنند تا اگر عضو زود سرخ میشود
زودتر بردارند و اگر دیرتر سرخ میشود دیرتر بردارند و اگر نخست عضو را بمالند بخرقه درشت
پس مصطگی بروغن چرب کنند و آن مصطگی هموار بر آن عضو زنند تا سرخ شود و سخ گردد و زود زدن
بسیار تحلیل کند چنانکه باید که سرخ شود پس زفت بر نهند و اگر بعوض زفت داروهای سرخ
کننده بر نهند چون عاقرقرحا و میویزج و خردل و تافسیا و آنچه بدین ماند روا باشد و اگر
فربهی دیر پدید آید طول نباید گشت مواظبت باید کرد تا مقصود حاصل آید والله اعلم
بالصواب. باب سیم

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر تدبیر لاغری کردن تدبیر لاغر کردن فربهی فراط
شد فربه کردن باید چیزهای تلخ و شور باید خورد و چیزها که بسیار که پرورده باشند و کامها
و نان خشکار و نان جوین و طعامهای که از آن خون بسیار تولد نکند و طعام چرب باید
کرد تا زود سیر شوند و کمتر خورند و اندر طبیخ ایشان توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل
و خردل و زیره و کرویا و سیر و در شبانروزی طعام یکبار باید خورد و بر تشنگی و گرسنگی
بسیار صبر باید کرد چنانکه شهوت که پدید آمده باشد باطل شود و جامه درشت باید پوشید
و بر بستر نرم نباید خفت و آب سرد نباید خورد و مزاج را بدل باید کرد اگر سرد بود گرم باید کرد
و اگر گرم بود سرد باید کرد و ریاضت بسیار و قی کردن بسیار از بهر آنکه قی معتدل
فربه کند و بسیار لاغر کند و معجونهای لطیف کننده بکار باید داشت چون تریاق بزرگ
و ملک افسنتی و کمونی و فلافلی و شجرنیا و انقردیا و اثاناسیا و اطریفل کوچک و مانند اینها

معده‌ها که سیاه الحماه باشد نشستن و آب گرم که اندر وی نمک و زاک و شب و بوره و گوگرد
پخته باشند بجای سیاه الحماة باشد و داروها لطیف کننده و ادرار بول و طمث آرنده که
در علاج اوجاع مفاصل بکار باید داشت اندرین باب سود مند باشد اگر از پس هضم دویم و سیم
شود غذا از راه رگها باز گرداند و رگها به سبب گرسنه مانده باشند ماهیها بره خیابان
دارو ها چون جنطیانا است و تخم سداب و زراوند و قطراسالیون و جعده و قنطوریون
و تخم کرفس و زاک لکن زاک خطر مند باشد و مرزنگوش قوی است و سنده و بس
قوی است صند که ربانست و لیک از انیز اندرین باب خاصیتی است اما سنبل رومی
چهار دانگ و نیم با سکنگبین ممزوج یا با آب سرد خوردن درین باب نافع است گشنیز گران
بکار دارند تا عصبها ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان
تنگ شود تا عصبها ایشان قوی باشد و خفقان نباشد صفت داروی مرکب گیرند
نانخواه و تخم سداب و زیره از هر یکی یک جزو و مرزنگوش و بوره از هر یکی ربع یک جزو و
لک یک جزو شربت هر روز یکمثقال و اندکی سرکه و آنگاه نباشتا لاغر کننده است
و اگر کسی را که عصب ضعیف بود یا در مثانه و در رحم آفتی بود نشاید و شراب رقیق هم لاغر کننده
و تحلیل کننده و طبع نرم داشتن و داروها لطیف کننده خوردن تدبیر قوی است و گرمابه
ناشتا و از پس گرمابه صبر کردن و خفتن پس ریاضت کردن و مالیدن و بسیار سودن
پس طعام اندک خوردن از طعامها که از وی خون بسیار تولد نکند تدبیر صواب است

باب چهارم
از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر لاغر کردن عضوی جداگانه انچه اندر باب گذشته است
یاد کرده آمده است چون قی کردن و داروها لطیف کننده خوردن و مانند آن اندرین باب
بکار باید داشت و طلاها که اندر باب دهم از گفتار نهم از کتاب ششم یاد کرده آمده است
اندر تدبیر نگاه داشتن پستان زنان تا بزرگ نشود بکار باید داشتن بهر عضوی که خواهند

تا بزرگ

تا بزرگ نشود و چون خایه کودکان و بزرگان و پای و دست و غیران و سنگ فسان
بسرکه بر یکدیگر بسوده و طلا کردن پیوسته سود دارد و ضمادی که مخصوص است بعلاج پستان
زیره کوفته است و بسرکه سرشته بر پستان نهند و خرقه بسرکه تر کرده بر روی آن بپوشند
و ببندند و سه روز دیگر بسته دارند و پس بیاز سوسن سپید بکوبند و بر نهند و ببندند
و سه روز بسته دارند و اندر یکماه این علاج سه بار بکنند و الله اعلم بالصواب

باب پنجم
از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر تعقف و جذام که ناخن را افتد تعقف باز گشتن
و تشنج ناخن را گویند و باشد که بطرقد و سبب آن دو گانه باشد یا خشکی مزاج بود یا غلبه سودا
علاج اگر سبب خشکی بود علامتها و اسباب آن بران گواهی دهند تدبیر با تری
آرنده باید کرد و هر بامداد شیر تازه خوردن خشکی را زایل کند و ناخنان راست شود و روغن
شیره با روغن بادام خوردن هر بامداد مقداری شکر با اندکی سکنگبین سود دارد و ناخن راست
شود و ثفل فقاع ضماد کردن از آن نرم کند و استعداد راست شدن اندر وی پدید آید و تخم
کتان و پیه گوسپند که اخته بر نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن نرم کند
و جرب ناخن را زایل کند و صمغ سرو نیز ضماد کنند ناخن را نرم کند و اگر سبب غلبه سودا بود
نخست تن از ماده سودا پاک باید کرد بانواع استفراغها و مزاج بدل کردن و مادیخین
بکار داشتن و ضمادی که یاد کرده آمده است بر نهادن و الله اعلم

باب ششم
از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر برص که بر ناخن افتد و علاج آن نخست اخلاط بد از
تن پاک باید کرد پس کوزسره و آرد نخود یا آرد ترمس با سرکه باید سرشت و ضماد کردن
و تخم کتان و خرف و خردل بهم کوفته با اندکی سرکه ضماد کردن و دردی شراب
یا دردی سرکه بسوختن یا با زرنیخ و زرنیخ و رفته تر بر بستن و ضماد کردن برص ناخن را

بیرو و بیخ حماض کوفته باشد که ضماد کردن سود دارد و زرنیخ سرخ و کوز سبز و ابریشم
ماهی ضماد عجیبست و اگر ریتیانه را اورفت و دروی شراب بار کنند سخت قوی بود
والله اعلم باب هفتم

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر زرد شدن ناخن و علاج آن مازو و شب
یمانی بکوبند و بآبه بطل بسرشند یا زهره گاو و ضماد کنند و بزرجبر هم کوفته با سرکه ضمادی
نافعست باب هشتم

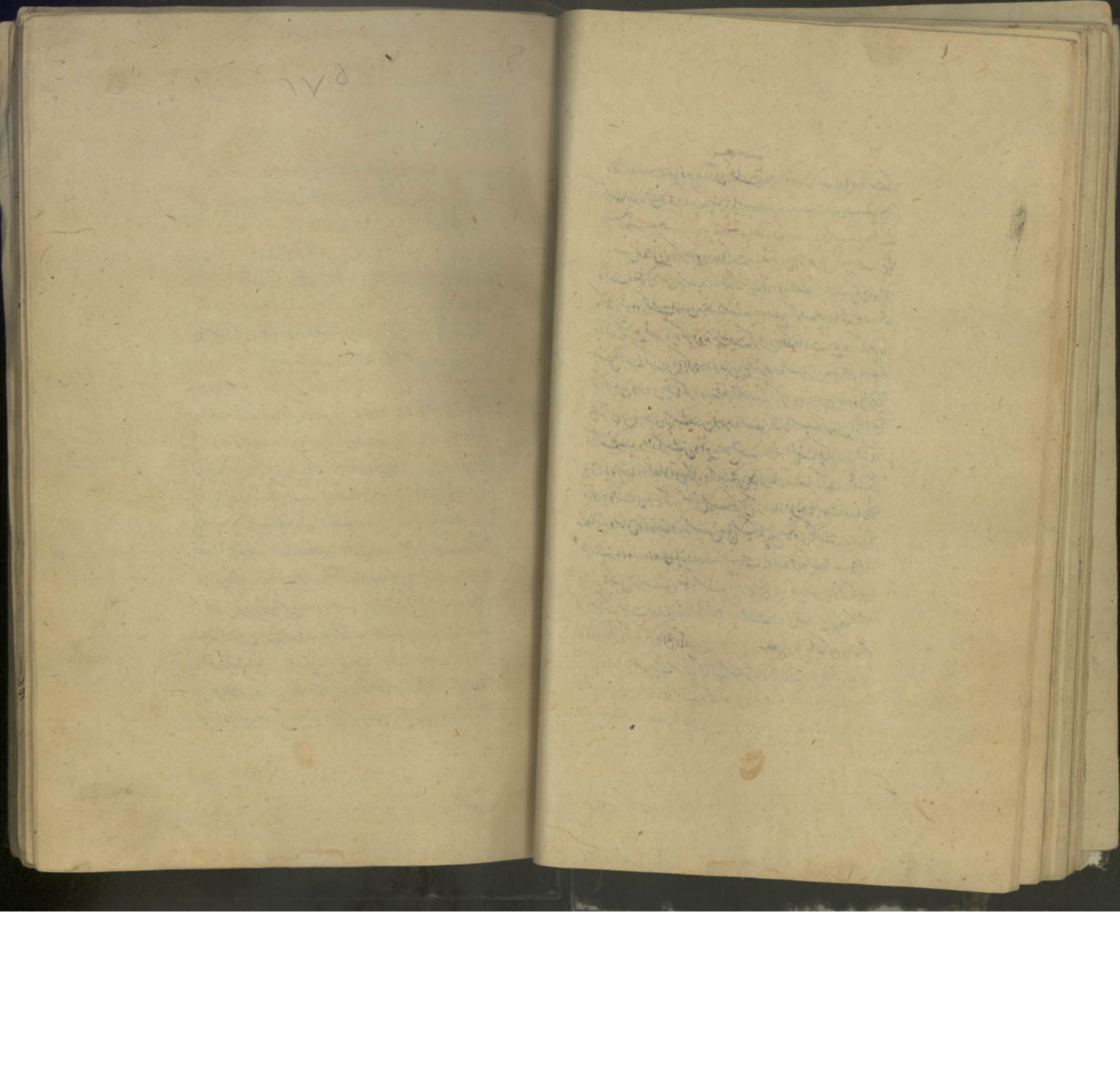
از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر برکندن ناخن معیوب تا نیکو بر آید صمغ سرو بکوبند
و ضماد کنند و چند روز بسته دارند تا نرم شود و پس سوزن اندرین ناخن زنند
تا خون بسیار برود و پس سیر بکوبند و ضماد کنند بامداد تا شب و شبانگاه بگشایند
و ضماد تازه کنند تا بامداد تا ناخن بدین تدبیر بیوفتد و مویز کوفته بپوسته ضماد کنند
ناخن را مستعد افتادن کند خاصه اگر جاوشیر با آن بیامیزند و گوگرد با به کوفته اندرین
باب نافعست صفت ضمادی قوی بگیرند زوبق و بلوط و ناقفیا و زرنیخ احمر و ذراریح
بسرشند بسرکه و ضماد کنند و هر چند روزی بگشایند صفت ضمادی دیگر زرنیخ
سرخ و زرنیخ زرد و گوگرد و علک البطم بسرکه بسرشند و ضماد کنند و چند روز بسته دارند
ناخن بیفتد والله اعلم بالصواب باب نهم

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو بر آید
چون ناخن جدا شود انگشت پوشیده باید داشت و از هوا سرد و گرم و از آفت
دست و جامه و غیر آن نگاه داشتن و انگشت را غلافی کنند چون کلاهی از ادیم
و غیر آن بشکل انگشت و آنجا که برابر جای ناخن بود مغربل کنند تا هوا یکبارگی از وی
باز داشته نبود و اگر سرما بود با فراط یا گرما بود با فراط از آن خرقه بپوشند
و جایگاه ناخن باید که ازین غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از وی بس

دور

دور نباشد و یکماه یا دو ماه آن انگشت را فرا مشت کنند تا هر وقت که
بگشایند ناخن خوبتر بر آمده باشد باب دهم

از گفتار سیم از کتاب هشتم اندر داحس و علاج آن
داحس آماسی بود گرم و دردناک و با ضربان اندر حوالی ناخن و بسا ان بعصب
دست و بغول ران برسد و باشد که تب آرد و باشد که ریش گردد و ریم کند
و کنده شود و انگشت از آن بر خطر باشد علاج اگر عهد بعید باشد بفصد و مانعی
نباشد نخست فصد باید کرد و تدبیر لطیف کردن و اگر حاجت آید ماده گرم را
بمسهلی لطیف کم کردن و اگر درد و ضربان عظیم بود افیون و بزر البنج با سرکه
طلا کردن تا بروی غلیظ نگردد و برقطونا بسرکه تر کرده بر زبر آن نهاده و خرقه با آب
یخ تر کردن و بروی پوشیدن و هر ساعت خرقه را سرد کردن یا انگشت را
در آب سرد می داشتن و این علاج جز روز اول نشاید کرد و در ابتداء علت
و تزاید و انتها و انحطاط آن نگاه داشتن چنانکه اندر آماسها دیگر و هر وقت علاج
در خورد وقت می باید کرد و حضض بسرکه حل کرده از جمله طلاهایست که روز اول
بکار آید و سماق و اقاقیا و ردش علاج سکنگبین ضمادی نیکست و مازو با نگبین
برشته ماده را از وی باز دارد صفت داروی نیک صبر و گلنار
و مازو با نگبین بسرشند و ضماد کنند و اگر بدین سبب نیک نشود روغن گرم باید
کرد چنانکه انگشت در وی تواند داشت و انگشت در وی نهادن هرگاه که فاتر
شود دیگر باره گرم کردن و اگر بدین سبب نیک نشود علاج دمل باید کرد والله اعلم
بالصواب تمام شد کتاب هشتم
از ذخیره بحمد الله
والمنه



تمام شد کتاب السموم و تمام شد
این کتاب تمام شد ذخیره خوارزمشاهی
منت از خدای تعالی و توفیق از وی
اندر آخر کتاب فصلی یاد کرده آید ان شاء
الله تعالی

کتاب نهم

اندر چیزهای زیانکار و زهرها و دفع مضرت آن و این کتاب پنج گفتار است

گفتار نخستین

اندر احتیاط کردن زهرها و انواع آن بطریق کلی

باید دانست که مقصود ازین کتاب دفع مضرت چیزهای زیانکار است و یاد کردن
پادزهرها و معجونها و داروها نافع لیکن چون دفع مضرت چیزهای زیانکار یاد می بایست
کرد چاره نبود از آنکه چیزهای زیانکار یاد کرده شود و از یاد کردن آن استشعار می باشد
که مردمان کم دانش و ناپاک و زنان و کودکان چیزهای زیانکار بدانند و از آن آفتها
تواند بود چنانکه بسیار دیده اند و شنیده که دو زن در خانه یک کدخدا بوده اند هر دو
قصد زیان یکدیگر داشته اند و چیزها طلب کرده اند که یکدیگر را هلاک کنند بسبب
اگرچه این کتاب را منفعت سخت بزرگست و سبب خلاص آدمیان است از زهرها
که باتفاق خورده شود یا کسی دهد ازین مضرت خالی نیست که بعضی چیزهاست که هر کس
نداند که از آن مضرتی هست و زیان کننده است چون در کتاب خواند و بدان
واقف شوند مبب بایستی که این کتاب جز در خزانه ملوک نبودی و طبیبان
این علم اندر هر کتابی یاد نکردندی و علم را از جمله علمها مستور داشتندی چون اسرار
علم کیمیا و غیر آن و لیکن چون متقدمان طبیبان و متاخران نیز این علم اندر همه کتابها

یاد کرده اند

یاد کرده اند این کتاب را ازین علم خالی نشایست گذاشت لیکن صواب چنان دیده آمد که
نام چیزهای زیانکار و خاصیت و فعل مفصل است بتازی یاد کرده آید تا بوجهی پوشیده تر باشد
و آنچه دفع مضرت و علاج است بپارسی یاد کرده آید تا ظاهر تر بود و منفعت آن عام تر
و اگرچه نام داروهای زیانکار و خاصیت و فعل آن اندر کتابها تازی و پارسی و دیگران یاد
کرده اند بحکم آنکه این کتاب نوشته شد بنا شد که مردمان این را بجویند و بخوانند اولیتر آن دانسته
آمد که المعانی تسمع هر کس رسد و خاطر هر کسی این کتاب تازه بگردد و مقصود ازین دفع مضرت
و بسیاری منفعت است و از ایزد تعالی توفیق و معونت خواسته آمد و هو الموفق و المعین

گفتار نخستین

از کتاب نهم اندر احتیاط کردن از زهرها و دانستن کردن انواع زهرها بطریق کلی و قانون علاج زهرها و ناپاک کردن داروها از دلیل کار مغزی و نبات و حیوانی و علاج ایشان و این گفتار ده باب است

باب اول

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر احتیاط کردن از زهری که بهم دهند اندر طعام

کسانی را که این کار اندیشه باشد احتیاط آنست که طعام را که طعم آن قوی باشد نخورند مثلا طعامی
که سخت ترش باشد یا سخت شور باشد یا سخت تیز نخورند از بهر آنکه کسانی که خواهند که کسی را چیزی
زیانکار دهند نخستین طعامها که مزه از آن پوشد طلب کنند و آنجا که تهمت این کار باشد هیچ نخورند
و اگر ضرورت افتد چنان جای که گرسنه و تشنه حاضر بباید شد از بهر آنکه در حال گرسنگی
و تشنگی بسبب در بایست طعام و شراب تغیر طعم و بوی آن طعام و شراب که در وی داروی
زیانکار بوده بر مردم پوشیده گردد و دیگر اندر حال گرسنگی و تشنگی زهر زودتر راه یابد
و اندر رگها بگذرد و بدل رسد و اگر طعام خورده باشد سخت قوت آن بدان طعام آید و اندر تن
مشغول گردد و بدو نیاید از بهر آنکه رگها ممتلی باشد زهر اندر آن گذر نیابد و بدل نرسد و باشد
که اندر آن طعام که پیش خورده باشد قوتی بود که با آن زهر باز کوشد یا ضد آن بود و باید که بر
سبیل احتیاط معجون مثرودیطوس و تریاق الطین و مانند آن خورده باشد چه منفعت آن

ازموده است و حد این دارو اندر باز داشتن مضرت همه زهرها نافع است و تخم شلغم خورد و
مقدار نیم درسنگ با شراب مطبوخ و انجیر یا بندق و گوز یا بندق و انجیر خشک با نمک در
خوردن و برگ بودنهٔ جویباری و برگ سداب در شراب خوردن درین باب سود مند است
و خوانیم السحره اندر شراب خوردن بخت سود مند است و همه احتیاط اندران چنان باشد
که حیوانی بد اندر طعام افتد چون غطایه و رتیلا و عقرب و آنچه بدین ماند یا اندر شراب افتد از
بهر آنکه بسیار جانوران زیان کارند که بوی شراب دوست دارند و قصد آن کنند و باشد که
یکی در خم شراب افتد و باشد که از آن بخورد و اندر وی قی کند اندرین باب احتیاط باید کرد
و هیچ طعام و شراب سر گشاده نشاید نهاد و اندر زیر درختان بزرگ و اندر میان گیاه نشاید
داشت و علامت نیز طلب باید کرد والله اعلم باب دوم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر یاد کردن انواع زهرها بر طریق کلی

زهرها دو نوع است یکی آنکه مضرت او از کیفیت او باشد و دیگر آنکه گوهر آن ضد گوهر مردم بود
اما آنچه مضرت او از کیفیت او باشد چهار گونه است یکی آنست که داروی بود خورنده و جوشاننده
چون ارنب بحری دویم آنکه داروی بود گرم و سوزاننده چون فرفیون سیم آنکه داروی بود سرد و فسراننده
چون افیون چهارم آنکه داروی بود که چون اندر تن آید راه دم زدن که در همه تن است بگیرد و سده
افکند چون مرتک و آنچه گوهر او ضد گوهر مردم است چون بیش است و چون قرون السنبل
و چون بلبل که میگویند که صمغ بیش است یا صمغ قرون السنبل یا صمغ چیزی دیگر و مرارة النمر و آنچه
ازین نوع است و بدترین بعضی زهرهاست که جمله بر یک اندام آید و مضرت او اندران یک اندام
بود و چون ذراریح که مضرت او اندر مثانه بود و چون ارنب بحری که مضرت او اندر شش بود و
و بعضی آنست که مضرت آن اندر همهٔ تن بود چون افیون و بباید دانست که مضرت زهرهای گرم
اندر خداوند مزاج گرم بوجهی کمتر باید که باشد و بوجهی بیشتر اما آن وجه که باید که مضرت آن کمتر
بود آنست که مزاج گرم گوهر او را لطیف کند و روی منفعل شود و از حال خویش بگرداند و نزدیک

آن شود که غذا خواهد شد که مزاج او با مزاج آن برابری کند تا مضرت کمتر باید و آن وجه که باید
که مضرت آن بیشتر بود آنست که مزاج گرم گوهر غلیظ او را لطیف کند و شریانها او بحرکت
انقباض او را ابدال کشد بدین سبب مضرت آن بیشتر بود خاصه که مزاج ضد مزاج دل بود و بغیر
خیست که اگر حال داروی گرم همین بود از بهر آنکه مزاج گرم با مزاج دارو بازگو شد و از او دفع کند
و تحلیل کند لیکن از بهر آنکه حرکت شریانها و دل گرم قوی بود و از آن حرکت انقباض بخویشتن
کشد تا مضرت آن بدین سبب بیشتر بود و جالینوس میگوید از بهر آن معنی میگوید که شوکران
یا نوعی دیگر از زهرها قاتل مردمان را هلاک میکند و سارا از آنکه بتازی زرازیر گویند زیان ندارد
از بهر آنکه اندر تن او زود گذر نمیکند و بدل او پس از آن میرسد که از حرارت غریزی و طبیعت
او منفعل شده باشد و از حال خویشتن بگردیده و نزدیک شده که غذا شود و اندر تن مردم زود گذرد و
بدل او میرسد بسبب حرارت مزاج و قوت حرکات شریانها و خواجه ابو علی سینا میگوید این
سخن درست است لیکن مناسبت میان قوت فاعله و منفعله شرطی است و جالینوس را
از کجا معلوم شده است که سبب آنکه شوکران مردم را از بهر آن هلاک میکند که زود قوت او
بدل او میرسد و زرازیر را هلاک نمیکند از بهر آنکه منفعل شده بدل او میرسد باشد که سبب این معنی
آن بود که شوکران بقیاس با مزاج زرازیر زهر نیست و میگویند نیز که زنی اندر روزگار گذشته
اندکی بیش بخورد و او را زیان نداشت پس اندک اندک خوردن آن عادت کرد و بر آن
دلیر گشت و او را زیان نداشت و روفس میگوید بعضی ملوک کنیزکان را بزهر پرورند چنانکه
خوردن آن ایشان را عادت شود و زیان ندارد و این از بهر آن کنند که کنیزک را تحفه یا بعلت
دیگر بخصمی و دشمنی فرستند که ایشان را ابود و تا بمباشرت آن کنیزک هلاک شوند و مزاج آن
کنیزک چنان گردد که اگر آب دهان او بر زمین افتد پس نزدیک آن نشود و همه جانور را
هلاک کند والله اعلم باب سیم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر آنکه چگونه توان دانست که کدام نوع زهر داده اند

نخست بوی دهن و بوی اندامها نگاه باید کرد که بعضی داروها است که بوی دهن ازان خبر دهد
جون افیون که بوی او بتوان دانست و جون ارنب بحری که شش را تباه کند و عفن گرداند
و بوی عفونت از دهان پدید آید و ضفدع بوی زهومت دهد و اگر از بوی معلوم نگردد قی
باید کرد و اندر انچه بر آید تامل کردن باشد که ان دارو را بتوان دید جون مرتک و جستن وا
بدین مانند و اگر بدین طریق معلوم نگردد احوال مردم نگاه باید کرد و اگر در احشا شورشی و پیچشی و برشتی
همی یابد بباید دانست که داروی تیز و برنده است جون زرنیخ و سنگ و زیبق و اگر چشمها سرخ
شده باشد و رگها برخواسته و حرارتی عظیم و تشنگی و تاسه پدید آمده باشد بباید دانست که داروی
که داروی سخت گرم است و اگر اندامها سخت سپید باشد و جذر میشود بباید دانست که دا
سرد و فسرانده است جون افیون و اگر بیند که قوت ضعیف میشود و غشی می افتد و عرق سرد
همی آید بباید دانست که داروی است که کوهر آن ضد کوهر مردم است و این بدترین
زهرهاست و علامتها بدانست که غشی افتد و چشمها درمیگردد و سیاهی چشم ناپدید میشود
هیچ امید نباشد و اگر چشمها سرخ شود و زبان از دهان بیرون افتد و نبض ساقط شود
و عرق سرد اندر گیرد سخت بد باشد والله اعلم باب جهارم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر قانون علاج زهرها بطریق کلی اصل اندرین باب
آنست که جون حس آن بیابند که زهری داده اند در حال قی کنند پیش از انکه قوت آن در تن
پراکنده شود و آب نیم گرم و روغن شیره بخورند و قی میکنند جندانکه توانند و اگر طبیخ شبت
و تخم بوره با این آب و روغن امیخته بود بهتر بود جون قی تمام کرده شد شیر تازه خورند
بسیار تا مضرت زهر تمام بشکند و اگر شیر نیز قی افتد نیک باشد و این آب و روغن
که از بهر قی خورند بسیار باید خورد و اگر طعام خورند هم بسیار باید خورد تا اگر قی نیوفتد بسیاری
این بار زهرها باز کوشد و بروی غلبه کند و اگر طبیخ بزر البنج با روغن کاو بخورند زهر را بقی بر آرد
یا باسهال دفع کند پس شیر خورند و مسکه آن نیز بهتر بود و اگر طبیخ بزر الکتان از بهر قی خورند

دزنار

وشراب شیرین و بط که اخته سود دارد و اگر حس آن یابد که زهر و مضرت آن با معاو اسفل
فرود آمده است حقنه باید کرد و اگر اضطراب صعب باشد هم تدبیر قی باید کرد و هم تدبیر اسهال و در میان
شیر باید داد و اگر در حال تریاق الطین دهند زهر را بقی دفع کند و قومی گفته اند پلیدی خروس
اندر حال بباید داد که زهر را بقی بر آرد و جهار درم سنگ بزر و یکدرم سنگ مر اندر شراب
شیرین سود دارد داشته اند و اگر از پس حرارتی عظیم پدید آید آب یخ و روغن گل بباید داد
و بدان قی فرمودن و نباید گذاشت که در خواب شود و مگذارند که فرو آرامد لیکن بیداری باید کرد
و جیزی بر هم زدن جنانکه آواز آن او را بیدار دارد و هر گاه که معلوم شود که زهر کدام جنس است
یا از کدام نوع است علاج آن در خورد آن کنند و معلوم شدن این جنان باشد که بدانند که آن
زهر از جمله زهرها برنده و تیز است **علاج** از پس انکه قی بشیر و مسکه و پالوده روان که
بروغن بادام کرده باشند یا بروغن کاو و مهر جه تیزی از ان بشکند یا اگر بدانند که زهر از جمله
زهرها گرم کننده است و برافروزاننده است علاج آب سرد و گلاب و کافور و آب گشنیز تر
ولعاب اسبغول و عصاره خرفه و عصاره کوک کستند همه سرد کرده و بر اعضاء رئیسه
ضمادها سرد می نهند از طحلب و مانند آن و دوغ کاو پیه دکرده سود دارد و اگر بدانند که
از جمله زهرها جذر کننده و فسرانده است علاج تریاق بزرگ و دوالحلتیت کنند اندر شراب
گرم کرده و سیر کوفته و اندر شراب امیخته و اگر بدانند که از جمله زهرهاست که کوهر او ضد کوهر
آدمی است علاج مثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و پادزهرها آزموده کنند و ماء اللحم دهند
و خانه را خوش هوای و خوش بوی کنند و فم معده او بمالند و اندر دهان او بادها اندر دمند
و موی صدغ او میکشند تا در خواب نشود و سست نگردد و اگر معلوم گردد که کدام زهر داده اند
علاج خاصه آن کنند جنانکه یاد کرده آید والله اعلم باب پنجم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر یاد کردن داروها که مضرت زهرها دفع کنند داروی که
باز هر برابری کند و نگذارد که قوت آن بدل رسد تریاق بزرگ و مثرودیطوس و گل مختوم

وتریاق الطین و تریاق اربعه و گفته اند که تخم سرو را اندرین باب زیت و برگ انگدان
و بیخ او از هر یک او یکدرم سنگ بمانیم و شیح ارمنی دو درم سنگ ریتقون اندر شراب
بدهند و خبازی و تخم او و برگ او نافع است و دارچینی و مغز خرگوش باد و اوقیه حل الخمر و
یکمثقال جندبیدستر باده و اوقیه روغن زیت و آب خنک معصور و حلتیث و طبیخ جعده و طبیخ
سیسالیوس و تخم درخت سکبیج نافع است **صفت** داروی مرکب تخم درخت سکبیج
و جندبیدستر و برگ نی از هر یکی یک جزو و تخم حنظل سه بار چند همه شربت چند بندقی از برگ
و گوشت راسو که بتازی ابن عرس گویند بخاصیت قویترین داروست دفع مضرت زهرها
صفت داروی دیگر بگیرند سداب خشک سپت جزو مغز گوز پوست بازکرده دو جزو
نمک درشت پنج جزو انجیر خشک پنج جزو همه را بکوبند و بسرشند **صفت** داروی دیگر گوز
مغز شش درم سنگ سداب و نمک از هر یکی یکدرم سنگ انجیر چندانکه داروها ست بدان
بسرشند شربت چند گوزی **صفت** تریاق الطین بگیرند گل مختوم و حب الغار را [illegible]
بکوبند و بروغن گاو بمالند و با انگبین بسرشند والله اعلم باب ششم
از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر داروهای معدنی زیانکار بود الحجر الاحمر میگویند سنگی است
همچون لسد و زن و انگی از وی کشنده است ازار از جمله زهرها شمارند گوهر آن مشد گوهر مردم
علاج آن بعلاج بش نزدیک است **الزیبق** الزیبق الحی فانه یعرض له الم شدید و اختلاط عقل
وربما ادی الی التشنج و یحس الم شدید من ذلک الجانب وربما ادی الی الفرع والسکتة
بنادی الی جوهر الدماغ وحرجه و ثقله واما المیت المعده فانه روی نضار مقطع یعرض
منه اعراض شبیه باعراض من شرب المرتک من المغص و الامعاء و یبس و ثقل
اللسان والمعده و حبس بوله و ورم جسده **علاج** آنچه اندر باب چهارم از گفتار نخستین
یاد کرده آمده است از قانونها علاج زهرها بجای باید آورد و قی فرمودن و هر ساعت
ماء العسل دادن و سه درم سنگ مر اندر شراب حل کردن و بدادن و ماء العسل

و بوره

و بوره و حقنه کردن پس علاج پیچ و حقنه پیچ کردن و قوت دل نگاه داشتن **المرتک**
و براده الرصاص کسی را که مرتک و براده رصاص دهند اندامها او اماس گیرد
و زبان او سنگین شود و بول و غایط باز گیرد و باشد که غایط باز نگیرد لیکن اطلاق بافراط
و اندر معده و امعا گرانی پدید آید و مقعد باز گردد و پیچ ادا کند و اندر معده و امعا و شکم نفخ بود
و لون او رصاصی بود و نفس تنگ شود و باشد که خناق ادا کند و باشد که اعراض ایلاوس
پدید آید **علاج** قانون علاج بجای باید آورد و شربت اندر طبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت
و بوره باید داد و قی بدان باید فرمود و سه درم سنگ مر اندر شراب بباید داد و سنبل رومی با سرگین
کبوتر و شتی با شراب بباید داد و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و پلپل اینهمه اندر شراب
سوده دارد و یکدرم سنگ فرفیون و نیم درم پلپل بباید داد تا عرق کند و اگر طبع باز گرفته باشد
سقمونیا اندر شراب یا اندر ماء العسل باید داد و طعام اسفیدباج چرب **اسفیداج** زبان را
سپید کند و اندامها سست کند و سرفه و فواق پدید آرد و اختلاط عقل نیز پدید آرد و همه تن
منور سرد شود و باشد که از حلق عفوصتی یابد چنانکه گویی مازو خورده است و اندر کام و زبان درشتی
و خشکی یابد و نفس تنگ شود و دل درد کند استخوانها سینه چون تمدد میکند **علاج**
این همچون علاج مرتک است سقمونیا باید داد اندر ماء العسل چند بار تا طبع بیارد و عصاره افسنتین
یکمثقال با ماء العسل چند بار تا بول بیارد و چیزهای دیگر که بول آرد بباید داد و حقنه باید کرد و بنا...
که بخسپد و اندر آنچه بدان قی کنند روغن اقحوان که بپارسی گاو چشم گویند و روغن سوسن
و روغن نرگس اندر باید کرد و گنجد بخایند و بخورند و از پس آن نبید خورند سود دارد **جبسین**
از جبسین همان پدید آید که از اسفیداج لیکن گرفتگی عظیم تر بود و علاج این و علاج اسفیداج
یک نوع است و لعابها سود دارد تا درشتی حلق را ببرد و حسوها نرم کننده باید داد
و چند بار اسهال باید آورد و سقمونیا و ماء العسل و مانند آن و اگر رودها ریش کرد علاج
آن باید کرد و علاج خاصه جبسین خاکستر چوب رز است با حاشا **شنگرف و زنجفر** اعراض این

همچون اعراض زیبق کشنده است لیکن باشد که اسهال بسیار کند و علاج این همچون علاج
زیبق است و حسوها چرب باید داد و زنجار علاج این همچون علاج زرنیخ است و از خوردن
وی لرزه سخت پدید آید گرم کند و اندر حلق و زاندرون شکم سوزش بود و برآندرون ریشها پدید
آید و گرم کند و قی نیز افتد و علاج وی همچون علاج زرنیخ بود و بستر یاد کرده آید بحالة الحدید
از خوردن ان عداع و خشکی دهان و درد شکم پدید آید علاج شیر تازه باید داد و مسکه
تا سوزش و خشکی ساکن شود و پیوسته روغن کاو و روغن بنفشه و روغن بید و روغن گل
با سرکه بر سر او می باید نهاد و باشد که مغناطیس باید داد تا انچه پراکنده است جمع شود پس
تدبیر اسهال کردن و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم سنگ مغناطیس همی دهند و از
پس آن حسوی چرب دهند لغز اتنده و با روغن کاو و تا اسهال کند و اگر هنوز اندر معده
بود هم بدین چیزها قی باید فرمود النوره و زرنیخ من شربهما مغا اورثه قروح الامعا
والوجع الشدید فی البطن و من شرب الزرنیخ المصعد ظهر به اعراض شرب السک والسعال
الشدید و من شرب النورة وحدها اورثه وجع المعده واحتباس البول وانطلاق البطن معا
الدم وربما بردت اطرافه وغشی علیه وجف لسانه وحلقه علاج آب گرم کرده باید داد
با جلاب و روغن تا قی کند پس حسو باید ساخت از کرنج شسته و کشک جو و کشک گندم
و اندک تخم کتان بدادن با انگبین و عصاره خبازی با انگبین دادن پس پیه و شیر تازه
و مسکه و لعابها و حسوها نرم دادن و حسوا زپیه مرغ و علاج آهک هم ازین نوع باید کرد
و انچه اندر علاج زرنیخ یاد کرده آید علاج انست که بول خر انه کی باده و دانگ سنگ زهره
آهو بره باید داد تا بول بیارد ما الصابون حال این همچون حال نوره و زرنیخ است و علاج
همانست الزاج و الشب یورثان السعال الشدید و نویان الی البل علاج شیر خرمیانه
دادو ماء الشعیر با روغن بادام و غذا اسکه با شکر و خایه مرغ نیمبرشت و شوربای ماکیان فربه
و اسفاناج و شراب بنفشه و ماء الشعیر و روغن بادام با آب سرد خوردن بنا نشاوا ز کرمابه

وریاضت و ازپس جماع مزاج را تباه کند و با ستسقا کشد علاج دو الکرم وده و لملک
خوردن که علاج آنست و باشد که بر اثر آن نبید صرف خورد کفایت باشد والله اعلم

باب هفتم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر داروهای نباتی که گوهر آن بدست
داروهای نباتی که گوهر آن بدست چون بیش است و قرون السنبل و غیر ان بیش از جمله
زهرها است از خوردن آن لب و زبان بیاماسد و چشم بیرون خیزد و دوار پدید آید و غشی
افتد و ساقها از کار بشود و هر که ازوی بره کم بود که نه از دق افتد یا اندر سل باشد که از بوی او
صرع پدید آید و یکبار از آب او آب دهند هر گرا از ان جراحت رسد هلاک شود علاج در حال
قی باید کرد بطبیخ شلغم و شراب و روغن کاو و از ین طبیخ و شراب و روغن بسیار باید خورد و قی
قی کند و هر ساعت طبیخ پوست بلوط اندر شراب بخورند سود دارد و بهترین چیزی یکدرم سنگ
دوالمشک است با نیم دانگ مشک سود دارد و با چیزی از پادزهرها آزموده و تریاق را
اندرین باب منفعت بسیار است و انجانوری است از اموش بیش گویند خوردن آن منفعت
بیش پاز دارد و قرون السنبل از خوردن آن علامتها سرسام پدید آید و زبان سیاه شود
و قطره قطره خون از بینی چکیدن گیرد علاج قی فرمایند بکشکاب و روغن نیم گرم و انچه بدین
ماند و یکمثقال کافور اندر یک وقیه گلاب بخورد و بر دل و جگر ضماد صندل و کافور و گلاب
برنهند و بت جو و بت سیب ترش میدهند اندر جلاب سبد کرده و عصاره انار ترش
و آب خیار و خربزه هندی و آب عنب الثعلب و دوغ ترش و کشکاب سود دارد والله اعلم

باب هشتم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر داروها ز یانکار . از خوردن آن تاسه
و سوزش احشا و فواق و زحیر پدید آید و باشد که طبع بگشاید و اسهال کند با فراط علاج
نخست قی کند و روغن کاو و شیر تازه و مسکه میدهند و در گرمابه بر نشیند و باقی علاج

فزون سنبل بود **تیوع** او مانند شیرم وغیر و لاعیه است وقوی تر و از خوردن شیر آنها
حرارت و تاسه و اسهال بسیار بدید آید **علاج** آن شیر گاو و روغن گاو و سکه و دوغ
خوردن است و در گرمابه بیرون شدن و نشستن یعنی الاستحمام بماء البارد و شیر شیم
دو درسنگ بکشند و شیر لاغیه و شیر عرب درم سنگ بکشند اندر مدت دو روز
دیگر برابر بزاند **ستقمونیا بود** ضعف المعده والعطش والاسهال المفرط وضعف الکبد **علاج**
مضرت او دوغ باید نکست و رب آبی و ریواج و شراب او و مزوره سماق و رب سیب
و رب حماز ریون و حامالون دو درم سنگ از وی بکشد و قی و اسهال بافراط آرد و انجه
سیاه بود و یرا حامالون گویند این کشنده تر است تفیدن سخت بدید آید اندر شکم و اندر همه
تن و در جمله اعضا بدید آید و فواق و قی و اسهال و پس بگزار داکند علاج شیر تازه
و روغن گاو از پس یکدیگر باید داد و جلاب نیز سود دارد و چون قی و اسهال بسیار افتد
تریاق و مثرودیطوس دوا و گل مختوم باید داد و چون بیاره سکنجبین و کاشنی و رکاری
باید خورد تا تباهی مزاج شود و با صلاح باز آرد **دفل** بسیار از وی مردم و ستور از انک کشد و انگی
از وی تاسه گیرد و شکم در وار دو براند و سستی عظیم کند گرم و خشک و برنده است و آن آب
که دفلی اندر وی رویده بود و زبان کار است از استقطر باید کرد و با شیرینی باید خورد **علاج** طبیخ خرما و حلبه
باید داد و بجنکشت و تخم آن و تریاق او است و انجیر با انگبین و جلاب شکر و شیر منیا همه
سودمند است و جز بشهادخیری لزج همه سود دارد و سپس حقنه باید کرد **بلادر** از آتش
و حرارت بدید آید و بیماریها و حاد و آرد و باشد که بعضی اندام تباه کند و مثقال از وی بکشد
و اگر از مضرت او خلاص یابند و سواس بدید آرد و از بهر خاصیتی که مزاج ایشان او و خام
که با گوز خورند و خواجه ابو علی سینا میگوید من یکی را دیدم که بلادر بخایید و بخورد و زبان بیند اشتش
کس این دارو بیت تیز و بکشد
و به تیزی علاج همچون علاج بلادر است **میویزج** اعراض او همچون اعراض در اریح است که پیش

یاد کرده آمد **پیراب دشتی** اندر خوردن آن سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها بیرون خیزد
و روی سرخ شود و باشد که بر همه تن ماشرا بدید آید و بسیار باشد که غشی آرد و نفس تنگ شود
علاج آن همچون علاج دفلی است نخست قی باید کرد **نافیا** از خوردن او بول و غایط باز گیرد
و زبان بیاماسد و قراقر و باد اندر شکم افتد و گلو و معده بسوزش آید و چشمها بیرون
خیزد و روی سرخ شود و باشد که بر همه تن بشرا بدید آید و بسیار بود که غشی آرد و نفس تنگ شود
علاج قی باید کرد و پس شیر تازه و روغن گاو و گلاب خوردن و بروغن گل غرغره کردن
و گوشت مرغ محروش و طبیخ شعیر و چند بیدستر با سرکه گرم کردن با انگبین سود دارد و خواجه ابو علی
سینا میگوید مگر این چیزها بخاصیت سود دارد از بهر آنکه تحلیل کند و قیاس بس است که چیزهای
سرد و تر باید داد **حلهنگ** اعراض او همچون اعراض کند بس و خربق است و علاج
همان **دیصینی** اسهال عظیم آرد **علاج** قی باید کرد و شیر و سرکه خوردن بس بیاز گرفتن
اسهال مشغول باید شد و تریاق بزرگ دادن زیرا که او اسهال باز دارد **کندش و خربق سپید**
و عرطیثا و عصاره قثاء الحمار و نوعی از شونیز به و غاریقون سیاه و تربد زرد همه دارو یا ایست
که منش گشتن آرد و باشد که چندان قی آرد که دفع نتواند کرد و خناق کند و باشد که اسهال
آرد و اگر زیادت از حاجت خورند مردم را بیهوش کند و قوت ببرد و خوی بسیار آرد
و تشنج آرد و خاصه خربق سپید **علاج** اگر بینند که ماده بجانب بالا جنبانیده است و دفع نتواند
کرد و خناق خواهد کرد حقنه باید کرد و ماده را از بالا فرو کشیدن و شیر و سکه دادن و روغن
گاو بسیار دادن و اگر تشنج کند مفاصل بروغن چرب کنند و علاج تشنج خشک کنند
چنانکه معلوم است **خربق سیاه** اگر زیادت خورده باشد اسهال کند بافراط و گلو کمتر دوازده
دو درم سنگ بکشد و تشنج خشک آرد نخست آروغ بسیار آرد و باد اندر شکم بدید آید
علاج نخست قوت او بباید نکست بروغن گاو و سکه و مانند آن و زیره و انیسون و کمون
و چند بیدستر جمله بباید کوفت از هر یکی را استار است و دو درم باید خورد با نبید و

گرم کرده و مانند آن بر باید نهاد و تا باد و بارها بشکند و بعد از خوردن نیها و چرب و نبید شیرین
خورند و بیشتر با انگبین سود باشد و نبید ممزوج با آب بسیار سود دارد **کرم دانه** مقدار دو درم
ازوی خارش اندر تن افکند و بیاماساند و بکشد **علاج** این علاج فرفیون است **دادی**
جون ازوی بسیار بخورند بکشد علاج وی قی است و اسهال او شیر و مسکه و روغن گاو خوردن
کنجاره کنجد که نیک افشارده باشند زیان کاری عظیم است علاج وی قی کردنست
و طبع نرم کردن و اسفیدباج چرب آشامیدن **جند بیدستر** از خوردن او نشانهای سرسام
پدید آید و گلو بگیرد و اندر روز بکشد خاصه آنچه سیاه و گنده بود و آنچه اغبر بود و بسیاری
علاج وی قی باید کرد و آب شبت و سپستان با شراب انگوری و انگبین پس تریاق
و لیمو و شراب انار و دوغ گاو و میوه‌ها ترش خورند و شیر خر سودمند باشد **عفص** بدخون
شکم آرد و سخت درد شکم و درد سینه پدید آرد و پس اسهال خون **علاج** شیر با آهن تاب
کرده دهند و زرده خایه و مقلیاتا و مانند آن **حلق الذب و حلق النمر** قبضی اندر کام و زبان و دهان پدید آید
اندر حلق و قصبه خشش پدید آرد و اماس کند و دهان خشک شود و از دهان او بوی دوا آید
و زبان بسته شود و اختلاج اندر بناگوش پدید آید پس رعشه و تشنج ادا کند و باد و قراقر
اندر شکم افتد **علاج** زود قی باید کرد پس حقنه کردن پس افتیمون و سعتر کوهی و فراسیون
و سداب و شیح ارمنی و کماقیطوس دهند باید و روغن بلسان مقدار یک درم سنگ و نیم
اندر نبید و نبید را آهن تاب کرده باشند با زر و سیم گرم کرده و در وی افکنده و خبث الحدید
و شیر مایه گوزن و آهو بره و بزغاله سود دارد و حسوها چرب دادن **آزاددرخت** برگ او چها
رپایان را بکشد و مردم را سخت زیان و علاج او همچون علاج خرزهره است **پوست کرنج**
زیان کارست و زبان بیاماسد و معده و روده‌ها و درخیزد و از جمله زهرها شمرند **علاج** او همچون
علاج ذراریح است روغن زیت آبی اندر وی جوشانیده سود دارد **انجره** مضرت او همچون
مضرت عفص است ولیکن با این سرفه زیادت باشد **علاج** او همچون علاج عفص است

سرفه را

سرفه را شراب بنفشه و گلاب و داروها سرفه باید داد **مغز بادام تیز شده** مضرت او همچون
مضرت عفص است و علاج همچنانست خاصه رب میوه‌ها چون رب غوره و ریواج و سیب
از بهر آنکه با غش گشتن و تاسه و غشی باشد **نبید خوردن بناشتا** تن گرم شود و خناق تولد کند
و صداع سخت پدید آید و اختلاط عقل و باشد که تشنج ادا کند علاج رگ باید زد و طبع نرم
کردن و قی کردن و فقاع سرد و دوغ ترش سرد کرده و آب میوه‌ها و قرص کافور باید داد
مضرت انگبین و عسل مر علامت او آنست که اگر بویند عطسه آرد بسبب تیزی و اگر بخورند
مضرتها که از انجره باشد و غص پدید آید و غشی آرد و عرق سرد و نوعی انگبین است و مضرتها
شوکران پدید آید **علاج** ماهی شور و سداب باید خورد و قی باید کرد و اسفیدباج چرب
باید خورد **دبق** مضرت دبق آنست که قراقر اندر شکم افکند و درد شکم و احتباس طبیعت
پدید آید و سده تولد کند **علاج** انگبین باید خورد و قی باید کردن و افسنتین باید و بسیار
و سکنگبین سود دارد والله اعلم باب نهم

از گفتار نخستین از کتاب نهم اندر داروها زیانکار سرد افیون

جذر کسته و افیدانته است فواق آرد و تاریکی چشم و تنگی نفس و گوفتگی زبان
و گرانی خواب و خارش اندر پوست پدید آرد و چشمها دور فرو شود و پس گزار پدید آید
و خوی سرد آید و هلاک کند و درم سنگ ازوی اندر دو روز بکشد **علاج** تریاق باید داد
و مثرودیطوس پس از آنکه قی کرده باشند بروغن و آب نیم گرم و نمک و بوره و
سکنگبین و ماء الاصول با انگور و تریاق است و سکبیج و جند بیدستر و سیر و بلیل یا باید با
سکنگبین و کوزه سرو تخت نیک است **صفت** تریاقی خاصه بگیرند انگزد و ابهل و جند بیدستر
و بلیل را استار است و با انگبین بسرشند جند گوزی و شراب کهن سود دارد خاصه با
دارچینی و عطسه باید آورد و نباید گذاشت که در خواب شود و موی او می باید کند خاصه موی
صدغ و روغنها گرم قوی و روغن قسط می باید مالید و اندر اندامها جند بیدستر می باید

و در آب زن گرم می باید نشاند تا تشنج نکند **جوز ماثل** یعرض منه احمرار العین ظلمتها و یورث السبات

و سیم و سکر وزن مثقال منه یقتل وزن و انقین سکر **علاج** قی باید کرد و روغن گل باید داد

و عاقرقرحا و پلپل و دارچینی و حب الغار و جند بیدستر با نبید سود دارد و دست و پای اندر آب

باید نهاد و تن را گرم کردن بخور قنها گرم و روغن قسط و روغن بان گرم کرده و غذا اجرب باید داد و

و نبید شیرین **جروج** اعراض او مثل اعراض جوز ماثل است یحدث من السبات البارد

والصمم والحکة و تقشر و شراجرایه و حیه البضا قرب منه و علاج او همچون علاج جوز ماثل است **البنج**

یعرض منه استرخاء الاعضاء و برد اللسان و یخرج الذبد فیه و حمرة عینیه و یحدث دوار و غشاوة العین

و ضیق النفس و حکة فی البدن واللثة و السکر و اختلاط عقل و ربما کوا صواتها مختلفة و ربما

صهلوا و ربما نجوا و ربما نعقوا **علاج** در حال ماء العسل باید داد و شیر گاو و شیر گوسفند و شیر بز

با انگبین و بی انگبین و حب الصنوبر با بحته نطول کردن و شراب شیرین و طبیخ انجیر و خردل

و حرف و سیر و پیاز و ترب و بزر الانجره همه سود دارد و تریاق بزرگ و مثرودیطوس

و شجرنیا و تریاق افیون که یاد کرده آمد همه نافع بود **شوکران** مضرت او آنست که خناق کند

و دست و پای سرد شود و چشم تاریک شود و پس متشنج و خناق صعب ادا کند و بکشد **علاج**

نخست اسهال باید کردن و حقنه کردن و شراب صرف دادن هر ساعت پس شیر گاو دادن

با افسنتین و پلپل با شراب و جند بیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار

و سحنه و تریاق الطین نافع است و بزر الانجره و انگدان و قردمانا و میعه اندر شراب یا

اندر طبیخ پوست درخت توت و روغن بلسان با شیر و بر معده و شکم ضمادی از آرد

گندم و شراب بر نهند او طیوس شو الحری گوید با افسنتین و پلپل و جند بیدستر و سداب

اندر شراب بر نهند **عنب الثعلب دوای** از خوردن او رنگ روی تیره و زبان خشک شود

و فواق و قی خون تولد کند و اسهال پدید آید مخاطی و به تشنج ادا کند **علاج** قی باید کرد و

خروس شیر ز باید داد و با ماء العسل و شیر و افیون و سینه مرغ خانگی نافع بود و بادام تلخ

بز نافع

نیز نافعست **الکزبرة الرطبة** وزن نیم رطل **افیون** با عصاره وی که بخورند سر گردیدن و اختلاط

عقل پدید آرد و آواز گسسته شود و سبات و حالی همچون مستی پدید آید **علاج** قی باید

فرمود بر روغن زیت با روغن سوسن با طبیخ شبت و پودنه و طعام زرده خایه مرغ نیمبرشت

با نمک و پلپل و غوره و شوربا مرغ فربه نمک بسیار اندر کرده و پلپل و شوربا مرغابی و ده

صرف قوی اندک اندک میخورد و افسنتین و دارچینی و پلپل اندر نبید و آب شور سود دارد

و سحنه نخست سود دارد **بزرقطونا** هر که بزرقطونا بسیار خورد قوتش نشود و همه تن سرد گردد

و غمناک گردد و نفس تنگ شود و تمدد و تاسه و جذر پدید آید علاج او همچون علاج شوکران است

فطر بتازی الکاه گویند و بپارسی سماروغ گویند و از دو گونه است یکی جنس او بدست آید

و دیگر بدان هدی نیست لیکن مضرت او از بسیار خوردنست و آن جنس زهر دارد که بد است

سیاه بود و یا سبز یا طاوسی و نزدیک سوراخ جانوران زهردار رسته باشد یا نزدیک درختها

که از آن کیفیت قوت است و مضرت او آنست که خناق آرد و ضیق النفس و باد اندر شکم

افکنده و معده را ابر دار د و باد اندر معده پدید آید و فواق و زردی روی و قشعریره و غشی

و عرق سرد و پس بکشد **علاج** قی باید کرد طبیخ ترب و بوره و بر معده و شراسیف چیز ها گرم

نهادن چون ارزن گرم کرده و نمک سوده و گرم کرده و خاکستر چوب رز با سکنگبین

بباید داد و دواء الکاه و تریاق و ثیت و این دو نیز تریاق و بیت خاصه برگ درخت انده و د

که اندر بیشه و صحرا روید و بوره و انگبین تریاق اوست و بوره و نمک هندی و عصاره پودینه

با سکنگبین و بوره و مجو نهادگرم چون فلفلی و کمونی نخست سود دارد و شراب کهن و زراوند و یخ

جاوشیر و دو روی نبید و سپندان سرخ و سعتر و افسنتین و طبیخ او و طبیخ انجیر همه سود دارد

و مضرت او را همه دفع کند **ترازی** این تیر نیست که آسیبان انرا علاج نباشد و جراحت آن

سخت بد باشد در حال که آن جراحت رسید لختی بیرزد و بباید خورد و گوشت را سوفد ید کرده

دو مثقال اندر شراب صرف مضرت آن دفع کند و گفته اند نجاست آدمی تریاق او است

والله اعلم بالصواب

دهم

گفتار نخستین از کتاب نهم اندر زهرهای حیوانی و مضرت ایشان

زهرهای حیوانی بعضی آنست که گوشت ایشان زیانکار است و بعضی آنست که یک اندام
از وی زیانکار است و بعضی آنست که رطوبتی که از تن او برآید زیانکار است و بعضی آنست
که در وی هیچ مضرت نیست لیکن بسبب عارضی زیانکار شود اما آنچه گوشت او و همه تن
او زیانکار است چون صفدع است که در بیشه ها باشد و چون ذراریح و ارنب بحری آنچه بسبب
عارضی زیانکار شود چون گوشت بریان که از او بپوشند بگرمی و ماهی سپرده شده و شیر
که اندر معده بفسرد **ذراریح** تیز است و کشنده است و در وی پدید آید از زبان تا بزهار
مثانه را ریش کند و قضیب و حوالی آن بیاماسد و درد خیزد و آب تاختن دشوار گردد
و بول خون باشد و بارها گوشت در اسهال پدید آید چون بیهشی و غشی و اختلاط عقل و ضعف پدید آید
و زیانکارترین آن بود که بوقت برآمدن شعری گیرند و پس از آن باید پس از آن **علاج** قی فرمایند
و اندر دارو قی بوره و انجیر باشد و قی دمادم فرمایند و اگر از جهت مثانه فصد باسلیق فرمایند
صواب بود و از پس آنکه چندین بار قی کرده باشند شیر تازه میدهند و لعاب بزرقطونا
و آب تخم خرفه و سکنجبین و پس حقنه کنند بکشکاب و خطمی و سپیده خایه مرغ و لعاب تخم کتان
و اگر حقنه کنند از کشکاب و طبیخ حلبه و کرنب و شبت روغن سرخ سپید و پیه بط و زرده خایه مرغ
و روغن بادام کنند و جلاب و دوغ گاو تازه و مانند آن بسازند سودمند بود و در ابزن آب فاتر
باید نشاندن و در احلیل روغن گل می باید چکانید و گفته اند که روغن آبی خوردن تریاق است
و اندر طبیخ او تخم خربزه و خیار اندر یزند کوفته و حب الصنوبر الصغار والکبار با سبحه سود دارد
و طبیخ التین با شراب بنفشه سود دارد و نیز آماسی که از وی تولد کند آرد جو با ماء العسل
سرشته ضماد کنند و اگر اندر گرمابه شوند و از پس گرمابه حسوی دهند چرب و بر آن قی فرمایند
قوت زهرناکی پاک شود و صواب باشد و طعام او شوربای مرغ فربه باشد و بزغاله فربه

ار نا

اگر ارنب بحری داده باشند نفس تنگ شود و چشم سرخ گردد و سرفه خشک آید و خون از گلو
برآید و بول بازگیرد و آنچه آید خون باشد یا برنگ بنفشه بود و درد معده و قی صفراوی پدید آید
و درد گرده خیزد و غایت برنگ بنفشه باشد که مخاطی بود و عرق گنده شود و از ماهی بترسد و علامت
او آنست که اگر ماهی بیند بترسد و از دهان طعم ماهی کند و آروغ او طعم شوری دهد و اگر از آن علاج
باید بیشتری اندر علت سل افتد **علاج** شیر بز و شیر خر و شیر زنان که از پستان بمزند
سود دارد و خبازی و خطمی ترنجبین و بریان کرده و سرطان نهری پخته و طبیخ آن و گوشت آن
سود دارد و از جمله چیزهای سرطانی تواند خورد و از ماهی ترسد و علامت خلاص و سلامت
آنست که ماهی تواند خورد و از آن نترسد و خارپشت تازه بریان کرده و خون او و بوزنه جویباری و خون بط
و بول آدمی کهن گشته این همه سود دارد و اگر طبیخ بخورد مریم با جبه و شراب کهن و چون روز دوم باشد
و این تدبیرها کرده باشند و اعراض ساکن شده باشد حبی سازند از خربق سیاه و سقمونیا و غاریقون
و رب سوس و کثیرا از هر یکی را استار است یکدرم بدهند که بستر **الوزغه و الدابه** الحمیقا قال
و باشد که در شراب افتد و بمیرد و قی کنند اندر شراب آن شراب زهر باشد هر که بخورد درد دل او
و قی گفته اند که اگر این حیوان در آب بپزند و آن آب با آب گرمابه بیامیزند هر که بدان آب
خویشتن بشوید سبز شود و مدتی بماند پس اندک اندک رنگ بگرداند خواجه ابو علی سینا گوید
این معنی نزدیک من درست نیست علاج آن همچون علاج ذراریح است **جرذ** نوعیست از موش
دشتی و از انواع آن نوعیست از اسلارمند گویند هرچه بدان مانند کشنده است و هر که گوشت
او بخورد زبان او بیاماسد و درد و سوزش پدید آید و چشم تاریک شود و خارش اندر همه
تن او تولد کند **علاج** قی باید کرد پس حقنه کردن و تریاق بزرگ دادن و مثرودیطوس مانند
آن و شیر تازه و اسفیدباج با جرب باید داد **سالامندرا** نوعیست از گرمابه مضرت خوردن او
در معده است و اما پس شکم بسان آماس استسقا و گزاز و احتباس بول و اقطوس
و غیر او مسکویه زبان بیاماسد و استرخا پدید آید و عقل زایل شود و بر تن او جای جای سیاهی

بدید آید و عفن شود علامت او قی و خفقان است و علاج افیون علاج اوست و تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و مانند آن و او طیوس میگوید علاج او علاج دراریح است و علاج خاصه
اوانست که زراوند و علک البطم هر دو با یکی با شبه و جنطیانا با انگبین بدهند و طبیخ کاقیطوس
الصغار و برگ سپرود و بزر الانجره با روغن زیت سود دارد و خایه سلحفات بحری و بری سود دارد
ضفدع مشبه سبز بود و دریائی ... چون بخورند از رنگ روی تیره کند و بزردی گراید و تن بیاماسد
و مسترخی شود و نفس تنگ شود و دوار و تاریکی چشم پدید آید و بوی دهان گنده کند و حرقتی
در حلق پدید آید و باشد که بتشنج ادا کند و باشد که اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل
و غشی پدید آید و باشد که قی کند و قی منی بر اندازد و اگر سلامت یابد دندانها بیوفتد علاج
قی باید کرد بآب گرم و روغن زیت و شراب بسیار و ریاضت کند و عرق آرد و در آبزن
و گرمابه و روغنها بآب گرم مالیدن و دواء الکرکم و دواء المسک و هر چه اندر علاج استسقا سود دارد
اندرین علاج سود دارد و مقدار سه درم سنگ بیخ نی اندر شراب بسیار سود دارد و سعد
و قصب الذریره اندر شراب سود دارد ضفدع نهری شهوت طعام ببرد و ارونج ریشی آرد و رنگ
روی بگرداند و تباه کند و منش گشتن و قی و درد دل آرد و شکم و ساقها بیاماسد علاج او همچون
علاج ضفدع بحری باشد زهر افعی این از جمله زهرها قاتل است غشی آرد و کم باشد که علاج سود دارد
علاج قی باید کرد و روغن گاو هر ساعت و زود تریاق افعی مثرودیطوس و بادزهرها آزموده
و دواء المسک و مشک و هر گاه که غشی افتد ماء اللحم که از گوشت فروج بخته باشند و اندکی
یا دواء المسک و شراب ریحانی بحلق اندر چکانند و بگلو فرو ریزند مراره النمر قی آرد و سبز
و زرد و از منی او و دهان او بوی صبر آید و دهان او طعم صبر دارد و در چشم علامت یرقان پدید آید
و بکشد اگر سه ساعت مهلت دهد امید خلاص باشد علاج او هم قی است و تریاقی
که خاصه تریاق اوست صفت آن بگیرند گل مختوم و حب الغار از هر یکی جزوی و پنیر مایه آهو
بره چهار جزو و تخم سپندان و مر از هر یکی نیم جزو با انگبین بسرشند شربت چند گوزی و پیوسته

داروی قی فرمایند و در آبزن که در وی اسفرمها پخته باشند می نشانند کرم کرمی که اندر
چوب صنوبر بود این کرمی است زهرناک از خوردن او زبان بیاماسد و کام و دهان در خیزد
و در معده و روده ها فرو د آید و اندر همه تن سوزش و حرارت بر آید علاج او انجیر با سرد
باید کرد و علاج دراریح علاج اوست و روغن آبی خاصه اندرین باب سخت سود دارد مراره الکلب
مقدار یک عدس از وی پس از یک هفته بکشد علاج روغن گاو می باید داد با جنطیانا و داروی
رومی و دارچینی و تدبیر لطیف کنند و روغنها خوشبوی می مالند و پنیر مایه خرگوش دادن
علاج اوست طرف ذنب الایل زهریست که تاسه و بیهشی آرد و بکشد علاج وی قی کردنست بروغن
گاو و روغن شیر تخت پس بندق و پسته بهم بسرشته و اندر یک روز چهار کرت بدهند هر بار
چند بندقی بزرگ دم الثور الطری حنجره و حوالی آن و مجری طعام و شراب در خیزد و زبان سرخ شود
و بارها خون در میان دندانها پدید آید و منش گشتن و تاسه صعب و اضطراب آرد و باشد که خون
اندر دندانها پدید آید پس خناق و کزاز پدید آید و بکشد علاج نخست حقنه باید کرد و مسهل دادن از
بهر آنکه قی خطر باشد و ماده بسیار بجنبد و دفع نتواند کرد و گلو بگیرد و بکشد و بیخ انگدان و انگزد
و بوره و خاکستر چوب انجیر و پنیر مایه بزغاله و آهو بره با سرکه بادزهر است خون فسرده را
پس مسهل دادن تا از او دفع کند صواب بود و انجیر خام که در وی شیر بسیار بود سود دارد
و طبع را نرم کند و بر معده ضماد کند از آرد جو و ماء العسل سود دارد و علامت خلاص او انست که
اسهال زرد پدید آید عرق الرود از رنگ روی سبز شود و بیاماسد و از همه تن عرق کند و آید
خاصه از بغل علاج قی باید کرد بآب نیم گرم و چیزی که بر قی یاری دهد و پنج درم روغن گاو و نیم درم
زراوند مدحرج و نیم درم نمک اندرانی اندر شراب شیرین بدهند و تریاق الطین سود دارد
بیض الحربا طبیبان گفته اند که اگر در حال تدارک نکنند بکشد علاج سرگین باز اندر شراب
شیرین بدهند پس قی فرمایند و همه تن او بروغن گاو بمالند و نمک گرم بر سر او نهند و انجیر
خشک باید داد با سکنجبین و جنطیانا شیر تباه شده و از طریق ترش گشتن بتباهی رسیده هر گاه که

وغشی و جوشش شکم آرد و باشد که بخبه کند و بکشد **علاج** او قی کردنست بماء العسل پس شراب
صرف خوردن با قلاقلی و روغن ناردین گرم کرده بر فم معده طلا کردن **خون که اندر معده فسرده شود** اگر اندر
سینه بفسرد رنگ روی زرد شود و نبض ضعیف و صغیر شود و قوت ساقط شود و استرخا پدید آید
اندر همه تن و غشی افتد و اگر در معده بفسرد همه تن سپید شود و امراض خناق پدید آید و نبض
ضعیف شود و غشی افتد و اگر اندر مثانه بفسرد هم ازین نوع اعراض پدید آید و اندر مثانه المی تمدد
تولد کند و اگر اندر روده بفسرد همچنین بود و الم اندر شکم بود **علاج** آرد و تخم معصفر اندر آب گرم
گذارند و بدهند سود دارد و اگر ممکن بود که قی کند بانگبین و عصاره کرفس قی کنند سخت نیک باشد
صفت داروی خاصه بگیرند گل مختوم هشت درم سنگ پنیرمایه خرگوش شش درم سنگ
پنیرمایه آهو بره نیز دو درم سنگ جنطیانا چهار درم سنگ با انگبین سرشته شربت جندا
کوزبا آب گرم یا اندر سکنگبین **صفت** داروی دیگر خاکستر چوب انجیر دو درم سنگ مغز
خرگوش یکمثقال خواجه ابو علی سینا میگوید ظن من چنانست که بجای مغز خرگوش پنیرمایه باید
هردو اندر خل الخمر بمالند و نمک اندرانی اندر پنیرمایه بزغاله نیک باشد و یکمثقال اشک سکنگبین
نیک باشد و انچه بمثانه مخصوص است عصاره برگ درخت زیت و پوست سکنگبین خوردن
و هم تریاق بزرگ و مثرودیطوس خوردن سخت سود دارد و انگزد و عصاره کرفس و تخم
ترب اندر خل الخمر یا اندر سکنگبین و یکمثقال قردمانا در آب گرم و نیم مثقال انگزد یا یک
غاریقون با سیسالیوس یا دو درم سنگ حب البلسان یا دو درم سنگ اظفار الطیب
یا دو درم سنگ عود فاوانیا انیمه سود دارد و چند وزن یکدانه خرما که از گوشت خرما جدا
کرده باشند و نمک درشت بسایند و در اندکی آب حل کنند و در احلیل چکانند و آب
خاکستر چوب رز و همه داروها که از بهر مثانه یاد کرده آمدست اندرین باب سود دارد و اگر
هیچ دارو اثر نکند باید شکافت و خون فسرده بیرون کردن چنانکه سنگ بیرون کنند و اگر خون
سپید و مقل و حاشا و شیر انجیر و آب خاکستر چوب انجیر که سکری بکرد باشد سود دارد و

شیر نر

شیر نر خون فسرده را اندر تن بگدازد **صفت** داروی عجب بگیرند گوگرد و انگدان اندر هر یکی
جزو اندر خل الخمر بدهند **فسردن شیر اندر معده** باشد که سبب آن استعدادی بود و اندر شیر مایه
مایه بود و اندر شیر باشد پس پنیرمایه خورده باشد از بهر کاری دیگر پس اتفاق افتد که شیر خورد
و بدان سبب بفسرد و از فسردن شیر اندر معده تب لرزه آید و بیهشی و غشی و در جمله فسردن
شیر همچون فسردن خونست منقطع نفس بگیرد و نبض صغیر شود و باشد که شکم باد گیرد و بیاماسد
علاج از خوردن چیزها با شور پرهیز باید کرد از بهر آنکه شوری از ابتدا تر کند و سرکه با آب
آمیخته و تنها خوردن سود دارد و پنج درم سنگ بوده خشک در حال از انگدان دو خاصیت اوانست
که شیر تازه را رقیق کند و نگذارد که بسته شود و پنیرمایه خرگوش سخت سود دارد نیم مثقال
تا یکمثقال از انگدان دو بقی یا باسهال بیرون آرد و داروها که اندر فسردن خون یاد کرده آمده است
همه سود دارد و گوگرد و انگدان اندر سرکه و آب خاکستر چوب انجیر سود دارد **ماهی سرد**
بتازی السمک المیت گویند یعنی شب بروی گذشته اعراض آن همچون اعراض فطر باشد
خاصه اگر جای نمناک نهاده باشند و باشد که مضرت آن از پس یک روز یا از پس دو روز
پدید آید **علاج** قی باید کرد و علاج فطر کردن **گوشت بریان که از تنور برارند و بپوشند و گوشت تباه شده**
هر گوشتی که از تنور برارند نشاید پوشید سر گشاده باید گذاشت تا بخار
از وی بشود و دم بزند و انچه بپوشند سخت بد باشد همچون چیزی زهرناک شود و خفقان آرد و باشد
که یک روز یا دو روز بی هوش بیفکند و باشد که علت سبات آرد و باشد که بکشد
علاج نخست قی باید کرد پس مثه و مثوس و شراب ریحانی باید داد با عصاره آبی
و سیب و اگر هیضه آرد علاج هیضه کردن و گل مختوم سخت نیک باشد والله اعلم

گفتار دوم

از کتاب نهم اندر گزیدن ماران و جانوران زیانکار بر طریق کلی و تدبیر آن اندر حشرات بر طریق جمله و تفصیل و این گفتار هفت بابست

باب اول

از گفتار دوم از کتاب نهم اندر تدبیر کلی در علاج گزیدن ماران و جانوران با زهر

تدبیر دفع کردن زهرها شش نوع است یکی آنکه حرارت غریزی را برافروزد و احشا را تقویت دهد
تا زهر را دفع کند چنانکه تریاق و امثال آن حرارت را برافروزاند و زهر را بشوراند و از تن دفع
کند دوم آنکه رطوبتها از تن کم کند تا زهر مرکبی نیابد که بصحبت آن بکند و با عضاء رئیسه رسد
و طریق کم کردن رطوبتها قی است و از پس قی کردن و اسهال و ادرار بول و این طریق آن وقت
شاید سپرد که معلوم گردد که زهر اندر تن او پراکنده میشود و از آن جهت بظاهر توان آورد
خاصه اگر تن ممتلی باشد سیم آنکه پادزهرها آزموده دهند و تریاق بزرگ دهند یا تریاقی
دهند که بدان زهر مخصوص باشد چون تریاقها که اندر گفتار نخستین یاد کرده شده است و چون گوشت
تمساح از بهر گزیدن تمساح و چون گوشت افعی از بهر او را چنانکه جالینوس گفتست چهارم
آنکه داروی دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون انگژد که ضد مزاج کژدم است پنجم آنکه
داروهای طلا کنند که اخلاط را در حرکت آرد تا زهر بطریق تموج بپوست افکنند و دفع کنند چون داروهای
عرق آرنده ششم آنکه در حال تدبیر کنند که زهر اندر تن او پراکنده نشود و این چنان باشد
که در حال آن عضو از تن جدا کنند اگر ممکن بود و پس داغ کنند یا ببندند و بر آن موضع داروهای
جذب کننده بر نهند یا محجمه بر نهند و بیا زنند و زهر را بیرون کشند یا دیوچه بر افکنند و باشد که بدهان
و آنکه محجمه مزند باید که طعام خورده باشد و ناشتا نباشد و شراب مضمضه کرده و لختی خورده و دهان
بروغن گل یا بروغن بنفشه آلوده و دندانها او معیوب و خورده نباشد و این مزنده آب
دهان می اندازد و بباید دانست که داروها جذب کننده بعضی ریش کننده است و چون
ریش کرد نباید گذاشت که درست شود تا زهر ناک ببالاید و بسیار باشد که آن عضو را جدا
کردن و بستن ممکن نگردد و این تدبیرها بر وجه نرود و منفعت بدید نیاید تدبیر آن باشد که گوشت
حوالی جایگاه پاک برگیرند تا باستخوان پاکیزه باز آید پس مرهم کننده و داروها مالیدنی
برحسب طبیعت زهر باید بگرمی و سردی تا طبیعت آن زهر را بگرداند و تغییر اند چون کژدم

وبسوزانند

وبسوزانند چون داغ کردن بآتش و داغ کردن بنفت و روغن زیت جوشانیده
والله اعلم بالصواب

از گفتار دوم از کتاب نهم اندر یاد کردن داروها که از بهر گزیدن جانوران جز افعی

و سیر لاغیه که معروفست تریاق پوشنجه گزیدن افعی را تریاقی سخت نافع است و شرابی که افعی در وی افتاده باشد
گزیدن همه جانوران را نافع است و مقدار دو مثقال تخم ترنج ضد همه زهرهاست و ثمره جنکشت و بیخ
انگدان پادزهر همه زهرهاست و حب البلسان و روغن بلسان و کوز با انجیر و بندق و جنطیانا
و جاوشیر پادزهر او ندو شکوفه خرزهره و برگ او نافع است و ثمره الملوک یعنی ثمره که درخت
جنار بر آرد و تازگی منفعت آن عجب است و دارچینی نافع است و سرگین بز سوخته ضماد کردن و خوردن
و کمادریوس و کاشم و ادریون و تخم بادآورد و حرف و زیره که شونیز مانده و سیر و بلبل و زرجنبه فوق
از آب او یا در شراب و طبیخ پودنه کوهی ضماد کردن و خوردن و راسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون
و نیکست و بطون راسو و معده او پاک کرده بگشنیز بیاکنند و خشک کنند و بوقت حاجت
بدهند سود دارد و طبیخ سرطان نهری و خون سنگ پشت و بری عجب است و تخم جرجیر با منفعت

صفت معجونی عجب افیون و مر از هر یکی یکدرم سنگ بلبل یکدرم سنگ و نیم بیخ زراوند
گرد از هر یکی پنج درم هزار اسپند و زیره هندوی از هر یکی یکدرم سنگ شونیز پنج درم سنگ
جنطیانا سه درم سنگ سداب همه را با آب جرجیر تر کنند و با انگبین بسرشند و آب جرجیر پخته
و کفک بر داشته و صافی کرده شربتی یک مثقال اندر شراب پخته و دواء الطین المختوم که پیشتر
یاد کرده آمدست نافع است **صفت** تریاقی که منفعت او تمام است همه گزیدن جانوران
زهرناک را و همه داروها زیان کار را بکار آید شونیز بگیرند شونیز و تخم هزار اسپند و زیره از هر یکی
ده درم سنگ جنطیانا و زراوند گرد از هر یکی یکدرم سنگ بلبل سپید و مر از هر یکی یکدرم سنگ
بانگبین بسرشند شربتی چند باقلا در وی اندر شراب بدهند **صفت** داروی دیگر حب
البلسان و زوفا خشک و تخم شلغم دشتی و بلبل سپید و بلبل سیاه و دار بلبل و وج و [illegible]

و طبیخ راسن ... و طبیخ موش دریا زنده ... سود دارد

[illegible]

وقطر اسالیون واسارون وزیره وبزر البنج از هر یکی چهار درم سنک سنبل وفقاح الاذخر از هر یکی شش درم سنک بانکبین برسرشند شربت جند نیک با قلا روی صفت دارویی دیکر حماما وحب البلسان از هر یکی سه درمی مروزعفران از هر یکی دو درمی طین البحری چهار درمی بانکبین برسرشند شربت جند با قلا روی والله اعلم بالصواب باب سیم

از کفتار دویم از کتاب نهم اندر طلاها که بر کزیدکی جانوران نهند انچه بر کزیدکی جانوران زهرناک طلا کنند نفط سپید است یا ازرق یا سیر بخته وخام با روغن کاو یا جند سپید بتر یا روغن زیت یا عصاره کندنا وآب نار رسیده وناشسته وعصاره بودنه جویباری وکوکرد وبول سوده ومرغ خانکی یا خروس سپید که زنده سینه او را بشکافند وبر اندم موضع نهند وهر ساعت که فاتر شود دیکری بر نهند یا سیر که وتمک باز هره بزو کاو یا خاکستر چوب انجیر وچوب رزوب که با سیر وتمک وسرکین بر همه کزیدکی جانوران سود دارد دیکر کزیدکی ماری را که بتازی ضما کویند وسن کویند صفت داروی خردل وسرکه وآهک آب صابون طلا کنند صفت دیکر رفت جوشانیده با تمک طلا کردن سود مندست وکزیدکی افعی را سود دارد واین داغ کننده است وطریق اهل مصر آنست که تخت نیکست وسار نیکست وآب دریا کرم کرده نطولی نیکست تنها وبا سرکه وطبیخ موش دشتی زنده که بتازی آن عرس کویند نیکست والله اعلم بالصواب باب جهارم

از کفتار دویم از کتاب نهم اندر داروها که بر تن طلا کنند تا جانوران دور باشند مغز خر کوش با کرو روغن زیت که داخته وسیه اندر روغن زیت حل کرده وبرک صنوبر تازه وکوفته اندر روغن زیت آمیخته وجوشانیده وفقاح وسیر وباحب الغار با برک بحکیت یا قیطوم وبیخ انکدان ودوقو وحب البلسان وبیخ جرف جمله یا بعضی کوفته واندر روغن زیت جوشانیده وآن روغن مالیدن اندر همه تن سود دارد وهمه حشرات وهمه جانوران زهرناک از وی دور باشند صفت داروی آمیخته انکدان سیاه وسرشاخ سرو وتره حب الغار از هر یکی

دو جزو

دو جزو وبیخ لفاح نیم جزو حب البلسان وقردمانا از هر یکی سه جزو همه را بکوبند وبروغن زیت بپزند تا ستبر شود وآن روغن طلا کنند صفت دیکر فقاح الصنوبر یک جزو وبیخ لفاح دو جزو وبزر البنج جزوی اندر روغن زیت بپزند واکر این چیزها دود کنند هم سود دارد ودو روغن ترب مالیدن پشه را باز دارد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب باب پنجم

از کفتار دویم از کتاب نهم اندر داروها که در خانه بکسترند ودود کنند وزیر جامه نهند تا حشرات بکریزند انچه دود کنند جانوران بد را وحشرات را بکریزاند چوب انار است وبیخ سوسن وبیر وسپیدی کوزن وسم وموی واظلاف جانوران ومقل وانکرد وسکبینج وبرک غار وحب الغار همه حشرات از بوی دود واین چیزها بکریزند وبودنه ودرمنه اندر خانه بکسترند حشرات از انخانه بکریزد واز بوی قطران بکریزد وجعده وبحنکست بسوزند نیک بود واکر اندر زیر جامه افکنند نیک بود واکر افیون بسوزند نیک بود وشونیز وبیر ودو سپیدی کوزن ودم بزدود کردن مار را وحشرات را بکریزاند وسعیه وسپیدی کوزن وشونیز فقر او مرا از هر یکی یک جزو موی بز وسم او از هر یکی نیم جزو قرصها کنند وخانه را بدان دود کنند وقردمانا وبیخ انکدان سیاه وسعیه از هر یک دو وقیه موی بز سه درمی انهمه بیامیزند وبسوزند وبرک سیر وبا برک صنوبر وشونیز وبزر البنج از هر یکی درمی پوست بیخ لفاح یک درمی موی بز سه درمی بودنه دشتی وکوهی وبحنکست ودرمنه وحلتیت وبرک غار اندرین باب عجیب است وانچه بر زمین بباید کسترد سبز است وبودنه کوهی ودشتی دو درمی همه با یکدیکر بیامیزند وبر آتش جو بدر بسوزند انچه بر زمین بباید کسترد سیر وبودنه دشتی وکوهی وبحنکست وخلبت وبرک غار ودرین باب عجب است ودرمنه وحلتیت وتقلق وطاووس ومرغ آبی سپید وکوزن دختا ورا سوا اندر خانه داشتن نیک باشد جنبندکان از ایشان بکریزند وانچه چیزی بدید آید اینها از ابت باب ششم

از کفتار دویم از کتاب نهم اندر داروها که بعضی جانوران بکشد خربق سک را وکرک را بکشد

اندر چیزی تعبیه کنند و بدهند خانق النمر پلنگ را بکشد خانق الذئب گرگ را بکشد و سگ را
بادام تلخ روباه را بکشد و خرزهره و برگ آن را و درخت بهایم را بکشد والله اعلم

باب هفتم

از گفتار دوم از کتاب نهم اندر دور کردن حشرات دور کردن مار دود سردی
کوزن و اظلاف بز و بیخ سوسن و عاقرقرحا و گوگرد مار از آن بگریزانه و خردل مار را بکشد
و اگر برگذر او نهند از وی دور شوند و نوشادر اندر آب حل کنند و اندر خانه بپاشند
ماران از خانه بگریزد و آب دهان روزه دار اندر دهان مار افکنند بمیرد و خاصه اگر نوشادر
اندر دهان گیرد دور کردن کژدم اگر پوست ترب را بر کژدم نهی بمیرد و آب ترب و آب برگ
ترب بر کژدم پاشند بمیرد و برگ بادروج و آب او همچنین و آب دهان روزه دار
که مزاج او گرم بود کژدم را بکشد صفت بخوری بگیرند میعه و زرنیخ و [illegible] گوسفند
و پیه بز را [illegible] را بگدازند و دارو با [illegible] بسرشند و نزدیک سوراخ کژدم دود
کنند و اگر پاره ترب بر سوراخ او نهند از سوراخ بیرون نیاید و اگر کژدم را بسوزند دیگران بگریزند
دور کردن کیک کیک را بتازی البرغوث گویند اگر حنظل اندر آب کنند و آب اندر
خانه بر افکنند کیکان بمیرد و بگریزد و طبیخ خرنوب و طبیخ علیق همچنین بود و اگر خون بز پیش
اندر زمین کنند کیکان آنجا جمع شوند و اگر پیه خارپشت بر چوبی طلا کنند کیکان بران جمع شوند
و از بوی گوگرد و برگ خرزهره بگریزند و گیاهی است از آن گیلواشه گویند یعنی حشیشة البراغیث
اندر حوالی بستر نهند کیکان جذب شوند و بمیرند دور کردن پشه سبوس چوب صنوبر و تراشه آن
دود کنند پشه بگریزد و اگر قلقدیس دود کنند یا شونیز دود کنند همچنین بود و بهتر آن بود که
اینهمه جمع کنند و از دود برگ مورد خشک بگریزند و اگر سرون گوزن و مقل و سرگین گاو و [illegible]
بسوزند و برگ [illegible] و جوز سرو بر میان جامه خواب نهند پشه بگریزد همچنین بود و اگر طبیخ شونیز
یا طبیخ هزار اسپند یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب یا طبیخ ترمس اندر خانه بر افکنند سود دارد

و دران

و دران خانه نشوند دور کردن راسو از بوی سداب بگریزد دور کردن موش و کشتن او مرداسنگ
و خربق موش را بکشد و خربق و بزر البنج همچنین و بیخ کرنب و پیاز موش که بتازی البصل الفار
گویند و سنگ و خبث الحدید و زعفران اینهمه موش را بکشد میگویند موشی را خصی کنند یا [illegible]
ببرند یا پوست باز کنند و رها کنند موشان بگریزند دور کردن مگس زرنیخ اندر شیر کنند و مگسان
اندر وی بمیرند دور کردن مورچه بر سوراخ وی مقناطیس نهند بگریزد و قطران همچنین و اگر
زهره گاو اندر خانه او ریزند یا زفت یا انگزد بگریزد و اگر مور را دود کنند دیگران بگریزند دور
کردن زنبور از دود گوگرد و از سیر بگریزند و اگر عصاره خطمی یا عصاره خبازی و زیت
در خویشتن مالند زنبور گرد آن کس نگردد دور کردن [illegible] که بتازی [illegible] گویند از دود برگ
خبازی بگریزد دور کردن موریانه که بتازی ارضه گویند اندر آنجا که هدهد باشد ارضه نباشد
و مرغی دیگر است از او درخت کوب گویند و بتازی نقار گویند اندر خانه که این مرغ باشد ارضه
نباشد و اگر اندر آنجا هدهد بسوزند که ارضه باشد همه بمیرند دور کردن دیوچه که بتازی سوس گویند
افسنتین و شونیز دیوچه جو [illegible] و پوست ترنج و دود کردن جامه را از دیوچه نگاه دارد والله اعلم بالصواب

گفتار سیم

از کتاب نهم اندر گزیدن ماران و علاج آن و این گفتار چهار باب است

باب اول

از گفتار سیم از کتاب نهم اندر یاد کردن احوال ماران و علاج گزیدن شان اندر یاد کردن
انواع ماران چنان باشد که علمایی که احوال ماران و طبیعت ایشان دانسته اند میگویند که ماران
سه طبقه اند اولین آنست که زهر او تیز است و زود بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت ندهد
و گزیدن این را علاج نیست و این نوع مار را بتازی ام [illegible] گویند یعنی افسون بر او کار نکند
و الافعی نیز گویند و این بدترین انواع ماران باشد و علاج گزیدن وی جز آن نیست که در حال آن عضو
جدا کنند یا داغی کنند قوی چنانکه زهر را بسوزد و منفذ مار را بگیرد و پس تریاق دادن و علاج دیگر

و از دود کردن [illegible] زرنیخ و دود کردن [illegible] کنند
بمیرند و اندر طبیخ [illegible]

کردن و بعضی باشند که ازین طبقه ضعیفتر باشند اگر آن عضو را ببندند تا زهر پراکنده نشود
کفایت بود و آن جایگاه را ریش کنند پس دیگر علاج کنند و طبقه دیگر آنست که زهر او بدان
تیزی نیست و بیشتر علاج پذیر باشد و کم باشد که کشنده باشد و طبقه دیگر آنست که میان این دو ان باشند
و ماران بزرگ که از آن بتازی تنین گویند و ثعبان نیز گویند زهر ایشان ضعیف باشد و علاج
گزیدن ایشان علاج قرحه باشد و علاج زهر ایشان سهلتر باشد اما طبقه نخستین بسیار گونه اند
یکی ماریست که او را بلغت یونان اسقیلوس گویند یعنی ملک ماران که آواز او و دیدار او
کشنده است و دیگریست که آنرا خطاف گویند از بهر آنکه رنگ او همچون رنگ خطاف است
و خطاف بتازی پرستک را گویند درازای او نزدیک یک گز بود و اندر دو ساعت بکشد
بازو و تر و دیگریست که درازی او سه گز است یا چهار گز و پنج گز نیز باشد و پوست او درشت
و خشک بود و خاکستر گون بود و بزردی گراید و چشمهای او سخت روشن و تابنده بود و او نخ
هم اندر دو ساعت بکشد و دیگریست او را بتازی بزاقه گویند و بتازی آب دهان را بزاق
و او را از بهر این بدین نام گویند که تا گزیده زهر از دهان بیندازد و دندانها بر هم فشارد و زهر
بیرون اندازد و بر هر که برآید بکشد و بوی او هم بکشد و درازی او دو گز بود و لون او خاکستر
گون بود و بزردی گراید و این را علاج نیست و انواع دیگرست که بناحیت مصر بسیار باشد
و بعضی سپید باشد و بعضی سرخ و بعضی اشقر و بعضی برنگ انگبین و بعضی خاکستر گون و بعضی را
دندانها همچون سنانه باشد و بعضی مانند افعی و ثعبان که کشنده است از جمله اینهاست
و طبقه دیگر انواع افعی است و بباید دانست که تیزی و قوت زهر ماران و ضعیفی آن بنری
و مادگی بگردد و بپیری و جوانی و بخوردگی و سیری و گرسنگی و بجایگاه و گاههای دارند و بتفصیل
سال نیز بگردد و گروهی گفته اند مار نر بتر بود از بهر آنکه زهر او تیزتر بود و دندان او که انیاب
گویند کمتر بود و گروهی گفته اند که ماده تیزتر بود از بهر آنکه انیاب او بیشتر بود و مار جوان از
نوع خویش بتر از پیر بود و بزرگ و دراز از نوع خویش بتر از خورد و کوتاه بود و آنچه ماوی او

جایگاه

جایگاه خشک و بی آب بود بتر از آن بود که ماوی او نزدیک آب دارد و اگر چه هر دو از یک
نوع بوند و گرسنه از نوع خویش بتر از سیر بود و آنچه او را زخمی رسیده بود و در خشم شده
بتر از آن بود که آسوده باشد و اندر تابستان بتر از آن بود که اندر زمستان و بعضی
مردمان پنداشته اند که زهر ماران و زهر افعی سرد است از آنکه مار زده باشد که سرما یابد
و سرد شود و سبب آن سرما نه آنست که زهر ایشان سرد است لیکن فرو مردن حرارت
غریزی است و همچنین بعضی گفته اند که زهر ماران که در طبقه اول یاد کرده آمده است که اندر
دو ساعت بکشد سرد است و سبب آنکه بدین زودی بکشد آنست که خون دل را فسرده کند
بدین سبب است که مار زده خدر شود و این غلط است و سبب خدر شدن وی از بهر آنست
که حرارت غریزی بعضی بمیرد و بعضی بتحلیل خرج شود و حجت ایشان اندرین پنداشت آنست
که میگویند که حیوان سرد مزاج اندر زمستان بمیرد و حیوان گرم مزاج را حرارت اندر زمستان
زیادت شود و بدین سبب است که مردم محرور اندر زمستان قوی بوند یکی از بهر ضدی
مزاج و دیگر از بهر آنکه زمستان تحلیل کمتر پذیرد و ما همی بینیم که مار اندر زمستان همچون مرده شود
بدین سبب گفتیم که زهر ماران سرد است جواب گوییم که اتفاق است که مزاج زنبور سخت گرم است
و همی بینیم که اندر زمستان همچون مرده شود و ازین قیاس که حجت گفتند بایستی که زنبور
اندر زمستان قویتر شود و چون برخلاف اینست دانستیم که آن حجت باطل است با آنکه مضرت
زهرهای ایشان تنها بسبب سردی و گرمی مزاج نیست لیکن بسبب ضدی گوهر آنست
و بخاصیتی که اندرو با مزاج روح باشد و ضعیف شدن ایشان اندر زمستان بسبب ضدی
مزاج زمستانست با مزاج ایشان بخاصیتی که مزاج ایشانراست با مزاج زمستان
والله اعلم

باب دویم از گفتار سیم از کتاب نهم اندر گزیدن ماران که در طبقه نخستین اند و علاج آن

گزیدن ملک ماران این ماریست که بر سر او نشانیست چون اکلیلی و اکلیل بتازی تاج را گویند

وبه نسبب او را ملک ماران گویند و درازی او دو بدست باشد یا سه بدست و سر او
تیز باشد و چشمها سرخ و لون او بسیاهی و زردی زند و بر هر چه بگذرد از او بسوزد و حوالی سوراخ
او گیاه نروید و هر مرغی و جانوری که بسوراخ او نزدیک شود بیوفتد و هر حیوانی که چشم او بر او
بمیرد و اگر ناگاه بدو رسد حرکت باطل کرد و چند نزدیک شود تیروار او مردم را بکشد و نظر او
بر هر که افتد بمیرد و دیده اند که سواری سر نیزه بدو رسانیده است و هم سوار بمرده است و هم اسب
و دیده اند که لب اسب بگزیده است هم اسب بمرده است و هم سوار که بر پشت او بوده است
و این مار بزمین ترکستان بسیار باشد و هر کرا بگزد تنش بیاماسد و بگدازد و بیم آن
از وی بپالاید و در حال بمیرد و هر که نزدیک آن مرده شود هم بمیرد و این را علاج نیست
ماری دیگر هم بدین قوت آواز او و دیدار او بکشد لیکن تختی و دراز تر است یک گز و نیم درازی
اوست و این را هم علاج نیست و میگویند که اگر چیزیست که علاج اوست دو درم سنگ
تخم خشخاش است و چند بیدستر دو درم سنگ خطاف از گزیدن او فواق پدید آید
و رنگ روی بگردد و خدر شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید و چشمها بر هم نهاده
گردد و بادردی عظیم و خفقانی عظیم گزیدن ماری که پوست او درشت بود و خشک گزیدن او چون
گزیدن خطاف است و همان اعراض پدید آید گزیدن نزاقه هر کرا این مار نزاقه بگزد نخست
دهان فراز باز میکند و تثاوب میکند و گردن می پیچد همچون خداوند کزاز اول دردی باشد
پس حس و حرکت باطل شود و همچون کسی که در سکته باشد بیفتد ماری دیگر از گزیدن او
همین اعراض پدید آید و اندر صفت این مار میگویند که چون قصد گزیدن کند تا بدو رسد سر
بر می آرد و زهر اندازد و اثر گزیدن او همچون سر سوزنی باشد و آماسی نباشد و خون اندک آید
و سیاه و گزیده او را چشم تاریک شود و دل و احشا بدرد آید پس اندر سبات افتد
و این اعراض که پدید آید بیش از سه ساعت مهلت ندهد گزیدن مقرنه ماری است و درازای
او یک گز باشد و گرد و بر سر دو سرو دارد و لون او همچون لون دیگر است و بر شکم او فلوسهاست

سبز

۲۰۹

صلب و خشک از رفتن او بر زمین آوازی صلبی و خشکی آن فلوس توان دانست
و بدندانهای او راست و اندر زمین نمناک ماوی دارد و قومی گفته اند که از این مقرنه نوعی دیگر است
انرا القصیره گویند از بهر آنکه سر وی کوتاه بود و یا بیفتاده بود و درازی او کوتاه تر است و سر او
کوچک تر است لیکن دندان خانه او بزرگ است و دندان خانه را بتازی اللثی گویند و او را
به نسبب لجیای گویند و علامت گزیدن او آنست که پندارند اندران موضع سوزنی یا میخی است و
تن او سخت گران شود و پشت چشم بر آماسد و سرگشتن پدید آید و چشم تاریک شود و عقل
زایل گردد و علاج خاصه او آنست که قی کنند تخم ترب و شراب و انیسون زیره هندی خورند و گنجد خورند
با شراب و چند بیدستر با شراب و پودنه دشتی با شراب لیکن منفعت تخم ترب عجیب است
و بر جایگاه گزیدگی نمک سوده با قطران سرشته برنهند یا پیاز خام کوفته با سرکه گزیدن ماری که او را
بیونانی ادریوس گویند این ماریست گاهی بر آب گذرد و گاهی بر خشک چون در آب باشد
او را ادریوس گویند و چون بر خشک گردد کرسودریوس گویند از دیگر ماران بختی کوتاه تر است
و گردن او پهن بود و سخت بد ماریست علامت گزیدن او درد صعب باشد و حرارتی عظیم پس
جایگاه گزیدن او سبز شود و متاکل شود و از وی قی صفراء پدید آید و قوت ضعیف شود و اندر
سه ساعت بکشد یا زود تر و اگر کسی از وی خلاص یابد اندر بیماریها دیگر افتد که از آن رستن
نباشد علاج خاصه او آنست که گوزن سر و پای کنند با حب الاس بخورند از هر یکی دو درمی
اندر ماء العسل یا اندر شراب و دو درم سنگ زراوند اندر شراب یا اندر سرکه ممزوج
سود دارد و عصاره فراسیون سود دارد و آهک و روغن زیت ضماد کردن سود دارد
و پودنه کوهی و پوست بیخ بلوط جدا جدا و بهم آمیخته و با آرد جو ضماد کردن سود دارد والله اعلم

باب سیم

از گفتار سیم از کتاب نهم در گزیدن ماران که در طبقه دویم اند و علامات آن افعی و ثعبان
اندرین طبقه اند از ایشان ماده سلیم تر بود و نر سخت بد بود و علامت گزیدن افعی است

که از گزیدگاه آن نشان دو دندان پدید باشد و از موضع گزیدن او سخت صدیدی آید
همچون عصارهٔ گوشت تازه و باشد که نخست رطوبتی آبناک آید پس رطوبتی که بروغن ماند
ماند زنگاری از بهر آنکه رطوبتها او مستحیل شده باشد و زهر گشته و هم رنگ آن شده و درد
از آن موضع بهمه اندامها باز دهد و آماسی سپید و گرم اندر آن موضع پدید آید و بثرها برآید چنانکه از سوختگی
آتش برآید و پس سبز گردد و دهان خشک شود و سوزش و حرارت اندر احشا افتد
و تب گرم و نافض گیرد و عرق سرد کند و لون او بسبزی گراید و سهیج پدید آید و نفس متواتر
و صغیر شود و غشی گشتن و فواق و قی صفرائی تولد کند و بول دشوار بیرون آید و بن دندانها
خون گیرد و سر گران شود و باشد که از بینی خون آید و پشت گرانی کند و عرق سرد آید و لرزانه
سخت و غشی آرد و بیشتری اندر سه روز هلاک کند و باشد که یکهفته مهلت دهد علاج وی
آنست از پس علاجها مشترک که بستانند و تریاق افعی دهند و آنچه گفته اند که تریاق
آلت زهر کرد و باطل است از بهر آنکه آلتهار الطبیعت بکار دارد و ممکن نیست که چیزی غریب
از آن بکار دارد و مگر اتفاقی افتد که طبیعت در چیزی غریب تر بکار آید و یک وجه در کار آنست
و از علاجها صواب آنست که سیر و شراب بسیار دهند و باشد که بدین کفایت شود و اگر
سیر حاضر نباشد گندنا و پیاز بجای آن باشد و گفته اند اگر در حال قضیب گوزن بریان کرده حاضر
باشد خورند سود دارد **صفت** تریاقی خاصه بگیرند انیسون اورم الکسوبانی و فلفل چهار درم
درمی قشر الزراوند المدحرج چند یک ستبر برود درمی شراب شیرین بسرشند شربت چند گوزی
و روغن گاو بسیار دهند خاصه کهن بدین خلاص یابد و بعلاجی دیگر حاجت نیاید و اندر آبزن
شیر نشانند و نگذارند که بخسپد و حرکت فرمایند و بردارند تا لختی برود و اندر گرمابه برند و بگمارند
گاه تا عرق کند و از پس گرمابه اندکی پنیر مایه دهند خاصه پنیر مایه خرگوش تازه و از بهر آنکه
تازه خوشتر بود و پنیر مایه گوزن سخت نیک باشد و با شراب ممزوج دهند و گفته اند اگر کسی
بخری بخاید و آن آب بخورد و ثفل آن ضماد کنند خلاص یابد و طبیخ ضفدع آزموده اند و خلاص

یافته

یافته و گوشت راسو بسرکه اندر نهاده و نمک سود کرده سود دارد و خون سنگ پشت بحری سود
دارد و سنگی که از امار مهره گویند با خویشتن داشتن سود دارد و کرفس وحشی که از اسم وج
اسون گویند و بیخ وج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مرو غاریقون از این همه آنچه حاضر بود دو درم
با شراب شیرین سود دارد و زیره خاصه زیره کوهی و عصارهٔ کرنب شیرین سود دارد و برنگاسف
و بیخ او یا تخم هزار اسپند اندر عصاره کنند یا اندر عصارهٔ حرشف که بپارسی کنگر گویند دو درم سنگ
جاوشیر اندر سرکه و سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آن سود دارد و همه گوشتها از نمک سود
خاصه بطون راسو گردم بریان کرده و زهرهٔ خرگوش و زهرهٔ همه مرغان سود دارد و دو شبک
بر خشک شده اندر شراب بمالند و بدهند سود دارد و عصارهٔ سداب و عصارهٔ برگ سیب
و عصارهٔ مرزنگوش و سرکه تنها جوشانیده مقدار چهار اوقیه و عصارهٔ اطراف کرنب نبطی
و بول مردم سود دارد **صفت** ضمادی اهل و حب الغار و بابونه و اسقیل مشوی و دقیق الکرسنه
هر یک جدا آمیخته و بشراب سرشته ضماد کنند سود دارد و زهر را بیرون کشد زود و بر پاره نهاد
پیش از آنکه آماس کند و مرغ خانگی زنده شکافتن و بر نهادن و گوشت افعی و ضفدع
بر نهادن سود دارد و روغن غار و طبیخ برگ او سود دارد **گزیدن مار [illegible]** که از گزیدن ایشان
خون از مسام گشاده شود و نوعی مارانی هستند که هر کرا بگیرند خون از مسام و منفذهای ایشان
گشاده شود تا بدان حد که اگر قرحه بوده باشد و درست شده بود دیگر باره خون از آن قرحه گشاده
وقتی خون آرد و سرفه خون برآید و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و این ماران هم رنگ باشند
و منقط باشند بنقطها سیاه و سپید و درازی همچون مقرنه باشد و گروهی میگویند که این مار کمتر
از افعی بود و سر و دم باریک و هم رنگ ریگ بود و بعضی باشد که سیاه بود و بعضی باشد
که سرخ بود و بعضی سپید و بر پشت ایشان خطهائی باشد متقاطع یعنی بر دیگر گذشته و پوست شکم
خشک بود و خشخش رفتن او همچون خشخش درختان بود که باد بروی زند و دندانهاء او دراز بود
و دیر حرکت بود و جایگاه گزیدن او سیاه ماند و سیاه شود و از وی رطوبتی آبناک می پالاید

و درد معده آرد و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرخاء اعضا و آواز منقطع شود و حالی
همچون علت بستان پدید آید و باشد که کزاز کند و دندانها بیوفتد و هلاک شود **علاج** او همچون
علاج افعی است قی متواتر کردن و شراب بسیار خوردن و ماهی شور خوردن خاصه ماهی طریخ
و سیر و قی کردن و از پس قی نان و ماهی خرد و کباب کرده و بر آتش و میویز و تخم
ترب سود دارد و خاصه اندر شراب و عصاره خشخاش با بیخ سوسن آسمانگون اندر شراب
و سپیده خایه مرغ اندر شراب سود دارد و ضماد کردن بسباق خرفه و برگ او و آرد جو سود دارد
با برگ لسان الحمل یا بازو نخجه و ضماد کردن خون باز دارد و برگ زرنجبه و کندنا و انجره و سداب
و آرد جو و سپیده خایه مرغ ضماد وی نیکست **گزیدن معطشه** یعنی تشنه کننده این معطشه یک بدست
باشد و بر تن او نشانها سیاه بود و سر او کوچک بود و گردن او غلیظ بود و تن او از گردن
باریک میشود تا به دنبال و گویند که این مار اندر شام و شهرهای که بدان نزدیک است
بسیار بود و از میانگاه پشت او تا به دنبال او سیاهی زند و دنبال برداشته رود و گزیده
او را سوزش و حرارت اندر شکم افتد و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه میخورد
نه عرق بیرون آید و نه بول و رگهاء او پر شود و همه تن او سیاه ماند **علاج** پس از آنکه تدبیر
مشترک کرده باشند روغن بسیار باید خورد و قی کردن و رطوبتها را و آب را فرو
کشیدن پس حقنه کردن و داروهای که ادرار بول آرد دادن چون طبیخ کرفس
و سنبل هندی و دارچینی و اسارون و سیساليوس و فطراساليون و مانند آن و از بیرون
ضماد کنند نمک و آهک و روغن زیت و ضمادها که اندر علاج گزیدن کلب یاد کرده آمد
گزیدن ماران جهنده مار جهنده ماریست باریک و کوتاه بر درخت شود و هر گرا بیند خویشتن
برو اندازد و نوعی دیگر است و میگویند که هم بسوی پیش جهد و هم بسوی پس باز جهد و سر
و دنب و میانه او هموار است و یکسان خواجه ابو علی سینا میگوید من این نوع نخستین را
بترکستان دیده ام رنگ او میل بسرخی دارد و بد ماریست **علاج** او پس از علاجها

مشترک

مشترک علاج افعی است **البلوطیه** این نوعی است آنجا که بلوط باشد ماوی دارد و هر گرا بگزد
پوست باز گذارد و او را تعهد کنند و علاج هم پوست باز گذارد و از این مار بوی ناخوش آید
و هر که خواهد که او را بکشد آن بوی بوی اندر گیرد و اعراض گزیدن او همچون اعراض افعی است
و علاج خاصه او آنست که زراوند طویل دهند اندر شراب و بلوط ضماد کنند **المجادرسیه**
ماری است لون او بزردی همچون لون کاورس و بدنسب او را بدین لون خوانند
و اعراض گزیدن او همچون اعراض گزیدن افعی بود و علاج همان **الحیة الرقشاء** این ماریست
رنگین برنگهاء مختلف ماری بدست اندر روز نیک شد جگر را انجره دور رود و مار را برند و علاج این
همچون علاج افعی است باب چهارم

از گفتار سیم از کتاب نهم اندر گزیدن ماران که زهر ایشان ضعیف باشد و علاج ایشان علاج قرنی

التنین این ماریست بزرگ کمترین او پنج گز باشد و آنچه بزرگ بود سی گز بود و یا بیشتر و چشمهاء
او بزرگ بود و اندر زیر فک او چیزی بیرون آمده باشد همچون زنخدان و از هر سو سه دندان
زهر بود و دهان بخت فراخ بود و ابروان او بزرگ بود چنانکه چشم او را بپوشد و در گردن او
فلوس باشد و گرداگرد آن موی باشد و اندر زمین نوبه و هندوستان بسیار بود و
هندوی بزرگتر بود و لون روی او سیاه بود و یا زرد خواجه ابو علی سینا میگوید من دیده ام
تنین که بر گردن او از دو جانب موی بود و میگوید بیرون از هندوستان تنین بسیار است
علاج گزیدن او علاج ریشها بدست و نوعی دیگر است از تنین و دندانهاء او سخت بزرگ است
چون بگزد گوشت بکند و جدا کند و ریش بد گردد و هم علاج ریش باید کرد **تنین دریایی**
جایگاه گزیدن وی را سبه که و گوگرد طلا باید کرد و سپید کرده نمک طلا کردن سود دارد و ماهی
که او را اطریغلا گویند ضماد کردن سود دارد زیر بروی مالیدن و با دروج خوردن و ضماد
کردن سود دارد و داروها که در علاج رتیلا یاد کرده آمده است خاصه تریاق او سود دارد
و نوعی دیگر است هم دریایی سمور یا گویند گزیدن او همچون گزیدن افعی است و نوعی دیگر

هم در پای هر کرا انگبزد و درد و سخت کند و سپید ماگیرد و چند رشود و بمیرد و میگوید علاج آن علاج زهرها
سرو ست و میگوید پس که نیم کرم طلا باید کرد و برگ درخت غار ضماد کردن و روغن قسط
مالیدن و روغن عاقرقرحا و طبیخ برگ غار با سرکه و انگدان و سداب سود دارد و مرو و پلپل
و سداب را بسیار است شربت و دو درمی اندر شراب سود دارد و تریاق که اندر علاج رتیلا
یاد کرده آمده است سود دارد

گفتار چهارم

از کتاب نهم اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و غیر آن و این گفتار دوازده باب است

باب اول

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن مردم و علاج آن نخست باید دانست
که بترین گزیدنها آنست که گرسنه گزنده باشد از مردم و جز مردم و باشد که از گزیدن مردم
روزه دار حالها بدید آید و از گزیدن کسی که چیزی خورده باشد یا طعامها تباه شده خاصه
عدسی همچنین حالها بد تولد کند علاج پیاز و نمک و انگبین بر باید نهاد و یک شبانروز
و مرهمی ساختن از پیه و موم و روغن و پیرزد و بر نهادن و این بهترین داروییست گزیدن را
خاکستر با انگبین و سرکه بیاز سرشته بر نهادن سود دارد و سادکند با شراب و روغن زیت
و نمک سوده با انگبین سرشته سود دارد و استخوان گوساله سوخته و از سوختگی سپید شده
با انگبین سرشته سود دارد و شبت خشک بسوزند و بر جراحت کنند و به بندند و خلبته
گرنب طلا کنند و اگر حالی بدید آید آن جایگاه را بروغن زیت چرب کنند و بیخ بادیان ضماد کنند
با انگبین و آرد باقلی با سرکه ممزوج ضماد کنند

باب دویم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن سگ و گرگ و غیر آن که دیوانه نباشند
هر چه اندر علاج گزیدن مردم یاد کرده آمده است همه سود دارد و باشد که اگر آن جایگاه را سرکه
بر مالند و در آنحال و کف دست بر آنجای زنند باری چند پس نطرون با سرکه بر نهند و بندند
و هر سه روزی تازه میکنند خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندر جمله حالها این کفایت

باشد

باشد و سداب و باقلا و پیاز و بلداام تلخ با انگبین و برگ لسان الحمل با نمک و برگ خنابر
و خیار بادرنگ و پودنه کوفته با نبید ضماد کردن سود دارد و مرداسنگ طلا کردن سود دارد
خاصه اگر اماس کرده باشد و آرد کرسنه با انگبین و سعتر دشتی و انگبین و انگاه ممزوج
با سرکه که نمک اندر و گداخته باشند و چند روز طلا کردن سود دارد و همه گزندها را

باب سیم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر نشانهای سگ دیوانه و گزیدن سگ دیوانه و سبب دیوانه شدن
سگ و غیر آن آنست که مزاج او بگردد و در تن او سودای بد زهرناک بر وی غالب شود
و سبب غلبه این سودا دو چیز باشد یکی هوا و دیگر چیزها خوردنی اما آنچه از جهت هوا بود چنان
بود که اندر تابستان هوا گرم اخلاط او را بسوزد و سودا ای کند تا اندر خریف دیوانه شود
یا اندر زمستان صعبی سرما خون را افسراند و سودا ای کند تا اندر فصل بهار دیوانه شود و آنچه
از جهت چیزها خوردنی بود چنان باشد که خون جانوران که قصابان و جزاران ریخته باشند
بسیار خورند و آبها عفن و گوشت مردار خورند و نشان نهاد وی آنست که احوال او بگردد
و باشد که تن او بیاماسد و چیزی کم خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب بترسد و هر گاه که
آب بیند بلرزد و لرزه اندر پوست رویش پدید آید و چشمش تاریک شود و نگریدن او بیمناک
باشد و چشم او سرخ گردیده باشد و زبان از دهان آویخته و لعابی کفک ناک می ریزد و از
بینی او تری می بالاید و گوش او آویخته باشد و سر اندر پیش افکند چون کسی اندوهمند و خداوند
خویش را نشناسد و دنبال اندر میان پای آورده باشد و پشت برآورده و گوز کرده و از
یک جانب برده و رفتن او همچون رفتن مستان بود و هر چند گاهی که برود بسر اندر آید
و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله برد حمله نه بر عادت سگان همچون کاری بیهوده و بانگ کم کند
و هر گاه که بانگ کند آواز او همچون آواز کسی که گلو گرفته باشد و سگان که وی را بینند از وی دور
شوند و میگریزند و اگر ناگاه سگی با او باز خورد و آن سگ چون تضرعی نماید و فرصت گریختن جوید

و گرگ از سگ بتر بود و کفتار و شغال دیوانه همچنین و روباه و راسو نیز هم دیوانه شوند و اندر کتب
آورده اند که مردی روباهی داشت آن روباه دیوانه شد و او را بگزید و مرد نیز دیوانه شد
والله اعلم باب چهارم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر یاد کردن علتها که از سگ دیوانه پدید آید نخست که بگزد
جراحتی چون جراحتها دیگر پدید نباشد پس روزی چند بگذرد و اندیشها بد و اندوهی و خشمناکی
و وسواسی و اختلاط عقل و تشنج اطراف و اختلاج ابروان و فواق و خشکی دهان و تشنگی
پدید آید و خوابها آشفته بیند و از روشنایی بگریزد و تنهایی دوست دارد و اندامها سرخ شود و
خاصه روی پس روی او ریش گردد و آواز گرفته شود و بآخر کار ترسیدن آغاز کند و از آب
ترسد و هر گاه که آب بیند خیال سگ اندر آب همی بیند و از آن بترسد و بگریزد و از همه بیا[؟]
بگریزد و باشد که اختناق کند که آب پلید است و باشد که اندر خاک مراغه کند و باشد که تشنج او را کند
و گر ازو عرق سرد کند و غشی افتد و باشد که بی شهوت مباشرت منی از وی جدا شود و باشد که
پیش از آنکه این همه احوال پدید آید هلاک شود و باشد که آب خواهد و چون آب بیند فریاد کند
و باشد که اگر بحیلتها آب در حلق او چکانند در حلق او بماند و هلاک شود و باشد که بانگ سگ کند
و باشد که آواز او منقطع شود و بسیار باشد که در بول او چیزی بیرون آید همچون حیوانی و یا سگی
کوچک و اندر پشته حالها بول او رقیق باشد و بود که سیاه باشد و بود که بول او باز گیرد
و نتواند بول کردن و طبع خشک باشد و عجبتر از احوال او آنست که بر گزیدن مردمان حریص گردد
و هر کرا بگزد او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از وی بماند هر که بخورد دیوانه شود و همچون او
و باشد که روی خویش در آینه بیند خویشتن را نشناسد و باشد که در آینه صورت سگ بیند
و هر که هنوز از آب نمی ترسد علاج او آسانتر بود و هر که از آب ترسید کم خلاص یابد
و هر کرا اندر گزیدن از جراحت او خون بسیار رود کار او سلیمتر بود و هر کرا دارو دهند
و بول او خون گردد از ترسیدن از آب ایمن شود و بعضی باشد که یکهفته از آب ترسد

وبعضی پس از چهار روز و بعضی پس از چهل روز و پس از شش ماه و قومی گفته اند که باشد
که پس هفت سال از آب بترسد و این درست نیست والله اعلم ...
باب پنجم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی بر
جراحت او نهند یکساعت پس پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن باز گردد و نخورد و یا اگر
بخورد و بمیرد بباید دانست که سگ دیوانه بوده است و همچنین پاره نان بگیرد و چیزی که از آن
جراحت می پالاید بر آن پاره نان مالند و پیش سگ اندازند اگر سگ آنرا نخورد بباید دانست
که سگ دیوانه بوده است باب ششم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر علاج سگ دیوانه بطریق کلی چون معلوم شد
که سگ دیوانه گزیده است جراحت را نباید گذاشت که درست شود و لیکن اگر جراحت
بزرگ نباشد بزرگتر باید کرد و محجمه بر باید نهاد و بمزیدن چنانکه معلوم است و مدت چهل روز
جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام از وی بپالاید و اگر در اول غلط افتاده باشد
و جراحت درست گشته بود دیگر باره بباید شکافت و داروهای ریش کننده بر باید نهاد
تا گشاده شود و **صفت** مرهمی ریش کننده بگیرند رفت یک رطل جاوشیر سه وقیه جاوشیر
اندر سرکه حل کنند و رفت با وی بیامیزند و بکار دارند و سیر و پیاز و حرجیر پخته و انگزد
هر یک جداگانه و آمیخته روا باشد و داروی که جراحت را بزرگ کند ازین نوع باشد بگیرند
نمک سه جزو نوشادر دو جزو قلقدیس هشت جزو اسقیل مشوی شانزده جزو سداب
چهار جزو و جزو [illegible] سوخته و چهار جزو زنگار و سه جزو فراسیون همه را نرم بکوبند و بیزند
و بر جراحت پراکنند و ریاضت فرمایند و عرق کنند یا بگرمابه و غیر آن تدبیر عرق آوردن کنند
خاصه اندر ابتدا او و باستفراغ مشغول باشند تا نخست زهر بیرون کنند و چون دانند که
ماده بسیار از جراحت پالوده و عرق بسیار آورده شد روزی دو سه آسایش باید داد

پس تن را استفراغ کنند تا اگر فضولی اندر تن کند یافتست بدان دفع شود و اگر در اول
تدبیر جراحت و پالودن ماده ازوی و تدبیر عرق آوردن بوجه نرفته باشند تدبیر استفراغ
واجب تر بود و از وی قوی تر باید بخست نگاه باید کرد اگر امتلاء خونی بود فصد باید کرد و پس
استفراغ سودا باید کرد و اگر فصد کرده شود و نباید گذاشت که خون زاید بندند خاصه اگر مدت دراز
شده باشد **صفت** مسهلی هلیله کابلی دو مثقال افتیمون یکمثقال و نیم نمک هندی نیم مثقال
بسفایج یکمثقال حجر ارمنی یکمثقال و نیم خربق سیاه دو مثقال حب کنند شربت دو مثقال
و ایارج روفس سخت سودمند است و از پس آن استفراغها، قوی و اندر میانه آن
هر چند روزی حقنه باید کرد بروغن زیت و طبیخ خکبند رو آب برگ او تا معده را و امعاء را
پیوسته همی ترا رو نباید رنجانید و اگر حقنه دشوار بود بایارج الجین و افتیمون طبیخ را نرم همی باید دا[شت]
و طعامها لطیف و تری آرنده باید داد و با خرداروها اوراد آرنده باید داد و شراب شیرین
دادن و شیر و شراب بهم آمیخته سخت سود دارد و گاه گاه اندر طعام او سیر و پیاز می باید کرد از بهر
این دو چیز زهرها از تن دفع کنند و اندر آب که ایشان خورند آبی باید که آهن بسیج کرده
و آتش در وی افکنده باشند بسیار و تریاق اربعه و تریاک بزرگ و داروی سرطانی
که یاد کرده آید سود دارد خاصه در اول **صفت** داروی سرطانی بگیرند سرطان بهری زنده
از روز که آفتاب اندر اسد باشد این سرطان را زنده اندر دیگی مسین کنند و اندر تنوری گرم
نهند تا بریان شود چنانکه بتوان سود ازین سرطان پنج جزو جنطیانا پنج جزو کندر یک جزو شربت اندر
اول یک ملعقه اندر آب و روغن گاو و از پس چند روز شربت دو ملعقه و هر چند روز
می افزایند تا چهار ملعقه و سرطان بریان کرده بر آتش از چوب رزی که انگور او سپید باشد
آزموده اند خاصه با جنطیانا آمیخته شربت چهار ملعقه اندر شراب صرف و اندر بعضی نسخها
جنطیانا همچند وزن سرطانست و اگر دو روز یا سه روز گذشته باشد از گزیدن سگ
دیوانه شربت دو وزن آن باید که روز اول ازین داروی سرطانی و از همه داروها

وزهرها او از پس چهار روز اندر تن پراکنده شود و چون پراکنده شد جراحت را بر رگ کردن
بس سودمند نباشد لیکن بهمه حال سر جراحت گشاده باید داشت و اگر در حال یا در روز اول
و دویم داغ کنند سخت سودمند باشد و داغ بزرگ باید و قوت داغ اندر بیرون آوردن زهر
و سوختن و تباه کردن آن بسیار قوی تر از قوت داروهاست و ممکن است که از پس یکهفته
داغ کنند و فایده کند و ترسیدن از آب باز دارد و اگر داغ ممکن نشود داروها محرقه می باید
نهاد و باداغ اندر گرمابه نباید برد و از سرما نگاه باید داشت باداغ و بی داغ و چون روی باقبال
آرد ریاضت معتدل باید فرمود و گرمابه معتدل و آب نیم گرم بکار داشتن چنانکه او صورت
خویش در آب ببیند و بروغن معتدل مرخ کردن و اگر از آب ترسیده شده باشد حیلتها
باید کرد تا آب داده شود و شراب ممزوج با آب نخاینم آزموده اند نافع بوده است **صفت**
داروی که اندرین وقت سود دارد بگیرند طین البحره که از اسکندریه آرند و پنیر مایه خرگوش
و حب العرعر و جنطیانا از هر یکی چهار درمی حب الغار و مر از هر یکی شش درمی با انگبین بسرشند شربت
چند یک باقلاء مصری **صفت** داروی دیگر بگیرند خواتم البحره و حب العرعر از هر یکی ده درم الفو ابلعی
چهار الفو الارنب شش زراوند مدحرج و حب الغار و مر و حماما و تخم سداب دشتی از هر یکی دو درم
نخست بشراب شیرین تر کنند پس با انگبین بسرشند شربت چند یک باقلا و حضض و حلتیت و فسنتین
و جعده و طین مختوم انیسه داروها سود دارد و اندر شراب و منفعت شونیز عجب است اندرین باب
و نام شونیز بزبان ازمعنی منفعت زهر گزیدن سگ دیوانه اشتقاق کرده اند و نیز ضماد کردن
و خوردن سود دارد و گفته اند هیچ دارو چون جنطیانا نیست و کمادریوس سخت نافع است
و گفته اند اگر چشم سرطان بخورند سخت سودمند باشد و نیز گفته اند که الفو سگ اندر آب دهند خلاص
یابد و خون سگ دیوانه سود دارد و گفته اند جگر آن بریان کرده سود دارد تا بدان حد که ترس آب
از وی ببرد و دل او همچنین بریان کرده سود دارد و اگر ماهودانه و چند بیدستر بهم شیاف کنند و نهند
سود دارد و الدراریح همچنین سخت نیک است **صفت** ان بگیرند ذراریح و دست و پای وی ببرند و او

پاک کرده یک جزو عدس مقشر یک جزو زعفران و سنبل و قرنفل و پلپل و دارچینی از هر یکی
سه جزو همه را به آب بسرشند و اقراص کنند از هر یک دو دانگ شربت هر بامداد یکی
قرص شربت دهند و اندر گرمابه برند و در آبزن نشانند تا هم در آبزن بول کند. طلا تری
آرند و دهند و اسفیدبا مرغ فربه و شراب شیرین و از سرما نگاه داشتن و اگر پس
این شربت از مثانه بجوشد با طبیخ عدس مقشر دهند با روغن بادام و پیه و روغن گاو
صفت نسخه دیگر مختصرتر بگیرند در ارح و اندر دوغ نهند یک شبانروز پس از دوغ برآرند و دیگر
باره دوغ تازه کنند و یک شبانروز دیگر بنهند و دیگر باره بریزند و دوغ تازه کنند تا سه بار پس اندر
شبانه خشک کنند و بسایند باده همسنگ آن عدس مقشر اقراص کنند شربت دو دانگ
اندر آب گرم یا اندر شراب پس تن به عرق آوردن کنند به ریاضت و گرمابه و غیر آن و اگر از این
شربت تاسه آرد مشک و روغن گاو دهند صفت داروی دیگر بگیرند سرطان نهری و خطاطیف
از هر یکی پنج درم سنگ کنند و پودنه از هر یکی سه درم سنگ طین مختوم دو درم سنگ
بکوبند و سفوف کنند شربتی سه درم سنگ شبانگاه و جلبست اندر آب دادن و
گفته اند اگر مشربه بسازند از پوست کفتار و آب در وی کنند که بخورد و گفته اند اگر کوزه و یا قدحی
باشد و از او در پوست کفتار گیرند روا باشد و اگر قدح از چوب باشد بهتر بود و اگر مشربه از پوست
سگ دیوانه کنند و از این پوست کفتار پوشیده بود و تر خورد و بهتر شود و بعضی گفته اند اگر خرقه
متوضا اندر زیر مشربه کنند یا بر سر آن افکنند سود دارد و گروهی دیگر گفته اند این هیچ سود نکند
صواب آنست که نایژه ای بسازند چنانکه یک سر نایژه بحلق او فرو نهند و دیگر سر نایژه چون
مشربه باشد که آب در وی ریزند تا از آنجا بحلق او فرو شود و او آب را نه بیند بهتر باشد

باب هفتم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن پلنگ و یوز و شیر و جراحت چنگال ایشان
گزیدن ددگان و جراحت چنگال ایشان از زهرناکی خالی نیست پس صواب آنست

که نخست

که نخست جراحت را محجمه بر نهند و ماده زهرناکی از وی بیرون کشند پس جراحت درست کنند

باب هشتم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن تمساح و علاج آن علاج او همچون علاج گزیدن
سگ است و تدبیر جذب کردن زهر بدان طریق و موضع جراحت را شکافتن و غسل و ضماد
کردن و گوشت تمساح و پیه او بهترین داروست و روغن گاو و پیه گوزن و پیه مرغابی و این
ضمادی نیکست و چون دانسته که جراحت پاک شده تدبیر رویانیدن آن باید کرد والله اعلم

باب نهم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن گربه و علاج آن بسیار باشد که از گزیدن
گربه ورم و ناصعب تولد کند و آن موضع سبز شود نخست علاج عام باید کرد و زهرناکی او جذب کردن
و ضماد پیاز و ضماد پودنه نیک باشد و پودنه خوردن سود دارد و ضمادی کنند از شونیز یا از کنجد
و آب سود دارد

باب دهم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن قرد و علاج آن نخست ضمادها جذب
کننده نهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و انگبین و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه انجیر
خام و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ
که اخته اندر آب اما پس را انبشانند و شونیز و انگبین جراحت را گشاده دارد والله اعلم

باب یازدهم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن راسو و علاج آن در گزیدن او زود تر اندر
تن پراگنده شود و پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد کرسنه سود دارد و گوشت او بر
گزیدگی سگ نهادن در حال درد بنشاند

باب دوازدهم

از گفتار چهارم از کتاب نهم اندر گزیدن حیوانی که او را ابوحالی گویند این حیوانی است
که کوچکتر از راسو و لون او خاکستر گون است و تن او لطیف است و باریک و دهن او

تخت در از و تخت فراخ و گویند که هر جانوری را که بینه بجهد و در خایه وی آویزد و بعضی گفته اند
صورت او همچون موش است و هم رنگ اوست لیکن بینی او تیز است و جثه‌ها او سرخ
و تخت کوچک و دندانها او سه طبقه است بالای یکدیگر و اندکی سر دندانها او بسوی بالا
بازگردیده است اگر گزیدن او و ردی تخت پدید آید و همه تن را بخلد و گرداگرد آن جایگاه که گزیده
باشد سرخ شود و بثرها بر آید و اندر بثرها رطوبتی باشد با خون آمیخته و با سوزش بود و باشد که مثانه
شود و باشد که عسر البول و بجش بود و تا پدید آید و عرق سرد کنند **علاج** بر گزیدگی او پیرزه و ارزه باید
نهاد و تنها یا با سبوس که در آب شور گرم کرده نطول کردن علاجها عام معلوم است کردن وارد
چو با سکنگبین ضماد کردن سود دارد و اگر آماس باشد عاقرقرحا سوده بر کشند با سیر کوفته بر بنهند
و برگ خبازی برنگ باشد و لیکن اگر آماسی باشد پوست انار شیرین بپزند و ضماد کنند
و طین ارمنی بشراب اندر جوشانند با جرجیر و تمام گوز سرو آن شراب بدهند سود دارد و سکنگبین
با شیر آمیخته سود دارد و عصاره برگ خبازی با شراب آمیخته بهترین چیزهاست و طبیخ قیصوم
و طبیخ لبلاب با شراب نیکست و میعه اندر شراب حل کرده تخت سودمند است و گوشت
این حیوان ضماد کردن سودمند است

گفتار پنجم

از کتاب نهم اندر گزیدن حشرات و علاج آن بر طریق کلی و این گفتار یازده باب است

باب اول

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن کژدم و علاج آن کژدم ماده بزرگتر و بهی
او زیاده باشد و نر کوچکتر لیکن نیش ماده باریکتر بود و نیش نر غلیظتر و بعضی را باشد که دو نیش
بود و از زخم او دو نشان پدید آید و کژدم پرنده بسیار بود و بسیار باشد که بر خیزد و باد او را
بر باید و از شهری بشهری برد و گروهی گفته اند کژدم را نه لون است سپید است و زرد و سرخ
و کبود و هم رنگ ریگ و سیاه و دود ناک و ذهبی یعنی دینار گون و بعضی اندکی تن
ایشان زرد است و دنبال سر او سیاه است و قوت او بوقت بر آمدن شعری بود

و بعضی را

و بعضی را مهره و دنبال بیشتر بود و بعضی را اکثر و بیشتری را شش مهره بود و از زخم او همه تن گرم
شود و جایگاه زخم او سرخ شود و آماس پس تخت پدید آید و باشد که لرزه بر افتد و اختلاط عقل
پدید آید و باشد که گاهی سرد میشود و گاهی گرم و سبب آن جانان بود که پندارند برف بروی میریزند
و گاه گاهی بخلد همچون خلیدن سوزن و لبها اختلاج کند و قی افتد و چیزی لزج بر آید و نفخ پدید
و اطراف سرد شود و استرخا در همه تن پدید آید و گوشها و قضیب متمدد شود و اندر شکم باد پدید
آید و باشد که ضراط بروی افتد خاصه اگر زخم بر اسافل بود و اندر بغل و دست آماسی پدید آید خاصه
بر نیمه بالا بود و باشد که لون او بگردد و همه تن او سبز ما و لرزه گیرد و تری دهان بر لب او می فسرد
و از چشم او رطوبتی همی بالاید و گوشه چشم همی فسرد و مقعده برون آید و قضیب با ماسیدن
زبان بطر شود و دندانها برهم زدن گیرند و باشد که دندانها برهم نشینند و خواهد که دندانها را
نتواند از هم برداشتن و این را علامتی بد بود و جالینوس میگوید اگر زخم بر شریان افتد
غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر اورده افتد غفلت آرد **علاج** تخت تدبیر جذب
باید کردن پس نمک و کاورس گرم کرده تکمید کردن و حلتیت و سیر و عاقرقرحا خوردن
تخت نیکست و لعبه بربری و بصل الانقیص تخت نافع است و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و تریاق هنده و تریاق اربعه و تجربه تخت سود دارد و قومی گفته اند که اگر جند یک گنجد بیش نهند
در حال درد ساکن شود و هیچ زیان ندارد از بهر آنکه در سنگی از وی کشنده است و سیر و گوشت
با شراب سود دارد و بهتر آن بود که نخست سیر بخایند و اندکی صبر کنند پس شراب خورند و بخسبند
و گرم بپوشند و اگر در گرمابه شوند تا عرق کنند تخت سود دارد و از پس گرمابه شراب صرف خورند
صفت تریاق سودمند بگیرند سیر و گوز از هر یکی یک جزو برگ سداب خشک و انگژد و مر از
هر یکی نیم جزو همه را با انجیر در آب آغشته و نرم شده بسرشند شربتی سه درم سنگ
اندر شراب **صفت** تریاق دیگر بگیرند جاوشیر و مر و قنه و جند بیدستر و فلفل سپید از همه
راست راست همه را بمیعه و انگبین بسرشند بمانیم یعنی میعه و انگبین **صفت** تریاق دیگر بگیرند نرنج

حنظل و کبر و افسنتین و زراوند طویل و مرحج و طرخشقوق را اسپتار است شربت کودک را یکی
بالغ را یکدرم سنگ این تریاق سخت نافعست و این را داروی عسکری گویند این را نظیر نیست
و عرب کژدم زده را دو درم سنگ حنظل مع هو در حال راحت پدید آید و گفته اند اشنان سبز
کوفته و پخته بروغن گاو سرشته دو مثقال بخورند سخت نافع و اگر کسی ترب و بادروج خورده باشد
زخم کژدم او را زیان ندارد و ملح بزرگ که بر ندارد و خشک کرده بسایند با شراب بخورند سود
دارد و گفته اند که افیون و بزر البنج را اسپتار است با سکنجبین سرشته جهند سود دارد صفت
داروی دیگر زراوند و شونیز و بیخ جاوشیر و بزر الحرمل اسپتار است شربت دو درم سنگ
با شراب و زراوند طویل و عاقرقرحا نیم نیم با سکنجبین سرشته شربت دو درم سنگ سخت
سودمند است و داروها مالیدنی سخت تر کژدم است دنبال او طلا کردن و موش را
زنده بشکافند و بر آن موضع نهند آزموده است و ضفدع شکافتن و بر آن موضع نهادن و هوام بندی
آزموده است و سیر و انجیر خام و چند بید ستر و بلادر سخت نیکست و نخاله اندر سبوسی که طلا کردن
نیکست و کوکرد زرد با صابون و علک البطم سودمند است و گوشت ماهی شور و سیر پخته با روغن
گاو ضماد کردن سود دارد و سبوس گندم پخته با سرگین کبوتر نیکست و بادروج در حال در دهن خاییدن
و ملح البول داروییست که اندرین باب ازان نافعتر چیزی نیست و مرزنگوش نافعتر است
و نفط سپید گرم کرده در چکانیدن و روغن زیت و کرمانیه گلالوزنه گویند در وی پخته در چکانیدن
بکبری سخت سود دارد باب ——— دوم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن جراره و علاج آن جراره کژدمی است
شکل او همچون برگ انگدان بخوزستان و مکران و معدن انگدان بسیار بود و دنبال کشد
جراره از بهر آن گویند و پیر از بهر او گرم باشد و در حال که بزند درد او سخت نباشد لیکن دیگر روز
یا سیم روز درد پدید آید و لون بگردد و باشد که یرقان پدید آید و زبان بیاماسد و جایگاه زخم
او ریش گردد و بول او خون شود و باشد که شکم باز گیرد و هلاک کند سخت خفقان پدید آید

وغشی

وغشی پس هلاک شود و هر گاه زخم او رسید بسبب آنکه در حال درد سخت نباشد تغافل نشاید
کرد از بهر آنکه زهر او سخت بد علاج سخت تدبیر زهرها باید کرد و بهترین آنست که پس از علاج
داغ کنند و شربت آب کوک و آب طرخشقوق و گلاب فرمایند و پست سیب با آب سرد
آزموده است و ریاس سودمند است و داروی عسکری که اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است سخت نیکست صفت تریاق نیک بگیرند طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش
و گشنیز را اسپتار است کوفته و بیخته بر کف بر دهان اندازند و حرارت را با آب میوه‌ها و عصارها
خشک بنشانند و اگر خفقان پدید آید آب سیب شامی و دوغ ترش با قرص کافور سود دارد
و آب میوه‌ها با روغن گل سرد کرده تا رهنشانند و اگر بول خون شود فصد باید کرد و اگر اشکم باز گیرد
حقنه کردن و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان زدن و آب گشنیز غرغره کردن و سکنجبین و اگر
جایگاه زخم خورده شود بسبب تیزی زهر داروها ازان بر باید کرد و حوالی او از گل ارمنی و سرکه
طلا کردن و خوردگی جراحت را علاج قرحه کردن باب ——— سیم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن عنکبوت و رتیلا و علاج آن خداوند تجربه که این چیزها
گوش داشته اند میگویند رتیلا شش نوعست و هر یکی را بنوعی دیگر وصف کرده اند و بعضی
از معتمدان اینکار میگویند رتیلا جانوریست همچون عنکبوتی و گرد است شکل دانه انگور و رنگ او
یعنی سیاه و دوم تن او پهن تر است و بر گردن او شکنهاست پیدا چنانکه چیزی را اندر بریده باشد
و بر دهانش سه چیز است رسته و بیرون خواسته تخلخل و نرم سیم چند موری است بزرگ
و لون این خاکستر گون است و بر تن او چیزهاست رسته خرد و پنجم خاصه بر پشت او
و چهارم همه تن او و سر او سخت است و دو چیز دارد همچون موری بزرگ پنجم همه تن او درازست
و با رنگ و بر تن او نقطهاست خاصه بر گردن و سر او ششم تن او درازست همچون سوزنی
و سبز است و در زیر گردن او چیزی چون سوزنی این طبیب که وصف او کرده است میگوید اعراض
گزیدن همه یک نوع است و این بازپسین را اعراض زیادت گفته اند و بعضی دیگر گفته اند

رتیلا جانوریست که بدان عنکبوت ماند که بتازی اورا فهد گویند یعنی یوز و اورا این نام از
بهر آن نهاده اند که بجهد و بیکن گیرد و جستن او همچون یوز بود و این رتیلا بسیار گونه است
جالینوس میگوید یازده گونه است و بتر ایشان مصری است بعضی گرد است همچون دانه انگور
سرخ است و بعضی دودناکست و بسیاهی زند و هم گردست چون دانه انگور و بعضی نقطه نقطه است
وبعضی سپید و شکم او گرد و دهان خرد و بر پشت او نقطهاست درخشان بدین سبب میگویند اورا
بستاره ماننده گروه اند و اورا کوکبه میگویند و بعضی زردست موی ناک زغبی دارد و بعضی دیگرست
که بانگور ماند اورا بدین سبب عنبیه گویند و بعضی را دهان بر میان سر است و پاها دراز و کوتاه است
و میل بسوی پس دارد و هرگاه که خواهد که کسی را بزند رطوبتی از دهان بجهاند و بعضی را نمله گویند
برنگ مورچه است گردن او سرخ است و سر او سیاه و پشت او سپید و منقط منقطها و الوان
وبعضی را زنبور گویند زیرا که بزنبور ماند و بعضی را کرسنه گویند از بهر آنکه خوردست چند یکی دانه کرسنه
و دهانش فراخ و درازست سخت خرد و شکم سرخ و دست و پای سپید و موی ناک است
وبعضی را بوجه گویند و بدان ماند و آن با مصری ماند که نخست یاد کرده آمده است سخت بد است
و شکمش بزرگست و سرش بزرگ و مضرتها که از گزیدن رتیلا پدید آید از قول آنکس گفت
کرشش نوع است آنست که جایگاه گزیدن او پیدا باشد و آماس اندر نیشتری حالها آید
باشد و بسبزی گراید و اندر بعضی سرخ باشد و با خارش بود و حوالی آن بخارش آید و هم
گفته اند اما پس گزیدن او سخت برخاسته باشد و گرم نباشد و او میگوید عصبها و اعصاب
زانو و پشت و قطن سرد باشد و میگوید که تن سرد شود و لرزه پدید آید و درد سخت بود و
بیخوابی بود و گونه روی زرد شود و چشمها بدان ماند که تر میشود و فزون از تری عادت
قطره قطره خون چکیدن گیرد و زیر شکم و حوالی زهار خون فارغ نپندارد و طبیعت ماده
از بالا و زیر دفع میکند و باشد که اندر اندامها همچون خانه عنکبوت چیزی پدید باشد و اندر بغولها
و اندر خایه نفخی پدید آید و مفاصل فراز هم آید بر سبیل تشنج و درد از بغل ران تا دو ران

وخفقان

وخفقان و عرق سرد پدید آید و باشد که صداعی همچون خداوند سرسام پدید آید و دیگران گفته اند که از
گزیدن آن آنجایگاه سپید شود و سوزشی سخت پدید آید و زود ساکن شود و از گزیدن سیاه
نقطه دردی پدید آید یا سرما و فراش و رعشه و رانها گران شود و از گزیدن کوکبه دردی صعب
با خارش و قشعریره و گرانی سر و استرخاء همه تن پدید آید و از گزیدن عنبیه دردی پدید آید سخت
و همه تن سرد شود و رعشه و کزاز و عرق سرد پدید آید و آواز منقطع شود و همه تن جذر شود و شکم باد
و نفوطی پدید آید و وقتی بمیراد و بول تیره گردد و از گزیدن سیاه دودناک درد معده و وقتی متواتر
و درد سر و سرفه پیوسته پدید آید و شکم باز گیرد و زود بکشد و گزیدن نمله سلیم تر باشد
و از گزیدن آن دیگر که بد بوجه ماند آبلها بر آید و زبان سنگین شود و از گزیدن زنبوریه آماس آن
موضع و کزاز و سبات و ضعیفی زانو پدید آید و گزیدن کرسنه بد باشد اعراض آن چون اعراض
عنبیه باشد و مصری سخت بد باشد و از گزیدن او صداعی سخت و سبات پدید آید و زود
بکشد **علاج** نخست قانون کلی و طریق جذب زهرها و جراحت بجای باید آورد و آب شور گرم
نطول کردن و تریاقها که اندر علاج گزدم زده یاد کرده آمده است دادن و گرمابه و آبزن سخت
نافع بود و در حال که اندر گرمابه شوند درد ساکن شود و چون بیرون آیند باز درد برخیزد پس هر
ساعتی اندر گرمابه باید برد **صفت** تریاق گزیدن رتیلا را و تنین بحری را و اجناس مار را
سود دارد و کبر و فلفل سپید و زراوند و بیخ سوسن آسمانگون و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و خربق
سیاه و کمون حبشی و برگ توت و نطرون و اقماع انار و انفحه خرگوش و دارچینی و سرطان
نهری و میعه و عصاره خشخاش و حب بلسان از هر یکی یک وقیه همه را بکوبند و بعصاره کبر بسرشند
و اقراص کنند هر قرصی یک درمی یک قرص یک شربت بود با نبید بدهند و اندر نسخه دیگر بیخ
سوسن سپید و عود بلسان و بزر الجبلبقون(?) و جوز السرو و بزر الکرفس زیادت آورده اند
صفت تریاقی دیگر شونیز دو درم سنگ دوقو و زیره از هر یکی پنج درم سنگ ابهل کوفته
سرو از هر یکی سه درم سنگ سنبل الطیب و حب الغار و زراوند مدحرج و حب البلسان و دارچینی

وخطیانا و بزر الجند بقون و بزر الکرفس اندر هر یکی دو درم سنگ با انگبین بسرشند شربت
چند بندق کوزا اندر شراب کهن و طبیخ سرطان و طبیخ جوز السرو بادارچینی و طبیخ مرغابی
و طبیخ هلیون با شراب آمیخته سود دارد و زراوند و زیره نیمانیم مقدار سه درم سنگ اندر آب
گرم سود دارد و حب الصنوبر و زیره حبشی و برگ درخت چنار و پوست او و بزر الجند قوقی و نخود
سیاه و حب الآس و تخم قیسوه و تخم شبت و زراوند و ثمره الطرفا و عصاره حی العالم و کو
رشتی از هر کدام که باشد دو مثقال اندر شراب سود دارد و خاکستر چوب انجیر و شراب
سرشته طلا کردن نیک باشد و زراوند با شیر درخت انجیر سود دارد و آب دریا گرم کرده
و همه آبهای شور گرم کرده نطول کردن سود دارد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب چهارم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن عنکبوت و علاج آن گزیدن عنکبوت بادها
در شکم پدید آرد و فراشا و اطراف سپید شود و عرق سرد پدید آید علاج آن علاج رتیلا است
و شراب صرف و هر ساعت اندک اندک سود دارد و گرمابه و عرق آوردن و شونیز اندر
شراب و میعه اندر شراب و سداب خشک تنها و اندر شراب و اگر سعد و سداب بیکجا
و منه اندر شراب بهتر باشد و حیوانی دیگر است همچون عنکبوت دراز پای گزیدن او درد
معده و آروغ و قی و بول غلیظ دشوار کرد و مضرت زهر او تیز است و کشنده و علاج او علاج
رتیلا است و دو حیوان دیگر است هم از جنس رتیلا و عنکبوت تن او پهن است و پایها سپید
از بن دو یکی را ابر سر دو فزونی است یکی پیش سر او راست فرو د آمده است چون خطی
و دیگر قاطع است از پهنا بروی گذشته بر نسبت چنان ماند که او را دو دهان است و چهار
منه و بدین نام معروفست که او را بتازی دوار لبه علوک گویند یعنی چهار منه آن دیگر را العوض
این دو فزونی که یاد کرده آمد و خط است یکی فزون و مضرت گزیدن هر دو همچون مضرت
گزیدن کژدم است و روی سخت کند و آن موضع سپید شود و پیچ اندر روی پدید آید و درد

بی خوابی آرد و علاج این همچون علاج رتیلا است و خربق و جاوشیر و قیسوم و جند بقون بدو
مخصوص است والله اعلم

باب پنجم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن شبش کرکس و علاج آن جانوریست همچون شبش
و همچون کنه سخت کوچک جالینوس میگوید از کوچکی از و پرهیز نتوان کرد و او را نتوان دید لیکن
مضرت گزیدن او بزرگست از مثانه و از مقعده و از بن دندانها خون گشاید و از معده بقی
خون برآید و از مشش بسرفه خون برآید و باشد که کار از دست بشود و علاج سود ندارد علاج
بر موضع گزیدگی باد زهر آزموده طلا باید کرد و عصاره کوک و صندل سرخ و شیر تازه و داد و عاج
شیر بزو سبکه و گل مختوم و برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و آب کشنه و عصاره کدوی تر و هر چه
حرارت را تسکین کند و جانوری دیگر است که پایهای بسیار دارد زهر او بد است و حکم همچون
حکم شبش کرکس است والله اعلم

باب ششم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن جانوری که پایهای بسیار دارد و بدین نام معروفست
این جانوریست که دراز بود آنچه بزرگتر بود درازوی باشد که بدستی بود و پشتری چند تنگ است
باشد و چهل و چهار پای دارد از هر سوی بیست و دو و هم از پیش تواند گرفت و هم از پس
میگوید که بگوش اندر شود و بعضی مردمان او را گوش خره گویند گزیدن او سلیم باشد از زحمتی
خالی نیست درد وی پدید آید و بسا طی بیارامد و نمک و سرکه بر گزیدگی او طلا کنند کفایت بود

باب هفتم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن کربا سه که وی را سام ابرص گویند و علاج آن مضرت
گزیدن او آنست که دندان اندر آنجا که بگزد بگذارد و دندانها او خرد بود و باریک و سیاه
و زرد و خارش اندر آن جای پدید آید و علاج وی آنست که ابریشم با قربان جای همی
مالند و از پهنا و دراز اهمی گردانند تا آن دندانها در وی آویزد و بیرون آید و روغن و فقاع بر
ضماد کنند و دندانها او را بیرون آرد پس محجمه بر باید نهاد و مزیدن و در آب گرم نهادن

دلگفته اند طلخشقوق خوردن سود دارد و اگر و صعب شود تریاق رتیلا دهند و جانوری دیگر
هین کرباسه ماند چهار پای دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را اسلامندر گویند چنین گویند
که این جانور را در میان آتش چه اندازه سوخته نشود و آتش را بکشد و او مانند عظاءه است
و چهار پای دارد و مضرت زهر او آنست که دو بخت کند و حرارتی عظیم همچون آتشی اندر تن
پدید آید و آماسی گرم اندر زبان تولد کند و زبان بسته شود و یا سستی شود و سخن اندر ماند و لرزه
بر اندامها افتد و چند شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد و باشد که عفن گردد و بو فتد
علاج علاج او همچون دراریح است و علاج خاصه رتیلا است از هر صفتی که بود و یعنی از زهر
صنوبری که بود با انگبین و طبیخ کماقیطوس سود دارد و گفته اند طبیخ صفدع خوردن و گوشت او
ضماد کردن سود دارد و خایه سنگ پشت صحرای و دریای سود دارد و که پخته بخورند

باب هشتم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر زخم انواع زنبور از زخم او آماسی سرخ
و دردی صعب تولد کند و نوعی زنبوریست بزرگ و سر او سیاه و بر تن او داریها بسیار
و درد زخم او تشنج ادا کند و ضعیفی زانوها باشد که بکشد و انواع دیگر کوچکتر تند باشد که از
زخم ایشان رنجی صعب رسد و شبها پدید آید و یرقان باز گردد و علاج در حال سرکه کشنیز
خشک بخورند در وقت پاک شود و گویند بگیرد رم سنگ تخم مرزنگوش در حال در وقت بیاید
و عصارها خنک سود دارد و شیافی از نخ بردارند سود دارد و آب خبازی طلا کردن
خاصیتی عجب دارد و آب خطمی و آب بادروج همچنین و بقلة الیمانیه و عنب الثعلب و کنجد کوفته
و برگ او ضماد کنند نیک باشد و آب غوره بزمین پاکیزه ریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه
و برگ نام سود دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصاره خرفه طلا کنند و خرقه تر بر آن بنهند
و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه ضماد کنند سود دارد و باب گرم و نمک بکمید
کنند و شیر انجیر خام طلا کنند و شوره دیوار با سرکه طلا کنند سود دارد و انموذج اندر آب گرم

داشتن

داشتن یکساعت پس آنگاه باب شوربه که باز آوردن آزموده اند در حال درد
ساکن شود و بکبس بروی مالیدن درد بنشاند و علاج بکبس انگبین بهین نزدیکیست
والله اعلم

باب نهم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن مور پرنده جانوریست مانند مور لیکن
از وی بزرگتر است و نیش دارد همچون زنبور چند زنبور کوچک است لیکن دراز تر و باریکتر
از وی و پایها او همچون پایهاء عنکبوت دراز و زرد و دیگر دایره بر تن زنبور باشد بر تن او
کوچکتر است و خانه از گل سازد و روزن خانه وی فراخ بود و بچه او همچون بچه عنکبوت
پس پوست بگذارد و زخم او همچون زخم زنبور بود و علاج همچنان والله اعلم بالصواب

باب دهم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر زخم کژدم دریائی میگویند که مضرت او آنست
که شکم بر آماسد چنانکه در استسقا و بی خواست او از وی باد و بادها میجهد و علاج او علاج رتیلا
و علاج حسن بحری و عنکبوت بحری احوال او نزدیکست باحوال کژدم دریائی والله اعلم

باب یازدهم

از گفتار پنجم از کتاب نهم اندر گزیدن صفدع دریائی صفدع دریائی سرخ
باشد جانوری بلندست و زهر او بدست هر جانوری که برسد قصد کند و بدو جهد از دور و لیکن
نتواند گزید سوی او بدود و دمیدن او زیان دارد و مضرت او آنست که گزیدن او آماسی کند
عظیم و زود بکشد علاج او تریاق بزرگ باید کرد و آنچه بدین ماند و تریاقها که در علاج رتیلا
یاد کرده آمدست والله اعلم بالصواب تمام شد کتاب السموم و بتمام شدن این کتاب
تمام شد کتاب ذخیره و منت خدایرا و توفیق از وی و درود بر گزیده عالم
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اجمعین و الکوم عذر در تمام شدن کتاب
بخواهد و عذر تقصیری که درین کتاب هست و عذر بیماری طبیبان ... تعالی

تم

فصل اول

اندر عذر تمام ناشدن کتاب

یک عذر آنست که فرمان عالی خداوند بنده ی [illegible] عالیا بجان بود که دار و خانه بها الدوله رحمة الله اسعد این بنده تیمار دارد و مردم خوارزم چون دیدند که خبر بر دست میرو [illegible] روی بدین بنده دارند و گاه و بیگاه از سوال و جواب مردمان نزدیک بنده زحمتی بودی و بنده را الضروره هر ساعت گوش بسوال یکی بایستی داشت و دل بجواب او مشغول تا سهوی و تقصیری نیفتد و ابدا این معنی پیوسته بود است و معلوم است که مطالعت کتب و گزیدن سخنها و شرح دادن و مهذب کردن و بر نسقی و ترتیبی که باید جمع کردن در میان این زحمت و دل مشغولی ممکن نباشد و بدین سبب بنده را فرصت آن کار سخت اندک بودی و از بهر آنکه فرصت اندک بود خدمت دیر از دست بر آمد و حکایتی است خوب اندرین باب لایق مردی شهری گرگان از ولایت گیلان منجم فاضل او را کیا کوشیار گفتندی و بروزگار امیر قابوس بود است و امروز فرزندان او اندر نواحی قم مقام دارند و علم نجوم ورزند و بنده ایشان را بشهر قم دید و اندر دست ایشان کتابها دیدم بخط کیا کشیار خطی سخت عجب از خوبی و پاکیزگی و همواری بنده تعجب کرد چون دیدند که بنده تعجب میکند گفتند که ما را حکایت کرده اند از وی که عادت او چنان بود است که وقت ملول مشغولی هیچ دفتر و قلم بدست نگرفتی و انروز که نشاط چیزی نبشتن داشتی قلمها بسیار براشیدی و پیش خویش بنهادی و هر قلمی چند بنوشتی چون دانستی که سر قلم بخواهد گشت آن قلم بنهادی و دیگری برداشتی و چون ملول شدی بالحی بایستی گفت دفتر بنهادی پس کسی او را گفت تا تراز دفتری تمام کرد روزگاری بسیار باید وی گفت بلی روزگار بسیار باید لیکن هر که از پس من دفتر من ببیند نگوید و بر نبشت لیکن گوید درست و پاکیزه نبشت این بنده نیز بوقت ملالت و مشغولی بدین خدمت کم مشغول بود است امید آنکه تا هر که این خدمت را

مطالعه

مطالعت کند گوید که نیکو جمعی است و تمام و شایسته کرده است عذر دیر ماندن اینست

فصل دویم

اندر عذر تقصیری که اندرین کتاب هست

تقصیر اندرین کتاب آنست که بنده این کتاب را کتاب ادویه مفرده جمع نکرد و کتاب قرابادین نیز جمع نکرد و عادت چنانست که هر کتابی که بدین حجم و بدین شرح باشد از کتاب ادویه مفرده خالی نباشد و بنده این کتاب ادویه جمع نکرد از بهر آنکه قصد بنده آن بود است که هر چه اندر کتابها دیگر مختصر است و شرحی تمام حاجت آن شرح تمام کند و هر معنی که سخن آن دراز بود است از انجمن اندک ترجمان تو انگر دان و درازی بگلند و بر طریق اختصار بیانی روشن و هر فایده که اندر کتابها دیگر پراکنده است درین کتاب جمع کند و شرح ادویه مفرده چنانکه میباید هیچ در کتاب نیست و معرفت آن چیزی نیست که بقوت علم و طریق قیاس بدست توان آورد جز بمشاهده و سماع نتوان دانست و بنده را روزگار آن نبود که در جهان بگردد و داروها و نباتها ببیند و از مایده استادان بپرسد و چون از روزگار نیافت و متقدمان این معنی چنانکه می باید شرح نکرده اند بنده بر ایشان زیادت نتوانست آورد جز آنکه داروی چند که معروفتر است و بیشتر بکار دارند چون داروهای مسهل و داروهای قی و مانند آن و مضرت غذاها و میوه ها هر یکی اندر جایگاه خویش یاد کرده آمدست و آنچه متقدمان کرده اند خود در دست ها مردم بسیار است بدین سبب این کتاب از کتاب ادویه مفرده خالیست و بوجهی مستغنی است از بهر آنکه آنچه معروفتر و بیشتر بکار دارند یاد کرده آمدست و شرح داده و اگر کسی خواهد که ادویه مفرده قانون با این کتاب اضافت کند نیک باشد و بنده نکرد از بهر آنکه اگر این کتاب با این اضافت کردی همان کسان که خواهند گفت که خبر این کتاب را ادویه نیست تواند گفت که این ادویه مفرده جمع تو نیست و با آنکه اگر آن کتاب با این اضافت کردی هم از تقصیر خالی نبودی از بهر آنکه مر با تقصیر است و اندر کتاب تقصیری دیگر هست و آن آنست

که او را قراباذین نیست و قراباذین انجها امیجونها و جبها و شرابها و ضمادها و مانند آن چیزها بود
و قراباذین بسیار جمع کرده اند و در دست مردمان موجود است بنده اگر این کتاب را
کردی جز آن نبودی که یکی از قراباذین نسخت کردی لیکن بنده اندرین تقصیر کردست و این کتاب
بی قراباذین ناتمام بگذاشت از بهر آنکه این کتاب بنام خداوند جمع کرده تا بنده درین خدمت
هر روز دولت او بحمد الله افزونست بنده بر سبیل فال این ناتمامی را روا داشت امید زیادت
دولت او را و باز داشتن عین الکمال را ازین دولت ایزد تعالی پاینده داراد بمنه و فضله
و پس از مدتی فرمان عالی چنان بود که این کتاب را از قراباذین خالی نباید گذاشت
تا ابتر نباشد بحکم فرمان نیز قراباذین جمع کرده شد. فصل سیم

اندر عذر طبیبان از جهت بیماری ایشان

اسباب کلی که از آن بیماریها
تولد کند پنج نوعست یکی آنکه هوا بسببی از سببها متغیر شود و وبا پدید آید دویم تدبیرها بد و بی
پرهیزی سیم اعراض نفسانی چهارم اسباب بیرونی چون صدمه و کوفتگی و بوی و مانند
آن پنجم بیماریهائی که بمیراث از پدر بفرزندان آید اما آنچه از تغیر هواست طبیب اندر دفع آن
بیش از آن نتواند کرد که هوا خانه خویش را تدبیر کند تا مضرت او بدو کمتر رسد و اندر
طعام و شراب و شربت و آنچه شرط است بجای آرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمدست
لیکن اگر طبیب با احتیاط خویش باز نگذارند نزدیک بیماران برند اگر بیمار شود از دو سبب
قوی باشد یکی آنکه هر ساعت از هوای خانه خویش که از تدبیر خویش اصلاح کرده باشد
بهوای شهر بیرون آید و این چنان باشد که از هوای نیک بهوای بد شود و از آنکه هر ساعت
هوا بدل میکند و حال بد باشد دویم آنکه چون نزدیک بیماران اندر آید نفس بیمار و بخار
هوای خانه که بیمار اندر آنجای بود و بخار بیمار اندر آن خانه گرفته او را نفس میباید گرفت و چون
این دو سبب جمع شوند اگر بیمار نشود عجب باشد خاصه میداند که زیانکارتر رسد آتش
و دانش او را دروی اثری بزرگست و سببی سیم کرد و آنجا که هوا متغیر نشود و سببی

وبائی نباشد عذری صحیح است و آن آنست که طبیب را بامداد آن دلیل باید دید و بیشک
اندر دیدن آن کراهیتی است و طبع را نفرتی خاصه که بیشتر مردمان قاروره میدهند و تا بیشتر
و اندر خرقه پلید درشت عرضه کنند و از آن زیادت کراهیت و نفرت بود و باشد که بیماری
قی کرده باشد یا اسهال افتاده باشد و یا نفث و سپید و رطوبتی ناخوش و ریمی برآورده
باشد طبیب را تکلف دیدار آن باید کرد و باشد که بیمار عرق کرده باشد طبیب را دست
بر نبض او باید نهاد و تا دست بدان عرق که ماده بیماریست آلوده شود و همه خلق را ازین کراهیت
کرده آمد طبع نفرت گیرد و تحمل آن نتواند کرد و اگر طبیب را که این تحمل کند نفرتی آید و در روی اثر
کند و تکبری آرد عجب نباشد و باشد که بیماری بود که فرمان طبیب نبرد و طبیب را بر بیماری
خویش ملالت کند طبیب را آن غصه باید خورد و مدارا باید کرد خاصه اگر بیمار مخدوم بود و سبب
دیگر آنست که طبیب را پیوسته سخن درد و بیماری و قی و اسهال و نفث و مانند آن باید شنید
و از آن جواب خویش باید داد و این همه انواع بیمرادیست و کسی را که چنین بیمرادی باید کشید
اگر بیمار نشود عجب باشد این نوع بیماری آنست که اگر طبیب منع آن نتواند کرد معذور باشد
و اندر بیماری که از اسباب بیرونی افتد معذور باشد و اندر بیماری که بمیراث آید معذور باشد
و بیماریها دیگر که از تدبیرها بد و بی پرهیزی افتد بر طبیب عیب باشد و اندر آن معذور
نباشد و الله اعلم الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلم علی محمد و آله
اجمعین الطیبین الطاهرین
اخیارا و سلم کثیرا

م م

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از آنکه کتاب ذخیره خوارزمشاهی ختم کرده شد و سبب خالی گذاشتن این کتاب
از کتاب ادویه مفرده و از قرابادین یاد کرده شد و عذر آن خواسته آمد و اندیشه افتاد که
اگر عذر خالی گذاشتن از ادویه مفرده آنست که ماهیت و صفت همه داروها نباتی و معدنی
معلوم نیست و هیچکس از متقدمان و متاخران از ایشان شافی نکرده اند و بدانچه ضبط کرده اند
از یاد کردن ماهیت و صفت و منبت و معدن داروها وفا نکرده اند و آنچه ایشان نکرده اند
تمام کردن آن ممکن نشد از بهر آنکه معرفت آن بقوت علم و بقیاس بدست نتوان آورد
و جز بمشاهده و سماع نتوان دانست و بنده را بروزگار جوانی فراغت آن نبود که سیاحت
کردی و نباتها و معدنها طلب کردی و داروها بدیدی و بیازمودی و هر یکی را بتحقیق
بشناختی اما داروها حیوانی برخلاف آنست از بهر آنکه حیوانات را میتوان دانست
و منافع آن معلوم است و بیشتری آزموده است بدین سبب تمامی کتاب این گفتار اندر
منافع اعضای حیوانات جمع کرده شد و چون غرض از جمع این گفتار تمامی کتاب بود تمامتر
آنست قرابادین بترتیبی جمع کرده شود و چون عذر خالی گذاشتن این کتاب از ادویه مفرده
این بود که یاد کرده آمد واجب شد اندر قرابادین این کتاب داروهایی که اندر علاج [illegible]
بکار آید نام این شمرده اند و اندر آخر هر بابی طبع و فعل هر داروی یاد کرده آید تا مبتدی را
فایده قرابادین بیشتر باشد و بر منفعت هر معجونی واقف شود و بداند که هر داروی اندر
هر معجونی از بهر چه کار کرده اند و اگر حاجت آید که داروی ترکیب کنند و اندر ترکیب آن
بر بصیرت بود و اگر ماهیت و منبت و معدن داروها یاد کرده نیاید از یاد کردن نام
و طبع آن بدین منفعتها که گفته آید حاصل است بدین سبب قرابادین این کتاب دو مقالت
مقالت اول اندر یاد کردن داروهای مفرده که بدین ترتیب یاد کرده آمد و مقالت دوم
اندر یاد کردن انواع داروهای مرکب و این قرابادین را تتمه کتاب ذخیره نام کرده شد

والله سبحانه وهو الموفق المعين

گفتار

اندر منافع اعضای حیوانات بترتیب ا ب ت ث تا آخر

حرف الالف **انسان** آب دهان مردم ناشتا کژدم را و مار را و کرم را که در گوش شود
بکشد آب دهان مردم محرور خشک مزاج در چشم خداوند سبل افکنند سود دارد نخود دندان
مردم ناشتا بر قوبا کودکان مالند ببرد قوبا پارسی بر لون باشد دندان مردم بکوبند
یا بسوزند و بسایند و بر گزیدگی افعی کنند سود دارد و شیر مردم خداوند سل را سود دارد
و سوزش معده بنشاند و ادرار بول کند شیر با موم و روغن زیت بر پای نهند درد نقرس را
بنشاند و خداوند قرحه رحم را نطول کردن بشیر مردم سود دارد خاکستر موی مردم بر
گزیدگی کلب الکلب طلا کنند سود دارد بول مردم گرد خارش و قوبا را سود دارد و سبوس را
که میان موی باشد ببرد خاصه بول کودکان که بوقت بلوغ نزدیک بوند و اگر بول مردم
اندر دیگی مسین بپزند سپیده را از چشم ببرد و طرفه را ببرد بول مردم مقدار یک سکره
با ماء العسل گرما بخوداب مقدار یک سکره خداوند یرقان را دهند سود دارد گفک بول مردم
که از زمین برخیزد بر ثولول طلا کنند سود دارد ثولول را الشهر من کنده گویند و بخراسان
آنچ گویند منی مردم بر قوبا طلا کنند سود دارد خون حیض بر نقرس طلا کنند درد بنشاند
منی مردم نیز درد بنشاند و اگر خون حیض حمول کنند آبستنی باز دارد **اسد** پیه شیر
طلا کنند باه را قوت کند و نعوظ پدید آرد **ارنب بری** خون خرگوش طلا کنند کلف را ببرد و خاکستر
قحف سر او طلا کنند خداوند داء الثعلب را سود دارد شکم و احشاء او همچنان بر تابه بریان کنند
و بسایند و با روغن گاو یا روغن گل طلا کنند موی برآرد و مغز سر او تنها با روغن گاو یا با
در بن دندانها کودکان مالند هنگام دندان برآوردن بآسانی برآید مغز سر او رعشه را
که از پس بیماری افتد سود دارد و پنیرمایه گرم و خشک است معده را نیک نباشد لکین
خون را که در معده و شش فسرده باشد و شیر را که اندر معده بسته باشد و پنیر گشته بگدازد

وتحلیل کند و اسهال کهن باز دارد و خداوند ریش روده را سود دارد و اگر زنی از پس پاکی
پنیر مایه خرگوش با غیران خمول اسپاز دو بر آبستنی یاری دهد و اگر از پس پاکی بخورند
آبستنی باز دارد و خاصه اگر سه بار او با پیه کرکس بخورند اختناق رحم را سود دارد و پنیرمایه اسب
اندرین معنی خاصیتی تمام است یعنی اختناق رحم و همه پنیرمایها پادزهر شوکرانست و پنیرمایه بزغاله
و آهوبره و پنیرمایه اشتر همه نیک باشد اندرین باب شربتی ازوی قولوسی واین نقیراط
باشد و پنیرمایه خرگوش که تازه باشد بدهند مارگزیده را سود دارد و تازه از بهر آن گفته اند
که تازه خوشتر باشد خون خرگوش با شراب بدهند پادزهر جرارهمی است شحم شکم خرگوش
با داروها روپاشنده بر جراحتی که خون باز نمی ایستد بر نهند سر جراحت را بگیرد طبیخ او خداوند اوجاع
مفاصل را بجای طبیخ روباه باشد سرگین خرگوش بر ثآلیل زود و کنند سود دارد **ارنب**
بحری جانوریست با صدف رنگ او بسرخی زند اندر اندامها او اجزای بود چون برگ
اشنان خون او بکرمی طلا کنند بهق و کلف را ببرد و خاکستر او از داء الثعلب موی برآرد
خاصه اگر با پیه خرگوش یا پیه باز طلا کنند اگر او را ناسوخته ضماد کنند موی را باطل کند صدف او
بسایند چشم را جلا دهد اگر او را بخورند از جمله زهرها قاتل است [illegible] **ابن عرس**
این حیوان را بپارسی راسو گویند اگر کسی را بگزد گوشت او بر گزیده گی او نهند در حال درد بنشاند
و اگر در نقرس ضماد کنند سود دارد و گزیده گی سگ دیوانه را ضماد کنند سود دارد
راسو را بسوزند و خاکستر او با موم و روغن سوسن بسرشند و کهن کنند و بر خنازیر و غدد
سا این طلا کنند سود دارد و گوشت او بسرکه اندر نهاده ما قدیم کرده مارگزیده را سود دارد و
طبیخ او و گوشت او نطول و ضمادی نیکست که بر گزیده گی جانوران زیانکار نهند سود دارد و سر
در انگانه داشتن خانه را از حیوان زیانکار پاک دارد اگر گوشت او بکوبند و مصروع را
با شراب بدهند سود دارد و **افعی** شوربای افعی خداوند علت جذام را سود دارد و روغن
زیت که افعی اندر وی پخته باشند مالیدن سود دارد و جالینوس میگوید رشتهای بسیار

بران

برنگ ارغوان بگردن افعی بر پیچند و گلوی او بدان بفشارند آن رشتها بر گردن کسی
که او را خناق باشد یا علازه آماسیده باشد بر پیچند سود دارد و گوشت افعی بر گزیدگی افعی
کنند سود دارد و درد بنشاند **حرف الباء البقر الاهلی و الوحشی** سکبای گوشت گاو اهلی
و قریص او که با گشنیز خشک و اندکی زعفران کنند ماده تها که بمعده ریزد و ناصی آید از آمدن
باز دارد و بدین منفعت خداوند اسهال صفراوی را سود دارد و ناطول گاو اهلی بسرکه پخته
خداوند یرقان را سود دارد روغن گاو مردم صفراوی را سود دارد و زهره گاو اهلی اندر داروها
که موی را نگاه دارد در افتد سود دارد و زهره گاو اهلی و پیه خرگوش اندر داروهاء داء الثعلب
در افتد چنانکه اندر جایگاه یاد کرده آمدست زهره گاو اندر خانه مور بریزی بر نیایند زهره گاو
اهلی سنگی باشد از آنکه او مهره خوانند کودکان را از بهر ریاح الافریه و با کودکان معقد از بهر آنگ
تا دانگی بدهند تب آرد و بحرارت تب این علت زایل شود سرگین گاو اهلی اندر ضماد استسقا
در افتد چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمدست سرگین گاو اهلی با عناب بر بیر نهادن یعنی
شب نهادن و یک شب نه پیه را ایر دو مغز ساق گاو اندر ضماد اما سها صلب در افتد
استخوان گوساله سوخته و سپید گشته با انگبین بسرشند و بر گزیده گی سگ و مردم و گرگ
ضماد کنند سود دارد و چرم موزه کهن از پوست گاو ساخته بسایند و بر سودگی و ریش انگشتان
که از موزه افتاده باشد درو کنند سود دارد سرون گاو اهلی بسوزند و با سرکه بر وضح طلا کنند
رنگ آن همرنگ جای دیگر کند پیه گاو وحشی با روغن گاو و پیه مرغ بر گزیدگی تمساح ضماد کنند
سود دارد پیه او طلا کنند حشرات را باز دارد و اندر ضماد آماسهای صلب و ضماد تشنج
نخست سودمند باشد سرگاو وحشی سوخته و سپید شده دندان را سپید کند و گوشت بن دندان را
سخت کند و درد بنشاند و اگر در چشم کشند ماده تها را از چشم باز دارد لیکن آنچه در چشم کشند
مغسول باید و مغسول خداوند علت دوسطاریا را سود دارد و کسی را که خون از گلو برآید
سود دارد و اندر ریشهاء بد بکار آید قضیب گاو وحشی بریان کرده کسی را که مار گزیده باشد

سود دارد و قوت باه را زیادت کند و قضیب کاو جوانه اهلی خشک کنند و بکوبند نیم دینار سنگ
با زرده خایه نیم برشت بدهند باه را سود دارد **بط** به بط و به مرغابی اندر علاج تشنج و علاج
آماسها رحم بکار آید و درد رحم را و اماسها آنرا سود دارد و کوشت بط کرمتر از کوشت همه
جانوران اهلی است و مرغان بعضی طبیبان کفته اند کوشت او مردم سبز را مزاج
کرم کند و کرم مزاج را تب آرد و پیه بط بهتر از پیه همه مرغان است رنگ روی روشن کند
و آواز صافی کند و کرم مزاج را تب آرد و آنرا با پیه مرغ خانکی و با مرداسنگ بسرشند
و طلا کنند نشان زخمها ببرد و اندر شیافها که از از بهر قوت باه سازند بکار آید کوشت او
دیر کوارد از آنکه بکوارد غذای تمام دهد و قوت باه را زیادت کند و منی بیفزاید کوداب بط
با شکر و تخم کزر قوت باه زیادت کند سرکین بط با دراریح و روغن زیت بسایند
و با عسل بطلا در رو مرغ آبی سپید باشد جانوران زیانکار قرار نکیرند و بط جانوران
زیانکار را بکشد **باز** سرکین باز بجای سرکین بط اندران مرهم که یاد کرده آمد و زهره
باز اندر شیاف مرارات بکار آید **حرف التاء تمساح** جانوریست اندر نیل مصر باشد
زیانکار صعب است پیه او و کوشت او بر کزیدکی او ضماد کنند در ساعت درد بنشیند
سرکین او سپیدی چشم را ببرد **حرف الثاء ثعلب** روباه تحلیل کننده است پوستین او
کرم کننده تر از دیکر پوستینهاست پوشیدن آن مرطوب را سود دارد و رطوبتها را
تحلیل کند طبیخ او نطول کردن و اندران نشستن خداوند اوجاع مفاصل را سود دارد
روباه کشته یا ناکشته در روغن زیت بپزند همچنان زنده تا مهرا شود این روغن سود مندتر
از طبیخ باشد از انیم کرم تر شود و بد و اندر نشینند پس ازان که استفراغها کرده باشند
ماده را از مفاصل تحلیل کند پیه روباه اندر کوش چکانند درد کوش بنشاند شش او خشک کنند
خداوند ضیق النفس را سود دارد شربتی یکدرم تا دو درم با شکر یا باید شش و جکر
خشک کرده مقدار دو درم سنک خداوند سپرز را سود دارد روباه در آب بپزند

بی

بی پسیج حوایج تا مهرا شود و کوشت او بفشارند آب او بکلوی اسب فرو ریزند جذام بر و
حرف الجیم جمل کوشت اشتر کرم کننده است کوهان او و دو کمند بواسیر را سود
دارد از شیر همه جانوران بیم باشد که و نفخ پدید آید مکر از شیر اشتر و همه شیرها خداوند
درد جکر و سپرز را زیان دارد مکر شیر اشتر و خداوند استسقا را سود دارد و خاصه اکر شیر اشتر
اعرابی بود و شیر او با بول او بدهند سود دارد و اکر با روغن پیه انجیر دهند صلابت احشا را ببرد
شیر اشتر اعرابی حیض را بکشاید و خداوند بواسیر را سود دارد و پنیرمایه اشتر خشک کرده
مقدار یک نخود در آب حل کنند و بخورند پس از وقت مجامعت بدوازده ساعت
قوتی عظیم دهد باه را اندر کار آورد و اکر رنجه دارد آب سبد غسل کنند قضیب و دنبال اشتر
مست بسوزند و خاکستر آن بشراب کهن بسرشند و بر قضیب و مقعده طلا کنند قوتی عظیم
دهد شش اشتر کباب کنند و بر پای که از موزه سوده شده باشد و ریش کشته و آماس
کرده بر نهند آماس ببرد و درد بنشاند و همه آماسها دیکر را سود دارد موی پر ابیوال اشتر
اعرابی شستن سبوس را ببرد و اندر ادویه مفرده قانون میکوید دماغ اشتر خشک کرده
با سرکه خمر مصروع را بدهند سود دارد **جراد** از انواع ملخ بهتر آنست که تن او کردست
و بزرگ دست و فربه باید که باشد دوازده عدد ازان بکیرند و سر و اطراف بیفکنند و آنرا
با اندکی برک مورد خشک همچنان بخورند خداوند استسقا را سود دارد و او را بریان کرده خوردن
خداوند تقطیر البول را و کژدم کزیده را سود دارد و او را دود کنند خداوند عسر البول را و خداوند
بواسیر را سود دارد و اکر خداوند عسر البول زن باشد منفعت آن او را از و دتر باشد
حرف الحاء الحمار الوحشی الاهلی کوشت خر اهلی و جکر او بسوزند و بر وغن زیت بر طرقیدکی بشت
پای در روی که از سرما طرقیده باشد طلا کنند سود دارد جکر او را سوخته با روغن زیت بر خنازیر
طلا کنند سود دارد جذام را ببرد کوشت خر اهلی بپزند و خداوند کزاز را در شوربای او نشانند
سود دارد جکر او بریان کرده مصروع را ناشتا بدهند سود دارد سم او سوخته و سوده بدهند

تا بخورد سود دارد از سم او و انکشتری که بسته مصروع در انکشت دارد سود دارد و بخاصیت بیم
خر اهلی ضماد کنند باه را قوت کند شیر خر اهلی سپید نوزاد و دق و سل را سود دارد و شیر او
مضمضه کنند دندانها و کوشت بن دندان سخت کند بخاصیت سپید خر وحشی طلا کنند کلف را
سیر و با روغن قسط طلا کنند درد پشت و درد کرده را که از باد غلیظ بود سود دارد سپید خر وحشی
خشک کرده دو درم سنگ با شکر یا سکنگبین خداوند درد سپرز را سود دارد و خون خر
اهلی بر پیشانی طلا کنند رعاف که از حجاب دماغ می آید باز دارد و کفته اند خایه خر وحشی او را
قوتی عظیم کند و کسی را که از منی بوی ناخوش آید منی را بول خر اهلی بشویند سود دارد و این
بهترین علاجی است سرکین خر اهلی که تر باشد بفشارند و آن تری بر پیشانی طلا کنند و منی
اندر چکانند خون منی باز دارد و بول خر وحشی سنگ مثانه بریزاند **حمام** کوشت کبوتر
بچه که هنوز بر نخاسته باشد کرم و تر باشد و سبب غلیظ باشد و انچه بر خاسته باشد
و در پریدن آمده سبک تر باشد و خایه کبوتر زهومت ناک باشد و خون کبوتر بکرمی
بر پیشانی چکانند رعاف که از حجاب باشد باز دارد و زیر بال کبوتر رک زنند و آن خون
بچشم در چکانند همین منفعت کند در اختیارات چنین همی آید که سرکین کبوتر با سنگ
شکر طبرزد اندر آب سپید بخورند کرده و مثانه را از سنگ و از ماده آن پاک کند کودک را
نیم درم دهند و بالغ را یکدرم و کفته اند علف این کبوتر بچه تخم کتان باید و بعضی کفته اند سرکین
کبوتر و بلبل و نمک را سبک تار است هر روز یکدرم سنگ با طبیخ شکر اشیع باید داد
سرکین کبوتر اندر مرهم بزاتنده بکار آید جراحتها را بپزاند و سوراخ کند و اندر ضمادهای استسقا
بکار آید سرکین کبوتر اندر خرقه کتان بندند و بسوزند و با روغن کل بیامیزند ریشها را که جراحت
بود بهتر کند و کفته اند اکر بال کبوتر دشتی با هم سنگ آن نمک که بتازی ابیح کویند
بیامیزند و بسوزند و اندر خمیر کنند بدان مقدار که نمک کنند و نان بپزند آن نان خداوند
خنازیر را بخورد خنازیر نیست شود و اکر سوده بر یان کنند همین منفعت کند خون کبوتر

دشتی و اهلی بر جراحت سپید کنند اماس نکند اکرچه جراحت با پیچوان رسیده باشد
حیه از مار کوشت و پوست بکار آید و این ماران بزرک باشند چون افعی خاصه
ماری که از او سود سال کویند و افعی در منفعت فزون از همه باشد طبیخ مار که سر و دنب او
جدا کرده باشند سود دارد و کوشت مار تازه بهتر بود و پوست مار تر و خاصیت مار
آنست که اکر کسی خورد که اندر تن او فضله باشد آن فضله را سوی پوست آرد و بدین سبب است
که شپش اندر اندامها پدید آرد و اندر کتب می آرند که یکی را دیدند که کوشت مار خورده بود
بر کردن او خراجی پدید آمد بشکافتند شپش بسیار یافتند اندر وی و طبیخ او و کوشت او
قوتها را مدد کند و حاستها را تیز کند و جوانی بر مردم نکاه دارد و خداوند جذام و خداوند درد
عصبها را که از سردی بود سود دارد و نمک او نیز سود دارد و طبیخ او طلا کنند بر جذام
سود دارد و پوست او اندر شراب بجوشانند و بکوش اندر چکانند درد کوش را سود دارد
و اکر با سرکه بجوشانند و بدان سرکه مضمضه کنند خداوند درد دندان را سود دارد و مهره مار
با خویشتن داشتن سود دارد و بعضی کفته اند مهره مار سنگ مثانه را بریزاند و جالینوس
این را منکر است **حربا** جانوریست از جنس کربا سه بزرک پیوسته روی با قتاب دارد
کفته اند خون او بر جایکاه موی که از چشم بر آید طلا کنند موی را نیست کند **حلزون**
جانوریست که با صدف اندر خود را سپید کند او را بسوزانند اندر دارو های چشم بکار آید
حرف الخا خز میان جانور معروفست خایه او را جند بیدستر کویند بهترین آن آنست باشد
که دو خایه از پوست پیدا باشد و انچه بدین صفت نباشد مغشوش باشد و غش آن جاوشیر
و صمغ کنند و لختی جند بیدستر با آن بیامیزند و بخون سرشند و اندر مثانه کنند و خشک کنند
کرمست با خر درجه سیم تا بدرجه چهارم و خشکست بدرجه دویم هر اندامی که بدان طلا کنند
کرم کند و بادها بشکند و خداوند رعشه و فالج و تشنج رطوبتی را و خداوند نسیان او خداوند
سبات را که بی تب بود و باب بود سپید که و روغن کل بیویانند و طلا کنند سود دارد

وخداوند لشرغش را بدهند سود دارد و خداوند سبات را با انگبین و پلپل دهند و در پی کار باد
و سردی بود دیوی وضماد آن زایل شود دیگ عدس پس از وی با روغن ناردین بگوش اندر چکانند
درد گوش که از باد بود زایل کند و بوی او اما پس ششش را که از باد غلیظ بود و بیرون ضماد او فواق را
که از امتلا باشد با سرکه بدهند سود دارد و خداوند مغص را اهم باسرکه بدهند سود دارد و ورم
جند بیدستر با پودنه با انگبین بسرشند و بدهند حیض بگشاید و مشیمه بیرون آرد و بخت رگ
باسلیق زنند یا صافن پس این شربت دهند جند بیدستر با روغن زیت سوده برگزیدگی جانوران
زیانکار طلا کنند سود دارد و جند بیدستر آنجا اغبر باشد و بسیاهی زند زهرست و اگر سلامت
یابند در سرسام افتد پادزهر جند بیدستر ترنجی است و خل الخمر و شیر خر آنجا که جند بیدستر نباشد
وزن آن وج و نیمه آن پلپل بجای آن باشد **خطاف** دیسقوریدس گوید بچه از آنکه از نخستین
شکم حاصل آید بگشایند در شکم او دو پاره سنگ یابند پاره و یک لون و دیگر پاره با الوان بسیار
این هر دو سنگ را پیش از آنکه غبار به او رسد اندر پوست گوساله کنند و بر بازوی مصروع بندند
یا بر گردن او سود دارد و دیسقوریدس من آزموده صرع بسیار زایل شد و اگر خشک کنند و بسایند و
از آن بخور کنند قوت بصر را قوی کند و اگر او را و بچه او را بسوزند و در آبگینه بسوزند چنانکه رسم است
و بسایند تا چون غبار شود و با انگبین در چشم کشند قوت بصر را زیادت کند و گفته اند دماغ او
بخورد کسی که آب بچشم فرو می آید سود دارد و اگر خشک کنند مقدار یک درم خداوند خنازیر را
سود دارد و خاک خانه او با شیر کاو بیامیزند و بمالند بر روی که از ند کسی را که آب تاختن باز
گرفته باشد بدهند و آب گشاده شود **خفافیش** شب پره باشند و اگر بشیند و پاک کنند
و بکوبند چندانکه بسر انگشت بردارند با شکر یا انگبین خداوند سپرز را بدهند و هفت عدد از شب پره
بگیرند و بکشند و پاک کنند و اندر دیگی کنند و سرکه بر سر آن کنند و سر دیگ بپوشند و دیگ را
بگل اندر گیرند و اندر تنور گرم نهند تا پخته شود و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند
و گوشت او بدان سرکه بمالند هر بامداد و بر سپرز خداوند سپرز را بدهند سود دارد

ابوعلی

ابوعلی سینا میگوید این علاج آزموده است شیر زنق بول او است ناخنه را و سپیده را ببرد
مغز سر او با انگبین در چشم کشند آب فرود آمدن را باز دارد و خاکستر او قوت بصر زیادت کند
خراطین کرمی سرخ است دراز اندر زیر سبوی آب اندر میان گل تر بدید آید او را
بکوبند و بر جراحت که بر عصب افتد ضماد کنند و سه روز بسته دارند سود دارد و او را به بط
بجوشانند و بگوش اندر چکانند درد گوش را سود دارد و بروغن زیت بجوشانند خداوند
درد دندان را بگوش اندر چکانند بجانب مخالف سود دارد و او را خشک کنند و بسایند اندر
شراب که بتازی الطلا گویند خداوند یرقان را سود دارد و او را بول آرد و سنگ مثانه
بریزاند و خداوند عسر البول را سود دارد و او را خشک کنند و بسایند و با روغن کنجد بر قضیب طلا کنند
قضیب را فربه کند **خنفسا** او را در روغن بجوشانند و بگوش اندر چکانند درد گوش را ببرد
و نوعی خنفساست که او را بپارسی درم دزد گویند بروغن بجوشانند و آن روغن بر بواسیر
طلا کنند سود دارد و او را با پوی مادران بروغن بجوشانند و آن روغن بر بواسیر طلا کنند سود
دارد و بر مقعده طلا کنند که بیرون آمده باشد بجای باز شود **حرف الدال دجاج**
طبیخ خروس پیر خداوند قولنج را و خداوند رعشه را و وجع المفاصل را و ضیق النفس را
سود دارد و درد معده را سود دارد و خایه خروس غذا نیک دهد و باه را قوت دهد و پوست
که اندرون سنگدان خروس و ماکیان باشد خشک کنند و بکوبند معده را سخت موافق
بود و سرگین خروس یک درم و نمک دارچینی یک درم و سنبل و وج و اکلی و نیم باد و وقیه جلغوزه
اندر سحق بدهند سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر با درد باشد این شربت با لعاب تخم کتان
بدهند درد بنشاند پوست خایه ماکیان که بچه از وی برآمده باشد و حجر الیهود در آب
مقدار یک ملعقه با آب خنک یا با شراب کهن بدهند سنگ مثانه را پاک کند پیه ماکیان
اماس صلب را نرم کند گوشت خروس نارسیده که هنوز در بانگ نیامده باشد
و گوشت ماکیان که هنوز در خایه نیامده باشد لطیف است و هر دماغ و عقل را زیادت کند

وآواز صافی کند و منی بفزاید گوشت ماکیان جوزه و شوربای آن حرارت معده را پاک کند
گوشت ماکیان کهن نیک نبود مغز ماکیان رعاف که از حجاب دماغ برآید باز دارد
خروس را و ماکیان را سینه بشکافند و بر گزیدگی جانوران زیانکار نهند زهر بیرون کشد
و خون فاسد شود دیگر باره برنهند جوزه ماکیان بشیر بخته قرحه مثانه را سود دارد و پوست خایه
ماکیان تر بهیاد پشم را نشف کند و دمعه باز دارد و از او چون مکلس کنند سپیده بر دارد
دراج گوشت او لطیف است غذا لطیف دهد دماغ و فهم و آب پشت زیادت کند
موی بغل بکنند و بیه دراج طلا کنند موی را باطل کند **دود** از انواع کرم است شب باد
تاریک روشن نماید سر و اطراف او بشکنند و تن او در بیزری سپس خشک کنند با آفتاب
سه روز به بامداد یک کرم یا دو درم سنگ بقیع آنگه دو دهند سنگ مثانه و گرده را پاک کند
بعضی گفته اند یک کرم سه روز و دهند سنگ مثانه و گرده پاک کند جانوری دیگر است در میان
تره و پالیزها باشد پشت او همچون گنبدی باشد گرد و بزرگی او شکل او چند نیم نخود است
پشت او سرخ است و در میان سرخ نقطهای سیاه دارد لیکن بر نه نیست از شمار کرم است
بشهرها او را عروسک گویند از بهر آنکه خوب است سه عدد از این جانوران بخورند درست
ناکوفته و ناسوده سنگ مثانه بریزاند و پاک کند **دود القرمز** کرمی است رنگرزان
بکار دارند و رنگ قرمز بدان باز خوانند بعضی چنین گویند لون او فرفیری لون است منفعت
او همچون منفعت خراطین است کرمی دیگر است خاصه پشمینه و موی را تباه کند کسی را که
بر پلک چشم موی فزونی باشد آن موی بکنند و آن کرم را بکوبند و با نوشادر و سم خر
سوخته هر سه راست یار است بسرکه بسایند و بر آنجا طلا کنند سود دارد **حرف الذال ذراریح**
بر ثولول طلا کنند از بیخ برارد و او را اندر قیروطی بیامیزند و بر ناخنها که باید افکند بر نهند و به بندند و
نکنند با سرکه بسایند و طلا کنند برص را ببرد و او را با خردل بسایند و بروغن زیت بجوشانند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برآرد و بر قوبا طلا کنند سود دارد و اندکی از وی در دارو ماء

او را گسننده و بکار دارند او را قوی کند و سبب غذا او ند استسقا را سود دارد و طبیخ
قرحه مثانه آرد و الذراریح معجون شریف است گزیدگی سگ دیوانه را سود دارد **ذئب**
بر پوست گرگ نشستن و خفتن قولنجی را سود دارد و اگر از پوست او کمری سازند و بر
بندند هم سود دارد محمد زکریا گوید من بسیار قولنجی دیدم که بر پوست گرگ خفتن و نشستن
عادت کردند سود داشت سرگین گرگ تازه و استخوان پارها که اندر سرگین او باشد
در دارو ماء قولنجی بکار دارند قولنج بگشاید اما سرگین او سپید باید و بی موی خاصه اگر بر سر خار
و بر سر سنگ افکنده باشد سرگین او مقدار یک باقلا در قصبه سیمین کنند و بر رشته
بر تهیگاه و بندند سود دارد و اگر رود او خشک کنند و بسایند و با دارو ماء قولنج بدهند منفعت
آن قویتر از منفعت سرگین او باشد جگر گرگ خداوند درد جگر را سود دارد و خاصه با ریوند
چینی دهند و جگر هیچ حیوان بدان نسازد که جگر او است با مزاج مردم و بدان اعتدال
نیست خداوند جگر گرم را او جگر سرد را موافق بود و معجون اثاناسیا که اندر وی جگر گرگ
باشد معجون موافق است درد جگر را **ذباب** مگس را بر گزیدگی زخم زنبور مالند سود دارد
و ورد بنشاند اندر شیاف قولنج بکار آید سر مگس بکنند و تن او در شیره مالند سود دارد
خاصه که نخست آب گرم تکمید کرده باشند **حرف الراء رخمه** مرغی است معروف
زهره او را از جهت درد شقیقه در گوش چکانند از جانب مخالف سود دارد و کودکان را در بینی
و گوش چکانند از جهت باد کودکان سود دارد و با آب سپید اندر چشم کنند سپیده را
ببرد سرگین او دود کنند بچه از اشکم مادر بیفکند زهره او بر او بر زخم کژدم و مار طلا کنند
سود دارد **حرف السین سمک** ماهی شور بطبع آنگاه نزدیک باشد طبیخ ماهی شور
حقنه کنند درد سرین را سود دارد و سر ماهی خرد شور کرده درد سرین را و اما سپیل تازه را
ببرد و طبیخ همه انواع ماهی طبع نرم کند ماهی تازه خوردن بگرمی منی را زیادت کند خایه ماهی
باز زده خایه مرغ و کند ناعجه کنند باه را قوت دهد **سمانی** مرغی معروف است بشهر مرو کلجه گویند

گوشت او بسیار خوردن هم باشد که تمدد و تشنج اوا کند از مهره و چیزی دیگر یکی آنکه خربق خورده
و دیگر آنکه در کوهها گوشت او قوتیست که تمدد آرد و بدان ماند که خربق خوردن او از مهر ماندگی
کوه او وست بخربق **سقنقور** حیوانی است همچون سوسمار بعضی گفته اند سوسمار آبی است در رود
مصر باشد بعضی گفته اند بچه تمساح است هر بچه که بیرون آب از وی جدا شود و بیرون آب
بزرگ شود سقنقور است مهترین آن بود که هنگام بهار گیرند هنگام هیج یعنی آنوقت که بجوش
آمده باشد بهترین اندام از ناف و گرداگرد او باشد و گوشت که بجوالی کلیه او باشد پیه او
و نمک او و گوشت او باه را زیادت کند و بیمار بهیاد عصب را که از سردی بود سود دارد
پیه او با بیرزد شیاف کنند و اول شب نهند قوتی عجب کند **سرطان** گوشت او خار و پیکان
که در جراحت ماند بیرون آرد سوخته اندر داروی کلفه و بهق بکار آید و اندر داروی قوبا نیز بکار آید چنانکه
اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است آماسها صلب را بدان ضماد کنند تحلیل کند اگر بتازگی بکوبند
و با قلیمیا و اسیم بسرشند و بر آماس سرطانی ضماد کنند سود دارد و خوردن او خداوند سل را
سود دارد خاصه اگر او را با شیر خر بپزند مرق آن بخت موافق بود خاکستر او در علاج شقاق
مقعده بکار آید بر کژدم گزیدگی و رتیلا ضماد کنند سود دارد گوشت او دیر گوارد و بریان کرده
و کوفته و پخته با انگبین بخورند گزیدگی سگ دیوانه را سود دارد و او را با ماش بپزند اصلاح او بود
سرطان بحری خشک و زداینده است جرب را و طرفه را بزداید و ریشها را پاک کند
سلحفاه خون کشف دشتی با زهره او در بینی مصروع چکانند سود دارد و زهره او بر خنازیر
طلا کنند سود دارد خایه او به فه کودکان زایر د خون کشف دریایی با شیر مایه با زهر گزیدگی جانوران
زهرناکست و باد زهر کسی است که چیزی از یتوعات خورده است زهره او در علاج خونی
که در مجری بول و در مثانه بسته شود خاصیتی است همچون شیر مایه خرگوش **سام ابرص**
کرباسه را اشکافند و بر زخم کژدم ضماد کنند درد بنشاند گوشت او بر خار که در جای ماند و بر
ثولول ضماد کنند درد بنشاند گوشت او را خشک کنند و بکوبند و با روغن زیت طلا کنند

از

از سر کل موی برآرد خون او بر فتق کودکان طلا کنند سود دارد و در طبیخ او نشانند هم سود دارد
و اگر اندکی مشک در خون او حل کنند و در احلیل کودک چکانند فتق را ببرد نوعی کرباسه است
که او را بتازی العظایه گویند سپر او در مرهمها که خار و پیکان بکار آید **حرف الصاد صدف**
تر بسیار انشف کند و چشم را قوت دهد سوخته او موی فزونی باز دارد و اندر مرهم ریشها بد
بکار آید استخوان سوخته و صدف سوخته و ناسوخته و سرگین اسب و سرگین خر سوخته بر
جراحتها که خون باز نمی ایستد بر نشند خون باز دارد **حرف الضاد ضان** پوست گوسفند
گرم آن ساعت که مسلوخ جدا کنند بر کسی که او را چوب زده باشند بر پوشند و بگذارند
تا دیگر روز چون از وی بر آرند آماس و درد از وی زایل شده باشد قوت زهره او همچون
قوت زهره گاو ایلی است زر گوسفند و خایه او بپزند چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است
و طبیخ آن حقنه کنند قوت باه زیادت کند دنبه گوسفندان از جنینه بزرگ باشد چنانکه
میرود و بر گیاه می مالد بدان سبب بر پوست دنبه ایشان و بر پشم آن شوخی پدید آید و آن
شوخ بیشتر از شیر یتوعات باشد آن شوخ را بالسیان زوفا تر گویند بر آماسها صلب
و بر دوشند ضماد کنند تحلیل کند خاصه آماس رحم و مثانه خوردن و طلا کردن آن گرده و جگر را
سود دارد و گرم کند **ضبع** طبیخ او را در انواع اوجاع مفاصل منفعتی تمام است در جایگاه خویش
یاد آمده است **ضب** سرگین او نمش و سپیدی چشم را سود دارد **ضفدع** او را بروغن
زیت و نمک بپزند روغن او خداوند جذام و مار گزیده را سود دارد خواجه ابو علی سینا
در کتاب قانون میگوید طبیخ او خوردن آزموده اند و از گزیدن مار بدان خلاص یافته
طبیخ او که در آب پخته باشند یا هم بروغن زیت و نمک بر آماسها عصبها و بر اوتار طلا کنند
سود دارد ضفدع مرغزاری خشک کنند و بسایند و با لعاب اسپغول طلا کنند موی آن
جایگاه باطل کند ضفدع مسلوخ ضماد کنند خار و پیکان بر آرد و بدین خاصیت است که دندان را
بفکند **حرف الطاء طاوس** جانوران که از آن خانه که در وی طاوس باشد بگریزد و او هر چه

ازان بیاید بگیرد و بکشد طیهوج گوشت او لطیف است ناقهان را سود دارد از بهر آنکه از وی
خون لطیف خیزد و روح را مدد کند و دل را پرورش کند و فربه کند منافع کبک بمنافع او نزدیکست
لیکن او لطیفتر است حرف الظاء ظلیم پوست خایه اشترمرغ اندر داروها که جانوران
زیانکار را دور کند تا از دو داو بگریزند ظبی مشک از آهوست عصبها را قوت دهد
و قوت داروها چشم باندرون طبقهای چشم رساند حرف العین عنز پیه بز خداوند
اسهال را بهتر از پیه دیگر جانوران است سرون و ظلف و موی او و آن همه جانوران که سرون
و ظلف و موی دارند بسوزند حشرات از بوی آن بگریزند میانه سرون بز که از اساس
القرون الماعز گویند بسوزند و بکفته هر بامداد خداوند علت خنازیر بخورد خنازیر نیست شود
سرون راست بز اهلی بسوزند در معجون اثاماسیا بکار برند بول بز کوهی که بوقت گشتن
بر سنگ کرده باشند و سنگ ازان سیاه و جرب شده باشد آنرا اشلاحه گویند
ازان معجونی سازند و آنرا معجون شلاحه گویند جذام را و ریختن موی را و سپید شدن مژه را
و موی سپید بی وقت و ضیق النفس را و خفقان و اسهال را و یرقان و استسقا
و ناسور و سقوط شهوت و کر و خارش و ریشهای کهن را و کسی را که فرزند نیاید سود دارد
و پیر از اجال جوانی باز آرد خون بز کش سنگ مثانه را بریزاند و در جالینوس یاد کرده آمدست
نشاانک بز کش بکوبند و با سکنگبین بدهند سپرز را بگدازد و باه را قوت دهد زهره بز کش
با روغن گل در گوش چکانند طنین گوش را ببرد حجر التیس سنگی است معروف و از
بز کش باشد و منافع آن معلوم است سرگین بز اهلی که در خاک خشک شده بود
همه جراحتها را خشک کند در پیه بز کوهی چیزی باشد در علاقی همچون مثانه کوچک از تور حال
که بیابند در دهان گیرند همچون سنگی شود و رنگ آن بسبزی گراید در معده را که از سردی
بود سود دارد و قومی گفته اند پادزهرست زهره بز کوهی مقدار دو دانک در معده برد را
ببرد بول بز اهلی و وحشی خداوند سپرز را سود دارد عصفور مغز سر گنجشک و زرده خایه

حرف الظاء

حرف العین

او

او باه را قوت دهد مغز او در وقت هیج یعنی در وقت نشاط و طلب جفت کند و بگیرند با روغن
یاسمین و بر کف پای طلا کنند باه را قوت دهد عقرب روغن عقرب مالیدن و معجون عقرب
خوردن سنگ مثانه را بریزاند عنکبوت خایه عنکبوت بر جراحتها نهند خون آمدن باز دارد و اگر
بر قرحه نهند آماس را باز دارد عنکبوت که نسج خایه او غلیظ و سپید باشد با مرهمی بسرشند
و بر صدغ نهند و بر پیشانی خداوند تب غب نهند سود دارد و تب زایل کند و اگر این نسج را
در پوست عنکبوت اندر شیافها که از جهت خارش مقعده کودکان سازند بکار آید
علق دیوچه بر جوالی تو باه و ریشها بد افکنند خون از و بکشد و سود دارد حرف الفاء
این حیوانی است همچون قرد اندر ولایت شام باشد و در چهارپا دیدآید چون درد ازان فرین
و بحث خواجه ابوعلی سینا میگوید پندارم که حیوانی است که از ا بتازی الاکل گویند او را با
سرکه یا با شراب بخورند هرچه که بحلق فرو رفته باشد برآرد و بوی او خداوند اختناق الرحم را
سود دارد دوا او را بسایند و در احلیل مردم فرو کنند عسر بول را سود دارد و دعت عدد از وی
بانگ با قلا فرو برند پیش از وقت نوبت تب ربع زایل کند و اگر بی با قلا فرو برند باد زهر
گزیدن حیوان زیانکار باشد فار خون موش بر ثولول طلا کنند از بیخ برارد سرگین او را
با انگبین بر داء الثعلب طلا کنند موی برآرد و خاصه اگر سوخته باشند سرگین او شیاف کنند
قولنج کودکان بگشاید سرگین موش رطوبت غرب را از چشم پاک کند و مژه برارد
موش را بشکافند و بر زخم کژدم نهند درو نشانند بریان کنند و خشک کنند لعاب
دهان کودکان باز دارد موش پیش مضرت پیش باز دارد فرس گوشت اسب
بسوزند و بسایند با آب و بر ثبرها طلا کنند سود دارد شیر مادیه اسب اسهال مزمن و قروح
الامعاء را سود دارد استخوان زانوی اسب بکوبند و با سرکه بخورند درد سپرز را سود دارد
سرگین اسب و استخوان سوخته و صدف سوخته نا شسته خون از جراحتها باز دارد
حرف القاف قبج گوشت کبک اسهال باز دارد و فربه کند و معده را و خداوند

استسقا را سود دارد و باه زیادت کند و زهره کلنگ اندر شیاف مرارات بکار آید
قطا خداوندان اسهال و خداوندان استسقا را سود دارد و سودائی را زیان دارد و خارپشت
دو نوع است دشتی و کوهی را خارها بزرگ باشد هر دو بهم نزدیکست خارپشت دشتی
شور کرده خداوندان داء الفیل را و تشنج امتلائی را و بیماری بیا عصبها را سود دارد و بقوت
تحلیل کردن و خشک کردن جذام باز دارد و با سکنگبین خداوندان استسقا را و درد
گرده را سود دارد و جگر او بآفتاب خشک کرده خداوندان استسقا را سود دارد و گوشت
تازه او بیماری بیا سل را و کودکان را که شب در جامه بمیزند سود دارد و نیز تنها ازمن را
زایل کند بسیار خوردن آن عسر البول آرد و پوست او بسوزند و با زفت بسرشند
و بر داء الثعلب طلا کنند سود دارد و گوشت او مرطوب را فربه کند حرف الکاف کرکی
زهره کلنگ در شیاف مرارات بکار آید کلب بول سگ بر ثولول طلا کنند سود دارد
پنیرمایه سگ کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد بدهند خلاص یابد خون سگ دیوانه نیز
سود دارد و خون حیوانی که در موی سگ باشد که از اقراد الکلب گویند بر جایگاه موی
فزونی که در چشم بر آید طلا کنند سود دارد و گوشت سگ بچه چشم باز ناکرده اگر دیوانه بخورد
بهوش باز آید سرگین سگ سبز که حل کرده کسی را که خون در معده فسرده باشد سود
دارد و سرگین سگ که سپید باشد اندر علاج خناق بکار آید و این اندر علاج خناق یاد کرده
آمده است حرف اللام .. لقلق جانوران زیانکار را بنوک بزند و هر چه یابد بگیرد و بکشد
حرف المیم مرغابی جانوریست بدین نام گوشت او برگزیدگی او ضماد کنند درد بنشاند
حرف النون نسر زهره کرکس اندر شیاف مرارات بکار آید نقار مرغی است
که او را بتازی نقار گویند اندر آن خانه که آن مرغ باشد ارضه نباشد حرف الواو ودع
ودع سوخته اندر علاج سیلان خون و علاج ریشها عسر بکار آید حرف الهاء هدهد
اندر خانه که هدهد ماوی دارد ارضه نباشد زهره هدهد اندر داروی چشم بکار آید خاصه

برجا

برجایگاه موی فزونی که بر چشم برآید طلا کنند موی باطل کرد و والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب
تمام شد این گفتار اندر منافع
اعضاء حیوانات بحمده
ومنه واکنون قرابادین
یاد کرده شود
ان شاء الله
تعالی
وتقدس

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب قرابادین

بباید دانست که نخست که بجمع کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی مشغول گشته آمد غرض آن بود که
این کتاب را کتاب ادویهٔ مفرده و کتاب قرابادین نباشد از بهر عذری که در کتاب خواستن
آمده است و یاد کرده بر سبیل بعضی معجونها و داروهای مرکب که در قرابادین آرند درین کتاب
هر یک اندران باب که بکار آید بالیت آورده شده است تا خوانندهٔ این کتاب را از بهر علاج
بیماری که بدان مشغول باشد و از بهر ساختن معجون که بدان حاجت آید ساختن آن اخلاط
بکتاب دیگر باز نباید گشت و از آن باب اندر نباید گذشت و اکنون که اندیشه افتاد
که این تتمه ساخته شود قصد کرده آمد تا همچنانکه کتاب در فن خویش تمام است قرابادین
نیز در فن خویش تمام باشد لیکن بضرورت بعضی معجونها و مرکبات دیگر از اقراص و سفوفات
و غیر آن مکرر می افتد از بهر آنکه هم اندر ابواب معالجات آمده است و هم اندر قرابادین
همی آید لیکن بحث بسیار نیست و اگر جمله مکررات جداگانه جمع کرده اندر دو کار عذر پیش نفتید و ازین
مقدار مکررات نه کتاب را تغیر باید کرد و نه قرابادین را نقص شاید گذاشت و این عذر ظاهر
و طریقی ناپسندیده نیست و این قرابادین دو گفتار است گفتار نخستین اندر یاد کردن نام
داروهای مفرده که اندر علاج هر اندامی آید و معجونها و مطبوخها و حبها و ضمادها و غیر آن بکار آید گفتار
دویم اندر یاد کردن معجونها و داروها و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

گفتار نخستین

اندر داروهای که اندر علاج هر اندامی بکار آید شمرده شود و اندر آخر هر بابی طبع و فعل و خاصیت
این داروها بر سبیل اختصار یاد کرده شود تا هم فایدهٔ قرابادین تمام تر آید و هم بجای کتاب
ادویهٔ مفرده باشد و مبتدی از اینجا بر منفعت هر معجونی واقف شود و بداند که هر داروی
اندر معجونها و داروهای مرکب از بهر چه کار است و این گفتار سی و هشت باب است

بار

باب اول
اندر داروها که اندر طلاها و ضمادها و نطولها و شمومها که بسرسام گرم و صداع و بیخوابی و مالیخولیا و دیوانگی بکار آید و عدد داروها

باب دوم
اندر داروها که اندر حقنه‌ها و اندر سرسام و صداع گرم و غیر آن بکار آید عدد داروها نوشته است

باب سیم
اندر داروها که در طلاها و ضمادها و نطولها بیماریهای سر که تری و سردی و از باد غلیظ بکار آید و داروها
که از آن بوییده و داروها که بدان غرغره کنند و اندر داروها که اندر بینی بچکانند و داروها که بدان حقنه کنند
و این بیماریها چون لشرغش باشد و سبات و آخذه و نسیان و کابوس و صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و تشنج بلغمی و کزاز

باب چهارم
اندر داروها که اندر شربت و مسهل و معجون اصحاب وسواس و بیماریهای سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن
و بیماریهای بلغمی بکار آید چون صرع و سکته و فالج و لشرغش و آنچه بدین ماند . . . . . .

باب پنجم
اندر داروهای چشم

باب ششم
اندر داروهای گوش

باب هفتم
اندر داروهای بینی

باب هشتم
اندر داروهای نزله و زکام

باب نهم
اندر داروهای لب و دهان و گوشت بن دندان

باب دهم
اندر داروهای زبان

باب یازدهم
اندر داروهای لاوه

باب دوازدهم
اندر داروهای دندان

باب سیزدهم
اندر داروهای آواز

باب چهاردهم
اندر داروهای خناق و دبجه

باب پانزدهم
اندر داروهای ربو و ضیق النفس و غیر آن

باب شانزدهم
اندر داروهای سرفه

باب هفدهم

باب هژدهم
اندر داروهای [illegible] که [illegible] و داروهای [illegible] و [illegible] بعلق [illegible]

اندر خون از گلو بر آمدن

اندر زهرها

اندر زهرها و باز داشت مضرت آن

باب اول

اندر داروها که اندر طلا و ضماد و نطول و شموم و خداوند سرسام و صداع گرم و بی خوابی و مالیخولیا و دیوانگی و مانند این بکار آید داروها که اندرین باب بکار آید بیست و شش دارو است ازین جمله بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و کوک و مورد و عنب الثعلب و خرفه و صندل و قرنفل و کدوی تر و شاه سپرغم و گل و سرکه و کافور و کشک جو و غوره و آب آن و بیخ لفاح و بزر قطونا اندر کتاب حفظ الصحة طبع و فعل یاد کرده آمده است و باقی برگ بید و برگ نی تر و افیون و برگ رز و برگ سیب و برگ آبی طبع و فعل اینهمه داروها اندرین موضع یاد کرده آید برگ بید سرد است و در وی خشکی است و قبض بول برگ آن ضماد کنند خون آمدن از بینی باز دارد و آب برگ آن در درد سر گرم در افشانند برگ آن بکوبند و سر و موی بدان بشویند موی را نیکو و دراز کند و سبوسه کمتر کند بابونه نزدیک جالینوس قوت این بقوت گل نزدیکست گشاینده است و لطیف کننده و خاصیت او آنست که تحلیل کند و جذب نکند و محللات دیگر از جذب خالی نیست آماسها گرم را نرم کند و تحلیل کند برگ نی تر سرد است آماسها گرم خونی و بر نمله ضماد کنند و خاکستر نی گرم است درد سر گرم را سود دارد افیون سرد و خشک است در درجه چهارم بخواباند و درد بنشاند برگ رز سرد است و در وی قبضی است بکوبند و ضماد کنند در درد سر گرم بنشاند و بخورند اسهال کهن را باز دارد برگ سیب و برگ آبی طبع سیب و آبی هر دو یکی باشد و هر دو اندر کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

باب دوم

اندر داروها که در حقنه خداوند سرسام و صداع گرم بکار آید داروها این باب بنفشه است و کشک جو و نیلوفر و خطمی و سپستان و برگ چغندر و سبوس گندم و سپیده خایه مرغ و بنگر سرخ و خباری و روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو و خیار شنبر و طبع و فعل این داروها

بابونه

در کتاب حفظ الصحة هر یکی اندر جایگاهش یاد کرده آمده است والله اعلم

باب سیم

اندر داروها که اندر علتها ضماد و نطول بیماریهای سر که از سردی و تری از بادها و غلیظ تولد کند بکار آید و داروها و دیگر که ببویند و داروهای که بدان غرغره کنند و داروهای که اندر بینی دمند و اندر چکانند و داروهای که بدان حقنه کنند و آن بیماریها چون لثرغس و سبات و نسیان و غفلت و کابوس و صرع و سکته و فالج و لقوه و صداع و رعشه و تشنج بلغمی و کزاز داروهاء ضماد نمام، بوونه دشتی، سعتر، پودنه خشک، جوز السرو، فرفیون، عاقرقرحا، مرزنگوش، صبر، فلفل سیاه، فلفل سپید، کندش، عنزروت، مشک، جندبیدستر، دارفلفل، فقاح الاذخر، قسط، ابهل، شیح، مرصفص، کندر، داروهاء نطول سداب، قیصوم، شبت، بیخ سوسن آسمانگون، برگ تنج، نمام، پودنه، سعتر، زوفا خشک، مرزنگوش، بابونه، شیح، ورق الغار، فلفل، اکلیل الملک، حاشا داروهاء غرغره سعتر، عاقرقرحا، قیصوم، فلفل، شیح، سوسن آسمانگون، دارفلفل، زوفا خشک، خردل، زنجبیل، بیخ کبر، بوره ارمنی، الکامه، مویزج، سماق، مویزج، ناردانک، نوشادر، سرکه عنصل داروهای که ببویند مرزنگوش، سداب، قرنفل، جندبیدستر، سیر، نفسیا، کوزبوا، سسبا داروها که در بینی چکانند دارفلفل، فرفیون، فلفل، آب مرزنگوش، بوره، خردل، مشک، جاوشیر، سکبینج، اشق، حلتیت، هزارسپند، عصاره جکبندر، عصاره قثاء الحمار، عصاره شهدانج، عرطنیثا، خربق سپید، شونیز، مر، جندبیدستر، مویزج، نفسیا، زهره کلنگ، حلتیت، وج، برگ خرزهره، کندش داروها که بوی حقنه کنند هزارسپند، مرزنگوش، برگ جکبندر، الکامه، سداب، شبت، عرطنیثا، خربق سپید، پودنه دشتی، بوره، پوست بیخ کبر، تخم معصفر، حلبه، تخم کتان، انجیر، قنطوریون باریک، شحم حنظل، تخم بیدانجیر، تخم بادیان، نانخواه، انگدان، بسفایج، افتیمون، نمک هندی، تخم انجره، روغن بادام تلخ داروهاء این باب بیشتر آنست که طبع و فعل آن اندر کتاب حفظ الصحة هر یکی اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و آنچه اندرین جای یاد باید کرد آنست

اکن

جندبیدستر گرمست آخر درجه سیم تا باول درجه چهارم از همه داروها که گرم کننده و لطیف‌تر است خداوند نسیان و لثرغس و خداوند سبات و صداع ریحی را سود دارد و سرکه عنصل بسایند و بسرشند و بر صرع و پیشانی خداوند لثرغس و خداوند سبات طلا کنند خاصه از پس چهار روز سود دارد فقاح الاذخر آنچه عربی است گرم و خشکست تا بدرجه دویم دماغ را پاک کند قسط گرم و خشکست بدرجه سیم همه علتهاء بلغمی را سود دارد شیح گرمست بدرجه دویم و خشکست بدرجه سیم تقطیع کند و بادها را بشکند ورق الغار گرم و خشکست بدرجه دویم ثمره و برگ او صداع را که از سردی بود ببرد مر گرم و خشکست بدرجه دویم و گشاینده است و در وی قوتی قبض کننده و زداینده است حنفص در گرمی و سردی معتدلست و در خشکی بدرجه دویم است در وی تحلیل و قبض است کندر گرمست بدرجه دویم و خشکست بدرجه اول قشور کندر خشکست بدرجه سیم قوت حافظه و ذهن زیادت کند اکلیل الملک گرم و خشکست بدرجه اول و گفته‌اند معتدلست اندر گرمی و سردی و در جمله مرکبست و حرارت غالبست صداع زایل کند و زداینده است و تحلیل کننده و لطیف کننده و اندامها را قوت دهد حاشا گرم و خشکست بدرجه سیم و در خشکی از پودنه دشتی زیاده است قطاع و محلل و مسخن غراب آن سرما از پستان باز دارد نوشادر گرم و خشکست آخر درجه سیم لطیف کننده است و گوارنده خل العنصل برنده است و زداینده و عنصل گرم و خشکست بدرجه دویم و هرگاه که قوت سرکه و قوت عنصل یار شود در برندگی زیادت باشد و گرمی کمتر نفسیا صمغ سداب دشتی است آنچه تازه باشد قوی باشد و چون سال بروی بگذرد ضعیف شود گرم و خشکست و پاک کننده و سوزاننده است و در وی رطوبتی است بر سبب سوزانیدن او پس از یکسال پدید آید کوزبوا گرم و خشکست میان آخر درجه اول و سیم بسباسه ابن ماسویه گوید پوست کوزبواست بعضی گویند قوت آن همچون قوت نارمشک است و لطیف‌تر از وی است یونس گوید معتدلست دیگران میگویند

کرم و خشکست بدرجه دویم بادها را بپراکند و درد سپرزی که از باد غلیظ بود شقیقه را ببرد زهره
کلنگ قویست و زهره مرغان سپید کفته‌اند قوی‌تر از زهره کفتارست و با سلامت‌ترین
زهرها مرغان زهره خروس است پس زهره ماکیان و کبک و دراج و زهره کاو
قوی‌تر است پس زهره کفتار پس زهره خروس پس زهره بز پس زهره میش
و زهره قوی و با سلامت زرد باشد و انچه زنکاری و لاژوردی و بخت سپید بود
بد باشد و ضعیف‌ترین زهرها زهره خوک است پس زهره شبوط پس زهره سلحفاه
قوی‌تر از زهره حبارپایانست و لیقوریدوس میکوید اصلاح زهره انست که هردو سر آن
ببندند و در آب بجوشانند چندانکه مردی دو تیر وار برود پس آب تیر وار پس آن بسایه
خشک کنند و بکار دارند اما زهرها همه تیزست و زداینده و قوت تیزی آن بحبب تری
و مادکی حیوان و سیرابی و تشنکی و رنج و آسودکی آن بکردد کفته‌اند که زهره خروس
لقوق کنند خداوند صرع را سود دارد تخم بید انجیر کرم و تر است قولنج بکشاید تخم انجره کرمست
باول درجه سیوم و خشکست بدرجه دویم و جزانکی و تخم او کمتر از خشکی بنات او باشد مومیائی
کرم و خشکست بدرجه دویم لطیفست و محلل دردها را و کوفتکی و شکستکی و از جای بیرون امدن
اندامها را سود دارد و شقیقه و دوار و صرع و فالج و سکته و لقوه را سود دارد خوردن و مالیدن
و در کوش و در بینی چکانیدن سود دارد مقدار یک حبه در طبیخ صعتر پارسی حل کنند و در کوش
چکانند کرانی زبان ببرد یک حبه از وی با یک حبه جند بیدستر با روغن ناردین حل کنند و در بینی
چکانند درد کوش کهن را ببرد و یک حبه با آب مرزنکوش در بینی چکانند صرع را ببرد و مالیدن
آن چنان باشد که در روغن یاسمین و مانند آن حل کنند و طلا کنند حسلک در کتاب حفظ الصحه
یاد کرده است علی الجمله فعل این دارو بفعل خربق نزدیکست جز انکه این دارو را فاخیت
موش کشتن نیست مو کرم و خشکست باول درجه دویم تا بمیانه آن لطیف کننده است
و محلل و زداینده بی انکه بسوزاند برک خرزهره کرمست بدرجه سیوم و خشک بدرجه دویم

کشانیده است

کشانیده است باب چهارم

اندر داروها که اندر شربت معجون اصحاب وسواس و مالیخولیا و بیمار بیماریهای سودای و مغزی
چون صرع و سکته و فالج و لقوه و انشر غشی انجه بدین ماند بکار آید داروها مسهلات بیماریهای سودائی
افتیمون بسفایج نمک هندی هلیله کابلی هلیله سیاه تخم حنظل غاریقون تربد سنا مکی
میویزدانه بیرون کرده اسطوخودوس خربق سیاه حجر ارمنی حجر لاژورد سقمونیا
داروها شربت اصحاب مالیخولیا سنبل افسنتین رومی کل سرخ تربد ساذج هندی مصطکی ایارج
فیقرا صبر داروها معجونات اصحاب وسواس و مالیخولیا سنبل و مشک ساذج هندی قرنفل
مصطکی کوزبوا پوست ترنج بادرنجبویه قرفه قاقله نارمشک بهمن سرخ و سپید زرنباد زعفران
تخم بادرنجبویه تخم فلنجمشک و برک آن لسان الثور درونج ابریشم عود مروارید بسد
داروها مسهلات بیماریها مغزی چون لقوه و فالج سکبینج جاوشیر اشق فرفیون غاریقون جندبیدستر
تخم حنظل وج خردل پلپل دارپلپل نمک هندی زنجبیل خربق تربد هلیله زرد هلیله کابلی
قنطوریون باریک شیطرج عصاره قثاء الحمار مقل بایند ایارج فیقرا داروها شربت لقوه و فالج
بوستیج کبر بوستیج بادیان انیسون افتیمون تخم بادیان غاریقون پودنه
کوهی اسطوخودوس عاقرقرحا نانخواه زنجبیل جندبیدستر قنطوریون قسط شیطرج
شونیز زراوند کرد تخم کرفس بوستیج کرفس سلیخه قردمانا تخم سداب کوهی داروها
معاجین اصحاب فالج و لقوه هلیله سیاه شیطرج عاقرقرحا زنجبیل پلپل فرفیون حلتیت
دارپلپل وج مر سداب زراوند خردل جندبیدستر آمله حطیانا حب الغار عسل بلادر
روغن کوز داروها معاجین اصحاب صرع بوستیج کبر مرحطیانا قسط جندبیدستر حب الغار زراوند
سیسالیوس اصل افادوینا اسقیل مشوی داروها مروخات سکته و فالج اهیل وج اذخر
سنبل قسط جندبیدستر فرفیون عاقرقرحا سلیخه مصطکی قرنفل زعفران قرفه شونیز
روغن سداب روغن بادام تلخ راسن سوسن حب البلسان داروها این باب را

عود الصلیب

نیز فعلی و طبیع اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و بعضی که تعلق بقوت دل دارد بیشتر
اندر باب داروها دل یاد کرده آید و آنچه درینموضع یاد کردنیست ساذج هندی گرم و خشکست
بدرجه دوم معده و جگر را سود دارد و بهترین منفعت اصحاب سودا را که طعام اندر معده ایشان
ترش گردد موافق بود مصطکی گرم و خشکست بدرجه دوم معده و جگر را قوت دهد و بلغم را
که در معده باشد بگدازد و رطوبتها از دماغ فرود آرد سنبل دو انیست هندی و رومی هندی را
سنبل الطیب گویند و سنبل عصافیر گویند و رومی را ناردین گویند گرمست بدرجه اول خشک
بدرجه دوم دماغ را قوت دهد نارمشک بعضی طبیبان بافیست گویند گرم و خشک بدرجه
سیم لطیف است و محلل معده و جگر را سود دارد و مقل استفراغ رطوبت کند و مضرت
داروها از روده و معده باز دارد سلیخه چند نوعست بهترین آنست که سرخ بود و چوب او
باریک بود و پوست تبر طعم و بوی او ناخوش بود زبان را بگزد و در چوب او منفعتی نیست
منفعت وی در پوست اوست گرم و خشکست بدرجه سیم بادها غلیظ را تحلیل کند و اندر رو
قوی است قبض کننده بدین قوت داروها قبض را یاری دهد و بقوت تحلیل داروها مسهل را
یاری دهد و بهر دو قوت اندامها را قوت دهد برحمت خداوندی و قدرت آفریدگاری
اینجا پدید آید فتبارک الله احسن الخالقین قردمانا گرم و خشکست بدرجه سیم جهار بیماری عصب
و درد سپرین را که از سردی بود و فالج را سود دارد و طبیخ آن مصروع را سود دارد
گرم و خشکست بدرجه سیم آمله بعضی گفته اند گرم است و بیشتری گفته اند سردست برگ الاملج
میگوید در وی گرمی هست و در خشکی وی شک نیست عصبها را سود دارد و دل را قوت دهد
و فهم و حفظ زیادت کند جنطیانا این دارو را جنطیانا از بهر آن گویند که نخست کسی که او را بیافت
جنطیس الملک بود و بیخ نبتی است رومی بر سر کوه روید اندر سایه و جای نمناک و دراز
ساق او دو گز بر آید و سبزی رنگ انگشت بود و برگها او از یکدیگر دور بود و برگ لسان الحمل را
ماند یا برگ گوز را لون او زرد بود و سیاهی زند و میان او زرد باشد و نزدیک باشد بر نو

گرمست

گرمست بدرجه سیم خشک بدرجه دوم سده بگشاید و التوای عصب را ببرد و خامه اگر دو درم سنگ بخورند
حب الغار این را نیز حب الذهب گویند گرم و خشکست بدرجه دوم درد عصبها را ببرد و مغز او
معده را است کند و قی آرد و روغن او همین فعل کند بلادر گرم و خشکست بدرجه چهارم خداوند
فالج و لقوه را و درد عصبها را که از سردی بود سود دارد سیالیوس سیالیوس آنکه آن رومی
اندکی از آنکه آن دیگر درازترست و سپیدتر گرم و خشکست بدرجه دوم و لطیف کننده است
و تحلیل کننده خداوند صرع را سود دارد و بلغم فسرده را که از دو اندر شراب بخورند مضرت
سرما باز دارد اندر سفرها در دشت را ببرد فادانیا این دارو را عود الصلیب گویند دو قسمست
نر و ماده است آنچه نر است همی است سپید سطبری است و در طعم آن قبضی است و آنچه ماده است
از او فروع و شاخها بسیار است سخت گرم نیست لیکن بگرمی وصف کنند در وی قوتها
بسیار است خشک کننده است و قبض کننده و سده بگشاید و تحلیل و لطیف کننده
و زداینده است بخایند پس از زمانی تیزی و قبضی پدید آید مصروع را خوردن و بر بستن
سود دارد و صرع باز دارد آزموده اند بر مصروع بسته اند صرع زایل شده است و چون بگشاده اند
صرع باز آمده است خواجه ابو علی سینا میگوید این نوعی است از فادانیا رومی چه آنجا از هندوستان
می آرند وی را این خاصیت نیست گفته اند ثمره این بر آتش افگنند دود آن مصروع را و دیوانه را
بهوش باز آرد برنگ گرمست بدرجه سیم خشک بدرجه دوم سده بگشاید و التوای
عصب را ببرد و خامه اگر دو درم بخورند اسقیل مشوی اسقیل را بصل الفار گویند از بهر آنکه موش را
بکشد طبع او تیز است بخش و بریان کردن لختی قوت او بشکند و نوعی از وی زهرست
و کشنده است بهترین آنست که رنگ او درفشان باشد همچون سرو و در طعم او با تیزی
و تلخی شیرینی بود گرمست بدرجه سیم و خشک بدرجه دوم خداوند صرع و مالیخولیا را و خداوند
اوجاع مفاصل را و فالج را و عرق النسا را سود دارد حب البلسان گرمتر از عود بلسانست
و عود بلسان گرم و خشکست بدرجه دوم و روغن بلسان از هر دو گرمتر است تا باول

درجه سیم است بدان گرمی که مردمان گمان برند نیست و عود ریشها را بسر آبا کند

باب پنجم

اندر داروهای چشم یاد کردن داروهای چشم بر نسق دیگر است و این باب
چون مختصر کتاب ادویة العین و تذکرة الکحالین است از بهر آنکه اغراض آن اندرین باب
یاد کرده آید و داروهای مفرد و مرکب که اندر علاج چشم بکار آید جمله اندر کتاب ششم که
کتاب معالجات تشریحی تمام یاد کرده آمده است و اولیتر آنست که اندرین جایگاه بیماریهای
چشم یاد کرده آید و داروهای مرکب که در علاج آن بکار آید نام برده آید تا خوانندهٔ این کتاب
بکتاب معالجات باز گردد بدین ترتیب که اینجا یاد کرده آمده است آنجا یابد تدبیر نگاهداشتن
چشم تا درست باشد پروردن آن سرمه که اجزای چشم را قوت دهد برد [illegible] و سبز زد برگ
ترش حل کرده طلا کردن طلا از ساسوس تجر استفراغ کردن و مرهم دیاخلیون
بر نهادن شعیره طلا از ساسوس خون کبوتر بچه اندر چکانیدن تکمید کردن بآب گرم و از
پس تکمید بکس سرکنده مالیدن شعر زاید باسلیقون روشنایی شیاف زیره
زهره به بد طلا کردن خون خارپشت زهرهٔ کرکس زهرهٔ خارپشت درونج شیر زنان
شیاف ابیض ضماد کشنیز تر اکلیل الملک اندکی زعفران زردهٔ خایهٔ مرغ ضماد نان میده
و سفیده در زور [illegible] نسخهٔ دیگر در زور یمانیم در زور اصفر صغیر در زور اصفر کبیر در زور اکبر سلاق ضماد تخم
انار ترش و عدس مقشر و گل سرخ بگلاب پخته و [illegible] محبص کرده شیاف احمر لین
برود غوره جرب خاریدن پلک چشم شیاف احمر حاد پس استفراغ بخاریدن
شیاف اخضر سرمه روشنایی و اگر با جرب رمد بود خاریدن شیاف احمر لین پس
از آن که خاریده باشند و آسوده شده باشند در زور اغبر کشیدن باسلیقون شیاف
سماق شیاف زعفران داروی مرخاریدن پلک و [illegible] چشم را اگر با به توتیا پرورده
باب غوره و باخلیون بر نهادن [illegible] گرمابه بخار آب گرم ضماد بنفشه پخته صلابت پلک

تر

٢٦٥

تدبیر لطیف از پس طعام ناخفتن مامیثا زعفران و مر طلا کردن شیاف احمر لین کشیدن
کدکه استفراغ لطیف از پس طعام ناخفتن شیاف احمر لین کشیدن و دیاخلیون
بر نهادن کنه تدبیر لطیف و گرمابه و بخار آب گرم و شیاف اطرغاطیقان توثول
استفراغ سودا اوردی روغن زیت طلا کردن شونیز و نمک سبد که سوده طلا کردن [illegible]
فصد استفراغ بآب غوره شستن شادنج عدسی مغسول کشیدن نمله استفراغ و شیاف
مامیثا و زعفران و حضض و مر طلا کردن و احمر لین کشیدن سعفه استفراغ خلط عفن
احمر حاد و شیاف دیزه سوده کشیدن تدبیر لطیف صبر و سبد که طلا کردن [illegible]
مامیثا صندل بآب کشنیز طلا کردن تاکل و جراحت که بر پلک پدید آید صبر عنزروت مرهم اسفیداج
طلی کردن تا گوشت برآرد و پس مرهم زنگاری طلا کردن تا خشک شود بسته خارش پلک
تدبیر لطیف کردن غرغره و عطسه داروهای قابض طلا کردن طلا که اما پس پلک را سود دارد
کبودی پس پلک که از زخم پدید آید سفال نو طلا کردن تخم ترب طلا کردن محلب طلا کردن شپش که در
مژگان پدید آید مژگان را بآب دریا شستن و بآب شور و آب [illegible] و مطبوخ مویزج و [illegible]
و بوره شستن ریزیدن مژگان سرمه که مژگان نگاه دارد و آنچه ریزیده باشد برآرد سرمه
دیگر درمنه ترکی سوخته سنبل تنها لاژورد تنها اگر این عارض با سلاق باشد شیاف دیزه
و اگر با سورش بود ضماد نار پوست سبد که پخته سود دارد سپیدی مژگان شقایق النعمان بروغن
زیت سوده سرمه روشنایی کشیدن حلزون سوخته با پیه بز سودن و طلا کردن غرب
باسلیقون خایید بر نهادن صبر و زعفران مر شیاف مامیثا هر یک جدا و آمیخته و آب طلحشقوق طلا
کردن کندر با سرگین کبوتر بسرشند سکبینج بسرکه حل کرده نطرون و صبر و مرهم سرشته شیاف
آزموده است در زوری که غرب را باطل کند غده که در گوشهٔ چشم افتد استفراغ بلغم و سودا
داروها طرفه بیل بکار داشتن سیلان داروی که گوشت برآرد بکار داشتن سرشته بزرده
سپیدهٔ خایه طبیخ حلبه شیاف [illegible] دیگر در دی اصفر در دی ابیض ضمادی که اندر آخر

رمد صعب بکار آید شیاف ابیض با انزروت طلا که اماس و درد و حرارت بنشاند طلا
دیگر ضمادی که درد چشم خلنده را بنشاند طرفه شیر زنان خون کبوتر بچه کندر سوده با شیر زنان
آب نانخواه و آب نمک اندرانی طبیخ سعتر و زوفا خشک شیافی که طرفه را زایل کند شیاف
دیگر که طرفه و درد چشم که از گرمی بود زایل کند شیاف دیگر شیاف احمر لین ظفره سرمه زرد
شیاف اخضر شیاف قیصر شیاف دینارکون باسلیقون الی رانکمین با زهره بز انجیه
نفع کند داروی سرشته داروی دیگر انتفاخ ملتحمه ضماد محلل شیاف خلوقی شیاف
شیافی که از بیرون طلا کنند گرمابه بخار آب گرم پس از استفراغ سپیده و زرده
خایه مرغ با پیه بط سرشته ضماد کردن برود غوره باسلیقون شیاف احمر لین احمر حاد
سبل داروی که ماده سبل و سده پی را بگشاید داروی دیگر شیاف اسود درود
زنادی داروی که سبل گرم را سود دارد شیاف دینارکون دمعه دزور ملکانا دردی
بن علی تخت شیاف ابیض با انزروت اگر مدت دراز کشد باسلیقون و احمر حاد دمعه
سرمه که خداوند مزاج گرم را سود دارد سرمه که خداوند مزاج سرد را سود دارد داروی که خداوند
ضعیف عضلها چشم را سود دارد توتیا پرورده سرمه که دمعه باز دارد سرمه دیگر شیاف ابیض
کندری کحل اصفر قرحه فصد استفراغ حجامت ساق شیاف ابیض شیاف ابیض کندری
که با قلیمیا کنند شیاف آبار ثبره وسخ که بر قرنیه افتد فصد و استفراغ و شیاف ابیض
افیونی و شیاف ابیض با انزروتی و دزور ملکانا شیاف ابیض کندری که با قلیمیا کنند شیاف
احمر لین سپیده دزور شکین پوست خایه مکلس با انگبین داروی معسل مصلی دیگر دزور
که سپیده ببرد داروی که سپیده رنگین کند سرمه که چشم را سیاه کند تغیر لون قرنیه علاج
علاج طرفه شیاف احمر لین تری قرنیه قوقایا ایارج فیقرا شیاف مرارات سرمه روشنایی
خشکی قرنیه نطول بنفشه و نیلوفر سعوط شیر زنان ضماد از سپیده خایه مرغ و روغن گل بر پشت
چشم نهادن قطور از آب گشنیز تر و شیر زنان سرطان که بر قرنیه آید استفراغ سودا

سرمه که در آن علت سود دارد ضماد سپیده و زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند
قطور از آب گشنیز تر و شیر زنان باز ماندن چیم اندر قرنیه قوقایا ایارج فیقرا قطور از آب چلبه
شیاف ابیض اندرونی دزور ملکانا شیاف کندر داروی معسل شیاف الورد تفرق الاتصال
قرنیه توتیا باب مورد پرورده شادنج مغسول پوسته و بسته داشتن انتساع حدقه اگر زخمی
و سقطه افتد فصد حجامت بر پس سر ضماد از آرد باقلا و آرد جو و برگ خرفه و آب سپید ضماد
و زرده خایه مرغ قطوری از خون کبوتر بچه و اگر از پس صداع صعب افتد شیاف مرارات
نسخه دیگر و اگر از بسیاری رطوبت بود افتد رگ گوشه چشم زدن رگ صبح زدن
سل کردن قوقایا ایارج فیقرا و اگر از خشکی افتد شیر زنان بر سر دوشیدن روغن بنفشه
روغن نیلوفر اندر بینی و گوش چکانیدن تدبیر ها تری فزاینده کردن و اگر سبب غلبه رطوبت
باشد قوقایا ایارج فیقرا انطول از طبیخ افادیه شیاف زعفران داروی مغسل معسلی دیگر
تنوطبقه عنبیه شیاف ابار کشیدن بسته داشتن شادنج عدسی مغسول دزور کردن
توتیا پرورده باب برگ مورد و آب برگ زیتون دزور اسیرین آزموده است
تفرق الاتصال طبقه عنبیه قوقایا ایارج فیقرا داروها قابض بر نهادن بسته داشتن فرود آمدن آب
که اندر ابتدا آب فرود آمدن سود دارد داروی مغسل داروی که بر روغن بلسان کنند
شب کوری دار فلفل سوده و نمک هندی با آب که از کباب جگر بز تراید کشیدن عسل و آب
بادیان کشیدن روزکوری تدبیر ها تری فزاینده کردن چشم سرهازده طبیخ کاه گندم اندر
عسل اندر کشیدن بر بخار طبیخ زوفا و بابونه و اکلیل الملک داشتن بیرون خم آمدن چشم استفراغ
شیاف مرارات داروها که از جهت آب فرود آمدن یاد کرده آمده است ضعیفی بینایی
شیاف که بینایی را قوت دهد برود و رمان عزیز عزیز دیگر و بیاید داشتن که بیمار بسیار و دیگر
جون تتره و التصاق و تولول و توته و چیزی که در چشم افتد و سرایاق و تنوقرنیه علاج آن و نگاه داشت

باب ششم

اندر داروهای گوش داروها که اندر علاج گرانی و باطل شدن شنوایی بگوش اندر چکانند
اگر حرارتی باشد آب عنب الثعلب و آب کوک و آب گشنیز قطور انار ترش که اندر کتاب
معالجات وصف کرده آمده است و اگر سوء المزاج سرد باشد و باد و نا سرد جندبیدستر نطرون
خربق سپید و برب با آب سداب اندر چکانیدن کندش زعفران خربق بوره همه با شراب
انگوری اندر چکانیدن صبر فرفیون تخم حنظل زهره گاو جندبیدستر همه اندر طبیخ افسنتین سوده و حل
کرده بلبیه انجیر با بوره و خردل سرکه اصل در روی پخته تا که سیاه شود جندبیدستر با روغن شبت
سداب با انگبین آمیخته خربق سیاه زهره بز زهره و با روغن گل ازاکه ناگاه گوشش کر شود
طبیخ افسنتین با زهره گاو و بوره با سکنگبین عسلی و روغن بلسان با جندبیدستر خربق سیاه
یا سپید با روغن سوسن یا با طبیخ افسنتین علک انباط با روغن خیری و روغن بادام تلخ جوشانیده
و شبانگاه سه قطره نفط سپید با جندبیدستر با براده و قطره با مرزنجوش اندر بول بز و گاو و زهره او
گداخته ازاکه تری می تراید عصاره ترب با نمک و روغن ترب کوک طفل را آب دهان
مرضعه که با مرادسعتر و نمک اندرانی بخار آب دریا قطره گرانی گوش که سبب آن بحران انتقال
باشد روغن بادام شیرین روغن تلخ جوشانیده روغن قسط عصاره ترب با روغن گل
آمیخته آب پیاز با عسل و روغن زیت **داروها که در تکمید بکار آید از جهت گرانی گوش** بابونه شبت
برگ غار مرزنگوش بودنه دشتی خشک عاقرقرحا همه بپزند طبیخ آن تکمید کنند **داروها که**
نطول بکار آید بابونه اکلیل الملک شبت سداب برگ غار بودنه دشتی سعتر زوفا خشک
شیح جندبیدستر مرزنگوش برگ بید اصل السوس **داروها که شوخ را از گوش پاک کنند**
و چون از گوش اندر آید و کرم را که تولد کند بکشد روغن بادام تلخ روغن گزدم بلبیه بوره و خردل و انجیر
عصاره بودنه عصاره ترب عصاره پیاز خاصه تلخ پیاز صبر زهره جانوران طبیخ افسنتین و روغن
و عصاره برگ شفتالو با اندکی سقمونیا **داروها که پس از گوش و درد آن** اگر درد سخت باشد
تکمید آب خوش نیم گرم بنفشه و خطمی هردو با طبیخ حلبه یا ماء العسل و اگر درد سخت نباشد

تکمید

تکمید بنمک گرم تخم کتان ماء العسل خطمی و بابونه با طبیخ حلبه جو با طبیخ حلبه انجیر و در آب
دریا پخته مقل علک البطم عاقرقرحا مویزج قردمانا طبیخ سوسن زیره رفت میوه تر مغز گاو
کوهی پیه گوسپند پیه بز مغز کنجشک مغز مرغ خانگی شوخ خانه نکس انگبین سرگین گوسفند پیه بط
آرد باقلا آب گرم بتّار روغن گل **داروها که از جهت درد گوش بگوش اندر چکانند** روغن گل نیم گرم روغن
بنفشه نیم گرم با اندکی کافور با آب عنب الثعلب آب گشنیز تر سپیده خایه مرغ روغن کدو روغن
بید عصاره کدو و طبیخ بنفشه و نیلوفر اگر درد بیقرار باشد یک حبه فلونیا با شیر زنان و شیاف
ابیض با شیر زنان **داروها که برسانند و تحلیل کنند** لعاب حلبه لعاب کتان پیه روباه و پیه بط پیه مرغ
خانگی پیه بز با انگبین زوفا خشک صحیح لعاب تخم مرو با شیر زنان اگر ریم رسیده باشد
و باد بیزد زرده روغن بید انجیر روغن سداب آب سداب روغن شبت حب الغار
روغن قسط روغن فرفیون روغن بلسان آب مرزنگوش با روغن سوسن با سکنگبین
عسلی با انگبین روغن فرفیون روغن زیت خفضا اندر وی جوشانیده روغن خیری زهره
گاو در روی پخته روغن گندم تکمید بکاورس روغن زیت شیر در وی جوشیده غالیه
با روغن بان روغن اقحوان **داروها ریش گوش** سرکه ممزوج با آب گرم سکنجبین عسلی خمر صبر انزروت
کندر مرزفت بزرد روغن زفت زهره غراب زهره کشف زهره گاو و بوره ارمنی دم الاخوین
زنگار شب یمانی بریان کرده ریتانه موم کفک دریا قطران توبال بس زرنیخ و اگر خون
همی پالاید عصاره لسان الحمل اقاقیا عصاره عصا الراعی با دروج النحیر خرگوش سرکه حل کرده
عصاره مازو سرکه پخته عصاره انار ترش سرکه پخته حضض شیاف مامیثا آب کندنا و سرکه
نیمانیم **داروهائی که طنین و دوی آرد** عصاره افسنتین روغن افسنتین سرکه و روغن سوسن خربق
سپید زعفران نطرون قرنفل مشک عصاره سداب طبیخ برگ غار طبیخ مرزنگوش افسنتین
شیح سعتر بودنه دشتی انجه اندرین موضع طبیخ و فعل آن یاد باید کرد از داروها این باب
اکنون یاد کرده شود باقی اندر کتاب حفظ الصحه و بعضی اندر بابها که گذشته یاد کرده آمده است

ودارو ها. باب دیگر همچنین بر ترتیب یاد کرده شود انشاء الله تعالی زفت سه نوع است دریایی
و صحرایی و کوهی و دریایی سیال است و صحرایی از درخت صنوبر می تراود و ثمره این درخت را
قضم قریش گویند نخست سیال باشد پس خشک شود و نوعی دیگر از درخت صنوبر تراود در جمله
گرم است و پزاننده خلط غلیظ را بپزاند زفت مقطر کنند روغن آن بگیرند لطیف تر بود میعه تر
اندر میعه قوتی است قبض کننده و قوتی است خشک کننده و میعه دو نوع است تر و خشک
اما تر همچون صمغ از درخت بپالایند و زرد و صافی بود و بعضی آنست که پوست درخت بجوشانند
و حاصل کنند بسیاهی زند و ثقل آن میعه خشک است و میعه خشک خداوند معده تر را سود
دارد و طبع باز گیرد و گفته اند میعه تر خوردن و حمول کردن حیض فرود آرد و بادها را بشکند
و سودا و بلغم از دماغ فرود آرد گرم و تر است خداوند زکام و نزله و سپرفه را سود دارد موم
مکس انگبین اما انگبین گرم و خشک است بدرجه دویم و شوخ خانه مکس آن گرم است بدرجه سیم
و زداینده است سرگین گوسپند سرگین در جمله گرمست و خشک و سرگین گوسپند معتدل است
با [illegible] ترکیب کنند معتدل تر شود آرد باقلا و برگ آن آرد باقلا سرد است و خشک و [illegible]
و گزر گرم و خشکست و برگ آن پزاننده است و زداینده از ترکیب هر دو ضمادی معتدل
آید لعاب تخم مر لطیف کننده است و پزاننده و تحلیل کننده و بادها را بشکند روغن زیت
انجا ز زیت رسیده کنند گرم و تر است باعتدال و زداینده است خفاش خاصیت او
آنست که هر روغنی که او را در روی بجوشانند بیمار را [illegible] گوش را سود دارد عقرب عقرب را
دو خاصیت است یکی آنکه سنگ مثانه بریزاند دویم آنکه روغن او درد گوش را سود دارد [illegible]
کاه در سپ و نمک منفعت هر دو اندرین جایگاه آنست که هر چه خشک بود زود گرم شود و هر دو
بوزن گرانست تکمید کردن بدان قوت آتش را بموضع خلط رساند دم الاخوین اندرین
دارو حرارت بسیار نیست بعضی گفته اند سرد است اما در خشکی بدرجه دویم است ریشها
و جراحتها را خشک کند زنگار گرم و خشک است بدرجه چهارم زداینده است و تیز است

باموم

باموم و روغن معتدل شود ریشهای تر را معتدل کند و خشک کند شب یمانی شب انواع است
یمانی سپید است اندکی بزردی زند قابض است و ترش آنچه بذوق قابض تر است بهتر است
طبع او گرم و خشکست بدرجه دویم ریشها را خشک کند شب با هم سنگ او نمک ریشها را
از پهن باز شدن باز دارد و موم معتدلست ریشها را تر کند ماده همه مرهمهاست اندروی
اندکی قوت پزانیدن است و اندکی قوت تحلیل کفک دریا گرم و خشکست بدرجه سیم
زداینده و سوزاننده است قطران گرم و خشکست بدرجه چهارم گوشت نازک را بخورد
و برین منفعت ریشها را خشک کند سود دارد توبال مس خشک کننده است ریشها را که پهن
باز میشود و در یکدیگر میشوند برجای بدارند تا پهن باز نشود زرنیخ گرمست بدرجه سیم و خشک
بدرجه دویم و زرنیخ سرخ بفعل و منفعت بیش از قلقند ریون است عصاره لسان الحمل سرد و خشکست
و قابض و رادع است ریشهای پلید را و آنرا پارسی [illegible] و ریشها که پهن باز میشود سود دارد
خاصه که با قلیمیا و اسفیداج مرکب شود اقاقیا عصاره قرظ است و در وی سوزانیدنی است
بشستن از وی بشود و شسته سرد و خشک است بدرجه سیم ناشسته سرد است بدرجه اول
و خشک بدرجه سیم سیلان خون باز دارد عصاره مازو و سبز که نپخته مازو خشکست بدرجه سیم
سیلان خون باز دارد و سپید سرد است بدرجه اول و قابضی قویست همه رطوبتها را از سیلان باز دارد
مامیثا سرد است و خشک بدرجه اول و قابض است رطوبتها را از سیلان باز دارد
آب کندنا [illegible] کندنا نبطی گرم است بدرجه سیم و خشک بدرجه دویم و دشتی گرمتر و خشکتر
بسرکه معتدل شود و رطوبتها را از سیلان باز دارد باب هفتم
اندر داروها [illegible] داروها که سده بگشاید آب مرزنگوش
بول اشتر اعرابی زرنیخ سرخ پودنه دشتی خربق سیاه بوره شونیز زهره گاو زهره کلنگ
تخم حنظل خربق سپید کندش بی سنبل میعه خشک بخار سعتر و سداب و پودنه دشتی
بسرکه اندر بخته کنند [illegible] سپید خردل روغن بادام تلخ داروها که [illegible] سنبل برگ مورد قرنفل

مازو مشک کافور نمک اندرانی خربق سپید قصب الذریره گل شیرین سعد حماما قلیا
بول خر عصاره پوده سرکه ناب دارشیشعان در وی پخته عود بلسان داروهای ریش بینی
روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن گل روغن زیت روغن مورد موم سپید مغز ساق گاو
پیه بط پیه مرغ خانگی لعاب خطمی لعاب اسبغول انگبین گلاب سرکه شراب کهن شب یمانی
مازو سداب تر توبال مس کندر مرزنجوش قلیا بوره ارمنی عصاره چغندر آب انار ترش
اندر وی مس پختن و بتوام آوردن کثیرا اهلیله زرد گزمازو گلنار مرداسنگ اسفیداج
سرب سوخته زاک سیاه قلقدیس و قلقطار روی سوخته زراوند گرد وفای ترکسرا داروهای
ناسور بینی شیاف که از انار ترش کنند مرهمی که از پوده کوهی گیرند شب یمانی مس سوخته
توبال مس قلقند قلقطار قلقدیس زاک سیاه نطرون مازو کوز سرو زاک سبز
اشنان سیر انجیر شخاریج سوسن سپید عصاره خرنوب نبطی عصاره کوز سرو داروهای خون
آمدن بینی را اقاقیا گلنار گل سرخ مازو افیون کافور تخم کوک خاک کندر عصاره برگ کوک
با کافور عصاره برگ بید با کافور صبر بوره کندر کران قلقطار انواع زاکها زنگار سرکه سوده
سرگین خر آب بوده عصاره برگ لسان الحمل عصاره برگ انبرو قرطاس سوخته عصاره
لحیة التیس غبار آسیا مغال نو داروهای خشکی و کوفتگی بینی صبر مرباشر زعفران خطمی لادن
گل ارمنی رامک آب گز داروهای خارش بینی گلاب صندل کافور روغن گل شیر خشک
قصب الذریره گرم و خشکست بدرجهٔ دویم لطیف کننده است و در وی قبضی است اندک
و تیزی سعد در وی قبضی اندک است و خشک کننده است و سوزاننده نیست لیکن
بسیار آن خوردن بسوزد و باشد که جذام آرد و گشاینده است تا بدان حد که فوهات
عروق را بگشاید و عفونت بینی و بن دندان ببرد و بوی دهن خوش کند و اندر مرهمها
برافکنند ریشها پلید و عفن را خشک کند حماما گرم و خشکست بدرجه دویم در وی قوتی
زداینده است و قوتی قبض کننده فعل و خاصیت او همچون فعل وج است لیکن این [illegible]

وخشک

وخشک کننده تر است قلیا در گرمی و سردی معتدل است و در خشکی بدرجه سیم
قلیا [illegible] لطیف تر است از قلیا سیم خشک کننده تر است و زداینده است ریشهای
پلید را پاک کند و گوشت فزونی را بخورد بول خر ریشها تر و ریشهای را که بهن باز میشود
سود دارد و اندر بینی بچکانند کند بینی را ببرد عصاره پوده کوهی و دشتی لطیف است خلطهای
فزونی از سر فرود آرد و سده که ناب دارشیشعان در وی پخته دارشیشعان گرم است
بدرجه اول و خشک بدرجه سیم تا با خر درجه سیم محلل است و اندر وی قوتی قبض کننده است
بینی بدین سبب که بشوینده و استنشاق کنند بینی ببرد کثیرا سرد است و اندکی خشک
کننده است همچون صمغ مازو سرد است بدرجه اول و خشکست بدرجه دویم گلنار سرد
و خشکست جالینوس میگوید خشکست و اندک مایه گرم کند و دیگران میگویند میل بسردی
دارد معمول بخلاف سبب دست و در وی قوتی است قبض کننده و قوتی زداینده
و قوتی خشک کننده و قوتی تغریه کننده و قوتی لطیف کننده اما زداینده کی آن
لطیف است ماده همه مرهمهاست و گوشت رویاننده است بعرض جالینوس میگوید
نه زداینده است و نه تری دهنده و نه گوشت رویانیده و نه قبض کننده لیکن ماده مرهمهاست
اسفیداج سرد و خشکست بدرجه دویم انچه بسرکه کشند لطیفتر است گوشت رویاند و گوشت
پلید را بخورد سرب سوخته سرب سرد و ترست بدرجه دویم سوخته ریشها پلید را سود دارد
زاک سیاه زاک کفشگرانست از همه انواع زاک این قابض تر است و همه زاکها گرم
و خشکست بدرجه سیم قلقطار قلقدیس قلقند قلقطار نوعیست از زاک و گوهر زاکها گوهری
گدازنده است با گوهری نا گدازنده آمیخته و از بهر آنکه همه گدازنده نبود است بعضی سنگ شده است
و آنچه گدازنده است لختی فسرده است اما قلقطار زرد است و قلقدیس سپید است و قلقند
سبز است و سوری سرخ است همه زاکها گداخته شود جز سوری که آن لسته تر است
در جمله زاکها سبز لسته تر از زرد است و زاک سبز مصری قوی تر است از قبرسی لیکن

در چهار جهان اچشم قبرسی و زاک سوخته لطیف‌تر است و ناسوخته قوی‌تر و لطیف‌ترین همه زاکها
قلقدیس است پس زاک سبز و معتدل‌تر همه زاکها قلقطار است و غلیظ‌ترین همه سوری
و بدین سبب است که گدازنده نیست و زاک که در وی نقطها چون زری نماید قوت او
همچون قوت قلقطار است و بهترین قلقطار آنست که نازک باشد و ریزنده و زاک جر
بهترین آنست که صلب است و نقطها همچون زری نماید نزدیک است بقلقطار و قبض قلقطار
معتدلست و قابض‌ترین زاکها زاک گفت کرانست همه زاکها بسوزانند و خشک ریشه
برارند زاک سرخ کم از قلقطار سوزاند **روی سوخته** و پس سوخته گرم و خشکست بدرجه
سیم تیز است و قابض مغسول آن داروئیست خشک کننده و زداینده و بافعی
فعال آن در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است **زراوند گرد** گرمست بدرجه سیم و خشکست بدرجه
دویم و زراوند دو نوع است دراز است و گرد و دراز گوشت رویاننده است و پاک کننده و
گرمتر و گرد لطیف کننده‌تر است و بادها شکننده‌تر و زداینده‌تر و دندانها بزداید و بتق را
بیرون **زنگار** در منافع اعضا جانوران یاد کرده آمده است **اشنان** بهترین انواع اشنان
سپید است از از بل العصافیر گویند و سبز تیز است زداینده است و پاک کننده
زنجار گرمست و زداینده گوشت فزونی و عفن را بخورد **بیخ سوسن سپید** سوسن سپید سوسن
آزادست گرم و خشکست بدرجه دویم خشک کننده است و زداینده است عصاره
خرنوب نبطی خشک‌تر از عصاره خرنوب شامی است **عصارة لحیة التیس** سرد است
و در وی اندکی گرمیست چند انکه سردی او را بشکند سردی او بدرجه اول اولست و خشکی
بدرجه سیم قابض است و بیخ او قابض‌تر از برگ اوست ریشها کهن را خشک کند و برو پایند
و شکوفه او قوی‌تر است اندرین باب **قرطاس سوخته** قرطاس گرمست بدرجه اول
و خشک بدرجه دویم سوخته خون از بینی باز دارد و از خون جراحت و از ریش و غیران باز دارد
گل ارمنی سرد است باول درجه و خشک بدرجه دویم خون جراحت باز دارد **رامک**

سرد و خشکست در اول درجه **سک** سک اصلی از آمله است و بعضی از مازو کنند گرم است بدرجه
اول و خشک بدرجه دویم در رعب را سود دارد **عصاره برگ** قابض است و زداینده است

باب هشتم

اندر داروها زکام و نزله و سده و عطسه داروها که عطسه زکامی باز دارد
روغن گل و روغن سپید پوست سیب آب گرم برسر ریختن جسوی گرم آشامیدن بالشی گرم
اندر زیر قفا نهادن بوی اسفنج بحری **داروها که عطسه آرد** کندش خربق سپید بلبل چند سپید بستر
خردل و طیثا صبر سداب دشتی عاقرقرحا **داروها زکام گرم** عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش
تخم خطمی خیارشنبر **داروها غرغره که نزله باز دارد** طبیخ عدس طبیخ نار بوست خشخاش کل سرخ
کلنار زعفران اقاقیا مر عصارة لحیة التیس حب الاس کشنیز خشک **داروها که سده زکام گرم بگشاید**
بخار با قلا سرکه تر کرده و دود آن و دود صندل و دود شکر طبرزد بخار سرکه و سبوس بخار سرکه
از سنگ آسیا گرم کرده بر آید **داروها که سده زکام سرد بگشاید** بوی شونیز سرکه تر کرده بوی عود بوی
قسط بخار شراب انگوری از سنگ آسیا گرم کرده بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و مرزنگوش **داروها نزله سرد** انجیر خشک مویز شونیز حلبه تخم بادیان بنفشه پرورده با نگبین
شراب بنفشه عسلی زوفا خشک بیخ سوسن معجون زوفا شراب زوفا **سداب دشتی** گرم و خشکست
بدرجه چهارم و سوزاننده است **عاقرقرحا** گفته اند سرد است و لطیف لیکن درست آنست
که گرم و خشکست بدرجه سیم و سوزاننده است **بیخ سوسن** معتدلست اگر بکیفیتی میل دارد آنکه
بگرمی میل دارد باب نهم

از گفتار نخستین اندر داروها دهان و لب و گوشت بن دندان داروها طرقیدگی لب
روغن بنفشه و نیلوفر اندر ناف و مقعده مالیدن کفک خیارها در زنک بر لب طلا کردن
لعاب اسبغول کشکاب لعاب سپستان مسکه خوردن و طلا کردن پیه بط پیه گوساله
پیه مرغان خانگی مازو سرکه سوده اسفیداج نشاسته کثیرا موم و اسنک مصطکی علک البطم

روغن سیب اوی

زوفا روغن کل ساذنج زرد جو به سم بز سوخته اندر روغن بلسان یا اندر روغن بان کداخته داروها
خوره گوشت بن دندان مضمضه بطبیخ سماق و کل سرخ سرکه حب الآس در روی بنجبه شب یمانی بریان کرده
و در سرکه کشته نمک سوخته و نان سوخته و نان جو سوخته و ماهی تریخ سوخته با کل سرخ عدس مازو
انار پوست کزمازو کلنار کوز سرو برگ مورد نوشادر قلقطار قلقدیس قرطاس سوخته زعفران
کندر برگ مورد پوده دشتی عاقرقرحا زنج مرحل العصص طراثیث اسفیده ارزیز آنکه بسرکه
کشته حا توتیا بغوره پرورده قرط حب الحدید داروها که گوشت بن دندانها بخورد کل سرخ با اقاقیا جفت
بلوط کلنار حب الآس خرنوب نبطی سماق بلیل سیاه داروهای سپیدی دهان کلنار کل سرخ
آرد عدس سماق صندل سپید کافور حا سعد شب یمانی شراب خرنوب طبیخ برگ زیتون
کشنیز خشک نشاسته کزمازو مازو انار پوست آب عنب الثعلب برگ عنب الثعلب
اقاقیا حضض بسرکه بنجبه هلیله زرد طباشیر قلقطار اسارعفران نوشادر قطران زرنیخ سرخ
و زرنیخ زرد بوره نمک طعام زاک کفشکران مامیران کبابه قاقله برگ حماض برگ خرفه
برگ رز داروهای اماس لب صندل سرخ صندل سپید شیاف مامیثا لوش دربندی با آب
کشنیز تر و آب کسنه و کلاب و اکر اماس بلغمی بود شبت بابونه اکلیل الملک داروهای آب
آمدن از دهان رب آبی رب ترش رب امرود رب سیب ترش صینی شراب غوره شراب انار
مصوص دراج و مانند آن مضمضه با آب سماق و عدس ایارج فیقرا انکشت هندی انیسون
نانخواه تمام تریاق بزرگ کوارشها کرم سنبر خردل بلبل چینی نان خشک آنکه به نمک
زیره درشت باشند اطریفل کوچک داروهای بوی دهان سرکه کلاب سرکه عنصل عاقرقرحا
کزمازو فوفل پوست ترنج قرنفل سداب ساذج هندی سعد مصطکی عود خام کبابه جوز بوا قاقله
زنجبیل کندر علنجمشک بسباسه مویزج اقراص زعفران اقراص زرنیخ صبر سپونها که در معالجات
یاد کرده آمده است اما داروهای قابض هست زاک سوخته بیخ سوسن زعفران انکبین قرطاس سوخته
زرنیخ نمک سماق زنجبیل بلبل سوخته اقراص قلقدیقون داروهای سپونها شمار سحق نیا نمک اندرانی

چو سوخته عدس سوخته سنبل کزمازو حب الآس عاقرقرحا شب یمانی بریان کرده و انده
سرکه کشته کفک دریا سفال چینی داروهای حبها سعد کبابه مشک کافور قرنفل خولنجان
دارچینی فوفل نارمشک هال علنجمشک برگ ترنج پوست ترنج شادنه نانخواه گرم است
بدرجه اول و خشک بدرجه دویم و سرد است بدرجه اول تا بدرجه دویم و خشک بدرجه سیم
گوشت تباه و گوشت فزونی را بخورد زردچوبه گرم و خشک است بدرجه دویم و سخت زداینده است
انکد تا نبسته خشک کننده است و در حرارت معتدل است گوشت فزونی و پلید را بخورد
خاسر دست بدرجه اول و خشک بدرجه دویم و در وی قوتی است تحلیل کننده و قوتی است
خشک کننده و قوتی کشاینده و بدین دو قوت دهنها را که بکشاید و روغن از او قوتی است
گرم و نرم طبیخ آن سوختگی آتش را سود دارد و برگ آن ریشها را خشک کند توتیا
سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دویم مغسول همه ریشها را سود دارد تا ریش سرطانی را
قرط و طراثیث قوت آن همچون قوت کلنار است قابض است و حرکت خون را بازدارد
اندر اندامها خبث الحدید خشک بدرجه سیم مامیران گرم و خشک است تا آخر درجه دویم زداینده است
و پاک کننده کبابه کبابه را قوتیست همچون قوت روناس کبابه لطیف تر است و گفته اند
که در وی قوتی همچون قوت روناس لیکن کبابه لطیف تر است و گفته اند که در وی قوتی
سرد کننده است و حقیقت است که گرم و خشک است بدرجه سیم عفونت گوشت بن دندان
و قلاع کهن و عفن را پاک کند قاقله بزرگ است و کوچک هر دو گرم و خشک است بدرجه سیم در وی
قبض کننده است خادلنجان اما سرخویه گوید سرد دارو است گرم و خشک است بدرجه دویم محلل است
بوی دهان خوش کند هال خیربوا است لطیفتر از قاقله است گرم است بدرجه اول خشک است
بدرجه سیم معده را سود دارد و بوی دهان خوش کند باب دهم
از کفتار نخستین از داروهای بیماریهای زبان و داروهای تشنج زبان آنچه از پس استفراغ بکار آید
از داروها مضمضه و ضماد و غرغره بابونه اکلیل الملک شبت و روغن آن حلبه مرزنکوش و روغن آن

انجیر و روغن سداب روغن کوز روغن بادام روغن حبة الخضرا و روغن زرد آلو تخم بادیان انگبین
و از جهت تشنج خشک شیر خر روغن بنفشه نیلوفر روغن مغز کدو روغن بادام عنب الثعلب
آب عصا الراعی آب کشنیز تر آب خوشه هم گرم ضماد از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه
داروها غرغره و ضماد سعتر خردل
دروها استرخاء زبان استفراغ با ایارج فیقرا و تخم حنظل و نمک نفطی
عاقرقرحا پوست بیخ کبر کندش جاشا کل سرخ وارشیشعان فقاح الاذخر نوشادر فرفیون
بلیل بوره زنجبیل مویزج شونیز مرزنگوش عنبر لادن طباشیر معجونها بزرگ خوردن و در زبان
مالیدن خون سلیثا مشرو دیطوس و مرنانجو یا سوزش زبان لعاب اسبغول کشکاب
روغن بادام روغن یاسمین روغن بنفشه سپستان آب لسان الحمل آب عنب الثعلب
دانه آلوی سیاه دانه خرمای هندی مغز تخم خیار خیار بادرنگ مغز تخم کدو و اشیرین مغز
تخم خربزه نشاسته کثیرا انگبین داروها ترقیدن زبان لعاب اسبغول سپستان کعک خیار
بادرنگ باجه بره خایه مرغ نیمبرشت و دارها سوزش زبان داروها اماس زبان مطبوخ
بلیله آب کشنیز تر آب کوک آب کسنا آب عنب الثعلب کلاب عدس عصا الراعی
انار پوست بیخ سوسن کشک جو انگبین شیر تازه حلبه انجیر روغن زیت تخم بادیان
در روی بخته مورد سماق برگ زیتون تخم کرفس تخم بادیان بیخ کرفس والله اعلم بالصواب

باب یازدهم

از گفتار نخستین اندر داروها مقدع و ملاذه داروها مقدع سعتر بارسی
انار پوست نمک سرکه نوشادر سرکه زنگار زاک سورنجان زاک سوخته سپیده خایه
مرغ سرشته داروها اماس ملاذه اگر اماس خونی و صفرایی بود آب لبلاب آب کشنیز
آب عنب الثعلب خیارشنبر بلیله زرد خرما هندو شاهتره از بهر نرمی طبع و اما از بهر
غرغره و مضمضه سرکه و کلاب شراب خرنوب نبطی مازو گزمازو گلنار اقاقیا صندل سپید
غیاف مامیثا رب کوز عدس مقشر زرد چوبه برگ سوسن شب یمانی زعفران

کافور

کافور حب الآس نوشادر کثیرا بلوط نشاسته لعاب اسبغول لعاب خطمی کشکاب ممزوج
با کلاب و اگر ماده بلغمی بود از بهر استفراغ حب قوقایا حب صبر ایارج فیقرا و از بهر غرغره
و اندر دمیدن سکنگبین عنصلی سکنگبین عسلی خردل مازو سرکه سوده الکاه شیاف
مامیثا گل سرخ سماق رب السوس زعفران نوشادر سعتر عاقرقرحا دار فلفل گزمازو گلنار
زرد چوبه بلیله زرد شب یمانی حضض حنا قسط قصب الذریره قاقله خطاف سوخته سرگین سگ
مدبر و اگر ماده سودایی بود علاج همچون علاج اماس زبان و خناق سودایی بود داروها
استرخاء ملاذه اگر حرارتی بود صندل گلنار گل کافور انیمه با شراب خرتوت طلا کنند و با عنب الثعلب
و غیر آن غرغره کنند و اگر حرارتی نباشد نوشادر و مازو بردارند و مکاب تلخ غرغره کنند
و با بکاه و خردل و داروها استرخاء زبان بکار دارند و کودکان را مازو سرکه سوده بر یافوخ
طلا کنند داروها دیگر مغاث اقاقیا ریش گفشکران سرکه اندر وی کشنیز خشک و برگ مورد
جوشانیده باشد مغاث گرم و تر است بدرجه دوم اندام های کوفته و شکسته و سست گشته
قوت دهد و در قوت باه زیادت کند نقرس و تشنج را و صلابت حلق را و تشنج را
نرم کند باب دوازدهم

از گفتار نخستین اندر داروها دندان داروها که بدان مسواک کنند
آنچه از دندان باز دارد سر خرگوش سوخته کوفته و بیخته و نمک با انگبین سرشته سوخته و ناسوخته
شب یمانی بریان کرده با اندکی مر مضمضه بشراب انگوری که بیخ ینبوعات اندر وی پخته
باشند داروها خنک معتدل که در دنبانند عصاره برگ مورد تر عصاره برگ زیتون با آب عنب
الثعلب سرکه حب الآس اندر وی پخته روغن گل مصطکی اندر وی جوشانیده روغن
زیت روغن گل با سه وزن آن شراب مویزی جوشانیده تا به نیمه باز آید عاقرقرحا
و کافور آمیخته روغن گل افیون در روی جوشانیده روغن گل با سرکه جوشانیده روغن
گل با شراب انگوری جوشانیده فلونیا داروها که در دنبانند سکبینج هزار اسپند شحم حنظل عاقرقرحا

انگژد خردل زرنباد بنج قثاء الحمار کندس سیر سعتر شیطرج پوست بیخ کبر زراوند گرد میویزج
بوره کوهی فلفل سپید تریاق اربعه زنجبیل فلونیا تریاق بزرگ کمید نمک گرم کرده روغن
کنجد گرم کرده اندر دهان داشتن خاصیت روغن شبت و روغن بابونه داروها که بسوزد و گزند
بیخ حنظل تخم پیاز سپندان برگ سپندان جعده خردل عاقرقرحا سیر تخم کندنا بزر البنج داروها که
بکاهند عصاره قثاء الحمار عصاره بیخ حنظل آب مرزنگوش آب گوز تر داروها که کاواکی فلونیا
تریاق بزرگ شونیز بریان کرده و سرکه پرورده فلفل عاقرقرحا با بزرد سرشته مرباقطران
سرشته زنجبیل با فلفل و سرکه و انگبین سرشته فلونیا پارسی کافور داروها که چرک دندان ببرد گلنار پوست
انار ترش زرنیخ سرخ شب یمانی گل سرخ سماق سنبل خردل دانه هلیله زرد سک کزمازو
نوشادر نشاسته نمک سوخته خاکستر گز زعفران مصطکی سداب داروها که دندان را سپید کند
سفال چینی مسحوق یا آبگینه فرعونی کفک دریا نمک اندرانی صدف سوخته زراوند گرد خاکستر
بیخ نی فلفل شادنج مازو سوخته حضض سوخته قنبیل جاما داروها که ماده از گوهر دندان باز دارد سعد سنبل
فلفل مویزج قسط زراوند گرد کفک دریا انگژد مسحوق یا شخار تخم حنظل عاقرقرحا سنباده داروها که ضعیفی
وکندی و آب گذاشتن دندانها اما خداوند مزاج گرم برگ خرفه تخم خرفه نیم کوفته و ترکرده با دوغ شیر خر
زیت انفاق مزاج سرد را گوز مغز گرم کرده مغز فندق مغز بادام مغز گوز هندو زراوند خایه
مرغ در روی روغن زیت اندر دیگ سپین بر آتش نهاده تا سطبر شود و یا در آفتاب علک الانباط
موم زرد حب الغار مغز بادام تلخ زراوند طویل حلتیت نمک قیر خم شراب تریاق و شنجه
روغن بلسان روغن بان روغن خردل داروها که بهنگام برآمدن دندان طفل بکار آید پیه مرغ بط
و پیه مغز خرگوش شیر سگ عصاره عنب الثعلب با روغن گل آمیخته داروها که دندان بشکند
پوست درخت خرنوب با عاقرقرحا سرکه سوده و اندر آفتاب پرورده بزر انجره زرنیخ برگ
پرورده به بزر دوغ فیسوم شیر تیوع برگ انجیر پیه ضفدع مرغزاری که در میان نیستان بود
قنبیل گرم و خشکست بدرجه سیم جعده از جنس شیح است و دو نوع است بزرگ و خرد

اما خرد

اما خرد گرم است بدرجه سیم و خشک بدرجه دوم و بزرگ گرم و خشکست بدرجه دوم لطیف
کننده است همه سدها باطن بگشاید با سرکه بر سر بر ضماد کنند اما سپس صلابت ببرد
و بول و حیض باز گرفته بگشاید و حب القرع را بکشد قطران گرم و خشکست بدرجه چهارم
اندر دندان درد و کاواکی باز دارد و شپش را بکشد و حیض فرود آرد و الله اعلم

باب سیزدهم

از گفتار نخستین اندر داروها که در علاج آواز بکار آید داروها که آواز که باطل شده باشد لعاب
اسپغول با جلاب گرم طبیخ اسفناج طبیخ خبازی شوربا مرغ فربه زرده خایه مرغ
نیمبرشت شیر تازه با شکر و فی شکر سکه و شکر ارده سپید و شکر شیر تازه با شکر بی شکر
انار طبیخی گرما با آب نیم گرم لعوق کرنب ساده لعوق کرنب انگژد سرشته کندنا خطمی طبیخ
حلبه شاخها کرنب تر لعوق زنجبیل لعوق انجیر لعوق مسحه داروها که گرفته شدن آواز روغن بادام
کشکاب آنچه در علاج باطل شدن آواز یاد کرده آمده است خردل بریان کرده فلفل مرکندر
بزر دسحه بادام تلخ تخم کتان بریان کرده جلوزه انیسون صمغ اعرابی رب باذنجان تخم بادیان
عنصل انگبین روغن گاو باقلا مویزج خرما انجیر حلبه شکر با عسل فلفل انگژد علک البطم
رساله النبی هیچ جا و شیر داروها که آواز لرزنده باز داشتن از همه حرکتها از جهد و خشم
وغیر آن بقفا باز خفتن تخته سرب باندازه طاقت بر سینه نهادن و بر شکل تکلیف سخن گفتن
استفراغ بحقنه تیز و بلوغادیا و مانند آن و طعامها که در وی خردل باشد داروها که گنگی
آواز و الله اعلم بالصواب

باب چهاردهم

از گفتار نخستین اندر داروها دبحه و خناق تدبیر باز داشتن خناق رگ اکحل و باسلیق
زدن رگ زیر زبان زدن شیشه بر نهادن بر مهره دوم از مهرها گردن چندانکه گذر
دم زدن و شربت گشاده شود بر دو جانب گردن حجامت کردن شیشه بر میانگاه و
فرو سوی زنخدان و بر ساق و کاهل نهادن حقنه کردن بر قفا و حوالی حلق ضماد بر نهادن

و اطراف بستن داروها ضماد و طلا لسان الحمل تر کوفته کشنیز خطمی برگ عنب الثعلب کشنیز تر
گلاب آرد جو عدس مقشر بابونه بنفشه صندل سپید گل ارمنی فوفل شیاف مامیثا روغن خلبه
تخم کتان شبت بابونه و تخم آن مرزنگوش اکلیل الملک زعفران روغن نرگس قیر اطهار
زهره گاو سرگین سگ سرگین مردم قنطوریون ربا و الخطاطیف عاقرقرحا انگبین سرکه عسل بلادر
داروها غرغره قشره کوز تر با سکنگبین آمیخته قشره کوز با شیر خر با آب عنب الثعلب با آب
بنفشه با شراب خرتوت آب انار ترش و شیرین با پوست پخته و دانه از آن جدا کرده
شب یمانی مازو گلنار عدس مقشر گل سرخ سماق صندل سرخ و سپید فوفل با آب کشنیز تر
بیخ سوسن در آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر پخته و آب خیار شنبر اندر وی حل کرده
طبیخ اکلیل الملک بیخ سوسن با خیار شنبر آب بادیان با آب عنب الثعلب آمیخته و معجون با
خیار شنبر در وی حل کرده شیر تازه با خیار شنبر تازه با خیار شنبر بوره با شراب خرتوت خمیر بیخ
اندر طبیخ حلبه و انجیر خمیر اندر آب انار ترش و شیرین گداخته مسکه و روغن گاو گداخته
عصاره کرنب با معجون یا با سکنگبین پیاز نرگس کوفته با شیر خر تخم مرو تخم کتان کوفته با شیر زن
اگر زود مر... سرگین خطاف سرگین خرگوش داروی سرگین سگ بلبل نوشادر جند بیدستر
عاقرقرحا کل خردل تخم ترب هر یکی از این داروها کوفته و اندر سکنگبین یا اندر شراب خرتوت
شراب خرتوت با آب غوره و آب ساق عصاره گل تر شراب خشخاش با آب غوره و عصاره
کشنیز تر با عصاره مورد تر آمیخته و بلوط اندر وی جوشانیده و طبیخ آبی و زعرور اندکی شب یمانی
اندر وی پخته داروها که بحلق اندر سد متام کنند بگشاید گلنار مازو و کزمازو صندل سپید سماق شیاف
مامیثا عدس مقشر زرده جو به گل سرخ برگ سوسن شب یمانی داروها که غرغره کنند تا سست
شود و با پخته و روغن گاو گداخته با آب گرم آمیخته روغن بنفشه با آب گرم جلاب نیم گرم زرده
خایه مرغ با روغن بادام نشاسته و کثیرا در آب گرم گداخته داروها خناق بلغمی استفراغ
با یارج فیقرا لجب قوقایا و حقنه تیز غرغره با قشره کوز با انگبین عاقرقرحا سکنگبین عسلی ترب از وی

جوشانیده معجون دواء الحالطیف اندر وی حل کرده داروها خناق سودانی استفراغ با یارج فیقرا
تخم طبیخ افتیمون حقنه تیز غرغره گلاب گرم ماء العسل گرم سحر با آب گرم به دواء الحالطیف
اندر ماء العسل دواء الحرمل اندر ماء العسل اطلاط دواء الحرمل کوفته اندر دمیدن تدبیر خناق که از بیرون
آمدن مهره گردن بود از جای خویش اگر مانعی نباشد استفراغ بفصد و مهره را انفیاد قابض
بجای باز آوردن و حقنه کردن داروها ضماد قابض مازو انار پوست قرط مورد سریشم کفشگران
سریشم ماهی این ضماد بر نهند و بگذارند تا خشک شود و مهره بجای باز آرد و الله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب

باب پانزدهم

از گفتار نخستین اندر داروها شبره که زیر زبان حلق و مری بر آید و داروها دیوجه که بحلق فرو شود داروها
شبره رگ اکحل و باسلیق گشادن استفراغ با آب میوها و خیار شنبر گشکاب با روغن بنفشه
و روغن گل لعاب اسبغول و هر گاه که ریش گردد و ریم بر آید علاج آن علاج خناق باشد
که پخته شود و بگشاید و اگر پخته نشود هر ساعت اندکی موم روغن در دهان میگیرند و فرو می برند
و مرهم کافوری با زرده خایه در دهان میدارند و آنچه میگذارد فرو می برند و حب السعال نرم
نافع بود داروها دیوجه نمک و صبر که اگر خردل بوره نوشادر افسنتین شونیز شحم حنظل ترمس
حنظل ترمس عصاره برگ غرب و اگر بمعده فرو رفته باشد شحم قیسوم افسنتین شونیز ترمس
قسط زنگ کابلی ترمس از هر یکی یک درم سنگ ببرکه ممزوج ببرند و بخورند دیوجه بر اندازد و الله اعلم
بالصواب

باب شانزدهم

از گفتار نخستین اندر داروها ربو و ضیق النفس داروها که اندر لعوقها و حبها بکار آید
زراوند گرد قنطوریون باریک سکبینج اسقیل بریان کرده سکنگبین بزوری سکنگبین عسلی سکنگبین
عنصلی غاریقون رب سوس شحم حنظل انزروت مربوره تخم انجره ابرسا افتیمون حاشا
اشق جند بیدستر عاقرقرحا علک الانباط تخم سپندان زوفا خشک بودنه کوهی تخم کرفس
تخم بادیان آب بادیان ساذج هندی حماما بلبل حاشا انیسون شیح ارمنی کندر بلیلج سپید

ریتیانه عصاره قثاء الحمار خردل راسن فراسیون جعده کمافیطوس بزرالبنج انکدان بزرد
کنجد پوست کنده شش روباه داروها که بسوزند و دود کنند زرنیخ مرسلیخه قسط زعفران زراوند مدحرج
صبر بزرد کور دفراسیون ارپاسوس میگوید گرم و خشکست لیکن اندر گرمی و خشکی بحث
قولیست دیگران گفته اند گرمست بدرجه دویم و خشک بدرجه سیم سینه را پاک کند زرنیخ
سه نوع است سیاه است و سرخ و سپید سیاه سرد و خشکست تا خر درجه سیم و سپید
با اول درجه سیم و سرخ میان این و آن جذب کننده است درد بنشاند و نفث خون باز دارد
اندر داروها جز سپید نشاید کرد بزرد گرمست بدرجه سیم و خشک بدرجه سیم تحلیل کننده است
خداوند ضیق النفس و سرفه کهن را سود دارد گوگرد گرم و خشکست بدرجه چهارم دود آن زکام
باز دارد کمافیطوس گرمست بدرجه دویم و خشک بدرجه سیم سدها بگشاید و اندامها
بگشاید و بزداید و وی قوت اسهال کننده است و زن دود دادن او فزون از گرم کردن است و با
انگبین بر جراحتها و ریشها نهند جراحت را برویاند و ریش کهن را درست کند و با ماء العسل
خداوند عرق النسا را سود دارد علک الانباط و رتیانه علک الانباط گرمست و محلل و رتیانه گرمست
گرمتر از ان لیکن محلل تر نیست

باب هفدهم

از گفتار نخستین اندر داروها سرفه داروها سرفه گرم غنجه نیلوفر سپستان
آلوی سیاه کشک جو تخم خشخاش لعاب اسبغول لعاب دانه آبی شیرین لعاب
تخم کتان خطمی آب انار شیرین آب خیار آب کدو آب برگ نیشکر آب برگ خرفه کثیرا
کافور نشاسته گندم صمغ بادام شیرین مغز تخم خیار مغز کدوی شیرین مغز دانه آبی سنبل سپید
عناب رب سوس پوست خشخاش عصاره برگ کوک عصاره برگ خشخاش آرد باقلا انگبین
فلوس خیار شنبر ترنجبین شراب زوفا لعاب خشخاش شراب بنفشه بنفشه پرورده لسان الثور
داروها سرفه سرد مرو میعه تر با انگبین روغن بلسان با انگبین لعاب حب الرشاد لعاب تخم
کتان با انگبین انجیر ارسا فطراسالیون زوفا خشک بیخ سوسن علک الانباط برسیاوشان

میوز

میویز دانه برون کرده سکنجبین با انگبین دوالمسک تجربنا تخم بادیان بیخ بادیان حلبه شسته
تخم کرفس فراسیون قردمانا ملبن زراوند گرد تخم انجره حرف مغز بادام تلخ بوده دشتی
افیسطا انگژد بزرد افتیمون تخم ترب جاوشیر قطران زعفران سیر روغن کاو بابید مورد دانه
انگبین کنند تخم کتان مغز پسته مغز حبة الخضرا روغن جلغوزه مغز فستق مغز دانه خرما فراسیون
تخم کرفس کوهی است که بر سنگ روید گرم و خشکست بدرجه دویم لطیف کننده و محلل است
سدها بگشاید و خداوند سرفه کهن را سود دارد قطران یک وقیه و نیم بخورند ریش را و شش را
پاک کند و سرفه کهن را ببرد تخم کتان گرم و خشکست تا بدرجه سیم بریان کنند بادها را تحلیل کند
و تهیج و آماس اطراف ببرد و بقوت تحلیل سرفه بلغمی و تشنگی بلغمی را ببرد افیون گرمست بدرجه
اول و اندر تری و خشکی معتدلست براننده است و زداینده بریان کرده سرفه بلغمی را ببرد
مغز پنبه دانه گرم و ترست سینه را پاک کند و سرفه را ببرد برسیاوشان جالینوس گوید معتدلست
بوعلی سینا میگوید همانا اندکی میل بگرمی و خشکی دارد لطیف و محلل است و در وی قوتی است
قبض کننده سیلان مادتها باز دارد و سینه و شش را پاک کند والله اعلم

باب هژدهم

از گفتار نخستین اندر داروها خون بر آمدن از گلو داروها بر آمدن خون از گلو بسبب بریدگی
خون و گشاده شدن سر رگها گل ارمنی و مختوم گل ساموس کهربا شب یمانی بریان کرده
عصاره لحیة التیس گلنار کزمازو سماق گل سرخ اقاقیا شادنج جفت بلوط سرون کوزن
تخم لسان الحمل صمغ عصاره خرفه و لسان الحمل عصا الراعی اطراف نر شراب مورد شراب آبی
داروها ضمادها پوست انار ترش مازو آرد جو گلنار غبار آسیا برگ مورد اطراف نر
خرما قسب روغن مورد روغن گل انهمه مخیص کرده بر سینه نهند داروها خون از سینه و شش آمدن کهربا
در آب برگ خرفه سرطان در گلاب بخته شادنج اندر عصاره عصا الراعی گل مختوم اندر عصاره
لسان الحمل طباشیر بسد گل سرخ تخم خشخاش تخم خرفه رب سوس اقاقیا کندر داروها که

اندر کتاب معالجات وصف کرده آمده است داروها که اندر شکافتن سرطان تازه آب کوی
مقطر آب عنب الثعلب مقطر حب الآس عرور انبرود قد بیدآبی کنند سبک کوهی و بوستانی
عناب عدس مقشر خرنوب شامی داروها که شکافته شدن رگها اندر سینه بسبب سرما یا بفراط
اندر سفر و غیر سفر کنند تخم کتان سنبل سپید گل سرخ کهربا جند بیدستر اقاقیا عصاره گل تر آب باران
نبید قابض تریاق بزرگ داروهای ضماد انار پوست کز مازو شاف کندر و غبار آسیا برگ مورد
موم زرد روغن سوسن روغن مورد و از آنکه سبب حرکتی عنیف باشد گل مختوم کهربا گل ارمنی
شب یمانی زعفران آب باران شراب مورد عصاره آبی عصاره خرفه عصاره لسان الحمل
و از آنکه سبب نرم شدن رگها بود از بسیاری رطوبت از پس استفراغ رطوبت شیح اذخر
مصطکی زیره بریان کرده پودنه کوهی جند بیدستر قلقدیس زعفران تریاک بزرگ مشرود
طوبس تخم بنا فلونیا رومی و پارسی داروهای ضمادها علک شاخ زیره بریان اقاقیا عصا
لحیة التیس جند بیدستر قلقدیس اذخر و از آنکه خون از اماس نشش بر آید فصد جهد داروی
مسهل هیچ داروها قابض نشاید داد و تدبیر بر رانیدن ماده و پاک کردن شش باید کرد
و اگر بر جگر زخمی آمده باشد علاج جگر باید کرد بر یوند صینی لک مغسول گل ارمنی داروهای قابض
که بر انواع اسود دالد و عصاره برگ خرفه عصاره باورنج عصاره لسان الحمل عصاره عصا الراعی آب
خیار با این عصارها شادنج مغسول یک مثقال این عصارها سرون کوزن عصاره نعناع ثمره درخت
مورد شکوفه گشنیز سرو در سنک با آب سرد بیامداد و شبانگاه خون بزغاله سنبل از آنکه
یقسر دنیم وقیه سه روز بدهند حب الآس دو درسنک اندر عصاره لسان الحمل
اندر عصاره گل تر پنیر مایه خرگوش و آهو بره و بزغاله اندر عصارها یا اندر گلاب یا اندر شراب
قابض شب یمانی اندر زرده خایه مرغ نیم برشت ابریشم ماهی عصاره کنند ناشامی یا نیم وقیه کرم
اسفنج سوخته اندر شراب قابض قنطوریون آب معدن آهک یکدرم تخم کنند نانکیدرم حب الآس
در عصارها که یاد کرده آمد والله اعلم بالصواب

نوزدهم

از گفتار نخستین اندر داروهای دل داروها معتدل که دل را قوت دهد یاقوت بیجاده
فیروزه لعل ابریشم گل مختوم حجر ارمنی حجر لاژورد داروهای سرد کافور صندل طباشیر مروارید
بسد سیم گشنیز تر شته ترنج داروهای گرم درونج جدوار مشک عنبر عود زرنباد ابریشم زعفران
بهمن سرخ و سپید قرنفل بادرنجبویه تخم آن فلنجمشک تخم آن برگ ترنج و پوست و تخم آن
قاقله کبابه بادرنج هندی راسن کهربا سوسن آزاد داروهای دیگر که بعرض و بفعل و طبیعت
خویش دل را اسود دارد افتیمون اسطوخودوس بالله آمله ادریون انیسون بسفایج خیربوا ادخر
زوفا بسلیخه سنبل سک سعد سپستان روس طلخشقوق غاریقون کندر مومیا بایمی فستق
خرما هندی نیلوفر نعناع نمام و بباید دانست که داروهای دل که یاد کرده آمد بعضی اسهال کننده است
و بعضی اسهال باز دارنده و بعضی لطیف کننده و بعضی غلیظ کننده و بعضی قوام دهنده و بتازی
لزج گویند و بعضی انواع استفراغ باز گیرنده و بتازی مقوی گویند و بعضی را مقری گویند و بعضی
گشاینده است و بتازی محلل گویند و بعضی را مفتح گویند و بعضی باد تنها باز دارد و بتازی
رادع گویند و بعضی بخیر کننده است و بتازی مخدر گویند و بعضی عرق آرنده است و بعضی ادرار
بول کننده و بعضی طول بهار اکثر کننده و بتازی ناشف گویند و مخفف نیز گویند و این نوع
بمعنی مقوی توان گفت اما داروی مسهل دل را سودمند است از دو وجه زیان کار است
از وجه سودمندی یکی آنست که خلط بد را از همه تن و از دل و دماغ پاک کند تا روح دل و دماغ
صافی و روشن کند و دل قوی شود و این داروها چون افتیمون است و اسطوخودوس
دوم آنکه بعضی داروهاست که مقداری اندک از آن در مفرحها افکنند چنانکه یاد داروها
دیگر بدل رسد و خون رگ را صافی کند و ماده بد از دل دور کند خون دل پاکیزه شود
و دل قوی و شادمان گردد و این داروها حجر ارمنی است و حجر لاژورد و زیان کاری
یکی آنست که داروی مسهل اگر چه اخلاط بد را از تن بیارد و لختی اخلاط نیک را بجنباند
و بصحبت آن بیارد و بدین سبب ضعف تولد کند دوم آنکه بر طبیعت قهر کند تا چیزی از وبستاند

و باسهال دفع کند و کار طبیعت انست که اخلاط را در تن متفرق خویش جذب کند و هر خلطی را
اندر قرار کار نگاه دارد و کار داروی مسهل بر خلاف اینست و تا طبیعت را عاجز نکند و بروی
چیره نگردد و اسهال نکند بدین سبب ضعف آرد و ازینجا معلوم گردد که داروی مسهل ازا منفعت کند
که ضعف او از انواع توحش بود و خداوند ضعف دل ازیان دارد و داروها قابض و مقوی
و معزی چون گل مختوم و بهمن و مانند آن گوهر دل را و گوهر روح را المزوجت و بقوت قبض
غلیظ کند و قوام دهد تا گوهر روح از هر سببی منفعل شود و تحلیل نپذیرد و منفعت این داروها
اصحاب توحش را اکثر بود ولیکن بیشتری منفعت آن اصحاب ضعف قوت را بود و داروها که
که خون ایشان رقیق بود و داروها لطیف کننده خون غلیظ و سبر در الطیف کند و تیرگی را
از خون جذب کند بدین سبب اصحاب توحش را منفعت آن فزون ازان باشد که اصحاب
ضعف را و داروها عرق آرنده و ادرار بول کننده خون را غلیظ و تیره کند از بهر آنکه ماده لطیف
و رقیق را از خون جدا کند بدین سبب منفعت آن کسانی را بود که خون ایشان رقیق و ابخار کرده
و اصحاب توحش را زیان دارد از بهر آنکه خون همه تن و خون دل تو تیره و غلیظ تر و تیره تر
شود و خشکی را زیادت کرد و داروها گشاینده که تازی مفتح گویند و داروها که سده گشایند
منفعت انست که منفذ داروها بگشاید تا داروها در اجزاء ان رسد و داروها محلل اصحاب
توحش را که سبب توحش سردی و غلیظی خون باشد سود دارد و داروها را رادع خداوند
سوء المزاج گرم را سود دارد و داروها مخدر قوت داروها نگاه دارد تا اندامها دیگر که
دارو نخست بدان رسد قوت دارو بستانند تا همگی قوت دارو بدل رسد و اندر دل نیز
چندانی نگاه دارد که اثر و منفعت داروها زایل شود و داروها تریاقی همه موافق طبیعت
مردم است و طبیعت حیوانی از دل خیزد بدین سبب همه داروها تریاقی دل را قوت دهد
و شاد دارد و بباید دانست که همه داروها نفاخ اصحاب توحش و اصحاب ضعف را
زیان دارد از بهر آنکه بخار غریب ناملایم با روح بیامیزد و سبب آن بخارها با روح سبب

خلطی

خلطی فزونی باشد با اندامها پس روح بدان سبب تیره و تاریک شود و در افعال خویش
کسلان گردد و ضعف و توحش زیادت شود **یاقوت** معتدلست و منفعت و خاصیت
آن اندر شادی آوردن و دل را قوت دادن و با مضرت داروها زهرناک ضدی کردن
خاصیتی عظیم است و بدان ماند که قوت یاقوت اندرین باب بطبیعت و جرم یاقوت نیست
لیکن بخاصیت محض است همچون خاصیت مقناطیس از بهر آنکه مقدار جرم یاقوت نیست
لیکن بخاصیت محض است همچون مقناطیس از بهر آنکه انقدار جرم یاقوت که در سر ساخته
مقداری نباشد که در همه تن پراگنده شود و بکمتر دو بدل رسد و نیز معلوم است که جرم آن هضم
نمیشود و مستحیل نگردد و استحالت پیش ازان نمی پذیرد که از تن مردم گرم شود و از پس
گرم شدن خاصیت آن پدید آید همچون کهربا که تخت ازا جالند و گرم گشته تا کاه را زود تر
رباید و انفعال و استحالت یاقوت پیش از گرم شدن نیست و از بهر این گفته اند که یاقوت
اندر دهان داشتن دل را قوت دهد از بهر آنکه اندر دهان گرم شود و خاصیت پدید آید
بجاده گوهر بجاده گوهر نورانی است و درفشان همچون یاقوت روح را قوت دهد و روشن
کند و دل شاد کند **پیروزه** بخاصیت شاد کننده است و در وی قبضی است بقوت قبض
دل را قوت دهد و روح را جمع کند تا روح زیادت شود **لعل** گوهر لعل نورانی تر از بجاده است
دل را شاد کند و روح را روشن کند **زر** معتدلست و نورانیست هم بخاصیت و هم بجوهر
دل را قوت دهد **سیم** معتدلست میل بسردی دارد خاصیت آن ضعیف تر از خاصیت
زر است **گل مختوم** اندر گرمی و سردی معتدلست و خشکی اندر ان غالب است و ترکیب
رطوبت آن با خشکی که ازا هست ترکیبی محکم است بدین سبب لزج است و نشف کننده است
از بهر آنکه خشکی غالبست و خاصیت آن اندر قوت کردن و شاد داشتن دل خاصیتی عجیب
تا بحدی که پادزهرست **مجرا منی** مفرح است از دو وجه یکی خاصیت و دیگر آنکه دل و دماغ
از بخار تیره و دخانی پاک کند **لاژورد** خاصیت و قوت لاژورد همچون خاصیت مجرا منی است

لیکن لختی ضعیف‌تر است کافور سرد و خشک است بدرجه سیم لیکن خاصیت گوهر روح موافق است
و این خاصیت بسبب سردی طبع آن غالبست خاصه اگر باندازه معتدل باشد با ول گرم باشد
صندل سرد و خشک است بدرجه دویم و سردی غالبست تا بنزدیک درجه سیم مقوی قوی است
قوت و تلطیف عطریت که در وست یاری دهنده است قوت تفریح را طباشیر خداوند
خفقان و غشی را که از گرمی بود سود دارد و قوت قبض آن اندرین باب یاری دهنده است
و از جهت خداوند مزاج سرد با زعفران ترکیب کنند تا معتدل شود مروارید طبع مروارید
بکهربا نزدیکست لیکن نورانیت مروارید بیشتر است و خاصیت آن اندر تفریح عظیم است
بسد سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دویم خاصیت و تقوت تنشف و تنویر دل را
قوت دهنده است و شاد کننده ترنج و ترشی او دل گرم را قوت دهنده است بخاصیت
و بعطریت دل گرم را قوت دهد کشنیز خشک سرد است بدرجه دویم خشک است بدرجه سیم
خاصیت آن اندر تفریح و تقویت دل قویست درونج گرم و خشک است باول درجه سیم
خاصیت آن اندر تفریح و تقویت دل قویست و در وی قوتی قبض کننده است بدین قوت
تریاق همه زهرهاست مضرت زهرها از دل باز دارد و اگرچه گرم است گرمی طبع او خاصیت
دل گرم را باطل کند و اگر اندکی کافور با وی بیامیزند گرمی او شکسته شود و خاصیت شادی
دادن بماند جدوار چوبی است مانند زراوند با مثل روید و بش از آن ضعیف شود و شاید
خوانند و بسبب قوتی که با زهرها پیش است و با زهر گزندگی افعی است گرمست و گرمی
آن با فراط نیست و با قوت باد زهری مفرحی قوی است زرنباد گرم و خشک بدرجه سیم
و در وی قوت قبض کننده است و قوتی لطیف کننده و خاصیتی تمام دارد اندر شاد کردن دل
و اندر تریاقها بزرگ در افتد از بهر آنکه با گوهر روح سخت ملایم است و روح طبیعی را که در جگر
هم سود دارد بدین سبب از جمله داروهای مفرح کننده است مشک گرم و خشک بدرجه دویم
در وی خاصیتی بزرگ است اندر قوت دادن روح و اندر شاد کردن دل

قویست

قویست خاصه قرون السنبل را و مضرت پیش او از آنکه باعتدال حاجت آید حرارت
آن بکافور معتدل کنند عنبر گرم و خشک است بدرجه دویم و لطیف است و در وی خاصیتی
تمام قوت دادن دل از دو وجه یکی عطریت و دیگر لزوجت و منفعت عطریت معلوم است
و منفعت لطافت و لزوجت هم اندرین باب یاد کرده آمده است عود فعل و منفعت
آن بمنفعت عنبر نزدیکست و هم اندامها را قوت دهنده است لیکن عنبر قویتر از عود است
ابریشم گرم و خشک است بدرجه اول لطیف است و تنشف کننده است روح حیوانی و طبیعی
و نفسانی را قوت دهد زعفران گرم و خشک است بدرجه اول و قابض است و محلل و عطریت
این هر دو قوت را یاری دهد بدین سبب خاصیت آن در منفعت معده و جگر بیشتر است
بعطریت دل را سود دارد و در قوت دادن گوهر روح و شاد کردن دل عظیم است
بهمن سرخ و سپید گرم و خشک است بدرجه اول سرخ لختی گرمتر است در هر دو قوت قبض اندکست
و قوت لطیف کردن و سده گشادن قرنفل گرم و خشک است بدرجه سیم و گفته اند بدرجه
دویم خاصیت آن اندر منفعت معده و جگر بیش است بعطریت دل را سود دارد بادرنجبویه
گرم و خشک است بدرجه دویم بخار سودانی از روح دل دور کند و بقوت عطریت و تلطیف
و تفتیح و قبضی که در ویست اندرین باب یاری دهد مرزنگوش معتدلست بخاصیت اعتدال
دل را قوت دهد برگ ترنج و پوست و تخم آن هر سه از جمله داروها تریاقی است فلنجمشک
معتدلست بخاصیت اعتدال و بعطریت دل را قوت دهد معتدلتر از مرزنگوش است
خداوند خفقان بلغمی و سودانی را سود دارد قاقله کبار گرم و خشک است با خر درجه دویم
شاد کننده است و لطیف و قوت دهنده است بقبضی که در وی است کبابه بقوت
تلطیف و تفتیح و بعطریت و بقوت ادرار بول و پاک کردن مجاری دل را سود دارد
سادج هندی بقوت ادرار بول توحش زایل کند دل مرطوب را سود دارد [illegible]
لطیف کننده است بدرجه دویم بعطریت و خاصیت خفقان زایل کند و دل را شاد کند

کهربا گرم و خشکست تا درجه دویم بعطریت و خاصیت خفقان زایل کند و دل شاد کند
سوسن آزاد قوت سوسن بقوت زعفران نزدیکست و از تفریح و قوت دادن
دل سوسن قویتر است از بهر آنکه در زعفران با قوت تفریح قوتی است که دل را حرکت
انبساط آرد و روح را بر طبع آن تحلیل کند و در سوسن با قوت تفریح قوت ابساط
بیشتر است بر منسب زعفران اندر حال غشی زیان دارد و سوسن سود دارد والله اعلم
بالصواب باب بیستم
از گفتار نخستین اندر داروهاء معده داروهاء معده گرم بی ماده دوغ گاو
آب انار بیت جو اندر آب به و طباشیر اندر دوغ قرص کافور اندر آب انار شراب ریباج
شراب ترشی ترنج شراب لیمو آب غوره آب تخم خرفه سنه با سرکه برگ کوک با سرکه
داروهاء معده گرم ضعیف سکنگبین سفرجلی شراب انار که در روی شاخها نعناع بود سفوف طباشیر
داروهاء معده گرم خشک شیر خر آب انار با روغن گل کشکاب با روغن بادام داروها
معده گرم با ماده صبر مغسول بیت جو اندر آب انار ایارج فیقرا با هلیله زرد ترکیب کرده
شراب گل گلشکر با سکنگبین سرشته مطبوخ افسنتین ماء الجبن مطبوخ شاهتره آب
انار مسهل ایارج فیقرا که معده را از اخلاط صفرا پاک کند گوارش مسهل گوارش طباشیر
حبی که درین باب سودمندست حب اصطمخیقون این مطبوخات با ایارجات و حبها
اندر کتاب ششم در معالجات معده یاد کرده آمده است داروهاء معده سرد بی ماده شیر
و انگبین و دوالمسک مرشح یا قند ادیقون فلافلی زنجبیل پرورده تریاق بزرگ مثرودیطوس
سیر معجون کندر روغن سوسن روغن مصطکی روغن قسط با روغن بلسان
آمیخته زیره نانخواه دارچینی هلیله انگدان انکزد کرویا سیر کودک تن درست فربه در کنار
گرفتن تا معده را گرم کند چنانکه شهوت پدید آید داروهاء معده سرد خشک شیر خر با انگبین اندک
هلیله در روی پخته شراب با شوربا مرغ فربه آمیخته داروهاء معده سرد با ماده قی با ایارج فیقرا

کوعاد با ماء الاصول با روغن بادام تلخ گوارش عود مسهل ایارج که معده را از خلط پاک کند
حب الافاویه مسهل کمونی فلافلی قرص گل میبه شراب مشک شراب عود شراب عنبر
شراب مرکب گوارش عود سفوف عود گوارش عنبر کسری گوارش نار مشک
حب صبر نسخه اسحق حسین است سکنگبین نخست او داروی که خداوند آروغ ترش را
سود دارد شراب خبث الحدید ضمادی که معده را گرم کند روغن مصطکی داروهاء معده باد ناک
اگر در معده ماده باشد غلیظ استفراغ بحقنه تیز بحب سکبینج جلاب گرم سعتر افسنتین
مصطکی مرزنگوش در روی پخته یک مثقال کرویا در جلاب گرم یا در شراب گرم تکمید با رن
گرم تکمید بسرکه تخم کرفس سداب مرزنگوش دوقو و اگر طبع خشک باشد حب الغار
معجون ابیل و گوارش انگدان شراب کهن اگر طبع نرم باشد حب الرشاد کمید رم تخم کرفس
اندر شراب بجوشانند و بدهند داروهاء باطل شدن شهوت طعام اگر بسبب استغنای تن باشد
که بسبب سردی دست از غذا چند روز باز باید کشید تا شهوت باز آید و اگر سبب
بسته شدن مسام باشد ریاضت و گرمابه و عرق آوردن و اگر سبب تقصیر جگر باشد
اندر جذب کیلوس زنجبیل پرورده کبر بسرکه و سکنگبین بزوری بجبه و تریاق مثرودیطوس
گرمابه و ریاضت و بناشتا یک پیاله شراب کهن و اگر سبب بستگی
مجری سودا بود که از سپرز بمعده آید کبر بسرکه سیر بسرکه شلغم بسرکه خردل با بسرکه معوص
بیخ انگدان بسرکه استه غار بسرکه هلیله حلتیت ایارج فیقرا با اندکی افیون قوقایا بوی عود
عنبر مشک ضماد گرم که اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است و اگر سبب بیماری
دراز باشد سکنگبین سفرجلی میبه شراب پودنه انیما از پس قی کردن و اگر مزاج گرم باشد
بیت جو بسرکه یا انار ترش و شیرین داروهاء شهوت کلبی اگر سبب اندر آمدن سودا
بسیار باشد اندر معده فصد باسلیق فصد اسلیم طبیخ افتیمون طریفل شیر تازه
شوربا بره و بزغاله در کتاب معالجات وصف کرده آمده است شراب ممزوج که

در روی زیره جوشانیده بود اگر طبع نرم نباشد گوارش خوزی آب گرم ناشتا زرده
خایه مرغ نیمبرشت کوداب مرغ فربه کوداب بط فربه حلوای شکر و روغن بادام و نشاسته
لوزینه ترید کفک اندر سفید با جرب و اگر سبب بدی معده باشد قی کردن ایارج
فیقرا کمونی نجرینا دوا المسک تریاق بزرگ اطریفل بزرگ شراب هم از این نوع
که بیشتر یاد کرده آمده است و اگر سبب تحلیل بسیار باشد و تخلخل مسام و سوء المزاج گرم
آسایش روغن مورد طلا کردن اندر آب سرد نشستن شراب لیمو شراب ترشی ترنج
شراب ریواج مصوص قریص هلام از گوشت گوساله طبون کاو هریسه سر و پاچه و اگر سبب
نزله باشد ایارج فیقرا و قوقایا **داروها جوع بقری** بوی سیب بوی آبی بوی مورد بوی مشک
بوی عود بوی زیره و از شربتها میویز شراب ریحانی و بره در روی آمیخته حفظ قوت
هرین بو بها و شربتها و طعامها موافق نگاه دارد و اگر مزاج گرم باشد بوی کافور گلاب
بوی مرغ بریان کرده بوی بزغاله بریان کرده بوی نان گرم خاکی نان اندر شراب
ترید کرده ماء اللحم سکباج که در جایگاهش وصف کرده آمده است و ملطخه که وصف کرده آمده است
ضماد که وصف کرده آمده است و اگر غشی افتد موی صدغ کشیدن و چیزی در رمش زدن
در حنا را و خلیدن و گوش او مالیدن و آواز بلند ناگاه بر او رسانیدن **داروها**
آرزوهای قی کردن عود و سپید ایارج فیقرا زیره نانخواه خاییدن مغز بادام تلخ دارد ماکه در جایگاهش
وصف کرده آمده است **داروها تشنگی** سکنجبین آب انار ترش آب میوه با سیب
ترش ریواج امرود چینی آب یخ خوردن و بر اثر آن خفتن گشکاب آب کدو آب
خیار باروغن بادام آب اسپغول آب انار روغن بنفشه کثیرا در دهان داشتن بهوای
خنک رفتن بوی میوه خشک بوی بنفشه و نیلوفر بوی کافور و گلاب بوی صندل قرص
کافور با دوغ ظرف اندر دهان داشتن خرما هندی و زرد آلو کشنه اندر دهان داشتن
حبی که تشنگی بنشاند چنانکه در جایگاهش وصف کرده آمده است اگر با استفراغ حاجت

باشد

باشد فصد باسلیق مطبوخ هلیله ماء الجبن نقی با ایارج فیقرا آب گرم خوردن بناشتا خاصه اگر
تخم بادیان در روی جوشانیده باشند شرابی که اندر جایگاهش یاد کرده آمده است **داروها**
فواق استفراغ نقی با ایارج فیقرا با سکنجبین سرشته با آب گرم بر روغن بادام تجرع کردن
حسوی جرب و اگر ماده سرد و تر باشد ایارج فیقرا با انگبین سرشته نانخواه سعتر سداب
بوره ناشتا خاییدن کمونی نجرینا تریاق الاربعه تریاق بزرگ قند ادیقون طبیخ سداب
و مرزنگوش با انگبین یک درم اسارون سوده با انگبین نیم درم جندبیدستر با سرکه سفوف
که اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است **داروها آروغ بسیار** قی فلافلی کمونی معجون ابهل
گوارش انگدان معجون حب الغار قند ادیقون نجرینا **داروهای منش گشتن و اضطراب** و استفراغ
نقی با ایارج فیقرا و اندکی سقمونیا با ایارج فیقرا ایلی و افتیمون و نمک هندی شراب غوره
سکنجبین مصوص آب غوره آب انار و انگبین شراب افسنتین شراب کهن ضماد که
از صندل و گل و گلاب و مشک و کافور و آب سیب بود **داروها که افراط قی باز دارد** شراب
خرما هندی و آب آلوی ترش رب غوره شراب انار ترش طباشیر رب لیمو رب
آبی شراب ریواج شراب ترشی ترنج طباشیر گل درست برگ نا کرده در آب بخته بست
جو اندر آب انار پوست که بر ظاهر سفال بسته بود نان خشک اطراف رز آب برگ رز
طبیخ سماق و اگر طبع خشک باشد حقنه نرم مطبوخ هلیله نقیع صبر ضماد که در جایگاهش وصف
کرده آمده است حبی که قی باز دارد شراب که قی باز دارد شرابی دیگر نسخه عیسی جهابخت
سفوفی دیگر سفوفی دیگر که حمل معده را از لزوجت بلغم پاک کند شرابی که معده را قوت دهد
ضمادی که اندر جایگاهش وصف کرده آمده است اگر ماده سوداوی بود ضماد از لادن داشته
و اکلیل الملک و مورد و شراب قابض و استفراغ طبیخ افتیمون و تقویه معده بدواء المسک گرم
داروها که خون باز دارد رگ زدن اقراص کلنار اندر آب باران عصاره لسان الحمل اقراص
کهربا در آب لسان الحمل بادروج آب عصا الراعی آب خرفه بادروج طباشیر با لسان الحمل

صفوف

اقراص الکحل گل ارمنی در آب خرفه و آب باران طلق بیاد یا پارسی شجرنیا ممرتا طفل آب سماق
داروها ضعیفه طباشیر سوده اندر آب انار ترش آب سیب کوهی آب اطراف رز
کعک بغدادی اندر شراب ریحانی سویق حب الرمان شراب میوه‌ها اقراص الطین اقراص کندر
اقراص مورد و اقراص عود و اقراص راسن ضمادها از صندل و گل و آبی و سیب بریان کرده و مورد
و گلاب و کافور و پست جو و آب مورد تر با نان خشک و سرکه کهن و آبی و سیب بسرکه پخته
و گلنار و افسنتین و مصطکی و روغن مورد و روغن گل آبی بسرکه پخته و شکوفه زرالحیة التیس و سماق اقاقیا
و گلنار و انار پوست و پست جو و آب مورد و خاکستر فی و خاکستر کرز شاخ رز بسرکه ممزوج اگر
غشی افتد و عرق سرد کند گل ارمنی اندر سیب که حل کرده بر پای طلا می‌کنند و بخرقه تر سرد کرده می‌بو نشانند
و هر ساعت تازه میکنند **داروها معده ضعیف** اگر قوت جاذبه ضعیف باشد طعام لطیف چون تذرو
و دراج و گنجشک با دارچینی و زیره و کرویا و نانخواه و زعفران و شراب قابض و ضمادی که اندر
جایگاهش وصف کرده آمده است و اطراف مالیدن از پس طعام و ریاضت کردن
باهستگی و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد رب سیب رب آبی شراب لیمو کشکاب با کاورس
پخته و دوغ آهن تاب کرده طباشیر گل سرخ و گلنار قرطاطائیث کهربا کریج کاورس مقشر
با آب غوره پخته و آب انار و اندک آب آبی ترش و طیهوج کبک جوزه مرغ خانگی بریان کرده
و ضماد که در جایگاهش وصف کرده آمده است و اگر سبب رطوبت لغزاننده باشد نخست
استفراغ پس گوارش خوزی و شراب مورد و میبه و ضمادی که در جایگاهش وصف کرده
آمده است و طعام کبک و تذرو و خرگوش و آهو و گنجشک همه بریان کرده و اگر قوت هاضمه
ضعیف باشد خداوند مزاج گرم را میبه ساده سکنگبین سفرجلی شراب انار مصوص با آب سماق
و آب انار خداوند مزاج سرد را اطریفل بزرگ گوارش عود و شجرنیا اندر ماء العسل یا در
شراب کهن اطریفل که در جایگاهش وصف کرده آمده است ضمادهای گرم و اگر قوت دافعه ضعیف
ضعیف باشد آب میوه‌ها الجبن سکنگبین فلوس خیارشنبر در آب کشنیز اهلیله پرورده انجیر

اندر جلاب آغشته یا اندر ماء العسل آلوی سیاه و اندر جلاب آغشته ماش مقشر و اسفاناخ
بنفشه تخم معصفر روغن بادام روغن معصفر اگر نسج لیفها معده متهلهل باشد شراب مورد اطریفل صغیر
اطریفل کوچک گوارش عود روغن مصطکی بود نه پوست که از اندرون سنگدان مرغ ... بود
حرارت **داروهای آماس معده که از خون بود** فصد باسلیق ضمادها و طلاها ازین داروها روغن آبی
آب مورد تر آب آبی آب سیب گلاب صندل موم صافی روغن گل آبی بریان کرده سیب
بریان کرده تراشه کدو تر برگ خرفه آرد جو صندل سپید بنفشه آب عنب الثعلب اندکی
زعفران برگ عنب الثعلب کشنیز خشک خطمی بابونه اکلیل الملک پنج سوسن روغن بنفشه
و افسنتین رومی سنبل بیلط روغن خیری روغن سوسن سیب صبر مصطکی روغن ناردین
روغن که در جایگاهش وصف کرده آمده است در کتاب معالجات و شربتها آب
رب سیب رب آبی کشکاب آب لسان الحمل آب کشنیز آب عنب الثعلب با فلوس
خیارشنبر و اندکی زعفران شراب بنفشه شراب نیلوفر با آب آمیخته آب بادیان آب کرفس
اقراص طباشیر گل سرخ شیر تازه با آب گرم آمیخته ماء العسل بوزن الخیر شربتی منضج که در کتاب
معالجات یاد کرده آمده است **داروهای آماس معده که از صفرا بود** کشکاب سبوس طافی با آب انار
ترش آب کدو با آب انار آمیخته خیار با آب تخم خرفه آمیخته آب کشنیز مقدار اندک
تخم خیار کوفته و در روی مالیده و اندکی شکر قرص گل که اندر باب وی یاد کرده آمده است
و ضمادها که از تراشه کدو و برگ خطمی و آرد جو آب خیار بادرنگ برگ لسان الحمل
برگ خرفه **داروهای آماس معده که از بلغم بود** آب بادیان تر آب کرفس روغن بادام
شیرین روغن بادام تلخ روغن سپید انجیر مطبوخ اکلیل الملک که در کتاب معالجات صفت
کرده آمده است مطبوخ دیگر و ضمادها از جعده اکلیل الملک حماما بابونه سیب افسنتین سنبل
مصطکی کندر پنج خطمی اشق جاوشیر مقل میعه تربه مرغ خانگی موم زرد روغن سوسن روغن
ناردین خاکستر چوب رز سعد اذخر که طعام هلیون لبلاب کرنب برگ حکند روغن

بجای ماء العسل داروهاء آماس سخت که در معده بود شیر اشتر خیار شنبر اندر ماء العسل روغن سید انجیر روغن
بادام روغن سوسن اقراص صندل ضماد که اندر باب علاج این یاد کرده شده و از اخلاط آن
انیسون اکلیل الملک حلبه بابونه حب الغار خطمی افسنتین اشق مقل انجیر خشک شراب انکبین
تخم کرنب مغز بادام تلخ میعه تر مر سعد مصطکی سنبل اذخر تخم کتان موم روغن ناردین نفط خشک
گل سرخ قصب الذریره طعام از آن نوع که در آماس بلغمی یاد کرده آمده است داروها
دبیله که در معده بود شیر تازه گرم آب گرم طبیخ حلبه طبیخ خشک روغن بادام تلخ روغن سید انجیر
طلخشقوق تخم مرو صبر اندر آب گشنه ایارج فیقرا اخلاط ضماد ما طلخشقوق خشک حلبه روغن کنجد
انجیر خشک بابونه افسنتین رومی داروها بثرها و ریشها معده رگ زدن دوغ ترش
با طباشیر و گل سرخ جلاب ماء العسل ایارج فیقرا رب انار ترش اندر دوغ ترش
حل کرده گشنکاب با این آب انار ترش خیار شنبر اندر آب گشنه شربت که اندر
کتاب معالجات وصف کرده آمده است و اخلاط ضماد ما طلحب تراشه کدوی تر خطمی
سماق مازو گلنار رامک گل سرخ آب برگ خرفه آب غوره آب سیب ترش
لسان الحمل طعام مطبون کاورص از گوشت گوساله مطبون بز بسرکه جوزه مصوص با غوره
آب سیب ترش آب لسان الحمل آب انار ترش آب لیمو آب سماق آب
ریواج آب ترشی ترنج با [illegible]
از گفتار نخستین اندر داروها جگر داروها جگر گرم اگر ماده نباشد گشنکاب آب
انار ترش آمیخته آب سرد ناشتا خاصه اگر مرد جوان باشد و روزگار گرم آب خیار
آب کدو سکنگبین آب کاسنی آب عنب الثعلب آب غوره شراب ترشی ترنج اسبغول
و شکر اندر آب انار ترش دوغ ترش صافی کرده طباشیر اندر آب سرد آب
تخم خرفه با سکنگبین شراب ریواج سرطان اندر گشنکاب پخته و اگر ماده باشد استفراغ
بمطبوخ هلیله زرد و آب لبلاب آب عنب الثعلب آب گشنه با فلوس خیار شنبر

بزراب با سفوف هلیله قرص انبرباریس سفوفی که با شیر اشتر دهند قرص کافور
قرص طباشیر قرص دیگر گشنکاب تخم گشنه گل صندل کافور گلاب برگ خرفه روغن
گل خیار آب کدو بست جو بست عدس فوفل بنفشه خشک موم زعفران افسنتین
روغن سید و اگر طبع نرم باشد آبی و برگ گل بزنند و ضماد کنند طعام گشنه با اندکی گشنیز
تر پخته و بسرکه خوش کرده ماهی تازه بسرکه پخته با کرفس و گشنه طبیخ و فسرد از گوشت
دراج و بزغاله و گوساله با آب غوره و آب زرشک داروها جگر سرد اگر استفراغ
باید کرد نخست به روز ماء الاصول باید داد اخلاط آن پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان
نانخواه انیسون تخم کرفس سنبل اذخر گل سرخ قنطوریون باریک عاقرقرحا زنجبیل قسط زراوند
طویل شونیز تخم سداب فردمانا شیطرج جندبیدستر سلیخه اسارون مصطکی وج حلبه راسن
بیخ کبر روغن بادام تلخ روغن سید انجیر و اخلاط حبها که استفراغ بدان کنند ازین نوع باید ایارج
فیقرا اغاریقون مغسول ریوند چینی افتیمون مقل و اخلاط مطبوخ هلیله کابلی افسنتین رومی
غافت گل سرخ تربد سپید سنبل پوست بیخ بادیان تخم بادیان انیسون افسنتین رومی
بسفایج میویز منقا انجیر پستی باید ما سکانی طبیب باندازه حاجت ازین داروها می فزاید
و میکاهد و از پس استفراغ ماء الاصول که یاد کرده آمد طبیخ حلبه با روغن بادام تلخ شراب
افسنتین اقراص او اقراص ریوند نسخه دیگر دواء المشک دواء الکرکم بزرگ دواء الکرکم نسخه
دیگر اقراص اللور اقراص غافت اثاناسیا بزرگ و کوچک جندبیقون ضماد گرم همه
اندر کتاب سادس یاد کرده آمده است داروها جگر خشک آب انار شیرین با روغن
بادام شیرین گشنکاب گندم آب با روغن بادام زرده خایه نیمبرشت آب کدو آب
خربزه هندو آب خیار لعاب اسبغول تخم شاهسپرم اندر جلاب شیر تر شیر تازه با شکر
حلاب خام داروها سده جگر که از جانب مقعر بود ایارج فیقرا اسفایج غاریقون انیسون
کرفس کماقیطوس نعناع افتیمون لوغادیا نیا دریطوس دواء المشک دواء الکرکم

تریاق اربعه قندادیقون اثاناسیا فودنجی امروسیا بجرنیا معجون جنطیانا معجون مشک
معجون الملک آن که در جزو دویم از قرابادین یاد کرده آمده است اخلاد ضمادها کنند اشق
کماقیطوس انیسون مصطکی زعفران روغن ناردین موم زرد آرد درس جعده فوه تخم
کرفس تخم بادیان داروها سده جگر که در جانب مجدب بود آب کشنیز آب طلحشقوق آب کرفس
آب برگ ترب آب کشوث طبیخ کشوث سکنجبین ساده سکنجبین بزوری آب بادیان تر
طبیخ غافت ترنجس کماقیطوس اصل السوس بلیون لک مغسول زراوند مدحرج فوه
ابرسا غاریقون جعده عنصل قنطوریون باریک جنطیانا زمیس سکنجبین که بغوره سازند
انجیر بستی فستق با الاصول داروها که در کتاب سادس یاد کرده آمده است داروها
درد جگر عصاره برگ سرو تر با سکنجبین دو وقیه طبیخ برگ سرو با نیم درم ریوند چینی و دو دا نمک
زعفران دو دانگی تخم بادیان دو دانگی تخم کرفس داروی دیگر اخلاط آن عصاره غافت است
و عصاره افسنتین و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران و فقاح الاذخر و فوه اسارون تخم
کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود خام و عود بلسان و سنبل و مصطکی و اگر با درد جگر
اسهال بود در وی بند نحبه لک ریوند سلیخه خبث الحدید داروها آماس جگر گرم آب کشنیز آب
عنب الثعلب آب لسان الحمل آب کاکنج آب عصا الراعی آب کدو آب خیار آب کوکب
در ابتدا علت همه با سکنجبین و در آخر با خیارشنبر ترنجبین روغن بادام اگر حرارت ضعیف باشد
آب کرفس و خیارشنبر طبیخ افسنتین قصب الذریره اقراص زرشک با سکنجبین سفوفی
که حرارت بنشاند در جایگاه خویش یاد کرده آمده است آب بادیان آب لسان الثور
آب لبلاب و ضمادها در ابتدا علت از تراشه کدو و آب عنب الثعلب آب کشنیز تر
آب کسنه آب اطراف رز آب لسان الحمل صندل سرخ و سپید موم روغن گل کافور
سی سنبر آرد جو بابونه اکلیل الملک خطمی با این اخلاط بیامیزند و ضمادها که در کتاب سادس
اندر جایگاه خویش وصف کرده آمده است و اگر آماسی اندر جانب محدب بود آب میوها

بلکی

سکنجبین شراب خرما هندبا و مویزاب با اندکی بنفشه آب عنب الثعلب آب لبلاب
و آب جگندر آمیخته آب لبلاب با خیارشنبر سفوفی که سده بگشاید اندرین آب داروها
که آماس جگر که دبیله گردد سر کند در جگر باشد ببرد جلاب ماء العسل آب لبلاب آب کسنه
و خیارشنبر ترنجبین شیرخشت صبر افسنتین شیر خربا شکر طبیخ مویز و انجیر و حلبه و برسیاوشان
با روغن بادام شراب زوفا شراب انجیر کشکاب با انگبین این همه یاری دهنده است
اندر آماس پزانیدن و از پس پختن و سر کردن آماس پس با الاصول غافت در وی یاد
کرده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام طلع طبیخ حاشا طبیخ زوفا طبیخ پودنه دشتی طبیخ قنطوریون
و فراسیون اگر حرارتی باشد آب تخمها با شکر و ضمادها که در معالجات آمده است داروها
آماس صلب اندر جگر طبیخ حلبه طبیخ مویز و عناب و انجیر نسخه یوحنا اسرافیون که در کتاب وصف کرده
آمده است طبیخ تخم کتان جلغوزه پیه بط پیه مرغ خانگی مغز ساق گاو روغن ناردین روغن
مصطکی روغن بلسان اندر طبیخ سداب و شبت تخم فلنجمشک یکی مشک با آب کرفس
غافت یک درم با آب کرفس غافت یک درم با آب کشنیز برگ لسان الحمل خشک کرده
با آب کرفس و آب بادیان روغن بادام تلخ و حلب آن با شراب فوه جعده کمادریوس
لوف اقراص گل معجون کل اثاناسیا طبیخ زوفا سفوف در کتاب وصف کرده آمده است
و ضماد که در کتاب وصف کرده آمده است داروها آماس جگر از زخمی و صدمه افتد رگ زدن
طین مختوم با لعاب اسپغول روغن گل ریوند چینی فوه داروی که اندر ابتدا آماس
سود دارد داروی که در وی قوت ردع و تعریه و تحلیل باشد داروی دیگر که در کتاب وصف
کرده آمده است داروی جگر سرد که پیشتر یاد کرده آمده است ایارج فیقرا غاریقون
مطبوخ هلیله قرصی نافع که اندر کتاب یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

بیست و دویم
از گفتار نخستین اندر داروها سپرز ایارج فیقرا غاریقون دو درسینک

باده اوقیه سکنگبین آب عنب الثعلب آب کرفس آب برگ کز آب برگ بید آب برگ
بده که بتازی غرب گویند آب کشوث آب برگ سداب همه آبها با سکنگبین اقراص ریوند
غاریقون و روی زیادت کرده با آب کبینه و با شراب برگ بید خشک کرده با شکر
برگ بید خشک کرده و برگ کرنب خشک کرده و سوده با شکر پوست بیخ کبر با سکنگبین بزوری
یکدرم سنگ فوه با سکنگبین دو درم سنگ تخم خرفه با سرکه برگ لسان الحمل خشک کرده
نمک معقه با سکنگبین اقراص فلنجمشک **داروهای آماس سپرز صلب** سکنگبین از سرکه کبر با اندکی زعفران
آب بادیان آب کرفس انجیر به سرکه فرغار کرده قنطوریون و حب العقد کماذریوس
فراسیون با آب آهنگران حبة الخضرا با سکنگبین حرف شونیز افتیمون بچدرم سنگ
با سکنگبین سیب خشک شیر اشتر با بول الاصول با روغن بادام تلخ اقراص فوه اقراص کبر
سفوفها و سکنگبین و ضمادها که در کتاب وصف کرده آمده است **داروهای درد سپرز که از باد بود**
داروهای آماس صلب آبزن گرم قرصی که باد سپرز را بشکند داروی دیگر ضمادی که
اندر کتاب یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب بیست و سیم

از گفتار نخستین اندر داروهای یرقان داروهای یرقان که از گرمی جگر و بسیاری
صفرا خیزد آب انار آب کبینه آب کدو آب خیار آب خربزه هندو سکنگبین گلاب
بیت جو قرص کافور انبرباریس طبیخ خرما هندی خیارشنبر سکنگبین بزوری طبیخ هلیله زرد
آب لبلاب با خیارشنبر جبر اب سفوف هلیله داروی که در کتاب وصف کرده آمده است
قی کردن رگ زدن **داروهای یرقان که از سده جگر خیزد** آب کرفس آب بادیان آب کشت
روغن بادام شیرین و روغن بادام تلخ روغن فستق آب برگ ترب تخم ترب
تخم خربزه انیسون تخم کرفس سکنگبین تخم سرمق طبیخ پرسیاوشان کوفته و بیخته اندر طبیخ
انیسون نمک درست دو درم سنگ بایکدرم سنگ سنبه هر بامداد برگ [illegible] کرده

وکوفته

۲۰۷

و کوفته و بیخته با سکنگبین یکدرم سنگ فوه با زرده خایه مرغ یکدرم سنگ سلیخه با شراب کهن
یکدرم سنگ بوره با دو وقیه آب ترب و یک وقیه شراب اندر آبزن [illegible] اقراص
افسنتین اقراص ریوند اقراص انیسون با سکنگبین بزوری حقنه تیز مسهلات که اندر
کتاب یاد کرده آمده است جبر اب **داروهای یرقان سیاه** فصد باسلیق از دست
چپ فصد اسلیم استفراغ بداروی مسهل اخلاط آن هلیله زرد و هلیله کابلی بیخ کرفس
بیخ بادیان شکوفه کبر اسقولوقندریون خربق سیاه بسفایج مویز دانه برون کرده آلوی سیاه
خرما هندو افتیمون ایارج فیقرا غاریقون تربد سکنگبین افتیمونی جبر اب با سفوف
هلیله کابلی که در کتاب وصف کرده آمده است والله اعلم بالصواب

باب بیست و چهارم

از گفتار نخستین اندر داروهای استسقا داروهای سوء القنیه ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون
بسفایج سقمونیا خربق سیاه عود خام مصطکی سنبل شراب افسنتین تریاق مثرودیطوس
دواء الکرکم دواء المسک کلکلانج مروزی شیر اشتر اعرابی با بول اشتر بول بز با سکنگبین هلیله
[illegible] دارچینی خندیقون مصطکی زعفران قرنفل خردل سیرابی [illegible] سلیخه و سنبل و دارچینی
و بوره و زراوند گرد **داروهای استسقا که با گرمی بود** آب کسنه آب بادیان تر آب کشنیز تر
خیارشنبر آب کاکنج با آب عنب الثعلب آمیخته داروها که ادرار بول آرد داروها که عرق آرد
مالیدن ریاضت غرغره قی کردن آب باقلی با آب خرما هندی با ترنگبین آب [illegible]
آب شاهتره آب اشنان تر اشنان پارسی آب برگ ترب با سکنگبین برگ
مازریون رومی سوخته بیخ سوسن آسمانگون کلکلانه سرد نسخت باشد کلکلانه نسخت محمد زکریا
نسخه دیگر معجون مسهل حب ریوند نسخه محمد زکریا حبی قوی حبی قوی تر حبی سبکتر سکنگبین ادرار بول
آرد سفوفی که ادرار بول کند سفوفی دیگر سکنگبین که شکم براند قرصی که شکم براند قرصی دیگر
قرص انبرباریس نسخه دیگر کلکلانه بزرگ شیر اشتر اعرابی ضمادها که اندر کتاب یاد کرده آمده است

واخلاط اینست سرگین بز سرگین کاو خشک کرده آرد جو آرد کاورس سرگین آهو
طین الجار درسنه بول کودک بول بز کشن آرد حلبه سرگین کبوتر علک البطم سرگین
سعد سرگین گوسپند بوره گل ارمنی **داروهای استسقا رقی که بیمار** تخم بادیان تخم کرفس
نانخواه سنبل وج اسارون انگدان بودنه دوقوهلیون حرشف عصاره پودنه روغن بادام
روغن فستق حب سکبینج اقراص شبرم حبی که آب باسهال بیارد وحبی دیگر حب باریونی
حب غاریقون تریاق بزرگ مثرودیطوس اثاناسیا معجون لک دارویی که
ادرار کند ضمادی که اندر همه انواع استسقا سود دارد و اخلاط آن اینست حماما سنبل
قردمانا مقل اشق سورنجان سپس سوخته سعد زعفران صبر کندر مر حب البلسان عود هندی
لادن سلیخه قسط عاقرقرحا میعه تزرا وند کرد اکلیل الملک ابرسا فشا الحمار تخم حنظل قرنفل
مصطکی گل سرخ سرگین کبوتر شراب کهن روغن بان موم زرد **داروهای استسقا طبلی** اگر حرارتی
باشد آب کرفس و بادیان تر آب حنک طبیخ بابونه و اکلیل الملک و ضماد از صندل
وعود و لادن و مشک و اگر حرارت نباشد ماء الاصول قند اونیقون بحر نبار زیره کند نانخواه
خایند معجون حب الغار معجون وج کلنگبین و مصطکی بوره و سداب خشک معجونی که بادها
بشکند شیر اشتر با سکبینج تکمید لکاو رسپس و نمک **داروهای استسقا لحمی** استفراغ بقی
و باسهال و بغرغره حب ریوند که اندر استسقا زقی وصف کرده آمده است اقراص
ایارج فیقرا حب سکبینج حب هراتی حب شبرم نسخت ثابت اقراص لک نسخت محمد
زکریا دوالکرکم تالیف محمد زکریا کلکلانه تالیف عیسی چهاربخت ضماد که کتاب سادس
یاد کرده آمده است ضمادی دیگر نسخت یوحنا ماسویه و اندر طعام بادیان و زیره و نانخواه
و تخم کرفس انیسون دارچینی پلپل کرویا کنند نخود فستق گوشت کبک دراج تذرو
طیهوج والله اعلم باب —— بیست و نجم
از گفتار نخستین اندر داروهای اسهال داروهای اسهال و باغی قی کردن غرغره

ایارج فیقرا حب قوقایا حب صبر شراب خشخاش اگر دماغ گرم باشد ضمادی که اندر کتاب
سادس وصف کرده آمده است و اخلاط آن اینست صندل سرخ فوفل اقاقیا نشاسته
مامیثا طین قیمولیا طین ارمنی عدس مقشر زعفران حضض آب لسان الحمل آب برگ خرفه
و اگر دماغ سرد باشد داروهای النثر غش و صداع سرد **داروهای اسهال مراری** مطبوخ هلیله زرد
خرما هندو و کشکاب سفوف حب الرمان اقراص طباشیر دوغ آهن تاب کشکاب
بست جو تخته بست جو با تخم خشخاش کوفته کعک بغدادی اندر دوغ آهن تاب تربد
سکباج گوشت کاو اطاف **داروهای اسهال کبدی** اگر آماسی بوده یا سده حقنه مسهل قی عرق
آوردن معجون فودنجی کشکاب از پست جو و کاورس پوست کنده بزر الحماض بریان کرده
باجگر بزموبز منقا سفوفی که اخلاط آن اینست گل سرخ انبرباریس لک مغسول فوه طباشیر
صندل سپید نشاسته صمغ کثیرا ریوند چینی بزر الحماض زعفران و اگر بیچ اداکند تخم خبازی
تخم خطمی نشاسته صمغ عربی همه بریان کرده گل ارمنی اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه
جگر باشد و مزاج سرد بود فلافلی فودنجی سلیخه سنبل قصب الذریره زعفران عود بلسان
حب بلسان سعد تخم کرفس ادخر اشنه لادن قردمانا سک دار شیشعان
نانخواه خردل جلنجبین انگدان شراب کهن بناشتا خوردن مقدار سی درم سنبک
و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد گل ارمنی گلنار عصاره قرظ سنبل مصطکی
زعفران ادخر رب آبی رب سیب و آنچه اندر ضمادها افتد مر کند تخم کتان مازو سنبل
زعفران آب برگ مورد آب سیب پنیر مایه خرگوش **داروهای اسهال خونی که از جگر بود**
گل ارمنی گل مختوم گل قبرسی سفوف الطین قرص طباشیر شراب مورد و اگر جگر گرم
باشد کشکاب سرد و آب سرد ناشتا شراب خشخاش قرص کافور اما اخلاط سفوف
الطین ازین داروها باید گل ارمنی طباشیر صمغ بریان کرده حب الآس و ماللحم
کندر و اخلاط قرص طباشیر گل سرخ بزر الحماض بریان کرده صمغ بریان کرده گل ارمنی

بلوط حب الآس نشاسته بریان رب آبی و اگر سبب اسهال امتلاء همه تن بود رگ اکحل
کشادن آب لسان الحمل برگ خرفه **داروهاء اسهال معدی** اگر سبب رطوبتی لزج باشد
اندر معده قی و استفراغ با یارج فیقرا حب صبر پس گوارش خوزی معجونی مختصر سفوف
حب الآس سفوف حب الرمان گوارش کندر بجوشش امرود سیاه و بخور نیانوف
خشخاش مغلیا تا سفوف عود حبی که اسهال بلغمی باز دارد و حبی دیگر معجونی سود مند و اگر
حرارت معده و تولد صفرا باشد شراب مورد ساده با رب انار ترش رب غوره
رب آبی ریواج رب سیب طباشیر اسپغول بریان کرده گل ارمنی صمغ بریان کرده
روغن گل روغن کاو تاب کرده طباشیر تخم گل شیر با آب باران یا با آب سماق
بخته کسنه دشتی بخته و سبر که چاشنی داده با فلافلمون یا پوست سبر که بخته سماق و غوره
خشک با خایه مرغ نیمبرشت سماق گوارش طباشیر گوارش سماق و اگر سبب اسهال
صفرا و بلغم بود هلیله زرد حب الرشاد سماق ثمره الطرفا حب الآس افیسون تخم لسان الحمل
نار پوست دم الاخوین آب باران نمک بریان کرده و گشنیز خشک انار دانگ و اگر
سبب اسهال ضعیف قوت ماسکه باشد سبب رطوبت لزج که بر سطح معده آلوده باشد
قی استفراغ رطوبت پس گوارش خرنوب اقراص گلنار گوارش خوزی گوارش
کندر امرود سیاه سفوف عود نجر نیا قرصی که اخلاط آن اینست قرط طرا ثیث گلنار تخم گل
سماق بلوط بریان کرده زیره بلوط ترکرده و بریان کرده خرنوب نبطی کنجد میویز بریان کرده
رب آبی و سبب اسهال ضعیف ماسکه بود شرابها بود که بر سطح معده برآید رگ باسلیق زدن
بر ساق حجامت کردن منقیع هلیله زرد استفراغ کردن بحبها دهند و هر روز صمغ اعرابی
و اسپغول بریان کرده و روغن گل با آب سیب دمید دهند **داروهاء اسهال** رگ باسلیق
زدن استفراغ بمطبوخ افتیمون پس سفوف حب الرمان دادن بدین اخلاط
زرنباد کهربا تخم سداب و تخم شاهسفرم بریان کرده کندر سعد بریان کرده بهمن سرخ

بریان کرده

بریان کرده هر یکی یک درم شربتی سه درم سفوفی دیگر بدین اخلاط کندر سعد جوز السرو پیک
کعک بغدادی این شربت با شراب کهن دهند **داروهاء اسهال معوی** که از ازلق الامعا
گویند اگر سبب بسیاری رطوبت باشد اندر داروها ایارج فیقرا حب صبر اطریفل بزرگ
شراب افسنتین سکنگبین عنصلی میبه جندبیدستر گوارش خرنوب با آب عوسج سماق با آب
خرنوب تر گوارش خوزی با شراب مورد ضماد که اندر کتاب سادس یاد کرده آمده است
و اگر سبب زلق الامعا بثرها بود علاج بثرها معده علاج اینست دوغ ترش آهن تاب کرده
با طباشیر و بزر الحماض و شیر با آب سماق سنگ تاب کرده با طباشیر بزر الحماض
و شکر با آب انار ترش و با شکر و بی شکر سفوف طباشیر با رب آبی کشکاب از
کشک جو و کرنج هر دو بریان کرده ضماد که اندر کتاب سادس وصف کرده آمده است
داروهاء پیچ و دوسنطاریا اندر ابتدا پیچ چهار درم سنگ صمغ اعرابی کوفته اندر آب سرد
حل کرده کفایت بود عصاره گل ترگل سرخ بزر الحماض بریان کرده صمغ اعرابی کثیرا نشاسته
اسپغول بریان کرده تخم شاهسپرغم بریان کرده روغن گل ریوند چینی انبرباریس
تخم کسنه عصاره لسان الحمل کشکاب حب الآس و روی بخته با گل ارمنی آشامیدنی
که اندر کتاب سادس در علاج دوسنطاریا وصف کرده آمده است مقلیاثا داروی
سود مند داروی دیگر حب آزموده داروی قوی حقنه دیگر طبیخ ماهی شور حقنه کردن اقراص
زرنیخ سرخ بدین اخلاط زرنیخ احمر زرنیخ زرد آهک قرطاس سوخته اقاقیا عصاره لسان الحمل
نسخه دیگر زرنیخ زرد و ماده حرره عصاره لحیة التیس مرداسنگ رب غوره با سفیداج
اهک و اگر سبب پیچ بلغم شور بود داروها ازین نوع باید صمغ عربی مصطکی هلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده تخم کتان بریان کرده نشاسته بریان کرده تخم کندنا بریان کرده حب الآس
بریان کرده افیسون ریوند چینی تخم کرفس نانخواه حب البلسان زیره مدبر کرده یا ده
بریان کرده صمغ بادام و اگر سبب دوسنطاریا گشاده شدن سرگی بود داروها اقراص

کهربا باید اقراص کلنار و اقراص بسد و اگر سبب رطوبتی باشد که رکهار است کند یا کشاده
شود تریاق بزرگ فلونیا رومی فلونیا پارسی شجرنیا **داروها زحیر** اما انچه در شربتها
افتد اسبغول بریان کرده و آب آبی روغن کل صمغ عربی امرود صمغ ابی صمغ عبیر اکل ارمنی
بزر الحماض تخم خطمی بسد کهربا ودع سوخته و اگر سبب زحیر بلغم شور بود مقلیا تا آید بدین اخلاط
هلیله کابلی هلیله آمله هر سه اندر آب جوشیده پس خشک کرده و بروغن کاو بریان کرده
مصطکی کل ارمنی تخم کتان تخم کندنا حب الرشاد هر سه بریان کرده و انچه اندر شیافها
و طبیخها افتد و اندر بخور نامرداسنک سپید اقاقیا کلنار مازو و اسفیداج شب یمانی کشادن
صمغ عربی دم الاخوین کل ارمنی کندر زعفران حضض افیون کل عدس سماق خرنوب
عنب الثعلب کوکرد پیه بز با ——— مب و شحم
از کفتار نخستین باز داروها مقعده و شرح داروها شرح و بیرون آمدن مقعده کل
سرخ عدس مقشر پوست انار ترش جفت بلوط خرنوب برک مورد و اکر از سرمای
بود داوی مرزنکوش مازو بریان کرده و روغن زیت آهن پاره کهن روغن تخم ترب
روغن مغز زردالو روغن مغز شفتالو انیمه در آب بزند و در آن آب نشیند و ثفل آن
ضماد کنند **داروها که در زور کنند** اقماع انار مازو بلوط صدف سوخته قرطاس سوخته ودع
سوخته خاکستر سرطان نهری عصاره لحیة التیس شاه بلوط خاکستر پلاس کهن اسفیداج اقاقیا
شب یمانی **داروها اماس کرم** کل سرخ عدس مقشر برک عنب الثعلب داروها اماس سرد آب
عنب الثعلب بپزند و مرهمی کنند با روغن کل و طلا کنند **داروها که مقعده بیرون آید و ریش شده**
داروها آن سرب سوخته و شسته کل سرخ سماق مر شراب انکوری قابض و کهن داروها
قابض هر روی تخته باشند **داروها شقاق** اکر حرارت و اماس کرم بود سپیده
خایه مرغ و روغن کل هر دو اندر هاون سرب سوده طلا کردن مرهم کافوری مرهمی دیگر
اخلاط مرهمها موم سپید روغن کل سپیده ارزیز مرداسنک پرورده نشاسته افیون

کافور

کافور قلیمیا اسیم کنند آب خیار آب کشنه آب عنب الثعلب و اگر حرارت سخت قوی باشد
موم زرد روغن کنجد پیه بط مغز ساق کاو کوهان اشتر مقل مغز ساق کوزن مومیایی
کثیرا از وفا تر پیه مرغ خانکی خمیر جو با مغز کاو سوده خمیر جو با نشاسته سوده **داروها اماس سخت**
برک کرنب پیه کاو مرداسنک پرورده سپیده ارزیز موم زرد پیه بط پیه مرغ خانکی زعفران
زرده خایه مرغ روغن کنجد خیری روغن سوسن روغن مغز زردالو روغن مغز شفتالو مقل
طبیخ بابونه و اکلیل الملک با مغز بادام با کوهان اشتر سرشته دود کردن داروهایی
که بخور بد حب مقل کوارش مقل حب مقل نسخه دیگر قلیه کنند با کوهان اشتر زرده خایه
مرغ مغز بادام کوز هندو مویز انجیر شراب مویزی کهن با دادی بسیار شراب ده ساله
با دادی بسیار **داروها خارش مقعده** اکر سبب آن کرم خرد باشد علاج آن پیشتر اندر
جایکاهش یاد کرده آمده است و اگر مقعده با سور بود رک باسلیق زدن و میان دو
سرین حجامت کردن و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و انچه بر جایکاه خارش بکار دارند
مقل اندر روغن زردالوی تلخ حل کرده شب یمانی بریانکرده قطران مورد شونیز کوز سوخته
نار پوست زوفا خشک پیه بط عصاره بودنه صبر زهره کاو عصاره سداب روغن بید انجیر
سرکه آب انار ترش **داروها ناسور انچه اندر مرهمها و ضمادها بکار آید** بابونه اکلیل الملک
تخم کتان حلبه خطمی مقل زعفران افیون مصطکی روغن کل موم سپید زرده خایه مرغ اسفیداج
پیه بط روغن کاو کندنا روغن کوز پیاز پخته سکبینج میعه تر روغن مغز زردالو حب بید انجیر
داروها که ناسور ممتلی را بکشاید آب پیاز تر زهره کاو عصاره بخور مریم شحم حنظل مغز بادام تلخ
سرشته مقل با شحم حنظل سرشته سرکین کبوتر بجه عرطنیثا و مقل بهم سرشته **داروها که خون باز دارد**
قلقطار مازو اقاقیا کندر دم الاخوین شیاف مامیثا کلنار سپیده خایه مرغ در خرکوش
خانه عنکبوت برک مورد خرنوب بلوط شب یمانی انار پوست **داروها که ناسور را خشک کند**
و لاغر کند و فکنند شراب قابض شستن خاکستر کوز سرو خاکستر جفت بلوط خاکستر

تخم حنظل بهر سه در زور کردن فلغمونی بوره زر کران سک دم الاخوین کندر و گلنار مازو مرمکی
اقاقیا شب یمانی قسط پوست بیخ کبر بیخ هزار اسپند خرزهره گوگرد زرد روغن کنجد روغن زیت
روغن زیبق زرنیخ زرد زرنیخ سرخ نوشادر دراریح روناس آب بخار خربق سیاه
اهک میویزج بخار رفشا، الحمار قطران روغن افعی چنانکه در کتاب معالجات در جایگاه خویش
وصف کرده آمده است ماهی شور بنه خشک کهن دنبال ماهی شور شونیز خرنوب تازه
عصاره آن اشنان سیر عسل بلادر سورنجان بیخ خطمی فرفیون نفط سیاه بیخ کرفس
بیخ خرزهره برگ خرزهره خار زنگبین بیخ انگدان تخم گندنا مقل مساه هزار اسفند برگ مورد
پوست نار سیاه روغن مغز زرد الو تلخ خشته **داروها بعضه که شور شش و در دنبال** عصاره خبازی
با برگ خبازی گل سرخ زرده خایه مرغ روغن گل عصاره سداب عصاره برگ لسان الحمل
گل مختوم قطران سوخته **داروهای معجون نهاد جهای که خداوند ناسور را سود دارد** اطریفل مقلی سفوف هلیله سیاه
سفوف خبث الحدید حبی که خون آمدن از بواسیر باز دارد حب مقل سفوف و اقراص
کهربا معجون مقلی داروی دیگر شرابی که خون باز دارد گوارشی که خداوند ناسور را سود دارد
معجون برکی حب سند روس معجون مختصر انیهمه اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است
داروها که درد ناسور را بشکند انچه اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است حبات
و سفوف است و لعوق است و حقنه و اخلاط این داروها صبر است هزار اسفند جاوشیر
اشق غاریقون عصاره غافت حب النیل سکبینج تخم حنظل مقل آب کندنا زرنباد درونج
هلیله سیاه بلیله شیطرج هندی عاقرقرحا نوشادر بلیل تخم کتان تخم کرفس تخم
ترب تخم باز حلبه بیخ کبر سعتر پارسی سنبل قرنفل دارچینی حب البلسان بلیل سپید دار بلبل
اسارون سلیخه قصب الذریره سعد حب الاس زنجبیل قرفه قاقله آب شبت آب
کندنا انگبین روغن شیرخشت روغن حبة الخضرا باشد **داروهای آماس و خراج مقعده**
سپیده خایه مرغ روغن گل اندر هاون سرب مالیده مرداسنگ نشاسته اسفیداج

موم روغن گاو پیه بط روغن شیرخشت نان میده اندر آب پخته با زرده خایه مرغ روغن نان
میده پخته با زعفران و افیون و سحه و اگر اماس سخت شود مرهم دیاخلیون با روغن گل
یا مرهم باسلیقون با زرده خایه مرغ برگ چکندر و آرد حلبه با روغن گاو پخته و سرشته
داروهای ناصور اقراص قلقندیقون شیاف غرب که بر ناصور کو نرخچه بکار دارند و هر
مردم الاخوین عفرورت کنند زنگار هبه که گلنار زاک و الله اعلم

باب بیست و هفتم

از گفتار نخستین اندر داروهای گرمان داروها که گرما زا بکشد و ضعیف کند
فراسیون قردمانا شیح ترمس سلیخه بوده عصاره او نغناع قسط افتیمون قنبیل مر
کماقیطوس قنطوریون مشکطرامشیع تخم بادیان سعتر افسنتین بادام تلخ بیخ انگدان
بسر که پرورده تخم کرنب پوست درخت بده که بتازی الغرب گویند زیره بریان کرده
قیسوم انیسون تخم کرفس شونیز خرفه بیخ راسن خشک صبر تخم سرمق لبلاب بسفایج
حب النیل برنگ کابلی روغن زیت که بتازی زیت الانفاق گویند صبر حنظل ماذریون
خرما هندو بوره سرخس غافت نمک هندی نوشادر زهره گاو انگام **داروها** [illegible]
سکنگبین بزوری تخم کرفس با سکنگبین ساده کهربا دوغ کشنیز خشک سه بادا دسه درم سنگ
کوفته و بخته با سحه فوفل برگ شفتالو عصاره برگ شفتالو بیخ کرفس پوست درخت توت
طبیخ پوست درخت انار ترش اگر خداوند علت را تب آید آب کسنا آب کلخ عوق
آب کرفس با سکنگبین کرفس سرکه پرورده خرتو بسیار خوردن و اگر اسهال باشد
آب لسان الحمل برگ لسان الحمل خشک کرده آب سماق طرانیث گل مختوم
اندر شراب انگوری گل سرخ که بتازی المنزه گویند خربزه لعقول یعنی طیبان خشک
داروهای ضماد تریاق بزرگ در طبیخ شبح بر شکم طلا کردن برگ شفتالو کوفته شونیز بسرکه
ترکرده و بخته قلقند شونیز کوفته در آب حنظل یا در طبیخ حنظل تخم حنظل ضمادها که در کتاب

وصف کرده آمده است والله اعلم بالصواب باب بیست و هشتم

از گفتار نخستین اندر دارو ها قولنج و درد شکم دارو ها جوش و درد شکم

اگر سبب تولد باد بود تخم بادیان زیره نانخواه هر یک اندر آب جوشیده و آن آب

باشراب کهن ممزوج کرده شجرنیا و حمر تا تخم سداب نانخواه زیره و حب الغار و انیسون

و تخم کرفس کوفته و با بایند رشته معجون حب الغار حب سکبینج ایارج فیقرا و اگر سبب

خلط صفرایی بود فلوس خیارشنبر اندر آب عنب الثعلب یا در آب طبیخ بنفشه و خرما هندو

خیارشنبر و شیرخشت آب انار شیرین با شکر و روغن بادام کشکاب با شکر و روغن بادام

و اگر سبب خلط سرد بود ایارج فیقرا اندر طبیخ تخم کرفس و بادیان شجرنیا فلافلی حب الافاویه

حب البلسان حب البان هر دو کوفته با نانخواه در آب گرم **دارو ها قولنج که سبب آن**

ثفل خشک باشد شکر سرخ بایند روغن شیرخشت انجیر پستی مویز دانه بیرون کرده سپستان گلو

خیارشنبر روغن بید انجیر ایارج فیقرا با انگبین و شیر تازه لبلاب شراب انجیر با مطبوخ

تخم کتان حلبه حب الرشاد ترنگبین آب تخم معصفر و کنند تا ابطی سپوسات تخم معصفر

و روغن شیرخشت و بایند و سپوس طبیخ چغندر با نیدرم بوره شیاف که از سنگ و بوره

و نمک حقنه از حلبه و تخم کتان و خطمی و بابونه انجیر سپستان و شکر و روغن کنجد و

هندی و زهره گاو و اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه شراب میوه شراب آلو شراب

آلو کاکنج اسبغول در جلاب برگ چغندر روغن بادام **دارو ها شیاف** بوره نان

نمک بایند شکر سرخ تخم حنظل انزروت سقمونیا سکبینج مقل جاوشیر اشق صابون زنجبیل شقاقل

برگ سداب خشک تخم سداب هزار اسفند عرطنیثا ترب تراشیده بر شکل شیاف و عسل

آلوده **دارو ها حقنه** زیره تخم کتان حلبه مغز تخم معصفر انجیر پستی سداب شبت برگ چغندر

سپوس گندم برگ خطمی بادام تلخ عناب سپستان بیخ سوسن برگ درخت غار

سکبینج فغل اشق جاوشیر جندبیدستر نمک نفطی بایند روغن کلانه انگاه انگبین روغن بلخ

پس مرنج خطمی تخم بید انجیر پیه کبوتر بجه اکلیل الملک بابونه پیه گوزن تخم بادیان تخم معصفر تخم کرفس

تخم شبت انیسون میعه تر روغن زیت عرطنیثا شحم حنظل نوشادر **دارو ها مسهل مفرد** طبیخ البلاب

بیخ بنفشه حلتیت تخم بید انجیر روغن بید انجیر حنظل سقمونیا مصطکی سکبینج صبر شیر شبرم مقل پوست

شبرم خرما زعفران انزروت تربد تخم کرفس انیسون سرگین گرگ روده گرگ جندبیدستر

بنفشه خیارشنبر رب سوس نمک هندی بایند انگبین شکر سرخ بوره **دارو ها مسهل مرکب**

ترتیب کتاب معالجات ایارج فیقرا ایارج لوغاذیا الاصول با حلتیت تخم بید انجیر حبی که زود اسهال کند قولنج علی

و بلغمی و ریحی را حبی دیگر شربتی که درد بنشاند و دماسر دکند و شکم باد بگیرد حبی که زود اطلاق کند

حبی که در حال درد قولنج بنشاند و پس از چند ساعت اطلاق کند شربتی که از اکراهیتی بنا سف

حب اللؤلؤ حب سکبینج حب الافاویه معجونی که بوقت ضرورت دهند قولنج را بگشاید معجون

خیارشنبر معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج بگشاید ترب لا نره شهریاران سفرجلی مسهل

معجونی مسهل گوارش خوزی **دارو ها ضماد و کمید** علک البطم تربد میویزج حب الغار مرزنگوش

بزر الانجره ترمس خشک شحم حنظل سقمونیا روغن حب الغار زهره گاو خربق تخم انجره افسنتین

موم بیه بط ماهو دانه توبال مس مغز تخم معصفر ازن کرم با تخم کرفس و نانخواه حلبه روغن

شبت روغن حب الغار روغن حرمل همه با فرفیون و جندبیدستر **دارو ها قولنج بادی**

خاشاک زوفا خشک سعتر وج تخم سداب تخم بحکست تخم بید انجیر بابونه قنطوریون خشک عصاره سداب

قنطوریون شبت تخم کرفس تخم بادیان نانخواه انگدان فطراسالیون عصاره سداب روغن زیت

پیه بط سکبینج عصاره پودنه جاوشیر جندبیدستر انگژد میعه تر **دارو ها که قولنج را بگشاید** چیها که پیشتر

یاد کرده آمده است مطبوخی که قولنج ریحی را بگشاید حب الرشاد مقدار پنج درم سنگ در آب

بایند و روغن شیره تازه و شیرخشت نافع بود **دارو ها قولنج که از آماس روده بود** رگ باسلیق زدن

رگ مابض زدن یا صافن آب خیار با شکر لعاب اسبغول با جلاب شراب بنفشه

آب عنب الثعلب آب کشنیز آب خطمی آب انار ترش و شیرین همه با خیارشنبر شیرخشت

روغن گل با جلاب و لعاب اسبغول آلوی سیاه و اندر جلاب آمیخته لعوق بنفشه
کشکاب با خیار شنبر و شیرخشت کشکاب بنفشه و سپستان **داروها و حقنه قولنج که از آماس تولد کند**
در روی تخته آب عنب الثعلب آب کاکنج با کشکاب روغن بابونه با کشکاب روغن بادام
روغن شیره و سه وقیه از لعاب خبازی و خطمی و دانه آبی با کمی وقیه بانیده وکمی وقیه روغن
بنفشه و اگر بکید رم سنگ سرگین گرگ با این لعابها بیامیزند صواب بود عصاره برگ
حلبه روغن شیره با یکدرم سنگ بوره و طبیخ خطمی سپید و سبوس گندم با شکر و روغن
شیره و بوره و اگر ماده صفرائی بود اندکی انطاکی با آب سنه و خیار شنبر و اگر ماده غلیظ بود
تخم کتان بابونه شبت کرنب حلبه بکار دارند **داروها ضمادها آماس** برگ بنفشه برگ
خطمی برگ عنب الثعلب برگ کاکنج بنفشه خشک آرد جو بابونه اکلیل الملک موم روغن بابونه
روغن بنفشه آرد باقلا زرده خایه مرغ بریان کرده لعاب تخم کتان آرد جو **داروها قولنج**
که سبب آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود تجربنیا و مرتامشر و دیطوس بنا دریطوس
ایارج فیقرا المسیح سلیخه دارچینی و بسباسه و خیر بوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن
بادام تلخ و روغن بید انجیر و روغن ناردین و افادیه گرم گشته و در روی تخته بر شکم و تهیگاه
مالیدن والله اعلم بالصواب . باب ـــــــــــــــــــــــ مبتنهم
از گفتار نخستین اندر داروهای گرده و مثانه داروها سوء المزاج گرم که گرده را افتد را بنیت
جستن و آسودن روغن گل با اندکی سپر که طلا کردن آب تخم خرفه سکنگبین آب خیار
دوغ ترش شراب بنفشه شراب آلو استفراغ بطبیخ بنفشه آب کسنه و عنب الثعلب
با خیار شنبر آب انار آب تخمها با شکر کشکاب با روغن بادام ضمادها از اسبغول آرد جو
کشنیز تر سرکه روغن با آب برگ خرفه آب عصا الراعی بنفشه نیلوفر **داروها سوء المزاج سرد**
قی و داروها و حبها که در علاج قولنج بلغم یاد کرده آمده است **داروها گرده لاغر** مغز بادام مغز
فستق حبة الخضرا مغز گوز هندی مغز فستق مغز فندق تخم خشخاش همه با شکر نخود با اقلا

لوبیا هریسه اندر اسفید با با انجبن بیه مرغ پیه بط پیه کرده بزبان پیه اگنده با مغزها که یاد کرده آمد
و اندکی تخم بادیان زنجبیل لک مغسول حقنه از طبیخ سر بره و کبو تر بچه و روغن دنبه و پیه گرده
داروها آماس گرم که از بیرون بکار دارند حقنه نرم و ضماد از بنفشه و آرد جو و آرد باقلا خطمی حلبه
شیاف ماميثا را شه کدوی تر آب عنب الثعلب روغن گل اگر درد عظیم باشد لختی پوست
خشخاش در افکنند و اگر آماس صفرای بود ضمادی که از موم سپید بود در روغن بنفشه آب
کشنه آب کشنیز تر آب برگ خرفه و گلاب و اندکی سرکه بیامیزند و بآخر حلبه و بابونه
در افزایند و آرد جو بکاهند و روغن شیره و تنها کنند و بآخر تر بابونه و خطمی و قیسوم اندر روغن
بپزند و شیم بار بار بدان تر میکنند و بر آن موضع می نهند و اندر ضمادها تحلیل کننده آرد گندم نانخواه
و برگ حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن و شبت و خطمی و بابونه و انگبین و روغن شیره
و پیه بط و پیه مرغ زیادت کنند و اگر بباید بزانید انجیر بستی در ماء العسل بپزند و چون عصیده
کنند و بر آن موضع نهند و اگر مارزیون و ابرسا ترکیب کنند قوی تر بود **داروها جز تنها آماس گرم**
آب کسنه و آب خیار شنبر ماء الجبن شراب بنفشه شراب عناب که در وی عناب و تخم خشخاش
و کشنیز خشک و عدس مقشر پخته باشند آب تخمها با سکنگبین روغن بادام بر کشکاب
و بر آب تخمها آب تخم خرفه با سکنگبین آب اسبغول با جلاب نیم گرم شربتها و داروها دم
استفراغ بطبیخ حلبه و بآخر تر استفراغ بطبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ انگدان و بیخ
کرفس و خیار شنبر و هر گاه که آماس پخته شود و ریم پدید آید بنادق البزور و سفوفی که ریم
پاک کند قرصی که گرده و مثانه را پاک کند هر یک که اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است
داروها آماس بلغمی قی متواتر سکنگبین عسلی شراب التین لعوق خیار شنبر حقنه که اندر کتاب
معالجات یاد کرده آمده است حبی که یاد کرده آمده است **داروها آماس سوداوی** ماء الجبن که
بسرکه افتیمونی کنند طبیخ افتیمون حقنها نرم محلل ضماد که ابو الحسن الترنجی میگوید
ابو ماهر طبیب بکار داشتی اخلاط آن حقنه خشک اطراف کرنب اطراف حکند خطمی دو ره

تخم
بسته بوسپس درصره بسته انجیر بستی حلبه پرسیاوشان تخم خیار تخم خیار بادرنگ
خربزه زرده خایه مرغ روغن شیره اخلاط ضمادها بوما هتراشه کدو تراشه خیار شکوفه سپید
برگ خبازی همه را بکوبند و آب بکشند و آن آب در هاون سرب بسایند و بمالند تا کبود
شود و روغن بنفشه در چکانند و باز بمالند و خرقه کتان بدان ترکنند و بر موضع کرده نهند اخلاط
ضمادی دیگر تخم کتان حلبه تخم خبازی سیب بابونه خطمی مقل اشق علک البطم را تیج داروها
جگر که صلب شود اندرین باب نافع است داروها آماس صلب که از اماس گرم با سردی صلبی باز گردد
حقنه نرم که یاد کرده آمد ضمادی دیگر که یاد کرده آمد و هر گاه که اماس ریم کند گشکاب با شراب
بنفشه یا با شراب انجیر تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه تخم کدو هر سه بجدرم سپنک یا
کرده و هر که ریم باز ایستد سپوس آب با روغن بادام و شکر و مصطکی با ماء العسل سکر
انگبین اقراص کاکنج با شیر خر سفوفی که ریم باز گرفته را بکشاید ضمادی که ریم باز گرفته را
بکشاید و پاک کند شرابی که گرده را پاک کند سفوفی که از المجموع خوانند ضمادی دیگر و همه اندر
کتاب معالجات یاد کرده آمده است داروها و شره و جرب گرده و جمله آلات بول رگ باسلیق
حجامت کمرگاه استفراغ بحقنه اخلاط حقنه خشک بابونه اکلیل الملک اطراف کرنب
اطراف چکندر تخم معصفر تخم کتان حلبه سپوس گندم خطمی سپستان عناب کشک جو روغن
بنفشه شکر سپید نمک سفوف البزور اخلاط سفوف تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خربزه
نشاسته کثیرا تخم خشخاش بزر البنج رب السوس تخم خرفه بزر قطونا شربت سه درم سنگ
شراب انجیر و آب شاهتره و شراب شیرین شیاف ابیض اندر چکانیدن با شیر
زنان در روغن گل در آب کوکرد نشستن آب آهنگران خوردن آب کوکرد اندر چشا
نیدن اندک اندک خوردن طباشیر تخم خرفه صمغ نشاسته کثیرا ریوند چینی زرشک ماميران
چینی گنجد سپید بریان کرده کوکرد خوردنی شکر طبرزد تخم خیار و خیار بادرنگ انیسه سفوف کردن
شیر خر اندرین علت سخت نافعست داروها زداینده را اندر جرب مثانه و گرده منفعت

بازکه

بزرگست چون ماء العسل گشکاب با انگبین طبیخ حلبه با انگبین تخم خیار و خربزه با سحه داروها
بول خون باسلیق زدن سفوف کاکنج اخلاط آن کهربا ریوند چینی افتیمون کندر طین
مختوم طین قبرسی نشاسته کثیرا صمغ اعرابی کاکنج صمغ لکام ودع محرق لب عقیق آب عنب الثعلب
سرشته شراب مورد شراب غوره شراب ریواج شراب عناب شراب کاکنج تخم خیار و خیار
بادرنگ تخم خربزه تخم کدو سکنگبین سفرجلی گشکاب با سفوف خشخاش اطفاء الطیب را انگ
اقاقیا کندر بلوط اقراص کهربا اقراص شب قرصی دیگر بشد بتها که اندر علاج بول خون و بول
غسالی وصف کرده آمده است اخلاط اقراص بشد بتها کهربا صمغ گوزکلنار عصاره لحیة التیس
کندر تخم کرفس افیون شب یمانی کثیرا دم الاخوین تخم خشخاش صمغ آلوی سیاه سک
عصاره برگ مورد عصاره گل تر برگ اسبغول عصاره برگ لسان الحمل سرون گوزن
سوخته داروها ضماد و آبزن عدس مقشر آبی کوهی سیب کوهی حب الآس آبزن
حب الآس خشخاش عصاره برگ مورد تر اقاقیا کلنار سماق مازو گوز سبز و گل
سرخ انار پوست و اگر زخمی افتاده باشد اندر ضمادها حضض صبر مرگل ارمنی اقاقیا سبز که
باید ساخت و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک بود طبیخ سر بره و کبوتر بچه و روغن
دنبه حقنه باید کرد و به اکنه که در باب لاغری کرده وصف کرده آمده است داروها بسته شدن
خون اندر گرده و مثانه و مجری بول مرفد ماناعود فاونیا حب البلسان اطفار الطیب پنیر مایه خرگوش
غاریقون زراوند طویل خاکستر شبت فوماهیل جلیت اشق سکنگبین عنصلی طبیخ بابونه
و سداب نخوداب از نخود سیاه خاکستر چوب رز و چوب انجیر طبیخ شنج اطراف
کرنب وادخر و سرگین کبوتر ماء الاصول روغن سیر انجیر داروها که سنگ مثانه را بریزاند
آب کرفس آب ترب داروها که قرحه گرده و مثانه را بشوید و پاک کند آب تخمها جلاب ماء العسل
سحه ماء الاصول ساده سکنگبین عنصلی طبیخ بابونه و سداب نخوداب آرد نخود سیاه
خاکستر چوب رز چوب انجیر طبیخ زاید و قیسوم و شنج اطراف کرنب وادخر سرگین کبوتر

روغن بید انجیر بیخ بادیان و بیخ کرفس و اذخر مغز حلغوزه فطراسالیون بیخ کرفس انیسون
فو مو اسپست خشک تخم کتان با سحه تر با آب تخمهار و فا خشک تخم بادیان داره
که سنگ مثانه بریزاند آب کرفس آب ترب آب بیخ ترب بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر مغز حلغوزه
فطراسالیون بیخ کرفس انیسون راسن خشک فوه تخم کتان صرر با آب تخمهار و فا
خشک تخم بادیان **داروها که درد بنشاند** بزر البنج بیخ لفاح قشور اللفاح افیون پوست
خشخاش شیاف ابیض شیر زنان روغن گل تخم کوک تخم خرفه شراب بنفشه
شراب خشخاش اقراص گل اخلاطان اقراص کاکنج و اخلاطان تخم خیار گل ارمنی صمغ اعرابی
کندر دم اخوین تخم خشخاش سپید مغز بادام شیرین رب سوس نشاسته کتیرا
تخم کرفس افیون کاکنج تخم بادیان زعفران بزر المماص کندر **داروها که قرحه را پاک کند و بروياند**
کتیرا صمغ اعرابی نشاسته گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم تخم خشخاش سپید و سیاه بزر البنج
ورد احمر طباشیر سماق کهربا کندر ریوند چینی آب لسان الحمل دم الاخوین حب الآس
قرطاس محرق عنب الثعلب ودع محرق لبد مروارید طین مختوم قیمولیا مغسول سروی
کوزن سوخته مقل تخم خیار تخم بادرنگ خربزه تخم خرفه تخم کرفس انیسون زوفا خشک دم
الاخوین اسفیداج ارزیز شسته و خشک کرده آهک لبرکه و آب شسته چندین بار
قرطاس سوخته حب الآس صمغ البطم سب یمانی اقاقیا تخم خطمی تخم خبازی غوره خشک
گل پارسی رامک مغز حلغوزه مغز بادام شیرین تخم کدو شیرین کاکنج فطراسالیون
سعتر پارسی طلق رب افیون سوس شیرخر عصاره لسان الحمل **داروها جهت قروح**
کرده و مثانه کشک جو سبوس گندم خشک برگ حکند ریسیاوشان برگ کرنب
لعاب تخم کتان مغز تخم معصفر روغن بنفشه شکر سپید **ضماد قروح کرده و مثانه** کشک جو سبوس
گندم کعک بغدادی گل سرخ گلنار حضض شیاف مامیثا برگ سماق خرما قسب
برگ لسان الحمل مناو کندر برگ مورد آبی ترشی سیب ترش برگ عوسج خرنوب

بنی

نبطی انار پوست سیعه تربد بلوط موم سپید روغن بنفشه **داروها باد که اندر مثانه افتد** روغن بید انجیر
باماء الاصول داروها که اندر قولنج ریحی وصف کرده آمده است روغن بان حلتیت جندبیدستر
و مشک و غالیه مالیدن عصاره سداب با مشک و روغن بان با حلیل اندر چکانند
حلتیت با روغن سوسن و مانند آن اندر چکانیدن سداب پودینه شب جندبیدستر
ضماد کردن تخم کرفس انیسون تخم بادیان سعتر بلبل سکبینج باید شیاف کردن
داروهای استرخاء مثانه تریاق بزرگ مثرودیطوس فنجرینا امروسیا دو الکرکم
سعد کندر شکوفه اقحوان سداب و شکوفه آن در آب سداب پالوده و پخته خوردن
و در مجری بول چکانیدن حلتیت و تخم آن و زیره و جاوشیر ضماد کردن و طبیخ آن خوردن
و اندر چکانیدن و روغن سداب روغن قسط روغن حب الغار روغن ناردین با جندبیدستر
و حلتیت و بیرز و جاوشیر اندر چکانیدن و مالیدن و در آب گو کردو آب دریا نشستن
داروهای تقطیر البول بلوط علک شاخ راسن خشک تخم محلب سعد قرفه خاولنجان وج
مرکهرباجندبیدستر قسط تلخ حاشا عاقرقرحا حب الرشاد بهمن سرخ حب الآس سندروس
قرنفل هلیله کابلی بلیله و آمله هر سه بریان کرده برگ مورد خشک برگ سیب برگ حنا
گلنار زیره کرمانی لادن خرما هیرون قاقله شونیز تخم سداب روغن بید انجیر مومیائی
روغن زنبق تریاک بزرگ مثرودیطوس فنجرینا اطریفل کوچک با نحو نیا و اندکی
بلوط و علک بهم سرشته حب الآس و بلوط و ساو کندر و زیره کرمانی برابر هم بامداد
سه درم سفوف کنند اطریفل بزرگ همه داروها که قوت باه را زیادت کند و اگر
مزاج گرم باشد گلاب با روغن گل آب کشنی آب کدو با طباشیر و شکر و اسپغول
با روغن چرب کرده با جلاب شراب بنفشه شراب خشخاش با شراب غوره یا با شراب
ریواج بنادق البزور با جلاب عرق آوردن اندر گرمابه **داروها عسر البول** از آنکه سبب
عسر البول آماس گرم بود رگ باسلیق زنند و مثانه بروغن بنفشه چرب دارد و علاج

که بیشتر ازین یاد کرده آمده است بکار دارد و ازانکه سبب آماس سرد بود روغنها محلل اندر قضیب چکانیدن ضماد ها محلل بر زهار نهادن علاج آماس کرده سرد کردن و ازانکه سبب بادی غلیظ بود ماء الاصول روغن سداب انجیر شهریار روغن ناردین روغن یاسمین روغن سداب با جند بیدستر بقضیب اندر چکانیدن اخلاط ماء الاصول تخم کرفس تخم بادیان انیسون تخم کرفس بیخ بادیان کرویا نانخواه زیره سنبل گل وج فوه ریوند چینی مویز منقا بیخ کوکنار انجیر بستی و ازانکه سبب قروح مثانه باشد داروها آن یاد کرده آمده است و ازانکه سبب عسر البول کرد آمدن ریم باشد موم روغن اندر مثانه فی حقنه زم ارخطمی و تخم خبازی و تخم کتان و کشک جو و سبوس **داروها ضماد که ریم پاک کند** اطراف کرنب برگ چکندر حلبه اکلیل الملک بابونه پیاز نخجیر آرد باقلا آرد نخود سرگین کبوتر روغن زیت روغن بابونه روغن شبت آب نیم گرم **داروها مشروبا که ریم از مثانه پاک کند** اصل اسارون حماما نانخواه فطراسالیون تخم کرفس فوه سنبل بادام تلخ تخم خربزه درارکح اشق آب کرفس آب ترب آب نخود آب خشک آب بادیان بنادق البزور سفوف و قرص که اندر داروها آماس کرده یاد کرده آمده است و داروها که سنگ و ریگ از مثانه پاک کند مثانه را سود دارد در حال مهری تریاق مثرودیطوس امروساوه الکرکم سکنگبین عنصلی و ازانکه سبب عسر البول بسته شدن خون بود اندر مثانه نطولها و ضمادها از هزار سپند و مشک طرا شیح و بوره و عاقرقرحا و خردل و سرکین کبوتر و حب الغار و حب یمانی و حماما و اکلیل ملک و آرد نخود سیاه و بابونه وج و فوه و تخم ترب و تخم کرفس بوستانی و کوهی و طبیخ کرنب و روغن سوسن و روغن بلسان سکبینج مقل جاوشیر وج موم بر بط روغن شبت و ازانکه سبب عسر البول رطوبت لزج باشد سرگین موش سرگین کبوتر دشتی و مومیای طبیخ شبت و بول کودکان بقضیب اندر چکانیدن سنگدان مرغی که از ابتازی الرحمه گویند با نک هندی حلتیت باشیر خر لعوق اسقیل آب کرفس آب ترب با روغن بادام و ازانکه سبب

عسر البول

221

عسر البول باز داشتن بول و ضعیفی قوت دافعه مثانه بود اندر آب گرم نشستن و ضمادها نرم کننده بر نهادن و روغن شبت مالیدن و آب بقاناطیر برون گرفتن و ازانکه سبب عسر البول سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بود تریاق مثرودیطوس جوارشها روغن سپید انجیر با ماء الاصول روغن خشک مالیدن در طبیخ بابونه و خطمی و خشک نشستن طبیخ افادیه بجای آب دادن چون سلیخه دارچینی سعد سنبل قرنفل بسباسه و هم برین طریق تکمید کردن و هم ازین افادیه معجون ساختن و هر بامدادی دادن و علاجها که بخاصیت سود دارد زعفران بانوه نمک ساخ بمجری قضیب اندر نهادن شپش که در جامه مردم بود بمجری قضیب اندر نهادن مثانه گوسپند کشن سوخته و سوده با شراب شیرین کبوتر بچه که بکشند و سینه او بشکافند و بگرمی بر زهار نهند و خون آن بر زهار بچکانند نمک طبرزد بتراشند و شیاف کنند جند بیدستر و خشک با روغن سداب اندر چکانند زهره حیوانات اندر چکانند بوره ارمنی نمک بمجری اندر نهادن **داروها حرقة البول** قی کردن رگ باسلیق زدن بنادق البزور شراب بنفشه شراب خشخاش شراب گاوزبان گلنگاب روغن گل روغن بادام اسبغول جلاب تخم شاهتره با جلاب شیاف ابیض با شیر خر اندر چکانیدن اخلاط بنادق البزور رب تخم خیار تخم خیار بادرنگ تخم کدوی شیرین تخم خرفه تخم خشخاش نشاسته کثیرا رب السوس بزرالبنج ابیض تخم خربزه صمغ دم الاخوین کندر افیون تخم کرفس مغز بادام شیرین گل ارمنی پوست خشخاش **داروها دیابیطس** گلنگاب غلیظ سرد کرده روغن گل بر چکانیدن اسبغول و شکر در آب خیار ترش یا آب انار ترش آب تخم خرفه با آب انار ترش آب کدوی بریان کرده آب آبی رب آبی رب ریواج قرص طباشیر فقاع که از آب دوغ ترش و آرد جو کنند رگ باسلیق زدن قی کردن در آب سرد نشستن چندانکه تشنگی بنشاند آب سرد بسیار خوردن و قی کردن گرمابه و عرق آوردن حقنه نرم کردن **داروها سلس البول و در بستر میزیدن** بلوط تخم مخلب سعد مرخا ولنجان قرفه وج راس خشک

کندر کشنیز خشک سپید که ترکرده و بریان کرده و گل ارمنی صمغ عربی گلنار شب یمانی اطراف
مورد مغز بادام شیرین مغز زردالوی تلخ حبة الخضرا انجد سپید باشد شونیز نانخواه کهربا بلیله سیاه
عدس مقشر گوشت و باه بریان کرده خرگوش خشک کرده تخم شبت عاقرقرحا بلیله
کابلی بلیله آمله هر سه اندر آب آبی جوشانیده و پس بریان کرده مغز خرگوش بریان
کرده اندر شراب مالیدن و در آب دریا و آب کوگرد نشستن کمونی که اخلاط آن نرم
کوفته و بیخته باشد تریاق بزرگ مثرودیطوس نجح نیا انقرو یا اندر ماء العسل خداوند مزاج
گرم را قرص طباشیر تخم شاهسپرغم بازوی سبز داروها بول خون و بول غسالی شراب عناب
خشخاش شراب ریواج شراب کاکنج رگ صافن و رگ باسلیق زدن از پس فصد
داروها قابض بکار داشتن شب یمانی گلنار دم الاخوین کثیرا صمغ تخم خشخاش گل مختوم عصاره
لحیة التیس کهربا بسدی کوزن سوخته عصاره برگ خرفه عصاره برگ لسان الحمل
شراب مورد داروها سنگ و ریگ گرده و مثانه داروها این علت بعضی سبزیهاست و بعضی میوها
و بعضی شرابها و بعضی داروها اما سبزیها کرفس است کشنیز شبت پودنه کشوث بادیان
خشک برگ ترب و ترب قسط اسپین و میوها خربزه است و خیار مغز خیار بادرنگ
انگور سپید انجیر خشک بادام تلخ رعرور فستق و آجالها کبر سرکه است هلیون سبز که
عنصل سرکه زیتون پرورده و شرابها سکنگبین که از سرکه کبر سازند و از سرکه عنصل و آب
و شراب سپید و لطیف و داروها مقل صمغ زعرور کرفس کوهی افسنتین سلیخه بیخ خار دشتی
عود بلسان حب بلسان پرسیاوشان بزر الساذج زیره دشتی تخم بادیان بیخ
سطافیلون آب او کماپیطوس حبه و بیخ هلیون سعد مصری قسور اصل الغار سقولوقندریون
سداب دشتی بوره ارمنی حجر الیهود مشکطرامشیع معجون العقارب دهن العقارب
آبگینه سوخته و سوده سنگ اسفنج خون تیس خشک کرده خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از و
بیرون آمده باشد سنگ که از مثانه بیرون آید سرگین کبوتر بچه حب القلب خاکستر گرب

بجنی

نبطی داروها دبر رفته کننده و بوی خوش سازنده هلیله اربلین ارجبین سلیخه داروها یاری دهنده و ادرار کننده
وج دوقو فو مو اسارون نانخواه کاسم سساليوس اذخر قرد ما تخم محسک داروها درد
مثانه تسکین کننده و ناکوهر کرده سازنده تخم کتان لعاب تخم کتان جلغوزه فندق تخم خطمی صمغ بسفایج
صمغ کوز فلونیا پارسی داروها که گرده و مثانه ضعیف را قوت دهد بهمن سرخ بهمن سپید ریباد
گل سوسن خشک تخم فلنجمشک گل سرخ صندل گلنار رب سوسن رب آبی داروها که
خون آمدن از گرده و مثانه باز دارد که اندر گذر سنگ باشد و جراحت بر وی باشد گل ارمنی کندر
دم الاخوین اقاقیا معسول کهربا افیون آب سماق آب لسان الحمل و الله اعلم

باب سی ام

از گفتار نخستین اندر داروها بیمارهای مردمان خاصه داروها آماس گرم که اندر قضیب و خایه
قی کردن رگ صافن زدن بر ساق حجامت کردن بر فرود گمرگاه و حجامت کردن نشافهای
که ماده را الجانب مقعد آرد و نهادن داروها طلا و ضماد سپرکه گلاب روغن گل عصاره سنبه
عصاره کشنیز تر عصاره کدو عصاره عنب الثعلب عصاره حی العالم برآرد باقلا آرد جو برگ کاکنج
آرد عدس زرده خایه مرغ اندکی زعفران بنفشه لعاب خطمی سپید بیامیزند چون بابونه لعاب
تخم کتان سبحه ماء العسل برگ کرنب بخته مویز دانه بیرون کرده زیره کرمانی حلبه خاکستر
کرنب سنبل نبطی بیخ سوسن داروها آماس سرد و صلب اندر قضیب و خایه اکلیل الملک با سبحه مخیص
کرده بابونه پخته کرده مویز دانه بیرون کرده زیره موم زرد مصطکی انزروت ضماد کنند مشک
با روغن سپید انجیر یا با روغن زنبق بجری قضیب اندر بچکانند و آماس صلب را آرد حلبه آرد باقلا
آرد نخود زیره مقل تخم حلکت پرطبیه کوسپاله روغن زیت روغن سوسن برگ کرنب
بخته پیه مرغ خانگی برگ سیر اشق روغن گاو ماء العسل مقل مویز دانه بیرون کرده داروها
بزرگ شدن خایه بر سبیل آماس عصاره ورق البنج شوکران آب کشنیز تر بر برب
سوده سنگ آسیا سان برهم سوده با آب کشنیز تر داروها بزرگ شدن پستان

داروها خایه که بر زهار بر آید گرمابه آبزن روغنها گرم طلا کردن ضمادها گرم کننده و قوت
دهنده که اندر داروها نقصان باه وصف کرده شود داروها ریش خایه و قضیب و حوالی مقعد
صبر مرداسنگ توتیا قلیمیا مغسول شراب مروارید خرد کدوی خشک خاکستر نشت
و اگر ریش کهن بود و تری بسیار تراید روی سوخته پوست درخت صنوبر سوخته کندر انزروت
ساذج کلنار اقاقیا پوست درخت که بتازی غرب گویند سوخته سیب یمانی زاج سوخته مازو
زنگار اقماع انار ترش خبث الحدید دم الاخوین قرطاس محرق روغن گل زراوند مقطعا
زعفران مر نوشادر سرکه و اگر ریش پلید و خورنده باشد آهک آب نارسیده و بیخ
زر و عصاره برگ اسبغول سرکه خاکستر موی مردم انگدان عدس داروها گوشت و پی
که بر قضیب و مقعد بر آید و آنرا ثولول گویند بوره سوخته خاکستر چوب رز آب بپاشند و طلا کنند
داروها اختلاج و تمدد و دعوت منی از اماس گرم رگ زدن و بر بهمه حجامت کردن بر روی
ران حجامت کردن داروها خارش قضیب و خایه استفراغ بفصد و باسهال و حجامت
بر بهمه و روی ران و دیوجه برافکندن و روی ران و استفراغ آب لبلاب و خیار شنبر
و حقنها نرم و طلاها خنک بر پشت و بر قضیب نهادن نیلوفر خوردن و بوئیدن و طلا کردن
داروها خارش قضیب و خایه استفراغ بفصد و اسهال و حجامت بر بهن و روی ران
و دیوجه برافکندن بر بهن و ران و آنچه طلا باید کرد اقاقیا مامیثا نوشادر صبر زعفران اشنان
جابشستن روغن زنبق سرکه روغن گل بوره مویزج سپیده خایه مرغ انگبین داروها فتق
داروها فرود آمدن ثرب و روده در آبزن نشستن روغن زنبق آب گرم بر آن جای ریختن
روغن بابونه گرم کرده مالیدن شبث پخته ضماد کردن گوارش زیره معجون حب الغار
خوردن داروها قابض بر نهادن چون اقاقیا صبر عصاره لحیة التیس مر انزروت مصطکی
کندر انار پوست اقماع انار ترش مازوی سبز سماق و باغان کلنار برگ مورد سیب یمانی
صمغ طراثیث ریشه کفشگران ابریشم ماهی کوز سرو برگ سیب و ابهل زیره زفت

علک الانباط رتیانج مقل اشق و لق سعد مرزنگوش کودکان را مقل بشراب قابض
حل کنند و بر آنجای نهند روغن یاسمین جندبیدستر می مالند معصفر و زعفران و نعل
موزه کهن سوخته بذر ده خایه مرغ سرشته ضماد کنند داروها حصاة رحم گوارش
زیره شجرینا معجون الغار معجون انگدان جبی که در کتاب معالجات وصف کرده آمده است
بدین اخلاط تخم کرفس انیسون بزر اسپند مصطکی زعفران هلیله کابلی بلیله آمله سکبینج مقل
فودنج فطراسالیون فقاح اذخر قسط زرنباد درونج اسارون و آنچه اندر چکانند روغن
زنبق مسک جندبیدستر غالیه با روغنها آن داروها استسقاء طبلی بدین باب نافع باشد
داروها قیلة الما معجون کنند ضمادها استسقاء زقی ضمادی بدین اخلاط آرد جو سعد گل ارمنی
زیره برگ مورد پشک گوسفند سرکه آب مورد تر آرد حلبه سپیده کبین کبوتر علک البطم سکبینج
روغن زیت خاکستر درخت بلوط خاکستر کرنب بر کردن داغ کردن داروها
تدارک مضرت جماع خداوند مزاج سرد و خشک را شیر و انگبین خرما شیره انگشت دوالمسک
تنشقاقل پرورده زنجبیل پرورده ماء اللحم زرده خایه نیمبرشت با اندکی انگبین و دارچینی پلپل
دارپلپل زنجبیل قطایف لوزینه شراب شیرین مزه لخلخه بوئیدن اندر گرمابه روغن یاسمین
بکار داشتن خداوند مزاج سرد و تر را دوالمسک مشرودیطوس معجونها باه که در
جایگاهش یاد کرده آید ماء اللحم شراب کهن کباب بریانی قلیه خشک ابراهیما گرم شراب
انگبین بجای آب ماء العسل خداوند مزاج گرم و خشک را آسودن تدبیرها تری فزاینده
قلیه کدو اسفاناج ماش مقشر کشک جو دوغ تازه ماهی تازه خایه مرغ نیمبرشت مرغ فربه
بره و بزغاله فربه لعوق شیر و ترنگبین شیر تازه و شکر گرمابه آبزن فاتر روغن بنفشه با روغن
یاسمین آمیخته و خداوند مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان دارد و احوال دیگر و تدبیرها در کتاب
معالجات یاد کرده آمده است داروها که شهوت جماع را کمتر کند شراب نیلوفر شراب لیمو
آب تخم خرفه عصاره فی تر دوغ ترش کشنیز تر تخم کوک غوره سماق ریواج انار ترش

آبی ترش ترشی ترنج اسفاناج کدو کوک خرفه کسنه عنب الثعلب سپست جو عدس پس
پست کاورس پس عدس پس با شاهدانه بجنه تخم خرفه با تخم کوک در طبیخ عدس پس تخم سداب
وحب سپید سپسته و بزر البنج را استار است با شراب ممزوج کر با آب سرد استفراغ [illegible]
داروها و غذاها که شهوت را بکاهد طلی خرفه کشنیز تر اسبغول ورق البنج شوکران کوشت خرزه
اسفاناج سشته مرد اسبنک قیمولیا سرکه مرطوب را و اگر حرارتی باشد کمونی با سکنکبین
کرباسه که **داروها که سرعت انزال و بسیاری مذی و ودی و بسیاری احتلام** اگر سبب آن بسیاری
خون و بسیاری منی باشد آب غوره آب انار سکنکبین رگ زدن طعامها ترش
داروها که شهوت جماع را کمتر کنند تخم سداب تخم مجلت با سکنکبین قردمانا با سرکه نعناع صعتر
زیره ضماد بدین اخلاط قسط فقاح اذخر قصب الذریره اقاقیا لادن روغن یاسمین و اگر سبب
گرمی و تیزی منی بود هم این داروها که یاد کرده آمد سود دارد و اگر سبب ضعیفی آلتها است تا بل
و سوء المزاج گرم بود هم این داروها سود دارد و اگر سوء المزاج سرد بود استفراغ تنقیه حب
شیطرج حب منتن حب المحیقون **داروها و ضمادها و طلاها که سرعت انزال و رقت منی آرد** ابزن بدین اخلاط
مورد مرزنکوش انار پوست جفت بلوط سعد ضماد بدین اخلاط فرفیون قسط سعد سنبل
اقاقیا رامک روغن بنفشه مورد خشک با روغن نرگس نرگس طلا کردن روغن قسط طلا کردن
عصاره مورد تر عصاره لحیة التیس فرفیون روغن بلسان اطریفل که بخبث الحدید کرده باشند
خوردن کوارش محموعش **داروها ضعیفی قوت مجامعت** ضعیفی قوت مجامعت و نقصان
آن یا از ضعیفی دماغ بود یا از ضعیفی دل و جگر و گرده بود داروها آن اندر باب گذشته
باید جست و بمراعات آن عضوها مشغول باید شد و انچه از سستی قضیب و نقصان آب
و باد بود داروها آن اندرین باب یاد کرده شود و داروها آن بعضی طعامها بود و بعضی
داروهائی که از انواع طعامها سازند و بعضی داروها مرکب و بعضی شرابها و معجونها که بخورند
و بعضی داروها که طلا کنند اما انچه طعامهاست نان پاکیزه است و کوشت میش جوان [illegible]

وزرده

و زرده خایه نیمبرشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز سر کنجشک و مغز استخوانها خاصه که با
زنجبیل خورند و جگر مرغ و کوشت کبوتر بچه و کوشت بط و کوداب به آن و خایه کنجشک و خایه
خروس و کباب با دارچینی و کبابه و کرنج بشیر و نخود و لوبیا و کزر و شلغم و باقلا و پیاز و جرجیر
و کندنا و هلیون و حرشف و مغز بادام شیرین و فستق و جلغوزه و بندق و کوز هندو و حلیب
و شیر تازه و انجیر و انکبین با روغن گاو و انگور شیرین و مورد و ماهی تازه کرم با پیاز خاصه
ماهی تازه بریان کرده کوشت اشتر جوان طعامها که ازین چیزها ترکیب کنند اندر کتاب
معالجات وصف کرده آمده است و داروها که هم از انواع طعامها سازند در بابی جداگانه
هم اندر کتاب معالجات وصف کرده آمده است و شرابها شراب جرجیر است و شراب
انجیر و شراب کزر و دو شراب دیگر که هم اندر کتاب معالجات وصف کرده آمده است
و از داروها مرکب و معجونها بهترین مثرودیطوس است و دواء المسک خاصه کسی را
که تقصیر از دل بود و من نوشداروها درین باب و در جمله در قوت دل اثری تمام
دیدم و اندر کتاب معالجات چهارده معجون وصف کرده آمده است بدین اخلاط تخم هلیون
شقاقل زنجبیل تخم جرجیر تخم انجره اسقیل مشوی سره اسقنقور حب الرشاد لسان العصافیر
دارچینی پلپل حلتیت عسل بلادر خرما حلبه انکبین روغن گاو تخم پیاز سپید مغز کنجشک لعاب النحل
اذخر کندر مغز بادام مغز بندق مغز فستق مغز کوز هندو مغز جلغوزه مغز حب القلقل مغز حبة الخضراء
حب الزلم بار مشک دارپلپل زنجبیل حب الصنوبر تخم کرفس کوهی زهره کوزن خشک [illegible]
روغن کوز هندو و حاو شیر آب مرزنکوش قاقله کرنب دانه بوزیدان سک روغن
حب الصنوبر الصغار خایه خرکوش خشک کرده نمک اسقنقور مغز پنبه دانه مغز کوز عجمی
نعناع کنجد مقشر خصیة الثعلب وج روغن بادام شیرین تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ
تخم خرفه تخم کدو مغز بادام شیرین تخم خشخاش سپید کثیرا خاولنجان ترنجبین قضیب گاو
جوانه خشک کرده **داروهای مالندنی** بوره سنبل سعد خردل دارچینی خولنجان سداب

شیر تازه زهره گاو پیه گاو بیاز نرگس عاقرقرحا میویزج سی سنبر مغز پنبه دانه روغن بان
روغن زیبق روغن قسط روغن خیری جند بیدستر فرفیون حلتیت پلپل مشک وج اهیل
داروها[ی] خفقان سرکوسپند وخایه ودنبه او نخود تخم جرجیر تخم شلغم تخم هلیون روغن کنجد کوزخایه
بز روغن بان روغن سوسن مسکه پیه بط پیه کبوتر بچه جلبه انجیر خشک شبت جرجیر نعناع برگ
حلبه شلغم تخم پیاز میویز دانه برون کرده روغن خیری روغن حبة الخضرا پیه اسقنقور پیه
سوسمار رنگ ناکرده معاث بوزیدان شقاقل پیه تازه روغن محلب روغن کوز هندو
تخم کتان حلبه تخم ترب خرما تخم معصفر مرزنگوش جنک روغن نرگس شیر گاو تازه زنجبیل
مغز حبة الخضرا او بیه گداخته آرد گندم آرد نخود جند بیدستر روغن شیره تازه آب کند تا سر کهن
وکردن او مایجه او خایه او تخم پیاز تخم شلغم تخم شبت آب جنک **داروها[ی] شیاف** پیه بط مغز
پنبه دانه عاقرقرحا روغن کوز هندو رفت رومی قنطوریون باریک موم گداخته روغن سوسن
پیه خراطین بربری پیه اسقنقور بزرد **داروها[ی] ... [illegible]** بر بستر کتان خفتن و بر برگ گل تر
و بر برگ بید تر خفتن و بر زمین سپید خفتن کرکاه خنک داشتن گرمی از جیحون ...
بر میان بستن شیافی از یخ نهادن داروها که قوت جماع کم کند بکار داشتن شراب انگوری
حقنه کردن دل مشغولی واندوه وکارها مهم سود دارد جماع کردن بتکلف و بی تکلف بهترین
علاجی است **داروها[ی] غدیوطر** روغن ماردین روغن اهیل و ضمادی بدین اخلاط کهربا
اقاقیا سوسن خشک حار روغن حار امک مازو کندر **داروها[ی] که قضیب را بزرگ کند** خراطین
دیوچه که بتازی علق گویند شیر تازه رفت رومی روغنها گرم آب ما در وج ابهیمه بیک باید
سی یکم
والله اعلم بالـ[صواب]
از گفتار نخستین اندر داروها[ی] بیماریها[ی] زنان خاصه داروها[ی] افراط طمث از تیزی خون عصاره
برگ خرفه عصاره برگ لسان الحمل گلنار گل ارمنی گل سرخ عدس پوست مورد عنب الثعلب
سماق عصا الراعی مازو جفت بلوط انار پوست اقاقیا عصاره لحیة التیس مجون لسبد مبین اخلاط

بلغم

229

لسبد مغسول کهربا شب یمانی ساذج مغسول دم الاخوین گل ارمنی گل مختوم گلنار رب آبی
سرشته همه را استار است شیافی بدین اخلاط سرم گلنار جفت بلوط آب مورد تر سک
مازو اقاقیا کندر سعد فوفل فلونیا آب برگ مورد تر برداشتن دو دانگ با چهار دانگ
بزر البنج با شکر دادن سرون گوزن سوخته با سرکه ممزوج تخم خشخاش با شراب گل یا سرکه ممزوج
اقراص کهربا اقراص شب واگر استفراغ حاجت بود مطبوخ هلیله زرد شاهتره طعام آب غوره
سماق زرشک عدس انار پوست پالوده نشاسته لوزینه کلیچه گوشت کبک دراج
طیهوج تذرو آهو وا از اگر خون با خلطی بلغمی آمیخته باشد استفراغ به حب سکبینج و حب منتن واگر با خلطی
سودائی آمیخته بود استفراغ بمطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون **داروها[ی] افراط طمث بسبب قرحه رحم**
اگر قرحه کهن بود نخست رحم را بیاید شست بماء العسل بحقنه وزراقه پس داروها بکار داشتن
چون صبر کندر دم الاخوین لسبد کهربا مرزغوان شیاف مامیثا نشاسته سپیده ارزیز بهمنش
مرداسنگ زاج سرخ عنزروت توتیا قلیا اسیم قرطاس سوخته سروی گوزن سوخته
و اندر به که گشته موم سپید روغن گل زنگار **داروها[ی] افراط طمث بسبب بواسیر** رگ باسلیق
زدن بر بهنه و روی ران حجامت کردن اقراص کهربا خوردن حب مقل خوردن آب
کنه تا مقل در وی نجته وحل کرده حقنه کردن روغن کنند تا روغن دانه زردالو با مقل حل کرده
حقنه کردن **داروها[ی] افراط طمث بسبب خارش رحم** رگ اکحل و باسلیق و صافن زدن بر بهنه
و بر روی ران حجامت کردن و داروها که شهوت جماع شکنند بکار داشتن بر فم رحم
طلا کردن و شیافی بدین اخلاط عصاره لحیة التیس گل صدل شیاف مامیثا اقاقیا
بوش و ربندی با سرکه بروغن گل سرشته و ضمادی بدین اخلاط برگ پودنه انار پوست
عدس مقشر اندر شراب قابض بپزند و ضماد کنند و شیاف بدان شراب حقنه کنند
حموما بدین اخلاط زعفران کافور مرداسنگ حب الغار روغن گل سپیده خایه مرغ قطره
شراب شب یمانی قطران بهم برشند حمول سودمند داروها[ی] جرب التنا بول سود دارد

داروها افراط طمث بسبب گشاده شدن رگها در رحم و بسبب شقاق ازانکه سبب استفصاد
بکارت باشد در شراب قابض و طبیخ داروها قابض باید نشاند و مرهم رو یا تسلد و بر پشم
پار و نرم گشته و بر نایره نهند تا بکارت معاودت نکند اخلاط مرهم صبر کندر دم الاخوین مر
غره ورت شب یمانی قلقطار گلنار صمغ اعرابی مرداسنگ کهربا اقاقیا گل ارمنی گل مختوم
بسپیده خایه بسرشند یا با صمغ اعرابی بسرشند و باب لسان الحمل وشیاف کنند
و هم ازان ضماد کنند و هم ازان حقنه کنند این مرهم در همه انواع خون آمدن سود دارد و ازانکه
سبب زادن بود هم این بکار دارند وشیافهائی که در شقاق مقعد وصف کرده آمده است
توتیا مغسول بازرده خایه مرغ و ازانکه سبب طرقیدن رگی باشد بسبب بسیاری خون یا بسبب
حرکتی سخت طبیخ مازو و انار پوست و گل سرخ و گوزسرو و گلنار حقنه کردن چند بار در شکم
و زهار و پشت مرهمی که وصف کرده آمده است ضماد کردن **داروها افراط طمث بسبب ضعیفی رحم**
حقنها قابض شیافها قابض سیلان رحم را علاج همچون سیلان منی بود داروها مستحاضه
عصاره لسان الحمل خوردن و حقنه کردن شیر تازه که خبث الحدید در وی بجوشانده باشند پس آب آن
کرده با اقراص طباشیر کافوری حماض ترنج صمغ عربی کثیرا تخم کتان در آب گرم داروی مدبر اخلاط
گل مختوم گل ارمنی شب یمانی دم الاخوین از همه ده درم کافور دو حبه سک دانگی با شراب مورد
شرابی مدبر اخلاط خبث الحدید بر فشار الکندر سک همه را بستا را است همه در شراب قابض
ترکنند بکهفته و بپالایند و آن شراب میخورند داروی دیگر در کتاب معالجات وصف کرده آمده است
داروها احتباس طمث فوده مانیکر فیس انیسون حرف خردل شونیز سیر جاسا حیتی را و ند راسن
خربق دوقو وج جاوشیر سکبینج اشق جندبیدستر فرفیون کندر سداب زیره سعد بلبل فوه سلیخه
دارچینی میوه خشک افتیمون فطراسالیون اصل الاوف فقاح اذخر سنبل اسپن مشکطرامشیع
مر ابهل نخود سیاه لوبیا اسپنج اشترغار اشنان تخم مرزنگوش کاشم تخم هزار اسفند
غاریقون قسط ایارج فیقرا انجرنیا و حمرتا **داروها که دود کنند و شیاف کنند** تخم حنظل جاوشیر سکبینج فوده ها

حلتیت فرفیون پودنه دشتی مر ابهل سداب خشک مویز دانه بیرون کرده زهره گاو اشنان
پارسی عاقرقرحا شونیز سداب تر بر زد مشک جندبیدستر روغن نان خربق سیاه کندش
روغن بلسان بوره ارمنی انجیر خشک **داروها زنان تا حامل شوند** استفراغ رطوبت بحب
سکبینج و ما نند ان ماء الاصول با روغن سپید انجیر میخوشنها ابزرک حمولها و بخور با مدبر اخلاط عود خام
عود مطرا زعفران حماما سنبل اکلیل ملک ساذج هندی قردمانا پیه بط پیه مرغ خانگی پیه بز موم زرد
روغن ناردین زرده خایه مرغ جوشانیده مشک مصطکی میعه تر شب یمانی سماق مرانکبین
زهره شیر زهره گرگ زهره خرگوش دارشیشعان پشم خرگوش سداب خشک
زرنیخ تخم مر بر زد حب الغار نفط سپید نفط سیاه روغن بلسان روغن سوسن پنیر مایه
خرگوش زهره آهوی گشن وانجه بخورند سونس عاج بول پیل تخم سیسالیوس وانچه در حقنه
بکار آید علک شاخ سعد مر شب بابونه مرزنگوش حلبه انجیر خشک **داروها آسانی زادن**
اسفید باجا جرب پیه بط پیه مرغ خانگی چهار مثقال پوست خیارشنبر با جلاب ماء شوربا مرغ
فربه دارچینی حلتیت جندبیدستر مشک طرامشیع طبیخ حلبه و خرو ما ما روغن بادام طبیخ حلبه و تخم
کتان حبی مدبر اخلاط ابهل دارچینی سلیخه قرفه مرزراوند گرد قسط میعه افیون مشک و جبها بو
مدبر اخلاط کوکرد زرد مرجا و شیر بر زد زهره گاو سرگین باز سرگین کبوتر وانچه بنجاست
سود دارد سنگ مغناطیس در دست چپ گرفتن سبد بر روی ران بستن خاکستر سم خر طلا
کردن سم خر دود کردن چشم ماهی شور دود کردن **داروها ازمش کشتن زنان حامل و آنرا دو یاد بم**
که ایشانرا باشد چون آرزوی گل و غیر آن ریاضت معتدل قی کردن بطبیخ شبت
وانگبین ترنج پرورده آبی بریان کرده بار ربا عود روی نشانده گوارش عود گلشکر با مصطکی
میبه شراب ترنج شراب لیمو شراب غوره شراب انار سیاز بر که پرورده کرده کوک تر تبها
و گوارشها مدبر اخلاط قرنفل قسط شیرین مصطکی گوز بوا سک قاقله عود کبابه زیره مر بر سعتر
پارسی جندبیدستر زرنبا درونج مروارید بسد کهربا ابریشم خام سنبل نشاسته زعفران

فوده نعل حدید بیشتر زه انجیره از داربا بیرون
سداب جبل جار اسفند حلتیت اشق اخلاع

داروهاء انفاس پس اگر نفاس بسیار بود داروها، افراط طمث بکار دارند داروها که اسقاط را بار دارد
حب مس سکبینج حب شیطرج ما، الاصول با روغن بادام با روغن بید انجیر حقنها بدین اخلاط سعتر
پارسی ابهل نانخواه کاشم شب یمانی سداب خشک حلبه، روغن کنجد روغن سوسن مس از حمل
روغن بلسان شیافها سپید شیافها حمول کنند و پیش از آن که صحبت کنند پنیرمایه خرگوش بر دارند
دارمیج نهادو والمشک نجرینا و حمرنا کاسکبینج مشرو دیطوسیس مفرح بکار داشتن و از بس اسقاط
مقل هزار سفند خردل سپید علک الانباط دود کردن داروها اسقاط بچه مرده مشیمه چوب اشنان
تراشیده و نرم کرده عرطنیثا تراشیده شاخ سداب بقطران آلوده یا با آب حنظل هر کدام
بفم رحم رسد مقصود حاصل شود و هزار سپند خوردن بخویشتن بر داشتن روغن بلسان بر
داشتن انگزد و بیرز دهر دو چشم های شور دود کردن سم خر و سرگین او دود کردن داروها
بدین اخلاط میخورند انگزد و سداب خشک مرطبیخ ابهل زراوند طویل حنظیانا حب الغار قسط بحری
سلیخه فوه عصاره افسنتین قردمانا مایبل شکاع اشیح دارچینی مجموع را طبیخ شاهتره و آب
سرد با یک درم خطمی سوده طبیخ حلبه و انجیر داروها شیافها از بهر این کار نوشادر اشق جرق
سیاه میویزج زراوند گرد بخور مریم تخم حنظل حب مازریون زهره گاو قسط برگ سداب داروها بار رحم
حب مس حب سکبینج ایارج فیقرا ایارج لوغاذیا ما، الاصول با روغن بید انجیر فیقرا ایارج لوغاذیا
ما، الاصول با روغن انجیر معجون و حمرنا تریاق اربعه و دواء الکرکم داروها، احتباس طمث داروها
آماس گرم اندر رحم رگ صافن زدن رگ باسلیق زدن استفراغ به سپستان و بنفشه
و عناب و خیارشنبر آب عنب الثعلب آب کسنه با خیارشنبر و ضمادها بدین اخلاط عدس با
مقشر عصاره لسان الحمل برگ لسان الحمل عصاره عنب الثعلب و برگ او اسبغول و برگ او
برگ خرفه عصاره خرفه برگ کسنه طلی تراشه کدوی تر آرد جو روغن گل روغن زیت
انفاق نیم گرم کرده آب خوش نیم گرم با روغن نطول کردن عصاره لسان الحمل با روغن
حقنه کردن سپید نیم گرم با روغن گل نطول کردن طبیخ خطمی و خشک و تخم کتان هزار اسپند

نطول

نطول کردن با عصاره لسان الحمل و از پیشتر داروها محلل بیشتر کنند لعاب تخم کتان لعاب
حلبه لعاب خطمی نیم گرم حقنه کنند آرد گندم بامیحه اندر شیره بخته ضماد کنند با اندکی سرگین کبوتر
شیافها بدین اخلاط مینهند علک البطم زوفا تر زرد روغن گاو کهن و چون سپر کرده باشد مرهم
باسلیقون با روغن گاو حقنه کنند و علاجها، قروح رحم بکار دارند هر با دادوده و دوانک سپر داده
زعفران حب کشند و بهندو داروها ضمادها که در کتاب معالجات وصف کرده آمده است
بکار دارند داروها آماس بلغمی داروها، آماس گرده و مثانه علاج است داروها آماس
صلب و سرطانی مرهم دیاخلیون بیه بط مغز بز کوهی مشک مقل روغن نرگس روغن سوسن
روغن شبت روغن اقحوان روغن بابونه روغن حلبه روغن بید انجیر پیه خر اهلی پیه خره حشی روغن
کتان جند بیدستر صبر پنیرمایه خرگوش زعفران اقحوان علک الانباط صمغ بادام خطمی آب
کشنیز تر آب برگ خرفه شیرزنان روغن گل برگ کرنب شکوفه کرنب اما چون سرطان
شود روغن گل برگ کرنب شکوفه کرنب آب کسنه آب کشنیز تر آب کوکن و کلاب
و با صلایه سرب می سایند تا کبود گردد و بدان حقنه میکنند داروها اختناق رحم اگر سبب علت
احتباس طمث بود داروها آن بکار دارند و در آبزن طبیخ بنفشه و بابونه اکلیل الملک و شبلا
و مرزنگوش می نشانند و نطول کنند با روغن و روغن بو بیانا خوش
می بویانند و بو بیا ناخوش بقعم برحم میرسانند و اگر سبب خلط غلیظ بود اطراف بستن
و مالیدن بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک شستن و نمک و خردل مالیدن محجمه بر روی
ران و ساقها نهادن و بو بیا نا خوش بویانیدن چون قطران جند بیدستر سکبینج برد
چراغ کشته مقل سوخته بخور کنند ناسوختن کاسم خر سوختن و گوگرد و پشم سوختن و اندر طبیخ انگدان
و قیسوم و حلبه و کرنب هزار سپند و شبت و اکلیل ملک و تخم کرفس و سعد و محلب و برگ
غار و قسط و بابونه و ادخر و سداب و نانخواه و عاقرقرحا و سلیخه و پودنه و مانند آن بنشانند
و بدان تکمید کردن و تطلی کردن داروها که اندرین علت بفم رحم بالند کرنب دانه بلبل روغن حب الغار

روغن سوسن غالیه فرفیون شجرنیا با روغن حب الغار دادی اندر شراب حل کرده میعه تر
کندر بیه بط تخم الجزر حقنها که رطوبت فرو آرد داروهایی که خداوند این علت را در حال سلامت
دهد ایارج فیقرا مثخم ایارج روفس بنادریطوس حب شیطرج حب منتن حب سکبینج حب
اصطمخیقون ایارج لوغادیا معجون نجاح سجرنیا و جمرنا فلافلی کمونی کا سکبینج با طبیخ افتیمون یا
در طبیخ لوبیا سرخ یا در طبیخ سداب یا در طبیخ حسک غاریقون در ماء العسل جندبیدستر
در ماء العسل سکنکبین عنصلی ترشی سرکه عنصل **داروها گرد آمدن آب اندر رحم** داروها که حبس
طمث داروی انیت ضمادها استسقا زقی **داروها بادهاء غلیظ اندر رحم** ایارج فیقرا
لوغادیا ارکاغنیس سجرنیا اندر ماء الاصول روغن سداب روغن شبت مالیدن و بدان تکمید
کردن اندر طبیخ سداب و تخم حسک و قنطوریون و زیره و برنجاسف و مرزنگوش
و بادیان و انیسون و پودنه دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه نشاندن **داروها که رحم گرم کند**
سک زعفران مشک هر سه بردارند در شراب ریحانی جوشیده و خرقه بدان تر کرده
کرنب دانه اندکی با روغن زیبق بردارند **داروها که فرج را تنگ کند** رامک اقاقیا سیسون
بخویشتن بردارند مازوی خام فقاح اذخر پوست صنوبر سر مرداسنگ اکیمنه صمغ سوسن
والله اعلم باب سی و دوم
از گفتار نخستین اندر داروها و درد اندامها داروها درد پشت و کمرگاه حب منتن
حب سکبینج ایارج فیقرا مثخم تریاق اربعه ماء الاصول با روغن بیدانجیر شجرنیا تریاق بزرگ
مثرودیطوس طبیخ نخود سیاه با موج و انگبین و روغن گاو **داروها مالیدنی** روغن
فرفیون روغن قسط روغن سداب روغن سوسن و اگر سبب امتلاء رگ بزرگ بود
که بر پشت است رگ باسلیق و مابض زدن بروغن گل مالیدن **داروها کوژی پشت
و بیرون آمدن مهره از جای خویش و این علت را بتازی حدبه و ریاح الافرسه گویند**
داروها فالج داروها ربو و ضیق النفس داروی انیت و ضماد بدین اخلاط جاوشیر مقل

اثنی

اثنی سکبینج حلبه اکلیل ملک اقاقیا گلنار گوز سرو و برگ سرو و برگ درخت غار روغن
سداب روغن فرفیون معجونها که در جزو سیم در تتمه یاد کرده آمده است **داروها درد
المفاصل و نقرس گرم** آب کشنیز آب عنب الثعلب با خیار شنبر مطبوخ شاهتره و هلیله آب
بادیان با آب کشنیز آمیخته و با آب عنب الثعلب و با خیار شنبر حب صبر حب سورنجان مطبوخ
سورنجان هر دو نسخه اندر کتاب معالجات وصف کرده آمده است و ضماد دیگر همچنین و ضماد
بدین اخلاط حضض صبر صندل اقاقیا بوشش در نبدی عدس مقشر اندکی کافور گل ارمنی
شیاف مامیثا زعفران خاکستر کرنب آب کشنیز آب عنب الثعلب اسفیداج سرب
بشیر تازه سوده برگ کوک کوفته طلحب کشنیز تر اسبغول و سرکه و زعفران و افیون بشیر گاو
سوده با موم روغن سرشته برگ کرنب لوبیا پخته انار پوست اندر شراب انگوری
قابض پخته و با سماق و آرد جو و حی العالم سرشته برگ کرنب پخته با زرده خایه مرغ و دردی
سرکه و آرد جو و روغن گل **داروها نقرس و اوجاع مفاصل سرد** گلنگبین عسلی با آب بادیان
ماء الاصول با روغن بیدانجیر با روغن بادام تلخ ایارج فیقرا و تربد و حب منتن حب سورنجان
حب شیطرج حبها که اندر کتاب معالجات وصف کرده آمده است زاهران بزرگ
استخوان سوخته کشنیز خشک تخم خشخاش سپید بلوط در سرکه آغشته و خشک کرده و بریان
کرده عدس مقشر سورنجان و ضمادها بدین اخلاط حضض اشق با سرکه کهن و روغن زیت
دانه بیدانجیر با انگبین و روغن گاو و اندکی سرکه فرفیون با روغن سوسن سوده حلبه اندر
سرکه ممزوج پخته و با انگبین سرشته کنجد و تخم کتان و دنبه بهم کوفته و شربت طبیخ کفتار اخلاط
ضماد که بجای استخوان سوخته باشد ابهل و گوز سرو و استخوان سوخته **داروها عرق
النسا و درد سرین** رگ باسلیق زدن و رگ صافن و عرق النسا و رگ پشت پای
میان خنصر و بنصر و استفراغ بحب منتن شیطرج تحفه تیز بداروها اخلاط کننده بدین اخلاط
کماذریوس جنطیانا زراوند گرد تخم سداب و ضمادها و نطولها بدین اخلاط کرنب نبطی

بخته زعفران زرده خایه مرغ بابونه اکلیل الملک خطمی حلبه مقل اشق جاوشیر به کرده بزبیه مرغ
مغز بیاق کاو انکبین روغن کاو روغن کنجد موم اندکی سرکه تخم سداب دشتی حب الغار
انکبین نطرون شیح ارمنی قردمانا تخم حنظل نانخواه سداب رفت رومی سیرزد کوکرد ضماد
ریش کننده مرین اخلاط خردل سیر سرکین کبوتر شیر سر الخیه طبیخ الخیه بقسامیون ج و رابع
فرفیون بوره عاقرقرحا روغن سداب داروهای دوالی و داء الفیل قی متواتر ایارج فیقرا
مرکب با حجر الارمنی و افتیمون ماء الجبن که سکنجبین افتیمونی کنند وضماد و نطول ابن
خاکچیته کرنب ثمرة الطرفا سرکین بز آرد حلبه تخم ترب تخم خرجیر زیت انفاق ترب نطول
کردن داروهای درد پاشنه ماینا کل ارمنی با آب کرم طلا میکنند روغن کل مالیدن قی کردن
داروهای درد ناخنها برگ مورد تر برگ سیر و زیره نمک کوز مغز اهیل مغز فستق بخته
بیه بطر با سرکین بز و سرکین کاو و اگر کبود شود کندم با زفت سرشته ضماد کنند داروهای ناخنها
که میره شود بوسته با آب در پاشستن با طبیخ عدس و ضمادها از طبوس و انجیر بخته و زفت
رومی نافع بود و الله اعلم باب بیست و سیم
از گفتار نخستین اندر داروهای آماسها و بترهای گرم و سپید داروهای آماس گرم که بلغت یونان
فلغمونی گویند استفراغ بفصد و اسهال طبیخ هلیله و آب کسنه آب عنب الثعلب و آب
لبلاب و فلوس خیار شنبر و ضمادها در دشتان جون سم شوعلک که از ران و دنبه کوه شنبد
باز کنند بروغن زیت بخته بروغن شیر بخته نیم کرم کرده جرب کرده سبوس کندم خطمی بابونه
بعصاره کرنب سرشته آرد کندم آب صافی بخته و باب روغن کنجد آمیخته و ضمادها رادع
جون صندل و فوفل و زعفران با آب کشنیز سرشته حی العالم و پوست انار ترش تازه آب
بخته و سماق و آرد جو شراب بخته اسغیغ شراب قابض تر کرده بسرکه و کلاب تر کرده شیاف
ماینا فوفل اقاقیا صندل آبی بخته و با آرد جو سرشته و ضمادها محلل موم صافی با روغن شبت
که اخته و بابونه با وی سرشته کشنیز تر کوفته با روغن کل آرد جو با لبت جو بسرکه و آب کشنیز بخته

ضمادهای ریش کننده عسل بلادر با زفت تر آمیخته آهک آب نارسیده و با به مسحه کوفته و سرشته
داروهای حمره استفراغ صفرا المطبوخ هلیله زرد فصد حجامت آب سرد بر ریختن و عضو را
در آب سرد نهادن داروها رادع و قابض که در اوجاع مفاصل گرم و در فلغمونی وصف
کرده آمده است داروهای نمله عصاره کوک عصا الراعی حی العالم نیلوفر که در ابتدا نهاده
عصاره کسنه کشنیز تر عنب الثعلب و تراشه کدوی تر اسبغول ضماد کردن باول
و میانه این عصارها با موم و روغن کل ضماد کردن بآخر داروها فلغمونی محلل بکار داشتن
و نخست استفراغ صفرا کردن پس فصد کردن و هرگاه که بسبلی میل کند عصاره نعناع
با روغن کل عصاره سداب با سرکه و روغن کل قیمولیا با اسفیداج و سرکه و روغن کل
مرداسنگ با عصاره برگ حکند سوده یا با عصاره کنند تا داروهایی که در کتاب معالجات
وصف کرده آمده است داروهای طاعون مراعات دل باید کرد بشربتها خنک
جون شراب ترشی ترنج شراب لیمو شراب انار شراب آبی شراب صندل و بویها خوش
بوئیدن جون صندل و کلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و هوای خانه بدین بویها و سرکه و کلاب
خوش کردن و علاج سوء المزاج دل گرم و علاج بیماریها و تبها و بائی در میانه این عصارها
با موم روغن کل ضماد کنند و بآخر داروها کردن و باز کردن و جایگاه علت را اژدن و مرهم
و باب گرم شستن طبیخ بابونه و شبت نطول کردن و تدبیر بزانیدن علت کردن داروهای
آماسهای گوشت غدوی و مغوله ران که از انواع طاعون بود تدبیر لطیف استفراغ
اخلاط فزونی داروها محلل روغن زیت کرم کرده به پشم پاره بر آن موضع نهادن در در نشانند
و اگر این آماس در پستان و در خایه بود پس از استفراغ داروها رادع بکار باید داشت
پس محلل داروهای خراج اما داروهای تراشنده پیاز نرگس و رماد العیل و روغن سوسن بخته
و بیخ نی تر کوفته و با انگبین سرشته زفت رومی شوخ خانه مگس موم زرد ریتیانه روغن کاو
روغن زیت اشق علک البطم کوکرد نطرون مغز چه دانه مغز کوز خمیر برگ کرنب پیاز بخته

خردل سرکین کبوتر انکبین مرهم دیاخلیون بالعاب خردل صابون با انجیر سرشته عسل بلادر
با زفت سرشته سرکین کنجشک سرکین بط سرکین باز بادرانج وعسل بلادر روغن زیت کین
داروها که باقی بیم را پاک کند عاقرقرحا میویزج بورق جهارقشینا اشق آرد باقلا ریتیانه نوشادر
برزدمرداسنک روغن زیت **داروها خراج باطن** استفراغ تبدیل مزاج برانیدن مادة
بداروها لطیف جون دارجینی اندر طعامها سلیخه قصب الذریره اسارون که در آب بپزند
وازان آب جلاب سازند شراب رقیق سپید اندک اندک هر بامداد ودانک صبر
ودانگی زعفران جباری جون سپید کند اسبغول تخم مرو تخم خطمی وصمغ وکثیرا نشاسته مغز تخم
خربزه شیرخر کل ارمنی سعد روغن کل روغن بنفشه روغن بادام **داروها دمل** فصد حجامت
آب میوهاء آب کشنه با سکنگبین آب انار ترش وشیرین مطبوخ هلیله وضمادها بخت ابجو
بسرکه وکلاب ترکرده خطمی بکلاب واندکی سرکه آرد جو عنب الثعلب وآب کشنیز تر بس از
سه روز کندم خاییده اسفنج با آب وروغن کندم یا نان کندم در آب وروغن زیت بخته
برنهادن موم با زفت در روغن کتان کداخته موم بار رماته در روغن سوسن تخم کتان
مرو کوفته وبا انجیر که در ماء العسل اغشته باشد سرشته یا ویزدانه بیرون کرده با انجیر وخردل
سرشته تخم مرو کوفته واندر جوشانیده ریاضت معتدل کرمابه ناشتا **داروها شرا**
آب غوره آب انار ترش وشیرین نقیع خرما هندو نقیع سماق دوغ ترش قرص کافور
قرص طباشیر مالیدن آب غوره آب سپید شراب غوره سرکه وکلاب روغن
کل جون پاک نشود فصد وحجامت استفراغ بهلیله زرد وایارج فیقرا نقیع صبر با آب کشنیز
وآب عنب الثعلب آب کرم بسیار شربتها متواتر وشرای بلغمی را الختی خون بیرون کردن
استفراغ بلغمی بدین داروها هلیله دو جزو تربد یک جزو زنجبیل ثلث جزو سقمونیا سدس
یک جزو کثیرا اسدس یک جزو شربت جهار درم سنک کلنگبین با سکنگبین سرشته کلنکر
با انیسون کیا به یکدرم سنک سه درم سنک شکر وسه درم سنک تخم بختکت یا بسه وقیه

شیر تازه آب خوردن آبی کر خشت بخته نو در روی نهاده باشند تا الختی نشف کند آب که کل
سرخ که بتازی المغرة کویند در روی اغشته باشند وشورانیده وحل کرده وجشانده کرمابه
وعرق آوردن **داروها حمره** فصد کردن بسیار بیرون کردن شربتها خنک جون سکنگبین
وشراب غوره وماتند آن وضمادها از عدس مقشر وبرک لسان الحمل ونان خشکار وجو
نان بخته وکلم سرشته انار ترش بسرکه بخته ونرم سوده وحمره که بر لب وتخفیف ورخایه افتد
قلقطار قلقدیس بوره همه در آب بپانید وطلا کنند شک بزبا انکبین بپانید وطلا کنند
داروها آتش پارسی فصد واستفراغ بطبیخ هلیله وخرما هندو وکشکاب وکدو وآب خیار
وآب خربزه هندی اسفیوس وشکر شربها شکافتن وآب از وی برجیدن وکل ارمنی
وسرکه برحوالی آن طلا کردن ومرهم اسفیداج برنهادن داروها نمله فصد استفراغ بطبیخ هلیله
وخرما هندو وشربتها که از جهت آتش پارسی وصف کرده آمده است بکار داشتن
صندل فوفل شیاف ماميثا اسفیداج ارزیز کل مختوم قسور روح وافیون بکار داشتن
واندک سپید که طلا کردن واکر موضعی ریش کردد بر آن موضع مرهم اسفیداج طلا کردن وشستن
بطبیخ برک بید **داروها کاورسیه** داروها هم اینست لیکن مسهل از تربد وافتیمون خالی
نباید کذاشت **داروها معقعه وشیرینه** رک قیفال زدن وبر هر دو جانب حجامت کردن
رک پیشانی زدن رک پس کوش زدن وآن خون در پیه مالیدن مرهم سرخ طلا کردن
هرین اخلاط مرداسنک زرد جوبه سپید که روغن زیت پس سبوس کندم وبرک جکندر
که بسرکه ممزوج بخته باشند شستن روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن کل بکار داشتن توبال
مس سرب سوخته انزروت قرطاس سوخته کوکرد زرد مغز بادام تلخ حناز زراوند طویل زراوند
سرکه روغن کل سفال شور کهن نمک بهر دو بسرکه سوده وقلیمیا اسیم کندر شب یمانی زراوند
قلقطار صبر آب که از شاخ رز بجکد خاکستر جوب رز مازوی سبز بی سوراخ بروغن کاو بریان
کرده مورد خشک وسعفه که بر روی باشد کرمابه بخار آب کرم کل ارمنی اندکی کافور سرکه کلاب

دیوجه برافکندن رگ پیشانی زدن **داروها خشک ریشه که بتازی المحف گویند** فصد کردن استفراغ
بطبیخ هلیله و شاهتره آب گشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن گل طلا کردن اندر گرمابه حنا و سرکه
طبیخ مورد تر با سرکه و گلاب در آب بنشستن **داروها دبنات اللیل** فصد استفراغ
خلط بد تنقیع صبر آب انار حنا آب کرفس طلا کردن سبوس گندم و سرکه آب جکندر آرد باقلا
سرکه آب حلبه با انگبین قثاء الحمار طبیخ شحم حنظل آب انار با طبیخ شحم حنظل گرنج یک جزو سرکه
نخته و سوده گوگرد یک جزو بهم سرشته سفوفی ازین اخلاط تخم کرفس تخم بادیان ریوند انیسون
گل سرخ ترنگبین هم سنگ همه شربت چهار درم سنگ یکهفته بخورند **داروها دیگر** فصد استفراغ
هلیله و شاهتره با اقراص غافث آب شاهتره اطریفل شاهترجی تنقیع صبر حب شاهتره اقراص برکی
هلیله زرد با شکر **داروها مالیدنی** آب گشنه خبث الفضه برگ خرزهره کندش شنجار مرداسنگ
روغن گل زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ زرده چوبه نوشادر زراوند طویل مراشق بادام تلخ برگ
مورد خشک روی سوخته اشنان سرگین سگ که سپید بود گوگرد سپید ارزیز حب البان
روغن زیت روغن حب الغار خاکستر بلوط نمک خرسفال تنور کهن مامیران قنبیل تخم ترب
مغز دانه زردآلوی تلخ قسط شیرین میعه تر شنیه خشک سوخته گلنار **داروها خارش بی یار**
آب کرفس و سرکه و روغن گل مرطوب را طبیخ حلبه تخم حنظل آب انار ترش با روغن گل
واندکی بوره تخم خشخاش سپید کوفته با سرکه آرد باقلا با گوشت خربزه با تخم خربزه واندکی بوره در آب
کرفس طبیخ قثاء الحمار داروها بنات اللیل **خارش رحم** سپیده خایه مرغ با گلاب
ضماد کنند **خارش انگشت** آب جکندر گرم کرده در روی نهند و روغن بان طلا کنند **خارش**
زنخدان تخم حنظل یک جزو بوره یک جزو صندل سرخ سنا مکی نیم جزو همه با سرکه و روغن گل
خارش پیران گرمابه آب گرم طبیخ شاهتره مورد گوشت خربزه **خارش مقعده و فرج زنان**
شب یمانی بریان کرده با هم سنگ آن قطران حمول کردن آب انار ترش و شیرین
در آفتاب غلیظ شده حمول کنند **داروها توبا** استفراغ خلط فزونی گرمابه آب

ونخ

خوش آرد باقلا آرد جو بهم سرشته جکندر سبوس گندم تخم خربزه هر سه بهم نخته روغن گندم
با ترشی ترنج هلیله زرد سرکه سوده را انگ سرکه حل کرده حضض با مازو و صمغ و کثیرا و مقل
و شیاف مامیثا توبال اسپ و بحبوبه همه با سرکه اشق با سرکه گندش و زرده چوبه با
حل کرده با آب خوش نفط سپید مازو زاج و روغن گاو گداخته سه بار با روغن بان طلا کردن
این روغن را پس مرهم علاج کردن مازوی ناسفته با بول گاو سرکه نخته ترشیم ماهی گندر
سرکه حل کرده رحین با مازو سرکه حل کرده بریون خایه را اسفیداج گوگرد میویج هر سه بهم سایند
داروها آماس سرد که ازا بتازی الرخو گویند استفراغ ماده بلغمی اسفنج سرکه با آب غوره تر کرده
آب خاکستر چوب رز و چوب انجیر و چوب بلوط شب یمانی اندر سرکه سوده آب آهک
روغن گل با سرکه و نمک آب برگ مورد تر با سرکه و روغن گل آب برگ مورد تر تنها
طلاها ازین اخلاط حضض صبر اقاقیا شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی شب یمانی بوره ارمنی
خاکستر برگ کرنب ریزه نبک گوسپند قصب الذریره آرد جو سرگین گاو کندر میعه اشنه
اشنان سنبل افسنتین طبیخ کرنب طبیخ شبت طبیخ پوست ترنج نطول کردن اگر آماس
باورد بود زوفا تر مسحه قیروطی از روغن زیت شراب انگوری سیاه نیم گرم نطول کردن
داروها آماس سخت که نه از جنس سلعه و نه از جنس سرطان بود پیه بط پیه مرغ خانگی پیه شیر پیه
خرگوش پیه گرگ پیه روباه کلنگ پیه کفتار پیه گوساله پیه گرده بزکش پیه گوره خر روغن
زیت کهن روغن کتان در وی روغن کتان روغن بان روغن سوسن لعاب حلبه تخم
کتان میعه تر اشق جاوشیر بزرد زوفا تر مغز ساق گاو مغز ساق گوزن مغز تخم بید انجیر خاکستر
کرنب ریشانه مقل قثاء الحمار خطمی که بخار به که از سنگ آسیا بیها همه تازه نمک ناکرده باید
داروها سرطان استفراغ بماء الجبن طبیخ افتیمون با سرکه افتیمون اندر ماء الجبن
داروها مالیخولیا داروها جذام تدبیرها سردی آرند و اما طلاها توتیا مغسول با روغن گل سوسن
سنگ آسیا سوش سنگ افسان آب گشنه آب گشنیز تر آب کوک گلاب و اسفیداج

پیه خرس

برتخته سرب سوده تا کبود شود گل ارمنی با زیت انفاق همه آب کوک با لعاب اسفیوش
بسرکه حل کرده داروها آماس‌ها ذکر محجمه آتش بر نهادن زیت کهن تخم کرفس بادیان نانخواه
وسداب وغیران در روی جوشانیده طلا کردن شوخ دیوار گرمابه آهک آب نار پیده
در شراب انگوری جوشانیده زوفا خشک موم زرد روغن شبت بهم سرشته واگر در وی
حرارتی باشد سم ورد وفا بر روغن گل تر کرده روغن بنفشه روغن گل روغن شبت بهم آمیخته داروها
خنازیر استفراغ بقی وداروها مسهل حب واصلی حب خیرزان تر بر نجبس مصطکی وکنگار
داشتن مرهم داخلیون مرهم الرسل مرهم زنگار مرهم بدین اخلاط آرد باقلا آرد جو بر بط
بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زیت تر روغن زیت حلبه آهک نطرون دمساه توبال مس
زرنیخ میویزج آرد کرسنه سرکه انگبین تخم کتان بزرد سرکین کبوتر مساس قرون الاوعر
دو درم سنگ سوخته وسوده بخورد دکیفته واگر حرارتی باشد ضماد از بیت جو واز آرد جو واب
گشنیز تر سازند واز مرو حنفص داروها سلعه اشق بسرکه حل کرده خاکستر بیخ کرنب بازفت
وسکه سرشته موم ریتانه بکاوزفت وبق آهک آب نار رسیده دردی شراب سوخته
نطرون منوخر بق زرنیخ سرخ توبال مس روغن گل تخم انجره بزرد مقل شوخ خایه بس انگبین
علک البطم بوره قلقطار مویز دانه بیرون کرده داروها غدد ومسامیر وثالیل صبر حنفص اقاقیا تخم
کمان گران بر کاغذی کرده برنهند وسرب بر زیران نهند وبه بندند خاکستر حلزون بابه بازه
سرشته خاکستر ابن عرس با موم روغن سوسن ارزوت نوشادر زنگار با صابون
سرشته بر مسامیر نهند ومازو شب یمانی با تخم حنظل بر ثالیل ضماد کنند خرنوب نبطی بر
سرشته ضماد موردتر مالیدن آب صابون واشنان وبخار شستن کرنازو کوفته بسرکه سرشته ضماد
کردن بسرکه ونمک مالیدن زرنیخ زرد با مویز دانه بیرون کرده ضماد کنند وسه روز بگذارند
پس بکشانند داروها ریشها که ریم بالاید کوز تر برگ کوز تر بکوبند وضماد کنند واگر شراب
بپزند پس ضماد کنند نافع بود مرداسنگ سوده وبسرکه وروغن زیت پرورده زرد جوبه

ادی بوخ

روی سوخته بصری مازو گلنار دم الاخوین شب یمانی قلیمیا اسیم اگر بیاید شست باب دریا
بشویند وآب شب یمانی آب سعد وروی بخته باشند وآب که هلیله وبلیله وآمله در وی
بخته باشند وآب که بر برگ آزاد درخت یا برگ سدر در وی بخته باشند داروها ریشها
وسخ شیطرج زراوند با سرکه وانگبین علک البطم با روغن گاو یا با روغن شیره یا با روغن گل
بیخ سوسن با انگبین آرد کرسنه با نبات جاوشیر در روی روغن زیت وشب یمانی
با انگبین فراسیون با انگبین زیتون پرورده نمک مرهم زنگار مرهم نمک هندی قرص سود
قرص اخضر داروها ریشهاء متعفن زراوند طویل عصاره برگ بید انجیر عصاره قثاء الحمار سعتر ازروت
روی سوخته علک الانباط زاج سوخته سرخ آهک آب نار رسیده شب یمانی نار پوست کندر
مازو موم سپید روغن زیت کهن اسفیداج زنجار مرقلیمیا مرداسنگ اشق جاوشیر مصطکی
به کرده گاو ریتیانه روغن مورد صبر که عوسج شقایق النعمان قشور صنوبر آرد کرسنه ماهی قدید
منفرج کرنب بیخ حکندر بیخ قثاء الحمار تخم کتان حاشا مویز انجیر نطرون زیره آرد جو بصل الفار
اقماع الرمان قلقند مسه زهره گاو دم الاخوین بزرد زفت نوشادر اشنان شخار داروها ریشها
که مندمل نشود فصد اسهال تکمید بآب گرم حوالی قرحه ازدن ومحجمه بر نهادن وخون بر بیرون کردن
علک الانباط زفت موم روغن زیت روغن گاو کهن سبس سوخته ریتیانه نمک اندرانی
سریش کفشگران سوسن آهن بآب غوره تر کرده وسوخته مرداسنگ سرکه روغن
مورد دودج سوخته ارزیز سوخته صمغ الصنوبر قلیمیا قلقطار داروها قرحه که کرم در افتد سبستان انگبین
خوابیم البحره سکنکبین سرشته برگ سرو کوز سرو خاکستر کدوی خشک خاکستر پوست
جفار خاکستر شبت پشم شوخکن سوخته لسان الحمل بیت جوانیه خشک کرده ادویه مخصوص
بکشتن کرم طبیخ افسنتین طبیخ قنطوریون فراسیون با نمک سوده وشراب سرشته
عصاره بودنه عصاره برگ کبر با شراب با سقمونیا زراوند قنطوریون غلیظ بیخ جاوشیر
داروها کرم کوشش داروها ریش بلخی فصد استفراغ صفرا شراب ابهاء ترشی قرص کافور

ضماد صندل و کلاب بر دل کردن از آن هوا بهوای دیگر شدن قرحه را مرهم اسفیداج و کافور
بر نهند **داروها ریشتن متاکل کی عفونت بود** شربتها و استفراغ هم از آن نوع که ریشتن بلغی را و عضو را
در آب یخ نهادن آب برگ مورد و کلاب عصاره عصا الراعی شراب قابض سرکه ممزوج
بکلاب انبه سرد کرده نطول کردن انار پوست عدس بزر البورد زراوند مورد تر برگ
خماص ضماد کردن طبیخ آن نطول کردن گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن برگ لسان الحمل
بالبت جو سرشته برگ زیتون تر کدوی خشک سوده با برگ لسان الثور سرشته
داروها ناصور لبهادنا ناصور تراشیدن و گوشت تباه شده برداشتن بداروی تیز
سوزاننده و اخلاط داروی تیز در جایگاهش وصف کرده آمده است و بروغن گاو سوزش
از اساکن کردن و اخلاط داروها و دیگر صبر است زنگار مرداسنگ کلس قشور البیض انگبین
و ناصور تازه را شستن بآب دریا آب صابون و زرنیخ و نوشادر طبیخ نخار و کلس
قشور البیض **سوختگی آتش را** سپیده خایه مرغ روغن گل صندل فوفل خشت پخته سپید نوسغال سپید
بکلاب آب عنب الثعلب قیمولیا گل ارمنی هر گلی که سپید و سنگ نک بود سرکه ممزوج
عدس برگ گل آرد جو بجریر بیخته برگ کسنه کوفته برگ خطمی کوفته برگ خبازی پخته بادام
و سپیده ارزیز و آب کشنیز تر عنب الثعلب روغن گل سرشته مرهم آهک سوختگی
لبن الحمراصفر برگ مورد خشک آب زیتون الکاه **داروها جذام** آنچه از بهر استفراغ
دهند ایارج فیقرا اسقمونیا قوت داده حجر ارمنی خربق سیاه بنا در بطوس ایارج فیقرا
جبها و مطبوخها بدین اخلاط افتیمون اسطوخودوس بسفایج هلیله سیاه خربق سیاه حجر لاز
حجر ارمنی شحم حنظل سقمونیا صبر قثاء الحمار مطبوخی که در جایگاهش وصف کرده آمده است داء
تریاق فاروق قرص افعی تریاق اربعه اقراص عنصل گوشت افعی شوربا افعی طبیخ اسود
سالخ داروهای که در باب علاج وصف کرده آمده است داروهائی که هندوان
معجونی که هم هندوان ساخته اند معجون صلاحه که از احوال داروخواستند روغن بادام

انگور تازه و اترکه ماده خونی ظاهر بود فصد صواب بود اما داروها مالیدنی داروها تحلیل کننده
بابیرو عرق آرنده خاصه اندر گرمابه خاصه اندر گرمابه چون آب حلبه آب چکندر با اندکی بوره
باقلا اشنان آهک پخ خماص کوکرد ساد کندر سیر که عاقر قرحا میویزج خردل سعتر صبر
بوره حب الغار بلبین و اربلبل صابون اندر طبیخ حلبه حل کرده تریاق فاروق شبثا
و طعام خداوند این علت نان جوین پاکیزه با دیان خندروس و اسفیدباها مرغ و ماهی
تازه و شیر و انگبین و انجیر و انگور فقاع موافق بود و شراب کهن بهیچ حال نشاید
و از سبز بها کشند ناو ترب و برگ چکندر و طبیخ آن و الله اعلم بالصواب

باب سی و چهارم

از گفتار نخستین اندر جراحتها داروها جراحتها که بر گوشت بود برگ صنوبر اندر
سرکه ممزوج یا اندر شراب انگوری پخته مازوی سبز انار پوست قلیا مغسول لسان الحمل
خشک کرده ساذج عدسی مغسول برگ حماحم ک برگ کوک برگ عوسج تر که از
غیر ترش کنند خراطین سوده سیر سوخته بیخ سوسن دشتی سپیده ارزیز با قیروطی که از
موم و روغن مورد کنند قلقطار سوخته با سحه مر با عصاره قنطوریون مشکطرامشیع با شراب
خمیر خشک سوخته زراوند حرج اندر شراب پخته لسان الحمل خشک با روغن مصطکی و روغن مورد
بیخ جاوشیر با سرکه ممزوج خرقه کتان سرشته و کوفته چون سرمه زیت الفاق بپزد
بدین اخلاط اسفیداج مرداسنگ حب الرصاص مرمازه صدف سوخته انار پوست خرد
نارسیده که از درخت بیوفتد و خشک شود قلقدیس سرون گوزن سوخته قلیا
بیخ سوسن سا و کندر پوست درخت صنوبر انار شب یمانی **داروها که خون باز دارد** صبر کندر
دم الاخوین و زبل خرگوش خانه عنکبوت بلبل قلقطار زرنیخ حسن عنزروت قسار الکندر
گندم غبار آسیا صمغ رحمه مازو بر روغن چرب کرده و سوخته زنگار آهن صدف سوخته
ناشسته اسفنج ازروت زفت یا اندر شراب غشته و سوخته سرگین اسب سرگین خر

سوخته و ناسوخته جو سوخته **داروها در داغ کننده** زیره کوفته کفک دریا آهک آب نار سپیده
سپیده خایه مرغ و اگر زیره و آهک و قلقطار بهم ترکیب کنند قوی باشد **داروها جراحت که بر عصب افتد**
زیت انفاق آرد باقلا آرد نخود آرد کرسنه آرد ترمس تلخ زیت چو سکنگبین عسل خاکستر
سکبینج مرهم آهک ضمادی که جالینوس ازا بستوده است علک البطم تنها و با اندکی زر[illegible]
انفاق روغن اقحوان روغن شبت روغن سداب برگ خطمی گوشت صدف و اگر آماس [illegible]
گوشت میویزج با شراب انگوری اشنه و خالبرگه و روغن زیت تر کرده و اگر عصب صلب
و بخته بود مقل الیهود با بیخ خطمی بیخ سوسن تا گوشت ماهوت موز اشق بزرد فرفیون مرزنجوش
زیت سرشته تخم مرو دیاخیلون با نیم وزن آن سرگین برسرشته لبن التیوع حلتیت
سکبینج جاوشیر وج الحمام خاکستر کوزس بالای اشق مرهم باسلیقون **داروها که خار**
و پیکان بیرون آرد از جراحت اشق با انگبین سرشته زراوند مدحرج با انگبین برگ خشخاش برگ انجره بیخ
قلقدیس و انواع جنری بار نرکس ضفدع مسلوخ سرطان انفحه جمله جانوران زراوند طویل
بیخ نی سرجانوری که او را بتازی الغطاه گویند **داروها زخم چوب** پوست گوسفند گرم
و تر که آن وقت از مسلوخ جدا کرده باشند بر جایگاه زخم بپوشند و یک شب بگذارند
تا بروی خشک شود و نخست نمک سوده بران جایگاه پراکنند پوست بر پوشند سفال نو
خاکستر گلخن همان منفعت کند مرداسنگ اسفیداج قیروطی از موم و روغن گل **داروها**
بیخ ران و پاشنه و انگشتان پای بهوا خنک برهنه کردن آب سرد گلاب بر
بر زدن یخ مالیدن اقاقیا مازوی سوخته و کوفته بر کردن نقیع سماق و مرداسنگ بر آب
سوده با آب دریا نیم گرم کرده و روی شراب خشک کرده سوده سوخته **سوده شدن [illegible]**
و بیخ موزه را اشش تازه خامه شش استر جرم موزه کهن سوده کدوی سوخته روغن گل
[illegible] مرهم سپید مرهم اسفیداج چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است
باب سی و پنجم

چوب انجیر

داروها

۳۴۷

از گفتار نخستین از داروها اندامها که از جای خویش بیرون آید داروها که آماس و خارش را باز دارد
و مفصل را قوی کند مغاث گل ارمنی آب برگ مورد تر آب ماش مازو و گلنار اقاقیا
اسنه قسط جند بیدستر کوزسر واهیل قیروطی از موم صافی و زیت انفاق رفاده کتان
بهوا سرد کرده و آب سرد تر کرده و سرکه ممزوج تر کرده روغن بابونه شراب قابض
مرهم خطمی سپید برگ سیب و برگ بید برگ مورد سک گل صندل سرخ فوفل لادن
راسن مرزنگوش اکلیل الملک سپیده خایه مرغ طبیخ وج **داروها که مفصل صلب را نرم کند** خرما روغن
دنبه روغن شیره تخم بید انجیر روغن گاو انگبین سکبینج جاوشیر حلبه بلح فثاء الحمار مقل حلبه
لعاب تخم کتان لادن دردی روغن کنجد بیخ خطمی بیخ زوفا تربه بطبرزد مغز گوساله روغن
سوسن میعه تر روغن زیت کهن مغز ساق گاو علک البطم فرفیون سرگین کبوتر خردل
قسط **داروها که از آسیب معده و جگر نفع کنند** سیب پخته گل سرخ زعفران اقاقیا مصطکی برگ مورد
کوزسر و لسان الحمل صندل سرخ صندل سپید بنفشه آرد جو کافور گلاب روغن گل سنبل
لادن روغن خیری **داروها شکستگی استخوان سر** ایرسا آرد کرسنه ساو کندر زراوند پوست
بیخ جاوشیر انزروت دم الاخوین ساق گاو والله اعلم بالصواب
باب سی و ششم
از گفتار نخستین از داروهای موی سر و موی دیگر اندامها شقایق النعمان اکلیل الملک اطراف درخت
انجیر لادن پرسیاوشان روغن مصطکی روغن کاج ماش بیخ مورد خاکستر مورد حب الصنوبر
تازه بوره روغن مورد آرد باقلا تخم خربزه لعاب اسبغول لعاب خطمی **داروها که موی دراز کند**
لعاب برگ چغندر برگ کدو برگ خطمی روغن سوسن کهن روغن حنا روغن مورد طبیخ حنظل
لادن روغن زیت مغز دانه زردالو تلخ سوخته برگ آزاد درخت تخم کتان سوخته با روغن
شیره پرسیاوشان مر آمله خردل کوفته طبیخ چغندر روغن آمله زهره گاو زهره گرگ هلیله
کابلی بلیله مازوی بی سوراخ عصاره عنب الثعلب کشک جو خطمی برگ کدو برگ کنجد پخته

طبیخ آن با روغن بنفشه آمیخته و جوشانیده تا روغن باز آید و روغن لادن باهم بکار دارند طبیخ
حلبه **داروها داء الثعلب** بصل فرفیون پیاز پوست ترب حرف خردل درارنج سوخته مویزج حب الغار
شیر تیتوع کسیکج کفک دریا بیخ نی سرگین گوسفند سرگین موش سوخته دار فلفل بندق سوخته کندش
بیخ انجیر خربق سپید و سیاه کوکرد قطران مامیران بادام تلخ سوخته با پوست زهره گاو بیخ کرنب
بوره افریقی نوشادر سرکه **داروها که موی را ستره کند و اصلاح آن** آهک زرنیخ ثمن وزن یک جزو
صبر باب آهک و زرنیخ گل را بروغن جوشانیده تا آب برود و روغن بماند و در بعضی نسخها
خاکستر چوب رز آورده اند و در بعضی نشاسته آورده اند و در بعضی آهک و زرنیخ در گلاب
بسایند و آن گلاب طلا کنند و بار دیگر باقلا و آرد جو و تخم خربزه بشویند **داروها که بوی آهک ببرد** گل سرخ
نسترن سبز کرد و گلاب تر کرده برگ شاهسپرغم سعد گل سرخ و سپید حنا اذخر نقل معصفر برگ انار
برگ شفتالو گل سرشو **داروها که موی را باطل کند** عصاره ورق الیبروح افیون با سرکه شوکران با سرکه
بزرالبنج با سرکه سوده ضفدع مرغزاری خشک کرده با لعاب اسبغول قیمولیا اسفیداج شب یمانی
خون کشف که در آب خوش ماوای دارد خشک کرده بوره سپیج مرداسنگ صندل
مروارید بزر الانجره بروغن گل سوده پیه وراج اسبغول با سرکه **داروها که موی را جعد کند** آرد حلبه
بزرالبنج الابیض سپیدماز و آهک مرداسنگ گزمازو سوسن سوزن برگ سرو حب
السفرجل گل جوزی آمله کثیرا **داروها که جعدی موی را ببرد** روغن شیره نیم گرم مالیدن روغن شبت
بآب نیم گرم شستن لعابها مالیدن **داروها که موی غلیظ را باریک کند** اندکی بوره با گل و حرج
موی بدان بیامیزند **داروهای شپش** روغن گل روغن بنفشه لعاب خطمی لعاب اسبغول
طبیخ حکبند عصاره برگ حکبند طبیخ حلبه تخم خربزه آرد نخود آرد ترمس آرد باقلا عصاره برگ
بید عصاره برگ کنجد عصاره برگ شهدانج بادام تلخ مقشر کوفته با خل الخمر و عصارها داروها
که یاد کرده آمد همه با خل الخمر بوره زهره گاو طبیخ حنظل و روی شراب خربق خردل مویزج انگبین
سوخته قیمولیا سرشته بزهره گاو حب البان صابون پیه بط بروغن خیری روفا از نفطیا

لادن

لادن بول اشتر اعرابی سرگین گاو **داروها که در سپید گشتن موی تاخیر کند** استفراغ بقی
و باستعمال ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل بغرغره و از گرمابه و مستی و مباشرت و گلاب
و کافور پرهیز کردن و داروها که گرمی باید خورد هلیله پرورده اطریفل کوچک مشرودیطوس انقردیا
تریاق بزرگ گوشت افعی معجونها بدین اخلاط هلیله سیاه آمله عسل بلادر برنگ کابلی فراسیون
خبث الحدید زنجبیل غاریقون قرنفل و داروها که موی بدان بشویند طبیخ حنظل شونیز
روغن زیت صحرائی روغن بان والله اعلم باب سی و هفتم
از گفتار نخستین اندر **داروها که بشره و اطراف را پاک کند و نیکو کند** داروها که رنگ روی را بر افروخته
دارد نخود آب خایه مرغ نیم برشت انجیر نان سپید شیر تازه انجیر خشک شیر و شراب بهم آمیخته
هلیله پرورده اطریفل کوچک حلتیت قرنفل زعفران زوفا خشک وج بالبت جو و باشکر آمیخته
برگ کنه ناپاز گرنب سیر ریاضت شادکامی نظاره باز بیا خامه نظاره آب تاختن
و گوی زدن و داروها که طلا کنند آرد باقلا مقشر آرد جو آرد کرسنه آرد گندم با نخجه آرد نخود
نشاسته آرد عدس آرد کرنج ابرسار سریشم ماهی اسفیداج لادن کندر مصطکی پوست خایه
مرغ گوشت صدف مقل مرداسنگ اسفیداج استخوان پوسیده محلب فوه بادام شیرین
و تلخ تخم خیار تخم خربزه تخم کدوی شیرین تخم جرجیر تخم ترب کثیرا عصاره برغست زرداب معصفر
طبیخ حلبه طبیخ اکلیل الملک سپیده خایه مرغ طبیخ گوشت صدف تخم سپندان سپید زرنیخ سرخ بورد
داروها که نشان زخمها که بر چشم و حوالی آن پدید آید ببرد مرداسنگ سپید با پر مرغ سرشته
و با مغز بادام سرشته سک بلبل برگ کرنب کندر ترب بوده ترشنج اسفیداج با آب گشنیز تر
یا آب کرفس آهک و بوره سرخ با سرکه صبر افسنتین انکلیس علک البطم با لادن مرهم دیاخلون
قیمولیا سرگین کبوتر صابون مغز بادام تلخ صدف سوخته تخم سپندان ماش مقشر نخود مقشر
کوفته ترمس کفک دریا استخوان پوسیده گشکاب زرداب معصفر سوسن سفال نو
داروها که آثار آبله و کلف و نمش ببرد ایرسا قسط مرداسنگ مغسول سرون گوزن سوخته بوره

انقیں زرد و اب معصور سوفش سوفال نو یخ نی خشک بشک کوسفند کهن کشته پوسیده و شوره
استخوان پوسیده و نشاسته ترمس تخم خربزه کریخ پاک کرده آرد نخود حب البان
کشکاب زراوند طویل مر علک البطم طبیخ اکلیل الملک طبیخ حلبه کندر نطرون انگس موم انکبین
عصاره برنت قرما نا تفسیا بار خصل تخم ترب خردل انجیر سبر کرشته مغز بادام تلخ سیماب کشته
مارزیون **داروها که نقشهای کبود که بر اندام پدید آید ببرد** نطرون علک البطم بعل بلادر ریش کردن **داروها**
بحق برص بکشنیج فوه تخم ترب تخم جرجیر شحم حنظل مارزیون خردل سقمونیا سرکه سرمه مازو استخوان
ماهی سوخته زاک سبز خربق سیاه و سپید آهک کشته و داروهائی که بخورند چون معجون
نجاح طبیخ افتیمون اطریفل بامان مر معجونها و دیگر که در کتاب ششم وصف کرده آمده است
داروها که بوی بغل را خوش کند انجه خوردنی است بلیلجه طلیخه کرفس کندر بلیون زرد الو و انجه
مالیدنی است آب مورد تر طبیخ نمام مرزنکوش شاهسپرغم اشنه برگ سوسن سک
سنبل مرساوج هندی کل توتیا مرداسنک سپید کافور دار چینی اظفار الطیب قسط طین الحجر
حب الاس ب اسفیداج مغسول زعفران سنبل رومی صندل **داروها که جرب** برگ خماص
پنج خماص شب یمانی سماق با روغن زیت برگ آزاد درخت حنظل برگ مورد برگ بذر النجره
برنجاسف قرد مانا طبیخ حکنده طبیخ ترمس طبیخ کز بوده نه کوهی طبیخ سر و زهره گاو زهره بز زرنیخ
سرخ بوره با سرکه و روغن زیت خربق سپید برگ خرفه هره برگ حنظل خردل کندش سیماب
داروها طرقیدن پاشنه و انگشتان و لب و غیر آن مازوی سوده با پیه بز اسفیداج سرب
اسفیداج ارزیز با روغن سندروس صمغ عربی کثیرا اسفاج پیخ اسفاج شلغم اندر روغن پخته
پیه جرب هر شب اندر ناف نهادن طرقیدن لب باز دارد روغن بادام روغن زیت پخته
با آب انگور سپید با شراب سپید هر بامداد و بیست درم سپنک خوردن **تدبیر انگشتان پای که در میان آن آید** خرقه دو توپاسه تو بر انگشت پای بخید و چند بار بر روی آب تا خشک کنند **داروها فربهی**
نشاط و کامرانی و آسایش و بستر نرم و جامه نرم عطر موافق مزاج شراب غلیظ هریسه کوداب

نان کریخ بشیر بره و بزغاله بریان کوشت بط فربه و مرغ خانگی مغز بادام فندق پسته کوز
هندو با شکر مغز تر ترید و نیمرو تازه کعک انگور سپید جلغوزه سیلاجب الخضر اسفیدباج سرخ
زراوند گرد تودری سرخ تودری زرد شهدانج لبت نخود کنجد مقشر کشک جو کشک گندم اندکی
زیره با اندکی شونیز تخم خشخاش پالیده روغن گاو و شکر نان میده خشک جلبه شسته و بریان
کرده عفر زوت آرد میده تخم سپید انجیر بزر البنج الابیض و معجون و کوارش و اقراص که در جایگاه
وصف کرده آمده است **داروها لاغری و تدبیر آن** خوردنیها تلخ و شور و اجارها ترش
و کامها و نان خشکار و نان جو و توابل بسیار چون پلپل و خردل و سیر و زیره و کرویا و گرسنگی
و تشنگی و جامه درشت پوشیدن و بر بستر نرم نا خفتن و آب سرد ناخوردن و ریاضت
بسیار و قی بسیار و معجونها لطیف کننده چون تریاق بزرگ نمک افغی کمونی فلافلی کجرینا
القصر دیا اثاناسیا امروسیا اطریفل کوچک خوردن داروها ادرار کننده که در علاج
اوجاع مفاصل بکار آید چون جنطیانا تخم سداب زراوند گرد فطراسالیون جعده قنطوریون تخم
کرفس مرزنکوش سندروس کهربا سرکه بناشتا انگاه ناشتا اندکی شراب
بر ریق **داروها تعقف و جذام ناخن** هر بامداد شیر تازه خوردن روغن بادام روغن بیرنجاسف
با شکر و سکنگبین ماء الجبن ضماد از ثفل فقاع تخم کتان پیه گوسپند کداخته موم سرد **داروها**
برص ناخن آرد جو گوز سروآرد نخود آرد ترمس سرکه سرشته تخم کتان حرف دردی شراب
دردی سرکه سوخته زرنیخ رماد رفت پیخ خماص کوفته با سبوس که سریشم ماهی **داروها زردی ناخن**
مازو شب یمانی پیه بط زهره گاو بزر الحرمل سرکه **داروها که ناخن معیوب را بیفکند** موم سرد بر نهادن
چند روز بسته داشتن مصطکی بر نهادن سبوس سوزن آژدن سبوس سیر بر نهادن مویز
کوفته بر نهادن جاوشیر با مویز کوفته بر نهادن گوگرد با پیه همچنین **تدبیر ناخن که درست بر آید**
جون ناخن جدا شود انگشت را غلاف باندازه ساختن و بانگشت فرو کردن چنانکه در
جایگاهش وصف کرده آمده است **داروها داء الحس** افیون بزر البنج بابسکر

طلاکردن بزرقطونا باسپرکه بربالای آن نهادن انگشت اندر آب سرد و یخ نهادن
حضض سرکه سوده سماق آقاقیا تراشه عاج با سکنگبین ماز و با انگبین صبر و گلنار با انگبین
بروغن گرم اندر نهادن علاج بس کردن باب سی و هشتم

از گفتار نخستین اندر داروها انچه مضرت زهرها باز دارد داروها که بخورند طبیخ بزرالانجره
با روغن گاو زهر را بقی و با اسهال دفع کند شبت با روغن شیره بسیار تخم ترب و ترب
و جمله داروها که بقی یاری دهد تریاق الطین تریاق بزرگ مثرودیطوس جدوار شلغم
بجدر سینک با شراب مطبوخ انجیر خشک و بندق کوز برگ بود نه جو بیاری اندر شراب
سداب اندر شراب خوانیم البجره اندر شراب شیر تازه بسیار مسکه روغن گاو
روغن بادام سرگین خرگوش بزر دچهار درم سینک با کیدرم سینک مر اندر شراب
شیرین یا در ماء الجبن و دوالحلتیت اندر شراب گرم سیر کوفته اندر شراب دوالمشک
تریاق سوسنجه شراب که افعی در وافتاده باشد و مرده دو مثقال تخم ترنج پنج مثقال پنج
انگدان پنج بجنکشت حب البلسان روغن بلسان دارچینی خطیانا جاوشیر بازراوند
ثمره درخت غازی آذریون راسن قیسوم قردمانا غاریقون طبیخ ابن عرس
وگوشت تخم جرجیر باپالوده روان لعابها و حسوها نرم و جرب لعاب اسپغول عصاره
خرفه عصاره کوک عصاره عنب الثعلب عصاره گشنیز تر آب کشنه آب یخ گشکاب
با روغن گل گلاب و کافور طبیخ سرطان نهری در جمله هرچه تیز است و گرم بغایت است
چون فرفیون و شیوع و قرون سنبل داروها آن چیزها خنک است و نرم و شیر خره و مسکه
و شیر تازه و مانند آن و قرون سنبل براخامه یکمثقال کافور با کمی وقیه گلاب و ضماد
صندل و کافور بر دل و بر سینه نهادن فرفیونرا دوغ ترش و آب خیار ترش و آب
انار ترش و خربزه هندو و گشکاب و روغن گل و وج و سماق و ربت جو و ربت سیب
و هرچه جذب کننده و فسرانده است چون افیون و بیروج و بزرالبنج و مانند آن علاج چیزها گرم

ولطیف کننده

ولطیف کننده باید کرد چون تریاق بزرگ و مثرودیطوس و دوالحلتیت و سیر و مانند آن
و هرچه گوهر آن ضد گوهر آدمیست چون قرون السنبل و بلبل داروی آن دوالمشک است
و مثرودیطوس بوی خوش و ماء اللحم و هرچه تیز است و برنده و سوزاننده چون زرنیخ
و ارثیت بحری و مانند آن داروی آن لعابها و حسوها نرم است و شیر و مسکه و روغن
گاو و هرچه تیزی آن بشکند و قوت آن از احشا باز دارد و هرچه سده کند و راه دم دون
که در همه اندامهاست بگیرد و بول باز گیرد یا طبع باز گیرد چون مرداسنگ و اسفیداج
و جسن داروی آن پس از قی کردن لعابها و حسوها نرم است و شیر تازه و مانند آن
و حقنه کردن و سقمونیا و ماء الجبن دادن تا طبع بگشاید و عصاره افسنتین با ماء الجبن
و مدرات معروف تا بول بیارد و هرچه از آنها چیزی خاصیتی است انجیر داروی آنست
چون آهن که با مقناطیس خاصیت دارد و بدین سبب داروی سونش آهن مقناطیس است
تا از احمع کند و برون آرد طریق شناختن استعمال داروها که مضرت زهرها باز دارد
امیت یاد زهر هر زهری اندر کتاب سموم یاد کرده آمدست داروها که طلا کنند مضرت زهرها
نقط سپید سیر خام و نخجه و با روغن گاو جند بیدستر با روغن زیت عصاره کنه نابوده
جو بیاری گوگرد سوده با بول مرغ خانگی و خروس که سینه او زنده بشکافند سرکه و نمک
و زهره گاو خاکستر چوب انجیر و چوب رز با سرکه سیر و نمک سرگین بز خرد او سرکه و آب
باب صابون سرشته زفت جوشانیده با نمک طبیخ موش دشتی زنده که بتازی
الجرد گویند طبیخ ابن عرس آب دریای گرم کرده داروها که بر خویشتن طلا کنند
جانوران نیا گزند مغز خرگوش با سرکه در روغن زیت میعه با روغن زیت جوشانیده برگ
صنوبر ساده یا با روغن زیت جوشانیده حب الصنوبر یا برگ بجنکشت یا قیصوم پنج
انگدان دو تو حب البلسان پنج حرف این داروها را با روغن زیت بجوشانند روغن
طلا کنند روغن ترب لسبه باز دارد داروها که در خانه بگسترند و دود کنند جانوران بگریزند چوب انار

بیخ سوسن بزر و سرون و موی و ظلف و سم جانوران مقل سکبینج انگژد و برگ غار و حب الغار
شونیز سرون گوزن سوخته گوگرد خانه تنند و بکته قطران
برگ غار داروها مرکب اندر کتاب سیوم یاد کرده
داروها اگر ازین سگ دیوانه سرطان نهری جنطیانا کندر طین البحیره پنیر مایه خرگوش
پنیر مایه آهو حب الغرغره زراوند مدحرج حب الغار حماما تخم سداب دشتی شونیز جعفص
حلتیت افسنتین جعده طین مختوم کمادریوس جسم سرطان پنیر مایه سگ خون سگ
دیوانه و والذراریح در جایگاه خویش وصف کرده آمده است جگر آن سگ بریان کرده و پوست
ضبع العرجا بریان کرده تمت والله اعلم بالصواب تمام شد گفتار نخستین از کتاب

قرابادین تتمه ذخیره خوارزمشاهی
واز پس این گفتار دویم
آغاز کرده شود
ان شاء الله
تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار دویم

از کتاب قرابادین که تتمه کتاب ذخیره است اندر یاد کردن داروها و معجونها بر بیست و پنج باب است و این گفتار

اندر یاد

آنچه در شرح اوزان است در باب بیست و هشتم نوشته شده و از باب بیست و نهم است و آنکه در باب بیست و نهم نوشته شده از باب بیست و هشتم است

باب اول

از گفتار دویم اندر یاد کردن طریق اصحاب تجربه و قیاس اندر علاج کردن بداروهای مفرد و مرکب

طبیبان پیشین دو گروه بوده اند یکی اصحاب تجربه و یکی اصحاب قیاس اما علم اصحاب تجربه معروفست نام داروهای مفرد بوده و نسخه داروهای مرکب که طبیبان گذشته ساخته بوده اند و از اطاهر دانشمندی و بقراط از اطبای قدیم خوانده و آن چنان بوده است که بعضی بخواب دیده اند و بعضی باتفاق بکار داشته اند و سودمند یافته اند و داروهای مرکب داروها بوده است که طبیبان داروهای مفرد ساخته اند که منفعت آن آزموده اند و این چنان بوده است که چند داروی مفرد را اندر علاج چند بیماری آزموده اند از آن داروها مرکب ساخته اند از جهت بیماریها مرکب هر چند دارو آزموده که همه در علاج یک بیماری سودمند آمده است لیکن بعضی از آن در مزاج یک شخص سودمند آمده و در مزاج دیگری نه بسبب چند دارو که بدان یک درجه بوده ترکیب کرده اند تا اشخاص بسیار از آن منفعت یافتند و این تدبیر صوابست اما اصحاب قیاس نخست طلب دانستن اختلاف مزاجها مردم کردند و دانستن اختلاف احوال بیماری و اختلاف اعراض که از لوازم بیماریهاست و همچنین اختلاف مزاجها و فعلها و خاصیت و خاصیتها داروهای مفرد و کیفیت فعل هر یک اندر هر مزاجی و هر بیماری

و هر عضوی بدانستند و نیز دانستند که بعضی داروها گرم است و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک و درجه هر یک اندرین کیفیتها یاد کرده چنانکه گفته اند و کیفیت داروها چهار درجه است مثلا افسنتین گرمست بیکدرجه و خشک بدو درجه انیسون گرمست بدو درجه و خشکست بسه درجه افیون سرد و خشکست بچهار درجه سیر گرم و خشکست بآخر درجه سیم تا باول چهارم آلوی سیاه سردست باول درجه دویم و ترست بآخر درجه دویم بدین ترتیب کیفیت هر داروی شناختن و از احدی بدین میان نهادن و درجه قوت آن یاد کردن و پس از آن معانی بشناختند هر گاه که بیماریها مرکب دیدند تدبیر صواب کردند و بقیاسها درست داروهای مرکب ساختند والله اعلم باب

دویم

از گفتار دویم اندر یاد کردن اسباب حاجتمندی طبیبان بشناختن داروهای مرکب

حاجتمندی طبیبان بشناختن داروهای مرکب از بهر چهار معنی بودست یکی آنکه احوال و طبیعت بیماریها مختلف بدید شد دویم آنکه احوال و اوضاع اندامها که بیماری اندر آن بودست مختلف یافتند سیم آنکه قوت و طبیعت داروهای مفرد مختلف بودست چهارم آنکه خواستند که داروی سازند که در علاج بیماریهای بسیار بکار آید و پادزهر داروها زیان کار باشد و مضرت گزیدن جانوران زیان کار باز دارد اما سبب ترکیب داروها از جهت اختلاف طبیعت بیماریها چنان باشد که بیماری باشد سرد یا گرم بدرجه معلوم و داروهای مفرد نیابند که مزاج آن با مزاج بیماری برابری کند بضرورت دو دارو برهم ترکیب کنند تا از هر دو یک مزاج پدید آید که با مزاج بیماری برابری کند مثال این بیماری باشد که در علاج آن بداروی گرم کننده حاجت آید که بدرجه دویم گرم کند و پس در آنحال یا در آن موضع آن دارو حاضر نباشد لیکن داروی دیگر حاضر باشد که بسه درجه گرم کند پس بضرورت داروی که بیکدرجه سرد کند با آن بیامیزند تا حرارت آن داروی شکسته شود و از هر دو داروئی آید که نزدیک دو درجه گرم کند چنانکه آب گرم با آب سرد بیامیزند فاتر شود و اگر بعضو این داروی سرد کننده

داروی دیگر آمیزند که یک درجه گرم کند مثلاً حرارت داروی نخستین شکسته شود چنانچه اگر این داروی دویم مقداری بیشتر کند تا از هردو مزاجی آید که نزدیک دو درجه گرم کند **مثال** دیگر تب غب غیر خالصه از بهر آنکه تولد این علت از دو خلط باشد که آمیخته گردد بضرورت علاج آن بداروها مرکب باید کرد مثال دیگر آماسی که از خون و صفرا بود علاج آن بیک داروی مفرد تمام نشود **مثال** دیگر اوقات بیماریست چنانکه اندر آماس گرم و صداع گرم و نقرس گرم نخست داروها رادع بکار دارند پس محلل با رادع ترکیب کنند پس آخر هم محلل بکار دارند **مثال** دیگر سوء المزاج باشد محکم گرم یا سرد یا غیر آن و دانند که قوت یکداروی مفرد با آن برابری نتواند کرد بضرورت چند دارو که ضد آن سوء المزاج باشد ترکیب کنند تا قوت همه داروها یکی گردد و یکدیگر را یاری دهند و گزاج را اکبر دانند **وجه** ترکیب داروها بجهت احوال و اوضاع اندامها چنان باشد که اندامی باشد از معده دور چون گرده و مثانه و شش و بسبب دوری قوت داروها بدو دیرتر رسد پس بضرورت داروها که از بهر این اندامها سازند با داروی ترکیب باید کرد که از او زودی بجایگاه رساند و داروی دیگر که قوت داروها نگاه دارد تا اندامی دیگر قوت آن نستاند و از او هضم نکند **اما** آنچه داروها را بزودی بجایگاه رساند چون تخم کرفس است و پوست سلیخه و انیسون و این را طبیبان بتازی مبذرق گویند یعنی بدرقه کننده و آنچه قوت دارو نگاه دارد تا اندامی دیگر قوت آن نستاند و از او هضم نکند چون افیون است و بزرالبنج و لفاح و اگر اندامی را که فعل آن شریفست و مصلحت همه اندامها است چون معده و جگر بعلاج کردن بداروها محلل حاجت آید آن داروی محلل را با داروی قابض و خوشبوی چون مصطکی و دارچینی ترکیب باید کرد تا قوت آن اندام ساقط نشود و اگر اندامی بود که باید که آن دارو که بدو رسد لختی اندر وی بماند و درنگ کند چنانکه دارو فعل خویش تمام کند و این مثلاً جگر باشد و این دارو داروئی باشد که سده بگشاید و زود از جگر بیرون شود اندکی داروی دیگر که از او جانب مخالف کشد چون تخم ترب و مانند آن با آن ترکیب کنند

در پوست بیخ

تا ازرا

تا از امتحیر کنند و بر جای بدارد تا منفعت داروی کشاینده تمام شود و اگر اندامی باشد که حس آن قوی بود چون چشم و فم معده و روده و مثانه داروها آن با داروها حذر کننده چون افیون و مانند آن ترکیب کنند تا لختی حس آن کمتر شود و از درد خبر کمتر یابد تا بسبب صعبی درد قوت آن اندام ساقط نشود و اگر اندامی بود که گوشت آن سخت و مدر بود چون گرده و داروهایی که در علاج آن بکار دارند چون صمغ و کثیرا و نشاسته داروی پاک کننده با آن باید آمیخت چون تخم خیار و پرسیاوشان و همچنین داروئی که قوت اندامها نگاه دارد چون جلغوزه و زعفران بباید آمیخت و اگر اندامی را با اندامی دیگر مشارکت باشد چون معده و دماغ و داروها که از بهر یکدیگر سازند مرکب باید کرد و از داروها که هردو اندام را موافق بود **وجه سبب** ترکیب داروها از جهت اختلاف احوال و طبیعت داروهای مفرد است که بعضی داروهاست که طعم و بوی آن ناخوش است و معده از او دشوار قبول کند چون جاوشیر بضرورت چیزی خوشبوی با آن چون دارچینی و سنبل و چیزی خوش طعم چون انگبین و شکر با آن یار کنند تا بوی و طعم آن بدان پوشیده شود و بعضی داروهاست که منش گشتن و قی آرد چون بنفشه و خیارچنبر بضرورت از او با چیزی که قی باز دارد مرکب باید کرد چون خیر بوا و مانند آن **وبعضی** داروهاست که معده را زیان دارد چون سورنجان و صمغ و سقمونیا و تخم حنظل و قثاءالحمار و قنطوریون و همه داروها که قی آرد بضرورت با این داروها که معده را سود دارد باز باید کرد چون گل و قرنفل و مصطکی و کندر و عود هندی و پودنه و زیره و نانخواه و بلیله و تخم بلیله کابلی و هلیله و آمله **وبعضی** داروهاست که جگر را زیان دارد چون مرو فرفیون و سرکه و بعضی داروهاست که جگر را سود دارد چون ریوند و زعفران و سنبل و غافت و زرشک و کشنه بضرورت آن داروها که زیان دارد با داروئی که سود دارد بکار بباید داشت **وبعضی** داروهاست که دل را سود دارد چون زعفران و سنبل و سوسن و عود هندی و لسان الثور و باردین و ابریشم و بهمن سرخ و سپید **وبعضی** دل را زیان دارد چون آب گشنیز تر

دکل

دارچینی و دارفلفل

واسبغول والفاح و بزر البنج و بعضی داروهاست که گرده را سود دارد چون کاکنج و تخم خیار و خیار بادرنگ و حب القلقل و انچه بدین ماند **و بعضی** داروهاست که سبز را سود دارد چون زراوند و بیخ کبر و اشق و سپندان بعضی داروهاست که اسهال صفرا کند چون سقمونیا و صبر و افسنتین و هلیله زرد و خرما هندی مقل فرفیون و افتیمون و بجلا زورد و حجر ارمنی و نمک هندی و غاریقون و خربق سیاه و **و بعضی** اسهال بلغم کند چون تربد و قثاء الحمار و حب النیل و جاوشیر و سکبینج و بعضی معده را پاک کند و خلط از وی بیارد چون تربد و بعضی داروهاست که اسهال سودا کند و بعضی از رودها آرد چون سکبینج و بعضی از پیوندها آرد چون سورنجان و بعضی از سینه آرد و از شش چون غاریقون بعضی از عصبها آرد چون تخم حنظل و بعضی از جگر آرد چون مازریون **و بعضی** از سپرز آرد چون خیار چنبر و بعضی از دماغ آرد چون اسطوخودوس **و بعضی** خلط غلیظ را تقطیع کند و خون رقیق کند خاصه که اندر سینه و شش باشد چون جعده و فراسیون و بیخ سوسن آسمانگون و زوفا خشک و حاشا و عنصل **و بعضی** اخلاط رقیق را غلیظ کند چون صمغ و کثیرا و نشاسته و انجا که اخلاط آمیخته باشد و اندر همه اندامها پراکنده و هیچ داروی مفرد علاج آن نتوانکرد بضرورت داروی مرکب باید ساخت از این داروها که باستفراغ اخلاط و باستفراغ این اندامها مخصوص اند تا مقصود حاصل شود و بعضی داروها ادرار بول کند چون تخم کرفس و بادیان و فطراسالیون و مانند آن و بعضی حیض باز گرفته بگشاید چون ابهل و جند بیدستر و سکنجبین **و بعضی** اسهال باز گیرد چون گل ارمنی و طباشیر و غیر آن **و بعضی** حیض باز دارد چون کهربا و صمغ و مانند آن و بعضی اخلاط را ساکن کند چون پوست خشخاش و تخم او و بعضی اندر مجاری زود و بکند و داروها دیگر را ابموضع رساند چون سلیخه و دارچینی و اسارون و تخم کرفس و بعضی خلط را ابر اندر عضو احدر کند چون افیون و بزر البنج و لفاح اما افیون قوت حیوانی را زیان دارد و بزر البنج قوت نفسانی را زیان دارد و دفع مضرت آن مشک و عنبر و جند بیدستر را زاید



تا دفع مضرت آن کی بجند بیدستر... دارچینی و بعضی...

توانکرد و بی چیزی که مضرت آن باز دارد بکار نشاید داشت و بعضی داروها مقعد را زیان دارد چون صبر ازرا با مقل بکار باید داشت و بعضی داروها رودها را زیان دارد چون تخم حنظل ازرا با کثیرا بکار باید داشت و سقمونیا معده را زیان دارد ازرا با انیسون و پلپل و خیربوا بکار باید داشت و سورنجان شهوت معده ببرد و بسیار خوردن آن عضلها را سخت کند ازرا با مصطکی و بودنه و عود بیار باید کرد و بر عضلها موم روغن بکار باید داشت تا سخت نشود و تربد تنها منفعت نکند طبیعت وی آنست که رطوبت را بجنباند و جذب کند لیکن دفع نتوانکرد ازرا با زنجبیل یار باید کرد تا رطوبت را یاری آن دفع کند و سبب شناختن داروهاء مرکب از جهت بیماریهاء بسیار و باد زهر همه زهرها جانست که خواستند که داروی دارند که هم در علاج بیماریهاء بسیار بکار آید و هم باد زهر بود و ترکیب کردند و مجونها از برگ ساختند چون تریاق فاروق و مثرودیطوس و سلیثا و مانند آن بدین معانی یاد کرده آمد معلوم شد که حاجت بداروهاء مرکب بسیار وجه است و بداروهاء مفرد علاج تمام نباشد و اصحاب قیاس اندر ساختن داروهاء مرکب برحق بوده اند و رای ایشان صواب است

باب سیم

از گفتار دوم اندر یاد کردن اوزان داروهاء مفرد اندر داروهاء مرکب

هر داروی که منفعت آن بسیار بود و اندر وی منفعتی بود که اندر دیگر داروها نباشد و آن عضوی که مخصوص باشد بعلاج آن از معده دور باشد و منفعت آن شریف باشد از وی اندر داروی مرکب مبلغی تمام باید کرد و بعضی اوزان بر دیگر داروی مفرد نباید افزود خاصه اگر اندر ترکیب دارو داروی دیگر خواهد بود که قوت دیگری را ضعیف کند و انچه اطبا گویند منفعت فلان دارو شریف است آن خواهند که منفعت آن با سلامت است و بی رنج و انچه گویند منفعت فلان دارو خسیس است آن خواهند که منفعت آن با رنج و با نوعی از مضرت بود و هر داروی که منفعت آن اندک و خسیس بود و آن منفعت که

از وی چشم دارند از داروها دیگر توان یافت و العضو که بعلاج مقصود باشد بمعده نزدیک باشد
ازان دارو مبلغی کمتر باید کرد خاصه اگر اندران ترکیب بخواهند بود که قوت مفردی دیگری را
ضعیف کند و هر داروی که بسیار منفعت بود لیکن سخت قوی بود از وی مقداری معتدل
باید کرد از بهر دو معنی را یکی انکه داروئی که سخت قوی باشد وزن بیشتر از مفردی دیگر نباید کرد
دویم انکه از داروئی که منفعت آن بسیار بود بسیار بباید کرد دیگر انکه از داروی که منفعت
آن بسیار باشد مقدار اندک نباید کرد تا نصیب از منفعت آن کم نباشد بدین سبب ازین دارو
مقداری معتدل اولیتر بود و هر داروئی که سخت قوی باشد و منفعت آن بسیار نباشد از وی
مقداری اندک باید کرد و هر داروی که قوت آن ضعیف باشد و منفعت بسیار بود از وی
مقداری بسیارتر باید کرد تا بسبب بسیاری مقدار ان منفعت تمام حاصل شود همچنین اگر
با بسیاری منفعت آن شریف باشد بسیارتر باید کرد خاصه اگر عضو مقصود و بیمار از معده دور
باشد و هر داروئی که قوت آن ضعیف باشد و منفعت آن اندک از وی مقداری معتدل باید کرد
از بهر انکه بسبب ضعیفی بسیار باید کرد و بسبب اندک منفعتی اندک باید کرد پس اگر مقداری
معتدل کنند ضعف قوت و ضعف فعل آن نزدیک معتدل آید و هر داروئی که منفعت آن اندک بود
لیکن منفعتی شریف بود از وی نیز مقداری معتدل باید کرد و هر داروی که منفعت آن اندک بود
و عضو مقصود دور بود از وی نیز مقداری معتدل باید کرد و هر داروی که قوت آن قوی باشد
و منفعت آن بسیار و شریف باشد و عضو مقصود نزدیک از وی مقدار معتدل باید کرد و هر
داروئی که منفعت آن بسیار و شریف باشد و قوت آن قوی لیکن منفعت آن از داروها
دیگر توان یافت مقدار ان کمتر از مقدار معتدل باید کرد و اگر منفعت از داروها دیگر نتوان یافت
مقدار آن فزون از معتدل باید کرد علی الجمله هرگاه که اسباب بسیار کردن داروها اندر
یک دارو جمع باشد یا بیشتر جمع باشد مقدار آن بسیار باید کرد و هرگاه که همه اسباب اندک
کردن داروها اندر یک دارو جمع باشد از وی مقداری سخت اندک باید کرد و هرگاه که اسباب

کی

کمی و بیشی برابر باشد مقدار ان معتدل باید کرد و الله اعلم بالصواب

باب چهارم

از گفتار دویم اندر داروها که چگونه ترکیب باید کرد

داروها مرکب بعضی معجونها باشد و بعضی اقراص و بعضی حبها و بعضی مطبوخها و بعضی شیافها و بعضی ضمادها و مرهمها و انچه بدین ماند و هرگاه
که دارو ترکیب خواهند کرد نخست داروها بباید شناخت و بباید گزید تا بهترین کدامست
و تازه باید که باشد پس از خاک و چیزها که با آن امیخته باشد پاک باید کرد و پوسیده و تباه
گشته دور باید کرد و از داروها هرچه کوفتنی باشد بدستاس زعفران آس باید کرد و بهاون
سنگین باید کوفت و اگر هیچ ازین دو نباشد بهاون روئین پاکیزه بکوبند و بحریر بباید بیخت
و دارو هرچند نرمتر سایند ترکیب آن خوبتر آید و منفعت آن تمامتر بود دیگر داروها گوارش
که بس نرم نباید خاصه گوارش زیره جالینوس میگوید که گوارش بکار داشتم
و آن منفعت که از وی توقع کردم نیافتم لیکن ادرار بول آورد و ازان انچه دیدم اندیشیدم
ترسیدم که مزاج من بدان حد تباه گشته است که مرا ازین دارو منفعت نمیباشد و مضرت میکند
تا پس گمان بردم که اخلاط آن سخت نرم بود دیگر باره ساختم و اخلاط درشت تر کردم
منفعت آن پدید آمد معلوم شد که اخلاط چنین گوارشها سخت نرم نمیباید و داروها هر یک
جدا باید کوفت و اوزان آن راست باید کرد و ترکیب کردن و هرچه صمغها و عصارها باشد
انرا اندر شراب و غیر آن تر باید کرد و حل کردن اندر هاون بمالیدن تا هموار گردد و اجزا
آن بهم پیوسته شود و پس ازانکه انگبین بباید امیخت پس داروها کوفتنی بروی باید پراکند
و بسرشتن اما انچه بر جستان بسرشند انگبین سه بار هم سنگ همه داروها باید و انچه بتابستان
بسرشند دو باره انگبین صافی کرده باید از موم جدا کرده و کفک برداشته و دارو چندان
اندر چشیده باید که مقدار چهار انگشت ناقص بود تا اگر دارو باشد که برجوشد و دم زند تباه نشود
و چیزی را نشکند و معجونها بزرگ را هرچند گاهی بباید جنبانید تا بخار از وی برود و دم برزند

تا انوقت که تمام شود و بعد از ان بگاه باید داشت و اقراص را نخست دارو ها از رم باید کرد
واندر هاون بگلاب باید انعصاره که اقراص از ان خواهند سرشت سرشته شده و گلاب
یا عصاره اندک اندک بر دارو می باید چکانید و می کوفتن تا هموار سرشته شود چنانکه اقراص
توانکرد و اندر سایه خشک باید کرد و هر بامداد و شبانگاه برمی باید کردانید و از غبار
دود نگاه باید داشت تا خشک شود و تباه نگردد و شکسته نشود و اگر اقراص لک سازند
نخست لک را پاک باید کرد و شستن او چنان باشد که ریوند چینی و بیخ اذخر اندر آب بپزند
و لک را بکوبند و بحریر فرو گذارند و اندر هاون کنند و این آب بروی چکانند و می مالند
و می پالایند تا تمام بحریر فرو گذرد و چیزها که اندروی مقل و کتیرا و دیگر صمغها بود نخست از گلاب
یا عصاره که در کتاب یاد کرده شد حل باید کرد و در هاون بمالیدن تا هموار شود پس دارو
بروی پراکنده و کوفتن تا هموار سرشته شود پس حب کردن و دارو ها انچه مطبوخ بود و آب
باندازه باید کرد و باتش نرم باید پخت تا آتش قوت آن باطل نکند و بنفشه و افتیمون
و پرسیاوشان و لبلاب از جمله دارو ها نازکست از آن بسیار نشاید پخت تا آتش از او
بسوزد لیکن چون دارو ها دیگر نزدیک تمام پختن رسد از او در طبیخ افکند تا اندکی بجوشند و سانکی
بنهند تا برآساید و از آن بدست و بکفچه بباید مالید لیکن بخرقه پاکیزه بباید چکانید و بپالودن تا صافی
باشد و طعم آن سخت ناخوش نباشد و خیار چنبر نیز از آن جملهاست که قوت و لطافت ان
از پختن باطل شود و ناخوش آید و شیرخشت را هم نشاید پخت لیکن با مطبوخ بالوده
لختی بدین هر دو بباید ریخت و بمالیدن و گداختن و پالودن و باقی مطبوخ پالوده انگبین
و هر داروی که همگی او اندر مطبوخ گداخته شود چون نمک هندی و سقمونیا و غیر ان مقدار ان
چندان باید که در کتابها مقدار شربتها یاد کرده اند و هر داروی که مقدار شربت او از همگی
گداخته نشود چون تربد و غاریقون مقدار آن زیادت باید کرد و این چنان باشد که اگر
در حب از وی نیم درم کنند اندر مطبوخ دو درم سنگ باید کرد والله اعلم

باب پنجم

از گفتار دوم اندر تدبیر دارو ها که بباید شست و بباید سوخت و بریان باید کرد بریان کردن هلیله
نخست هلیله را پاک کنند و بکوبند و بپزند و در آب آبی بجوشانند تا آب را نشف کند
پس از آن بروغن زیت یا بروغن گاو بریان کنند و نگاه دارند تا نسوزد بریان کردن تخمها
تخمها را پاک کنند و سفال نو بر آتش نهند تا گرم شود پس از روی آتش گیرند و تخم
بروی کنند و همی گردانند تا تخم از سفال گرم شود و بوی آن پدید آید و نگاه باید داشتن تا نسوزد
شستن سنگها که اندر دارو ها چشم بکار آید چون توتیا و شادنج و قلیمیا و غیر آن نخست از آن نرم باید سود
و آب صافی در هاون میکردن و از او را آب بسودن و از هاون بعصاره چینی باز میگردانیدن
تا هر چه گوهر دارو بود و بتوان سود سوده شود و با آب برود و انچه ریگ بود بماند پس آن عصاره
بباید پوشیده و نهادن تا دارو در بن عصاره بنشیند پس آب از وی فرو ریختن و باقی را
بآفتاب خشک کردن و از گرد نگاه داشتن و مروارید و بسد را که در مفرح بکار آید همچنین
باید کرد و این را مغسول گویند و حجر ارمنی و حجر لاژورد که اندر دارو ها بکار آید همچنین مغسول باید کرد
سوختن بسد و گهربا و صدف و غیر ان هر یک را اندر کوزه نو باید کرد و اندر گل حکمت گرفتن و اندر تنور
گرم نهادن یک شب تا چنان شود که نیک بتوان سود سوختن آبگینه گوهر آبگینه را در آتش
باید نهاد تا سرخ شود و در آب سرد انداختن چند بار تا ریزان شود و آسان بتوان سود و قوت یاقوت
و شبه را و هر چه مانند آن باشد همچنین باید کرد تا کوفته و سوده شود لیکن در آب سرد
باید انداخت بی تخار سوختن سرطان تابستان که آفتاب در اسد باشد سرطان بباید
گرفتن و اطراف او دور کردن و شکم او پاک کردن و شستن و اندر کوزه نو نهادن
و کوزه را اندر گل حکمت گرفتن یک شبانروز و اندر تنور گرم که آتش از وی بیرون کرده باشند
نهادن تا خاکستر نشود لیکن بریان شود و اگر اندر شیشه آبگینه نهند بهتر باشد و کژدم
که در معجون عقرب بکار آید همچنین باید سوخت لیکن کژدم را اندر شیشه باید کرد تا آبگینه

تا هر چه با آب برود در بن عصاره گرد شود
و باقی را همی سودن و با آب در بن عصاره
میگردانیدن نسخه

رطوبت او را نگاه دارد و نشف نکند **عمل قیروطی** نخست روغن گرم باید کرد و موم اندر وی
گداختن و اندر ده درم روغن دو درم موم باید کرد تا دو درم و نیم و آنچه بوی ترکیب خواهند کرد از
عصارها و غیر آن اندک اندک اندر هاون برین موم روغن می باید افکند و پیوسته هاون همی
مالید تا هموار شود و مرهمها و ضمادها هم برین گونه باید ساخت خاصه آنچه اندر موم روغن بود
و هر موم روغن که کنند اندر فصل زمستان هر دو درم سنگ روغن دو درم سنگ
موم باید کرد و اندر فصل تابستان سه درم سنگ موم باید کرد **عمل روغنها** هر تخمی و گیاهی که
بروغن آن حاجت آید نخست از آنهم کوفته باید کرد و در روی چندانی آب کردن که دو انگشت
بالای دارو بود و دیگر روز بجوشانیدن و بدست بمالیدن و بفشاردن و پالودن و بسنگ
وزن آن آب روغن کنجد باوی بیامیختن و باتش نرم بجوشانیدن تا آب برود و روغن
بماند و اگر دارو بختر باشد از آتش ساعت می باید نخت و هر ساعت آب گرم زیادت
می باید کرد پس بمالیدن و بپالودن پس روغن بر افکندن و بجوشانیدن تا آب برود
و روغن بماند و اگر دارو نازکتر باشد دارو اندر قدحی کنند یا اندر شیشه و شیشه اندر دیگ نهند
در میان آب و بجوشانند تا دارو پخته شود پس بمالند و بپالایند و آب را با شیشه باز گردانند
و روغن بر افکنند و دیگر باره در میان آب نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
والله اعلم

باب ششم

از گفتار دویم اندر معجونهای بزرگ صفت تریاق فاروق از گزیدن افعی
و گزیدن همه انواع ماران و از زخم کژدم و رتیلا و سگ دیوانه خلاص دهد و مضرت همه
زهرها دیگر گشته است باز دارد و همه بیماریهای بلغمی و سودایی را زایل کند خاصه جذام
و خداوند فالج و صرع و سکته و لقوه و رعشه که از غلبه رطوبت بود و خداوند وسواس را
سود دارد و مردم را دلیر کند و خفقان بلغمی و سودائی و ضیق النفس بلغمی را و کسی که آواز
گرفته باشد و باطل شده سود دارد و درد بلغمی و شقیقه و دوار بلغمی را زایل کند و خداوند استسقا را

که از سردی جگر تولد کرده باشد و کسی را که بسرفه خون بر اندازد بسبب تری که رگهای سینه
و شش را سست گردانیده باشد و خداوند قولنج بلغمی را و خداوند پیچ را و قروح الامعا را
که از سودا و بلغم شود تولد کند سود دارد و خداوند درد گرده و مثانه را سود دارد و سنگ مثانه را
بریزاند و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض بسته و گرفتگی بول بگشاید و کودک را که اندر شکم
مادر مرده بود بیرون آرد و بادهای غلیظ که اندر احشا بود بشکند و آماسهای سخت که اندر جگر
و سپرز بود زایل کند و هیضه باز دارد و خداوند حب القرع را سود دارد و خداوند یرقان طحال را
سود دارد و خداوند شهوت کلبی را و خداوند تب نافض که گرم نشود سود دارد و حرارت
غریزی و روح را مدد کند و هر که اندر تن درستی بکار دارد باندازه حاجت مضرت زهرها
و بیماریها و وبائی از وی باز دارد و اندر بیماریهای حاده و صفراوی زیان دارد **اخلاط آن**
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال در بطرونس اندر عهد جالینوس ازین اقراص چهل و
شش مثقال میکردست اقراص افعی بیست و چهار مثقال اقراص اندروخوردن و پلپل سیاه
و افیون از هر یکی بیست و چهار مثقال و دارچینی در عهد اول دوازده مثقال بودست و ماخوس
در عهد جالینوس مقدم طبیبان بودست بیست و چهار مثقال میکردست گل سرخ تخم
شلغم دشتی و سیر دشتی که از القوردیان گویند و بیخ سوسن آسمانگون که ایرسا
گویند و غاریقون و رب السوس و روغن بلسان از هر یکی دوازده مثقال مر و زعفران
و زنجبیل و ریوند و بیخ کرگ که سطافیون گویند و بعضی گفته اند نباتی است که پنج انگشت گویند
و پودنه کوهی و فراسیون و فطراسالیون و فقاح الاذخر و اسطوخودوس و قسط تلخ و پلپل
سپید و دارفلفل و کندر و سکنطرا شیح و علک الانباط و سلیخه و سنبل هندی و جعده از هر یکی
شش مثقال لبنی سایل و تخم کرفس و سیسالیوس و تخم سپندان که از اخرف بابلی
گویند و اندر کتب مانعس نوشته اند و کمادریوس و نانخواه و کماقیطوس و عصاره
لحیة التیس و سنبل رومی که از اناردین گویند و ساذج هندی و مر و جنطیانا و تخم بادیان

طحال

دوازده مثقال

برین تخم اثر نهد

وکل مختوم و قلقطار نیم سوخته و حماما و وج و حب البلسان و هیوفاریقون و فو و میو و صمغ عربی
قردمانا و فوه و انیسون و آقاقیا از هر یکی چهار مثقال و قو چهار مثقال و اندر نسخت سرافیون
دو مثقال است و مقل الیهود و اندر نسخهٔ دیگر بدل مقل فوتست الیهود و جاوشیر و قنطوریون
باریک و زراوند گرد و باداروا از هر یکی دو مثقال و شیشکان زراوند طویل میکرو و ندو بان
زراوند گرد میکنند از بهر آنکه قویتر است جند بیدستر دو مثقال و اندر بعضی نسخها چهار مثقال
انگبین مصفی ده رطل بغدادی شراب شیرین طعم جندانکه جاوشیر و قنه و لبنی حاجت بود
و رب السوس و افیون و عصاره لحیة التیس و اقاقیا اندر شراب یا یا ماء العسل حل کنند
روغن بلسان جدا کانه اندر لختی ماء العسل حل کنند و داروها بدان ملتوت کنند یعنی بدان
بمالند و داروها که حل کرده باشند در شراب با انگبین بیامیزند و داروها دیگر اندر وی
بسرشند و اندر جنبره سیمین یا ارزیز یا صینی نگاه دارند جنین میگویند که این بهترین نسخهاست
نسخهٔ دیگر این نسخهٔ جالینوس از اندروماخس روایت کرده است و در بیمارستان
جندیشاپور بکار داشتند و گوشت افعی اندر تریاق اندروماخس آورده است بدان
تمام شده است اخلاط آن اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص الافاعی و اقراص
اندروخورون و پلپل سیاه و دارپلپل از هر یکی بیست و چهار مثقال برگ گل سرخ و برنج
سوسن آسمانگون و بیخ سوسن محکوک و تخم شلغم دشتی و اسقوردیون از هر یکی
دوازده مثقال روغن بلسان ده مثقال پلپل سپید و ریوند چینی و فطراسالیون و مر
صافی و قسط و زعفران و سلیخه و سنبل هندی و مشکطرامشیع و فراسیون و فقاح الاذخر
و پودنه کوهی و کندر و جعده و اسطوخودوس و فطراسالیون و بنابشت و علک البطم
و زنجبیل و اصل فیطافلون از هر یکی شش مثقال تخم کرفس و کمافیطوس و میعه و مو
و حماما و ناردین و طین مختوم و کمادریوس و فو و ساذج هندی و قلقطار مشوی و جنطیانا
و حب البلسان و انیسون و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و صمغ عربی و تخم بادیان و قردمانا

و سیسالیوس و هیوفاریقون و خرف ابیض و نانخواه و سکبینج از هر یکی چهار مثقال جند بیدستر
و زراوند طویل و فوه و تخم کزر دشتی و فقر الیهود و جاوشیر و قنطوریون باریک و بازرد
از هر یکی دو مثقال اندر نسخه دیگر افیون و غاریقون از هر یکی دوازده مثقال آورده اند نسخهٔ
دیگر این نسخهٔ خواجه ابو علی سینا اندر قانون آورده است اخلاط آن اقراص عنصل چهل و هشت
مثقال اقراص افعی و اقراص اندروخورون و پلپل سیاه و افیون از هر یکی بیست و چهار
مثقال سیر دشتی و گل سرخ و تخم شلغم دشتی و ایرسا و غاریقون و رب السوس
و روغن بلسان و دارچینی از هر یکی دوازده مثقال مر صافی و فراسیون و دارپلپل
و زعفران و زنجبیل و جعده و پودنه کوهی و فراسالیون و فطافیلون و ریوند چینی و قسط و برنج
الاهیمی اسطوخودوس و پلپل سپید و مشکطرامشیع و فقاح الاذخر و علک الانباط
و ریوند لبان و سلیخه و سنبل الطیب از هر یکی شش مثقال جنطیانا و خرف ابیض و لبنی
سایل و سیسالیوس و ناردین و نانخواه و کمافیطوس و کمادریوس و هیوفاریقون و طرداسب
و عصاره لحیة التیس و سنبل و ساذج هندی و انیسون و فو و تخم کرفس و تخم بادیان
و طین لحره و قلقطار مشوی و حماما و هوفاریقون و وج و حب البلسان و آقاقیا و صمغ عربی
و قردمانا از هر یک چهار مثقال دو فا   جاوشیر سکبینج فقر الیهود قنطوریون و زراوند مدحرج
و جند بیدستر از هر یکی دو مثقال و اندر بعضی نسخها پودنه جوباری و مصطکی و کثیرا و عود فاونیا
و زراوند طویل از هر یکی دو مثقال آورده اند زاک سبحون حلطاسوی العسل و اوزانها
اربعماه و اثنا و ثمانون مثقالا و جعل من العسل ضعفی الادویة و قیصر جمله سبعماه و اربعه فی
التریاق الف و اربعه و ثلثین مثقالا صفت اقراص الافعی بباید دانست که انواع افعی
بسیارست آنچه اندر تریاق بکار آید مارگیران از پارسی گرزه گویند و گفته اند افعی
ماده   باید که سرش گرد بود و پهن خاصه آنجا که نزدیک گردن بود و گردن باریک بود
سخت و باید که سرخگون بود و ماده باید و نشان مادگی آنست که اندر دهان او چهار

المراد الاحمر والابیض

دندان زهر بود که از نیش دندان گویند از هر جانبی دو و زر ایکی باشد و بهتر آن بود که بلون
اشقر گونه بود از بهر آنکه سیاه سخت زهرناک بود و سپید ضعیف بود و اشقر معتدل و دو زهر
ماده ضعیف تر از زهر نر بود و مخرج ثقل او و فرج او بر دنبال نزدیک بود و دنبال او دراز نباشد
و این مار را مارگیران کلته دنب گویند و جوان باید و تندرست و نشان جوانی آنست
که حرکتها او قوی باشد و زنده باشد و نشان درستی و قوت او آن باشد که سر برافراشته
دارد و چشمها او سرخ بود و تیز نگرد و شکم و پوست او صلب باید از بهر آنکه صلابت زنان
آن باشد که در تن او رطوبتها افزونی کمتر است و سپیدروی بهین باید از بهر آنکه نشان باشد
که دماغ او قویست و اندر میانه فصل بهار باید گرفت که آفتاب اندر ثور بود و اگر بهار طبع
طبع زمستان دارد آخر بهار یا در اول تابستان باید گرفت تا قوی باشد و ناوی گاه
او میان درختان نباید خاصه درخت بلوط و آب نزدیک نباید و اندر زمین شوره نباید لیکن
بصحرای پاکیزه باید و بهتر آن باشد که در حال گم او را بگیرند بکشند تا اضطراب بسیار نکند
و خشم آلود نشود و تشنه و بیمار نشود پس اگر تواند که او را بی رنج و بی آزار بیارند و پیش
طبیب بکشند صواب بود و کشتن او چنان باید که مقدار چهار انگشت از سر و دم او
بیک زخم بفکنند از بهر آنکه تولد زهر او اندر دهان و جانب سر او باشد و فضلها او
اندر جانب دنبال او باشد و چون کشته باشند بنگرند اگر از وی خون بسیار رود و تا دیرگاه
حرکت میکند نیک باشد و اگر زود از حرکت فرو ایستد ضعیف باشد بدین کار نشاید
و آنچه شایسته آید شکم او بباید شکافت و پاک کردن و پوست او باز باید کرد از بهر آنکه
پوست او و پوست همه جانوران فضلهائی که اندر تن بود قبول کننده است و آن را
باب صافی و اندکی نمک بباید شست بسیار پس آن را در آب صافی و اندکی نمک بدان مقدار
که شور نگردد و خوش طعم آید و شاخی چند شبت بباید پخت اندر دیگ سفالین نو پاکیزه
بار ریزانده و آهسته میباید پخت تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا شود

۲۷۱

پوشیده باید داشت و بباید نهاد تا سرد شود و آب از وی بپالاید پالوده نگاه باید
داشت و گوشت را از استخوان جدا باید کرد و بهاون سنگین کوفتن و چهار چند گوشت
نان سپید پاکیزه بریان و خمیر او خاسته کوفته و بیخته با وی می باید کوفت و می سرشتن تا هموار شود
اگر اندر سرشتن باب حاجت آید از آن کوشت او قطره قطره برمی باید چکانید و می کوفتن تا هموار
سرشته شود پس اقراص باید کرد بهین و باریک بوزن یکمثقال و اندر سایه خشک باید کرد
و از آفتاب و غبار و از باد و باران نگاه باید داشت و بامداد و شبانگاه می باید گردانید
تا هموار خشک شود و اگر هیچ نمی در روی باشد بر بنا باید داشت تا گره نگیرد و اندر خنبره چینی یا در
آبگینه نگاه باید داشت اما شبت اندر پختن از بهر آن باید که شبت تحلیل کننده است تا فضلها
بد را که اندر وی مانده باشد تحلیل کند و سرشتن اقراص با نان از بهر آن باید تا رطوبت را
نشف کند و گوشت را نگاه دارد و چون اقراص کرده باشند دست را بروغن بلسان بباید لیید
و اقراص را نیز هم بدان چرب باید کرد و نگاه داشت **صفت اقراص اسقیل** اسقیل پیاز کوهی است
بهترین آن باشد که لخت خرد نباشد و لخت بزرگ نه چه آنچه لخت بزرگ باشد رطوبت آن
بیشتر باشد و آنچه لخت خرد بود لختکها خشک باشد و آنچه میانه بود معتدل بود و رنگ ظاهر او
میل بسرخی دارد و باطن او سپید بود از اسرو بن بفکنند و اندر خمیر پاکیزه گیرند و اندر تنور آرمیده نهند تا خمیر
پخته شود همچون نان پس از تنور برارند و بنهند تا سرد شود و بگشایند و آن را از خمیر بیرون گیرند
و پوست او دور کنند و بکوبند تا چون مرهم شود و کرسنه تازه بگیرند و آرد کنند و آن را بدین
آرد بسرشند و بکوبند و می سرشته تا هموار سرشته شود اما اندر یک جزو اسقیل یا دو جزو
آرد سرشته است و دیگران یک جزو اسقیل کردند و یک جزو آرد پس چون هموار سرشته شود اقراص
کنند همچون اقراص افعی و دست را بروغن بلسان چرب کنند تا تیزی اسقیل باز دارد
و منفعت آرد کرسنه آنست تا زود رطوبت را نشف کند و نگذارد که گره گیرد و عفن گردد
اندر وی قوتی است که ارا از کرم که اندر رودها تولد کرده باشد پاک کند و مضرت زهرها

گزندگان بازدارد **صفت اقراص اندر خوردن** این اقراص را نسخها مختلف کرده اند اما این نسخت
اختیار چنین است بگیرند دار شیشعان و اساروان از هر یکی شش مثقال فقاح الاذخر دوازده
مثقال قصب الذریره شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال فو شش مثقال عود بلسان
شش مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه شش مثقال اقحوان سپید بیست مثقال مصطکی شش
مثقال زعفران دوازده مثقال همه را بکوبند و ببیزند و بشراب صافی ریحانی یا بماء العسل
سرشته و دست بروغن بلسان چرب و اقراص کنند چون اقراص اسقیل و اندر سایه خشک
کنند و نگاه دارند **نسخه دیگر** دار شیشعان شش مثقال قصب الذریره و قسط و عود بلسان
و اساروان و مر و حماما و جعده از هر یکی بیست و چهار مثقال مصطکی و اقحوان سپید و فو از هر یکی
شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال سنبل هندی شانزده مثقال ساذج هندی شانزده
مثقال مر صافی بیست و چهار مثقال **نسخه دیگر** دار شیشعان و قصب الذریره و قسط و اساروان
و عود بلسان و فو و حماما و فیه و مو و اقحوان سپید از هر یکی هژده مثقال زعفران دوازده مثقال
سنبل و ساذج هندی از هر یکی دوازده مثقال مر صافی بیست و چهار مثقال **نسخه دیگر**
که اندر بیمارستان جندیسابور بکار داشتند دار شیشعان شش مثقال فقاح الاذخر دوازده
مثقال قصب الذریره شش مثقال دارچینی و حماما از هر یکی بیست و چهار مثقال فو شش مثقال
زعفران دوازده مثقال **یاد کردن مدت قوت تریاق و آزمودن آن** اما باید دانست که تریاق را
کودکی و جوانی و پیری است نخست که از پس شش ماه رسیده شود حکم او حکم کودکی باشد
و هر روز قوت آن میفزاید اما در شهرهای گرم تا ده سال میفزاید و اندر شهرهای سرد تا بیست سال
میفزاید و حکم آن حکم ترعرع باشد پس هم بدین قیاس اندر شهرهای گرم ده سال بر آن قوت
بماند و اندر شهرهای سرد بیست سال و درجه آن درجه جوانی باشد پس اندر شهرهای گرم از پس
سی سال قوت آن نقصان همی گیرد تا چهل سالگی رسد و درجه آن درجه پیری باشد و اندر
شهرهای سرد از پس چهل سال نقصان همی گیرد تا شصت سالگی رسد از پس شصت سال

بدرجه

بدرجه هیچ نهاد و دیگر باز آید چون دوا المسک و غیر آن و مار گزیده را از جهت دفع مضرت زهرها
هر چه قویتر و تازه تر بود باید داد و آزمودن تازگی و جوانی آن چنان باشد که مردی را داروی
مسهل دهند و توقف کنند تا دارو در کار آید پس شربتی تریاق بدهند و اگر دارو را از کار باز
دارد تریاق تازه است و اگر باز ندارد یا پیر است یا مغشوش و آزمودن دیگر چنان است
که خروسی دشتی را بگیرند یعنی تذرو و او را یک شربت تریاق دهند پس ماری گرسنه را
بر وی فرو گذارند اگر از گزیدن آن مار بدان او خلاص یابد تریاق تازه باشد و اگر خلاص نیابد
یا پیر باشد یا مغشوش و اگر نخست مار بر وی فرو گذارند پس تریاق دهند همان بود و خروس
دشتی شرط از بهر آن کرده است که مزاج او خشک تر باشد تریاق در وی زودتر مدد آید
و دفع مضرت دارو بار دیگر توان آزمود چنانکه کسانی را که افیون و شوکران و مانند آن داده باشند
تریاق دهند و بنگرند تا مضرت آن دفع کند تریاق تازه باشد و اگر نکند پیر باشد یا مغشوش
بیان کردن مقدار شربت تریاق الجبادی و منفعت آن مار گزیده را یک مثقال اندر چهار اوقیه شراب دهند
و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال با یک درم سنگ سرطان نهری بریان کرده اندر
چهار اوقیه شراب دهند و کژدم زده را هم اندر شراب دهند و کسی را که زنبور زده باشد
اندر سرکه دهند و هم اندر سرکه حل کنند و بر آن موضع طلا کنند و از بهر دفع مضرت چیزها
زیانکار چون افیون و شوکران و فرفیون و ذراریح و مانند آن در شراب دهند و خداوند
شهوت کلبی را اندر مقدار سه اوقیه شراب ممزوج دهند و خداوند تب نافض را که گرم
نشود نیم درم اندر آب گرم دهند و خداوند یرقان طحال را یک ترمس اندر طبیخ اساروان
دهند و خداوند استسقا را یک بندق با سرکه ممزوج دهند و خداوند ضیق النفس را
یک ترمس اندر یک وقیه اندر سکنگبین عسلی دهند سه روز و خداوند سرفه بلغمی را و خداوند درد
سینه را و درد پهلو را چند یک ترمس اندر ماء العسل دهند یا اندر جلاب و خداوند تب بلغمی را
یک ترمس اندر سه اوقیه شراب دهند یا اندر آب گرم و خداوند صرع را اندر سکنگبین

عفصلی حل کنند و بدان غرغره فرمایند و هم اندر سکنکبین عفصلی دهند ب روز و خداوند صلع
و شقیقه را هم با سکنکبین عفصلی دهند و هم بدان غرغره فرمایند و خداوند فالج و لقوه و رعشه و مانند
آن با ماء الاصول دهند و خداوند جذام را اندر ماء الجبن دهند و خداوند برص اندر ماء العسل دهند
و خداوند قولنج را اندر طبیخ بادیان و زیره دهند و خداوند حب القرع را اندر طبیخ قیسوم
دهند و کسی را که اندر معده و امعا باد و نارنجه دارد اندر طبیخ زیره دهند و خداوند درد گرده
و مثانه را اندر طبیخ کرفس دهند و خداوند اسهال خونی را و خداوند قرحه امعا را با آب
سماق دهند و خداوند هیضه را مقدار دو دانگ با شراب سیب دهند و خداوند نفث را
در اول علت با سرکه ممزوج دهند و در آخر علت با ماء العسل دهند و کسی را که آواز باطل شده
باشد اندر ماء العسل دهند و اگر تریاق بی ماء العسل اندر دهان گیرد و نگاه دارد تا بگداز دو سود
باشد و از جهت حیض که باز گرفته باشد و از جهت بچه که اندر شکم باشد اندر طبیخ سداب دهند
یا اندر طبیخ مشکطرامشیع یا اندر طبیخ ترمس و ابهل **صفت مثرودیطوس** این نام پادشاهی
بود است که این معجون ساخته است و این نام نام اوست و داروها این معجون اندر بیماریها
گوناگون آزموده است و اندر دفع مضرت زهرها نیز آزموده است تا اندران وقت که
اندروماخس که کوشت افعی اندر تریاق فاروق زیادت کرده اندر داروها زیادت و نقصان
کرد تریاق تمام گشت و اندر دفع مضرت زهرها قویتر آمد و اما اندر دیگر منفعتها این معجون
مثرودیطوس با تریاق برابر است و اندر بعضی کارها از تریاق نافعتر است خاصه اندر
قوت باه و شهوت آن و هر چه اندر منفعت تریاق یاد کرده آمده است و منفعت این معجون
همان است لیکن از این شربتی اندک زیادت تر از تریاق باید **اخلاط آن** زعفران ده درم
و غاریقون و زنجبیل و کثیرا و دارچینی از هر یکی ده درم ساذج هندی و کندر و خردل سپید
و اذخر و عود بلسان و اسطوخودوس و قسط و سیسالیوس و کماقیطوس و مقل و علک البطم
و دارپلپل و لحیة التیس و جند بیدستر و ساذج هندی و میعه و جاوشیر از هر یکی هشت درم

سلیخه و سنبل سپید و پلپل سیاه و جعده و سوربخان و اسقوردیون و دوقو و اکلیل و خطیانا و روغن
بلسان و اقراص فرفیون و مقل از هر یکی هفت درم سداب دو درم اشق و نار دین
و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا و تخم بادیان از هر یکی پنج درم فوه و اقاقیا
و سره اسقنقور و بزر هوفاریقون از هر یکی چهار درم و نیم شراب ریحانی کهن چندانی که عسلها
بدان حل شود و انگبین مصفی دو بار چند همه داروها سرشند چنانکه رسم است و از پس شش ماه
بکار دارند این نسخه تمامترین است و اندرین نسخه سیزده داروست که اندر نسخه جالینوس
نیست و آن غاریقون است و سوربخان و سداب و اشق و سلیخه و اسارون و کثیرا
و اسطوخودوس و اکلیل الملک و عود بلسان و پلپل سیاه و مقل و اندر نسخه جالینوس
دو داروست که اندرین نسخه نیست و آن بیخ سوسن است و اندر نسخه شابور تخم سداب است
و اندرین نسخه نیست و خطیانا پنج درم است **صفت اقراص فرفیون** که اندرین معجون‌ها بکار آید
مویز دانه بیرون کرده چهار درم علک البطم هشت و چهار درم اذخر و مر از هر یکی دوازده درم
دارچینی و مقل و اظفار الطیب از هر یکی سه درم سنبل رومی و پوست سلیخه و اکلیل الملک
و سعد و حب الغار از هر یکی سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم فوة الیهود دو درم و نیم
و اندر بعضی نسخها دو درم و نیم اسارون است و اندر نسخه دیگر دو درم و نیم دارشیشعان
صفت تریاق اربعه پیش از آنکه تریاق فاروق ساخته شد تریاق این بوده است مضرت زهر
جنبندگان زیانکار باز دارد چون کژدم و عنکبوت و مانند آن و خداوند بیماریهای سرد را
سود دارد خاصه صرعی که ناگاه افتد و خفقان را که از سردی و تری بود و بادها غلیظ را که اندر
معده و امعا بود و اوجاع مفاصل که از سردی بود **اخلاط آن** خطیانا رومی و حب الغار
و زراوند طویل و مرحانی از هر یکی راست راست یکیک بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی
بسرشند شربتی یک مثقال اندر آب گرم و بعضی طبیبان بجای مر قسط کردند و بسیار بحث
میکویند اندر نسخها بجز و زعفران زیادت کردند و بعضی بجای زراوند طویل مدحرج کردند

از بهر آنکه مدرج قوی‌تر است **صفت تریاق ثمانیه** از پس تریاق اربعه تریاق ساختند
و منفعت این زیادت است **اخلاطان** زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار
و مر صافی و قسط مر و جنطیانا و عروق از هر یکی راست بار است همه را بکوبند و با انگبین سرشند
شربتی یک مثقال **صفت تریاق الطین** این تریاقیست آزموده کسی را که زهر داده باشند یا جانوری
زهرناک گزیده باشد این تریاق بدهند قی همی آرد تا قوت زهر از تن بیرون برد و تا قی
همی آرد همی باید داد و اگر تهمتی افتاده باشد که زهر داده‌اند و نداده باشند بدین تریاق
پدید آید که داده‌اند یا نه از بهر آنکه در هر تن که زهر نباشد هر چند که این تریاق دهند قی نیفتد
اخلاطان حب الغار و گل مختوم راست بار است هر دو را بکوبند بروغن گاو چرب کنند
و با انگبین بسرشند **صفت شلیثا** خداوند بیمار بهیا اسپ در او بلغمی را و سودای اسود دارد
چون صرع و لقوه و سکته و فالج و رعشه و خفقان و دیوانگی و سودای و بیماری رحم را چون
اختناق رحم و کودک را در رحم نگاه دارد و تقطیر بول ایشان دارد و اوجاع مفاصل که از بلغم بود
سود دارد ابو علی سینا میگوید این ترکیبی است عجب و طبیبان از وی این منفعتها ضمان کنند
و من از وی اثری بزرگ ندیدم جز آنکه استرخاء زبان و گوفتگی زبان را سود دارد و آنچه میگویند
که این معجون مشوش است بروی اعتراض نیست و سخن او مقبول است و عجب‌تر آنست که
نسخها این معجون همه مشوش است و هر نسخه که اندر کتابست یکی با یکی برابر نیست هم
اوزان داروها و هم ترتیب او متفاوت است و من از جهت معروفی این معجون از نسخها نوشتم
اخلاطان مشک و کافور و عنبر از هر یکی دو درم مروارید ناسفته و زعفران از هر یکی از
هر یکی دو درم زر و سیم از هر یکی نیم درم حماما و تخم هزار اسفند و فرفیون و اشنان
و تخم کرفس و تخم سداب و سکبینج گاو کوهی و گوگرد سرخ و زرد خربق سپید و ماهیزان
و حب المحلب و عود بلسان و هزار جشان و سپندان از هر یکی دو درم فقاح الاذخر و سلیخ
و جوز بوا و جند بیدستر و بزر الرجله و تخم کرز از هر یکی ده درم زرنب و کندر و زاک

وشونیز

وشونیز و سکبینج روباه و بیخ کبر از هر یکی ده درم ابریشم خام و تخم شبت و بیخ آن و زرنباد
و درونج و زنجبیل و جنطیانا و لسان العصافیر و ملح هندی و عاقرقرحا و لسبد و سنبل و فقاح
دذو قوه و بزر قطونا از هر یکی چهار درم قرنفل و اسارون و سلیخه و قسط و قاقله و بسباسه
از هر یکی هشت درم بسباسه و ایرسا از هر یکی دو درم نعناع خشک سیت عدد سلیخه
منقی و عیدان السلیخه از هر یک نیم درم فقاح الاذخر ده درم تخم بادیان و زوفا خشک از
هر یکی دو درم سعتر پارسی و سعتر کوهی بتازی از هر یکی چهار درم بادآورد و کره گاه که اندر دیوار
کهن باشد و بتازی آلتین بالیه فی الحیطان گویند و ریوند چینی از هر یکی هفت درم سنبل
و بلیل سیاه و دار فلفل و زراوند مدحرج و بزر البنج از هر یکی سیت درم جوز هند و دو درم
و چهار دانگ شکوفه بید و بیخ کسنه و بهوم المجوس و جعده و عصاره ایرسا و دار شیشعان
و قیسوم از هر یکی یکدرم انگدان سیاه چهار درم اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ
شعر الغول و اصابع صفر و کشت برکشت و حلتیت و سکبینج و جاوشیر از هر یکی دو درم
خاک چهار راه که بتازی تراب اربعه طرق مربعه گویند چهار درم و اندر بعضی نسخها داروها
زیادتست بدین ترتیب زرنب و اسغند سپید از هر یکی دو درم بیخ خیری سرخ چهار درم
محکت چهار درم شکوفه خیار چهار درم قردمانا یکدرم ریوند چینی و حب بلسان و عود
بلسان و حب الآس مصری و مختوم الملک و حجر و حلتیت منتن از هر یکی درم خیربوا
سه درم حب البلسان مقشر چهار درم طباشیر یکدرم و کشوث و کهربا و مورد و اسغنغم
و جفت افریدوا بهمن و مغاث و مرماحوز و بهمن سرخ و سپید از هر یکی دو درم افیسون
سه درم درمنه که بتازی شیح گویند نمک طبرزد و نمک خمیر و دوقو و فطراسالیون و عصاره
سوسن و عصاره غافت از هر یکی سه درم پوست ترنج خشک و عود خاینا از هر یکی چهار درم
جوز مغز بیخ درم مقناطیس شش درم بوره کوهی و بادام از هر یکی هفت درم داروها
خشک را بکوبند و صمغها و عصارها اندر شراب حل کنند و با انگبین مصفی بسرشند و یک بیخ هند

تا شراب لختی برو دو دار و باد کوفته و بیخته در وی کنند و سبر شنند و شش ماه نگاه دارند
شربتی چند نخود بآب گرم **نسخهٔ دیگر** مشک دو درم مروارید دو درم نخاله زر و سیم
از هر یک نیم درم عنبر چهار درم زرنب نیم درم ابریشم چهار درم مقل و سنبل الطیب از
هر یکی چهار درم زعفران دو درم زرنباد و درونج از هر یکی چهار درم بیخ سوسن آسمانگون
یکدرم حماما دو درم مصطکی نیم درم ساذج هندی ده درم حب البلسان نیم درم بسفایج یکدرم
تفاح دو عدد و عود و سلیخه از هر یکی یکدرم بلیل سپید و تخمیس و بیخ شبت از هر یکی چهار درم
قسط مر هفت درم جوز بوا ده درم خیار چنبر ده درم فرفیون دو درم فقاح الاذخر ده درم
تخم شبت و جنطیانا رومی و شکوفه لسان العصافیر از هر یکی چهار درم تخم هزار اسپند
و تخم بادیان از هر یکی چهل درم چوب پرسیاوشان هشت درم نمک هندی چهار درم
شونیز نیم درم سعتر پارسی چهار درم زاج کفشگران و اشنان نبطی از هر یکی دو درم تخم
کرفس و تخم سداب اشنه و گوگرد زرد از هر یکی دو درم سرگین کاد کوهی یا بز کوهی
دو درم باد آورد هفت درم بزر الجرجر دو درم ابهل چهار درم بلیل سیاه و دار بلیل
و بزر البنج از هر یکی سه درم عاقرقرحا چهار درم افیون هشت درم تراب المرتعات من [illegible]
چهار درم زراوند طویل هشت درم زراوند مدحرج چهار درم ریوند چینی هفت درم بزر البرو
تخم گشنه چهار درم و دانگی اکلیل الملک چهار درم بزر قطونا و اسفند از هر یکی چهار درم کافور
و خربق سفید و سیاه و سعد و میعه تر و مامیران چینی و تخم بلیون از هر یکی دو درم اصابع الصفر
الغول و بیخ کشنه و کست ترکشت از هر یکی دو درم عود بلسان دو درم ماء الشونیز و ماء
الشوک از هر یکی یکدرم حب المحلب یکدرم بیخ خردل سپید و عقد التین البالی فی الحطان از
هر یکی هفت درم سرگین روباه نیم درم پوست بیخ کبر نیم درم هزار جشان و اسپندان
از هر یکی چهار درم سرشند چنانکه گفته اند و شش ماه نگاه دارند شربتی یک نخود سنگ
در آب کرفس و آب بادیان اگر اندر مینی افکنند چند یک دانه گندم بآب شهد انج

هردو

هردو نسخه ابو علی سینا اندر کتاب قانون آورده است **نسخهٔ سیم** صاحب کتاب کامل
الصناعة در کتاب خویش آورده **نسخهٔ آن** مشک خالص دو درم مروارید و زعفران
و جند بیدستر و خیر بوا و دلق و ساذج هندی و فقاح اذخر از هر یکی ده درم نخاله زر
و سیم از هر یکی نیم درم بلیل سپید و بیخ شبت از هر یکی چهار درم قرنفل و سنبل طیب از هر یکی
هشت درم بیخ سوسن آسمانگون یکدرم حماما دو درم مصطکی سه درم حب البلسان نیم درم
بسباسه یکدرم تفاح هشت عدد قسط مر هشت درم فرفیون دو درم تخم شبت و جنطیانا
و شکوفه لسان العصافیر از هر یکی چهار درم چوب پرسیاوشان هشت درم نمک هندی
چهار درم قاقله هشت درم تخم هزار اسفند و تخم بادیان از هر یکی شش درم شونیز نیم درم
سعتر پارسی چهار درم زوفا خشک شش درم زاج کفشگران نیم درم اشنان نبطی تخم
کرفس و تخم سداب و اشنه و گوگرد زرد از هر یکی دو درم سرگین گاو کوهی یا سرگین
بز کوهی دو درم باد آورد هفت درم بزر الجرجیر ده درم ابهل چهار درم بلیل سیاه و افیون وا
ودار بلیل و بزر البنج الابیض از هر یکی بیست درم زراوند مدحرج چهار درم ریوند چینی
هفت درم بزر البرو فوا دو درم سدق هندی چهار درم و نیم بزر قطونا و سبد از هر یکی چهار
درم و دو دانگ قفر الیهود چهار درم کافور خربق سیاه و سپید و سعد و میعه و مامیران چینی
و تخم بلیون از هر یکی دو درم اصابع صفر و دار شیشعان و پرسیاوشان و بیخ هندبا
و کشت برکشت از هر یک دو درم ماء الشونیز و ماء الشوکه از هر یکی یکدرم عقد التین البالی
فی الحیطان هفت درم سرگین روباه و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم هزار جشان و سپندان
از هر یک چهار درم سرشند چنانکه رسم است **صفت مخلص اکبر** و سولیطرا نیز گویند صرع و فالج
و تشنج بلغمی و نقرس و اوجاع مفاصل و رعشه و صداع کهن و دوار و درد دندان
و وسواس را سود دارد خداوند درد چشم بلغمی را سود دارد و ماده تهاه از چشم
باز دارد و پس اگر چشم را آب گشاده باشد در چشم کشد از معاودت ایمن کند

و خداوند درد سینه و پهلو و شراسیف را و رماد الجبل ... بهند سود دارد و کسی را که بقی خون بر آید در آب پسان الحمل یا در آب عصا الراعی بدهند سود دارد و خداوند درد معده و آروغ ترش و بادها و درد سپر را در آب بادیان بدهند سود دارد و یرقان طحالی را زایل کند و گونه روی صافی کند و قروح مثانه را سود دارد و بول را بادرار بیارد و بر قضیب طلا کنند شهوت جماع بجنباند و نعوظ پدید آرد و تنها کهن را زایل کند و آماسها را تحلیل کند و اندر حقنه بکار دارند شکم اطلاق کند و مضرت زهرها جانوران باز دارد **اخلاط آن** مر صافی و سلیخه و اذخر از هر یکی یک وقیه و نیم جند بیدستر و فطراسالیون از هر یکی یازده مثقال کرفس و واقیه سیساالیوس یکمثقال انیسون ده مثقال قسط مر و دارچینی و اقراص آبار معهود اندر نسخه دیگر اندرو ماعیاد میعه تر و اسارون از هر یکی شش مثقال پلپل سپید دوازده مثقال دارپلپل چهار مثقال سنبل هفت مثقال حماما و زعفران از هر یکی چهار مثقال افیون ده مثقال انگبین مصفی سه بار چندوزن دارو با بسرشند و شش ماه نگاه دارند شربتی از یکدرم تا یکمثقال **صفت اقراص که اندرین معجون بکار آید** بگیرند حماما و دارشیشعان و قسط مر و قصب الذریره و دارفلفل و پلپل سیاه و نانخواه از هر یک سه مثقال دارچینی و مصطکی و زعفران از هر یکی شش مثقال همه را بشراب صافی بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند **صفت سرکه داروی پارسی** از جمله داروها پارسیانست منفعت آن همچون فلونیا و تریاق و سلیثات و اندر قولنج سخت سودمندست **اخلاط آن** زعفران و بزر البنج الابیض از هر یکی یک سیر افیون و فرفیون از هر یک بیست درم سنبل و لبنی از هر یکی دو ستیر ساذج هندی و قرنفل از هر یکی چهار درم فلفل سفید دو درم مروارید ناسفته و نوشادر و تخم سداب و کافور و مشک و قاقله و دارچینی و سلیخه از هر یک یکدرم قسط هشت درم تخم بزر اسفند و عاقرقرحا و دارپلپل از هر یک چهار درم سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر از هر یک دو درم زرنباد و درونج و روغن بلبسان از هر یک هشت درم و اندر بعضی نسخها مر چهار درم با انگبین مصفی بسرشند

و پس از شش ماه بکار دارند شربتی از یکدرم تا یکمثقال **معجون الفلاسفه** و ماده الحیوة نیز خوانند فضلها بلغمی را بگدازد و شهوت طعام آرد و قوت هاضمه را یاری دهد و آروغ آرد و قوت حفظ زیادت کند و خرد بیفزاید و مردم را القوت جوانی باز آرد و خداوند سلس البول را سود دارد و منی را زیادت کند و درد پشت و درد تهیگاه و مفاصل را سود دارد **اخلاط آن** پلپل دارپلپل زنجبیل دارچینی آمله بلیله شیطرج زراوند مدحرج و بیخ بابونه منو خلنوزه جوز هند و خصیة الثعلب از هر یک یک اوقیه تخم الجزر نیم اوقیه نبات حب العنب سی اوقیه این گوشت مویز باشد بیرون کنند و بکوبند چنانکه پوست از وی جدا شود داروها با وی بکوبند و با هم بسنگ همه انگبین دو بهر بسرشند شربتی دو درم **معجون نوش دارو** این معجون هندویست مجربست آزموده گونه روی صافی کند و زردی روی ببرد و بوی دهان خوش کند و بوی عرق خوش کند و جگر را سخت سودمندست و پیش از طعام و بعد از خوردن روا باشد **اخلاط آن** گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هر یکی سه درم قرفه و زرنب و زعفران و بسباسه و قاقله و تال و جوز بوا از هر یک دو درم داروها بکوبند و بیامیزند و یک رطل بغدادی شیر آمله اندر چهار من و نیم آب بپزند تا دو بهره دو ماند و بپالایند و یک ماند با این عسل یا این آب بجوشانند تا قوام گیرد و داروها بدان بسرشند و می جنبانند بچوب بید تا نیک سرشته شود شربتی از یکمثقال تا دو مثقال **معجون دیگر** این هم هندویست این منفعت معجون دیگر نزدیکست چشم را روشن کند و معده را پاک کند و طبع را نرم کند و خداوند بواسیر را سود دارد **اخلاط آن** بلیل دارپلپل و هلیله سیاه و بلیله و آمله و قنطوریون از هر یک ده استار است همه را بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **صفت تریاق** خواجه ابو علی سینا ساخته است و من این تریاق ساختم و آزمودم از وی منفعتهای بسیار یافتم دل را قوت دهد و قوت باه زیادت میکند و منفعت معجونها دیگر که یاد کرده آمد از وی یافته شود

اخلاط آن پوست ترنج و خنطیانا و مر و حب بلسان و برگ بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و زرنباد و عود و درونج از هر یک چهار درم مشک تبتی و عنبر از هر یک یکمثقال قسط و دارچینی و وج و وز و ناردین و افسنتین از هر یک سه درم فو و مو و فطراسالیون از هر یک دو درم و نیم بزرالجرجیر شلغم و تخم گندنا و لسان العصافیر و حب العلل از هر یک دو درم و نیم افیون سه درم همه را بکوبند و با نگبین برسرشند چنانکه رسم است شربتی یکمثقال از پس شام

نسخه دیگر هم ترکیب او حب بلسان و قسط مر و خنطیانا و دارچینی و بلیل سپید و عود هندی فطراسالیون از هر یک جزو مشک نیم جزو جندبیدستر ربع جزو همه را بکوبند و با نگبین برسرشند

معجون یاقوت این نسخه هم ترکیب اوست و سواس و خفقان و ضعیفی دل و علتهاء مزمن و علت معده و جگر و سپرز و قولنج و اوجاع مفاصل و تبهاء کهن را سود دارد

اخلاط آن یاقوت سرخ رمانی یکمثقال حجر لسب و عقیق از هر یکی دو درم زر طلا دو دانگ سیم دانگی این جواهر را بکوبند و بسایند و زر و سیم مبرد کنند با جواهر بصلابه بسایند و در آب برهکانند تا مهرا شود و پس بگیرند غاریقون و افتیمون و بلیل و زنجبیل و قرنفل و مرزنگوش از هر یکی چند نیم وزن جواهر و زر و سیم که جمله کنند و بگیرند حجر ارمنی و حجر لاژورد و نمک نفطی و زرنباد و درونج و بهمن سرخ و لسان الثور از هر یک ثلث وزن جواهر و زر و سیم و بگیرند سنبل افریطی و موا و ناردین و حماما و وج و ساذج هندی و دارچینی و سعتر و حاشا و زوفا و زیره از هر یکی ربع وزن جواهر و زر و سیم و بگیرند ثمن وزن جواهر و زر و سیم و بگیرند عاج ثمن وزن همه را بکوبند و بسایند و بیامیزند و بعسل بلیله برسرشند الشربة مثقال

مفرح معتدل مروارید پنج درم بسد پنج درم کهربا دو درم و نیم صندل سرخ و سپید از هر یک چهار درم لسان الثور پنج درم فلنجمشک و تخم بادرنجبویه از هر یک دو درم زعفران یکدرم کافور دو دانگ عنبر چهار دانگ مشک دانگی عود یکمثقال کشنیز خشک دو درم و نیم تخم خشخاش دو درم بنفشه دو درم گل ارمنی دو درم بشراب برسرشند معجون جالینوس

کرده

٢٨٤

کرده و مثانه سرد را گرم کند و سده بگشاید اخلاط آن بلیل سپید و سیاه و حماما و قسط و سنبل الطیب و قصب الذریره و ساذج هندی و زعفران و بزر الکرفس و انیسون و عاقرقرحا و بزر الانجره و بزر سداب خشک از همه برابر بکوبند و بیزند و با نگبین مصفی برسرشند شربتی یکدرم در ماء العسل یا در آب بادیان و آب کرفس معجون برسیس خداوند نقرس و اوجاع مفاصل و خداوند استسقا و یرقان و اوجاع کلیه و معده و قروح امعا و دوار را سود دارد و با وجاع مفاصل و نقرس معروف است و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و تشنج و استرخای اعصاب را سود دارد و فضلها که اندر گرده و مثانه بود فرو آورد و حیض بگشاید اخلاط آن غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و فرفیون و فو و زوفا خشک از هر یکی یک وقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه همه را بکوبند و بیزند و با نگبین مصفی برسرشند و اندر ایام ربیع بکار دارند شربتی از یکمثقال تا دو درم نسخه دیگر غاریقون و وج و اسارون و قردمانا و تخم سداب و فرفیون و فو و زوفا خشک از هر یکی دو اوقیه نانخواه قرنفل از هر یک دو اوقیه قنطوریون باریک هشت اوقیه مر و سنبل و پودنه کوهی و فطراسالیون از هر یک دو اوقیه قسط و سلیخه و زراوند طویل از هر یک سه اوقیه مر و سنبل پودنه کوهی و فطراسالیون از هر یک دو اوقیه فراسیون و جعده از هر یکی شش اوقیه کمادریوس و کماقیطوس و اسقوردیون از هر یکی هشت اوقیه همه را بکوبند و با نگبین برسرشند معجون قیاد الملک نقرس و اوجاع مفاصل را باز دارد و خداوند تبهاء کهن را و اوجاع طحال و بادهاء غلیظ و سرفه و ضیق النفس و قروح الامعاء از بلغم شور بود سود دارد و درد چشم و درد گلو را سود دارد و تندرستی بر مردم نگاه دارد اخلاط آن تخم سداب دشتی و فراسیون و اسقوردیون و کماقیطوس و جاوشیر و خنطیانا و اسطوخودوس و قردمانا و میعه تر از هر یک پنج مثقال زعفران و مر و قسط و بلیل سپید و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ تفاح و اشق و پودنه و تخم بادیان و بذر حرحر و بزر گل سرخ و حب بلسان از هر یک سه مثقال دارچینی

هشت مثقال سلیخه یک اوقیه عصاره غافت و کاشم و بذر الجنجذ قون و صمغ و عصاره شبرم آب
حل کنند و داروها خشک بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند **معجون دیگر** این معجون خداوند
نقرس بلغمی را سود دارد **اخلاط آن** هلیله زرد پنج درم عاقرقرحا پنج درم فلفل سپید درمی و نیم
زیره هفت درم راسن خشک چهار درم زنجبیل دو درم انیسون نیم مثقال همه را بکوبند
و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی از دو درم تا دو مثقال **معجون دیگر** نقرس بلغمی را سود دارد
اخلاط آن سورنجان پانزده درم حنا و برگ کبر و پوست بیخ کبر و فلفل سیاه و زنجبیل و زیره
کرمانی از هر یک دو درم نوشادر و نمک هندی و کفک دریا از هر یک درمی و نیم
میوه خشک یکدرم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال آب گرم بدهند
بوقت خواب **نسخه دیگر** سورنجان شش مثقال پوست بیخ کبر و فلفل و دارفلفل و حنا و زیره
کرمانی از هر یکی مثقال نوشادر و نمک نفطی و کفک دریا و میوه خشک از هر یک نیم مثقال
زبد دو مثقال هزار اسپند و زنجبیل از هر یک دو درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی
بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم **صفت تنجرینا بزرگ** این معجونیست آزموده خداوند
مزاج سرد و بیماریهاء سپرز را و بادهاء غلیظ را و درد [illegible] و قولنج و عسر البول بلغمی را
سود دارد و سپرز [illegible] میگشاید و صلابت از او تحلیل کند و تخمه را زایل کند **اخلاط آن** جندبیدستر
و افیون و دارچینی و اسارون و فو و مو و وج و قوا از هر یکی یک مثقال مر و فلفل و دارفلفل و بزرد و قسط
از هر یکی شش مثقال زعفران نیم درم با انگبین یکبار زند و داروها خشک بدان بسرشند
و ششماه بگذارند تا برسد شربتی نیم مثقال آب گرم **نسخه دیگر** جندبیدستر و فلفل سیاه
و افیون از هر یکی دو درم دارچینی و فو و مو و وج و قوا و اسارون از هر یک دو درم
فلفل و دارفلفل و بزرد و قسط و مر صافی از هر یکی شش درم زعفران ربع یک اوقیه و اندر نسخه
دیگر زنجبیل یک اوقیه و میوه تر سه اوقیه **نسخه دیگر** جندبیدستر و زعفران و فو و مو و وج و قو
و اسارون و افیون و دارچینی و فلفل سپید از هر یکی دو درم قسط یکدرم بسرشند چنانکه رسم است

افیون لـه

ازبهت بادها که اندر رحم پدید آید و از جهت باز گرفتن حیض و فرزند نابودن جندبیدستر باقلا بروغن
سوسن حل کنند و پشم پاره بدان آلوده بخویشتن بردارند و اگر بروغن بادام تلخ حل کنند
روا باشد بوییدن سود دارد و دود کردن هم و این چنان باشد که معجون بر آتش نهند و قمع
بر زیر آن نهند و سر نایژه قمع بخویشتن بردارند و از جهت درد سینه و سرفه و از جهت کلبه و
عسر البول اندر شراب صافی خورند **نسخه دیگر** از قراباذین حسین بن اسحق قردمانا و زیره
کرمانی و تخم کدو از هر یک سه درم جندبیدستر و دارچینی و افیون از هر یکی دو درم فو و مو
و فطراسالیون و فلفل سیاه و دارفلفل و بزرد و قسط از هر یکی شش درم زعفران سه درم نانخواه
یک اوقیه میوه تر سه اوقیه بسرشند چنانکه رسم است **صفت امروسیا** صلابت جگر و سپرز را
سود دارد و سده بگشاید و ادرار بول کند و سنگ گرده بریزاند و اندر ابتدا استسقا
سخت سودمند بود **اخلاط آن** دوقو و زیره کرمانی و عود بلسان و سلیخه و قردمانا و جعده
اذخر و تخم کرفس از هر یک یکدرم فلفل و قسط و فلفل سپید از هر یک نیم درم مر سه درم حب الغار
ده عدد وج و زعفران از هر یک دو درم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی چند یک
فندق اندر آب **صفت القردیا** این معجون بلادر است سستی عصبها و صرع را و فراموشی
و درد سر بلغمی و بیماریهاء سرد که اندر معده و جگر و سپرز و گرده باشد و فالج و لقوه و بیماریهاء
رحم و بهق و جذام و همه بیماریها که از سودا و بلغم خیزد سود دارد **اخلاط آن** سنبل و ساذج هندی
و حب البلسان مقشر و قرنفل از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن آسمانگون
یک اوقیه عسل بلادر پنجدرم پوست بیخ بادیان اندر سه رطل بغدادی آب فرغار کنند
یکشبانروز پس بجوشانند نیک و بپالایند و هم سنگ داروها سه بار انگبین مصفی با این
سرکه بجوشانند تا سرکه برود و انگبین بقوام آید پس داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و از
پس ششماه بکار دارند شربتی یکدرم و آب گرم و خداوند فالج و لقوه را اندر طبیخ شبت
دهند اندر بعضی نسخها عسل بلادر دو مثقال و مصطکی دو مثقال و بیخ سوسن آسمانگون دو اوقیه

زنجبیل و صبر از هر یکی یک اوقیه انگبین دو رطل بغدادی **نسخهٔ دیگر** هلیله کابلی و بلیله و آمله
از هر یک سی و پنج درم شونیز بیست و چهار درم سعد و عسل بلادر هر یک شش درم [illegible] دو درم
و در بعضی نسخها هفت طباشیر شش درم بلیله و دار بلبل و زنجبیل و طلمویه و افسنتین از هر یک دو درم
و در بعضی نسخها تربد ده درم باشد سیصد درم باشد را حل کنند و داروها بدان بسرشند و ششماه
در میان جو نگاه دارند و اگر بعوض بایند انگبین کنند رواست شربتی از یکدرم تا دو مثقال
مفلوج را نخست چند روز ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر و حب شیطرج و مانند آن استفراغ
کنند چند بار و از پس هر استفراغی شربتی ازین معجون بدهند **صفت دحمرثا** سده جگر
و سپرز را بگشاید و بادها را بشکند و سرفه بلغمی را و ضیق النفس و استسقا و یرقان کاز سده
باشد زایل کند و حیض فرود آرد **اخلاط آن** تخم هزار اسپند بکمین و نیم کند ده درم زراوند دراز
از هر یک بیست درم زرنباد و درونج از هر یک چهار درم مصطکی و حب البلسان و زعفران
و اکلیل الملک و سنبل طیب از هر یک ده درم افیون و زنجبیل و قسط و سلیخه از هر یک استیر
اندر نسخه‌ای افیون این چهار از هر یک دوازده درم سعد و استیر صبر دو استیر سقوطری
چهار درم قرنفل شش درم خربق سپید و گل سرخ و شونیز از هر یکی سه استیر و در نسخه‌ای افیون
بلبل هشت انگبین دو بار هم سنگ داروها **نسخهٔ دیگر** این نسخه را در بعضی کتابها بادمهرج [illegible]
و منفعت این همچون نسخهٔ نخستین است **اخلاط آن** زرنباد و درونج و افیون و جند بیدستر
و عاقر قرحا و بلبل و سلیخه (دار بلبل نسخه) و موم المحوس و بزر البنج الابیض و قسط و لبنی و جاوشیر و زعفران
از هر یک شش درم حلبه هفت درم مروارید ناسفته دو درم بهرز دو مر از هر یکی دوازده درم
انگبین دو بار هم سنگ داروها **معجون قداذیقون** معده را گرم کند و بادها را بشکند و خداوند
درد معده را و امعا را سود دارد **اخلاط آن** زعفران و انگدان و تخم سداب و تخم کرفس
و زنجبیل و جاوشیر و مغز جلغوزه از هر یک شش درم مغز بادام تلخ و کندر از هر یک ده درم
بلبل هشت درم انگبین دو بار هم سنگ داروها تا سه بار شربتی یکمثقال تا دو درم **نسخهٔ دیگر**

در کتابها

۲۸۷

در کتابها دیگر اندر باب کوارشها آورده‌اند منفعت هر دو یکسانست **اخلاط آن** زنجبیل و بلبل
سیاه و سنبل از هر یک شش مثقال مصطکی و نانخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس و پودنه
از هر یک پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب البلسان و عاقر قرحا از هر یک دو درم ساذج
هندی یکدرم با انگبین بسرشند **معجون مشک** دل را قوت دهد و خفقان سودایی و همه بیماریها
سودائی را سود دارد و ضیق النفس بلغمی را ببرد **اخلاط آن** زرنباد و درونج و مروارید
ناسفته و کهربا و بسد از هر یکی یکدرم ابریشم خام و بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی و قاقله
و جند بیدستر از هر یکی درمی و نیم زنجبیل و بلبل و دار بلبل از هر یک دو دانگ مشک نیم طسوج
انگبین دو بار هم سنگ همه داروها با شربت چند یک نخود بزرگ اندر شراب ریحانی یا
اندر جلاب **نسخهٔ دیگر** درد معده و جگر و ضعیفی هر دو را سود دارد و بادها بشکند و سده بگشاید
اخلاط آن مشک دو درم سنبل سلیخه و ساذج هندی و نمک پاک کرده و ریوند چینی از هر یک
دو درم حنظیانا دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس و مصطکی از هر یکی چهار درم دارچینی و نیم
از هر یک سه درم با انگبین بسرشند شربتی چند یکدانه باقلا اندر آب گرم **دواء المشک** رطوبت
معده را ببرد و آماس حنجره و خفقان سودایی را سود دارد **اخلاط آن** افسنتین رومی و صبر
سقوطری از هر یک هشت درم نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم مشک و ناردین
و ساذج هندی و مر از هر یکی دو درم جند بیدستر یکدرم و نیم مروارید و کهربا و بسد و ابریشم
از هر یک سه درم صبر بیست و چهار درم انگبین دو بار هم سنگ داروها شربتی دو درم
اندر آب گرم **نسخهٔ دیگر** افسنتین رومی و صبر هر یک هشت درم سنبل و مشک دو درم با انگبین
بسرشند شربتی یکمثقال و در بعضی نسخها یکدرم و نیم **دواء المشک شیرین** بیماریها سودائی را و خفقان
و تنگی نفس و صرع و فالج و تب ربع را سود دارد **اخلاط آن** زرنباد و درونج هر یک یکدرم
مروارید و کهربا و بسد و ابریشم از هر یک دو درم و نیم بهمن سرخ و سپید و قاقله و ساذج
و سنبل و قرنفل و جند بیدستر از هر یک چهار دانگ زنجبیل و دار بلبل هر یک دو دانگ

مشک دانک و نیم با انکبین شهد بسرشند شربتی یکمثقال **نسخهٔ دیگر** زرنباد و درونج و مروارید
و دارفلفل و زنجبیل از هر یک یکدرم و دو دانک جند بیدستر دو دانک مشک یکمثقال با
انگبین شهد بسرشند نیم مثقال در آب گرم **معجون یاقوت** خواجه ابو علی سینا کرده و آزموده
ضعف دل را و خفقان را و علتهاء دماغ و معده و گشتن جگر و سپرز را سود دارد و قولنج بکشاید
و خداوند درد مفاصل را و تبهاء کهن را سود دارد **اخلاط آن** یاقوت رمانی مهیا کرده یکمثقال
مرجان یکدرم عقیق یکدرم زر دو دانک سیم دانگی جمله یکجزو شمار کند غاریقون و افتیمون
و فلفل و زنجبیل و قرنفل و مرزنگوش از هر یکی نیم جزو حجر ارمنی و حجر لازورد و ملح نفطی و زرنباد
و درونج و بهمن سرخ و سپید و لسان الثور از یکی ثلث جزوی ناردین و حماما و وج و ساذج
هندی و دارچینی و سعتر و حاشا و زوفا و زیره هر یکی ربع جزوی اسطوخودوس و قطراساليون
و حجر الیهود و تخم کرفس و مرو کندر و زعفران و فلفل سپید از هر یکی سدس جزوی براده عاج
ثلث جزو یاقوت را در هاون بکوبند تا ریزه شود پس بر صلایه بسایند تا نیک سوده شود
و مهیا شود پس مرجان نخست بر آتش سرخ میکنند و در آب می اندازند تا زیران شود و اگر
عقیق همچنین کنند روا باشد ما امر شود و زر را الذر بونه که بر دا سنگ آلوده باشد بیکدارند
و میرد [illegible] زاند چند بار تا سوده شود سیم را سوی قلعی سوخته کنند تا سوده شود و این همه را نرم کنند
بر صلایه و شراب انگوری تر میکنند و می سایند تا مهیا شود و اقراص کنند مثقال مثقال
عسل درهم سنگ همه دارو ها و اگر اقراص ناکرده نگاه دارند شربت یکمثقال کنند روا باشد
اما مثرودیطوس بزرگ بیمار بهیاء جگر و سپرز و معده که از سردی و بلغم سود ابود و باد و بلغم غلیظ که اندر
احشا و رحم باشد و بهیاء روده که از بلغم شور بود و از سودا و سپرز بلغمی را و ضیق النفس را
سود دارد و خون بواسیر و خون حیض و قی خون و نفث خون باز دارد و درد کرده و مثانه را
سود دارد و در جمله منفعت این معجون و فلونیا یکسانست **اخلاط آن** مر و زعفران و افیون
و جند بیدستر و بزر البنج و قسط و فرد مانا و تخم خشخاش و سنبل و غافث و سرو ن راست زنبوخته

دعالکد

وجگر گرگ خشک کرده از هر یک راسپ تار است همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند
و از پس ماه شربتی از نیمدرم تا یکدرم اندر عصاره کرسنه یا رب سیب و آبی و مانند آن
اما مثرودیطوس کوچک میعه و زعفران و قسط و سنبل و افیون و سلیخه از هر یکی چهار درم عصاره
غافث هشت درم رب سوس دوازده با انگبین بسرشند شربتی چند یک فندق و در
نسخهٔ دیگر مر و عود بلسان هر یک چهار درم معجون نو میسلم این معجون افریاد رس گویند
همه دردها را نشاند **اخلاط آن** افیون و بزر البنج الابیض از هر یکی ده مثقال و فرفیون و
زعفران و سنبل و عاقرقرحا و سورنجان و قاقله و دارچینی هر یکی پنجدرم با انگبین بسرشند مردم
قوی را نیم مثقال و ضعیف و کودکان را دانگی **فلونیاء رومی** این نسخه مبارکست رکهها باز دارد
و همه بیماریها را ساکن کند خاصه درد قولنج را و قی خون و اسهال خونی حیض و هیضه باز دارد
اخلاط آن فلفل سپید و بزر البنج از هر یکی بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
تخم کرفس کوهی چهار درم تخم کرفس نبطی سه مثقال سنبل طیب چهار مثقال ساذج هندی
و سلیخه و حب البلسان و عاقرقرحا هر یک یکمثقال فرفیون یکمثقال و در بعضی نسخها بجای
تخم کرفس نبطی دو قوست همه داروها را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی از بیست
شش ماه نیم مثقال تا مثقالی اما از جهت قولنج اندر طبیخ شبت دهند و از جهت درد جگر اندر
طبیخ جعده و از جهت درد معده افیسون و از جهت سپرز اندر سکنگبین و از جهت قولنج گرده
و مثانه اندر آب بادیان و از جهت باز داشتن خون اندر طبیخ سماق خورند **فلونیاء فارسی**
استفراغ خون از هر نوعی که باشد باز دارد و همه دردها بنشاند و دماغ را قوت دهد و قوت
حافظه را سود دارد **اخلاط آن** فلفل سپید و بزر البنج هر یکی بیست درم افیون و گل مختوم
هر یک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون و سنبل و عاقرقرحا و مر هر یک ده درم جند بیدستر
یکدرم مروارید و مشک هر یک یکمثقال کافور دانگی با انگبین بسرشند چنانکه رسم است
دواء الکرکم کبیر ترکیب جالینوس بیماریهاء جگر و سپرز را سود دارد که از سردی بود و سده بگشاید

در مفاصل

وباد بار اشکند و درد گرده و مثانه سود دارد و ماده غلیظ با درار بول بیارد و استسقا که از
آماس سپرز و جگر بود باز دارد **اخلاط آن** زعفران دوازده درم فو و مو و انیسون و دوقو
و اسارون و فطراسالیون و ریوند چینی از هر یک چهار درم سنبل شش درم قسط و سلیخه
و فقاح اذخر و حب بلسان از هر یک یکدرم فوه دو درم رب سوس و جعده و غافت
هر یک سه درم روغن بلسان پنجدرم مر چهار درم و در بعضی نسخها مصطکی سه درم آورده اند
با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی از یکمثقال تا دو درم **دواء الکرکم صغیر** طبیعت این
همانست **اخلاط آن** زعفران و سلیخه و مر و سنبل و قسط و فقاح الاذخر و دارچینی از هر یکی
راستا راست همه را بکوبند و به بیزند و بشراب انگوری تر کنند یک شبانروز پس با انگبین
بسرشند از یکمثقال تا یکدرم **دواء الکرکم کبیر** منافع این دواء الکرکم یکسانست **اخلاط آن**
نمک پاک کرده هشت درم مغز بادام تلخ مقشر و دارچینی و ساذج و قرنفل هر یک پنجدرم
فو و مو و فطراسالیون و مرو زرده خایه خشک هر یک چهار درم سنبل دوازده درم دوقو و تخم
کرفس و زیره کرمانی و زنجبیل هر یک هشت درم خطیانا و زراوند مدحرج هر یک هشت درم
زعفران سه درم اسارون هفت درم فوه پانزده درم جعده و اذخر هر یک سه درم بلبل
سیاه و قسط هر یک دو درم سیساليوس و روغن بلسان هر یک سه درم و نیم داروها
خشک را بکوبند و انچه بباید گداخت اندر شراب انگوری گداخته و هم با انگبین بسرشند شربت
چند یک فندق و در بعضی نسخها درست صبر یک اوقیه دار بلبل و زراوند طویل هر یک هفت
اوقیه کندر سه اوقیه و نیم **نسخه دیگر معتدل** نمک بصری هشت درم بادام تلخ مقشر دارچینی
و ساذج و قرنفل هر یک پنجدرم کماقیطوس و فو و مو از هر یک چهار درم زوفا خشک
و سنبل هر یک دوازده درم خطیانا و زراوند مدحرج هر یک پنجدرم صبر دوازده درم دوقو
و تخم کرفس و فطراسالیون و زیره کرمانی و زنجبیل هر یک هشت درم زعفران سه درم
اسارون هفت درم و نیم سلیخه و مصطکی و قصب الذریره هر یک هفت درم رب سوس

دوازده درم ریوند چینی پنجدرم جعده و اذخر هر یک سه درم بلبل سیاه و قسط هر یک ده درم
سیساليوس و روغن بلسان هر یک سه درم و نیم با انگبین بسرشند **دواء الکرکم صغیر**
ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک باز کرده و قسط مر و فقاح الاذخر حب الغار و ترمس
و حلبه و بلبل سیاه و قسط هر یک اوقیه با انگبین بسرشند شربتی یکدرم اندر طبیخ افسنتین
دواء الکبریت بیماریها بلغمی و سوداوی و تبهاء کهن و تنگی نفس و ریم که از سینه بر آید و سرفه بلغمی
و استسقا و درد سپرز را سود دارد و سنگ مثانه را و گرده را بریزاند و بول بازگرفته بگشاید
و مضرت زهرها چون افیون و شوکران و بیخ لفاح باز دارد و زهر گزدم و رتیلا دفع کند **اخلاط**
آن گوگرد زرد و بزر البنج الابیض و قرد مانا و میعه تر و مر صافی از هر یک هشت درم سداب
و قسط مر هر یک ده درم افیون و زعفران هر یک دو درم سلیخه دوازده درم بلبل سپید
بیست و دو درم با انگبین معجون کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال **نسخه دیگر** بلبل سپید و گوگرد زرد
هر یک شش درم بزر البنج و قرد مانا و کندر و مر صافی هر یکی دوازده درم دار بلبل و قسط
مر و زراوند طویل و پوست بیخ لفاح و فرفیون هر یک سه درم با انگبین بسرشند شربتی یکدرم
تا یکمثقال **دواء اللطیف** خناق را و اماس و عضلها سینه را سود دارد دوا انیسون و تخم کرفس
و اذخر و نانخواه و بیخ سوسن آسمانگون سلیخه شب یمانی هزار اسپند رب سوس دارچینی
مر زراوند طویل حماما هر یکی یک اوقیه قسط و رباد اللطیف از هر یک سه اوقیه زعفران یک
اوقیه بسبابه (?) گندم سنبل هر یکی نیم اوقیه مازو قوره بیست عدد با انگبین بسرشند شربتی نیم
مثقال تا یکدرم اندر گلاب و اگر حل کنند و بر آن موضع طلا کنند سود دارد **رباد اللطیف**
بچه فرستوک را بگیرند و پاک کنند و نمک بروی پراکنند و در شیشه نهند و گل حکمت
اندر گیرند و سر شیشه را استوار کنند و به تنور گرم اندر نهند یک شبانروز از انجا بگشایند سوخته
یابند **صفت اقراص** فو و مو زعفران دارچینی هر یکی دو درم بیخ سوسن آسمانگون ساذج هندی
هر یک دو درم و نیم گل خشک و حماما و قسط هر یک درمی مر چهار درم همه را بکوبند و به بیزند
و بشراب انگوری بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند **صفت کلکلانه امزوری**

شیقی معده راکه از سبب دی بود و از تری و تنها اکهن را سود دارد و باز گرفتن بول اکه باید و سپید
و بهق و برص و سپید و بلغمی را و ضیق النفس را و خداوند جگر و سپرز صلب را و خداوندان
و قولنج و خداوند استسقا و اختناق رحم را و بیماریها ارا را و خداوند صرع و مزاج سپید را
سود دارد دیگیرند هلیله کابلی و آمله پاک کرده هر یک سه درم بلیلج و دار فلفل و زنجبیل هر یک
شش درم فلفلمویه نمک هندی سرخ و نمک هندی سیاه و نمک اندرانی و نمک طبرزد
و نمک نفط و لسان العصافیر و شیطرج و سعد و خیربوا و قرفه و برنگ کابلی و سعتر پارسی
و شونیز و حب الصنوبر و زیره کرمانی و ساذج هندی و تخم کرفس و گشنیز خشک هر یک پنجدرم
تربد سپید صد و پنجاه فلوس خیارشنبر پانزده درم مویز منقی نیمن آمله پاک کرده یکمن مویز و ا
اندر دوازده من آب برنهند تا دو بهر بر و د بپالایند و خیارشنبر اندر وی حل کنند و سه من و ده
استیر پایند اندرین آب بگدازند با آتش نرم و نیمن روغن کنجد تازه باوی بیامیزند و یکجوش
دیگر بدهند تا قوامی گیرد و دارو ها بدان سرشند شربتی چهار درم تا پنجدرم نسخه دیگر هم گلگانه
خداوند استسقا و بیماریهاء جگر و سپرز را سود دارد و سپید ه و قولنج بگشاید و بادها را بشکند
و خداوند یرقان و دبیله را سود دارد و لک مغسول و سنبل و گل سرخ و دو قوه و قطر اسالیون
و فوه و ریوند چینی و نمک هندی و بیخ سوسن آسمانگون و غاریقون هر یکی شش درم
کماقیطوس و سیالیوس و زراوند طویل و اسارون و مصطکی و عود بلسان و جنطیانا و
برنگ کابلی مقشر و سلیخه از هر یکی چهار درم عصاره غافت و عصاره افسنتین و سعد و اذخر
هر یک پنجدرم کشوث و تخم سرمق و رب سوس و سقمونیا هر یکی ده درم تخم کرفس و قسط
و وج و تخم بادیان و انیسون هر یک سه درم تربد پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم همه را بکوبند
و بپزند و نگاه دارند پس بگیرند هلیله زرد مقشر هشت درم هلیله سیاه بلیله مقشر هر یک
پانزده درم آمله مقشر یکمن و نیم خرمای هندی پنجاه درم مویز نیمن همه اندر پانزده من آب بپزند
تا سه بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند پس بگیرند فلوس خیارشنبر نیمن و اندرین آب بگدازند
و باز بپالایند نیکو هم اندرین آب بگدازند و بجوشانند تا بقوام انگبین آید و سی استیر روغن کنجد

تازه

تازه باوی بیامیزند پس هشت درم مادریون بگیرند و اندر منین آب و سه وقیه روغن کنجد
یا روغن بادام شیرین بپزند تا آب برود و روغن بماند از ثفل پالایند و بپالایند و دارو ها
کوفته را اندرین روغن بمالند پس معجون ها پایند بقوام آورده و بسرشند شربت از چهار درم تا
پنجدرم با شیر اشتر یا با آب عنب الثعلب بدهند گلگانه سرد بگیرند برگ مادریون مدبر
و غاریقون و هلیله زرد از هر یک پنجدرم افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کسنه و تخم خیار پاک
کرده هر یک دو درم پایند اندر آب بگدازند و بقوام آرند و دارو ها بدان بسرشند شربتی دو درم
صفت دواء البسته معجونی بزرگست و دواء الملوک نیز گویند از بهر آنکه پادشاهان فرس و
پادشاهان عرب بکار داشته اند هر که این معجون بکار دارد موی او جز آنکه سپید گشته باشد
دیگر سپید نشود و علت بواسیر و ناسور و بهق و برص سپید و سیاه و جذام را و اوجاع مفاصل را
بپرد و حاسه ها را تیز کند و قوتها را تازه کند و بر باه یاری دهد بگیرند هلیله سیاه بلیله و آمله
هر یکی سی و پنج مثقال شونیز بیست و چهار مثقال بلیلج سیاه و اشق و دار فلفل و زنجبیل و فلفلمویه
هر یک بیست و دو مثقال نار مشک و قاقله و سعد هر یک دو مثقال کبابه و لادن هر یک شش
مثقال پایند شکری سیصد مثقال دارو ها بکوبند و بپزند و پایند را بکوبند و اندر پاتیله کنند
و با آب بپزند پس دارو ها بسرشند و اقراص کنند هر یکی دو مثقال و دانگ و نیم هر بامداد
یک قرص بخورند و اندرین سال که این دارو ها بکار دارد از ترها و لبنیات پرهیز کند معجون کاشلیج
بیماریها که گفتار را سود دارد چون صرع و لقوه و قولنج که ایشان را بود و بزرگان را و خداوند اختناق
رحم را و بیماریهاء ازرا سود دارد و افراط حیض را باعتدال باز آرد بگیرند سلیخه و حبت آفرید و حب
البهروج و الراریج و حب البلسان و زراوند طویل و زراوند دحرج و مشک و عنبر هر یک
چهار درم قسط و افیون و خیربوا و هلیله زرد هر یک دوازده درم قرنفل بیست و چهار درم
و مجون کشوثا و زرنبج زرد و تخم سوسن از هر یکی ده درم وج بیست درم سلیخه و درونج هر یک
شش درم قلقلمنک بیست و چهار درم نشاسته و سعد و نارمشک و زعفران هر یک ده درم

مغاث پانزده درم مویز دانه اسقرغم چهار درم داروها خشک بکوبند و انچه بتوان گداخت اندر
منبخج حل کنند و همه را با انگبین مصفی حل کنند و بسرشند شربتی از پس شما از یکدرم تا دو درم

معجون کشنوثا که اندرین معجون بکار آید بگیرند قصب الذریره و اظفار الطیب و کندر و سعد
از هر یک چهار درم اشنه و قرفه و قرنفل و زعفران از هر یک دو درم میعه تر چهار درم مشک
و عود هر یکی نیم درم داروها بکوبند و میعه را بشراب انگوری حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص
کنند و در سایه خشک کنند

باب هفتم

از گفتار دویم اندر معجونها دیگر که حاجت بدان بیشتر باشد از مسهل و ممسک و مدر و مانند آن

صفت تریاق تمر و قولنج و گرفتگی بول را بگشاید باسانی و منفعت او اندر گشادن قولنج و درد خاصه
بزرگ است بگیرند بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و بلیل سپید هر یکی دوازده درم
سقمونیا پنج درم خرما هندی دانه جدا کرده و مغز بادام شیرین سپید کرده و برگ سداب خشک
هر یک ده درم خرما لیس که فرغار کرده یک شبانروز جدا کوفته بکوبند مغز بادام سپید جداگانه بکوبند
و داروها نیز کوفته و بیخته جدا همه با انگبین بسرشند **نسخه دیگر** زنجبیل و بلیل سپید هر یکی یک اوقیه
سقمونیا یک اوقیه و نیم خرما هندی دانه بیرون کرده مغز بادام برگ سداب از هر یکی چهار اوقیه
بسرشند چنانکه یاد کرده آمد **نسخه دیگر** خرما هندی دانه بیرون کرده صد عدد برگ سداب
و زنجبیل هر یک سیزده درم بلیل سپید سی عدد بوره ارمنی پنج درم مغز بادام تلخ مقشر صد و پنجاه عدد
سقمونیا پانزده درم ترب[?] بیست درم بسرشند چنانکه گفته شد شربتی شش درم تا هشت درم
و ده درم **معجون خیارچنبر** قولنج بگشاید و خداوند مزاج گرم و خشک را موافق بود بگیرند تربد
چهل درم نمک هندی و رب سوس هر یکی هشت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی هر یکی
پنج درم مغز خیارچنبر پنج ستیر روغن گاو با آن بیامیزند و داروها خشک کوفته و بیخته بدان بسرشند
شربتی هفت درم در آب بادیان **معجون زرنباد[?]** قولنج بگشاید خیربوا خرفه ساذج هندی
بلیل و دارفلفل و زنجبیل و برنگ کابلی و آمله و قرنفل هر یکی یک مثقال تخم کرفس و سنبل و زعفران

و مصطکی

و مصطکی هر یکی مثقالی تربد ده مثقال سقمونیا ده مثقال با انگبین مصفی بسرشند **معجون تربدی**
این معجون هندوست قولنج بگشاید و درد پشت و درد اندامها و بندها را سود دارد سقمونیا ده مثقال
خیربوا زنجبیل قاقله دارچینی خرفه نار مشک قرنفل فلفل سیاه هر یکی پنج مثقال تربد صد مثقال شکر
صد مثقال انگبین چندانکه کفایت بود شربت از پنج درم تا دو درم **معجون سکبینج** همه انواع قولنج را
بگشاید و قولنج باطل کند سکبینج جندبیدستر تخم کرفس هر یک یک جزو سقمونیا با روغن بادام سائیده
و سکبینج را با انگبین حل کنند و سقمونیا با آب سایند و بیامیزند در هاون تا هموار شود و پس داروها
خشک بدان بسرشند شربت از سه درم تا سه مثقال **معجون کوزی** صفرا و بلغم اسهال کند
بگیرند سقمونیا ده درم تخم معصفر ده درم مغز بادام شیرین پنج درم طبرزد پنج درم شربت یک مثقال
نسخه دیگر بگیرند شحم حنظل چهار درم مغز تخم معصفر پنج درم مغز بادام پنج درم سقمونیا سه درم خیربوا
یک درم کثیرا دو درم شربتی یک مثقال **صفت سفرجلی مسهل** قولنج را بگشاید و منش گشتن باز دارد بگیرند بهی
پاک کرده دانه بیرون کرده ثمین انگبین مصفی یکمن زنجبیل و دار بلیل هر یک چهار درم دارچینی
دو درم بال و قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سپید سی درم
داروها خشک بکوبند و به بپزند و آبی اندر جلاب بپزند یا اندر شراب و از آتش بردارند و بر
سپیدی نهند تا تری سرکه از وی نشود و پس از آن بکوبند در هاون چوبین یا در هاون سنگین
و انگبین را گرم کنند و بقوام آرند و آبی را بدان بیامیزند چنانکه هموار شود و داروها کوفته با آن
بیامیزند شربتی چهار مثقال **نسخه دیگر** بعصاره آبی کنند سقمونیا دو درم تربد ده درم عود هندی
و زنجبیل از هر یک دو درم و نیم فانید ده هم سنگ داروها عصاره آبی چندانکه فانید در وی
حل کنند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند این جمله ده شربت باشد **نسخه دیگر** خداوند
مزاج گرم را سود دارد و در فصل گرما توان داد محمد ذکریا این را سفرجلی تابستانی گویند
اخلاط آن سقمونیا دو درم و نیم تربد ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم
گل سرخ و طباشیر هر یک دو درم و نیم ترنگبین پاکیزه پنجاه درم عصاره آبی چندانکه ترنگبین

تم جزو [illegible]

اندر وی که اخته شود و بقوام آرند داروها بدان بسرشند شربت این جمله ده شربت بود
سفرجلی ممسک بگیرند آبی پاک کرده و انگبین مصفی هر یک یکمن بلیلج و دار بلبل و زنجبیل هر یکی
پنج درم بال هشت درم قاقله و قرنفل و سنبل و دارچینی و زعفران از هر یک دو درم آبی اندر
جل الخمر بپزند و بنهند تا تری آب که از وی بشود پس بهاون چوبین بکوبند و با انگبین بقوام آرند
و آبی با وی اندر هاون بمالند تا نیک آمیخته و هموار شود و داروها با وی بسرشند شربت
چهار درم بعضی اطبا دو درم مشک با این داروها بیامیزند **صفت معجون اسود** خداوند اسهال
کهن را و زحیر را سود دارد جند بیدستر افیون میعه تر بزر البنج الابیض زعفران اساورن مر صافی
تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل گل ارمنی گلنار را استارات با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکدرم
اندر آب مورد یا سماق یا رب آبی **معجون دیگر** خداوند زلق المعده بلغمی را سود دارد بگیرند
نانخواه و گلنار و کندر و پوست لبته که بر ظاهر سفال لبته باشد را استارات همه را بکوبند
و به بیزند و مویز با دانه بکوبند و داروها بدان بسرشند بامداد و شبانگاه مقدار یک جوز بخورند
نسخه دیگر انیسون و سنبل و بزر البنج الابیض و جند بیدستر و دارچینی و بلبل سپید و زنجبیل و بزرد
هر یک ده درم بادآورد و قسط هر یک پنج درم زعفران سه درم با انگبین مصفی بسرشند شربت
دو مثقال **معجونی دیگر** اسهال صفراوی باز دارد بگیرند آبی پاک کرده و سیب ترش پاک کرده
نیمن امرود پاک کرده ده استیر همه در پاتیله سنگین اندر آب سماق پس از در هاون چوبین
بکوبند تا چون مرهم شود پس یکمن شکر طبرزد با آن آب سماق که در پاتیله مانده باشد بجوشانند و کف
بردارند پس آبی و سیب را هر دو کوفته و بیخته بدان بسرشند دیگر بار بر آتش نهند تا
قوام گیرد پس یک اوقیه طباشیر و یک اوقیه عصاره زرشک خشک کرده و یک اوقیه
بزر الحماض بدان معجون کنند شربتی از سه درم تا پنج درم با آب سرد **معجون خبث الحدید**
بسیاری بول که از گرمی بود باز دارد بگیرند خبث الحدید مدبر بیست درم قشور کندر سه درم
فرغار کرده بگیرند زرشک خشک کرده و کوفته و بیخته پنجدرم طباشیر چهار درم کشنیز خشک

سه درم

سه درم شوکران دو درم نسیله ساده بسرشند شربت سه درم بامداد و شبانگاه با نزلات سیب
معجون جلغوزه خداوند عسر البول را سود دارد و بول باز گرفته را بگشاید بگیرند دوقو و اذخر و حب البلسان
و انیسون و سنبل و سلیخه و زعفران و دارچینی و اساورن و فطراسالیون و کماقیطوس
هر یک سه درم مغز جلغوزه سی درم لفاح خشک نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و جلغوزه را
جداگانه نرم بکوبند و جمله با انگبین مصفی بسرشند **نسخه دیگر** نی جلغوزه فطراسالیون و فوه و مو
هر یک چهار درم دوقو انیسون تخم کرفس حب البلسان هر یک سه درم کثیرا دو درم همه را
بکوبند و به بیزند و بمیبختج بسرشند **نسخه دیگر** دوقو ریوند چینی فقاح اذخر حب البلسان و سنبل
و انیسون و زعفران و تخم کرفس و سلیخه و فوه و مو و قسط مر اساورن فطراسالیون کما
فیطوس و فودنج جوباری جنطیانا رومی بیخ سوسن و فراسیون و کمادریوس
و اسقوردیون و خردل هر یکی یکدرم مغز جلغوزه بیست عدد همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
معجون کاکنج خداوند قرحه کلیه و مثانه را و بول الدم را سود دارد بزر البنج تخم کرفس و تخم بادیان
هر یک هفت درم مغز تخم خیار پنجدرم در نسخه صمغ عربی دو درم شوکران بزر الحماض مغز جلغوزه
بریان کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام تلخ بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب
کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم در نسخه صمغ عربی کثیرا بیست همه را بکوبند و بمیبختج بسرشند
شربت یکدرم با جلاب لیقون با ماء العسل **معجون المر** حیض بگشاید و زادن سهل کند و بچه مرده را
بیرون آرد مر و دارچینی هر یک دو درم برگ سداب و برگ پودنه کوهی و قردمانا و مشکطرامشیر
و فوه و حلتیت و سکبینج و جاوشیر هر یک سه درم ابهل ده درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی
سه درم اندر طبیخ خرما یا اندر وقیه روغن کنجد **معجون حجر الیهود** سنگ گرده و مثانه را بریزاند و پاک
کند بگیرند مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم خربزه و کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم انگبین بسرشند
شربت دو درم تا سه درم **معجون مجرب** سنگ مثانه را بریزاند و پاک کند عقرب سوخته سه درم
جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم دار بلبل هر یک دو درم و نیم بیخ کاکنج درمی و نیم جند بیدستر

چهار درم با انگبین مصفی بسرشند شربت بالغ را دانگی در آب کرفس پس از شش ماه و بالغ را
نیم دانگ **معجون الفنقی** خداوند سرفه کهن را سود دارد و درد سینه و جگر را و معده را و آلتها
دم زدن را پاک کند و آواز صافی کند و خداوند درد سپرز را سود دارد دو مویز فربه دانه بیرون
کرده بیست و پنج درم زعفران و سلیخه و سنبل و دارچینی و دارشیشعان هر یک یکدرم قصب الذریره
و فقاح الاذخر و علک البطم و مقل ازرق هر یک دو دانگ و نیم مر چهار درم انگبین مصفی شانزده درم
مقل الشراب ترکنند بگیرد پس بکوبند و همه بسرشند از جهت سینه و آلات دم زدن یکدرم
با شراب روفا و از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم و در بعضی نسخها دارشیشعان نیست
علک البطم چهار درم است **معجونی دیگر** خداوند ضیق النفس و علتها که در سینه و شش بود و
ان را باز دارد و بر آمدن خون بسرفه سود دارد و ماده تنها از سینه و شش باز دارد علک البطم
و کندر و دارچینی و مغز جلغوزه و بیخ سوسن هر یکی چهار مثقال حماما سه مثقال سنبل شامی دو مثقال
سلیخه دو مثقال کثیرا سه مثقال بزر دبا کبره سی مثقال قسط چهار مثقال عسل چندانکه کفایت بود
بزر درا با عسل مضاعف بگداذند و بقوام آرند و دارو با بدان بسرشند شربت یکدرم با
آب گرم یا با شراب روفا یا ماء العسل **معجون ارسطوماخس** علتها سینه و آماس آلتها دم زدن
و قرحه که اندر آن آلتها پدید آید و خون و ریم برآمدن را و آلتها عضلها سینه و عضلها دم زدن را
و خداوند بیضه و خداوند اسهال را و خداوند علتها مثانه را و خناق رحم را و تبها کهن را سود دارد
و مضرت زهرها باز دارد بگیرند دارچینی و قسط و بزر رو و جند بیدستر و افیون و پلپل سیاه
و دار پلپل و میعه از هر یکی یک اوقیه عسل یک قسط بزر درا با عسل بگداذند و دارو با بدان بسرشند
اندر آبگینه یا اندر سینه نگهدارند شربت مقدار یک باقلا اندر ماء العسل و سه قطره روغن
بروی چکانند **معجون ریوند** خداوند درد جگر و معده را و سخت شدن آماس آن را که از زخم
و آسیب تولد کند بگیرند ریوند و زحیس و شهدانج و وج و بیخ انکدان و تخم کرفس و تخم بادیان و
انیسون و نانخواه از هر یکی یک اوقیه همه با انگبین بسرشند و بعضی طبیبان بجای شهدانج

المن

۲۹۹

را پس کنند شربت یکمثقال اندر ماء العسل **معجون فیروذروس** قولنج را بشاید و بادها غلیظ را
بشکند و پیچیدن شکم و فراموشکاری و علتها زنان حامل را که از سردی بود سود دارد بگیرند
فرفیون و عاقرقرحا و سنبل و زعفران از هر یکی هفت درم افیون و بزر البنج الابیض از هر یکی
بیست درم با انگبین بسرشند و پس از شش ماه بکار دارند **معجون پودنه** درد معده و جگر
و تبهاء کهن و تبهاء سه باره را سود دارد بگیرند پودنه کوهی و پودنه دشتی و فطراسالیون
و سیسالیون از هر یکی بیست درم تخم کرفس و بابونه و حاشا از هر یکی چهار درم کاشم
پانزده درم پلپل سیاه جبل و چهار درم و در بعضی نسخها بیست و چهار درم با انگبین بسرشند
معجون البزور درد معده و جگر و سپرز را سود دارد و بادها را بشکند سلیخه و حماما و بیخ و تخم کرفس
و انیسون و سیسالیون و جند بیدستر و تخم شبت و زراوند طویل و مصطکی و اسارون
و کرویا را استار است با انگبین بسرشند **معجون حلتیت** خداوند تب سرد را و تب ربع را
سود دارد خاصه که مدت دراز برآمده باشد و ماده مدحب بود و مضرت زهر کژدم و رتیلا
و مانند آن باز دارد **اطلاطان** حلتیت مرصافی دار فلفل و پلپل و سداب را بستاند با انگبین مصفی
بسرشند شربت چند یکدرم خداوند تب را پیش از نوبت یک ساعت بدهند با سکنگبین
و از جهت دفع مضرت زهرها با شراب کهنه بدهند یا ماء العسل **معجون نگکاضی** تباهی معده و
باز دارد خاصه قی بلغمی و سوداوی و علت دوار بلغمی و سوداوی را زایل کند بگیرند هلیله سیاه
و بلیله و آمله و هلیله کابلی و اسطوخودوس از هر یکی سه درم افتیمون چهار درم نفطی دو درم
ایارج فیقرا ده درم غاریقون چهار درم با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم با آب گرم
بدهند ناشتا **معجون المحیقون** تباهی معده و ضعیفی آن را سود دارد بگیرند قسط مر و حماما و سنبل الطیب
و سلیخه و مصطکی از هر یکی دوازده درم زراوند طویل و پلپل سیاه و تخم شبت و تخم کرفس
و انیسون و نانخواه و زیره کرمانی و دوقو و فطراسالیون و کاشم و اسارون و افسنتین رومی
و انجدان سیاه و پودنه دشتی و نعنع هر یک چهار درم با انگبین مصفی بسرشند کاسم انکدان

سلیخه

معجون قنبیر خداوند صرع و فالج را و خفقان را که از سردی بود و تنها کهن را و درد معده را
و ضیق النفس و خداوند فواق امتلائی را سود دارد و طعام بگوارد جند بیدستر و رب
السوس و سلیخه و قسط و فلفل و دار فلفل و میعه و افیون و زعفران و سنبل هر یکی سه درم و تخم
دو درم مشک نیم درم زرنباد و درونج و مروارید هر یکی یکدرم مرهفت درم جاوشیر را بشراب
حل کنند و میعه را با انگبین بگدازند و داروها بدان بسرشند شربت از یکدرم تا مثقال معجون
ضمیری فالج و لقوه و همه بیماریهاء بلغمی را سود دارد و در عضو مفلوج طلا کنند سود دهد افیون
و بزر البنج و جند بیدستر و فرفیون و دارچینی و دار فلفل و سنبل و زعفران از هر یک راستا راست
با انگبین بسرشند معجون دیگر بهق سپید را و برص و جذام را و داء الفیل و بیماریهاء
بلغمی و سوداوی را سود دارد هلیله کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و غاریقون و صبر و ایارج
فیقرا و شاهتره هر یکی ده درم بسفایج و سنا مکی هر یک هفت درم تربد پانزده درم نمک
هندی پنج درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم افسنتین دو درم سقمونیای مشوی پنج درم با انگبین
مصفی بسرشند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال معجون النجاح هلیله کابلی و بلیله و آمله و هلیله سیاه
هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج و افتیمون هر یک پنج درم همه را بکوبند و
ببیزند و برابر داروها با انگبین بسرشند این نسخه جمهور است و اندر بعضی نسخها غاریقون آورده اند
سه درم چهار دانگ حجر ارمنی و حجر لاژورد هر دو مغسول هر یکی دو درم و نیم سقمونیا دو درم
در نسخه دیگر درونج است و نارمشک و سنبل و خیربوا و مصطکی و لسان الثور و پوست ترنج هر یک
دو درم ریوند چینی و زعفران هر یک یکدرم تربد دو استیر شربتی پنج درم معجون فلافلی درد معده
و آروغ ترش را و ناگواریدن طعام و شهوت کلبی و بادهاء غلیظ را ایرد و مزاج سرد بدل
کند فلفل سپید و سیاه و دار فلفل هر یک سه اوقیه و بعضی نسخها دو اوقیه عود بلسان یک
اوقیه ماماثا و سنبل هر یک چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سیالیوس و سلیخه و اسارون
و راسن خشک هر یک یکدرم با انگبین بسرشند شربت یکدرم اندر آب گرم معجون معتدل المزاج

خداوند مزاج سرد را سود دارد و لقوه و فالج را و برص را و رعشه را و خدر را ایرد زنجبیل
عاقرقرحا شونیز قسط فلفل سیاه وج هر یک ده درم سداب خشک و حلتیت و خطمیانا و شیطرج
و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و خردل هر یک پنج درم عسل بلادر یک اوقیه با انگبین
مصفی بسرشند شربت یکمثقال معجون دیگر خداوند صرع را سود دارد اخلاط آن عاقرقرحا شیطرج
اسطوخودوس و غاریقون هر یکی ده درم قردمانا و حلتیت و زراوند مدحرج هر یکی سه درم
با انگبین بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و در بعضی نسخها عود خادنیا دو درم و نیم آورده اند
و حرف یکدرم و نیم زراوند و حلتیت و قردمانا هر یک یکدرم و نیم آورده اند معجون دیگر
خداوند صرع را که ماده آن از عضو دیگر بدماغ برآید هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یکی ده درم افتیمون
و اسطوخودوس و حجر ارمنی و بسفایج و غاریقون و کماقیطوس و تربد و ایارج فیقرا از هر یک
پانزده درم ملح هندی چهار درم تخم حنظل هشت درم با انگبین بسرشند شربتی سه درم معجون
ابیاذ مهرج بگیرند هزار اسفند و حلبه هر یک سی درم زرنباد و درونج و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل
و سلیخه و اسارون و قسط و زنجبیل و زعفران هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببیزند و با انگبین مصفی
بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم معجون فیقرا آنکه وی بدو چون آرزوی گل و نمک است
و مانند آن ببرد و خداوند درد سپرز را سود دارد ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی و بلیله و آمله
هر یک دو درم ملح نفطی دو درم با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم تا چهار درم معجون پودنه
بادها بشکند و طعام بگوارد برگ پودنه و برگ سداب و فلفل و نانخواه و کرویا و کاشم و زنجبیل
و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم با انگبین بسرشند شربت دو درم معجون حب الغار باد
قولنج را بشکند برگ سداب خشک پنج درم نانخواه و زیره و شونیز و کاشم و سعتر و فطراسالیون
و کرویا و مغز بادام تلخ و دار فلفل و پودنه و وج و حب الغار و جند بیدستر هر یکی دو درم سکبینج
چهار درم جاوشیر سه درم صمغها را بشراب حل کنند و داروها بکوبند و ببیزند و همه را با انگبین
بسرشند شربت از دو درم تا دو مثقال معجون دیگر تن از رطوبتها پاک کند فلفل سیاه

دارچینی دار فلفل قرنفل سلیخه برنگ کابلی مقشر جوز بوا هر یک یکمثقال حب النیل شش مثقال ترنجبین
سپید شکر هر یک بیست و چهار مثقال در آب گرم دهند و اگر خواهند که طبع فرود آرد بنجاه درم
تا هفت درم بدهند **معجون مقل** باد بواسیر و بادی که اندر روده‌ها باشد بشکند و اماس
مقعد را که خون آید سود دارد هلیله کابلی هلیله آمله تخم سپندان تخم گندنا و تخم شاهسفرغم هر یک
پنج درم مقل پنجاه درم مقل را با آب کند تا حل گشته و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم **معجون**
دیوند خداوند سرفه بلغمی را و ضیق النفس را سود دارد و خلط غلیظ را از سینه و از شش پاک کند
رب سوس و زوفا خشک و پرسیاوشان هر یکی دو درم قردمانا و فلفل سپید و تخم
سپندان و مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره هر یک پنج درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی جهار درم
اندر طبیخ زوفا **معجون فربهی** که خواجه ابو علی سینا ساخته است بگیرند مغاث و کوز گندم و بهمن
سرخ و سپید و زرنباد و کثیرا و تخم خشخاش هر یکی سه درم همه را بکوبند و بروغن گاو بریان کنند
بریان کردنی سبک و دو من بست گندم با آن بیامیزند و یکمن شکر جوالت هر روز بیست درم
ازین معجون بسرشند و در میان شیر تازه بزنند و حسو سازند با مقداری روغن گاو و پس از آنکه
از گرمابه بیرون آیند بخورند و الله اعلم بالصواب ـــــــــــــ باب هشتم

از گفتار دوم اندر یاد کردن ایارجات اول معنی نام ایارج داروی مسهل را گفته اند و تفسیر
ایارج داروی الهی است و این نام داروی مسهل را از بهر آن نهاده اند که اسهال داروی گرم
او نیست لیکن بقوت اوست و آن قوت الهی است از بهر آنکه طبیعت و اخلاط مسخر دارو شوند
تا اثر و فعل آن پدید آید و نخستین مسهل معروف ایارج روفس بوده است پس بروزگار مسهلها
دیگر بساختند و ایارج نام بنهادند و ایارج از بهر آن همی ساختند که از داروهای مسهل چون خربق
و تخم حنظل میترسیدند و هر وقت که خواستند که استفراغی کنند داروهای مسهل با داروهای
دیگر که بعضی اصلاح آنست و بعضی پادزهران و بعضی بدرقه آن ترکیب کنند پس بتدریج از
مسهل بحق و طبیخ آن دادن تا داروی که اصلاح آن باشد باز آورند و باخر دلیرتر شوند چنانکه

ساختند

ساختند از ساختن ایارج و بسیاری داروها از آن مستغنی شد بدانکه شربت ایارجات چهار مثقال
داوند و لختی نمک که از اطریفل الجبین خوانده با آن ترکیب بیکردند و با طبیخ افتیمون میدادند **طبیخ**
افتیمون افتیمون چهار درم مویز دانه بیرون کرده ده درم هلیله سیاه هفت درم اسطوخودوس
سه درم در یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهر برود و یکی بماند بپالایند و ایارج در وی گذارند و بدهند و بعد
از پس استفراغ طعام زیربا فرموده اند ایارجات بدین ترتیب داده اند **ایارج روفس**
همه بیماریهای بلغمی و سودای را سود دارد و داء الثعلب را ایر دیگر تخم حنظل بیست مثقال کمادریوس
دو مثقال غاریقون دو مثقال سکبینج و جاوشیر هر یکی بیست مثقال فطراسالیون و بلیله و سیاه
و زراوند مدحرج هر یکی پنج مثقال دارچینی و سلیخه و اسطوخودوس و زعفران و جعده و مر هر یک چهار مثقال
یونس سلیخه و اسطوخودوس هفت مثقال آورده است بکوبند چون گردی و همه صمغها بشراب
حل کنند و همه با انگبین مصفی بسرشند شربت چهار مثقال با طبیخ افتیمون **نسخه دیگر** از شابور
بن سهل تخم حنظل بیست درم صبر اسقوطری پنج درم خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم سکبینج
و جاوشیر هر یک بیست درم زراوند مدحرج فطراسالیون هلیله سپید و سیاه هر یک نیم درم
سنبل و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و مر هر یکی دو درم در نسخه سهاربخت سه درم او
زیادت است کمافیطوس و غاریقون و فراسیون هر یک دو درم صمغها بشراب حل کنند و همه
با انگبین مصفی بسرشند شربت چهار درم یکدرم نمک درست اندر طبیخ افتیمون بدهند **ایارج**
لوغادیا این نسخه معروف است و داروی مبارکست و منفعت او بسیار است ماده تنها
از قوت بکشد و اسهال او بی رنج باشد همه بیماریها [illegible] دیوانگی و صرع و کری و فالج [illegible] را
سکته را و معده را پاک کند و سده جگر بگشاید و حیض فرود آرد و تنگی نفس پیر را [illegible]
و همه بیماریهای سودائی را و اوجاع مفاصل را و نقرس و عرق النسا و داء الثعلب [illegible]
کهن که بواسیر باشد و بهق و برص را و قوبا را و جذام و خنازیر و همه آماسها [illegible] سرطان را
[illegible] تخم حنظل پنج درم بصل العنصل مشوی و غاریقون و سقمونیا و اسقوردیون و اشق هر یک چهار درم

در نسخهٔ شابور و مهاریجا از هر یک دو درم است و نیم افتیمون و کمادریوس و مقل و صبر
هر یک سه درم حاشا و سوفاریقون و ساذج هندی و فراسیون و جعده و سلیخه و بلیلج سیاه
و سپید و دارفلفل و زعفران و دارچینی و بسفایج و سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مو و قطراسالیون
و زراوند طویل و عصارهٔ افسنتین و فرفیون و سنبل و حماما و زنجبیل هر یک دو درم خطیانا و [illegible]
هر یک درمی و نیم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی از چهار مثقال با یکدرم ملح الجبن
پس از شش ماه اندر طبیخ افتیمون و هند و این نسخهٔ شابور بن سهل است و مهاریجا
نسخهٔ دیگر ایارج لوغادیا نسخهٔ فلغوریس تخم حنظل و غاریقون و اشق و خربق سیاه و
سقمونیا و سقوریقون هر یک دو مثقال افتیمون و بسفایج و مقل و صبر و کمادریوس و سلیخه
هر یکی هشت مثقال دارفلفل بلیلج بلیلج سیاه و سپید و دارچینی و زعفران و جاوشیر و سکبینج و جند
بیدستر و فطراسالیون و زراوند طویل هر یک چهار مثقال بسرشند چنانکه رسم است نسخهٔ
دیگر ایارج لوغادیا نسخهٔ یوس تخم حنظل سه مثقال بصل الفار مشوی و غاریقون و اشق
و خربق سیاه و سقمونیا و سوفاریقون هر یکی ده مثقال بسفایج و افتیمون و مقل و صبر و کما
دریوس و فراسیون و سلیخه هر یکی هشت مثقال مر و جاوشیر و فطراسالیون و سکبینج
و بلیلج سپید و سیاه و دارچینی و دارفلفل و زعفران و جند بیدستر و زراوند طویل هر یکی چهار
مثقال بسرشند چنانکه رسم است نسخهٔ دیگر این نسخه تصرفیست که استاد احمد فرخ کرده
و تصرف نیکوست تخم حنظل پانزده درم اشق ده درم افتیمون ده اسقوردیون پنجدرم کمادریوس
هفت درم مقل هشت درم صبر پانزده درم حاشا دو درم سوفاریقون هفت درم ساذج
هندی دو درم فراسیون هشت درم جعده دو درم سلیخه هفت درم بلیلج سپید و سیاه
و دارفلفل و زعفران هر یکی چهار درم دارچینی و مر و فطراسالیون هر یک چهار درم جاوشیر
عصارهٔ افسنتین هر یک پنجدرم بسفایج هشت درم جند بیدستر و زراوند طویل و سنبل و خطیانا
هر یک سه درم فرفیون و حماما دو درم اسطوخودوس پنجدرم با انگبین مصفی بسرشند ایارج

ارکاغانیس نسخهٔ معروف و اندر همه بیماریها بلغمی و سوداوی غلیظ و خام سود دارد و ابتداء فرود
آمدن آب بچشم باز دارد و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز ببرد و خداوند درد معده و درد شکم
و درد رحم را در طبیخ سداب سود دارد و اگر سه قیراط جند بیدستر بروی زیادت کنند خداوند
درد پشت و درد کلیه و خصیه را در طبیخ کرفس سود دارد و خداوند عرق النسا را اندر طبیخ [illegible]
سود دارد خاصه اگر چهار قیراط عصارهٔ حمار الحمار با وی بیامیزند و در آب قیصوم هم سود دارد
و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یکدرم سرطان نهری محرق بدهند سود دارد و خداوند [illegible]
در طبیخ شاهتره بدهند اغلاطان تخم حنظل بیست و دو درم فراسیون و اسطوخودوس
خربق سیاه و کمادریوس سقمونیا و بلیلج هر یکی دو اوقیه بصل الفار مشوی و فرفیون و صبر
و خطیانا و زعفران و قطراسالیون و اشق و جاوشیر هر یک یک اوقیه جعده و دارچینی و مر و سنبل
و ادخر و بودنهٔ کوهی و زراوند مدحرج هر یک دو درم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربت
چهار مثقال و در نسخهٔ مهاریجا کمادریوس نیست نسخهٔ دیگر نسخهٔ یونس فراسیون
و کمادریوس و تخم حنظل و اسطوخودوس هر یکی بیست مثقال سکبینج و جاوشیر و فطراسالیون
و زراوند مدحرج و بلیلج سپید هر یکی پنج مثقال دارچینی و سنبل و جعده و زعفران هر یک چهار مثقال
بسرشند چنانکه رسم است شربتی چهار مثقال با یکدرم ملح الجبین ایارج جالینوس نسخهٔ معروف
منافع این دارو از منافع لوغادیا و [illegible] و ریوس تمامتر است و لطیفتر و خداوند لقوه و فالج
و تشنج و خداوند استسقا خاصه که از سودا دارد و بول آمدن بمراد باز دارد و خلطهای غلیظ از
از تن پاک کند اغلاطان تخم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی و اشق و سقمونیا و خربق سیاه
و سوفاریقون هر یکی شانزده درم بسفایج و افتیمون و مقل و کمادریوس و سلیخه هر یک
هفت درم مر و سلیخه و زراوند طویل و مدحرج و مر سه بلیلج و دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر و فطراسالیون
هر یکی چهار درم و بعضی طبیبان زعفران و صبر چهار درم در افزاینده و با انگبین بسرشند شربت
از پس [illegible] چهار مثقال و در بعضی نسخها فراسیون آورده اند و از ان بسفایج و افتیمون

ومقل وکمادریوس وسلیخه وفراسیون نه درم است **نسخه دیگر** نسخه یونس از نسخه ابن
سرابیون کمادریوس وسلیخه وبلیل سپید واسطوخودوس وخربق سیاه وسقمونیا وسنبل وافتیمون
بسل الغار مشوی هر یکی شش مثقال مر وزعفران واشق وسو غاریقون هر یکی هشت مثقال
بسرشند چنانکه رسم است **ایارج بنادیطوس بزرگ** نام ملکیست که این دارو در عهد وی ساخته اند
همه انواع سوداء المزاج که از سردی وتری بود سود دارد و ضعف جگر باز دارد و در معده و جگر و سپرز
وکلیه ورحم را سود دارد و خداوند صرع را چنانکه یک عدس آب شهدانج حل کنند و در بینی چکانند
وخداوند لقوه را همچنین سود دارد شربتی چهار مثقال اندر طبیخ افتیمون از پس ششماه **اخلاط**
آن صبر اسقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران ودارچینی ووج ومصطکی وعودبلسان
هر یکی سه درم ریوند چینی یکدرم ونیم حب بلسان وفرفیون ومرمکی وحنطیانا رومی وفقاح
اذخر هر یکی دو درم قسط وکمادریوس وافتیمون هر یک چهار درم اسارون وسلیخه
وسقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم ونیم حماما ومر هر یک یکدرم با انگبین مصفی بسرشند
نسخه دیگر صبر اسقوطری سی درم غاریقون دوازده درم وج وزعفران ودارچینی ومصطکی
وسورنجان وسلیخه هر یک سه درم کمادریوس وبلیل سپید واسارون وعودبلسان
هر یکی دو درم بلیل سیاه وجندبیدستر هر یک چهار درم ریوند چینی ومر وسنبل از هر یکی یکدرم
با انگبین بسرشند **نسخه دیگر** اقحوان هشت درم جوزبوا دوازده درم صبر اسقوطری شصت درم
غاریقون چهل وچهار درم زعفران وقرنفل ووج ومصطکی ودارچینی هر یکی شش درم اسارون
وعودبلسان هر یک چهار درم سلیخه وسقمونیا هر یکی دوازده درم اسقوردیون نه درم ابرسا شش درم
نسخه دیگر صبر هشت درم غاریقون بیست وچهار درم عودبلسان واسقوردیون وجوزبوا وحب
بلسان از هر یکی دوازده درم افتیمون بیست وهشت درم سنبل شش درم مر دو درم
فرفیون سه درم بلیل وداربلیل از هر یکی چهار درم فقاح اذخر دو درم حنطیانا چهار درم حماما دو درم
سقمونیا هشت درم با انگبین مصفی بسرشند **نسخه دیگر** صبر شصت درم غاریقون بیست درم

عودبلسان وحب بلسان از هر یکی چهار درم مصطکی وزعفران ووج ودارچینی وسنبل از هر یکی شش درم
زراوند وفرفیون وهر سه بلیل وجنطیانا از هر یکی چهار درم کمادریوس وقسط از هر یکی پنج درم سلیخه
وافتیمون از هر یکی دوازده درم مر وفقاح اذخر وحماما از هر یکی دو درم سقمونیا بیست درم با انگبین
بسرشند **صفت ایارج** که ابوعلی سینا ساخته است وآزموده خربق سیاه یکدرم تخم حنظل
یک مثقال صبر پنج مثقال ملح هندی یکدرم و دو دانگ غاریقون دو مثقال گل یکدرم بلیل سپید یک مثقال
زنجبیل دو مثقال وج وحماما وحاشا واسارون وحب بلسان وسعتر وتخم کرفس ودوقو وتخم
کندنا از هر یکی درم لسان الثور دو درم تخم شاهسفرغم وتخم طلخشنگ وتخم بادرنجبویه وتخم ترنج ونعنع
خشک از هر یکی دو درم افتیمون یکدرم با انگبین مصفی بسرشند وششماه بنهند تا برسد
آنگاه بکار دارند **ایارج فیقرا** فیقرا بلغت یونان تلخ است واصل ایارج صبر است وفیقرا ابد خبیث
گویند واصل این ایارج نه چیز است سنبل وسلیخه ومصطکی ودارچینی واسارون وحب بلسان
وعودبلسان وزعفران از هر یکی یکجزو وصبر اسقوطری دو بار هم سنگ همه دارو ما شربت تمام
دو درم نسخه معروف اینست وطبیبان از بهر هر بیماری تصرف کرده اند وبعوض هر چیزی
چیزی دیگر نهاده اند اما دارچینی از بهر لطافت ومنفعت احشاست ومصطکی از بهر معده است
وسلیخه وزعفران از بهر پزانیدن اخلاط است واز جهت قوت دل ومعده واما خداوند
صداع گرم را از زعفران کمتر کنند یا بعوض آن گل سرخ کنند واسارون بر اسهال یاری دهد
ورطوبتها را دفع کند واحشا را سود دارد وگاه باشد که بعوض اسارون کبابه کنند از جهت
لطافت او وحب بلسان وعودبلسان معده را قوت دهد وتحلیل کند وبعضی طبیبان
فقاح اذخر در افزایند تا هر چه که از صبر افتد باز دارد وبعضی مردمان ایارج خشک بکار دارند وبعضی
به وهم سنگ دارو با انگبین کنند وآنچه با انگبین سرشته باشد اسهال زودتر کند خواجه
ابوعلی سینا میگوید من صواب آن بینم که مقل حل کنم واز ابامقل بسرشم واقراص کنم وبمقدار
مقل چند یک جزو از اجزاء ایارج وبعضی تمر مغسول کنند از جهت محروران لکن مسهل کمتر کنند

وکسی را که بخت گرم نباشد شاید داد خواجه ابو علی سینا گوید ایارج و صبران مغسول کرده کسی را که
حرارت بود دادند و مضرتی نکرد و اسهال ایارج اندک باشد و دیر باشد و باشد که اسهال بروز
دویم کند و ماده از اعضای گیرد چون معده و رودها و از جگر نیز اندک جذب کند و ر طوبتها از
دماغ فرو آرد و خداوند لقوه و گرانی زبان و استرخای اندامها و خداوند قولنج را سود دارد
نسخه دیگر اصل الاذخر و فقاح الاذخر و اسارون و عصاره غافت و عود بلسان و حب
بلسان و دارچینی و سلیخه و سنبل و قرنفل و سباسه و جوز بوا و اسطوخودوس از هر یکی سه درم
و زعفران دو درم صبر چند همه داروها در بعضی نسخها بدل کبابه قرنفل است و صبر شصت درم است
نسخه دیگر حب بلسان و عود بلسان و سلیخه و مصطکی و سنبل و دارچینی و اسارون و فقاح الاذخر
و قرنفل و جوز بوا و سباسه و عصاره غافت از هر یکی یکدرم زعفران نیم مثقال حضض چند وزن
داروها خداوندان بواسیر را شاید نسخه دیگر از نسخه یحیی بن ماسویه از جهت خداوند بواسیر
و خداوند تبهاء کهن ساخته اند و صداع بلغمی و سوداوی ببرد اصل الاذخر و مر و افیون و حنظیانا و
قصب الذریره و قسط و سلیخه و عصاره افسنتین و شاهتره و زعفران و جعده از هر یکی یکدرم
حضض و عصاره غافت از هر یکی دو درم و نیم جعده سه درم سنبل و دارچینی و اسارون و سلیخه
و عود بلسان و حب بلسان از هر یکی دو درم صبر چند وزن همه داروها نسخه دیگر عصاره غافت
و عصاره افسنتین و دارچینی و فقاح اذخر جوز بوا و مصطکی و قرنفل و سلیخه و عود بلسان و
حب بلسان و زعفران و سنبل و سباسه از هر یک سه درم صبر سی درم و در نسخه دیگر
شصت درم اما هر گاه در معده کیموس غلیظ باشد یا در جگر و سپرز سده باشد ایارج
پیش از ان باید خورد که طعام بگوارد تا ایارج با ان ساخته زد با طعام برود و الله اعلم

باب نهم

از گفتار دویم اندر یاد کردن گوارشات گوارش عنبر این را از بهر کسری ساخته اند
و به و باز خواندند و من بشهر بلخ یکی را دیدم او را در معده بود بسیار علاج کردند از هیچ دارو

شفا نیافت بدین گوارش شفا یافت اخلاطان پوست ترنج عود هندی قرنفل کبابه
قاقله خیربوا هر یک پنج درم نارمشک انیسون تخم کرفس چند بید ستر افیون بزر البنج
هر یکی سه درم روغن بلسان دو درم برگ بادرنجبویه و تخم مرزنگوش و زعفران هر یک
سه درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر در روغن بلسان بگدازند و افیون بشراب حل کنند و همه
با انگبین بسرشند و دو ماه بنهند تا برسد و گروهی بگویند شش ماه بنهند شربت دو درم
و خفقان را و درد معده را و بیمار بیادرحم را سود دارد و پیر از ا نخت موافق بود شربت دو درم
نسخه دیگر خفقان را و درد معده را و بیمار بیادرحم را سود دارد و پیر از ا نخت موافق بود خیربوا
دارچینی قاقله سباسه هر یکی چهار درم دارفلفل و زنجبیل هر یک دوازده درم اشنه دو درم
قرنفل و زعفران هر یک ده درم قرفه سه درم جوز بوا ده عدد سنبل و مصطکی و عنبر هر یک دو درم
بزر البنج الابیض افیون و مشک تبتی هر یک دو درم روغن بلسان شش درم با انگبین
مصفی معجون کنند گوارش عود معده و دل را قوت دهد و پیر از اسود دارد عود هندی و قرنفل
و زنجبیل و ساذج هندی و قاقله و خلنجبک و دارفلفل هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم با انگبین
مصفی بسرشند شربت دو مثقال نسخه دیگر سنبل طیب و تخم کرفس و سنبل رومی و انیسون
و مصطکی هر یکی یکدرم و نیم قرنفل دو درم سباسه یکدرم و نیم [illegible] و درم هلیله کابلی اندرز
فرغار کرده و بریان کرده دو درم خلنجبک دو درم جوز بوا یکدرم و نیم مرمارجوبه یکدرم قصب الذریره
و گل سرخ و عود هندی هر یکی دو درم بمیبه بسرشند شربت دو مثقال گوارش مشک
ضعیفی معده را و بادها که اندر معده و رودها پدید آید و بادناسور و خفقان را سود دارد مشک تبتی
نیم مثقال خیربوا زعفران قرنفل دارفلفل زنجبیل هر یکی دو درم دارچینی سه درم عود هندی
یک اوقیه شکر چند وزن همه داروها با انگبین بسرشند شربت دو درم گوارش ترنج
بادها را بشکند و طعام بگوارد و دهان خوش کند پوست ترنج خشک سی درم قرنفل
جوز بوا دارفلفل و فلفل و خیربوا و خولنجان و زنجبیل و دارچینی هر یکی شش درم مشک تبتی

دانگ و نیم با انگبین مصفی بسرشند شربت دو درم **نسخه دیگر** خواجه ابو علی سینا کرده از جمله مجربات است عود هندی سه درم مشک تبتی دو دانگ کافور ریاحی دانگ و نیم سیاه و نانخواه مشک و سعد و قلنجمشک و زرنب و زرنباد هر یک یکمثقال دارچینی مصطکی زنجبیل فلفل قرنفل تخم قردمانا هر یک دو درم لسان الثور بیخ درم تخم بادیان و تخم کرفس و وج و سنبل هر یکی سه درم بانگبین مصفی بسرشند شربت دو درم بادها را بشکند و خفقان و تنگی نفس ببرد **گوارش دیگر** هم ترکیب اوست رطوبت معده را کمتر کند و طبع فرو آرد و طعام بگوارد دهال زنجبیل و وج و ازخر صینی و سلیخه و زعفران و بلبل و قلنجمشک و زرنباد از هر یکی پنجدرم سعد و زرنب و ساذج هندی و قرنفل هر یکی دو درم عود هندی خام هفت درم عنبر یکمثقال لاژورد مغسول یکمثقال کافور دو دانگ زبد چهار درم ملح هندی یکدرم با انگبین مصفی بسرشند شربت دو مثقال **گوارش منقوی** قوت باه زیادت کند تخم هلیون تخم بیاز تخم شبت تخم گندنا تخم گزر و تخم جرجیر تخم انجره حب الخضر لسان العصافیر کنجد مقشر تودری سرخ و سپید مغز چلغوزه حب الرشاد هر یکی سه درم زنجبیل نیممثقال خولنجان دارفلفل هر یک پنجدرم دارچینی جوز بوا بهمن سرخ و سپید هر یکی دو درم سره سقنقور پنجدرم اسقیل مشوی سه درم باید شکری چند وزن همه داروها با انگبین مصفی بسرشند شربت دو درم اندر شیر تازه یا اندر ماء العسل یا اندر مثلث **گوارش دارچینی** خداوند ضعیف معده و ضعیفی کرده را سود دارد و اخلاط غلیظ دفع کند و بادها بشکند دارچینی عود هندی راسن خشک هر یک شش درم قرنفل بلبل سیاه و دارفلفل و سنبل و اسارون هر یکی پنجدرم زنجبیل یک اوقیه نعنع هشت درم خیربوا و قرفه هر یک دو درم مصطکی انیسون تخم بادیان سلیخه هر یک سه درم با انگبین مصفی بسرشند شربت اندر کتاب قانون این گوارش بدین نسخه است مرا صواب آن مینماید که بجای قرنفل کبابه کنند و سه درم خولنجان زیاده کنند **گوارش زنجبیل** بادها بشکند و طعام بگوارد و اسهال باز گیرد خداوند هیضه را سود دارد زنجبیل هشت درم صمغ عرابی و خیربوا هر یک ده درم قرفه دارچینی هر یک پنجدرم جوز بوا یک عدد زعفران یکدرم

نشاسته گندم جهان دو درم شکر طبرزد یک رطل بغدادی **گوارش کافور** طعام بگوارد و معده و جگر ضعیف را سود دارد زنجبیل بلبل دارفلفل دارچینی قرفه ساذج هندی سنبل الطیب شیطرج هندی جوز بوا صندل سپید و حب بلسان قاقله کبابه قرنفل زرشک طالیسفر و سعد طباشیر عود هندی هر یکی نیم اوقیه کافور ریاحی قرفه ساذج هندی مشک تبتی هر یک دو درم و نیم شکر طبرزد همه با انگبین مصفی بسرشند **گوارش طباشیر** اسهال صفرای باز دارد زرشک پاک کرده ده درم گل سرخ شش درم طباشیر چهار درم بزر الحماض بریان کرده هفت درم کهربا چهار درم حب الآس شش درم شاه بلوط پنجدرم دقیق الجواری چهار درم لب سیب ده درم رب غبیرا ده درم قرنفل چهار درم رب ترنج بسرشند شربت دو درم **گوارش هندی** خداوند قولنج را و وجع المفاصل و نقرس را و ضعف معده را سود دارد شیطرج هندی و ساذج هندی هر یک چهار درم جوز بوا و نانخواه هر یک دو استیر بلبل و دارفلفل هر یکی پنج استیر زنجبیل کور هلیله سیاه سه استیر کبابه چهار درم باید ده استیر شربت دو درم باید کمن **گوارش بلادر** خداوند معده سرد را سود دارد و فراموشکاری هر دو رنگ روی را سپید کند و ذهن و تفکر را لطیف کند این گوارش حله گویند و میگوید سلیمان علیه السلام کرده است اهلیلج و املج هلیله سیاه و بلیله آمله چند بید ستبر هر یک چهار درم قسط بلادری و برنگ کابلی و شکر طبرزد و حب الغار هر یک دوازده درم سعد هشت درم عسل بلادر چهار درم داروها خشک بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و عسل بلادر اندر عسل بگدازند و بیامیزند و جمله بسرشند عسل دو چند وزن همه شربت دو درم پس از شش ماه اندر طبیخ کرفس و بادیان و انیسون که این گوارش بکار دارد خویشتن را از رنج سخت و ریاضت و خشم و غم نگاه دارد و از مباشرت بسیار و شراب پرهیز کند و طعام او سپید با باشد **گوارش کندر** معده را گرم کند و طعام بگوارد و اسهال بلغمی باز دارد کندر شصت درم بلبل و دارفلفل هر یک ده درم شکر شصت درم خولنجان و زنجبیل هر یک دوازده درم جوز بوا و قرفه و خیربوا اندر

سنبل الطیب

پنج درم مشک تبتی نیم درم با انگبین مصفی بسرشند **نسخه دیگر** معده را گرم کند و شهوت طعام پدید آرد
و اسهال بلغمی باز دارد و هلیله سپید و پودنه و کندر و گلنار و انجدان سیاه و نانخواه و انیسون و شونیز
همه را بسیار است با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم **گوارش محموش** معده ضعیف را
و خداوند بواسیر را سود دارد و گونه روی صافی کند قوت باه زیادت کند هلیله کابلی و بلیله و آمله
و دار فلفل و زنجبیل و سعد و شیطرج هندی و سنبل هر یکی ده درم تخم شبت و تخم گندنا هر یک
چهار درم خبث الحدید سوده و چهار روز بسرکه در غار کرده سه درم با انگبین و روغن گاو بسرشند
و بشتها دهگاه دارند شربت دو درم **نسخه دیگر** هلیله کابلی بلیله آمله پلپل دار فلپل زنجبیل جوز بوا
هر یک یکدرم بسباسه و قاقله و بال و سنبل و عود خام و مشک تبتی هر یکی دو درم تخم سپندان
سپید سه اوقیه خبث الحدید مدبر چندوزن همه داروها شربت پس از نشتماه دو درم در طبیخ کرفس
نسخه دیگر خداوند معده گرم را سود دارد هلیله کابلی بلیله آمله پنج سوسن گل سرخ و اذخر هر یکی
دو درم خبث الحدید چندوزن همه داروها شکر طبرزد کداز ندو بقوام آرند و داروها بدان بسرشند
شربت دو درم اندر شراب سیب و مانند آن **گوارش حب الآس** معده را قوت دهد و اسهال
دق بلغمی باز دارد حب الآس و کندر و هلیله سیاه و بلیله آمله طالیسفر از هر یکی بیست درم پلپل
دار فلفل و زنجبیل مصطکی قردمانا و کرویا و انیسون و زیره کرمانی و سنبل و سلیخه و قاقله و قسط
از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه هر یک پنج درم ساذج هندی و حماما هر یک
چهار درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یکدرم **گوارش جوزی** معده و جگر ضعیف را
سود دارد و کسی را که هم آب زرد باشد سود دهد و ادرار بول آرد قسط و قرفه و سنبل و حب البلسان
و سلیخه هر یک ده درم جوز بوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج نارمشک هر یک
چهار درم بسباسه سه درم زراوند طویل و روند ریوند چینی اسنه هر یک پنج درم و در بعضی نسخها دو
درم است هلیله سیاه و هلیله کابلی هر یک ده استیر هر دو بروغن زیت بریان کرده و هلیله
ده عدد و حب الآس چندوزن همه داروها را نرم بسایند چون سرمه شکر طبرزد بقوام آرند

برابی که ده

وعدان بسرشند شربت چند یک مازو در آب سپرده دو ماه بنهند تا برسد پس بکار دارند
نسخه دیگر قسط قرفه سنبل حب البلسان سلیخه هر یک ده درم جوز بوا یازده عدد قاقله قرفه انیسون
اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشک هر یکی چهار درم بسباسه سه درم و روند سه درم زراوند
طویل ریوند چینی اسنه هر یک پنج درم در بعضی نسخها دو درم هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک ده استیر
هر دو بروغن زیت بریان کنند بلیله ده عدد حب الآس چندوزن همه داروها نرم بسایند
و بدستور نسخه پیشتر بقوام آورند **نسخه دیگر** قسط قرفه سنبل حب البلسان سلیخه هر یک ده درم
جوز بوا دوازده عدد برنگ کابلی هشت درم زراوند و اشنه ریوند چینی هر یکی دو درم سعد زنجبیل
هر یک ده استیر دار فلفل قصب الذریره هر یک پنج درم هلیله سیاه بریان کرده ده استیر بلیله
ده عدد حب الآس نیم مقیر همه بعسل طبرزد بسرشند استاد احمد فرج در کتاب کفایه
بجای برنگ کابلی پوست بیخ آورده و مرا این صواب آید **گوارش جوزی کوچک** اسهال باز دارد
و بادها بشکند معده را قوت دهد طعام بگوارد دانه مویز بریان کرده ثمین حب الآس مشوی
ده استیر خرنوب نبطی دانه از وی بیرون کرده گلنار کندر نانخواه هر یکی ده درم همه را با انگبین
بعسل طبرزد بسرشند **نسخه دیگر** حب الآس سه من سعد ثمین پلپل ده استیر خولنجان ده
زنجبیل پلپل پنج استیر نرم بکوبند که حب الآس که او را درشت باید کوفت پس با انگبین
مصفی بسرشند **گوارش شهریاران** معده و جگر سرد را و کسی را که بیم استسقا بود سود دارد
و اسهال کند شیطرج هندی و نشاسته گندم مصطکی قاقله کبابه دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس تخم بادیان
انیسون هر یک شش درم افتیمون و تربد هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم شکر طبرزد
بیست درم با انگبین مصفی بسرشند **گوارش انگدان** بادها را بشکند پلپل تخم کرفس
هر یک دوازده درم انگدان سیاه چهار درم فطراسالیون و مامیران و فودنج و حاشا
و سیالیوس هر کدام هشت درم انگدان با انگبین مصفی بسرشند **نسخه دیگر** معده
و جگر سرد را و کسی را که جگر صلب شده باشد و کرده سپرز را سود دارد و استسقا باز دارد

انجدان سیاه دو درم تخم حرحر و تخم کنه ناهر یک هشت درم زنجبیل بلیله آمله هر یک هفت درم
نانخواه تخم کرفس انیسون قاقله صغار زیره کرمانی دارچینی هر یکی پنج درم هلیله سیاه هفت درم
بلیل و املیل هر یک چهار درم سنبل دو درم قرنفل یکدرم بایند بیست درم با انکبین مصفی
بسرشند شربت دو درم از طبیخ بادیان و انیسون و سنبل **کوارش سماق** اسهال صفرا
بازدارد معده را قوت کند سماق پاک کرده سی درم ربت سق و ربت جو و ربت سیب
و کعک بغدادی و خرنوب شامی هر یکی ده درم شراب سیب و شکر طبرزد بسرشند شربت
پنج درم **نسخهٔ دیگر** سماق دو جزو حب الآس یکجزو ناردان یکجزو خرنوب نبطی دانه بیرون کرده
یک جزو بسرشند چنانکه رسم است **کوارش طباشیر** اسهال صفرا بازدارد و تشنگی بنشاند و کسی را
که تب آید سود دهد طباشیر گل سرخ هر یک ده درم بزر الحماض صمغ عربی هر یک ده درم
گلنار سماق عصارهٔ لحیة التیس هر یک هفت درم زعفران افتیمون هر یک ده مثقال شراب
سیب یا شراب آبی بسرشند یا بجلاب شربت چهار درم **کوارش دیگر معتدل** طباشیر ده درم
گل سرخ سه درم سماق پاک کرده دو درم گلنار یکدرم قاقله کبابه یکدرم مصطکی عود از هر یک
نیم درم در شراب آبی بسرشند شربت سه درم تا چهار درم **کوارش هلیلهٔ زرد** اسهال که از صفرا
و بلغم بود بازدارد هلیلهٔ زرد بریان کرده نیم جزو حب الآس ثمرة الطرفا سک هر یک سدس
یکجزو همه داروها بکوبند مگر حب الرشاد و بیامیزند و سفوف کنند شربت دو درم با شراب
آبی یا با شراب مورد **کوارش زیره** نسخهٔ عیسی صهاربخت زیرهٔ مدبر بکمین سداب خشک املیل
زنجبیل از هر یک ده استیر بورهٔ ارمنی بیست درم با انکبین بسرشند **نسخهٔ دیگر** زیرهٔ مدبر
صد درم سنگ سداب چهل درم زنجبیل بوره هر یک ده درم با انکبین بسرشند **نسخهٔ دیگر**
معده را گرم کند و بادها را بشکند و آروغ برارد و سده بگشاید و اگر کسی را از قولنج رنج بود سود بسیار
این معجون بکار دارد و زیرهٔ مدبر صد درم و زنجبیل بیست درم بلیل ده درم افتیمون سی درم
بوره نان بیست درم با انکبین مصفی بسرشند **کوارش جالینوس** همه اندامها را قوت دهد و بادها را

بشکند

415

شکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود بازدارد و سپرز بلغمی را بیرد و باه را قوت دهد
بوی دهان خوش کند گونهٔ روی صافی کند باد ناسور و دیوانگی و درد سر را که از سردی بود
سود دارد و خداوند نقرس و قولنج و خداوند بهق و کسی را که ریشها بلیده دارد و اندر گرده ریگ
دارد سود دارد و سیاهی موی نگاه دارد و هر که بیست روز این کوارش بکار دارد
ازین بیماریها ایمن شود سنبل قرنفل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران بلیل املیل
سنبذان قسط لکی سعد عود بلسان حب الآس اسارون قصب الذریره هر یک یکجزو
مصطکی پنج جزو شکر چند وزن با همه داروها با انکبین مصفی بسرشند بکیفیته نگاه دارد شربت
دو مثقال ناشتا و اگر پس طعام خورند بساعتی روا باشد والله اعلم بالصواب

باب دهم

از گفتار دوم اندر یاد کردن اطریفلها بزرگ و خرد اطریفل بزرگ معده و امعا را سردر را قوت
دهد و گرم کند و طعام گوارد و مثانه را قوی کند و قوت باه بیفزاید هلیله کابلی بلیله آمله بوزیدان
بسباسه شیطرج هندی شقاقل هر یک یکجزو هر دو تودری هر دو بهمن لسان العصافیر هر یکی
نیم جزو همه را بکوبند و بحریره بیزند و بروغن گاو چرب کنند با انکبین مصفی بسرشند **نسخهٔ دیگر**
هلیله کابلی شش درم بلیله آمله تخم کرفس کوهی نانخواه سعتر پارسی هر یکی یک اوقیه سنبل حماما
وج مال هر یکی سه درم دارچینی چهار درم بلیل سپید و سیاه و نارمشک و نمک هندی
هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بکوبند و بیزند
و بروغن گاو چرب کنند و با انکبین مصفی بسرشند شربت یک ملعقه **اطریفل دیگر** طبع را نرم کند
و معده را از صفرا و بلغم پاک کند هلیله زرد هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم اسل سوس
پنج درم تربد سپید بیست درم زنجبیل سه درم شیطرج سه درم قرفه دارچینی خیربوا هر یک
دو درم شاهتره دو درم گل سرخ پنج درم با انکبین مصفی بسرشند شربت چهار تا پنج درم
اطریفل کوچک معده ضعیف را سود دارد و رطوبت را کم کند و گونه صافی کند و خداوند بواسیر را

سوده با هلیله کابلی هلیله آمله هر یکی برابر همه بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند
اطریفل میانه خداوند بیماری صفراوی را سود دارد و سر گشتن و تاریکی چشم را که از معده
خیزد و ببرد هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سه درم هلیله آمله هر یک هشت درم شاهتره پانزده درم
سنا مکی ده درم گل سرخ یک استیر انیسون مصطکی هر یک پنجدرم همه را بکوبند و بیزند و بروغن
بادام چرب کنند و با انگبین بسرشند و اگر رطوبتی باشد شش درم تربد با آن یار کنند و اگر
سقمونیا بقدر حاجت با وی یار کنند اسهال بیشتر کند نسخه دیگر هلیله سیاه و هلیله کابلی و هلیله آمله
زنجبیل کنجد مقشر و شکر همه را استار استار است با انگبین مصفی بسرشند اطریفل افتیمونی خداوند
بیماریهای سوداوی را سود دارد و سیاهی موی نگاه دارد تا دیر سپید شود هلیله کابلی بیست درم
هلیله آمله هر یک ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یکی پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج ده درم
انیسون تربد هر یکی پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون و نمک نفطی هر یک دو درم
با انگبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم اطریفل عودی خداوند خنازیر و خوانیق را سود دارد و دیگر غدد
هلیله سیاه پانزده درم هلیله آمله تربد هر یکی هفت درم افتیمون ده بسفایج سنا مکی
اسطوخودوس هر یک پنجدرم شیطرج زرنباد غاریقون هر یک سه درم انیسون مصطکی
خیربوا قرنفل قرفه سنبل هر یکی دو درم نوشادر سه درم غده که بر گردن گوسپند باشد خشک کرده
پنجدرم با انگبین بسرشند شربتی پنجدرم اطریفل مقل خداوند بواسیر را سود دارد هلیله
کابلی هلیله آمله را استار است مقل چند وزن همه به آب گندنا حل کنند و با انگبین مصفی بسرشند
و یک جوش بدهند تا آب کند تا کم شود و مقل با انگبین آمیخته شود پس هلیلها بدان
بسرشند شربت چهار درم اطریفل [illegible] خداوند بهق سپید و برص را سود دارد و سپیدی
موی بی وقت را و بیماریهای بلغمی را سود دارد هلیله کابلی هشت درم هلیله آمله هر یک ده درم
برنگ کابلی پانزده درم شیطرج و سعد و زنجبیل هر یک سه درم غاریقون شش درم
قسط سه درم کندر و مصطکی انیسون و قرنفل خیربوا هر یک دو درم بلبل دار بلبل نار مشک هر یک

چهار درم با انگبین مصفی بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم اطریفل دیگر مختصر مر خداوند بهق
و برص را هلیله کابلی هلیله و آمله افتیمون ده تو هر یک پنجدرم عاقرقرحا و شیطرج هر یک
ده درم دارفلفل و قرفه هر یک چهار درم با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم اطریفل دیگر
خداوند وسواس و اندیشهای بد و مالیخولیا را سود دارد هلیله کابلی هلیله آمله هر یک ده درم
افسنتین و سنا مکی هر یک پنجدرم شیطرج و افتیمون و تربد بسفایج اسطوخودوس
هر یک پنجدرم سنبل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام
چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند با مویز دانه بیرون کرده و کوفته اطریفل که خداوند
حب القرع را سود دارد دیگر بذر برنگ کابلی مقشر تربد حب النیل قسط هر یک پنجدرم قنبیل
ترمس افسنتین رومی و شیح ارمنی افتیمون ملح نفطی خردل سپید تخم سعد راسن هر یک
سه درم و نیم کوفته و بیخته همه بسرشند شربت یکدینار سنگ اطریفل شاهتره خداوند گر و خارش را
و سعفه را سود دارد هلیله زرد یک جزو سنا مکی و شاهتره هر یک ثلث یک جزو افسنتین رومی
ربع یک جزو همه را بکوبند و بسرشند شربت چند یک جزو و بعضی مردمان سنا مکی و شاهتره
هر یک نیم جزو کنند و بجای افسنتین یکدرم ریوند و دو درم چوب کندر کنند و بگشنیز بسرشند
شربت چهار درم تا پنجدرم اطریفل کشنیزی خداوند صداع گرم را سود دارد و بخارها از سر باز دارد
هلیله کابلی هلیله آمله و کشنیز خشک هر یک یک جزو همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند
و بگشنیز بسرشند بعضی گشنیز هم سنگ هلیلها کنند اطریفل دیگر خداوند حب القرع را
سود دارد برنگ کابلی ده درم تربد حب النیل قسط هر یک پنجدرم قنبیل ترمس افسنتین رومی
و شیح ملح هندی خردل سپید تخم حنظل سعد راسن هر یک نیم استیر همه را کوفته با انگبین
بسرشند اطریفل دیگر که خداوند عرق مدنی را سود دارد و طبع فرو آرد و ماده این علت
از تن پاک کند هر که این اطریفل ده روز پیوسته بکار دارد از این علت سلامت یابد
هلیله کابلی آمله تربد زنجبیل قنبیل هر یک را استار است پانید هم سنگ همه بسرشند

وبکار دارند ده روز بپوشند والله اعلم بالصواب. باب یازدهم
از گفتار دوم اندر اقراص مسهل و قابض اقراص کوکب این داروییست که طبیبان
ما تقدم این دارو مبارک داشته اند و بزرگ و منافع آن بسیارست معده ضعیف را
که از فضلها پذیرد و از دیگر اندامها بدو می آید قوت دهد و با آن فضلها دفع کند و آروغ ترش
برآرد و باطل کند بخور بند و بر پیشانی طلا کنند درد سر بازدارد و با سرکه بسرشند و بر دندانی
که خورده شده باشد بر نهند سود دارد و بگوش اندر چکانند با آب مرزنگوش درد بنشاند
سرفه کهن را و خون برآمدن را که بسرفه برآید سود دارد و خداوند تبهای کهن را با آب مرزنگوش
دهند تب زایل شود کسی را که جانور زهرناک گزیده باشد یا زهر داده باشد با آب کرده دهند
سود دارد و با شراب آبی بدهند خون اسهال بازدارد و با رب جوز آمیخته غرغره کنند خناق
بلغمی بازدارد اخلاط آن مرصافی سلیخه جند بیدستر گل مختوم پوست بیخ لفاح هریک
چهار درم افیون زعفران قسط مر کوکب الارض هریک پنجدرم کوکب الارض طلق را گویند
تخم خشخاش سپید هفت درم و قوانیسون سیسالیوس و بزر البنج میعه تر و تخم کرفس هریک
هشت درم میعه و افیون بشراب ریحانی حل کنند و داروها خشک بکوبند و بیزند و بسرشند
و اقراص کنند هریک پنجدرم و در سایه خشک کنند و از پس شش ماه بکار دارند در بعضی نسخها
کوکب الارض چهار درم است صفت اقراص گل نسخه معروف خداوند درد معده را سود دارد
و معده را نیرو دهد و رطوبتها و تبهای مزمن بلغمی را سود دارد برگ گل سرخ بیست درم
سنبل اصل السوس هریک ده درم مثلث سرشند و بسایه خشک کنند شربت دو درم
با سکنگبین ساده یا با سکنگبین بزوری نسخه دیگر خداوند تبهای آمیخته را سود دارد گل سرخ
شش درم اصل سوس چهار درم سنبل دو درم صمغ سرشند و اقراص کنند قرص
گل مسهل اسهال صفرا کند بگیرند گل سرخ ده درم رب سوس پنجدرم سنبل سقمونیا
سه درم مصطکی دو درم سرشند و اقراص کنند شربت دو درم و نیم با جلاب خداوند تب را

دهند و دربعضی

اصل اده

دهند و در بعضی نسخها گل دوازده درم است و بجای رب سوس مصطکی نیست نسخه دیگر
درد معده و آماس معده را بگیرند گل سرخ شش درم سنبل سه درم رب سوس چهار درم
اکلیل الملک بابونه اذخر هریک سه درم مصطکی و کهربا هریکی دو درم شربت یک مثقال بجهت
درد معده با طبیخ انیسون و از جهت آماس با عنب الثعلب دهند نسخه دیگر تبهای کهن
و آمیخته و یرقان و سده جگر را بشاید بگیرند گل سرخ ده درم سنبل دو درم طباشیر و رب سوس
هریک سه درم غافت پنجدرم انیسون و مصطکی هریک یکدرم ترنگبین پاک کرده درم بگلاب
حل کنند و داروها بدان سرشند شربت یک مثقال تا دو درم با سکنگبین ساده یا بزوری
بقدر حاجت نسخه دیگر سنبل چهار درم عصاره افسنتین و عصاره غافت هریک سه درم
انیسون یکدرم مصطکی زعفران ریوند چینی هریک دو درم لک مغسول و رب سوس هریک
سه درم شربتی سه درم با سکنگبین نسخه دیگر قرص گل آماس کهن را که در معده و جگر
باشد بگیرند گل سرخ پنجدرم اکلیل الملک پنجدرم بابونه پنج اذخر سه درم صندل سرخ سه درم فقاح
پنج درم اصل سوس مقشر کوفته و بیخته هفت درم سنبل سه درم مصطکی دو درم جوز بوا چهار درم
شربت دو درم آب عنب الثعلب با سکنگبین با طبیخ کرفس و بادیان بحسب حاجت
نسخه دیگر قرص گل تبهای بلغمی را سود دارد گل سرخ ده درم عصاره غافت و اصل سوس
و عصاره افسنتین از هریکی چهار درم مصطکی و سنبل و اسارون و عود خام و اذخر از هریکی یکدرم
شربت سه درم با گلانگبین و ماء الاصول نسخه دیگر قرص گل کبانی را که با شطر الغب
اسهال و سرفه باشد سود دارد سنبل و عود و زعفران و زرشک از هریکی سه درم ریوند چینی چهار درم
طباشیر و گل سرخ و لک مغسول و صمغ بریان کرده از هریکی پنجدرم بزر الحماض بریان کرده
شش درم گل ارمنی هفت درم بلعاب دانه آبی سرشند و اقراص کنند نسخه دیگر
غب غیر خالص را بنشاند و حرارت بنشاند اخلاط آن گل شش درم بزر الحماض صمغ از
هریکی چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر و تخم خرفه از هریکی دو درم کثیرا و زعفران

وسنبل وریوند از هر یکی یکدرم کافور یکدرم و دو دانگ **صفت قرص گل** تبهاء آمیخته را سود دارد
که ماده آن صفرا و بلغم باشد گل سرخ ده درم سنبل سه درم اصل سوس پنج درم تخم خیار و خیار
بادرنگ از هر یکی چهار درم **اقراص کافور** تب گرم را و درد معده گرم را سود دارد و تشنگی
بنشاند و خداوند یرقان را سود دارد زرشک دانه بیرون کرده و طباشیر و گل سرخ از
هر یکی هفت درم تخم کرنب و تخم خرفه و تخم کشنیز از هر یکی سه درم مغز تخم کدوی شیرین (تخم خیار)
از هر یکی پنجدرم صندل سپید دو درم کثیرا سه درم رب سوس دو درم کافور یکدرم بلعاب
اسپغول بسرشند و اقراص کنند شربت دو درم با سکنجبین **نسخهٔ دیگر** قرص کافور
تبهاء خونی و صفرائی را و محرقه و مطبقه را سود دارد و جگر را خنک کند و تب دق را سود دارد
طباشیر و گل سرخ و تخم خرفه از هر یکی پنجدرم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هر یکی
هفت درم رب سوس و صندل سپید از هر یکی سه درم ترنگبین پاک کرده ده درم کافور
نیم مثقال بلعاب دانه آبی اقراص کنند هر یک دو درم با جلاب دهند یا با سکنجبین
خداوند تب صفرائی را با شربت غوره دهند **نسخهٔ دیگر** قرص کافور خداوند تبهای گرم
و خداوند معده گرم و درد سر را سود دارد گل سرخ و طباشیر و تخم خیار و تخم کدوی شیرین
از هر یکی پنجدرم کثیرا چهار درم سنبل و عود و قاقلا از هر یکی دو درم کافور یکدرم و نیم تخم خرفه پنجدرم
تخم کوک سه درم رب السوس دو درم صندل سپید دو درم بلعاب دانه آبی بسرشند
و جلاب دهند و اگر با دوغ دهند صواب بود **نسخهٔ دیگر** قرص کافور سده بگشاید و تبهاء
گرم را سود دارد بنفشه خشک و نیلوفر خشک از هر یکی سه درم تخم خیار و تخم خیار بادرنگ
و طباشیر و زعفران از هر یکی دو درم کثیرا یکدرم رب سوس دو درم ترنگبین ده درم اقراص
کنند و با سکنجبین دهند **صفت** قرص کافور ترکیب خواجه ابو علی سینا تخم کشنیز و تخم کوک
و تخم خرفه و تخم کدوی شیرین و تخم خیار از هر یکی دو درم رب کرنب و اگر نباشد صندل مقاصیری
از هر یکی دو درم و دو دانگ سرطان محرق و زعفران و رب سوس و کافور از هر یکی

یکدرم

یکدرم گل سرخ چهار درم خداوند تبهاء دق را و تبهاء محرقه را سود دارد و دوقی و اسهال خون باز دارد
و اگر سه درم طباشیر و دو درم تخم کدوی شیرین درین قرص زیادت کنند صواب باشد **صفت**
قرص طباشیر اسهال صفرائی باز دارد و تشنگی بنشاند و خداوند تبهاء صفرائی را سود دارد طباشیر
پنجدرم گل سرخ هفت درم صمغ و نشاسته و بزر الحماض و گل ارمنی و زرشک پاک کرده و تخم
خرفه بریان کرده از هر یکی سه درم صندل مقاصیری دو درم تخم شاهسفرم ده درم گلنار سه درم
زعفران نیم درم شربت دو درم با شراب آبی **نسخه دیگر** حرارت دل و تشنگی بنشاند طباشیر
و گل سرخ تخم خیار تخم خرفه و تخم کوک و صندل برابر شربتی یکمثقال با یکطسوج کافور اندر آب سیب
و مانند آن بدهند **نسخهٔ دیگر** اسهال صفرای که با تب بود باز دارد و حرارت تب را ببرد
طباشیر و گل سرخ و بذر الحماض بریان کرده از هر یکی ده درم گل سرخ و طباشیر بریان کرده از
هر یکی هشت درم اقراص کنند یکدو درم و با رب آبی دهند **نسخهٔ دیگر** خداوند علت ذیابیطس را
سود دارد طباشیر ده درم تخم خرفه تخم کوک هر یک پانزده درم کشنیز خشک یک شبانروز
بسرکه تر کرده پس بریان کرده و کوفته پنجدرم گلنار و کافور نیم درم اقراص کنند هر یک سه درم
با آب انار ترش و گلاب سرد کرده بدهند **صفت اقراص زرشک** بیماری جگر و تبهاء گرم را سود دارد
و زرشک پاک کرده دو درم تخم خرفه تخم خیار مقشر هر یکی سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی یکدرم
سنبل نیمدرم شربتی یکمثقال تا دو درم با سکنجبین **نسخهٔ دیگر** آماس جگر و سده را سود دارد
و تشنگی بنشاند زرشک پاک کرده پنجدرم تخم خیار مقشر و طباشیر هر یک سه درم مصطکی و لک
و ریوند چینی هر یکی یکدرم زعفران یکدرم سنبل رب السوس ترنگبین پاک کرده هر یک دو درم
عصاره افسنتین و عصاره غافت هر یک سه درم شربت دو درم با سکنجبین **نسخهٔ دیگر**
بیماریها جگر که با تب بود و یرقان را ببرد و سده بگشاید زرشک پاک کرده پنجدرم ترنگبین پاک
سه درم تخم کشوث ده درم غافت دو درم تخم خیار مقشر سه درم سنبل یکدرم طباشیر سه درم زعفران
و لک و ریوند هر یک یکدرم رب سوس دو درم ترنگبین با آب کشنیز بکوبند و داروها بدان

صح

اقراص کنند و بدهند با آب کشنه نسخه دیگر اماس معده و جگر را سود دارد زرشک پاک کرده
رب سوس گل سرخ تخم خیار تخم خربزه مقشر هر یک سه درم مصطکی سنبل عصاره غافت هر یک
دو درم فو مو ریوند چینی زعفران هر یکی یکدرم تخم کشوث سه درم طباشیر دو درم ترنگبین شش درم
ترنگبین با آب کشنه حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند و با سکنگبین دهند نسخه
دیگر زرشک و رب سوس طباشیر هر یک سه درم کافور نیم درم نسخه دیگر قرص زرشک
درد جگر را که با تب بود و با سرفه بود سود دارد زرشک پاک کرده سنبل تخم خرفه رب سوس
بنفشه کثیرا نشاسته هر یکی سه درم و نیم مصطکی و طباشیر و زعفران و کافور هر یک یکدرم تخم خرفه
تخم خیار تخم خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین مغز بادام هر یکی دو درم ترنگبین پاک کرده ده درم
بلعاب دانه آبی بسرشند و اقراص کنند هر یک دو مثقال یا سه مثقال با جلاب بخته بدهند
نسخه دیگر ترکیب ابو علی سینا اماس جگر و سده را سود دارد زرشک پاک کرده با عصاره
او پنج درم عصاره غافت و طباشیر هر یکی دو درم لک مغسول زعفران کندر سنبل عصاره
افسنتین ریوند چینی لسان الثور هر یکی دو درم و نیم با آب کشنه بسرشند صفت اقراص لک
بیمار بهار معده و جگر را سود دارد و طعام بگوارد لک مغسول ریوند چینی مصطکی هر یک سه درم
سنبل تخم کرفس نانخواه اذخر اصل بادام تلخ قسط فوه عصاره غافت اسارون جنطیانا از
هر یکی یکدرم و نیم اقراص کنند هر یک یکمثقال با سکنگبین بزوری دهند نسخه دیگر بیمار بهار
جگر و معده سرد را سود دارد لک مغسول و فوه انیسون تخم کرفس افسنتین مغز بادام تلخ
دارچینی راوند طویل عصاره غافت هر یکی راست بار است در بعضی نسخها رب سوس و طباشیر و عصاره
زرشک زیاده کرده اند نسخه دیگر اماس جگر و سپرز و زخمی را که برین هر دو اندام آید
سود دارد ریوند چینی هشت درم فوه لک مغسول هر یک چهار درم تخم کرفس غافت انیسون این
هر یک سه درم همه را بکوبند و ببیزند و بسکنگبین بسرشند شربت یک قرص نسخه دیگر خداوند
جگر سرد را سود دارد ریوند چینی ده درم مصطکی و سنبل عصاره غافت افسنتین انیسون تخم

بادیان

بادیان هر یکی دو درم و نیم با آب بادیان بسرشند و اقراص کنند هر یکی مثقالی نسخه دیگر
بیمار بهار جگر و درد را سود دارد و اسهال باز دارد ریوند لک مغسول هر یکی سه درم طباشیر
گل سرخ هر یکی چهار درم بزر الحماض پنج درم زعفران نیم درم اقراص کنند هر یکی دو درم نسخه
دیگر که اسهال خون باز دارد ریوند انبرباریس پاک کرده تخم گشنیز هر یک راست بار است
بکوبند و ببیزند بصمغ عربی بسرشند و اقراص کنند شربت یکمثقال با آب لسان الحمل دهند
و اگر تب نباشد با شراب انگوری دهند که آهن سرخ کرده در وی افگنده باشند چندین بار
یا دوغ که همچنان آهن سرخ کرده در وی افگنده باشند نسخه دیگر اسهال خون باز دارد
ریوند چینی گل ارمنی صمغ عربی هر یکی یکمثقال و نیم جمله سه شربت باشد در آب بنه دهند یا در آب
لسان الحمل نسخه دیگر خداوند تبهاء کهن را سود دارد و سده بگشاید و ادرار بول کند و شهوت
طعام پدید آرد افسنتین رومی انیسون اسارون تخم کرفس مغز بادام تلخ همه راست بار است
اقراص کنند شربت یکمثقال تا دو درم نسخه دیگر بیمار بهار معده و سپرز را سود دارد
و تبهاء آمیخته را ببرد انیسون دو مثقال اسارون افسنتین و دوقو و تخم کرفس و مغز بادام
و مصطکی و سنبل هر یکی یکمثقال صبر اسقوطری و ساذج هندی هر یک یکمثقال و نیم عصاره غافت
یکمثقال اقراص کنند چنانکه رسم است نسخه دیگر خداوند درد معده را که از پس طعام
خوردن پدید آید و تا قذف نکند ساکن نشود و این را قرص ایلاوس گویند افسنتین رومی
ده درم تخم کرفس انیسون هر یکی پنج درم سلیخه بیست درم مر بلبل جند بیدستر افیون هر یک
دو درم قرص کنند هر یکی دو درم با شراب پودنه و مانند آن دهند صفت اقراص کبر خداوند درد
سپرز را سود دارد پوست بیخ کبر چهار استیر اشق چهار زراوند طویل دو استیر تخم حسک بلبل سیاه
هر یک شش استیر اشق را بخل الخمر حل کنند و داروها خشک بکوبند و بدان بسرشند و قرص
کنند هر یکی دو درم با سکنگبین دهند نسخه دیگر پوست بیخ کبر شش درم قسط حلو و سداب
خشک و اشنه هر یک سه درم تخم حسک هشت درم اشق شش درم قرص کنند چنانکه گفته شد

شربت یکدرم و نیم با سکنگبین **نسخه دیگر** خداوند سپرز صلب اسود دارد پوست بیخ کبر و فوه
و تخم بنجنکشت هر یک هفت درم سنبل اسارون مصطکی هر یکی دو درم عصاره غافت و عصاره
افسنتین هر یکی سه درم شربت از یکدرم تا یکمثقال با سکنگبین **نسخه دیگر** خداوند درد سپرز را
و درد جگر را اسقولوقندریون درم این بیخ کبر می بود جعده و گزمازو و حب البان و کاکنج کوهی
و بلوط و جاوشیر و قسط هر یک دو درم افسنتین سه درم قرص کنند **نسخه دیگر** بیمار بهای جگر
و سپرز را سوددارد و تبهای کهن را ایر دعصاره غافت و عصاره افسنتین و صبر هر یکی پنجدرم
هلیله زرد و قشر سه درم مصطکی زعفران هر یک یکدرم رب سوس دو درم بآب کشنیز سبز
و قرص کنند شربت یکدرم و نیم با سکنگبین **[illegible]** تبهای بلغمی را سوددارد گل سرخ ده درم عصاره
غافت و عصاره افسنتین هر یکی شش درم مصطکی یکدرم اسارون سنبل اذخر عود خام هر یکی
یکدرم شربت یکمثقال با ماء الاصول **صفت اقراص تب** بیمار بهای بلغمی عسر را ایر د غافت چهار درم
گل سرخ یکدرم و دو دانک طباشیر دو درم و نیم **صفت اقراص القوه** خداوند سپرز را و تبهای کهن را
سوددارد و خداوند درد جگر را فوه که بپارسی روناس گویند پوست بیخ کبر زراوند طویل افسنتین
هر یکی برابر قرص کنند چند یک مثقال با سکنگبین ترش دهند **نسخه دیگر** فوه دوازده درم
پوست بیخ کبر و زراوند گرد و اصل السوس هر یک دو درم و در نسخه دیگر یکدرم ایرسا
دو درم سکنگبین بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم با طبیخ افسنتین دهند **صفت**
اقراص انیسون خداوند اسهال بلغمی را سوددارد و طعام بگوارد و باد غلیظ لطیف کند انیسون
تخم کرفس بادیان هر یک سه درم نعناع و قاقله خیربوا هر یکی دو درم عصاره غافت و عصاره
افسنتین و فقاح اذخر ریوند چینی قطراسالیون مصطکی زعفران گل سرخ سنبل هر یک یکدرم
قرص کنند چهار دانک شربت یک قرص با ماء الاصول **نسخه دیگر** خداوند تب بلغمی را
و هیچ که در بیماران بدید آید سوددارد و سده بگشاید و جگر ضعیف را سوددهد انیسون چهار دانک
ساذج هندی اسارون هر یک سه درم افسنتین رومی و بادام تلخ و سنبل و صبر هر یکی

چهار درم عصاره غافت سه درم مصطکی یکدرم تخم کرفس یکدرم اقراص کنند هر یک یکمثقال
با طبیخ افسنتین دهند در بعضی نسخها یکدرم تخم شبت آورده اند و در نسخه دیگر دو درم غاریقون
آورده اند **صفت اقراص الرمان** سپرز صلب را که از دایر سا چهار درم بلیل سپید سنبل اشق از هر یک
یکدرم بیامیزند شربت سه درم این سفوف را و دیگر از پیش یاد کرده آمد مقلیا گویند خون
آمدن از مقعد باز دارد کشنیز خشک بریان کرده و سماق پاک کرده از هر یک ده درم
مازوی بی سوراخ دو درم بریان کرده و قرنفل و گلنار از هر یکی پنجدرم چند سپید بیشتر دو درم
بآب سرد و با تخمها بیامیزند شربت سه درم این سفوف را و دیگر از پیش یاد کرده آمد مقلیا نیز
گویند **صفت** خون آمدن از مقعد باز دارد کشنیز خشک بریان کرده و سماق پاک کرده
از هر یکی ده درم مازوی بی سوراخ دو درم بلوط بریان کرده قرنفل و گلنار از هر یکی پنجدرم
چند سپید بیشتر دو درم با آب سرد **صفت سفوفی** که اسهال بلغمی باز دارد جوز بریان کرده
سه درم نانخواه یکدرم کندر نیم درم همه را بکوبند این شربت بود و کودک را دو درم دهند با آب گرم
صفت سفوفی دیگر زنان آبستن را سوددارد و بادهای رحم را پراکنده و معده و جگر را قوت دهد
مروارید و عاقرقرحا از هر یکی دو درم زنجبیل و مصطکی از هر یکی پنجدرم و زرنباد درونج و تخم کرفس
و مو و جوز بوا و دارفلفل و دارچینی و خیربوا از هر یکی سه درم بود و تخم بادیان از هر یکی درم
شکر هم سنگ همه داروها شربتی از دو درم تا سه درم **سفوف برکی** معده را سوددارد و کرم
دراز و خرد را پاک کند هلیله کابلی و آمله بریان کرده و برنگ کابلی از هر یکی ده درم تربد
سفید کوفته و بیخته سی درم باید دو بار چندوزن همه داروها شربت دو درم **صفت سفوفی دیگر**
سلس البول را و بسیاری بول که از سردی باشد و ضعیفی قوت ماسکه مثانه را سوددارد
و بلوط پنجاه درم کندر سی درم بریان کرده گل ارمنی و صمغ عرابی از هر یکی ده درم گلنار و کزمازو
از هر یکی پنجدرم شربت سه درم بآب سرد **سفوفی دیگر** کوفتگی جگر و سپرز و معده را
و احشار اکه از زخمی و آسیبی آمده باشد سوددارد گل ارمنی و گل مختوم از هر یکی سه درم

اکلیل ملک چهار درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی سه درم زعفران دو درم قصب الذریره
سه درم قسط دو درم شربت دو درم آب عنب الثعلب و خیارشنبر **سفوفی دیگر** بول خون بازدارد
سادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و لسد و کهربا و شب یمانی و جلنار و بزر البقله و گل ارمنی
از هر یکی برابر شربت دو درم آب سماق **سفوفی دیگر** حرقة البول را سود دارد و سرفه را که از
گرمی بود سود دارد و بول خون بازدارد تخم خرفه پنج استار کثیرا ده استیر صمغ عرابی و تخم
خشخاش از هر یکی پنج استیر تخم کوک سه استیر کهربا دو استیر شکر سپید هم سنگ دارو شربت
پنج درم با هفت درم آب سرد **سفوفی دیگر** خداوند نقرس و اوجاع مفاصل را سود دارد
سورنجان هفت درم زیره بریان کرده بودنه جویباری از هر یکی دو درم هلیله کابلی پنج درم شکر
هم سنگ همه دارو شربت از دو درم تا سه درم **سفوفی دیگر** معده و جگر را و اوجاع مفاصل
و همه بیماریها را که از فضله بود سود دارد نمک طعام نیم اوقیه نوشادر دو اوقیه هلیله سپید
سه اوقیه هلیله سیاه دو اوقیه افسنتین یک اوقیه بزر الجرجیر یک اوقیه نانخواه یک اوقیه
بودنه دشتی یک اوقیه همه را بکوبند و بیزند شربت دو مثقال با آب گرم **صفت سفوفی**
که سیلان منی بمرد و چکیدن بول باز دارد تخم کرفس تخم سداب از هر یکی سه درم گل
سرخ و گلنار از هر یکی پنج درم افسنتین و بزر البنج از هر یکی دو درم بلوط و کندر از هر یکی سه درم
کیلا دو درم سعد زیره دو درم تخم خرفه چهار درم همه را بکوبند و با هم سنگ همه فانید بیامیزند
هر بامداد پنج درم تا هفت درم بخورند و اگر بدین دارو هلیله و بلیله و آمله بیامیزند از هر یکی
هفت درم صواب بود **سفوفی** که با ماء الجبن دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی
بود هلیله زرد و تخم کسنه و تخم کشوت و تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی دو درم لک مغسول چهار
درم زعفران و سنبل و مصطکی و افسنتین از هر یکی یک درم کافور دو دانگ شربت سه درم
و در بعضی نسخها زعفران و لک و مصطکی و کافور نیست **سفوفی** که تن را فربه کند بگیرند نخود
سپید اندر آب که مرزوج و فرغار کرده و خشک کرده پنجاه درم گرنج شسته و خشک کرده

سی درم

سی درم مغز بادام سپید کرده سی درم کشک گندم سی درم خشخاش سپید با تخم وی چهل درم
نان پاکیزه خشک کرده شصت درم شکر طبرزد نیمن همه بکوبند و بیامیزند و هر روز سی درم با شیر
تازه جوشانیده بدهند ناشتا یا با سپوسات والله اعلم بالصواب

باب سیزدهم

از گفتار دوم اندر لعوقات صفت لعوقی که سرفه را سود دارد مغز تخم خیار پنج درم مغز
بادام شیرین شش درم کثیرا و نشاسته و رب سوس و مغز تخم آبی شیرین از هر یکی
سه درم تخم خطمی خبازی پاک کرده از هر یکی شش درم سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده
بیست عدد اصل سوس پنج درم بایند هفت درم سبستان و بایند و اصل السوس هم اندر
یکمن آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و ده استار شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و داروهای
دیگر بکوبند و بدان بسرشند و بعضی مردمان در وقت پختن پانزده درم خیار چنبر و پنج درم انجیر
خشک و بیست عدد عناب و هفت درم خشخاش سپید با تخم نیم کوفته در افکنند و بوقت
سرشتن ده درم آرد باقلا با دارو ها بیامیزند و سی درم روغن بادام بر چکانند و بسرشند
لعوق خشخاش نزله و ربو را ساکن کند تخم خشخاش سپید ده درم کثیرا و نشاسته و صمغ
عرابی هر یک چهار درم تخم کدوی شیرین و مغز دانه آبی شیرین هر یک سه درم بکوبند
و بپزند با جلاب پخته **نسخه دیگر قوی تر** آب بپزند تا بربع باز آید بپالایند و نیمن شکر در مطبوخ
بر افکنند و بقوام آرند پس بگیرند صمغ و کثیرا و نشاسته هر یک پنج درم بکوبند و بدان بسرشند
تا به نیمن آید اقاقیا و زعفران و گلنار و مر و در نسخه دیگر عصاره لحیة التیس زیاده کرده اند همه
بسایند نرم و داروها بسرشند و در جای دیگر عصاره لحیة التیس یک درم بازو آورده اند
لعوق سپستان سرفه را که از گرمی بود بیرد سپستان صد و پنجاه عدد عناب پنجاه درم اصل السوس
مقشر سی درم مویز دانه بیرون کرده چهل درم فلوس خیارچنبر بیست درم همه را بکوبند
و اندر سه من آب بپزند تا یکمن باز آید و بپالایند صد درم بایند و صد درم مطبوخ بر افکنند

وبقوام آرند و چندانکه کفایت بود آرد باقلا و روی ببرشند **لعوق خیارشنبر** ذات الریه
و ذات الجنب را سود دارد فلوس خیارشنبر پنجاه درم در اندک آب گرم حل کنند و بپالایند
و پنج درم کثیرا و پنجدرم صمغ بادام سپید سوده پنجدرم آرد باقلا و ده درم مغز بادام شیرین کوفته
و پنجدرم نبات سوده بدان ببرشند و مقداری روغن بادام بر چکانند و ببرشند تا
روغن اندروی آمیخته شود و بکار دارند **لعوق زوفا** سینه را از خلط پاک کند و بادها ببرد زوفا
خشک و بیخ سوسن آسمانگون هر دو بکوبند و ببیزند و با انگبین کر با سکنگبین عسلی ببرشند
و بکار دارند و اگر بیخ سوسن نباشد بجای آن شونیز کنند **لعوق جلغوزه** سینه را پاک کند
جلغوزه و بیخ سوسن و صمغ عرابی و کثیرا از هر یک یک جزو تخم کتان بریان کرده هفت جزو
بکوبند و همه بروغن گاو بمالند و با انگبین ببرشند و بکار دارند **نسخه دیگر** مغز جلغوزه نرم بکوبند
و با دو هم سنگ آن انگبین ببرشند شربت یک استار **لعوق کتان** سینه را پاک کند
تخم کتان بریان کرده یک جزو کنند نیم جزو زیره و قردمانا هر یک ربع جزوی همه را بکوبند و
بانگبین مصفی ببرشند بامداد و شبانگاه یک ملعقه بخورند **نسخه سبکتر** تخم کتان بریان کرده
بکوبند و با دو برابر انگبین مصفی ببرشند شربت ده درم **لعوق کرنب** سینه را از ماده غلیظ پاک کند
آب کرنب پخته و فشارده یکمن و نیم انگبین یکمن بپزند و بقوام آرند پس مغز حب الصنوبر
الکبار مقشر پنبه دانه هر یک یک اوقیه تخم کتان بریان کرده و حلبه هر یکی پنجدرم مغز فستق
پانزده درم آرد باقلا ده درم همه را بکوبند و بدان ببرشند شربت پنجدرم با شیر خر **لعوق
القطن** سینه را از ماده غلیظ پاک کند حب القطن ده درم مغز بادام شیرین ده درم آرد باقلا
پنج درم کرسنه و فراسیون هر یک سه درم باید شصت درم شربت یک ملعقه بامداد
و شبانگاه بخورند **لعوق غاریقون** سینه را از خلط پاک کند پرسیاوشان و کرسنه
و رب سوس هر یکی هفت درم تخم بادیان فراسیون زوفا خشک غاریقون هر
یکی سه درم میعه تر صمغ عربی هر یک یکدرم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مویز و صمغ

ومیعه

ومیعه اندر سیح کنند و داروها خشک بکوبند و ببیزند و همه با انگبین ببرشند شربت یک مثقال
لعوق الطین سینه را از رطوبت غلیظ پاک کند مغز جلغوزه مغز فستق مغز بادام تلخ هر یکی
پنجدرم مغز الفلفل هر یکی چهار درم بذر الانجره بزر الرازیانج کرسنه حلبه هر یک چهار درم
همه بکوبند و اندر طبیخ تین و سپستان ببرشند با روغن بادام تلخ شربت دو درم تا سه درم
با سکنگبین عسلی **لعوق البطم** سرفه کهن را ببرد و آواز صافی کند و سده بگشاید و سینه را از اخلاط
غلیظ و ریم پاک کند تخم کتان بریان کرده و مویز دانه بیرون کرده هر یک نیمن مغز جلغوزه و مغز بادام
شیرین هر یک شش درم حلبه سپید و آرد باقلا و آرد نخود و ریوند چینی و نشاسته و نانخواه
و حرف و میعه تر و بیخ سوسن آسمانگون هر یکی یک اوقیه مر و زعفران و کندر هر یکی نیم اوقیه
همه را بکوبند و بشیر خر ببرشند شربت یک ملعقه بامداد و شبانگاه **لعوق برزد** خلط غلیظ
از شش برارد و سینه را از ریم پاک کند رب السوس پنجدرم کثیرا و برزد و بادام تلخ
پاک کرده تخم بادیان هر یکی سه درم برزد با روغن و انگبین بگدازند و داروها دیگر بکوبند و بدان
ببرشند سه درم با طبیخ زوفا **نسخه دیگر** بادام تلخ شش درم برزد ده و میعه تر هر کدام
چهار درم زعفران جاوشیر هر یکی دو درم جاوشیر با اندکی سیح حل کنند و میعه و برزد
با اندکی روغن گاو بگدازند و بادام تلخ جداگانه بکوبند و جمله ببرشند **نسخه دیگر** حلبه و برزد هر یک
پنجدرم زعفران یکدرم و نیم جاوشیر و مر هر یک پنجدرم مغز بادام تلخ شش درم همه بدان ببرشند
لعوق بادام آواز صافی کند و سینه را از بلغم غلیظ و سرفه کهن پاک سازد مغز بادام تلخ و شیرین
و مغز جلغوزه و تخم کتان و انیسون و کثیرا و صمغ هر یک چهار درم رب سوس سه درم آب
بادیان تر صافی کرده صد درم باید اندر آب بادیان بگدازند و میعه در آن حل کنند و داروها
بکوبند و بدان ببرشند **نسخه دیگر** تخم بادیان ده درم مغز بادام تلخ و رب السوس
و کثیرا و خیربوا و زنجبیل هر یک پنجدرم صمغ و نشاسته و تخم خشخاش هر یکی ده درم طباشیر
چهار درم مغز تخم خیار و مغز بادام شیرین مغز جلغوزه هر یک هفت درم همه را بکوبند

مغز پنبه دانه

میعه

همه را بکوبند و با انگبین بسرشند **لعوق حلبه** سینه را از بلغم غلیظ پاک کند و دمار باید ببرد حلبه و تخم
کتان هر یک دو درم مغز بادام شیرین مغز جلغوزه هر یک پنج درم کثیرا و صمغ و نشاسته و تخم بادیان
هر یک سه درم همه را بکوبند و بپزند و بروغن گاو بمالند و با انگبین مصفی بسرشند با سعوط **لعوق حب الرشاد**
سینه را از بلغم غلیظ پاک کند حب الرشاد دو درم شونیز چهار درم انیسون و تخم بادیان هر یک
دو درم زراوند مدحرج یکمثقال بوده دشتی سعتر پارسی هر یکی سه درم همه بکوبند و با انگبین بسرشند
شربت یکمثقال تا دو درم اندر سکنگبین **لعوق اسقیل** سینه را از بلغم پاک کند حب الرشاد دو درم
شونیز چهار درم انیسون تخم بادیان هر یک دو درم زراوند مدحرج یکمثقال او دو هم سنگ آن انگبین
مصفی بجوشانند و بقوام آرند **لعوق سیر** ماده تهارا بپزاند و سپرز و بلغمی را سود دارد و سینه را
پاک کند بگیرند سیر پاک کرده یک من اندر یکمن روغن گاو بپزند تا مهرا شود و بکوبند و بمالند تا تنک
سوده شود و یکمن انگبین مصفی برافکنند و بر آتش نرم بقوام آرند والله اعلم بالصواب

باب چهارم

از گفتار دهم **اندر یاد کردن شرابها** سکنگبین ساده شکر سپید اندر پاتیله کنند
و در روی شکر اندر پاتیله هموار کنند بدست و خل الخمر برافکنند چندانکه چشمها شکر لختی گشاده شود
و شکر پوشیده نشود و بر آتش نرم نهند تا شکر یکبار از دو کفک بردارند پس هفت اوقیه
گلاب برافکنند و اندکی بجوشانند و باقی کفک بردارند و از آتش فرو گیرند اگر خواهند که ترشی
سخت ظاهر نباشد سرکه کمتر کنند **سکنگبین بزوری** بگیرند خل الخمر صافی یکمن و آب عدس صافی
دو من پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از
هر یکی دو درم و نیم همه اندر سرکه و آب فرغار کنند و یک شبانروز بنهند و دیگر روز بجوشانند
تا یک ربع آب بپرد و از آتش فرو دارند و یکمن شکر با انگبین در افکنند و بآتش نرم بجوشانند
و کفک بردارند تا بنیمه باز آید پس بپالایند و اگر خواهند یکمثقال زعفران سوده در آن
حل کنند روا باشد **سکنگبین ریوندی** تشنگی بنشاند و خداوند تب محرقه را سود دارد و آب

انار ترش و شیرین یکمن آب زرشک ده سیر شکر طبرزد یکمن و نیم بجوشانند و بقوام آرند شربت
بیست درم **سکنگبین ریوندی** خداوند درد جگر را سود دارد و اندر تبها محرقه و سرسام سود دارد
و تخم کشنیز بیست درم ریوند چینی سه درم تخم را نیم کوفته کنند و ریوند را حبه اکانه بکوبند نرم و در سه
کتان بندند و هر دو را اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و صره ریوند را هر ساعت بمالند تا قوت
همه در آب دهد و صره از وی برآرند و بمالند و پنج استار خل الخمر و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند
شربت ده درم یا بازده درم و اگر خواهند تخم کشوث ده درم تخم شاهسفرغم ده درم گل سرخ زیادت
کنند قوی تر باشد **سکنگبین مسهل** اسهال صفرا کند سرکه و انگبین با شکر هم بدان اندازه که سکنگبین
ساده گفته اند لیکن گلاب بیشتر کنند بمقدار صد درم تا یکمن و اگر مثلا شکر یکمن باشد چهار درم
سقمونیا و چهار درم عصاره قثاء الحمار در خرقه کتان بسته اندر دیگ افکنند و هر ساعت بمالند
تا خرقه تهی شود و ده درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس با آن در افکنند و بقوام آرند پس خرقه
و تنها از وی برآرند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب و یک اوقیه نزدیک طبیبان
ده درم است و اندر هر شربتی دانگ نیم سقمونیا افتد و دانگی عصاره قثاء الحمار و اگر عصاره
حاضر نباشد بدل آن رب هلیله کنند یا رب تربد و منفعت این ربها بجایگاه یاد کرده آید
و بیخ کرفس اصلاح سقمونیاست **نسخه دیگر** که اسهال بلغم کند سکنگبین بزوری سازند
بدان نشان که یاد کرده آمد لیکن سرکه از سرکه اسقیل کنند و مقدار پنج استار تخم معصفر پاک کرده
بکوبند و بمالند و حلبه آن بسرکه و آب بیامیزند و بپزند چنانکه رسم است و اندر پختن بیست درم
رب تربد اندر خرقه بسته و در دیگ افکنند و هر ساعت بمالند تا خرقه تهی کرد و پس برآرند
شربت از ده درم تا پانزده درم **سکنگبین مسهل** که اسهال سودا کند بگیرند افتیمون بیست درم
و در خرقه توری و بسفایج کوفته و بیخته و هم در خرقه توری به بندند چهار درم خربق سیاه کوفته
و بیخته در خرقه دیگر بندند جدا و یکمن شکر و صد درم خل الخمر و یک من آب در دیگ کنند و خرقه بسفایج
و خرقه خربق در وی افکنند و بجوشانند بآتش نرم و کفک بردارند تا از دیگ تمامی رسد

پس خرقه افتیمون در انگنند و هر ساعت خرقه را می مالند تا قوت دارو بیرون شود چون
تمام شود خرقه را از وی برآرند و بفشارند و سکنگبین بکار دارند شربت یکدرم صفت
سکنگبین مسهل خداوند استسقا را اسهال کند سود دارد حب الخمر ده استار آب صافی نمین برگ
مازریون تازه یک اوقیه اندران نهند که و آب فرغار کنند یکهفته پس بجوشانند با تش نرم
و بپالایند و یکمن شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و اگر بعوض آب گلاب کنند و پنج استار
عصاره آبی با آن یار کنند سخت لطیف شود و این جمله ده شربت تمام باشد سکنگبین کسی را
که آبله بدید آید سود دارد مرارت حاره و صفرا نشاند و اسهال صفرا باز دارد حب الخمر صافی یکجزو
نیم جزو و گلاب دو جزو بیامیزند یک اوقیه چوب برنج تراشیده در نهند که و گلاب ترکنند
سه روز لختی بجوشانند و دو من با سه من شکر طبرزد برافکنند و بجوشانند و بقوام آرند صفت
شرابی که قوت او با شراب کند برابری کند حب الخمر یکمن و نیم آب غوره و آب انار ترش
و حماض ترنج و آب ریواج و عصاره توت ترش و نقیع سماق و عصاره انبرباریس از هر یکی
نیمن عصاره کوک و طرخون از هر یک دو استیر نقیع عدس و نقیع عناب از هر یکی دو استیر
همه را بیامیزند و چهار من شکر بر نهند و بقوام آورند طباشیر ده استیر کافور بسایند و لختی از ین شراب
گرم در هاون سنگین کنند و طباشیر و کافور در آن شراب بمالند و از آن با باقی شراب بیامیزند
و بچوب بید یا بچوب برنج بجنبانند تا آمیخته شود و شربت یک اوقیه با گلاب بدهند همه بیمار
خونی و صفرائی و خناق گرم را و طاعون را سود دارد شرابی دیگر خداوند آبله را بدهند سود مند
و آبله با سانی بیرون آید گل سرخ عدس مقشر هر یکی هفت درم انجیر بستی ده عدد کشنیز
سه درم مویز سپید دانه بیرون کرده ده درم لک پاک کرده مغسول سه درم تخم بادیان و تخم
کرفس هر یکی چهار درم اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند و ده استار
ازین طبیخ با لوده بدهند با دانگی زعفران بدو دفعه یا در سه دفعه شراب میوه حرارت
صفرا بنشاند و آب غوره و نقیع اجاص و نقیع جبشو و عصاره زرشک و نقیع خرما هندی

عصاره

و حماض ترنج و آب سیب و آب امرود و آب انار ترش و طبیخ عناب همه را استار است
و چند همه شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند شراب عناب ذات الریه گرم را سود دارد عناب
گرگانی دانه بیرون کرده صد درم مویز دانه بیرون کرده پنجاه درم بیخ سوس مقشر کوفته ده درم
فلوس خیار شنبر چهار درم همه اندر سه من آب بپزند تا نیمه بماند و بپالایند و شکر بر افکنند
و بقوام آرند شربت پانزده درم بپراکنده دهند تا بخورد چند بار شراب میوها قی و اسهال صفراوی
باز گیرد بگیرند آب سیب و امرود و آب انار ترش و غوره و حماض ترنج همه را بکوبند و بفشارند
و آب همه بستانند و مقداری سماق و ریباس و حب الآس و زرشک همه نیم کوفته کنند
و درین آبها میوها فرغار کنند دو روز پس بفشارند و صافی کنند و چندوزن همه دارو ها
شکر طبرزد بجوشانند و بقوام آرند و بوقت حاجت بکار دارند نوعی دیگر که طبع را نرم کند
بگیرند زردالو کشته و مویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یکی یکمن شفتالو کشته و آلوی سیاه
و عناب از هر یکی نیمن سه و انجیر بستی و کشمش و مویز دانه بیرون کرده از هر یک ده استار
سپستان پنج استار همه را ممزوج کنند و یک شب اندر آب فرغار کنند چنانکه دو انگشت آب
بر سر باستد و دیگر روز بجوشانند و بپالایند صافی کنند یکمن شکر برافکنند و پنج استیر بنفشه اندر
صره بسته در دیگ افکنند و بقوام آرند شربت هفت درم شراب انار قی صفراوی باز دارد
و معده را قوت دهد آب انار ترش یکمن نعنع ده شاخ عود خام و سک نیکو و مصطکی از هر یکی
یکدرم پوست پسته که بظاهر سفال باشد پنج درم عود و سک بکوبند و در خرقه بندند و مصطکی
جداگانه در خرقه بندند و هر دو را اندر آب افکنند و با نعناع و پوست پسته بجوشانند و خرقها
بدست بمالند و مقداری شکر برافکنند و بقوام آرند و بقوت حاجت بگلاب حل کنند
و بکار دارند برگ نعنع و پوست پسته بزند محمد بن زکریا درین شراب بعوض مصطکی پنج درم
کندر آورده و دو مثقال قرفه و دو عدد برگ ترنج زیاده کرده اند و در نسخه او عود نیست و اگر
کسی پوست پسته تنها بجوشاند یا اندکی شکر و سک بقوام آرد صواب بود شراب انار مسهل

بگیرند آب انار ترش و شیرین هر یک یکمن ترید سپید تراشیده و نیم کوفته بیست درم در خرقه
بندند و در آب انار بیفکنند و بجوشانند تا آب طعم ترید بگیرد و خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون
اندازند و یکمن شکر برافکنند شربت از یک اوقیه یا دو اوقیه **شراب آلوی مسهل** بگیرند آلوی سیاه
فربه صد عدد و خرمای هندی پاک کرده سه اوقیه بنفشه دو اوقیه ترید سپید تراشیده نیم کوفته
دو اوقیه ترید جدا در خرقه بندند و همه اندر چهار من آب صافی بپزند تا دو بهر برود و دو بپالایند و سی استیر
ترنگبین و نیم من شکر برافکنند و کفک بردارند و یکدرم سقمونیا و نیم دانگ در وی گدازند
و بکار دارند **شراب نعنع** معده را قوت کند و اسهال باز دارد و فواق بنشاند بگیرند انار ترش
و پوست باز کنند و دانه آن با تخم بکوبند و بیفشارند و آب بگیرند و نیمه وزن آن عصاره نعنع
بیامیزند و بجوشانند و کفک بردارند و همچون عصاره نعنع شکر برافکنند و بقوام آرند **شراب
بنفشه** بگیرند بنفشه تر ثمین واندرو دو من آب صافی فرغار کنند یک شبانروز دیگر بجوشانند
جوشانیدنی سبک و بپالایند و نیم من شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربت دو اوقیه یا دو اوقیه
بگلاب گرم و اولیتر آن باشد که بنفشه جدا فرغار کنند و کثیرا و صمغ جدا و دانه آبی و تخم خطمی جدا
بجوشانند و لعاب گیرند و صمغ و کثیرا در آب بنفشه و لعابها بکدارند و شکر برنهند و بقوام
آرند **شراب بنفشه** خداوند ذات الجنب را سود دارد بگیرند بنفشه تر ثمین دانه آبی ده درم
کثیرا بیست درم تخم خطمی پانزده درم صمغ ده درم اندر سه من آب فرغار کنند یک شبانروز
پس بجوشانند جوشیدنی سبک و بپالایند و نیم من شکر طبرزد برافکنند و بقوام آورند شربت
دو اوقیه یا دو اوقیه بگلاب گرم و اولیتر آن باشد که بنفشه جدا فرغار کنند و کثیرا و صمغ جدا و دانه
آبی و تخم خطمی جدا بجوشانند و لعاب گیرند و صمغ و کثیرا در آب بنفشه و لعابها بکدارند و شکر
برنهند و بقوام آرند **شراب انار** خداوند ذات الجنب را سود دارد بگیرند آب انار شیرین
دو من آب شکر یکمن آب سیب شامی نیم من بجوشانند تا به نیمه باز آید و یکمن شکر برافکنند و بقوام
آرند **شراب خشخاش** این را دیاقوزا گویند خداوند سرفه را سود دارد و نزله را از فرو داند
بسینه

بسینه و خشن باز دارد بگیرند خشخاش تازه که بر درخت باشد صد عدد خشک بوده باشد
و در خردی و بزرگی میانه باشد انرا نیم کوفته در هفت من آب باران فرغار کنند دو شبانروز
تا نرم شود و باتش نرم بپزند تا مهرا شود و بیفشارند و آب صافی کنند و هر دو منی سی استیر انگبین
و سی استیر مصفی برافکنند و بقوام آرند پس بگیرند اقاقیا و زعفران و مر و گلنار و عصاره لحیه التیس
هر یک یکدرم همه نرم بسایند و بدین شراب بیامیزند اما اگر در سینه خلطی باشد غلیظ بجای
انگبین کنند و اگر نه مصفی کنند چراکه وی سودمندتر است **نسخه دیگر** سینه و حلق را نرم کند و خداوند
سرفه را سود دارد خشخاش سپید بیست عدد تخم خطمی کثیرا صمغ عرابی و تخم خبازی و دانه آبی
هر یکی پنج درم پنج سوس تراشیده و نیم کوفته بیست درم اسپغول ده درم همه را اندر شش
رطل آب بپزند تا نیمه بماند و این شش رطل سه من باشد و یکمن مصفی برافکنند و اگر کسی بجای
این هر دو شکر کند روا باشد **نسخه دیگر** خداوند سل را که بسرفه خون برآید و سرفه صعب را
که تب بیدار باشد سود دارد خشخاش سپید و سیاه هر یکی پنجاه درم تخم کوک و بذر البنج الابیض
هر یکی سی درم همه نیم کوفته با مقدار پانصد درم آب صافی بپزند تا بدویست درم باز آید و بپالایند
پنجاه درم لعاب اسپغول و صد درم مصفی با وی بیامیزند و بقوام آرند **صفت امیبج**
بگیرند انگور شیرین دانه برون کرده بیفشارند و آب بگیرند و در پاتیله کنند و بر آتش دان نهند
گرد چنانکه آتش گرد پاتیله بگردد و باتش نرم بجوشانند و کفک بر میدارند تا دو بهر برود
و یکی بماند بردارند و نگاه دارند از بهر و بود **شراب العنب** درد گلو و اماس آن و قرحه ازا
سود دارد بگیرند عصیر انگور قابض که دهان فراهم کشند دو سی من سماق چهار سوس بن مقشر نیم کوفته
مازو گلنار گل سرخ تمام ناشکفته هر یکی شش استیر زعفران دو درم مر و شب یمانی هر یک
یکدرم همه را بپزند تا دو بهر برود و بپالایند و نیم من انگبین برافکنند و بقوام آرند **جلاب ساده**
بگیرند شکر یکمن گلاب سه من بجوشانند باتش نرم و کفک بردارند و یکدرم زعفران
سوده در وی حل کنند بگرمی و بوقت حاجت اندر آب حل کنند و در افکنند **شراب انزرود**

معده را قوت دهد و اسهال باز دارد دیگر بگیرند انبرود خام که نزدیک نخستین رسیده باشد و هنوز عفص باشد از آنا تازه بکنند و دانه بیرون کرده و بپزند تا مهرا شود و بفشارند و بپالایند و باتش باز برند و بقوام آرند از این آب رب امرود ست **شراب سیب** معده و دل را سود دارد خاصه که با ضعیفی جگر باشد و قی و خفقان باز دارد و تشنگی بنشاند بگیرند سیب کوهی ترش و شیرین بکوبند و آب آن بکشند و به پزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یکشب بنهند روز دیگر باتش آرند و باهستگی تا به نیمه باز آید و کفک بر میدارند و دیگر روز بنهند و دیگر روز صافی بپالایند و باز آرند و بر هر یکمن آب غوره نیمن شکر بنهند و اگر شیرین تر خواهند یکمن بر افکنند و بجوشانند تا غلیظ شود و اگر خواهد یکمن بر افکنند و بجوشانند تا غلیظ شود که خوشبوی باشد در وقت نخستین مقداری قرنفل سوده در صره بندند و در پاتیله بیاویزند و هر ساعت بمالند **شراب حب الآس** معده را قوت دهد و اسهال و حیض باز دارد و همه احشا را قوی کند و حب الآس و انبرود قدید از هر یکی پنجاه درم قرظ و طراثیث از هر یکی ده درم همه نیم کوفته کنند پس بگیرند آب سیب ترش کوهی و آب انار ترش و آب آبی ترش از هر یکی نیمن بجوشانند تا به نیمه باز آید و بپالایند و شکر بر افکنند و باتش باز آرند و بقوام آرند **نسخه دیگر** حب الآس یکمن و نیم کوفته کنند پس بگیرند آب سیب ترش کوهی و آب انار ترش و آب آبی ترش از هر یکی نیمن بجوشانند تا به نیمه باز آید و بپالایند و شکر بر افکنند و باتش باز آرند و بقوام آرند **نسخه دیگر** حب الآس بگیرند و نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بدست بمالند و عصاره آن بستانند و بر ده جزو از آن عصاره دو جزو شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند **شراب گل** بگیرند دو من برگ گل تازه و اندر دو من آب بپزند و از آب بر آرند و بفشارند و اگر دیگر باره هم در این آب دو من گل بپزند و از آب بر آرند صواب باشد و اگر یکمن آب هفت باره گل تازه کنند بهتر باشد و از شراب الورد مکرر گویند **شرابی گل** که از گل خشک کنند طبع بهتر فرود آرد بگیرند گل سرخ یک رطل و اندر چهار رطل آب صافی بپزند تا یک رطل باز آید

و یک رطل

و یک رطل شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند شربت چهل درم با آب سرد و شربت تمام شصت درم است و گاه باشد که از پس او آب سرد خورند یک مجلس را اکبر اندر مقدار ده درم یا پانزده درم سکنگبین با آن بیامیزند صواب بود **شراب صندل** دل گرم و تبها گرم را سود دارد صندل سپید سوهان کشیده پنجاه درم و باده استار سرکه و یکمن و نیم آب بپزند صندل اندرین سرکه و آب فرغار کنند و شبانروز پس بجوشانند تا بمقدار نیمن باز آید و بمالند و بفشارند یکمن شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و یکمثقال کافور اندروی بمالند یکدرم زعفران سوده شربتی پنجدرم با آب تخم خرفه **شراب هلیله** خداوند اوجاع مفاصل و تبها محرقه را سود دارد بگیرند هلیله زرد با آب گرم شسته صد عدد و اندر سبو کنند و آب صافی در وی کنند چندانکه یک بند انگشت آب بر سر آن بایستد و سه روز اندر آفتاب بنهند و آب از وی بیرون کنند و نگاه دارند و آب دیگر بر سر آن هلیله کنند و اندر آفتاب بنهند همچنین تدبیر کنند تا هلیله سپید شود و بیشتر طعم از وی ببرد پس آن آبها اندر پاتیله کنند و صد درم ترنگبین بر افکنند و باتش نرم بجوشانند و کفک بر دارند تا بقوام آید شربت دو اوقیه با ماء اللحم و اگر در این شراب یکمثقال سقمونیا حل کنند صواب باشد **شراب افسنتین** معده را از صفرا پاک کند گل سرخ هفت درم افسنتین رومی پنجدرم شاهتره ده درم آلوی سیاه بیست عدد خرمای هندی بیست درم بپزند اندر دو من آب تا به نیمن آید هر بامداد چهار اوقیه بخورند این جمله شرابها که یاد کرده آمد خنک است محرور را شاید اکنون گرم یاد کرده شود که مرطوبان را شاید **سکنگبین عنصلی** خداوند ضیق النفس و درد معده را شاید اگر از سردی و تری بود سود دارد و طعام بگذارد و آروغ ترش را عنصل یکمن تخم بادیان انیسون تخم الکدان و عاقرقرحا و پودنه دشتی از هر یکی یک اوقیه پلپل سیاه تخم کرفس زیره کرمانی هر یک دو اوقیه تخم گزر دشتی و نانخواه و انجدان سپید و ساذج هندی هر یکی نیم اوقیه قردمانا دو درم سداب خشک شش اوقیه سرکه عنصل دوازده من انگبین سه من مثلث دو من

سوزد و و

دارو ها نیم کوفته کنند و سه چند آن انگبین و مثلث هم بیامیزند و دارند تا در وی گشته هفت روز
نهند پس بپالایند و در قرابه کنند و بکار دارند و پیش از طعام و پس از طعام بکار دارند
خل العنصل بگیرند اسقیل و اسقیل پیاز کوهی را گویند از ریگ پاک کنند و بکار دارد چوبین پاره پاره کنند
و بر رشته ریسمان چنبه در کشند چنانکه پاره ها از دیگر دور باشند چهل روز در میانه سایه بیاویزند تا خشک شود
و یکمن ازین اسقیل اندر ده من خل الخمر کنند و هفت روز اندر آفتاب نهند پس بخرقه بپالایند
و بعضی یکمن اسقیل را خشک کنند و پاره کنند و همچنان یکمن در ده من سرکه کنند و شصت ماه
نهند و بکار دارند و همه انواع او قصبه شش را پاک کند و آواز صافی کند و طعام بگوارد و معده
و مصروع و موسوس را و خداوند عرق النسا و سپرز صلب را سود دارد و لثه شده را نیکو کند
و معده را تیز و غرغره بدان گوشت بن دندانها سخت کند و خون آمدن از بن دندانها باز دارد
از بهر آنکه رطوبتها را نشف کند و دهان خوشبوی کند و در گوش چکانند درد گوش
کهنه از قرحه بود زایل کند شربت از وی و از سکنگبین اندک اندک دهند و بتدریج یک
اوقیه رسانند تا یک اوقیه و نیم **شراب تربد** اسهال بلغم کند بگیرند تربد گزیده تر سپید
و کوفته صد درم و در شیشه کنند و آب صافی زیر آن کنند چنانکه انگشت بر بالای آن ایستد
و سه روز اندر آفتاب نهند و همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ طعم نماند پس یکمن شکر
درین آب نهند و بقوام آرند شراب از دو اوقیه تا سه اوقیه اگر سقمونیا بر نهند بقدر حاجت
صواب بود ولیکن بدل آب بادیان کنند بهتر باشد و اگر با تربد بیست درم زنجبیل نیم کوفته
یار کنند اسهال بهتر کند **صفت ماء العسل** خداوند بیماریها سرد را و درد سینه و درد جگر را
سود دارد بگیرند انگبین یک جزو و آب صافی دو جزو با آتش آهسته بپزند و کفک بردارند و از
سه جزو یک جزو باز آرند و نگاه دارند و اگر خواهند که گرمتر باشد لختی دارچینی و خولنجان و زعفران
کوفته و بیخته اندر وی کنند **نسخه دیگر** خداوند تب گرم را که با تشنگی و سرفه بود سود دارد
بگیرند گل سرخ تازه ده من و در یکمن آب گرم کنند و در خنبره آبگینه یکشب بنهند پس بدست بمالند

شصت و در نسخه

و بفشارند و بپالایند و یکمن انگبین بر افکنند و بقوام آرند **صفت سیب** معده را قوت کند و قی
و فواق باز دارد و خداوند درد جگر را سود دارد بگیرند عصاره آبی ترش سی رطل بغدادی شراب
خوشبوی کهن بیست و پنج رطل هر دو را بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا به نیمه باز آید و کفک
بردارند و ده رطل انگبین صافی بر افکنند و بقوام آرند و نخست بگیرند زنجبیل و مصطکی هر یکی ده درم
قاقله صغار و کبار و دارچینی هر یک چهار درم همه داروها نیم کوفته کنند و در صره بندند فراخ و در دیگ
افکنند و هر ساعت می مالند تا قوت اندر شراب دهد چون بقوام آید نیم درم مشک بسایند و در آن
ازین شراب حل کنند و با جمله بیامیزند و بکار دارند **نسخه دیگر** بگیرند عصاره آبی جوشانیده
و به نیمه باز آورده یکمن عصاره سیب کوهی ثمن انگبین و بقوام آرند و بگیرند عود هندی کوفته ده درم
مصطکی و زعفران هر یکی یکدرم بسباسه یکدرم و نیم سنبل و قرنفل و جوزبوا و دال و قاقله و دارچینی
و زنجبیل هر یکی ثمن همه نیم کوفته کنند و در صره بندند و هم بدانسان در دیگ افکنند و با آتش نرم
بقوام آرند پس یکدرم سک دو درم مشک صلایه کرده و با شراب بیامیزند و بکار دارند
صفت جندبیقون بزرگ خداوند جگر و معده سرد را سود دارد و گواریدن طعام یاری دهد بگیرند شراب کهن
پنج رطل بغدادی عسل صافی رطلی و نیم زنجبیل نیم درم قاقله و دال هر یک نیم درم قرنفل دانگی دارچینی
دانگی و نیم زعفران دانگی حب سیاه و مشک هر یکی دانگی و نیم کوب کنند مگر مشک و زعفران
و همه اندر صره کنند و شراب را با آتش آهسته بجوشانند و این صره اندر وی اندازند و هر ساعت
بمالند و بقوام آرند و صره را بیرون آورده مشک و زعفران را نرم سوده در وی حل کنند و بکار
دارند **نسخه دیگر** بگیرند سنبل و قرنفل و عود خام و قاقله هر یک سه درم دارچینی و فلفل هر یکی
پنج درم زعفران دو درم سک یکدرم مشک نیم درم همه نیم کوفته کنند مگر مشک و سک و در صره
کتان بندند و هشت من شراب کهن در جای کنند و این صره در وی افکنند و یکشبانروز
در وی بگذارند روز دیگر دو من انگبین و یکمن شکر بر افکنند و بجوشانند و بقوام آرند پس مشک
و مشک در وی حل کنند و نگاه دارند **صفت شرابی** که بهار از او در زمستان سود دارد بگیرند

عصیر انگور شیرین تمام رسیده ده دورق که بپزد و دو من و نیم باشد با آتش نرم بجوشانند
چندانکه کفک بردارند و دو من و سی استیر انگبین مصفی برافکنند و کفک بردارند و بجوشانند
تا به نیمه باز آید و نخست بگیرند بال و قاقله و قرفه و قرنفل هر یک یکدرم همه را نیم کوب کنند و در صره
ببندند و در دیگ افکنند تا قوت دارو در شراب دهد و بدست مالند و بفشرند و صره اندر شراب
اندازند پس سه درم زعفران سوده اندر وی حل کنند و در قرابه کنند و اگر دانند رقتی دارد اندر آفتاب
نهند پس از آفتاب بردارند و نگاه دارند هر چند کهن تر شود بهتر باشد **شراب دیمقراطیس** ضعیفی جگر
و سپرز و تباهی مزاج را سود دارد چنین گوید که دیمقراطیس پیوسته این شراب بکار داشتی
و همه عمر تندرست بودی ایرسا و تخم بادیان و فلفل سپید هر یکی دو درم همه را کوبند و بپزند
و در صره ببندند و در قرابه افکنند هفت رطل و نیم شراب انگوری بوزن بغداد و سر آن بگیرند
و سر قرابه بگل نیک بگیرند پس از چهل روز بکار دارند و یک دورق انگبین با آن بیامیزند
شراب ترنج غذا و خفقان و معده ضعیف را سود دارد بگیرند برگ ترنج تازه پنجاه برگ
و خاک از وی پاک کنند و از او در دو من و نیم شراب فرغار کنند و هفت روز پس از آن بجوشانند
جوشانیدنی سبک و بپالایند و یکمن انگبین بر نهند و بقوام جلاب آرند شربت دو اوقیه
نسخه دیگر این را شراب سلبوبه گویند معده را قوی کند و آرزوی طعام پدید آرد و خفقان را سود دهد
بگیرند پوست ترنج یمنی مرزنجوش یک اوقیه قرنفل و مثقال عود هندی یکمثقال همه را نیم کوفته
کنند و در صره ببندند و در دو من و نیم شراب افکنند شبانروز پس از آن یکمن و نیم
شکر طبرزد بر نهند و یکمثقال مصطکی و نیم درم زعفران در صره دیگر کنند و در آن افکنند و بجوشانند
تا بقوام آید و صره بدست بمالند **شراب عود** معده سرد ضعیف را سود دارد عود هندی
و سک بغدادی هر یک پنجدرم سنبل قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم همه را نیم کوفته
اندر صره ببندند فراخ و اندر یکمن گلاب بپزند با آتش آهسته تا به نیمه باز آید و صره بمالند و بفشارند
و یکمن شکر طبرزد بر افکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و دانگی مشک سوده در وی حل کنند

دیمثقال

و یکمثقال عنبر و یکی زعفران سوده بر وی حل کنند شربتی از سه درم تا پنجدرم **شراب عنبر** درد معده
و درد و عسرها را سود دارد بگیرند انگبین دو من آب صافی دو من بجوشانند و کفک بردارند
و بقوام آرند یکدانگ مشک یکمثقال عنبر و یکمثقال زعفران در وی حل کنند **شراب مشک** اندامها را
قوت دهد و بیماریهای بلغمی را سود دهد بگیرند انگبین یکمن شکر طبرزد یکمن آب صافی دو من
بجوشانند و بقوام آورده یکمثقال زعفران و قیراطی مشک در وی حل کنند و بکار دارند شربتی سه درم
تا پنجدرم **شراب سنبل** درد معده و جگر و سپرز را سود دارد سنبل سی درم انگبین
دو من آب دو من نخست سنبل را اندر آب بپزند تا کمتر از نیمه باز آید بمالند و بپالایند و انگبین بر نهند
و بقوام آرند شربت ده درم **شراب لسان الثور** دل را قوت دهد و توحش سوداوی ببرد بگیرند آب
لسان الثور مقطر یکمن آب بادرنجبویه مقطر نیم من شکر یکمن انگبین نیم من بپزند و کفک بردارند
و بقوام آرند و یکدرم زعفران در وی حل کنند شربتی ده درم اگر آب لسان الثور نباشد
لسان خشک اندر آب بجوشانند ده استیر اندر یکمن آب بپزند و بفشارند و بپالایند و شکر
بر افکنند و بقوام آرند **شراب سیب** دل ضعیف و سوداوی را سود دارد بگیرند آب سیب ترش
و شیرین هر یک دو من شراب ریحانی یکمن یکمثقال قرنفل دو درم عود هندی سه درم
لسان الثور سه درم بادرنجبویه دو درم گل سرخ همه کوفته اندر صره بندند و در این آبها پرورده
کرده و یکمن شکر طبرزد بر نهند و بقوام آرند شربتی دو اوقیه **شراب آبی** که فواق که از طعام
غلیظ آید بنشاند تا پس از شراب ممزوج بگیرند زیره و انیسون و پودنه و کنند برابر اندر مقدار
آب بجوشانند تا سه یک بماند پس بخورند جرعه که نفع دهد **شراب آبی** که فواق که از
سردی معده بود باز دارد بگیرند راسن و فودنج و سعد و تخم کرفس و انیسون از همه استارات
بپزند بسان دیگر شرابها **صفت شرابی** فواق که از ماده غلیظ بود و تخم سداب خشک و نانخواه
را استار است همه را نیم کوفته اندر شراب کهن بپزند **شرابی** که تن را فربه کند خاصه کسی را
که لاغری او از سوء المزاج سرد آمده باشد و گونه زردی را تازه کند بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان

وانیسون وزیره ونانخواه وانجدان وسعتر وکاشم کرویا وکشنیز خشک بلیلج وابلیلج کند
سنبل قرنفل جوز بوا سعد تخم سداب وبزر الجرجیر وبزر البصل از هر یکی یکمثقال خبث الحدید
ده مثقال همه را اندر سه من آب بپزند تا به نیمه باز آید هر روز مقدار سی درم یا چهل درم بخورند

نسخه دیگر معده را قوت دهد و تن را فربه کند و آرزوی گل خوردن ببرد بگیرند خبث الحدید
بر سوده چون سپیده و شونیز و نانخواه و کاشم و زیره و حلبه از هر یکی یک کفک سداب تر و کرفس
ونعنع از هر یکی دو دسته معتدل اینهمه اندر هفت رطل دوغ گاو کنند برطل بغدادی و سه روز بنهند
پس از سه روز از وی نیم رطل بیاشامند و پس چهار ساعت طعامی نیک خورد و سرکه
و تره و چیزی شور نخورند و از آن پرهیز کنند و هر گاه که تشنه شوند از آن دوغ بپالایند و بجای
آب میخورند تا در جمله مدت دو روز یا بیشتر بکار برده شود و بدین ترتیب شراب افسنتین

افسنتین معده ضعیف را نرم نهد و انگبین اندر وی بکدازند و بگیرند قسط و مر و مصطکی و اذخر
و ساذج هندی و سنبل و گل سرخ و صبر و غاریقون از هر یکی دو درم افسنتین رومی هفت درم
زعفران یکدرم همه کوفته کنند و اندر صره کتان بندند و اندرین شراب و انگبین افکنند چونی
جنبانند بسیار و همه اندر قرابه کنند باره صره داروها هفت روز اندر آفتاب نهند
و هر روز آن صره را بجنبانند و در آن شراب بفشارند روز هفتم آن صره بیرون آرند و شراب
بوقت حاجت بکار دارند یک اوقیه باندکی شکر

نسخه دیگر ترکیب خواجه بو علی سینا
او میگوید من این شراب ترکیب کردم و آزموده ام و منفعت این بسیار تر از منفعت آن
یافتم بگیرند افسنتین رومی صد درم و اندر سه من آب صافی بپزند تا بمقدار سی استیر
باز آید و بفشارند و بپالایند پس آبی را در خرقه بخیند و در زیر آتش نرم بریان کنند
و بفشارند و عصاره آن ثلث وزن آب پالوده بگیرند و آن ده استیر باشد همه بیامیزند
و باتش نرم بقوام آرند

نسخه دیگر معده را قوت کند و طبع را افزود آرد بگیرند گل سرخ
هفت درم غاریقون چهار درم صبر و زعفران و پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان از هر یکی

دو درم بودنه یکدرم نعنع سه درم تخم کرفس انیسون از هر یکی یکدرم افسنتین رومی
سه درم بیخ سوسن سه درم حاشا سه درم سنبل و اسارون و وج و ساذج هندی
از هر یکی یکدرم همه را در چهار من شراب بپزند تا به نیمه باز آید و صافی بپالایند و سی استیر انگبین
برافکنند و بقوام آرند

نسخه دیگر شراب افسنتین بادنا را رود نا را بکار باید افسنتین رومی
پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم همه در دو من آب بپزند تا دو بهر برود و یک
بهر بماند و بپالایند و کمین شکر برافکنند و بقوام آرند شربت از ده درم تا پانزده درم

شراب زوفا خداوند نزله سرد را سود دارد عناب بیست عدد سپستان بیست عدد مویز دانه
بیرون کرده بیست درم انجیر دوازده عدد پرسیاوشان و بیخ سوسن و بنفشه از هر یکی
چهار درم بیخ اذخر و فقاح اذخر و زوفا خشک از هر یکی سه درم زراوند مدحرج و مصطکی و انیسون
مشوی از هر یکی دو درم معجون قفی یکدرم بادام تلخ یکدرم با روغن بادام شیرین بر هند

نسخه دیگر اما پس جگر سرد را سود دارد حلبه ده درم تخم کتان هفت درم پرسیاوشان
بیخ سوسن از هر یکی پنج درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی چهار درم زوفا خشک سه درم
انجیر سی عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و شربت
چهار درم با یکدرم روغن بادام تلخ یکدرم روغن سپید انجیر

نسخه دیگر تنگی نفس را سود دارد
عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تخم خطمی و تخم خبازی و بیخ
سوسن آسمانگون و فراسیون و زراوند مدحرج و بیخ سوسن و پوست بیخ بادیان
و پوست بیخ کرفس از هر یکی پنج درم قنطوریون غلیظ و پوست بیخ کبر و حاشا و بودنه کوهی
و شیح ارمنی و برنجاسف و زوفای رومی از هر یکی چهار درم ساذج هندی و مصطکی و سنبل
از هر یکی دو درم انجیر سفید پانزده عدد اندر پنج رطل آب صافی بپزند تا بیک رطل و نیم باز آید
بپالایند شربت هر بامداد چهار اوقیه با یکمثقال معجون قفی و یکمثقال روغن خلنوزه و اگر قوی تر
باید نیم درم تریاق اربعه ترکیب کنند

نسخه دیگر تنگی نفس را سود دارد انجیر ده عدد

موىز ده عدد و حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و پرسیاوشان و بیخ سوسن و زوفای خشک
و فراسیون از هر یکی پنجدرم بپزند چنانکه رسم است شربت چهار اوقیه با دو مثقال زوفا
شراب زوفا ماده غلیظ را پاک کند انجیر سفید و خرما از هر یکی ده عدد و حلبه پنج درم بیخ سوسن
ده درم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس و بیخ بادیان و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی
و زوفای خشک از هر یکی ده درم بزر الانجره و پودنه و فراسیون از هر یکی پنجدرم بپزند چنانکه
رسم است شربت چهار اوقیه نسخه شراب دیگر تخم کرفس و تخم بادیان و بیخ سوسن
و زوفای خشک و تخم ترب و پرسیاوشان از هر یکی یک کف همه اندر یکمن آب بپزند
تا بنیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد ده استیر بخورند شراب انجیر کلیه گرم کند و طبع فرود آرد
و درد پشت را که از سردی بود سود دارد بگیرند انجیر بستی اگر انجیر بستی نباشد انجیر زرد
خشک کرده چندانکه خواهند و آب در وی کنند چندانکه بر بالای آن باشد و بپزند تا مهرا شود
و یکشب بنهند و آب از وی بپالایند و نیمه وزن آن آب انگبین بر نهند و بقوام آورند و
بوقت حاجت بکار دارند و اگر از بهر فرود آوردن طبع خواهند مقدار درم سقمونیا در وی کدازند
زود تر اجابت کند شراب انجیر گرده را گرم کند و باه را قوت کند بگیرند انجیر خشک فربه
پنج من حلبه سه من انجیر را بشویند تا غبار و گردی که داشته باشد از وی پاک شود و در
آب کنند چنانکه چهار انگشت آب بر سر آن بایستد و دو شبانروز بنهند تا آب
قوت انجیر بستاند و بجوشانند جوشانیدنی سبک و اندر کرباس پاکیزه بفشارند و بپالایند
و نیم جزو وزن آن انگبین بر افکنند و بگیرند تخم هلیون و تودری سرخ و سفید از هر یکی دو درم
زنجبیل سه درم دارچینی و جوز بوا و بسباسه و خیر بوا از هر یکی یکدرم همه اندر صره کتان کنند و بجوشانند بعد
از انکه این شراب بقوام آید اندر دیگ افکنند و هر ساعت همی مالند تا قوت اندر شراب آید
پس صره را بفشارند و بیرون گیرند و شراب بکار دارند شراب دو اوقیه نسخه دیگر
درد پشت را سود دارد و قوت باه زیادت کند بگیرند یکمن نخود و اندر یکمن آب بجوشانند

تا بنیمه

تا بنیمه باز آید و بپالایند و بگیرند یکمن و نیم انگبین و یکمن و نیم طبیخ انجیر پالوده و صافی کنند و همه
بیامیزند و بجوشانند و بقوام آرند و نخست یکدرم سنبل و یکدرم قرنفل و یکدرم دارچینی و یکدرم
خولنجان و نیم درم زعفران ناسوده و دیگر دارو ناکوفته و در صره بسته اندر دیگ افکنند
هر ساعت می مالند و بآخر بگیرند و بفشارند و شراب بکار دارند شراب کزر درد پشت را
سود دارد و باه را قوت دهد بگیرند کزر ده من و پاکیزه بشویند و بن هر یک از وی بیفکنند و ازا
درم درم ببرند و در دیگ پس کنند و سه من حلبه و ده من آب در وی کنند و سر دیگ بپوشند
بگل یا خمیر بگیرند تا بخار بیرون نشود و باتش آهسته بپزند و بنهند تا سرد شود چنانکه دست در وی
توان کرد پس سر دیگ بگشایند و آن آب از وی بپالایند و در کرباس پاکیزه
بفشارند و آب آن بستانند و همسنگ آن انگبین بر نهند و داروهائی که در شراب انجیر
یاد کرده آمده است در افکنند و همچنان بپزند و بعضی مردمان همسنگ کزر شراب انگوری با وی
بپزند و بقوام آرند شراب انگوری باه را قوت کند بگیرند عصاره انگور بر هر ده من آب ده استار
داروی کوفته و در صره بسته در افکنند و بگذارند تا بجوشد و شراب شود و دارو اینست تخم شلغم
و تخم جرجیر و بوزیدان و بهمن سرخ و سپید و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب الفلفل و کعبه برّی
و تخم کزر از هر یک استار است هر چند روزی صره را بجنبانند و بفشارند چون شراب رسیده
صره از وی بردارند و شراب بکار دارند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب پانزدهم

از گفتار دویم اندر یاد کردن ربها و صفت آن صفت رب آبی اسهال و قی که از گرمی
باشد باز دارد بگیرند آبی ترش خوش و پاره کنند و میان آن پاک کنند و بکوبند و بفشارند
و آب آن باتش دوان معتدل بپزند تا از چهار جزو بیک آید و کفک بر دارند و بنهند
تا سرد شود و بپالایند پس باتش باز برند و باستکی بقوام آرند رب انار حرارت معده
و تابه و تشنگی را بنشاند و قی باز دارد و اندر تبها گرم سود دارد بگیرند انار ترش و دانه

بیرون کنند و بفشارند و آب آن اندر تنگ سین بریزند و بچهار یک باز آرند و کفک
بردارند و اگر شاخ چند نعنع با وی بار کنند صواب بود **رب سیب** غلبهٔ خون بنشاند
و دل را قوت دهد و اسهال صفراوی و قی باز دارد بگیرند سیب شامی و کوهی و پاره کنند
و بکوبند و بفشارند و آب آن بجوشانند باهستگی و بچهار یک باز آرند **رب غوره** تشنگی
صفرا بنشاند و اندر تبها گرم سود دارد بگیرند غوره دانه بیرون کنند و بکوبند و بفشارند و آب آن
باهستگی بپزند تا بربع باز آید **رب ریواج** قی صفرا و اسهال باز دارد و اندر تبها گرم سود دارد
بگیرند عصارهٔ ریواج و باتش معتدل بجوشانند و به نیمه باز آرند و هر یکمن و نیم را یک من شکر بر نهند
و بقوام باز آرند و بعضی مردمان اندکی زعفران سوده اندر وی حل کنند بگرمی **رب توت**
خداوند خناق را سود دارد بگیرند عصارهٔ توت شامی و بپالایند و باتش آهسته بجوشانند تا به نیمه
باز آید پس بگیرند ازین رب پنج درم مثلث دو درم بجوشانند تا به یک باز آید و بگیرند
شب یمانی و مر و زعفران از هر یکی یک درم و در وی بگرمی حل کنند **رب جوز تر** خداوند خناق را
سود دارد بگیرند پوست جوز که بر ظاهر سفال او باشد و بکوبند و عصاره آن بستانند تا دو بهر
برود و یک بهر بماند پس بگیرند مر یک اوقیه و نیم زعفران و شب یمانی از هر یکی یک اوقیه
همه بپسایند و بگرمی اندر وی حل کنند و بپالایند **رب مورد دانه** قی و اسهال باز دارد خاصه
اگر با سرفه باشد بگیرند حب الآس تازه و پخته و فشارده و عصاره آن بستانند و بپزند
و به نیمه باز آرند و بکار دارند **رب بسر** قی و اسهال باز دارد و معده ضعیف را سود دارد
بگیرند خرما تمام نارسیده و دانه بیرون کرده و بکوبند و عصاره آن بستانند و بپزند و به یک
باز آرند و بکار دارند **رب آلوی سیاه** تشنگی بنشاند و طبع را نرم کند و خداوند تبهای گرم را
سود دارد بگیرند آلوی سیاه ترش خوش و دانه بیرون کنند و در آب بپزند و بنهند
تا سرد شود و عصاره آن بستانند و بجوشانند تا از پنج جزو یکی باز آید و بکار دارند

با ———— شانزدهم

معده ا

از گفتار دوم اندر یاد کردن پروردنها صفت گلنگر و گلنگبین معده ضعیف را سود
دارد بگیرند برگ گل سرخ یا سفید و تخمها و برگها خرد که با تخم آمیخته باشد از وی پاک کنند
و شکر بکوبند و بغربال فرو کنند ارند بهر ده منی شکر یک من گل اندر مالند این چنان باشد که گل
و شکر در طشتی یا لاکی چوبین یا طغاری سفالین اندر کنند و دیگر روز شکر دیگر و یک شب بنهند
روز دیگر بهر دو کف دست بمالند نیک تا گل همه مالیده شود و اندر شکر ناپدید شود
و همچون کچه شود و اندر خنبره کنند و سر آن بکرباس ببندند و چهل روز در آفتاب نهند
و هر روز بکفچهٔ چوبین بجنبانند و از پس چهل روز بکار برند و بعضی گل جدا بدست مالند نیک
و شکر جلاب کنند تا بقوام انگبین آید پس گل اندر وی بمالند و هر ده منی انگبین را بچهار من
گل کنند و ابو علی سینا اندر کتاب قانون میگوید گل انگبین پس از ششماه بکار دارند **صفت
پروردن بنفشه** خداوند سرفه گرم را سود دارد و سینه را پاک کند بگیرند بنفشه تازه و اقماع
آن لختی دور کنند و بر یک جزو بنفشه دو جزو شکر کوفته بر افکنند و بمالند چنانکه گل شکر را
و در آفتاب نهند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **صفت پروردن ترنج** معده ضعیف را سود دارد
و طعام بگوارد بگیرند ترنج دراز دراز بچهار پاره کنند سخت باریک و ترشی آن پاک از وی
جدا کنند و پوست باز کنند سخت باریک و لختی با وی بگذارند و هفت شبانروز اندر نمکاب نهند
و هر روز آب نمک تازه کنند پس از آن بشویند و اندر آب خوش نهند و سه روز
اندرین آب بگذارند پس آب از وی بریزند پس از آن آب بر آرند چون شوری
از وی جدا شود در سبدی نهند تا آب از وی جدا شود پس انگبین مصفی کرده و کفک
برداشته گرم کنند و چند نیم وزن انگبین گلاب با وی بیامیزند و ترنج را درین آب
و انگبین اندر ترنج بگذارد و در پشت آن همچو مروارید نماید ازین انگبین بردارند و آن ترنج
بارها بر سان تماج بپزند و درین انگبین بجوشانند جوشانیدنی تمامی و انگبین چندان باید
که یک انگشت بر سر ترنج ایستاده باشد و از آتش بردارند و بنهند تا بپالاید پس

دو منی ترنج را یکمثقال زعفران سوده و یکمثقال خیربوا و یکمثقال دارفلفل و نیم مثقال قرنفل و نیم مثقال دارچینی
بسر افگنند و نیک بجوشانند تا هموار بهمه برسد **پروردن هلیله** انچه بهندوستان و بچین پرورند
بهتر از آن باشد که ما اینجا پروریم و منفعتهای وی انست که معده را قوی کند و تری کم کند و دماغ را
پاک کند و بخارها که اندر دماغ باشد تحلیل دهد و بخار معده از دماغ بازدارد و بگیرند هلیله کابلی درشت
و بزرگ چند انکه خواهند و زمین بکنند مقدار چهار انگشت و آب بر ریزند تا تر شود و ریگ بر زبرین
پراگنند هموار و هلیله برین ریگ بر نهند یکان یکان و ریگ دیگر بر سر هلیله کنند و آب بر زنند
و یک تو هلیله بر نهند و آب بر زنند همچنین یک تو هلیله می نهند و ریگ بر سر آن میکنند و آب
بروی میزنند تا هموار بدینسان در میان ریگ پنهان شود و دو روز دیگر بگذارند پس هلیله
از میان ریگ بیرون گیرند و ریگ تازه میکنند باز اندر میان ریگ میکنند تا ده روز بگذرد
و هلیله تر شود و بزرگ شود و اگر بدین روز نیکو شود و اگر نه یکبار دیگر یا دو بار دیگر همچنین میکنند
و ریگ بر میدارند تا هلیله تر شود و بزرگ شود پس هلیله را بشویند سه چهار بار پس خرما و نمک
جو اندر آب بسیار بپزند نیک و بپالایند و هلیله دران آب بپزند باتش آهسته تا نرم شود
پس بنهند تا بیاساید و هلیله را از آب بیرون گیرند و بشویند و یکساعت بنهند تا آب از وی بپالاید
پس انگبین صافی کرده و کفک ازو برداشته گرم کنند و چند نیم وزن انگبین گلاب با وی
برامیزند و هلیله را بسوزن بپازند و درین آب انگبین بپزند نیک و داروها که اندر باب ترنج پروردن
یاد کرده آمدست همه بدین وزن نیم کوفته کنند و در صره بندند و درین دیگ افگنند و هر ساعت
آن صره را بجنبانند و بفشارند چون هلیله تمام پخته شود بجان در انگبین بگذارند و یک شبانروز
برگشاده تا هلیله قوت داروها بستاند پس هلیله را از ان انگبین بیرون آرند و انگبین دیگر
صافی کرده و کفک برداشته گرم کنند و هلیله اندر وی بجوشانند جوشانیدنی نیک و هم درین
انگبین لختی بردارند و اندکی مشک و زعفران سوده و عنبر اندر وی حل کنند و از ابار دیگر انگبین
بیامیزند و جمله در صره کنند و نگاه دارند و هر چند کهن تر شود بهتر بود و انگبین اندر لختی چندان بباید

کرده

٤٤٩

که دو انگشت بر سر هلیله بایستد **پروردن زنجبیل** معده سرد را سود دارد و گرده و مثانه را
گرم کند و ادرار بول آرد و تب لرزه را ببرد و بعضی مردمان زنجبیل را هم بدانسان بپرورند که هلیله
لیکن پس از انکه بآب خرما و کشک جو پخته باب خرما تنها یکبار دیگر بجوشانند و از ان آب برارند
و بنهند تا آب از وی فرو دآید پس با انگبین آمیخته بپزند تا تمام نرم شود پس با انگبین مصفی بپزند
همان داروها در افگنند و بعضی دیگر زنجبیل را اندر شراب انگوری فرغار کنند یکماه و اندر آفتاب
مینهند تا نرم شود پس از ان شراب بیرون گیرند و بشویند و اندر انگبین و آب بپزند یکبار
و از ان انگبین برارند و با انگبین صافی کرده دیگر باره بپزند و با آن آب بگذارند و داروها همچنانکه
در باب ترنج و هلیله یاد کرده آمد در افگنند و اگر بجای شراب گلاب کنند و آن گلاب با انگبین
بیامیزند و بجوشانند نخستین بدین ترتیب کنند صواب بود **پروردن آمله** منفعت آن همچون منفعت هلیلهاست
و حفظ زیادت کند آمله درست که شکسته نباشد و هفت روز اندر آب خوش صافی فرغار کنند
پس دو باره با انگبین بپزند چنانکه هلیله و زنجبیل را و همان داروها برافگنند **پروردن شقاقل** گرده و مثانه
ضعیف را سود دارد و قوت باه را زیادت کند پوست آن باز کنند و همه بر سان ترنج بپرورند
و همان داروها در وی افگنند و اگر انکه خشک بود اندر آب گرم فرغار کنند و هر روز آب را
تازه میکنند تا تر شود پس اندر انگبین و آب بپزند دیگر باره اندر انگبین تنها بپزند چنانکه معلوم است
و همان داروها در افگنند **پروردن [illegible]** فالج را و گرده و مثانه را سودمند است و پشت را گرم
کند بگیرند [illegible] تر چند انکه خواهند و بشویند و پوست باز کنند و پاره پاره کنند انگشت انگشت
و اندر انگبین و آب بپزند تا نرم شود و از ان انگبین بردارند و بنهند تا سرد شود و انگبین از وی
بیرون آید پس با انگبین مصفی بپزند پس داروها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بکوبند نرم و بپزند و در انگبین افگنند و نیک بجنبانند و بکار برند **پروردن گزر** سینه را نرم کند
و پشت را گرم کند و درد پشت را ببرد و قوت باه زیادت کند بگیرند گزر پاکیزه و هموار و بشویند
و پوست باز کنند باریک و میان آن بیرون کنند و پاره پاره کنند چند انگشت پس بپزند

انگبین بکوبند و آب صافی دو جزو و کزر را اندر وی بجوشانند تا نیم پخته شود و از آن انگبین بردارند
و با انگبین مصفی بجوشانند داروها که یاد کرده آمده است در افکنند و همه اجزای انگبین و کزر باشد
و نگاه دارند **پروردن شلغم** منفعت این و منفعت کزر پرورده یکی است بگیرند شلغم دراز و پاک
بشویند و پوست باز کنند و باریک و دراز پاره کنند و اندر آب و نمک فرغار کنند
سه چهار روز پس از آن از آب بیرون گیرند و در آب صافی کنند بی نمک و روزی چند بنهند
تا شوری بگذارد پس اندر انگبین و آب بپزند همچون دیگرها پس با انگبین تنها بپزند و داروها بر افکنند
و نگاه دارند **پروردن آبی** قی و اسهال باز دارد و طعام بگوارد بگیرند آبی بزرگ چندانکه خواهند
و هر یک چهار پاره کنند از اندرون و بیرون وی پاک کنند و اندر آب و انگبین بپزند همچنانکه
دیگرها و داروها بر افکنند و نگاه دارند **پروردن امرود** بگیرند امرود نیکو و هر یک چهار پاره کنند
و همچون آبی بپرورند **پروردن سیب** معده ضعیف را قوت کند و قی باز دارد و پروردن او
همچون پروردن آبی است هر یک چهار پاره کنند و میان آن بیرون گیرند و پوست باز
کنند و همچون آبی بپرورند **پروردن جوز** قوت باه زیادت کند و پوست اندرون که سفال
خواهد بود با وی بگذارند و نخست سه روز در آب خوش صافی بنهند تا هر چه پوست
بیرونی از وی بشود و هر روز آب تازه میکنند و اگر سفال سخت شده باشد هر دو پوست باز
کنند و پوست دیگر که بر مغز باشد هم پاک کنند و در آب انگبین مصفی بپزند و داروها بر افکنند
و همچنانکه دیگر و نگاه دارند **پروردن جوز هندی** قوت باه زیادت کند بگیرند مغز جوز هندی
و پوست آن باز کنند و سه روز در آب صافی نهند تا تر شود پس اندر انگبین و آب
نیم آمیخته بپزند و از آن آب بردارند و با انگبین دیگر صافی کرده بپزند و داروها در آن کنند و نگاه
دارند **پروردن بادام** خداوند سپرز را سود دارد بگیرند بادام تر و پوست از وی باز کنند
و اندر دوشاب شیرین بپزند و سه روز اندر آن دوشاب بگذارند پس از آن از دوشاب
بیرون گیرند و شکر عسکری بقوام عسل آرند و مغز بادام اندر وی بجوشانند چون شانیدی سبک

و نگاه دارند

و نگاه دارند و از جهت مرطوب بجای شکر انگبین مصفی کنند **پروردن جلغوزه** درد عصب و بهار را سود دارد
قوت باه زیادت کند بگیرند مغز جلغوزه پاک کرده چندانکه خواهند و اندر آب و انگبین بپزند پس
از آن انگبین بیرون گیرند و یک ساعت بنهند تا بیرون شود آب و انگبین از وی فرو آید
بار دیگر با انگبین مصفی بجوشانند یک شب و داروها بر افکنند و نگاه دارند **پروردن سیر** همه چهار بیماری
سرد را سود دارد و رطوبت از معده کم کند و طعام بگوارد بگیرند سیرهای بزرگ و پوست
باز کرده و دانه بیرون کرده و اندر شیر فرغار کرده یک شبانروز و از آن شیر بیرون کرده با
انگبین بجوشانند نیک و بگیرند قاقله و خیربوا و زنجبیل و دارچینی از هر یک یکدرم قرنفل و دارفلفل
و جوزبوا و زعفران از هر یکی نیم درم همه را بکوبند و بپزند و بر این انگبین و سیر بر افکنند و بجنبانند
تا هموار شود و نگاه دارند اینمقدار دارو بر مقدار سه من سیر بر افکنند والله اعلم بالصواب

باب هفدهم

از گفتار دویم اندر یاد کردن نقیعها و مطبوخها و انواع ماء الاصول آن مطبوخ هلیله محرور را شاید بگیرند
هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله از هر یکی هفت درم پاک کرده و بنفشه و گل سرخ از هر یکی پنج درم
تخم کسنه و تخم خرفه از هر یکی سه درم برگ کسنه و برگ کرفس از هر یکی دسته کوچک
آلوی سیاه و سپستان از هر یکی سی عدد خرمای هندی پانزده درم اینهمه را در یکمن و نیم
آب بپزند تا دو بهر برود و بنیم باز آید و بپالایند و بمقدار صد درم ازین مطبوخ بیست درم
شیرخشت بر افکنند و بگذارند و باز بپالایند این یک شربت باشد **صفت مطبوخ هلیله زرد**
این مطبوخ اسهال صفرا کند بگیرند هلیله زرد ده درم خرمای هندی بیست درم آلوی سیاه
سی عدد عناب سی عدد سپستان بنفشه یک کفچه کسنه یک کف عنب الثعلب
یکدسته بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و پانزده درم فلوس خیارچنبر بیست درم
شیرخشت در وی گدازند و باز بپالایند **مطبوخ هلیله زرد** ده عدد آلوی سیاه سی عدد
خرمای هندی سی درم شاهتره هفت درم سپستان پنجاه عدد بپزند و بپالایند و سی درم

شیرخشت در وی گذارند و باز بپالایند و یکدرم صبر با این مطبوخ بدهند نیک صواب بود
مطبوخ هلیلها بگیرند هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم شاهتره و سنا
مکی و بنفشه و گل سرخ از هر یکی پنجدرم عناب و اجاص و مویز دانه بیرون کرده و سپستان
از هر یکی سی عدد و تخم کشنه و تخم خرفه از هر یکی سه درم افتیمون و تخم بادیان از هر یکی دو درم
برگ کشنه و کرفس و برگ لبلاب و برگ عنب الثعلب از هر یکی یکدسته کوچک
کل شکر و فلوس خیارشنبر از هر یکی پانزده درم شیرخشت سی درم پاره از ین بستانند و
بپالایند چنانکه رسم است و چهار دانگ غاریقون و چهار دانگ تربد دانگی و نیم سقمونیا ترکیب
کنند **مطبوخ هلیله** خداوند تب ربع را سود دارد و اسهال بلغم و سودا کند هلیله و بلیله سیاه
و بلیله و آمله از هر یکی پنجدرم افسنتین رومی چهار درم اسطوخودوس سه درم افتیمون
هفت درم آلوی سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنا مکی پنجدرم
این داروها بپزند چنانکه رسم است و صد درم از ین مطبوخ بستانند و یکمثقال غاریقون
و نیم درم ملح نفطی و نیم درم صبر و دانگی خربق سیاه ترکیب کنند و اگر این ترکیب جداگانه
حب کنند و نخست بخورند پس مطبوخ خورند صواب بود و همه ترکیبها دیگر همچنین
صفت مطبوخ هلیله خداوند تب ربع را سود دارد بگیرند هلیله کابلی ده درم شاهتره هفت درم
عناب و اجاص از هر یکی بیست عدد تخم کشوث و تخم کشنه از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم
بپزند چنانکه رسم است و پانزده درم فلوس خیارشنبر و پانزده درم کل شکر در وی گذارند
و بپالایند **نسخه دیگر** خداوند یرقان سودائی را سود دارد بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه
از هر یکی یکدرم خربق سیاه یکدرم بپزند چنانکه رسم است و با یکدرم ایارج فیقرا ترکیب
کنند **مطبوخ افتیمون** خداوند مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق سیاه را سود دارد بگیرند هلیله
سیاه ده درم بسفایج پنجدرم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس ده درم افتیمون
ده درم بپزند و بپالایند و چهار دانگ غاریقون و نیم درم صبر و دانگی خربق سیاه ترکیب کنند

[illegible]

[illegible]

نسخه دیگر اصحاب سودا و مالیخولیا را سود دارد هلیله کابلی ده درم افتیمون ده درم بسفایج
پنجدرم سنا مکی هفت درم تربد نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم بپزند چنانکه رسم است و چهار دانگ غاریقون و یکدرم صبر و دو دانگ نمک نفطی
دو دانگی و نیم خربق سیاه ترکیب کنند **نسخه دیگر** خداوند سودا را سود دارد بگیرند هلیله
ده درم هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی ده درم بلیله و آمله از هر یکی چهار درم لسان الثور
و برگ بادرنجویه و غافت و اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته دو درم
مویز دانه بیرون کرده سی درم آلوی سیاه دو عدد افتیمون پانزده درم بپزند چنانکه
رسم است و افتیمون در صره بسته بآخر در دیگ افکنند و دیگ را از آتش بردارند
تا سرد شود و صره افتیمون بمالند و صره دور کنند و بپالایند و یکدرم غاریقون سوده با انگبین
در وی حل کنند و نیم درم صبر و دانگی و نیم خربق سیاه **صفت مطبوخ افتیمون** تمام تر از همه هلیله کابلی
و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی پنجدرم سنا مکی و بنفشه و گل سرخ از هر یکی چهار درم [illegible]
و بادآورد از هر یکی چهار درم و اسطوخودوس و کمافیطوس از هر یکی سه درم لسان الثور
و برگ بادرنجویه و تخم فلنجمشک از هر یکی دو درم انیسون و تخم بادیان از هر یکی یکدرم بسفایج
نیم کوفته چهار درم تربد نیم کوفته دو درم افتیمون ده درم بپزند چنانکه رسم است و افتیمون
در صره بسته در وی افکنند و از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و صره افتیمون بمالند
و بپالایند و یکدرم غاریقون و چهار درم صبر و دو دانگ ملح نفطی و دو دانگ حجر لازورد و دو دانگ
تخم حنظل ترکیب کنند و ده درم شکر بر افکنند و نیم گرم بخورند و اگر هلیله سند مقدار هفت درم
و سقمونیا نیم دانگ درین مطبوخ زیادت کنند خلط صفرا ببرد **مطبوخ شاهتره** خداوند خارش را
سود دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا مکی و شاهتره از هر یکی پنجدرم افتیمون
چهار درم مامیران دو درم افسنتین رومی سه درم گل سرخ و تخم کشنه و بسفایج از هر یکی
سه درم بپزند چنانکه رسم است و مقداری ترنگبین ترکیب کنند **نقیع الفواکه** که اندر تبهای

سعترانی دو درم سپر کرم را سودا دارد بگیرند هلیله زرد کوفته ده درم آلوی سیاه بیست عدد
عناب سی عدد خرمای هندی پانزده درم سپستان سی عدد بنفشه خشک پنج درم تخم کاسنی
پنج درم تخم کوک دو درم کشنیز خشک دو درم ترنگبین بیست درم شکر ده درم فلوس خیار شنبر
هفت درم همه در آب گرم فرغار کنند بگیرند شکر و ترنگبین و بامداد بپالایند و ترنگبین بروی
نهند شربت چهار اوقیه **نقیع هلیله** خداوند درد سپر کرم را سودا دارد بگیرند هلیله زرد کوفته
پانزده درم آب آلوی سیاه صد درم اندر هاون سفالین یا سنگین بسایند تا آب آلو و قوت
هلیله بستاند و بپالایند و صافی کنند و دو اوقیه ترنگبین با جلاب بخورند اگر بعوض آب آلو
آب خرمای هندی کنند صواب باشد **طبیخ خیار شنبر** اخلاط سوخته را از تن پاک کند بگیرند
هلیله زرد و خرمای هندو و از دانه و لیف پاک کرده از هر یکی پانزده درم غافث آخاس از هر یکی
بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم گل سرخ پنج درم بنفشه سه درم همه اندر یکمن و نیم
آب بزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بیست درم فلوس خیار شنبر اندر مقدار صد درم
ازین مطبوخ گذارند و بخورند **نقیع صبر** بادها بشکند و خلط غلیظ از تن پاک کند و درد سپر را
که از ماده غلیظ بود ببرد سعد و سنبل و افسنتین و فقاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه
و زیره از هر یکی یک کف همه اندر یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند یک اوقیه
صبر درین آب فرغار کنند در شیشه و سه روز اندر آفتاب نهند و شب اندر خانه گرم روز سیم
یک اوقیه ازین آب بپالایند تا دو درم تا سه درم و روغن بید انجیر بدهند تا بخورند **نسخه
دیگر** درد سپر را سودا دارد بگیرند آب کشنیز سه اوقیه صبر چهار اوقیه و سه روز همچنین
نگاه دارند و روز سیم بپالایند و بخورند **نسخه دیگر** درد سپر بلغمی را سودا دارد بگیرند افسنتین
رومی ده درم اسارون پنج درم قنطوریون باریک و مصطکی از هر یک سه درم همه اندر
یکمن و نیم آب بپزند و شش درم صبر در وی حل کنند و سه روز نگاه دارند پس از سه روز
دو اوقیه تا چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند **نقیع البزور** حیض فرود آرد تخم خربزه

نیم کوفته هفت درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی سه درم دوقو مشکطرامشیع
از هر یکی دو درم سنبل و افسنتین از هر یکی چهار درم هزار اسفند و ابهل از هر یکی یکدرم همه
همه را بکوبند و اندر شیشه کنند و یک من و نیم آب در وی کنند و سه روز در آفتاب
مینهند و شب در خانه گرم و هر بامداد چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند
و اگر بجوشانند و به نیمه باز آرند صواب بود **ماء الاصول** خداوند فالج و لقوه و صرع و همه
بیماریهای بلغمی را سود دارد پوست بیخ بادیان و اذخر از هر یکی ده درم تخم کرفس و انیسون
و تخم بادیان از هر یکی چهار درم مصطکی و سنبل و فقاح اذخر از هر یکی دو درم و حب البلسان
و اسارون از هر یکی دو درم و نیم عود بلسان و بوزیدان و سلیخه از هر یکی سه درم حنظل دو درم
هزار اسفند سه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم در یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید
و بپالایند و هر بامداد چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام تلخ دو درم روغن بید انجیر بخورند
نسخه دیگر سده جگر و سپرز را بگشاید و سوء المزاج سپرز را زایل کند و خداوندان استسقا
و بیماریهای بلغمی را سود دارد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی
هفت درم اذخر و فقاح اذخر از هر یکی پنج درم مصطکی و سنبل از هر یکی یکدرم سکاع و بادآورد
و غافث و پوست بیخ کبر از هر یکی سه درم ابرباریس ده درم کمادریوس و کمافیطوس
از هر یکی سه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم افسنتین رومی و گل سرخ از هر یکی ... درم
بپزند چنانکه رسم است شربت چهار درم با یکدرم روغن بادام شیرین و دوا الکرکم و معجونها
موافق **نسخه دیگر** حیض فرود آرد و مصروع را که ماده صرع از رحم باشد سود دارد بگیرند پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی دو درم تخم کرفس و انیسون و زراوند طویل
و زراوند مدحرج و قنطوریون و اصل فاوانیا از هر یکی سه درم هزار اسفند سه درم مویز دانه
دانه بیرون کرده ده درم همه اندر یکمن و نیم آب بپزند هر بامداد چهار اوقیه با یکمثقال حمرنا
و یکمثقال روغن بادام شیرین **ماء الاصول** سنگ گرده و مثانه را بریزاند و پاک کند بگیرند

پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان از هر یکی پنج درم بر سیاوشان سه درم حب البلسان
نیم کوفته هفت درم اسقولوقندریون سه درم تخم خربزه نیم کوفته نیم درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم انجیر خشک کرده ده عدد همه اندر یکمن آب بپزند و بپالایند هر بامداد چهار اوقیه
با نیم درم مجالیبه و بخورند **نسخه دیگر** خداوند نقرس و اوجاع مفاصل را سود دارد بگیرند پوست
بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم پوست حنظل و شیطرج و
قنطوریون باریک و نانخواه و سورنجان و انیسون و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی پنج درم
بپزند چنانکه رسم است و هر بامداد یک اوقیه با یکمثقال روغن بیدانجیر بخورند **مطبوخ سورنجان**
بگیرند هلیله زرد ده درم تربد سه درم سورنجان دو درم تخم کشنه و تخم کرفس و تخم بادیان
از هر یکی دو درم همه اندر سیصد درم آب بپزند تا به صد درم باز آید و بپالایند اگر سی درم
ترنگبین در وی گدازند صواب بود **نسخه دیگر** هلیله زرد پانزده درم تربد و بسفایج و شاهتره
از هر یکی چهار درم سورنجان دو درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی یکدرم گل سرخ سه درم
بپزند چنانکه رسم است **صفت مطبوخ سورنجان** بگیرند هلیله کابلی هفت درم شاهتره دو درم مویز
منقی پانزده درم تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و مصطکی و اسارون و سورنجان
و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی دو درم بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ایارج فیقرا
چهار دانگ تربد دو دانگ با غاریقون ترکیب کنند **نسخه دیگر** خداوند درد پشت
و زانو و همه پیوندها را سود دارد بگیرند زوفا یابس و شیطرج و بوزیدان و سورنجان از
هر یکی پنج درم مویز منقی و حلبه از هر یکی ده درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی هشت درم
زنجبیل و ماهی زهره از هر یکی سه درم بیخ اذخر پنج درم بپزند چنانکه رسم است و شربت چهار
اوقیه با یکمثقال روغن بیدانجیر **صفت مطبوخ** خداوند سپرز گرم را سود دارد بگیرند هلیله
زرد و شاهتره و خرمای هندی از هر یکی ده درم هلیله سیاه پنج درم بیخ بادیان و بیخ کرفس
و بیخ کبر و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم و بپزند چنانکه رسم است و یکمثقال ایارج فیقرا

زهره

و یکمثقال

و یکمثقال غاریقون در وی حل کنند و بدهند **صفت مطبوخ** که حیض فرود آرد و ادرار بول کند بگیرند
برنجاسف و مشکطرامشیع و فراسیون از هر یکی چهار درم لوبیای سرخ ده درم وج سه درم نیم
اذخر و عود بلسان و انیسون و قسط و کمادریوس و اسارون و نانخواه از هر یکی سه درم همه را اندر
سه من آب بپزند تا کمتر از یکمن باز آید شربت چهار اوقیه با سه درم بیدانجیر والله اعلم بالصواب
باب هشتم

از گفتار دوم اندر یاد کردن حبهای مسهل و غیر مسهل حب اصطمیقون تن را از بلغم غلیظ
و از سودا و از ماده تبها ای بپاک کند هلیله کابلی سی درم آمله و افسنتین رومی و غاریقون از
هر یکی سه درم سقمونیا سه درم انیسون و تخم او از هر یکی دو درم و تربد سفید هفت درم افتیمون
پنجدرم ایارج فیقرا ده درم قرنفل یکدرم فانیذ چهار درم فانید را در آب بگدازند و بقوام آرند و داروی
کوفته و بیخته بدان سرشند و حبها کنند بچون فلفل شربت دو مثقال **نسخه دیگر** بگیرند حب بلسان
و سلیخه و اسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و اصل الاذخر و وج و عصاره افسنتین و زراوند
گرد و نمک سندی هر یکی یکدرم صبر پانزده درم سقمونیا و غاریقون و شحم حنظل از هر یکی سه درم افتیمون
و بسفایج از هر یکی شش درم دارو ها کوبند و بپزند و به آب کرنب نبطی بسرشند و حب کنند
شربت از دو درم و نیم تا سه درم **نسخه دیگر** ایارج فیقرا و هلیله زرد و هلیله کابلی و آمله و انیسون و
سقمونیا از هر یکی یک اوقیه تربد هفت اوقیه مقل ازرق یک اوقیه و نیم مقل را با آب کرفس حل کنند
و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم و نیم تا سه درم **نسخه دیگر** ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد
و افتیمون و بسفایج از هر یکی پنجدرم شحم حنظل سه درم سنا مکی دو درم حب النیل ده درم مقل
دو درم مقل را با آب بادیان حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت از سه درم
تا چهار درم با طبیخ انیسون **حب ازرب** خداوند درد سر را و درد چشم را سود دارد بگیرند
صبر بیست درم هلیله زرد ده درم کثیرا و مصطکی و سقمونیا از هر یکی سه درم گل سرخ پنجدرم همه را بکوبند
و بپزند و بگلاب بسرشند شربت دو درم **نسخه دیگر** صبر ده درم تربد هفت درم مصطکی

عود بلسان

دکل سرخ از هر یکی دو درم و نیم هلیله زرد پنج درم زعفران یکدرم و نیم کثیرا سه درم و نیم حب کنند
چنانکه رسم است شربت دو درم و نیم تا سه درم نسخه دیگر صبر و سقمونیا از هر یکی یکمثقال هلیله زرد
و تخم کشنیز از هر یکی دو مثقال تربد هفت مثقال حب کنند چنانکه رسم است حب قوقایا نسخه جالینوس
خداوند درد سر و درد چشم را سود دارد و تن از فضول پاک کند بگیرند مصطکی و عصاره افسنتین
و صبر و سقمونیا و شحم حنظل همه برابر بکوبند و بیزند با آب کرفس حل شانیده و صافی کرده بسرشند
شربت از یکدرم تا یکمثقال حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا
دو درم و نیم تربد و اسطوخودوس از هر یکی پنجدرم انجمله ده شربت بود صفت حب دیگر که خداوند
داء الثعلب را و خداوند بیماریها سودایی را سود دارد بگیرند افتیمون چهار مثقال بسفایج
شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و افسنتین از هر یکی دو مثقال غاریقون سه مثقال تربد دو از
مثقال حب کنند چنانکه رسم است شربت سه درم صفت حب دیگر که داء الثعلب سودایی
سود دارد بگیرند افسنتین یکدرم هلیله سیاه یکدرم و نیم افتیمون و بسفایج یکدرم و نیم
حجر الازورد چهار دانگ ملح نفطی دو دانگ غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکدرم و نیم تربد
سقمونیا دو دانگ بماء الهلیل حب کنند شربت از سه درم و نیم تا چهار درم اندر یکماه سه بار
حب دیگر داء الثعلب بلغمی را سود دارد بگیرند انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه
و زیره از هر یکی دو درم مصطکی و هلیله سیاه از هر یکی سه درم صبر چند وزن همه داروها با آب برگ
ترنج بسرشند و حب کنند و هر روز یک ساعت پس از طعام یکدرم بخورند حب دیگر
که داء الثعلب بلغمی را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا یکدرم تربد دو درم غاریقون یکدرم ملح نفطی
و سقمونیا از هر یک نیم درم شربت دو درم و نیم تا سه درم صفت حبی که سده بگشاید
و خلط غلیظ و لزج را پاک کند بگیرند سادج هندی و مر و انیسون و مصطکی و زعفران از هر یک
نیم درم صبر هفت درم تخم کرفس و انیسون و مقل و سکبینج از هر یکی درمی تربد و غاریقون از هر یکی
سه درم و نیم سقمونیا دو درم حب کنند چنانکه رسم است شربتی سه درم صفت حبی که اسهال

دیگر

ولبغم

وبلغم کند باسانی بگیرند افتیمون و هلیله زرد از هر یکی دو درم و سقمونیا و نمک هندی از هر یکی
درمی زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند شربت دو درم و نیم حب سورنجان درد پیوندها را
سود دارد بگیرند ایارج فیقرا یکدرم سورنجان و ماهی زهره از هر یکی دانگی و نیم بوزیدان دانگی و نیم
شحم حنظل و قنطوریون باریک از هر یکی دو دانگ تربد نیم درم زنجبیل و شیطرج و تخم سپندان
و دلبل و جند بیدستر و تخم کرفس از هر یکی نیم دانگ سکبینج و جاوشیر و مقل از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی و نیم صمغها را آب کرفس تر کنند داروها دیگر بکوبند و بیزند و بدان بسرشند انجمله
یک شربت بود نسخه دیگر بگیرند ایارج فیقرا یکدرم سورنجان چهار درم شیطرج دو درم
غاریقون پنجدرم هزار اسفند یکدرم عاقرقرحا و سکبینج و جاوشیر و اشق از هر یکی یکدرم حب کنند
با آب سداب شربت سه درم حب سورنجان کوچک بگیرند صبر یکدرم هلیله زرد و تربد از هر یکی نیم درم
سورنجان دانگی و نیم سقمونیا دانگی و نیم تخم کرفس دانگی نمک هندی دانگی انجمله یک شربت بود
نسخه دیگر درد پیوندها را و نقرس را که ماده آن سودای مرکب بود بگیرند ایارج فیقرا شش درم
سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی سه درم هلیله زرد هفت درم تربد هفت درم خربق
سیاه دو دانگ شحم حنظل سه درم حب کنند باب کند تا شربت سه درم حب افسنتین
خداوند فالج و لقوه را سود دارد و درد پیوندها بلغمی را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم
حنظل و قنطوریون باریک عصاره قثاء الحمار از هر یکی پنجدرم جند بیدستر و حلتیت و جاوشیر
و سکبینج و شیطرج و خردل از هر یکی یکدرم صمغها را بشراب یا با آب کرفس حل کنند داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت سه درم نسخه دیگر لقوه و فالج و نقرس و درد پشت را
بیرد و حیض فرود آرد و بادها غلیظ را بشکند بگیرند اشق و مقل و جاوشیر و اسفند و شحم حنظل
و صبر و تربد و هلیله زرد و عنزروت از هر یکی را استار است صمغها را آب حل کنند داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت سه درم نسخه دیگر بگیرند مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج
و هزار اسفند و شحم حنظل و صبر از هر یکی هشت درم و افتیمون چهار درم سقمونیا و هلیله زرد دو حب الکیل

فرفیون دو درم نیم

از هر یکی دو درم و نیم فرفیون و موقلی از هر یکی نیم درم دارچینی و زعفران و سنبل از هر یکی دو درم و نیم
سورنجان و شیرم از هر یکی چهار درم حب کنند چنانکه رسم است شربت سه درم نسخهٔ دیگر
خداوند فالج و لقوه و نقرس و بیماریهاء بلغمی را سود دارد و بادها را بشکند بگیرند هلیله زرد و صبر
و تخم حنظل و ماهی زهره و هزار اسفند و جندبیدستر و غنزروت و اشق و مقل و جاوشیر و صمغ سداب
نفط سفید از هر یک پنج درم و حب کنند شربت دو درم و نیم باب گرم حب شیطرج خداوند
درد سرین را و عرق النسا را سود دارد و درد سفت و گردن را سود دارد و خلط لزج را
بیارد بگیرند سکبینج و اشق و مقل و جاوشیر و فرفیون از هر یک یکدرم صبر و افتیمون و غاریقون
از هر یک درمی و نیم زراوند گرد و قنطوریون باریک و جندبیدستر از هر یکی دو درم دارفلفل
و زنجبیل و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و مر و زعفران از هر یکی چهار دانگ هلیله زرد و سورنجان
و ماهی زهره از هر یکی دو درم و نیم خردل و شیطرج و تخم حنظل و ملح هندی از هر یکی چهار درم
آب کاکنج بسرشند و حب کنند شربت دو درم نسخهٔ دیگر صبر و تربد و سورنجان از هر یکی
ده درم زنجبیل و دارفلفل و فلفل و مصطکی و خردل و انیسون و قسط و نانخواه از هر یکی یکدرم افتیمون
و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم حب کنند باب کرفس و کاکنج شربت دو درم صفت حب شیطرج
کوچک بگیرند هلیله زرد ده درم صبر بیست درم زنجبیل دو درم فلفل و دارفلفل از هر یکی دو درم
خردل سه درم شیطرج و ملح هندی و شحم حنظل از هر یکی دو درم باید چهار درم باب گرم حل کنند
شربت دو درم نسخهٔ دیگر درد زانو و اوجاع مفاصل را سود دارد سکبینج و جاوشیر و مقل
از هر یک دو دانگ شیطرج و وج و ملح نفطی و دارفلفل خردل سفید از هر یکی نیم دانگ تخم حنظل
و غاریقون و سقمونیا از هر یکی دانگی فانید نیم مثقال باب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند
این یک شربت باشد حب غافث خداوند درد جگر و یرقان را سود دارد بگیرند افسنتین رومی
و عصاره غافث و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون و شاهتره
و ایارج فیقرا از هر یکی برابر باب عنب الثعلب بسرشند شربتی یک مثقال شب وقت خواب

واکر خداوند علت را سرفه باشد چند نیم وزن همه رب سوس زیادت کنند حب
فرفیون خداوند استرخا و فالج را سود دارد و رطوبتها که با عصاب فرود آمده باشد
بیرون آرد بگیرند غاریقون و شحم حنظل و فرفیون و سکبینج از هر یکی یکدرم صبر دو درم حب کنند
باب کرفس شربت دو درم حب سکبینج خداوند درد زانو و درد سرین و تهیگاه سود دارد
بگیرند تخم کرفس و تخم هزار اسفند از هر یکی یکدرم سکبینج و مقل از هر یکی دو درم صفت نسخهٔ دیگر
خداوند قولنج و بیماریها که از باد غلیظ افتد سود دارد و حیض فرود آرد سکبینج و صبر و تخم کرفس
و غنزروت و هلیله زرد هر یکی پنج درم شحم حنظل سه درم سقمونیا دو درم شربت از دو درم تا سه درم
نسخهٔ دیگر قولنج بنشاند بگیرند سکبینج و شحم حنظل از هر یکی دو درم تا سه درم و دو دانگ حب کنند
باب سداب شربتی از یکدرم تا یکمثقال نسخهٔ دیگر بیماریهاء بلغمی را و لقوه را و اوجاع مفاصل
ببرد بگیرند سکبینج و مقل و اشق و جاوشیر و شحم حنظل از هر یکی ده درم زنجبیل و فلفل و دارفلفل
و شیطرج و نانخواه و جندبیدستر از هر یکی دو درم هلیله کابلی و هلیله و آمله از هر یکی سه درم
تربد پنج درم سقمونیا پنج درم زعفران دو درم سورنجان سه درم صبر بیست درم باب کندنا
حب کنند شربت از دو درم حب الزبل قولنج را زود بگشاید بگیرند زبل الذئب چهار درم
تربد پنج درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی سه درم حب غاریقون سدها بگشاید و خداوند استسقا
و بیماریهاء جگر را سود دارد بگیرند غاریقون و صبر و سقمونیا از هر یکی سه درم و قطراسالیون
و انیسون و سیسالیوس و تخم کرفس و دوقو از هر یکی دو درم شربت از دو درم تا سه درم
نسخهٔ دیگر سرفهٔ بلغمی را سود دارد و سینه پاک کند بگیرند غاریقون و تربد از هر یکی پنج درم
بیخ سوسن آسمانگون و فراسیون از هر یکی سه درم ایارج فیقرا پنج درم شحم حنظل و غنزروت
از هر یکی دو درم شربتی دو درم و در بعضی نسخها یکدرم سقمونیا و یکدرم انیسون آورده اند
نسخهٔ دیگر که استسقاء زقی را سود دارد بگیرند غاریقون دو درم عصاره غافث و ریوند چینی از
هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند شربت هر روز یکدرم میدهند چون اسهال

بافراط سود دارد و از دادن حب باز ایستد **نسخهٔ دیگر** سینه را پاک کند بگیرند غاریقون چهار
دانگ و نیم شحم حنظل دانگ و نیم عصارهٔ قثاء الحمار دانگ رب سوس نیم درم این یک شربت
باشد **حب لازورد** سودا فرو دارد بگیرند صبر مغسول سه درم قرنفل و انیسون از هر یکی دو درم سقمونیا
یکدرم غاریقون پنجدرم افتیمون و بسفایج از هر یکی چهار درم ایارج فیقرا شش درم حب کنند
بآب کشنی شربت از دو درم تا سه درم در ماء الجبن **صفت** حبی که بیماریهاء صفراوی را سود دارد
بگیرند هلیله زرد هفت درم هلیله و آمله از هر یکی دو درم گل سرخ دو درم ایارج فیقرا پنجدرم سقمونیا
سه درم غاریقون چهار درم شاهتره سه درم بآب کنند تا بسرشند شربت سه درم **صفت**
حبی که بادها غلیظ را بشکند و آماس خایه و فتق سود دارد بگیرند تخم کرفس و بزر السعد و انیسون
و مصطکی و زعفران از هر یکی یکدرم هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک دو درم سکبینج و مقل از هر یک
دو درم پودینه و فطراسالیون و ادخر و قسط و زرنباد و درونج و اسارون از هر یکی نیم درم حب کنند
بآب سداب هر روز یکمثقال بخورند **حب مقل** خداوند ناسور را سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند
هلیله کابلی پانزده درم تربد ده درم سکبینج پنجدرم خردل سفید دو درم مقل پانزده درم مقل و سکبینج
بآب کشنده دارو ها بدان بسرشند و حب کنند شربتی از دو درم تا سه درم **نسخهٔ دیگر**
خداوند شقاق را طبع نرم کند و محرور را ازا موافق بود بگیرند هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم
کثیرا پنجدرم انجیر بستی سه عدد انجیر را بآب بپزند تا آب سرخ شود و انجیر پخته گردد و بپالایند
و مقل و کثیرا بدان حل کنند و هلیله بدان بسرشند و حب کنند شربت ده درم **نسخهٔ دیگر**
ناصور را خشک کند و خون آمدن از ناسور باز دارد بگیرند هلیله بریان کرده و بلیله و آمله سیاه
و اوران و کهربا از هر یک پنجدرم و ادی ششدرم دوغ پنجدرم مازوی بی سوراخ سه درم
مقل پانزده درم بآب کنند تا بسرشند و حب کنند و هر بامداد دو درم بآب کنند تا بدهند
حب خبث الحدید بادها را بشکند و خداوند ناسور و معده ضعیف را سود دارد بگیرند خبث الحدید
صد مثقال در آب کنند تا ترگشته هفت روز آب کنند تا هر روز تازه کنند پس بگیرند خبث الحدید

هر شب دو درم بخورد

دویست درم

دویست درم تخم کندنا و تخم جرجیر و تخم قاقله و تخم کرفس و تخم گزر و تخم ترب و تخم حلبه و تخم بیاز از
هر یکی بیست و پنجدرم همه را بکوبند نرم و بآب کنند تا بسرشند و حب کنند هر بامداد دو درم
بخورند **حب مقل** خون آمدن از ناسور باز دارد بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم
بسد و کهربا و صدف سوخته و سبدون کوزن سوخته از هر یکی پنجدرم زاک سفید یعنی شب یمانی
دو درم تا نخواه سه درم مقل بیست درم بآب کنند تا حل گردد هر بامداد دو درم بخورند **نسخهٔ دیگر**
رودها و مقعد و بواسیر را سود دارد بگیرند هلیله سیاه بلیله و آمله از هر یکی یک جزو و مقل چند همه داروها
بآب کشنده تا حل شود شربت دو درم و نیم **نسخهٔ دیگر** خون آمدن از بواسیر باز دارد بگیرند
هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا ده مثقال مقل چند وزن همه بآب کنند تا حل شود
و حب سازند شربت دو درم **حب خیزران** علت خنازیر را سود دارد ایارج فیقرا سه درم
غاریقون دو درم شحم حنظل یکدرم و نیم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یکمثقال
نوشادر ده درم سقمونیا یکمثقال بآب کنند تا بسرشند و حب کنند شربت هر روز یکدرم
حب واصلی علت خنازیر را و هر آماسی که از آن نوع باشد ببرد بگیرند سنبل و سلیخه و حب بلسان
و اسارون و مصطکی و دارچینی و زعفران از هر یکی یکدرم صبر شانزده درم شحم حنظل و اسطوخودوس
از هر یکی پنجدرم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حب کنند چنانکه رسم است
صفت حبی که بهق و برص را ببرد و صرع را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم
لاژورد هفت درم سقمونیا و شحم حنظل و خربق سیاه از هر یکی دو درم سنبل و انیسون از هر یکی
یکدرم حب کنند بآب کرفس یا بماء العسل شربت دو درم و نیم **حب الحارث** بیماریهاء
بلغمی را و همه دردهای بلغمی را سود دارد و بهق سپید و سیاه آزموده اند بسه شربت زایل شد
بگیرند هلیله سیاه و هلیله زرد و صبر و انزروت و مقل و سکبینج از هر یکی برابر مقل و سکبینج اندر
آب کنند تا حل کنند اندر طاس و این داروهای خشک را بکوبند و بدان بسرشند
و حبها کنند همچون بلبل هر بامداد یکمثقال بخورند و طعام زیربا خورند نافع بود **صفت حبی** که گرانی گوش

وحب القرع را سیاده دیگیر بندار هلیلج و بلیلج سپید و برنگ کابلی مقشر و نمک هندی از هر یکی پنجدرم
ربس هفت درم شحم دو درم تربد سفید پانزده درم قسط و مر از هر یکی هفت درم شربت پنجدرم
باب را آسپن ترکنند **حبی دیگر** بگیرند تربد و قنبیل و بوده خشک برنگ و پنگ کابلی و کبیلل از و
از هر یکی ده درم تربد زده درم قرو مانا هفت درم شربت از این سه درم تا پنجدرم با هلیج
شحم با پپه که و شیر گاو **حب صبر** خداوند کره و خارش را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد از هر
یکی یکدرم سقمونیا دانگی و نیم کل سپنج دانگی و نیم کثیرا نیمه دانگ حب کنند با آب کسنه با آب
شاهتره و این یک شربت است **حب فرفیون** خداوند استسقای رقی را سود دارد
بگیرند مازریون مدبر پنجدرم روی سوخته دو دانگ فرفیون دانگی و نیم سکبینج یکدرم ملح هندی
دانگی سکبینج بسپ کبوتر دانگی این یک شربت قوی بود **حب مازریون** خداوند استسقا لحمی را
سود دارد بگیرند ریوند چینی عصاره غافت و تخم کشنه از هر یکی سه درم غاریقون پنجدرم مازریون
مدبر ده درم حب کنند شربت دو درم و نیم **حب سعال** خداوند دق و سل را سود دارد
بگیرند صمغ و کثیرا و مغز دانه آبی و تخم خطمی پاک کرده از هر یکی سه درم مغز بادام شیرین سفید کرده
و باقلای خشک مقشر و مغز تخم خیار از هر یکی پنجدرم رب سوس سه درم تخم کدوی مقشر پنجدرم
نشاسته سه درم تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی سه درم شکر ده درم همه بکوبند و بلعاب اسپغول
بسرشند و حبها کنند بهن و پیوسته در دهان میدارند **صفت** حبی دیگر حرارت بنشاند
و سینه را نرم و دهد و تشنگی بنشاند بگیرند رب سوس ده درم تخم خرفه ده درم تخم کوک
پنجدرم صمغ و کثیرا از هر یکی هفت درم مغز بادام شیرین ده درم نشاسته و آرد جو مقشر پنجدرم
از هر یکی هفت درم تخم خیار پاک کرده پانزده درم تخم خربزه پوست باز کرده ده درم تخم خشخاش
پنجدرم مغز دانه آبی هشت درم شکر طبرزد ده درم بلعاب اسپغول بسرشند **حب السعال**
سینه را پاک کند و سرفه را بنشاند و نرم کند بگیرند بنفشه و رب سوس و برسیاوشان
و کثیرا و صمغ و بادام و نشاسته از هر یک یکدرم تخم خشخاش دو درم شکر دوازده درم زعفران

بجدرم

نجدرم بلعاب اسپغول بسرشند **حب اللبوب** اندر تبهای گرم و اندر سپرز در دهان گیرند
تشنگی بنشاند خاصه اگر با رب لیمو و رب غوره و رب رمان بسرشند بگیرند تخم خیار مقشر
و تخم کدوی شیرین مقشر و تخم خرفه پاک کرده از هر یکی یک جزو و تخم کوک نیم جزو و رب سوس نیم
جزو همه را بکوبند و برب میوه بسرشند **حب السعال** سرفه که تب بقرار دارد و دیر دارد سینه را
از خلط غلیظ پاک کند بگیرند مر یکدرم میعه تر دو دانگ کندر دو دانگ رب سوس یکدرم
افیون دانگی حبها کنند هر یک دانگی و شب اندر دهان نهند **نسخه دیگر** از بهر سرفه که تب
بقرار دارد و رب سوس پنجدرم هلیلج قردمانا و مغز بادام از هر یکی ده درم حلتیت ده درم
جاوشیر بسرشند و حب کنند **صفت حبی** که اسهال مزمن باز دارد بگیرند مازو و ثمرة
الطرفا و افیون همه برابر بکوبند و بآب صمغ بسرشند تا چنان شود که حب توان کرد شربت دو دانگ
حبی دیگر بگیرند پوست انار ترش و مازو از هر یکی برابر بکوبند و بپزند و بسرکه بسرشند تا
چنان شود که حب توان کرد و بنهند تا سخت شود و حبها کنند همچون هلیل شربت از ده حب تا پانزده
یا بیست با آب سرد **صفت** حبی دیگر بگیرند هلیله ده عدد و حب الآس پاک کرده بیست
درم دانه که از سرکه مویز بیرون کنند پنجدرم سماق و سل از هر یک سه درم همه بکوبند و بآب
صمغ بسرشند و حب کنند شربت دو درم با رب حب الآس و مانند **صفت** حبی دیگر
بگیرند افیون یک جزو اقاقیا دو جزو و ثمرة الطرفا و سماق و حب الآس از هر یک چهار جزو
همه بکوبند و برب آبی بسرشند شربت یکدرم **صفت** حبی که اسهال بلغمی باز دارد بگیرند
و قرفه و جند بیدستر و افیون برابر حبها کنند همچون هلیل شربت هفت حب با آب سرد و کودکان را
دو یا سه یا پنج باندازه سال و قوت کودک **صفت** حبی دیگر افیون و سپند رومی و کندر
و مرو زعفران حب کنند چند نخود شربت دو حب **صفت** حبی که بوی دهان خوش کند
و بوی ناخوش ببرد بگیرند جوزبوا و قاقله و قرنفل و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم کافور
نیم درم مشک دو دانگ حبها کنند چند نخودی بزرگ و پیوسته اندر دهان دارند و اگر اندر پان

علنمشک و زنجبیل و کبابه و بسباسه در افزایند صواب باشد و اگر یک مازوی بی سوراخ و نیم درم نمک هندی در افزایند رطوبتها را کم کند والله اعلم بالصواب

باب نوزدهم

از گفتار دویم اندر یاد کردن داروی قی صفت داروی که بلغم برد بگیرند اسفندان سفید دو جزو بوره یکجزو کنند نیم جزو همه بکوبند و با انگبین بسرشند و بوقت حاجت اندر طبیخ شبت بگذارند و چهل درم سکنگبین عسلی با آن بیامیزند و نیم گرم بخورند داروی دیگر که قی را بیرد گلنگر و یکدرم جوز القی یکدرم تخم ترب سه درم همه را با انگبین بسرشند و اندر طبیخ شبت داروی دیگر خلط سودای را برارد نمک هندی و تربد و بوره ارمنی از هر یک درم سپندان سفید نیمدرم بکوبند و بپزند و بسرشند و اندر طبیخ شبت داروی دیگر بگیرند خربزه که انزا تربزه گویند خشک کرده و بکوبند و بپزند و دو درم ازان بماء العسل همندیا با طبیخ شبت داروی دیگر ترب را پاره کنند و اندر سکنگبین عسلی فرغار کنند یکشب و لختی نمک سوده برافکنند بامداد آن ترب بناشتا بخورند و ازان سکنگبین لختی بناشتا بخورند و لختی نیز بعد طعام با طبیخ شبت واگر شبت و جرجیر و لوبیا و اسپیوج در آب بپزند و مقداری نمک برافکنند و بپالایند و این سکنگبین برین آب بدهند بیش از انکه ازین ترب خورده باشند صواب بود داروی دیگر بگیرند ترب پاره کرده یکعدد و شبت یکدسته نمک هندی نیمدرم اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و با سکنگبین عسلی بدهند داروی دیگر تخم ترب و طوریعی و تخم جرجیر و تخم سرمق و نمک هندی و دوفع یمانی از هر یکی نیمدرم همه بکوبند و با انگبین بسرشند و از پس آب گرم بسیار دهند داروی دیگر تخم سرمق یک اوقیه کشک چهار اوقیه نمک درست دو درم بپزند همه بپالایند و سی درم سکنگبین عسلی با صد درم ازین کشکاب بیامیزند و بدهند

باب بیستم

از گفتار دویم اندر یاد کردن داروهای غرغره صفت غرغره که دماغ را پاک کند بگیرند پوست انار

شیرین و بیخ سوسن هر دو را برابر در آب صافی بپزند تا مهرا شود و بدان آب غرغره کنند و مضمضه نمایند صفت اماس گرم را که در زفان باشد بیرد بگیرند پوست انار شیرین و بیخ سعتر را استارا است در آب صافی بپزند تا مهرا شود و بدان آب غرغره کنند صفت غرغره دیگر بگیرند آب برگ عنب الثعلب با آب کسنه یا با آب کوک با گلاب یا طبیخ عدس یا طبیخ انار پوست شیرین و بدان غرغره کنند صفت غرغره اماس صلب را که در زبان بود تحلیل کند تخم حلبه سی درم خرمای هندی بیست درم انجیر خشک سی عدد همه اندر یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بکار دارند صفت غرغره دیگر گرانی زبان را که از بلغم بود بگیرند زنجبیل و نوشادر و شونیز و نمک و عاقرقرحا و میویزج و مرزنجوش و خردل را استارا است همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار دارند و اگر این دارو را بپزند و بپالایند و ازان آب با سکنگبین عسلی بیامیزند صواب بود صفت غرغره دیگر گرانی زبان را که از رطوبت بود بگیرند عاقرقرحا و میویزج و سعتر و دارپلپل از هر یکی هفت درم بوره ارمنی و خردل سفید و شونیز و پوست بیخ کبر و نمک هندی و وج از هر یکی پنجدرم نوشادر سه درم بیخ سوسن و زوفا خشک از هر یکی ده درم دارپلپل ده درم ایارج فیقرا هفت درم همه بکوبند و بپزند و با انگبین معجون کنند و با سکنگبین غرغره کنند صفت غرغره دیگر کام فرود آمدن را سود دارد بگیرند انار دانگ ترش و مازو و سماق از هر یکی را استارا است بکوبند و بپزند و با شیر تازه فرغار کنند یکشبانروز و بدان شیر غرغره کنند صفت غرغره دیگر فرود آمدن کام را که از تری بود بگیرند سماق پنجدرم شب یمانی بریان کرده و نمک طبرزد از هر یکی سه درم گل سرخ و تخم گل از هر یکی دو درم همه بکوبند و مقدار درم و نیمی تا مقدار سی درم شراب خرنوب و لختی گلاب بیامیزند و غرغره کنند صفت غرغره که خناق گرم را سود دارد بگیرند آب لسان الحمل سه اوقیه عصا الراعی و آب عنب الثعلب از هر یک یک اوقیه و نیم روغن گل نیم اوقیه همه بهم

بیامیزند و غرغره کنند **صفت** غرغره دیگر رب خرنوب ده درم فلوس خیارشنبر ده درم
عنب الثعلب بیست درم همه بیامیزند و بدان غرغره کنند خمیر ترش با آب انار ترش یا آب
برگ خرفه یا آب گشنیز تر سود دارد و طبیخ سماق عدس سود دارد **صفت غرغره** که ماده خناق
سود دارد بگیرند شب یمانی و زعفران و گلنار فارسی و عاقرقرحا و گل سرخ و مامیران و مر
و نوشادر و بیخ سوسن و شیاف مامیثا و عصاره لحیة التیس و سماق و دارفلفل و قصب الذریره
و اقاقیا و عصفر و پوست انار همه را برابر بکوبند و به بیزند و با رب جوز یا رب خرنوب غرغره
کنند **صفت** غرغره خناقی را که از سپیدی بود سود دارد تخم هزار اسفند و عاقرقرحا و خردل
سفید و تخم ترب و مر و حلتیت و نوشادر و نطرون و فلفل بودنه در ماء الخطاطیف همه
برابر با انگبین سرشته و بوقت حاجت بگلاب حل کنند و بکار دارند **صفت**
خناق بلغمی را سود دارد اگر علت هور بود بگیرند عدس مقشر ده درم در مقدار انجیر آب بپزند
تا بنیمه آید و بپالایند و مقدار رب جوز ساده با آن بیامیزند و غرغره کنند و اگر آخر علت بود
بگیرند رب جوز پنج درم عاقرقرحا دو درم و نیم گل سرخ یک درم داروها خشک بکوبند و با رب
جوز سرشته و اندر گلاب حل کنند و بدان غرغره کنند **صفت** غرغره دیگر اندر آخر
علت سود دارد قصب الذریره درم جوز السرو سی درم برگ سوسن و برگ خبار کرتابی
الدلب کوبیده از هر یکی ده درم همه اندر مقدار یک من و نیم آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند
و غرغره کنند **صفت** غرغره دیگر با ماده خناق را بگیرند شیر انجیر پنجاه درم روغن گاو
و انگبین از هر یک ده درم اندر مقدار پنجاه درم بجوشانند تا دو سه جوش بر آرد و بدان
غرغره کنند **صفت** غرغره برایندن بگیرند حلبه و تخم کتان از هر یک ده درم حب الرشاد
پنج درم اندر ده استار آب چکنده بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بکار دارند **صفت** غرغره
که در آخر علت بکار آید بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یکی پنج درم عناب و سپستان و مویز منقی
دانه بیرون کرده و عدس مقشر و بیخ سوسن و بیخ بادیان از هر یک ده درم گل سرخ

و بنفشه از هر یکی هفت درم مرزنگوش و پودنه و سعتر از هر یک یک درم همه اندر یک من و نیم آب
بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و هفت درم فلوس خیارشنبر و ده درم شراب خرنوب یا شراب انار
اندر وی گذارند

باب بیست و یکم

از گفتار دوم اندر یاد کردن سعوطات و شمومات و بخارات و غطوسات و قطورات و مانند آن

سعوط داروی باشد که در بینی چکانند **شموم** داروئی بود که ببویند **بخور** داروی بود که بسوزند
تا دود آن بموضع علت رسد **غطوس** داروی بود که عطسه آرد **قطور** داروی بود
که در گوش چکانند یا بلیله بدان آلوده کنند و در وی نهند **صفت سعوطی** که خداوند
درد سر گرم را و خشک را سود دارد بستانند آب کوک و روغن نیلوفر از هر یک پنج درم
شیر زنان دو جزو بهم بزنند و در بینی چکانند **صفت سعوطی** دیگر درد سر گرم را بگیرند طباشیر
دو درم بسباسه و کافور از هر یک نیم درم زعفران دانگی و نیم همه بسایند نرم و اندکی
از وی با روغن نیلوفر اندر بینی چکانند **صفت سعوطی** که در چشم کودکان را که از ادر بیخ کوبند
اندر بینی چکانند و برهم گرفتن چشم کودکان را سود دارد بگیرند حضض و کندر و کثیرا از هر یک
درمی سعتر فارسی و زعفران و مر از هر یک نیم درم همه بکوبند و شیافها کنند و بوقت حاجت
بسایند بشیر زنان یا روغن بنفشه و به بینی کودکان اندر چکانند **صفت سعوطی** که درد سر بلغمی
و باد و برا و سرگشتن را ایرد صبر و مر و کندر و جندبیدستر و زعفران و سعتر و فلفل و دارفلفل
از هر یک یک درم کندش دو درم مشک نیم درم همه بسایند نرم و با آب مرزنگوش سرشته
و اقراص کنند و بوقت حاجت با آب مرزنگوش بسایند و اندر چکانند **صفت سعوطی** که صرع
با دیرا ایرد بگیرند مومیای و شکر و جندبیدستر و فرفیون همه بیامیزند و با روغن زنبق اندر
چکانند **صفت سعوطی** دیگر که سده بگشاید و صداع بلغمی را ایرد شونیز چهار درم نوشادر و تربد
از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بپزند و با روغن سوسن یا روغن بادام تلخ اندر چکانند **صفت**
سعوطی دیگر فالج و لقوه را ایرد جاوشیر و سکبینج و مر و هزار اسفند و فلفل و دارفلفل و انگزد و اشق

وجند بیدستر و فرفیون برابر همه را بکوبند و بگمیز اشتر یا بسرکه انگوری ترکنند یک شبانروز و بیالایند و یک قطره اندر بچکانند صفت سعوطی دیگر شقیقه را سود دارد روغن بادام تلخ با روغن زرد آلو با آب مرزنگوش اندر بینی مخالف بچکانند صفت سعوطی که خداوند سکته و لقوه را سود دارد زهره کلنگ با آب مرزنگوش یا آب سداب بسایند و اندر بینی بچکانند و اگر با شیر زنان بچکانند صواب بود وجند بیدستر با مار الحبل سود دارد و با زهره باشق و زهره کوک و زهره کبک و زهره شبوط همه نیک باشد و دانگی سکبینج با آب مرزنگوش و قطره جندبیدستر و روغن زنبق سود دارد و مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سود دارد و عصاره شهدانج و عصاره چکندر نیک باشد و مومیایی با روغن بنفشه نیک باشد و شلیثا با آب مرزنگوش سخت سود دارد و قثاء الحمار با شیر زنان همه انواع سعوطها که از سردی و تری باشد سود دارد صفت داروی که گند بینی را ببرد بگیرند مر و پوست انار ترش از هر یکی درمی و نیم قصب الذریره و سک هر یک دو درم و قلقطار و قرنفل از هر یک یک درم همه را بکوبند و بیزند و بلیته شراب ترکنند و بدین دارو آلوده کنند و در بینی نهند صفت داروی که خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند مازوی سبز و با آتش بریان کنند و بس که افکند ازین مازو دو درم زاک چهار درم شب یمانی شش درم کافور دانگی بکوبند و بیزند و فتیله کتان ترکنند و بدین دارو آلوده کنند و در بینی نهند صفت داروی دیگر خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند قرطاس سوخته و زاج سوخته و شب یمانی بریان کرده و مازوی سوخته و دانه که انداخته و عصاره لحیة التیس و گلنار و دم الاخوین از هر یک چهار درم افیون نیم درم کندر سه درم صدف سوخته و شادنج از هر یک سه درم کافور چهار درم همه را بکوبند و بیزند و بعصاره بادروج و عصاره لسان الحمل بسرشند پس اقراص کنند و بوقت حاجت بسایند و در بینی بچکانند صفت فتیله که خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند قرطاس سوخته و پوست خایه مرغ سوخته و اقاقیا و پوست خایه ترمس از هر یکی دو درم بکوبند و بیزند و بعصاره بادروج بسرشند و فتیله کنند و در بینی نهند صفت داروی که ریش و ناسور بینی را سود دارد بگیرند نوشادر و زاج اشق از هر یک دو درم کلقند سوخته و قلقطار سوخته و زاج سوخته و براده مس و توبال مس از هر یک نیم درم

471

همه نیم کوفته کنند و اندر یکمن خل الخمر ترکنند و در آفتاب نهند اندر ماه حزیران یا تموز هر روز بکفچه مس بجنبانند تا خشک شود و بوقت حاجت بسایند و اندر دمند یا فتیله بدان آلوده کنند و در بینی نهند صفت داروی که ریش بینی را پاک کند و گند بینی را سود دارد بگیرند زاج و قلقطار و مر و شب یمانی و مازو و توبال مس از هر یک پنج درم زراوند شش درم کندر دوازده درم همه را بکوبند و در نیمن آب بپزند تا بقوام انگبین آید و فتیله بدان آلوده کنند و در بینی نهند صفت داروی دیگر که ریش بینی را سود دارد بگیرند اسفیداج ده درم مرداسنگ و خبث الفضه و سرب سوخته و مغسول کرده از هر یک پنج درم همه بکوبند و بیزند و بروغن مورد و شراب بسایند و بر فتیله طلا کنند و در بینی نهند صفت داروی که ریش بینی را اگر کهن باشد سود دارد بگیرند مر و شب یمانی از هر یک دو درم زرنیخ پنج درم مازوی سوخته یک درم بکوبند و بیزند و بینی پاک بشویند و آن دارو اندر دمند صفت داروی دیگر که گوشت فزونی را بخورد بگیرند پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد دو درم خربق سیاه و قلقطار از هر یکی دو درم صفت داروی که خداوند برسام گرم را سود دارد بگیرند آب سیب و مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم برزنند و بوی سیب و بید مشک و بنفشه و نیلوفر و آبی سود دارد صفت شمومی که خداوند صداع سرد و فراموشکاری را سود دارد بگیرند جوزبوا و شیح و قرنفل و مرزنگوش از هر یک یک مثقال بسباسه چهار مثقال همه بکوبند و بیزند و به آب سیب بسرشند و می بویند صفت شمومات مصروع را بگیرند سداب و مرزنگوش و شب بوی پیوسته می بویند سود دارد و اگر لعاب قرنفل سوده مصروع را عطسه آید امید باشد که خلاصی یابد ان شاء الله صفت شمومی که خداوند صرع را سود دارد بگیرند تفسیا و آرد جو و سرکه انگوری بسرشند و خمیر کنند و شمامه سازند و می بویند در حال مصروع را سود دارد این اختیار حسن است صفت بخوری که سده بینی بگشاید با قلا بسرکه ترکنند و بر آتش افکنند و سر بخار آن دارند و مشک و صندل سفید سوختن و سر بر آن داشتن و سنگ پارها از سنگ آسیا گرم کردن و اندر سرکه انداختن و سر بخار آن داشتن

سوددارد و سپوس سبر که جوشانیده ان همچنین سود دارد و گل سرخ و شکر طبرزد و برگ مورد سوخته
سود دارد و اگر سده از نزله سپید بود عود و مسک و قسط و کندر و لادن و شونیز و چوب گز
سوخته سود دارد صفت بخور آزموده خداوند بواسیر را سود دارد بگیرند مر و سلیخه و قسط و زعفران
از همه برابر بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص کنند و بسوزند و دود وان بدهان می گیرند
صفت بخوری که بواسیر را سود دارد بیخ کبر و بیخ کرفس و چوب خرزهره و خار ترنگبین
و بیخ انگدان و بیخ سوسن آسمانگون راستاراست همه بکوبند و بنبیل بسرشند و اقراص
کنند مثقال مثقال بر آتش تنک آستر دود کنند اندر زیر طغاری که سوراخ کرده باشند
و خداوند علت بر زبر طغار نشیند و جایگاه علت بر سوراخ ان طغار نهد تا دود بدان میرسد
و بامداد و شبانگاه این بخور میکنند بواسیر خشک کند و بیوفتد صفت بخوری دیگر زرنیخ
زرد طویل هر دو بکوبند و بروغن گاو بسرشند و اقراص کنند و بسوزند و دود آن بدهان میگیرند
صفت بخوری دیگر بگیرند سپندان و بیخ حنظل و هزار اسفند و نخار و اشنان جامه شستن
و انزروت از هر یکی راستاراست اقراص کنند هم بر انسان و بر آتش تنک آستر
نهند و دود کنند همچنان صفت بخور دیگر بگیرند انزروت و رمانه توت و چوب توت
و پوست چوب مازو و همه راستاراست اقراص کنند و همچنان دود کنند بر آتش تنک
آستر صفت بخور دیگر بگیرند انزروت و رمیانه و تربد و زرنیخ سرخ و بلادر راستاراست
اقراص کنند و همچنان دود کنند بر آتش تنک آستر صفت بخوری که علاقه را بگشاید بگیرند
چوب سیب و بر آتش دود کنند و دهان باز کرده زبر ان میدارند تا نفس یابند که خویشتن را
فراهم میگیرند چند بار چنین میکنند صفت بخوری که زکام باز دارد بگیرند کندر و میعه خشک
و مرو سندروس و قسط از هر یکی جزو و همه بکوبند و بپزند و اقراص کنند و دود کنند
در حال زکام باز گیرد که در ابتدا بود و آخر نیز سود دارد صفت داروهای که عطسه را سود دارد
بگیرند کندس و خربق راستاراست بکوبند و اندکی اندر دمند صفت داروی دیگر بگیرند

جند

جند بیدستر و مرو و فلفل و کندس و سداب راستاراست بکوبند و اندر دمند و همه روغن
ناردین که در وی فرفیون حل کرده باشند جرب میکنند صفت داروی دیگر مفلوج را
اندر بینی دمند عطسه آرد سود دارد بگیرند کندس و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و
نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مر و مرزنگوش و خربق سپید همه برابر بسایند و بآب
مرزنگوش اندر چکانند صفت دیگر بگیرند شونیز و بورق و فلفل و تخم حنظل از هر یکی یک درم
کندس و صبر از هر یک دو درم همه بکوبند و ببیزند و بآب سداب اندر چکانند صفت
داروی که هر بیمار سیاه دماغ که از سردی و تری بود سود دارد بگیرند عاقرقرحا ده درم کندس
چهار درم برگ خرزهره که سه ماه در مطبخ آویخته باشد و دود خورده باشد شش درم سعتر فارسی
و زراوند طویل و دم الاخوین از هر یک نیم درم بکوبند و ببیزند و اندکی اندر دمند صفت
قطورهای درد گوش را که از گرمی بود سود دارد بگیرند روغن گل شش درم روغن بادام
شیرین سه درم باتش نرم بپزند تا سرکه برود و روغن بماند نیم گرم بگوش اندر چکانند صفت
قطوری دیگر طنین و گرانی گوش را ایرد بگیرند کندس و زعفران و فرفیون و جند بیدستر
خربق سفید و مر از هر یک سه درم نطرون و بوره از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و ببیزند
و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و در وقت حاجت بشراب بسایند صفت قطوری
که درد گوش را که ریم بر آید سود دارد بگیرند انگبین هشت درم خل الخمر هفت درم زنگار دو درم
انگبین با سرکه بجوشانند و کفک بردارند و بقوام انگبین باز آرند و زنگار بروی کنند و بشورند
و بسرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند صفت قطوری که درد گوش و طنین را فایده دهد
میعه تر چهار درم علک الانباط بخیه هر روغن خیری ده درم روغن بادام تلخ سه درم میعه و علک را
درین روغن گداز کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت یک قطره اندر چکانند صفت قطوری که درد
صعب را ایرد زهره گاو ده درم روغن خیری ده درم هر ده درم کنند و باتش نرم بپزند
تا زهره برود و روغن بماند یک قطره اندر چکانند صفت قطوری دیگر که درد گوشی که مردم را بانجار

دجوازا باشد بر دافیون یکدرم شیاف ابیض که از بهر چشم سازند سه درم روغن گل
چهار درم حل الخمر سه درم شیاف و افیون در سپ که بگدازند و با روغن گل بیامیزند
و یکقطره بچکانند نیم گرم **صفت** قطوری که درد گوش و پالودن ریم را که کهن شده باشد
سود دارد دم الاخوین و عنزروت و صبر و مر و کندر و خبث الحدید و زنگار از هر یک دو درم
همه بکوبند و به بپزند و پنبه با انگبین آلوده کنند و بدین دارو اندر گردانند و بگوش فرو نهند
صفت قطوری درد گوش کی از سردی و از باد بود سود دارد بگیرند فرفیون دو درم
برگ سداب تر پنجدرم روغن زیت یازده درم شراب کهن بیست درم همه بجوشانند
تا شراب برود و روغن بماند و نگاه دارند بوقت حاجت اندر چکانند یکقطره **صفت** داروی
درد گوش را که از سردی و از باد بود سود دارد برنجاسف و مرزنگوش و جندبیدستر
از هر یک سه درم آب سداب ده درم انگبین ده درم روغن سوسن پنجدرم داروها
خشک بکوبند با انگبین و آب و روغن بپزند تا آب برود و پلیته بدان آلوده کنند و در گوش
نهند نیم گرم **صفت** داروی که درد گوش را که از سردی بود سود دارد و طنین و دوی
ببرد برگ صنوبر و زوفا خشک و حب الغار و اسپنار است در آب بپزند تا مهرا شود
و بپالایند و نیم گرم اندر چکانند **صفت** دیگر طنین و دوی را ابیر د روغن سوسن و روغن
بادام تلخ و آب سداب از هر یک دو درم حل الخمر پنجدرم بپزند و اندر میچکانند **صفت**
دیگر طنین و دوی را ابیر د و پالودن ریم را سود دارد شب یمانی و بلیل سفید و نطرون و افیون
و زعفران و کندر و مر و سنبل و پوست انار از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم حل الخمر انگبین
ده درم داروها بکوبند و بپزند و با انگبین و سرکه بیامیزند و گرم کنند و بچکانند **صفت**
داروی درد گوش و پالودن ریم را بگیرند زعفران و کندر و افیون از هر یک یکدرم
حضض و بزر الورد و مر و تخم بنگ و پوست انار از هر یک ده درم حل الخمر پنجاه درم
بزر الورد و پوست انار و تخم بنگ بسرکه بپزند تا مهرا شود و داروها خشک دیگر بکوبند و با آن

بر لشنه

بسرشند و نگاه دارند و بوقت حاجت بشراب ریحانی حل کنند و اندر چکانند **صفت**
داروی دیگر درد گوش کهن را ابیر د بگیرند خربق سفید چهار درم مر چهار درم زعفران چهار درم
افیون چهار درم جندبیدستر سه درم قلقند پنج درم بلیل و مغز بادام هر یک دو درم عصاره
غوره چهار درم شب یمانی چهار درم همه را بکوبند و بپزند و پوست انار اندر ده سیر سرکه
بپزند تا مهرا شود و بپالایند و مر و کندر و جندبیدستر بدین سپ که حل کنند و داروهای دیگر
بدان بسرشند و بسایند تا نرم شود و بوقت حاجت با روغن ناردین حل کنند و بگوش اندر
چکانند **صفت** داروی که گرانی گوش را ابیر د بگیرند خردل سفید و بکوبند نیک و انجیر
علک را بگیرند و تخم آن برچینند و خردل بدان بسرشند و پلیته کنند و بگوش اندر نهند و اگر
و اگر بوره ارمنی و قردمانا و اسپنار است بکوبند و با انجیر بسرشند و در گوش نهند شوخ
گوش پاک کند **صفت** گرانی گوش کی پس از بیماری پدید آید بگیرند تخم حنظل سه درم
بوره ارمنی یکدرم جندبیدستر یکدرم و نیم زراوند گرد یکدرم و نیم فرفیون و قسط از هر یک
یکدرم زهره گاو چندانکه داروها بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت اندر روغن
بادام حل کنند و اندر چکانند **صفت** داروئی که کرم گوش را بکشد برگ شفتالو تر بکوبند
و آب بگیرند و آب برگ ترب از هر یک پنجدرم خربق سپید و بوره ارمنی و سقمونیا و افسنتین
و زراوند از هر یک یکدرم آنچه داروهای خشک است بکوبند و بدین داروها بیامیزند و در
آفتاب نهند تا خشک شود و بسایند و اندر گوش نهند **صفت** داروی که درد گوش را
بنشاند بگیرند افیون و جندبیدستر از هر یک دو درم هر دو بکوبند و اندر ده درم سکنجبین بپزند
و تا بقوام آید و بگوش اندر چکانند نیم گرم باب ———— بیست و دوم
از گفتار دوم اندر یاد کردن طلیها و ضمادها **صفت** طلا که خداوند صداع گرم را سود دارد
بگیرند صندل سفید و صندل سرخ از هر یک سه درم برگ نیلوفر و برگ گل سرخ از هر یک
چهار درم مامیثا دو درم تخم کوکنار سه درم زعفران یکدرم افیون دو درم پنج نعناع یکدرم

همه بکوبند و به بیزند و بعصارهٔ کوک بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و بر صدغها
طلا کنند صفت طلاء دیگر صداع گرم را و همه دردها گرم را نخست گرم بود سود دارد کشنیز
تر و برگ خرفه و برگ بید و برگ خطمی و حی العالم راستا راست همه بکوبند و گلاب بر زنند
و اندکی سرکه بر چکانند و صندل سفید و صندل سرخ بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بیخ
جو و بزرقطونا با آب عنب الثعلب یا با آب برگ خرفه و مانند آن بسرشند و سرد کنند و بر نهند
صفت ضمادی که درد بطاقت بود و صداعی که بنشستن در آب خیزد بشاید صندل سفید
و صندل سرخ و انزروت از هر یک ده درم و افیون دو دانگ با آب کشنیز تر یا با آب کشنیز
و مانند آن بسرشند و بدان موضع نهند و بعضی طبیبان ضماد را اقراص کنند و بوقت حاجت
بعصارهٔ برگ کوک با عنزروت بسایند و طلا کنند و بدین قسمت بسازند صندل سفید پنج
ده درم افیون یکدرم انزروت سه درم بعصارهٔ کشنیز تر یا غیر آن بسرشند و اقراص
کنند و نگاه دارند صفت طلا که اندر همه انواع صداع گرم را سود دارد و اندر برسام سرد
و لیثرغس گویند روز اول و روز دویم سود دارد روغن گل ده درم گلاب ده درم سرکه پنج درم
اندر شیشه کنند و بزنند تا آمیخته گردد و طلا میکنند اما اندر برسام سرد روز اول و دویم اندکی
سرکه عنصل کنند روز سیم بجای سرکه همه عنصل کنند و اندکی جندبیدستر سوده بر افکنند
صفت ضماد عنصل که اندر برسام سرد بر پایها و ساقها بنهند تا ماده را از سر فرود آرد و باخر
نیز بر سر میکنند بگیرند عنصل تازه و اندر هاون سنگین یا چوبین بکوبند و به بیزند و بسرکه عنصل تر کنند
و بر سر نهند صفت ضمادی که همه انواع صداع سود دارد نمام و پودنه دشتی و سعتر بیابانی
و زوفای خشک را برابر بکوبند و به بیزند و بسرکه عنصل تر کنند و بر سر نهند صفت ضمادی که
بیمار بهاحاده در وقت پیشانه گفتن بیمار بر سر نهند آرد جو و سبوس گندم هر یک پنج درم
برگ خطمی سه درم بنفشه پنج درم بکوبند و به بیزند با آب بید و روغن گل و سرکه بسرشند
و بر سر نهند صفت طلا که صداع را که از پس برآمدن بخار خیزد بشاید بگیرند مازو

وگلنار

و گلنار و اقاقیا و سک هر یک یکجزو صبر و زعفران از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و به بیزند و بر صدغ
و پیشانی طلا کنند صفت ضمادی دیگر صداع را که از زخمی پدید آید ساکن کند اطراف
مورد تر اطراف سرو تر روغن سوسن اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی
راستا راست اگر خشک بکوبند و به بیزند و داروهای کوفته بدان بسرشند و طلا کنند
و اگر مورد تر و سرو تر نباشد مورد خشک و سرو خشک بکوبند و به بیزند و همه با آب صافی
بسرشند صفت ضمادی که صداع گرم را با منش گشتن بود بگیرند صبر و فرفیون و قسط
و صمغ و انزروت و جندبیدستر و کندر همه برابر بکوبند و به بیزند و بشراب خوشبوی یا با
آب آبی بسرشند و بر سر نهند صفت ضمادی دیگر که آماس پس گوش
بنشاند بگیرند صندل سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و صبر و مر و زعفران راستا راست
و طلا کنند صفت ضمادی دیگر که آماس بن گوش را بنشاند بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی
از هر یکی پنج درم هر دو را بگدازند و پنج درم پشک گوسفند نرم کنند و به بیزند و بدان بسرشند و
بر آنجایگاه نهند صفت ضمادی که خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند جو و گلنار و اقاقیا
و عصارهٔ لحیة التیس و افیون و صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب بسرشند
و بر پیشانی طلا کنند صفت ضمادی که درد ذات الجنب را بنشاند بگیرند بنفشه
بابونه و شبت و سبوس گندم تخم خطمی و تخم کتان کوفته و آرد جو و آرد حلبه و آرد گندم همه بیزند
و با آب صافی و بکر با پس بپالایند و آن عصاره دیگر باره با روغن بنفشه بپزند تا سطبر شود
و نگاه دارند و بوقت حاجت ضماد کنند صفت ضمادی که بر معده نهند که تولد بلغم
کمتر کند سک و رامک و لادن و عود خام از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی
از هر یکی دو درم مشک دانگی همه بکوبند و با آب مرزنگوش یا با آب نمام بسرشند
و هر گه که معده خالی بود بر نهند صفت ضمادی که معده ضعیف را قوت دهد بگیرند لادن
و افسنتین مصطکی از هر یک یک اوقیه خرمای قسب و گل سرخ هر دو اندر شراب پخته

بیست درم همه بسرشند و ضماد کنند **صفت** ضمادی که معده که سبب درا سود دارد سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یکی پنج دانگ مصطکی و سنبل از هر یک سه درم بشراب میبه بسرشند یا شراب کهن و بر معده نهند **صفت** ضمادی که اماس کهن را که اندر معده بود دیر و مقل ده درم اشق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل و مصطکی از هر یک پنج درم موم سه درم روغن ناردین بیست و پنج درم مقل و اشق را بشراب حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و بر معده نهند و انجا که روغن ناردین نباشد روغن مصطکی یا روغن سوسن بدل آن کنند **صفت** ضمادی که اماس سرد را که در معده باشد بگیرند افسنتین و سلیخه از هر یک سه درم صبر و میعه و مصطکی از هر یک دو درم موم سه درم روغن ناردین بیست درم بر معده گذارند **صفت** ضمادی که اماس صلب را که در معده باشد سود دارد بگیرند بنفشه و آرد حلبه از هر یک ده درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یک دو درم بابونه و خطمی و آرد جو از هر یک هفت درم بلعاب تخم کتان بسرشند و ضماد کنند وقتی که معده از طعام خالی بود **صفت** ضمادی که معده که سبب درا قوت دهد و گرم کند سعد و افسنتین و قسط و سنبل از هر یک سه درم کندر چهار درم مصطکی پنج درم قصب الذریره و اذخر و سک و قرنفل و دارچینی از هر یک دو درم بشراب کهن بسرشند و ضماد کنند
صفت طلا که بیضه را سود دارد عصاره لحیة التیس و اقاقیا و پوست انار ترشش از هر یک پنج درم سماق ده درم بیست جو ده درم باب مورد و آب سیب و آب آبی بسرشند و ضماد کنند بر معده و شکم **صفت** ضمادی دیگر صندل سرخ و برگ مورد از هر یک هفت درم سک سه درم اقاقیا و سعد و کندر و کفک بغدادی از هر یک سه درم باب برگ مورد بسرشند **صفت** ضماد دیگر که اگر حرارت عظیم باشد مورد و آرد جو بسرشند و ضماد کنند نان خشک کهنه بسر که بسرشند و ضماد کنند **صفت** ضماد که قی باز دارد بگیرند گل سرخ و سک از هر یک پنج درم صندل سپید و رامک از هر یک چهار درم عود سه درم زعفران یکدرم

کافور

کافور دانگی باب مورد بسرشند و بر معده نهند **صفت** ضمادی دیگر که قی بلغمی باز دارد بگیرند قصب الذریره پنج درم سنبل و مصطکی و افسنتین از هر یک سه درم باب مورد و زعفران و کافور از هر یک پنج درم باب سیب بسرشند **صفت** ضمادی که درد جگر گرم را سود دارد بگیرند صندل سفید شش درم بنفشه و بیخ خطمی و نیلوفر و آرد جو از هر یک سه درم زعفران و کافور از هر یک نیم درم موم پنج درم روغن چندانکه کفایت بود بسرشند و بر جگر نهند **صفت** ضماد المحیقون معده و جگر سرد را سود دارد و بادها را بشکند بگیرند افسنتین و سنبل و سلیخه از هر یک سه درم صبر و میعه تر و مصطکی از هر یک چهار درم عود بلسان دو درم زعفران دو درم و نیم موم دو استیر روغن ناردین و روغن زنبق از هر یک چهار استیر **صفت** قلیقرفیون درد معده و جگر اماس را سود دارد و اماس رحم را بر محمول سازند سود دارد بگیرند زعفران دو درم و در بعضی نسخها دوازده درم مقل و مصطکی و اشق و صبر و میعه تر از هر یک هشت درم موم سه استار به لطر دوازده ستیر زوفای تر یا خشک سی درم روغن ناردین چندانکه کفایت بود **صفت** ضمادی دیگر که معده و جگر ضعیف که صلب بود سود دارد و اسهال کبدی باز دارد کفک بغدادی چهار درم مصطکی و سنبل و کندر از هر یک دو درم مر و قصب الذریره و عود هندی و اقاقیا از هر یک یکدرم لادن دو درم آبی پخته پاک کرده شش درم خرمای قسب بنجاه عدد موم و روغن گل و روغن ناردین چندانکه کفایت بود و خرما اندر شراب فرغار کنند و آبی هم بدان شراب بپزند و همه بسرشند چنانکه رسم است و ضماد کنند **صفت** ضمادی که جگر ضعیف را سود دارد صبر و مصطکی و افسنتین از هر یک یکدرم گل سرخ سه درم عود و سک از هر یک دو درم زعفران یکدرم همه را بکوبند و باب مورد بسرشند و بر جگر نهند **صفت** ضمادی دیگر جگر گرم و صلب را سود دارد بنفشه و گل سرخ و حی العالم و صندل سفید از هر چهار درم قصب الذریره و ساذج هندی از هر یک دو درم مورد ده درم روغن گل سی درم بسرشند و بر نهند **صفت** ضمادی دیگر

جگر سرد را که با آماس بود سود دارد زعفران سه درم اکلیل الملک هفت درم سنبل
و مصطکی و اسارون و قصب الذریره و افسنتین و حماما و صبر از هر یک ده درم و بیخ کرنب
نبطی سوخته هشت درم قسط سه درم لادن و میعه و سلیخه و مر و قردمانا از هر یک دو درم
ضماد سازند چنانکه رسم است صفت ضمادی دیگر جگر سرد را بگیرند سنبل ده درم مصطکی
ده درم سعد سه درم اذخر سه درم زعفران یکدرم قصب الذریره پنجدرم مر دو درم رب
سیب یا رب آبی بسرشند صفت ضمادی که جگر گرم را و آماس آن را بکار آید عنب الثعلب
و بنفشه و تخم کوکب و آرد جو و عدس و عصا الراعی و برگ لسان الحمل همه برابر بکوبند
و بر جگر نهند صفت ضمادی که آماس جگر گرم را بنفشه خشک چهار مثقال گل سرخ
چهار مثقال حی العالم چهار مثقال قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم همه بکوبند و بروغن سنبل
گل و موم بسرشند صفت ضمادی سپرز سخت را سود دارد بگیرند مقل ازرق دو
اوقیه اشق یک اوقیه و آرد باقلا و کرسنه و اکلیل الملک حلبه و تخم کتان و بابونه و سنبل
و آرد ترمس از هر یک نیم اوقیه انجیر سیاه بیست و چهار اوقیه انجیر را بخل الخمر تر کنند
و بدست بمالند و بغربال فرو گذارند و مقداری روغن بابونه و روغن سداب بر افکنند
و داروها بدان بسرشند و بر سپرز نهند صفت ضمادی و صفت حسین از جهت کودکی
که سپرز او سخت شده باشد انجیر سیاه تر کرده در سرکه پنجاه درم قسط بحری پنجاه درم مغز
بادام سپید کرده ده درم پوست بیخ کبر سه درم همه بکوبند و بسرشند و با موم روغن خیری
و با کاغذ طلا کنند و بر سپرز نهند وقتی که معده از طعام خالی بود و دو ساعت بگذارند پس
تکمید کنند مطبوخ اشنه پنجدرم پوست بیخ کبر دو درم سداب خشک سه درم بوره یکدرم اندر
خل الخمر بپزند و نمدی بدان آب که تر کنند و بر آن موضع مینهند صفت ضمادی دیگر سپرز
سخت را سود دارد برگ سداب خشک ده درم بودنه خشک سه درم اشق هفت درم
بوره و اشق اندر خل الخمر بگدازند و سداب و بودنه بدان بسرشند و ضماد کنند صفت

ضماد

ضمادی دیگر مر و مقل و اشق و کندر از هر یک پنجدرم بخل الخمر حل کنند و ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر درد سپرز را که از باد بود سود دارد انجیر چهار اوقیه اشق و مقل و صبر و سکبینج و جاوشیر
از هر یک یک اوقیه حلبه لشک کوسفند از هر یک سه اوقیه بخل الخمر بسرشند چنانکه
رسم است و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر خداوند استسقا زقی را و آب که در خایه
افتد و آرد جو و سعد و پشک گوسپند و بوره ارمنی و زیره کرمانی از هر یک برابر با آب صافی
بسرشند و بر شکم طلا کنند صفت ضمادی دیگر خداوند استسقا را که از سردی معده بود
سود دارد حماما و سنبل و قردمانا از هر یک ده درم مقل و اشق از هر یک هفت درم لادن
شش درم سلیخه و قسط و عاقرقرحا و میعه خشک و گل سرخ و سیسالیوس و زراوند و اکلیل الملک
و قرنفل و مصطکی از هر یک پانزده درم قثاء الحمار و تخم حنظل از هر یک سه درم صمغها به نبید
حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر خداوند استسقا را
اسهال کند بگیرند تخم حنظل و شبرم و حب النیل و صبر و سقمونیا و میعه تر و مر و بیخ کبر از هر یک پنجدرم
تربد و مقل و بیخ سوسن آسمانگون و سرگین گاو از هر یک پانزده درم قردمانا و فرفیون
و بوره سرخ و نمک اندرانی از هر یک پنجدرم پیه مرغ و پیه بط از هر یک ده درم موم پنجدرم
روغن شیر چندانکه کفایت بود بسرشند چنانکه رسم است و ضماد کنند و سرگین گاو
و بوره و سرگین بز و بوره ضمادی نیک است صفت ضمادی دیگر خداوند استسقا را
اسهال کند تخم حنظل چهار درم تربد و فرفیون از هر یک هشت درم تخم شبت و نمک طعام و مرو مر
و زرنباد و نمک هندی و شونیز و مویزج و بلبل و زنجبیل و هلیله زرد و مازریون و هلیله از هر یک
دوازده درم بادام تلخ و اشق و جاوشیر و سکبینج از هر یک هفت درم بوره و کوکرد از هر یک
شانزده درم بابونه و تخم کتان از هر یک ده درم موم ده استیر روغن گاو و روغن بادام چندانکه
کفایت بود بسرشند چنانکه رسم است صفت ضمادی دیگر اسهال باز دارد خاصه ذرب الامعای
صفراوی بگیرند اطراف مورد تر و گل سرخ و مازو و گلنار و صندل و لادن از هر یک برابر بکوبند

و برگ چغندر طلا کنند و روی آن به روغن شیرخشت یا پیه بط که گداخته باشد چرب کنند و بر آن
نهند صفت ضمادی دیگر آماس بواسیر را بگیرند موم زرد پنج درم روغن شیرخشت ده درم پیه
مرغ خانگی و مغز ساق گاو و کوهان اشتر از هر یکی پنج درم مقل در لعاب تخم کتان بسرشند
با پنج درم میعه تر و یک زرده خایه مرغ بر این ضماد زیادت کنند صواب باشد و اگر بجای روغن
شیرخشت روغن بادام تلخ یا روغن زردآلو کنند بهتر باشد و اگر روغن زیادت کنند روا باشد
صفت ضمادی که همه آماسهای سخت را نرم کند بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یکی دو استیر
ریتیانه و زفت رومی از هر یکی ده درم اشق بیست درم مقل ده درم سنبل رومی هفت درم
اکلیل الملک و زعفران از هر یکی دو درم مویزج استیر روغن سوسن یا روغن کنجد چندانکه
کفایت بود موم را با روغن بگدازند و مقل و اشق بمسیح حل کنند و همه در هم بسرشند و ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر آماس خایه و قضیب را که از گرمی بود باز دارد باقلا ده درم آب
عنب الثعلب و آب کسنه چندانکه کفایت بود زعفران اندکی ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر آماس خایه را که از باد سرد بود برگ کرنب ثمن انجیر ده عدد بپزند و بکوبند و ضماد
کنند صفت ضمادی که آماس خایه صلب را آرد باقلا آرد نخود از هر یکی ده درم مویز دانه
بیرون کرده پانزده درم تخم حکست پنج درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی چندانکه کفایت بود همه
بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که آماس خایه و قضیب را که صلب باشد مویز دانه
بیرون کرده و پیه گرده و موم زرد از هر یکی ده درم زرده خایه مرغ خانگی مصطکی سوده پنج درم
روغن کنجد چندانکه کفایت بود همه بسرشند و پس برگ چغندر بپزند و نرم بسایند و همه بهم بسرشند
و ضماد کنند صفت ضمادی که آماس قضیب را مویز دانه بیرون کرده و پیه گرده و باقلا
پخته و روغن گل هر یکی برابر پیه را با روغن بادام بگدازند و باقلا و مویز بکوبند و زرده خایه
با وی بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر خون آمدن از مثانه باز دارد گل ارمنی
و گل مختوم و صمغ عربی و کثیرا و گلنار و گل سرخ و سرون گوزن سوخته و عصاره لحیة التیس

اردو

و به آب آبی بسرشند چنانکه رسم است و بر شکم نهند صفت ضمادی دیگر زلق الامعا
باز دارد لادن و سعد و مصطکی و قصب الذریره و مرزنگوش تمام از هر یکی پنج درم عود خام و جوز بوا
از هر یکی دو درم بکوبند و همه به آب مرزنگوش بسرشند یا به آب اطراف مورد صفت
ضمادی دیگر سبب ضعیفی از قوت ماسکه بود باز دارد بگیرند مر و کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی
و لادن و صبر از هر یکی چهار درم گل سرخ و پست جو از هر یکی سه درم سماق و سک و گلنار
و عصاره لحیة التیس و حضض و مامیثا از هر یکی سه درم به آب مورد بسرشند صفت ضمادی
که سبب از ضعیفی قوت ماسکه معده و سردی جگر باشد باز دارد سنبل و افسنتین و قصب الذریره
و قشور کندر و مصطکی از هر یکی ده درم سک پانزده درم زعفران دو درم لادن ده درم برگ
مورد و گلنار و گل سرخ و صندل از هر یکی ده درم پوست انار ترش پانزده درم شراب
کهن بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که اسهال صفراوی باز دارد اقاقیا و حضض و کندر
و مصطکی و زعفران و سماق از هر یکی دو درم کعک بغدادی پنج درم اطراف مورد تر و اطراف
رز و حب الآس از هر یکی دو درم کعک بغدادی و گل سرخ یکی استار کافور نیم مثقال
به آب مورد و آبی و روغن گل و روغن مصطکی بسرشند صفت ضمادی دیگر اسهال را بگیرند
لادن یک اوقیه اقاقیا نیم اوقیه موم سفید دو اوقیه روغن مورد چندانکه کفایت بود بسرشند
و بر معده نهند صفت ضمادی دیگر درد بواسیر را بنشاند بگیرند مقل و کوهان اشتر و مغز ساق
گاو و میعه و پیاز پخته و به روغن گاو بریان کرده و زرده خایه مرغ همه را برابر مقل در شراب کهنه و روغن
اندر وی جوشانیده باشند حل کنند و دیگر اخلاط با آن بسرشند و لختی طلا کنند صفت
ضمادی دیگر آماس بواسیر را بگیرند زیره و مویز دانه بیرون کرده و به روغن شیرخشت بسرشند و
ضماد کنند صفت ضمادی دیگر اکلیل الملک و بابونه در آب بپزند سی درم از آن آب بگیرند
و دوازده خایه مرغ جوشانیده و زعفران و افیون از هر یکی نیم درم تخم کتان کوفته و حلبه و خطمی
از هر یکی هشت مثقال چندانکه کفایت بود و بگیرند سه درم مقل در آن حل کنند و همه بدان بسرشند

دارد

همه برابر با آب پان الملل بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر بسیار آمدن بول را از تشنگی
بود سود دارد بگیرند کندر دو درم اقاقیا چهار درم عصاره لحیة التیس و لادن و رامک از هر یک دو درم
مازو یک درم با آب برگ مورد بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که عسر البول را که از
سردی بود سود دارد شب و حب الغار از هر یک ده درم مازو یک درم اکلیل الملک بیست درم آرد
نخود پانزده درم تخم جرجیر دشتی و تخم ترب کرو حماما و فطراسالیون از هر یک پنج درم همه بکوبند
و ببیزند و بروغن سوسن بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که بول خون آمدن باز دارد
اقاقیا و صبر و جفت همه برابر بسایند و بسرکه طلا کنند صفت ضمادی که اماس قضیب
و بول خون را سود دارد تخم سداب و حلبه و تخم شبت از هر یک ده درم شکوفه زرد آلو بیست درم
موم صافی چهار درم روغن بابونه هفتاد درم بسرشند چنانکه رسم است و بر خرقه کتان بنهند
و بر آن موضع نهند صفت طلا قوبا را که خایه افتد خارش را ببرد شیاف مامیثا و اقاقیا
از هر یک دو درم صبر و نوشادر از هر یک چهار دانگ زعفران دانگی اشنان جامه شوی
پنج درم همه بروغن یاسمن بسرشند و طلا کنند صفت ضمادی حق را کندر رومی و سعد و مرزنگوش
و اقاقیا و مازو و صمغ همه برابر بکوبند و ببرشند و بریشم ماهی ضماد کنند صفت ضمادی که
فتق را اقاقیا و جوز سرو و مرزنگوش و سداب و حب الغار و مازو و مغاث و صمغ بسرشند
و ضماد کنند و بر آن موضع نهند و کمتر دو روز بروی بسته دارند و اگر بعوض صمغ سریشم کنند روا باشد
صفت ضمادی دیگر فتق کودکان را که از باد بود بگیرند مقل و مر برابر بسرکه حل کنند و ضماد کنند
و ببندند صفت ضمادی دیگر که کوژی و پیچیده شدن قضیب را بگیرند زعفران یک درم مر دو درم
قسط و زراوند و فرفیون از هر یک سه درم علک الانباط و زفت و میعه تر از هر یک چهار درم
علک و زفت بروغن گل حل کنند و زعفران در شراب تر کنند و بهم بیامیزند و طلا کنند
صفت ضمادی که حیض زنان آبستن باز دارد عدس مقشر و پوست انار شیرین و مازو
و برگ مورد خشک از هر یک جزوی بکوبند و ببیزند و بگل الحمر بسرشند و ضماد کنند بر پشت و زهار

دیگر

صفت دیگر حیض زنان آبستن باز دارد سعد و گل سرخ و اقسنتین و گلنار و لادن را از
هر یک ده درم خرمای قسب سی درم خرما اندر شراب بجوشانند تا نرم شود و لادن اندر وی
گداز کنند و نیک بیامیزند و داروهای دیگر کوفته و بیخته در آن بسرشند و ضماد کنند بر پشت و زهار
صفت ضمادی که شیر زنان کمتر کند بگیرند دردی سرکه کهنه و اکلیل الملک کوفته و آرد باقلا
همه برابر بیزند و طلا کنند نیم گرم صفت ضمادی که اماس پستان گرم سود دارد بگیرند گندم
کوفته و بیخته و آرد جو و باقلا و حلبه برابر زعفران نیمه جزو زرده خایه نیمبرشت نیمه جزو بسرشند
و ضماد کنند صفت دیگر اماس پستانرا که ریم کرده باشد سود دارد بگیرند تخم حلبه و کنجاره و بیخ
سوسن و میعه تر و سرگین کبوتر و سرگین بز و نطرون و راسخ برابر موم و روغن شیره چندانکه
کفایت بود ضماد کنند چنانکه رسم است صفت ضمادی دیگر که پستانرا نگذارد که بزرگ
شود کمون و ودع از هر یک یک جزو آرد جو دو جزو همه بسرکه بسرشند و سه روز طلا کنند صفت
طلا که اختناق رحم را سود دارد بگیرند علک الانباط و مصطکی و سنبل از هر یک ده درم روغن سوسن
و روغن شبت از هر یک بیست درم شهدانج و عاقرقرحا از هر یک هفت درم بلبل و سلیخه
و شونیز و پودنه کوهی از هر یک پنج درم اکلیل الملک بیست درم داروها خشک را بکوبند و علک
الانباط و مصطکی را بروغن گل بگدازند و بهم بسرشند و زهار و ناف و تهیگاه و استخوان زیرین
جرین طلا کنند صفت ضمادی دیگر که نگذارد که ناف بیرون خیزد شب یمانی سه درم مازو سه درم
بسرشند و طلا کنند و رفاده بر نهند و ببندند صفت ضمادی که ناف را از بیرون آمدن
باز دارد باقلا و مازو و انار ترش و پوست خایه مرغ برابر پوست خایه مرغ بکوبند و ببیزند
و با دیگرها بیزند تا هموار شود و پوست خایه کوفته و بیخته بسرشند و طلا کنند و رفاده بر نهند و ببندند
صفت ضمادی که تشنج عصب را نرم کند نشاسته و علک البطم بکوبند و ببیزند و پیه بط و مغز
ساق گاو و پیه مرغ خانگی و پیه گرده دنبه گداخته همه برابر بگدازند و با مقداری روغن یاسمین
با این روغنها بیامیزند و نشاسته و علک البطم کوفته بر آن بسرشند و بر آن موضع نهند و ببندند

صفت ضمادی دیگر تشنج عضلها را سود دارد موم زرد پنج استار فرفیون و فلفل و فوه و اشق
و زعفران و روغن بلسان و جند بیدستر و علک البطم و جاوشیر و بزر ده میعه تر از هر یک دو درم
روغن زیت نیم منّ صمغها را سکنجبین حل کنند و موم را با روغن بگدازند و داروها خشک بکوبند و بیزند
و بدان بسرشند بهم دیگر صفت ضمادی دیگر که دمل را بپزاند بگیرند خردل سپید بکوبند و انجیر
فربه و تخمها چندانکه تواند بر چینند و بروغن گاو یا بروغن سوسن بسرشند و بر نهند صفت
ضمادی دیگر خمیر یک جزو بوره و نمک و سرگین کبوتر و سرگین خر و پس از هر یکی یک جزو
همه را با روغن زیت اندر خمیر بسرشند و بوقت حاجت بر نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند
حلبه و تخم کتان کوفته و بیخته از هر یک ده درم موم بیست درم میعه تر چهار درم روغن یاسمین
چندانکه رسم است بسرشند و بر نهند صفت طلا که نقرس را بنشاند آرد جو بیست درم
افیون سه درم بآب عنب الثعلب بسرشند و طلا کنند صفت ضمادی که نقرس گرم را بگیرند صندل
سپید و گل سرخ و شیاف مامیثا و بوشش درنبدی و فوفل از هر یک جزو افیون ربع جزو
بیامیزند و طلا کنند صفت ضمادی نقرس بلغمی را بگیرند مغاث و خطمی و برگ خرفه
و تخم مرو آرد باقلا و سورنجان و روغن گل و زرده خایه را استوار است بسرشند و طلا کنند
صفت ضمادی نقرس بلغمی را بگیرند مویز دانه بیرون کرده و آرد باقلا و روغن گل و پیه تیله
باتش نرم بسرشند اگر حاجت آید قطره چند آب برافکنند تا نیک سرشته شود صفت
ضمادی دیگر مرزنگوش و خطمی و بزر قطونا و آرد جو و سورنجان و زرده خایه مرغ و روغن گل
اندکی بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر نقرس سرد را میعه تر و جند بیدستر و
فرفیون و مر و صبر و اقاقیا برابر بسرشند بشراب کهن و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر نقرس
مرکب را که ماده آن صفرا و رطوبت صدیدی و بلغمی بود بگیرند حضض و صندل و مامیثا و زعفران
از هر یک دو درم کرنب نبطی سوخته چهار درم بآب عنب الثعلب بسرشند صفت طلا نقرس
بلغمی را بابونه و حلبه و تخم کتان و برگ غاریقون و هزار اسفند و برگ کرنب و مغاث

وعلک البطم برابر بسرشند بسعتر و اگر بجوز روغن بلسان کنند روا باشد صفت ضمادی تحلیل
کننده و اوجاع مفاصل را سود دارد اکلیل الملک و خطمی از هر یک بیست درم اشق
و جاوشیر و مقل از هر یک دو درم موم پنج درم روغن شبت بیست درم سرکه پنج درم بسرشند
و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر مختصر درد عرق النسا را و همه درد مفاصل را سود دارد
بگیرند کرنب و بآب بپزند و با زرده خایه بجوشانند و بپالایند و با دردی سرکه ضماد کنند
صفت ضمادی محلل همه دردها را تحلیل کند سبوس گندم و خطمی و بابونه و شبت و آرد حلبه
و تخم کتان همه بکوبند و بعصاره کرنب بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که عصبها را
منعقد و صلب سود دارد مقل ده درم در آب گرم کنند و ده درم بیخ خطمی خشک کوفته و بیخته
بدان بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر درد عضله را که از باد بود سود دارد بگیرند برگ
سداب و زفت از هر یک سه درم صمغ بادام و کوکرد و جاوشیر و مویز از هر یک سه درم
صمغ بادام و کوکرد و جاوشیر و اشقیل مشوی و مویز از هر یک سه درم صمغ بادام تلخ و قردمانا
و علک الانباط و دردی سپید که از هر یک دو درم بزر و شب یمانی از هر یک یک درم
حب الغار دو درم موم پنج درم روغن ناردین چندانکه کفایت بود بسرشند چنانکه رسم است
و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر درد عرق النسا را برگ غاریقون و عاقرقرحا از هر یک
پنج درم قسط هفت درم تخم سداب چهار درم نطرون سه درم همه بکوبند و بپزند و باده ستیر
زفت رومی و مقدار دو اوقیه روغن یاسمن بسرشند و بر کاغذ طلا کنند و بدان موضع دو ساعت
نخست زفت را با روغن بگدازند و پس داروها بدان بسرشند صفت طلا که داء الثعلب را
ببرد فرفیون و نفسا و خردل سپید و حب الغار هر یک شش درم کوکرد و خربق سپید از هر یک
دو درم صمغها بروغن پیه انجیر بگدازند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند و پیش از طلا
و پس از آن بیک ساعت اسقیل بود و سیر مالیدن سود دارد صفت طلا دیگر پشک
کوسفند سوخته و سداب دشتی و کفک دریا و سرگین موش و بوره و مرو دارفلفل برابر

زهره گاو بسرشند و طلا کنند صفت طلاء دیگر داء الثعلب صنوای را بگیرند کفک دریا سوخته
و نطرون و سرگین موش و شک گوسپند سوخته و پرسیاوشان و عاقرقرحا و سیح سوخته
و خربق سپید از هر یک درمی بروغن بادام بسرشند و طلا کنند صفت طلاء دیگر همه انواع
داء الثعلب را سود دارد کفک دریا دو درم بورق و خردل و گوگرد و بنفشه و فرفیون از هر یک
دو درم مویزج و ایارج از هر یک یکدرم بروغن زیت کهن بسرشند و طلا کنند و بسیاری می‌مالند
و اگر آبلها بر دمد بگیرند در آسایش دهند و پیه بط و پیه مرغ و مرهم اسفیداج میمالند تا نیک شود
پس بطلا باز آیند صفت طلاء عجب نی سوخته و خربق سپید هر دو برابر بروغن زیت
طلا کنند و برگ انجیر می‌مالند صفت طلا که موی ببرد موی روی را که بریزد طلا کنند بگیرند
لادن چندانکه خواهند بشراب عفص تر کنند پس گاهی بروغن مورد می‌سایند و گاهی بشراب
و نیمه وزن لادن پرسیاوشان کوفته و بیخته با آن بسرشند و در گرمابه یا نزدیک آفتاب
طلا کنند و اگر مزاج بیمار سرد بود یا فصل زمستان بود روغن ناردین با آن بیامیزند
صفت طلای دیگر که موی را نگاه دارد آمله و برگ مورد در آب بپزند تا آب سرخ شود و بدست
بمالند و بپالایند و لادن بشراب حل کنند و با آن بیامیزند و بدین موی طلا کنند صفت طلاء
دیگر ابتدا اصلعی [?] را باز دارد بگیرند پرسیاوشان و برگ مورد و پوست درخت صنوبر و کندر از هر یک
یک جزو و مر و لادن از هر یک نیم جزو همه بکوبند و بپزند بشراب و روغن ترب بپالایند و طلا
میکنند صفت طلاء دیگر شکافتن و شکستن موی را باز دارد برگ کنجد تر و لعاب تخم کتان
و لعاب بزرقطونا اندر گرمابه سر بدان می‌شویند صفت داروی که سپوسه را ببرد نخود
و آرد باقلا و عدس و خطمی برابر در گشکاب و لعاب حلبه بسرشند و سر بدان بشویند
صفت طلاء دیگر ریشها که بر سر کودکان بود سود دارد زراوند طویل و خبث الفضه و اقاقیا
و کندر و اسفیداج و گوگرد برابر بسرکه بسرشند و طلا کنند صفت طلاء دیگر آزموده خبث الفضه
و مرداسنگ و اسفیداج از هر یک چهار درم دم الاخوین و گلنار و قنبیل و حنا از هر یک

دودرم

دو درم زراوند طویل و مغز بادام تلخ از هر یک یکدرم بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند و طلا
کنند صفت طلاء ریش سر کودکان را بگیرند مرداسنگ و مغز بادام تلخ سوخته از هر یک
یکدرم بسرکه تر کنند و بروغن گل طلا کنند صفت طلاء دیگر خارش را سود دارد و گر را
ببرد سیماب کشته پنج درم کندش ده درم زراوند طویل هفت درم همه بکوبند و بیامیزند
و بروغن گل طلا کنند سه روز پس اندر گرمابه بشویند صفت طلاء دیگر مرداسنگ
و قسط و سیماب کشته و بوره زرگران و کندش و زراوند طویل از هر یک جزو و خربق
و گوگرد و مویزج و میعه و ترا [?] زروت و نوشادر همه برابر بکوبند و بروغن زیت طلا کنند شب
و بامداد اندر گرمابه شویند صفت طلاء آزموده گر خشک و خارش را بگیرند مغز زردالو تلخ
بیست درم تخم ریواج کوفته و بیخته بیست درم نمک طعام ده درم سیماب کشته ده درم
مغز زردالو بکوبند نرم و همه بیامیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم در سرکه تر کنند و در مقدار
دو استیر [illegible] بیامیزند و بوقت حاجت اندر گرمابه طلا کنند و یکساعت بنشینند پس
بشویند پس از سه بار طلا کردن حاجت نیاید صفت طلاء دیگر آزموده گر را کندش
دو درم زراوند طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرده چوبه سه درم سیماب کشته
دو درم همه بروغن گل حل کنند پس از آنکه بسرکه تر کرده باشند و در گرمابه طلا کنند صفت
طلاء دیگر خارش ایرد [?] حلبه با تخم حنظل در آب بپزند و آن آب طلا کنند صفت طلاء دیگر
تخم خشخاش بکوبند نرم و بسرکه حل کنند و بگرمابه طلا کنند صفت طلاء دیگر بگیرند آرد باقلا و [illegible]
تخم خربزه و آب کرفس برابر بوره نیم جزو اندر گرمابه طلا کنند بسرکه و آب کرفس و بگلاب
اگر طلا کنند بسیار نیک است صفت طلاء دیگر خارش و شپش را که پدید آید ببرد مویزج
و زرنیخ و سیماب کشته برابر بروغن زیت بسرشند شب طلا کنند بامداد در گرمابه بشویند
صفت طلاء بهق سپید را ببرد قسط و جنطیانا و زراوند و عاقرقرحا از هر یکی یکدرم و نیم تخم ترب
چهار درم بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند صفت طلاء دیگر بهق سپید و سیاه را ببرد تخم [illegible]

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه طلا کنند **صفت** طلاء دیگر زراوند و تخم حنظل و بورق
و کندر برابر بسرکه طلا باید کرد **صفت** طلاء دیگر قوبا را ببرد خردل و تخم ترب و کندش و تخم
جرجیر هر یک سه درم حرف ده درم خربق سیاه هفت درم بآب کرنب بسرشند
و طلا کنند **صفت** طلاء دیگر قوبا و سعفه را ببرد تخم حنظل و کندش و کوکرد و زاج هر یک
سه درم مامیثا هشت درم مرداسنک چهار درم سیماب کشته و روغن زیت هر یک
پنج درم بسرشند و طلا کنند **صفت** طلاء دیگر قوبا را ببرد اشق و آرد ترمس هر یک سه درم
بوره سرخ شش درم صمغ پنج درم بآب سرکه تیز بسایند و طلا کنند هفت روز چنانکه شبانگاه
طلا میکنند و بامداد دیگر بار بشویند **صفت** طلاء دیگر قوبا را که بر خایه بود بگیرند اسفیداج شش درم
کوکرد دو درم مویزج یک درم بسرکه بسایند و طلا کنند **صفت** طلاء دیگر قوبا را که بر مقعده باشد
ببرد شب یمانی بریان کرده ده درم قطران پنج درم بسرکه حل کنند و بخرقه کتان طلا کنند
و بر انموضع نهند **صفت** طلاء دیگر برص را ببرد بگیرند شیطرج و عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل
و شونیز و گل شقایق و زرنیخ زرد و مر و فوه هر یک برابر بخون ... بسرشند و طلا کنند **صفت**
طلاء دیگر تخم ترب و کندش و مغز بادام تلخ و زرنیخ سرخ و فوه و زرنیخ زرد و هزار اسفند و خربق
سیاه و پوست جوز تر برابر بشراب بسرشند و طلا کنند **صفت** کندش و فوه و شیطرج
تخم ترب و مازریون تخم حنظل و ... و مویزج سقمونیا و ... از هر یک جزو بشراب بسایند
و طلا کنند **صفت طلاء دیگر** ... بلادر بسرشند و طلا کنند **صفت طلاء دیگر** مغز بادام تلخ و ترمس و تخم
ترب و تخم جرجیر و تخم کرز و حرف و زراوند و خربق سیاه و شیطرج و جنطیانا و فرفیون همه بکوبند
و بطبیخ مازریون بسرشند و طلا کنند **صفت نوعی دیگر** بهق و برص را ... کند چنانکه ...
بدارد و ناپدید شود بگیرند شیطرج و سنبل و فوه و شب یمانی و گل سرخ همه بکوبند و بسرکه تر کنند
و بطبیخ فوه طلا کنند **صفت نوعی دیگر** کلف و ... را ببرد تخم ترب و جرجیر و آرد باقلا بسرکه تر کرده
و خشک کرده مغز بادام تلخ و قسط و اکلیل الملک و کثیرا برابر **قسم دیگر** حب المحلب و مغز بادام

بیتره

شیرین و تخم خربزه و سیماب کشته را استار است بسرشند و طلا کنند **نوعی دیگر** کلف را
ببرد بوره ... و تخم ترب از هر یکی برابر طلی کنند شب بامداد بار دیگر بشویند **طلاء دیگر** دیگر
نشان آبله و کلف را ببرد مرداسنک پرورده و بیخ نی خشک و آرد نخود و استخوان
پوسیده و آرد کرسنه و تخم خربزه و آرد حب البان و مر و قسط برابر مر را بلعاب حلبه کنند
و داروها بدان سرشته طلا کنند **طلاء دیگر** ثولول را ببرد مازو و شب یمانی و جرجیر بکوبند
بزهره گاو بسرشند و چند مرتبه طلا کنند **صفت طلاء دیگر** ثولول را انجره و اشنان پارسی
و ... سوخته و تخم حنظل و بوره و نخار و نوشادر و زرنیخ و آهک آب نارسیده همه برابر
بزهره گاو یا بآب صابون بسرشند و طلا کنند دو ساعت بسته دارند **طلاء دیگر** سوختن
آتش را بگیرند برگ خطمی و برگ لوبیا بپزند بآب صابون تا مهرا شود و لیفها از وی برکنند
و جدا کنند و بسایند پس بگیرند مرداسنک پرورده اسفیداج و روغن گل و آب کشنیز تر
و آب عنب الثعلب همه بسرشند و طلا کنند **نوعی دیگر** آهک شسته بآب سه هفت بار
و خشک کرده هشت درم موم سپید شش درم موم و روغن یکجا ... و آهک دروی بسرشند
و طلا کنند **قسم دیگر** سوختگی آتش را که بر دهد و آبله کند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند
برابر نیک بپزند پس آرد جو و روغن گل با آن بیامیزند و طلا کنند **قسم دیگر** سوختگی را که با درد
بود عدس مقشر و سپیده ارزیز چندانکه خواهند بسرکه بسایند پس از آنکه نخست عدس را
پخته باشند و سوده بسرشند و طلا کنند و خرقه بگلاب تر کرده و بیخ سرد کنند بروی افکنند
و اگر سپیده خایه مرغ با روغن گل بزنند و طلا کنند سود دهد **نوعی دیگر** اثرهای کبود که بر تن
پدید آید از زخم و غیر آن ببرد صابون و بوره و نخار برابر بگیرند و بآب حل کنند و آنموضع را
بیازند و طلا کنند **نوعی دیگر** ترب و زرنیخ بسرشند و با آرد طلا کنند **قسمی دیگر** تخم ترب
و زرنیخ زرد و حجر ... هر یک یک جزو کندر ربع جزو با آب کشنیز تر طلا کنند کبودی که از خون زیر
پوست پدید آید ببرد **نوعی دیگر** درد و کوفتگی و آزردن اندامها که از افتادن خیزد ببرد و منافع

ماش مقشر گل ارمنی هر یک ده درم اقاقیا صبر از هر یک سه درم با آب مورد و آب تمک
بسرشند و طلا کنند صفت ضمادی که آسیب جگر را سود دارد اگر حرارت باشد مغاث
و گل و برگ مورد برابر بکوبند و بسرشند و ضماد کنند نوعی دیگر ضمادی که آسیب معده و دیگر
جایها را سود دارد بگیرند لادن و ماش و گل ارمنی هر یک ده درم سنگ و زعفران هر یک
سه درم بگلاب و آب مورد بسرشند دیگر اگر حرارتی باشد این ضماد برنهند صندل سپید
و گل سرخ و بنفشه و آرد جو هر یک ده درم زعفران یکدرم و نیم کافور نیم درم بگلاب و روغن
گل بسرشند و طلا کنند دیگر آرد ماش و گل ارمنی هر یک دو درم صبر و سنگ و زعفران
هر یک سه درم بگلاب بسرشند و طلا کنند و اگر جایگاه عصبانی بود شراب و روغن سوسن
با آن آمیخته کنند نوعی دیگر ماش و مغاث و گل ارمنی هر یک دو درم اقاقیا صبر هر یک سه درم
با آب برگ مورد بسرشند و طلا کنند نوعی دیگر درد سپر را که از افتادن و آسیب شدن بود
بگیرند گل ارمنی ده درم شب یمانی سه درم مر یکدرم بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر
معده را که زخمی و آسیبی رسد سود دارد بگیرند سیب شیرین در خرقه بر بندند و در زیر آتش نرم
بنهند تا بپزد و پاک کنند و گوشت آن پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مورد سنبل هر یک
پنجدرم جوز سرو مصطکی صبر هر یک یکدرم بگلاب بسرشند و طلا کنند و اگر حرارتی باشد ده درم
آرد جو یکدرم زعفران پنجدرم کافور زیاده کنند و اگر حرارتی نباشد گل سرخ پنجدرم سنبل مصطکی
دارچینی هر یک دو درم لادن دو درم بروغن خیری حل کنند و دارو با بدان ضماد کنند نوعی دیگر
درد جگر را که از آسیبی بود و زخمی سود دارد مورد اسفرم و حب الغار و قصب الذریره و عود و مر
هر یک دو درم مورد ده درم روغن زیت سی درم ضماد کنند چنانکه رسم است صفت
[illegible] نسخه
ضمادی که آسیب را سود دارد ماش و عجم الزبیب برابر بکوبند و بآب بسرشند صفت
آماسها را و دبیله را بپزاند خمیر ترش ده درم بوره و جاوشیر و سرگین کبوتر و خروس هر یک
شش درم با خمیر و روغن زیت بسرشند نوعی دیگر گوشت فرفونی را بپوسانند و بخورد دیگر

توبال مس ده درم زرنیخ سرخ و خربق سیاه هر یک پنجدرم همه با روغن گل بسایند و طلا کنند
نوعی دیگر گوشت فرفونی را بپوسانند و بخورد بگیرند آهک و زرنیخ سرخ هر یک ده درم صمغ
عربی و صنوبر هر یک سه درم روغن گل شصت درم صمغ را با روغن بگدازند و دارو با آن
بسرشند و طلا کنند نوعی دیگر سرگین گاو خشک بسرکه بپزند و طلا کنند و اگر بعضی نزدیک
باشد تشنگی پدید آید صفت ضمادی که خوکدار نرم کند بگیرند سوسن کوفته و بیخته بیست درم
خمیر گندم ترش بیست درم بپزند و طلا کنند و اگر آرد حلبه با انگبین بپزند و طلا کنند سود دارد
نوعی دیگر و شبدر او بختی که در اندامها بمانده باشد نرم کند موم زرد یک اوقیه روغن سوسن
شش اوقیه پیه بط با پیه مرغ خانگی یک اوقیه مغز ساق گاو دو اوقیه بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر دردی روغن کتان و دردی روغن سوسن هر یکی یک اوقیه پیه
و بزرده جاوشیر هر یک نیم اوقیه اشق نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خروس با پیه مرغ و دوا
صمغها را بشراب بسرشند و پیه را با روغن بگدازند و در خمیر بسرشند و ضماد کنند ضمادی دیگر
همه ورمها را تحلیل کند بگیرند موم زرد یک جزو روغن شبت شش جزو موم در وی بگدازند
با بوره بسایند و بدان بسرشند و ضماد کنند اگر حرارتی نباشد نوعی دیگر آماس گرم را
صندل سرخ و زعفران برابر با آب کشنیز تر بسایند و طلا کنند نوعی دیگر اگر حرارتی نباشد بگیرند
حی العالم و پوست انار ترش و آرد جو اندر شراب بپزند و بسایند و ضماد کنند ضمادی دیگر
آماس گرم را که رحل گویند بگیرند صبر و مر و حضض و اقاقیا و سعد و شیاف مامیثا
و زعفران و گل ارمنی همه بکوبند و بپزند و اقراص کنند و بوقت حاجت بسرکه و آب
کرنب بسایند و طلا کنند ضمادی دیگر که ترحل را که از پس تبها و بیماریها دراز پدید آید سود
دارد بگیرند گلاب و سرکه و روغن گل و آب برگ مورد و اسفنج بدان تر کنند و بر چشم
و روی نهند و اگر برگ کبر و برگ مورد بکوبند و برنهند سود دارد طلاء دیگر سپیدی که بر ناخن افتد
بیر و زرنیخ سرخ و شب یمانی و گوگرد هر یک یک جزو زفت رومی دو جزو زفت را اندر سرکه و انگبین

یکبار از نده وار و با جدان بسرشند و طلا کنند **نوعی دیگر** ناخن سپید کشته را نو کنند وردی شراب

سوخته سه درم دراریج دو درم موم سه درم روغن گل ده درم همه بسرشند و در یکبروز دو بار

ضماد کنند **نوعی دیگر** پوست تها که گرد ناخن برخیزد سود دهد مصطکی دو جزو نمک سه جزو مصطکی یکبار ا[illegible]

و نمک بسرشند **نوعی دیگر** مضرت زهرناک باز دارد جند بیدستر و سکبینج و حلتیت

و سپر کین کبوتر و پودنه و شکطرامشیر را بروغن زیت کهن بسرشند و الله اعلم بالصواب

باب ———————————— بیست و سیوم

از گفتار دویم اندر یاد کردن نطولها صفت نطولی که خداوند برسام گرم را سود دارد

و کسی را که خواب نیاید سود دارد و نطول از ان گویند که بپزند و سر بخاران دارند بنفشه و تخم

کوک از هر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر و تراشه کدوی تر و بابونه از هر یک

ده درم کشک جو نیم کوفته پنجاه درم همه اندر نهمن آب بپزند تا بنیمه باز آید و سر بخار آن بدارند

و اگر در آفتابه آهنین بپزند بهتر بود در وقت بخش سر آفتابه بسته دارند **صفت** نطولی که خداوند

صداع سرد را بکار آید بابونه و اکلیل الملک از هر یک ده درم شبت و مرزنگوش هر یک [illegible] درم

بپزند چنانکه رسم است **صفت** بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنگوش و برگ غار برابر

همه اندر آب صافی بپزند **صفت** نطولی که از ان نطول المحتاجین گویند برگ بنفشه خشک نیلوفر

و بیخ خطمی و برگ بید تر و کشک جو نیم کوفته و برگ کوک و تراشه کدوی تر از هر یکی یک کف

برگ عنب الثعلب و برگ خیاری و برگ بذر قطونا از هر یکی یک دسته بعضان دو کف [illegible]

سپید یک کف روغن بابونه یک وقیه همه بپزند و بپالایند و روغن بابونه و روغن بنفشه کنند

و یک کف بابونه اندر نطول بپزند صواب باشد **صفت** نطولی دیگر صداع سودای را سود

دارد بگیرند بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و ساوج هندی و قرنفل و کشک جو

نیم کوفته همه برابر و سر بدان می شویند **صفت** نطولی که خداوند بیماریها سرد و خشک را [illegible]

بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم کرفس و تخم بادیان و زیره و سعتر و مرزنگوش

با هر داروی [illegible] طلا کنند و بر بخاران دارند
بابونه روغن [illegible] روغن
ع

دهن

دهن شبت همه برابر **صفت** نطولی که خداوند بیماریها سرد و خشک را سود دارد سر و بابونه

و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و شبت بپزند و آن آب بر سر او میچکانند **صفت** نطولی دیگر

بر سر و مهرهای پشت مسکوت می باید چکانید شبت و شیح و مرزنگوش و برگ ترنج

و سعتر و اکلیل الملک و بابونه دشتی و سداب و حاشا از هر یکی چندانکه خواهند بپزند چنانکه

رسم است باب ———————————— بیست و چهارم

از گفتار دویم اندر روغنها صفت روغن ناردین منفعتهای این روغن سخت بسیارست

و در دو بیماریها که از سردی بود و بادها که در احشا بود بشکند چون بخورند و طلا کنند و قولنج و پیچیدن

روده ها ببرد و رحم را گرم کند و درد جگر را سود دارد و طریق این روغن اینست در بینی و گوش

چکانند و در دبر و گرون را که از سردی بود سود دارد و در احلیل چکانند اسپر خاهشانه ببرد

و بقوت آرد بگیرند قصب الذریره و سعد و برگ غار و عود بلسان و ساذج هندی و دار چینی

و اذخر و اسل و برگ مورد و قردمانا و مرزنجوش از هر یکی دو اوقیه همه نیم کوفته کنند و تر کنند

بشراب و آب بهمانیم چندانکه بر سر دارو ها دو انگشت بایستند و نهمن روغن کنجد برافگنند

و بآتش نرم بجوشانند تا آب و شراب برود و روغن بماند و بپالایند پس بگیرند گل

سرخ و سلیخه و برگ مورد تر یا خشک از هر یکی پنج استیر دار چینی و حماما از هر یکی سه استیر

همه نیم کوفته کنند و بشراب ممزوج تر کنند و آن روغن پالوده باوی بیامیزند و بآتش نرم

تا آب و شراب برود و روغن بماند و در نسخه دیگر گل و مرزنگوش و سلیخه و مر و برگ مورد تر

از هر یکی دو اوقیه است دار چینی و حماما نیست پس بگیرند سنبل ناردین و قرنفل و سیاه از

هر یکی پنج استیر کوز بوا پنج اوقیه روغن بلسان شش استیر دارو ها نیم کوفته کنند و بشراب ممزوج

بپزند همچنان در جوشش آن روغن پالوده باوی بیامیزند دیگر بار و بپزند تا آب و شراب

برود و روغن بماند و بپالایند و دیگر بار روغن اندر پاتیله سنگین بر آتش نرم نهند و روغن

بلسان و میعه در وی حل کنند و بیامیزند و نگاه دارند **روغن قسط** فالج و لقوه را سود دارد

و معده و جگر و عصبها را قوت دهد قسط ده درم سنبل سه درم عاقرقرحا چهار درم سنگ
فرفیون سه درم سنگ جند بیدستر ده درم سنگ همه نیم کوفته کنند و اندر زمین خرابه
ریحانی تر کنند یک شبانروز پس بپزند تا نیمه باز آید و بمالند و بپالایند و نیمی روغن زیت
با آن بیامیزند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و نگاه دارند و در نسخه دیگر پنج درم سنگ
سلیخه آورده اند. **روغن شونیز** فالج و تشنج را سود دارد بگیرند شونیز هشت درم سنگ مغز
بادام تلخ کوهی سی درم سنگ هر دو بهم بکوبند و روغن بکشند و در مهرهای گردن و پشت
همی مالند و نخست تکمید کنند و طبیخ مرزنگوش و بابونه و شبت و برگ ترنج و نانخواه و سعتر
و پودنه و حاشا و شکطرامشیع و قیصوم پس این روغن بمالند. **روغن کندر** درد گوش را
که از سردی بود دیر و صبر و مر و مصطکی و جندبیدستر و زهره گاو از هر یکی یک درم سنگ
کندر پنج درم سنگ روغن بادام تلخ هشت درم سنگ دارو ها نیم کوفته کنند و هشت درم
سنگ شراب کهن با روغن بادام بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا شراب برود
و روغن بماند. **روغن مصطکی** استرخا و ضعف معده را سود دارد روغن زیت و روغن
کنجد پنجاه درم سنگ مصطکی و رامشن از هر یکی دو درم سنگ مصطکی را نیم کوفته کنند
و با روغن اندر شیشه آبگینه کنند و در پاتیله سنگین در میان آب نهند و بجوشانند
تا مصطکی یکبار از دوبار روغن آمیخته گردد و نگاه دارند بوقت حاجت گرم کنند و در معده مالند
روغن میعه رحم و گرده و مثانه سرد را گرم کند و آماسهای سرد را سود دارد و ماده نهار از
مفاصل باز دارد روغن کنجد بگیرند شکوفه بابونه و حلبه از هر یکی دو اوقیه بابونه با روغن اندر
شیشه کنند و چهل روز اندر آفتاب نهند. **روغن شبت** آماسهای سرد را و صلب را
تحلیل کند و بادها را ببرد روغن کنجد بگیرند تخم شبت خشک از هر یکی یک اوقیه هر سه اندر
شیشه کنند و چهل روز اندر آفتاب نهند. **روغن خشک** کوفتگی بول را بگشاید و مجری را پاک کند
و قوت باه زیادت کند بگیرند روغن کنجد و شیر گاو و آب خشک تر کوفته و فشارده

از هر کی

٤٩٧

از هر یکی پنج رطل بغدادی بباید و دو رطل و نیم زنجبیل یک رطل بباید بکوبند و بپزند و زنجبیل را
نیم کوفته کنند و هر دو اندرین روغن و آب خشک و شیر گاو بپزند و با آتش نرم تا آب
برود و روغن بماند طلا کردن و خوردن سود دارد. **روغن سداب** گرده و مثانه و رحم را سود
دارد و درد پشت و استرخاء عصبها را ببرد روغن کنجد دو من سداب تر چهار درم آب
صافی یک من با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند و بپالایند. **روغن فرفیون** همه دردها که
از سردی بود سود دارد خاصه درد عصبها و این روغن عرق النسا را سود دارد قسط تلخ
ده درم جندبیدستر پنج درم پودنه کوهی خشک دوازده درم کندش چهار درم عاقرقرحا
هفت درم مویزج سه درم همه را نیم کوفته کنند و در چهارصد درم شراب ریحانی تر کنند یک شبانروز
پس بپزند تا دو بهره از شراب برود و روغن بماند و بر هر درمی روغن دو درم فرفیون تا ...
بسایند و در وی کنند و بر آتش نهند و یکجوش بدهند. **روغن اشنه** همه بیماریهای سرد
بلغمی را سود دارد اشنه پنج استار قسط ده درم سلیخه و قصب الذریره هر یک پنج درم حب البلسان
و مصطکی هر یک سه درم و در نسخه دیگر مرو ماحوز دو درم میعه پنج درم آورده اند و حب البلسان
و مصطکی نیست دارو ها بکوبند و بسرکه تر کنند سه شبانروز پس روغن مورد با آن
بیامیزند و بر آتش نرم بپزند تا سرکه برود و روغن بماند. **روغن زعفران** آماس رحم را و تشنج
بلغمی را سود دارد و حرارت غریزی برافروزد بگیرند زعفران شش درم قصب الذریره
پنج درم قردمانا شش درم مر یک درم مر را بسرکه تر کنند یک شبانروز و در روز هفتم پنج استار
روغن کنجد بر افکنند و در آتش نرم بپزند تا سرکه برود و روغن بماند. **روغن مورد** موی را
قوی کند و از ریختن باز دارد برگ مورد بکوبند و آب آن بستانند و همچندان روغن
کنجد با آن بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و مقداری لادن
در وی حل کنند. **روغن آبی** معده را قوت دهد و عرق آمدن باز دارد آبی پاک کرده
چندانکه خواهند بگیرند و بکوبند و بفشارند و آب آن بستانند ازین آب آبی دو جزو و آب ...

موردی یک جزو روغن گل یکجزو همه بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
این روغن در مفاصل و پشت همی [illegible] عرق باز دارد و اگر بر کشکاب یا بر شربتی و دیگر افکنند
و بخورند معده را قوت دهد و سوزش مثانه باز دارد روغن سوسن سردی و اختناق رحم را
قولنج را ببرد و مثانه و گرده را گرم کند سلیخه و قسط تلخ و حب البان و مصطکی از هر یکی یک اوقیه
قرنفل و قرفه از هر یک نیم اوقیه زعفران یک اوقیه گل سوسن سی عدد و وردی که در میان
او باشد پاک کنند روغن کنجد ثمین همه اندر شیشه کنند و اندر سایه نهند [illegible] آفتاب
تا روغن قوت و بوی دارو بگیرد روغن بید انجیر خداوند استرخا و فالج و لقوه را سود دارد
و سده جگر و سپرز را بگشاید و قولنج را سود دهد نانخواه و سعتر و پودنه کوهی و مرماحوز و تخم کرفس
و بادیان و انیسون و مصطکی و اسپارون و حلبه از هر یکی هفت درم سنبل هندی
و شیطرج و مقل هر یک پنج درم اشق و جاوشیر هر یک چهار درم بیخ کرفس و بیخ بادیان
و بیخ اذخر و بیخ سوسن خشک از هر یکی هشت درم زنجبیل دارچینی قاقله خیربوا کبابه دارفلفل
و دلیل و جوزبوا و بسباسه و شونیز و قسط و کرویا هر یکی چهار درم زرنباد و درونج هر یک سه درم
همه را نیم کوب کنند و یک شبانروز در آب تر کنند چندانکه دو انگشت بالای دارو بایستد
بآتش بپزند تا داروها نیک پخته شود بمالند و بپالایند پس نیم رطل روغن بید انجیر با
وی بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند از یکمثقال تا سه مثقال با ماء الاصول
روغن شاهسفرغم آب شاهسفرغم بگیرند یک جزو روغن کنجد نیم جزو بآتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند شربت یکمثقال تا نیم اوقیه و مقدار دو اوقیه نخوداب که در وی اندکی
زیره کرمانی پخته باشند درد زانو [illegible] را سود دارد روغن لاله که بتازی شقایق
النعمان گویند معده سرد را گرم کند و با پیه مرغ و پیه بط طلا کنند سپید را ببرد روغن زیت یک
رطل گل لاله دو اوقیه اندر شیشه کنند و نه روز اندر آفتاب نهند صفت روغنی که موی را
نگاه دارد و آنچه ریخته باشد بر آرد مازو و هلیله کابلی برگ مورد از هر یکی یکجزو همه اندر شراب

ریحانی

ریحانی بپزند تا مهرا شود و بپالایند و آن آب را دیگر باره بآتش بپزند تا سطبر شود پس هم چندان
روغن کنجد بر افکنند و بر مقدار یک رطل ده درم لادن بر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند هر شب بن موی را بدان چرب کنند و بامداد به طبیخ مورد بشویند صفت روغنی
که موی را سیاه کند و از ریختن باز دارد ساذج هندی و حماما و اظفار الطیب و مازو و قسط
از هر یکی سه اوقیه لادن یک اوقیه زعفران یک اوقیه خیربوا نیم اوقیه روغن زیت
یک رطل و نیم شراب سه رطل داروها نیم کوفته در شراب و روغن بپزند تا شراب برود
و روغن بماند و اگر خواهند که موی سرخ باشد مازو در وا افکنند روغن مازریون خداوند استسقا را
سود دارد و اما پس شکم بنشاند مازریون یک رطل در پنجمن آب بپزند تا بمقدار یک رطل
باز آید و بپالایند سه اوقیه روغن بادام بر افکنند و بر آتش نرم بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند شربت مقدار یکدرم با شیر اشتر اعرابی صفت روغنی که خداوند بواسیر را
سود دارد بگیرند روغن زرداله ده درم میعه تر یکدرم مقل و میعه را بروغن حل کنند و طلا کنند

باب بیست و نهم

از گفتار دوم اندر یاد کردن مرهمها و ذرورها مرهمی کافوری طرقیه کی لب را و مقعد را و ناسور را
که با سوزش بود و سوختگی آتش را سود دارد بگیرند مرداسنگ سپید و سپیده ارزیز
از هر یک همسنگ بکوبند و بپزند و موم روغن کنند از ده استیر موم هشت اوقیه روغن گل
و داروها و روغن و موم بر افکنند و بسرشند پس سپیده دو خایه مرغ خام بر افکنند و مقداری
کافور بنهادن اندر مالند تا هموار شود صفت مرهمی دیگر همچنین بهار بها سپیده ارزیز بیست
هفت درم مرداسنگ سپید پنج درم خبث الفضه سه درم کثیرا دو درم همه بکوبند و بپزند و موم
روغنی کنند از ده درم موم و چهل درم روغن گل و داروها در وی بسرشند صفت
مرهمی سرخ ریشهای گرم را که بر سر و همه اندامها بود سود دارد گوشت بر آرد مرداسنگ زرد
دو جزو زنجار یکجزو هر دو را نرم بسایند و بروغن گل بسرشند صفت مرهم دیاخلیون

آماسهارا که سخت باشد و خوک را سود دارد و نرم کند بگیرند مرداسنگ نرم ده استار
و بپالایند و با ثمن روغن زیت در پاتیله کنند و بر آتش نرم می جوشانند و آن مرداسنگ را
بکفچه اندر میان روغن همی جنبانند تا کبود از روغن سیاه کرد و پس ثمن لعاب تخم کتان
ده استیر لعاب اسبغول و دو استیر لعاب خطمی با وی بیامیزند و بکفچه بزنند تا همه یکی شود
و میزنند تا سطبر شود چنانکه مهر بپذیرد صفت مرهم دیگر حلبه و تخم کتان و تخم خطمی از هر یک ثمنی (?)
جداگانه هر یکی برکشند یک شبانروز پس بگیرند لعاب هر یک و پنج استیر مرداسنگ
سوده سی استیر روغن زیت نخست لعابها بجوشانند تا لختی از آن کمتر شود و پس از آتش
بردارند و مرداسنگ با روغن زیت اندر پاتیله کنند و بجوشانند تا مرداسنگ کبود از
و سیاه کرد و پس لعابها بر افکنند و لختی با آتش نرم بزنند تا سطبر شود صفت مرهم سلیخی
که بتازی مرهم الرسل گویند و بعضی مردمان مرهم زهره گویند این مرهمیست که حواریان عیسی علیه السلام
ساختند داروها دوازده عدد است هر یکی یک دار و اختیار کنند آماسهای سخت را
و خوک را نرم کند و ناسور صعب را برفق و صلاح باز آرد و جراحتها را از گوشت مرده و از ریم
پاک کند و برویاند بگیرند مقل سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر دو جزو موم زرد بیست جزو کندر
سه جزو مرداسنگ چهار جزو مر و بیرزد هر یک دو جزو زراوند سه جزو صمغ الصبر (?) که حل کنند
و بیرزد را با روغن بگدازند پس مرهم بسرشند صفت موم و رتینا (?) از هر یکی چهار جزو
بیرزد و مر از هر یکی دو جزو مقل ازرق چهار جزو مرداسنگ چهار جزو و نیم روغن زیت ثمنی
اندر تابستان و سی استیر اندر زمستان صفت مرهم باسلیقون بزرگ آماسهای
سخت را نرم کند و بپزاند و ریم بیرون آید و گوشت برویاند و ریشها که بجای عصبانی نزدیک
باشد سخت سودمند بود موم زرد ثمنی زفت هشت اوقیه مر و رتیانه (?) و علک الانباط
از هر یکی یک اوقیه روغن زیت دو من و نیم و در نسخه دیگر مر بیست درم و پیه گاو هم
موم آورده اند صفت مرهم باسلیقون کوچک رتیانه (?) و زفت و موم هر یکی برابر

روغن زیت چندانکه کفایت بود صفت مرهم زنگار ده درم موم و علک الانباط و مر و رتیانه (?)
با روغن بگدازند و زنگار و روی افکنند و در هاون بمالند تا هموار شود و در نسخه دیگر زنگار بیست درم
صفت ناسور و ریشهای پلید را بصلاح آورد و گوشت مرده بخورد بگیرند زنگار یک اوقیه
انزروت و اشق هر یکی نیم اوقیه بسرکه بسایند و بانگبین بسرشند نسخه دیگر خوک را
بگدازد و خاکستر چوب انجیر بیست درم شب یمانی پنج درم بوره ده درم زفت هفتاد درم
روغن زیت چندانکه کفایت بود زفت را با روغن زیت بگدازند و داروهای دیگر را بدان
بسرشند صفت مرهمی دیگر خوک را بگدازد بگیرند مر هفت درم اشق سه درم سرگین کبوتر
یک درم موم پانزده درم روغن زیت چندانکه کفایت بود صفت دارویی که جراحتهای
تازه را برویاند و گوشت برآرد بگیرند کندر و مر و انزروت و دم الاخوین برابر بکوبند و بیزند
و بکار برند نسخه دیگر بگیرند یک اوقیه مرداسنگ سوده و در سه اوقیه روغن زیت
بپزند تا حل شود و پس بگیرند کندر و بیرزد و انزروت و دم الاخوین هر یکی ده درم بسرشند
نسخه دیگر ریشها را که بسیار رطوبت بود سود دارد و گوشت برویاند مرداسنگ شش درم
روی سوخته و گلنار و سپیده و دم الاخوین و زردچوبه و شب یمانی و قلیمیا السیم هر یک یک درم
مرداسنگ بسرکه و روغن زیت بسایند و داروها بدان بسرشند صفت مرهم سنگرف
خوک و سرطان و آماس خایه را مرداسنگ پنج درم بیرزد و اشق هر یکی ده درم علک البطم
شش درم موم زرد دو استیر سنگرف شش درم روغن زیت چندانکه کفایت بود
در نسخه دیگر اشق و بیرزد هر یکی پنج درم است صفت مرهم مقل خوک را و آماس را که سود را
سود دارد بگیرند زفت ثمنی موم پنج استیر مقل پنجاه درم کثیرا و سپیده ارزیز و مرداسنگ
هر یکی سی درم بیرزد پنج درم زنگار سه درم روغن زیت چندانکه کفایت بود سحق
کنند و موم و علک بگدازند و همه بیکجای بسرشند صفت مرهم مصری گوشت را که از
وی ریم بسیار رود و همه ریشهای را بسرکه هفت درم انگبین با سرکه بپزند و کفک

بردارند وبقوام آرند ودو درم زنگار سوده در وی ببرشند وبکار دارند صفت مرهم خمیر
آماس‌ها سخت را نرم کند وخوک را بگشاید اشق شش درم کندر سه درم نمک طبرزد
ومیانه از هر یک چهار درم خمیر گندم وپیه مرغ از هر یکی بیست درم روغن زیت چندانکه
کفایت بود واشق را ببر که حل کنند وپیه را بروغن بگدازند وداروها بدان ببرشند صفت
مرهم آهک سوختگی آتش را سود دارد ودر یشار را خشک کند آهک نو بشویند چند بار بروغن
زیت برافکنند وببرشند ومیمالند تا آب از وی همه برود وروغن سرشته شود بقوام
مرهم آید صفت مرهم دیگر سوختگی آتش را مرداسنگ وخبث الفضه واسفیداج قیمولیا
وآهک شسته در روغن گل وسپیده خایه مرغ ببرشند چنانکه رسم است صفت مرهم
تابستانی گوشت رویانیده بگیرند مرداسنگ پنج درم وببرکه بسایند گاهی وگاهی بروغن
چندان بسایند تا مرداسنگ برلیده شود پس پنج درم سپیده ارزیز وانگی کافور بادی
ببرشند وبکار دارند صفت مرهم گلنار نمله ومتاکله را سود دارد بگیرند مازوی سبز
ومرداسنگ وزردچوبه از هر یکی یکجزو گلنار وبرگ مورد وعصاره لسان الحمل از هر یکی
دو جزو موم صافی وروغن گل چندانکه کفایت بود والله اعلم بالصواب

باب ـــــ بیست وششم

از گفتار دوم اندر یاد کردن داروها ملازه وکام وزبان ودهان بطریق کلی صفت

داروی که گرانی زبان ببرد نوشادر وفلفل وعاقرقرحا وخردل سپید برابر بکوبند وبه بیزند وروزی
چند بار بدان بمالند خاصه بن زبان وزیر زبان صفت داروی دیگر سستی زبان را ببرد دارچینی
وحماما از هر یکی سه درم ساذج هندی ونانخواه وزراوند طویل وتخم کرفس وتخم شبت از هر یکی
یک کف مروارید وکهربا از هر یک دو درم شربت یکدرم بآب گرم یا بآب شراب کهن
صفت داروی دیگر ملازه را بجای باز برد گلنار چهار درم شب یمانی ده درم نوشادر زعفران
از هر یک نیم درم کافور دانگی رامک یکدرم همه بکوبند وبه بیزند ودر مغرفه میل کنند ودر زیر ملازه

برکف

بر کفچه نشیند بردارند ویکزمان همچنان بدارند پس کفچه بیرون آرند صفت داروی دیگر
انگزد ودو درم شب یمانی هر دو بسایند وبانگبین ببرشند ومیل برگیرند وبملازه رسانند
صفت داروی دیگر ملازه را بجای باز برد مازو سه درم شب یمانی یکدرم نوشادر ونمک
اندرانی از هر یک نیم درم بکوبند وبه بیزند وهمچون داروی دیگر بکار دارند صفت داروی که ملازه
فرود آمدن را وخناق را چون سه وسه درم نمک اندرانی نوشادر از هر یک دو درم سماق
ومازو واقماع الرمان واقاقیا وعصاره لحیة التیس از هر یکی چهار درم شب یمانی یکدرم اقاقیا و
حصص وکزمازو وگل سرخ ورماد الخطاطیف وشیاف مامیثا از هر یک چهار درم
قیصوم سوخته دو درم بکوبند وبه بیزند وبمغرفه میل بملازه بردارند واز جهت خناق بحلق اندر دمند
صفت داروی دیگر وسپیدکی دهان را که از گرمی بود سود دارد شیاف مامیثا طباشیر لسان الحمل
وبزر الورد وهلیله زرد وگلنار وبرگ زیتون وگزمازو وشب یمانی برابر بکوبند وبه بیزند وشب اندر
دهان پاشند صفت قلاع سیاه را برگ مازو وبرگ علق واقاقیا از هر یک ده درم
شب یمانی چهار درم قلقطار چهار درم بیخ سوسن سی درم سعد چهار درم زعفران یکدرم همه بکوبند
وبه بیزند واندر دهان پاشند صفت داروی بثرها را که بر گوشت بن دندان برآید وخوره را
سود دارد بگیرند مازو وپوست انار ترش از هر یکی ده درم شب یمانی وعاقرقرحا از هر یک
هشت درم گل سرخ وسک وسماق ونمک هندی از هر یکی چهار درم همه بکوبند وبه بیزند واقراص
کنند وبوقت حاجت بکار دارند صفت داروی که خون آمدن از بن دندانها باز دارد
وخوره را پاک کند زرنیخ سرخ وزرنیخ زرد وآهک ومازو برابر اقراص کنند ومقداری بسایند
وبدان مسواک کنند واز پس آن بروغنها دهان گیرند تا سوزش بنشیند صفت
داروی که دندان جنبیده را سخت کند بگیرند گلنار وپوست انار ترش از هر یک شش درم
زرنیخ سرخ وشب یمانی از هر یک سه درم سماق وگل سرخ از هر یک هشت درم سنبل واقماع الرمان
از هر یکی ده درم بکوبند واندر پراکنند صفت داروی دیگر دندان را سخت کند مرد وتوتیا وشب یمانی

دنشاسته و گل سرخ و پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد گلنار و مازو و کزمازو و رامک سنباذ
بکوبند و بهم بزنند و بر دندان مالند صفت داروی دندان سیاه را بزداید فلفل ده درم فلفل چهار درم
حماماسه درم و ساذج هندی دو درم مازوی سوخته هشت درم بکوبند و مسواک کنند صفت
داروی که دندانها را بزداید و بوی دهان خوش کند کزمازو و زنجبیل و زبد البحر و دار فلفل و قاقله
از هر یک دو درم نمک بریان کرده دو درم عود سوخته پنج درم سک دو درم جو سوخته هفت درم
صفت بن دندانها را سخت کند و بزداید و رطوبت از بن دندانها ببرد نمک هندی ده درم
سعتر پنج درم سیج سوخته چهار درم زراوند طویل دو درم قطران یکدرم بکوبند و بپزند و با انگبین
بسرشند با قطران و اقراص کنند و بگیرند زنجبیل و زبد البحر از هر یک دو درم کزمازو ده درم
سلیخه و سک از هر یکی دو درم بکوبند و بپزند و با اقراص کوفته بیامیزند و مسواک کنند صفت
داروی دیگر خون آمدن از بن دندان باز دارد گلنار و گل سرخ و حب الآس و اقماع الرمان
و سماق و نمک بریان کرده و مازوی سوخته اندر سرکه گشته فوفل و قرنفل از هر یک پنج درم بکوبند
و مسواک کنند صفت داروی درد دندان که از رطوبت بود و کاواک را بینباشند
زنجبیل اندر سبو که و انگبین بپزند تا مهرا شود پس بکوبند و در کاواک نهند و حلتیت
و قطران و تریاق بزرگ میعه و ترمس با قطران و بزر درما بر با النیج و مویز بسرکه سرشته مازو
و قطران با انگبین سرشته خردل کوفته با خرما سرشته و زعفران با قطران سرشته از این داروها
هر چه حاضر بود اندر کاواک دندان نهادن درد بنشاند و کاواک شدن دیگر باز دارد
و اگر اندر کاواک کرم باشد تخم گندنا و بزر البنج برابر بهم بکوبند و دود کنند صفت داروی که
دندانها را بزداید و بوی دهان خوش کند کند و قرفه و پوست ترنج و گل سرخ و عود و سک
و اظفار الطیب از هر یکی چهار درم دارچینی و صندل و سعد از هر یکی پنج درم جوز بوا و بسباسه
و مصطکی و کبابه از هر یکی سه درم کافور ده دانگ با آب سیب بسرشند و ضماد کنند و اندر
دهان دارند والله اعلم باب بیست و هفتم

داروی

از گفتار دوم اندر یاد کردن داروهای چشم صفت داروی که خارش چشم را
سود دارد و چشم را روشن کند و بصر را موافق بود بگیرند توتیا مغسول ده درم سنگ
هلیله زرد و صبر و فلفل و زرد چوبه از هر یکی پنج درم سنگ فلفل سیاه دو درم سنگ همه بکوبند
و بپزند و همچون سرمه بکار دارند صفت داروی دیگر چشم را قوت دهد و روشن کند توتیا
و سیس سوخته و شیاف مامیثا از هر یکی چهار درم سنگ توتیا مغسول و مروارید و توبال مس
از هر یکی دو درم سنگ صبر و حضض و مامیران از هر یکی یکدرم سنگ بکوبند و بکار دارند
صفت خارش و خیرگی چشم را ببرد قلیمیا زر ده درم سنگ مس سوخته پنج درم سنگ
سپیده ارزیز و نمک اندرانی از هر یکی دو درم سنگ نوشادر و جبره و فلفل و دارفلفل
از هر یکی یکدرم سنگ زبد البحر و قرنفل و اسنه از هر یکی یکدرم سنگ بکوبند و بپزند و بکار
دارند چون سرمه صفت نسخه دیگر باسلیقون فرود آمدن آب را و دمعه را باز دارد و چشم
روشن کند و بصر را شاید شادنج و سرمه و قلیمیا زر و شادنج و سرطان بحری و توتیا و مس سوخته
و صبر و توبال مس و زعفران از هر یکی دو درم سنگ دارفلفل و فلفل و نوشادر از هر یکی
یکدرم سنگ بکوبند و بپزند و بکار دارند این باسلیقون را عزیز گویند صفت داروی
خیرگی را که از رطوبت بود دیر د توتیا مغسول ده درم سنگ زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران
از هر یکی یکدرم سنگ نوشادر نیم درم بآب بادیان بپرورند سه بار پس بکار دارند صفت
سرمه که دمعه باز دارد توتیا مغسول ده درم سنگ سپید و هلیله زرد و صبر از هر یکی چهار درم سنگ
فلفل سیاه نیم درم دارفلفل یکدرم بکوبند و بپزند صفت سرمه دیگر روشنایی چشم را
زیادت کند سرمه اصفهانی هفت درم سنگ مارقشیشا پنج درم سنگ قلیمیا مغسول
بیست درم سنگ مروارید سه درم سنگ زعفران نیم درم ساذج هندی دو درم سنگ
مشک نیم درم بکوبند و بپزند و بکار دارند صفت ذرور اسود دمعه باز دارد و سپیده ببرد
سرمه و توتیا از هر یکی دوازده درم مروارید دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم

مارقشیثا هشت درم مشک دانگی کافور دانگی صفت داروی ناصور گوشه چشم را
سود دارد صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و گلنار و سرمه و شب یمانی و زرنیخ
سرخ و زاج از هر یکی برابر همه بکوبند و بیزند و گوشه چشم بفشارند تا تهی شود و پس این
دارو در وی کنند صفت شیافی که جرب و سبل و گوشت فزونی را ببرد بگیرند ساذج
شش درم صمغ پنجدرم سنگ زنگار سه درم مس سوخته و قلقطار سوخته از هر یکی دو درم
افیون و مر از هر یکی یکدرم زعفران نیم درم بکوبند و بیزند و بشراب کهن بسرشند و شیاف
کنند صفت شیافی دیگر سبل را و سلاق را و گوشت فزونی را ببرد زنگار سه درم
اسفیداج و قلیمیا سیم و صمغ و اشق از هر یکی دو درم اشق را باب سداب حل کنند
و دارو ها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیگر ابتدا آب را سود دارد
و خیرگی و سپیده رقیق را ببرد قلیمیا زر و زعفران و ملبل و افیون از هر یکی چهار درم
زرنیخ سرخ یکدرم مر یکدرم و نیم مر را بشراب کهن حل کنند و دارو ها بدان بسرشند
صفت شیافی دیگر خیرگی را و سلاق را و سبطری کنارهای پلک را سود دارد
قلیمیا زر و آقاقیا از هر یکی پنجدرم زنگار چهار درم روی سوخته دو درم مر و افیون هر یکی
نیم درم صمغ چهار درم دود آبگینه و سرمه از هر یکی یکدرم بشراب کهن بسرشند و شیاف
کنند شیاف ابیض درد چشم را که از گرمی بود و ریش چشم را که در وی پلیدی بود سود دارد
انزروت و مر و سپیده ارزیز از هر یکی پنجدرم کثیرا سه درم نشاسته دو درم صمغ چهار درم
افیون و قلیمیا زر از هر یکی یکدرم همه را بسپیده خایه مرغ بسرشند و شیاف کنند
صفت نسخه دیگر که در اول رمد سود دارد اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ عرابی چهار درم
افیون و کثیرا از هر یکی یکدرم بسپیده خایه مرغ بسرشند شیاف احمر ریش چشم را سود
دارد و ملتحم کند و نگذارد که بیرون خیزد سر سوخته و اسفیداج و سرمه و روی سوخته و توتیا و صمغ
و کثیرا از هر یکی هشت درم افیون یکدرم صفت نسخه دیگر قرحه را و مور سرخ را سود دارد

اقلیمیا زر مغسول و توتیا و اسفیداج و سرمه و کندر از هر یکی چهار درم دم الاخوین و صبر
و آبار محرق و مغسول از هر یکی دو درم سنگ افیول یکدرم سنگ و نیم انزروت
سه درم سنگ شیاف کنند و بکار دارند شیاف قیصر جرب را سود دارد ساذج
دوازده درم سنگ اقلیمیای زر و روی سوخته از هر یکی شش درم زنگار و قلقطار سوخته
از هر یکی چهار درم سنگ افیون یکدرم سنگ بآب باران بسرشند صفت
شیافی که در دمعه بنشاند و بخواباند شیاف مامیثا هشت درم سنگ زعفران
و افیون و حضض از هر یکی دو درم سنگ کثیرا و انزروت از هر یکی چهار درم سنگ
جندبیدستر یکدرم سنگ صفت شیافی که در ابتدا رمد سود دارد اسفیداج و ساذج
از هر یکی دو درم سنگ گل سرخ چهار درم سنگ زعفران و سنبل از هر یکی یکدرم
افیون نیم درم شیاف مرارات آب فرود آمدن را منفعت دارد بگیرند زهره کلنگ و زهره باز
و زهره شبوط و زهره کبک و زهره بز کوهی و زهره عقاب و زهره کرکس و زهره باشق
و زهره خر وحشی و زهره کبوتر بچه و زهره دراج و زهره شیر و زهره لقلق و زهره خوک و زهره
روباه و زهره خرگوش و زهره آهو و زهره حلزون از هر یکی دو درم سنگ فرفیون و شحم
حنظل و سکبینج از هر یکی دو درم سنگ سکبینج را باب بادیان حل کنند و دارو ها دیگر
بکوبند و بدان بسرشند صفت شیاف قرحه و بثره را سود دارد بگیرند سرب و ارزیز
سوخته و کندر و سرب سوخته مغسول از هر یک چهار درم توبال مس مغسول دو درم سنگ
افیون یکدرم صمغ چهار درم صفت شیافی دیگر قرحه که بر طبقه قرنیه باشد سود دارد سپیده
ارزیز شش درم نشاسته سه درم اقلیمیا زر مغسول و کندر از هر یکی چهار درم توبال مغسول
دو درم افیون و زعفران هر یک یکدرم صمغ و کثیرا چهار درم صفت شیافی دیگر تنگی چشم
و خورده شدن گوشه چشم را سود دارد و روشنای را قوت کند سرمه و آقاقیا از هر یکی
شش درم ملبل سپید دو درم سنبل درم افیون و زعفران از هر یکی یکدرم عصاره غوره

سه درم صمغ شش درم باب بسرشند و شیاف کنند صفت داروی که سپیده
چشم را پنهان کند انزروت سوخته و شسته و زعفران و صمغ و اقماع رمان و قلقند
و اقاقیا از هر یکی دو درم پس سوخته یکدرم و نیم مازو یکدرم شیاف کنند صفت
بثره و قرحه رمد را که از سرماندگی بود سود دارد دانق وا انزروت از هر یکی پنجدرم کندر ده درم
زعفران دو درم شیاف کنند چنانکه رسم است بآب حلبه صفت شیافی دیگر سپیده را
بردارد مسحوقیا و زبد البحر و توتیا و سرطان بحری و نعز الغب و بوره سرخ و شکر طبرزد
از هر یکی سه درم مامیران و وج از هر یکی ده درم وج و مامیران اندر همین آب بپزند
تا به نیمه باز آید و بپالایند و داروها دیگر بکوبند و بپزند و بدین آب بسرشند و در سایه خشک
کنند پس بسایند و هم بدین آب دیگر باره تر کنند و بسرشند و همچنین خشک میکنند و می سایند
تا جمله آب در وی خرج شود پس شیاف کنند والله اعلم بالصواب

باب هشتم

از مقاله دوم اندر عمل حقنها و شیافها و فرزجه صفت حقنه نرم قولنج را که از گرمی بود بگشاید
و ثفلها که اندر روده ها خشک شده ملین اند انجیر پنج عدد سبوس گندم یک کف برگ خطمی
خشک یک کف برگ چغندر ده عدد و بیخ سوسن نیم کوفته ده درم سپستان سی عدد
کشک جو نیم کوفته یک کف بنفشه یک کف بابونه یک کف نیلوفر یک کف برگ ترنج
یک کف همه اندر شش رطل بغدادی آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند
و مقدار ده استیر بگیرند و یک اوقیه و نیم لعاب اسبغول و یک اوقیه روغن بنفشه
یا روغن شیرخشت دو درم سپنک ابکامه دو درم بوره و نیم درم نمک هندی برین مطبوخ
افکنند و نیم گرم کنند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر نرم بابونه و بنفشه و خطمی و سپستان
و انجیر و تخم کتان و عناب از هر یکی یک کف بپزند چنانکه رسم است و پانزده درم روغن کنجد
و یکدرم نمک هندی و یکدرم بوره و دو اوقیه شکر و دو اوقیه ابکامه و حقنه کنند و اگر خواهند

لوتر

که قوت بود اندر مطبوخ دو درم تخم حنظل در افکنند و یک اوقیه انگبین و نیم درم جند بیدستر
و دو دانگ قطران زیادت کنند حقنه قولنج را و درد پشت و درد سرین و عرق النسا
و اوجاع مفاصل را تخم کتان و حلبه و قنطوریون و شبت خشک از هر یکی یک اوقیه مغز تخم
معصفر دو اوقیه انجیر ده عدد سبوس گندم دو اوقیه عناب و سپستان از هر یکی سی عدد
بابونه یک اوقیه تخم حنظل و مقل و سکبینج و تخم سپندان و مغز بادام تلخ نیم کوفته هر یکی پنج درم
برگ کرنب و برگ چغندر از هر یکی دسته کوچک برگ سداب خشک دو اوقیه همه اندر
هفت من آب بپزند تا بدو رطل باز آید و بپالایند و بر هفتاد درم یا هشتاد درم ازین مطبوخ
یک اوقیه ابکامه و دو درم بوره و یک اوقیه انگبین و یک اوقیه روغن زیت یا روغن کنجد
و نیم اوقیه روغن بان و یکدرم زهره گاو ترکیب کنند و بکار دارند حقنه دیگر قولنج را و درد
پشت را و بادهای غلیظ را حلبه و تخم کتان و قنطوریون و بابونه خشک و خطمی از هر یکی یک اوقیه
انجیر ده عدد سبوس گندم دو اوقیه عناب و سپستان از هر یکی سی عدد برگ کرنب و برگ
چغندر و شبت و سداب از هر یکی یک کف سکبینج و جاوشیر و مقل از هر یکی سه درم
مغز تخم معصفر یک اوقیه و نیم بپزند چنانکه رسم است و یکدرم نمک هندی و دو درم بوره نسوده
و نیم درم جند بیدستر و ابکامه یک اوقیه و تخم حنظل دو دانگ و بپایند یک استیر و انگبین یک استیر
ترکیب کنند و بکار دارند حقنه دیگر معتدل حلبه و تخم کتان و انجیر بستی و عناب و سپستان
و بنفشه و خطمی و بابونه خشک و اکلیل الملک و شبت و سبوس گندم از هر یکی یک کف
بپزند و بپالایند و یک اوقیه بپایند و درسنگی بوره و درسنگی نمک هندی و یک اوقیه و نیم
روغن شیرخشت ترکیب کنند و بکار دارند حقنه دیگر بجهت شکم و بچه را که از اسهال
صفرا خیزد سود دارد دیگر بذ کشک جو و کرنج هر دو بابه بپزند و بپالایند و بر افکنند و خایه
سپید که از بهر چشم سازند مقدار نیم درم سوده و یک زرده خایه مرغ نیمبخته و حل کرده بروغن
گل و حقنه کنند حقنه دیگر درد پشت و سردی رحم را سود دارد و رطوبتها فرود آرد اشق

ومقل وسکبینج از هر یکی پنج درم جاوشیر دو درم جندبیدستر یک درم تخم بادیان وتخم
کرفس وتخم نانخواه وسیسالیوس از هر یکی چهار درم حلبه وبابونه خشک وشبت
از هر یک یک کف همه اندر سه رطل بغدادی آب بپزند تا بیک رطل باز آید وبپالایند
ویک اوقیه انگبین ویک اوقیه ونیم روغن کنجد بر افکنند وحقنه کنند **حقنه** دیگر ضعیفی کرده را
سود دارد وقوت باه بیفزاید حلبه وحلبند از هر یکی یک کف خشک پنج استیر سپرز کشن
وسرون او وخایه او همه نیم کوفته اندر دیگ کنند و دو رطل با شیر تازه وسه رطل آب خشک
در آن دیگ کنند وبپزند وبپالایند وسه بار بدین آب حقنه کنند نیم گرم کرده **حقنه**
که سردی کرده ومثانه را سود دارد روغن بادام تلخ روغن کنجد وروغن حبة الخضرا وروغن زیت
از هر یکی یک اوقیه روغن گاو نیم اوقیه همه باده استیر کشکاب بیامیزند وسه روز حقنه
کنند **حقنه** دیگر فربه کند وشهوت جماع پدید آرد وقوت آن زیادت کند بگیرند روغن بان
وروغن یاسمن وروغن سوسن از هر یکی یک اوقیه روسر وپاچه بز دو اوقیه روغن حبة الخضرا
وتخم ترب از هر یکی نیم اوقیه روغن شیره ونیم اوقیه همه بیامیزند پس بگیرند سورنجان ده درم
قنطوریون هفت درم خشک بیست درم همه اندر یکمن آب بپزند تا بنیمه باز آید وبپالایند وچهل درم
ازین مطبوخ با این روغنها بیامیزند وحقنه کنند سه روز **حقنه** دیگر قروح الامعاء اسود را سود دارد
گل سرخ چهار درم صمغ یکدرم افیون وزعفران از هر یکی نیم درم همه را بکوبند وبپزند با
آب عصاء الراعی برگ خرفه بیامیزند ویک زرده خایه بروغن گل حل کنند وبدان حقنه کنند
حقنه قروح امعاء وخون آمدن را باز دارد کشک جو وکرنج وپیه گرده بز از هر یکی پنج استیر
همه را بپزند وبپالایند وچهل درم بگیرند وسپیده ارزیز ونشاسته وآقاقیا وگلنار از
هر یکی درسنگی ونیم زعفران وشیاف ابیض از هر یکی یکدرم زرده خایه مرغ پخته وروغن
گل حل کرده یک عدد همه با این مطبوخ بیامیزند وبدان حقنه کنند **صفت** شیافی که
قولنج بگشاید بگیرند اشق ومقل وسکبینج وجاوشیر ونمک هندی وتخم حنظل وبوره وسقمونیا

دبر

وحب النیل وتربد همه را بر صمغها آب مقل حل کنند وداروها بکوبند وبپزند وبدان سرشته
وشیاف کنند **صفت** شیافی دیگر کودکان وبیماران ضعیف را که طبع خشک باشد
نرم کند بوره وشکر هندی وترنجبین برابر بکوبند وبسرشند وشیاف کنند **شیاف**
بنفشه قولنج بگشاید واندر بیمار بیاد گرم سود دارد بنفشه پنج درم تربد سه درم سقمونیا سه درم
بوره سه درم نمک هندی دو درم زنجبیل وپانید از هر یکی پنج درم ترنجبین را بآتش نرم کنند
وپانید بکوبند وباداروها خشک کوفته وبیخته با ترنجبین بسرشند وشیاف کنند **شیاف زحیر**
بگیرند مر وکندر وصمغ ودم الاخوین وزعفران وافیون ومیعه خشک برابر همه بکوبند وبپزند
وشیاف کنند چند مثقال عدسی **نسخه دیگر** دیگر در دبیقرار ساکن کند زعفران وکندر وحضض
ومر وصمغ عربی ودم الاخوین از هر یکی یک جزو افیون دو جزو وهمه بسایند وشیاف کنند
شیاف قولنج دیگر شکر سرخ ده درم مقل دو درم بوره وخطمی از هر یکی یکدرم زهره گاو یکدرم
تخم حنظل وسقمونیا از هر یکی یکدرم بسرشند وشیاف کنند **شیافی** درد پشت را که از ریح
بود سکبینج وجاوشیر ومقل واشق وزنجبیل وبورنجان وتخم حنظل وشقاقل وتخم کرفس
وانیسون تخم بادیان ونمک هندی وعنزروت وجندبیدستر وزرنباد وزرفت ومیعه
وماهی زهره وبرگ سداب برابر بسرشند وشیاف کنند **شیافی** درد پشت
بلغمی را سود دارد سکبینج ومقل وناردین وحلتیت کوفته در روغن اوبسته از هر یکی یکدرم
بوره نطرون پنج درم صابون سه درم خرما وانجیر از هر یکی ده عدد بسرشند چنانکه رسم است
وشیاف کنند اما حلتیت را نخست بباید کوفت تنک ودر میان کاغذ دو تو کردن
وچیزی گران بروی نهادن تا کاغذ جرب شود وروغن او ستده شود **صفت** تموما
که حیض فرود آرد در کتب آورده اند که این مجرب آزموده است وکسانی را که حیض بیمار بود
تا بسته بود گشاده شد مرو پودنه کوهی از هر یکی چهار درم ابهل هشت سداب خشک
ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه بکوبند وبزهره گاو بسرشند وبکار دارند

دو درم نخ

صفت شیافی که کودک مرده را بیرون آرد و زادن آسان کند مر و جاوشیر و خربق برابر بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی که آن زا سبب بسیاری

و تری حامل نشود میعه تر و جند بیدستر و بیرزد و جاوشیر و حب البلسان و قسط و بلبس و مقل صمغها برابر بشراب بسرشند و داروها خشک بکوبند و بیبزند و بدان بسرشند

و شیاف کنند و شبی جند پی بسته بکار دارند و پیش از مباشرت بچهار ساعت بکار دارند سادج هندی و حماما و مشک و عنبر و زعفران و اقاقیا و سک و مازو و سعد

و کندر و نفط سیاه و غالیه هم اندرین باب سودمند باشد صفت حمولی که افراط حیض بود باز دارد سرمه و گلنار و تنکار از هر یکی برابر بکوبند و بیبزند و بعصاره برگ مورد

ترکنند و پشم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند صفت دارویی دیگر هم ازبهر این کار سرمه و گلنار و مازو و اقاقیا و شب یمانی برابر همه بسایند و بیبزند نرم و بعصاره برگ مورد

بسرشند و بکار دارند و بر زنار و پشت طلا کنند لختی و الله اعلم

باب بیست و نهم

از گفتار دوم اندر بیان کردن شرح اوزان و مکاییل که قدما ذکر آن یاد کرده اند

یک من قپان بوزن سیم دویست و پنجاه و هفت درم و سبع یکدرم بود و بوزن زر صد و هشتاد مثقال بود و دو برطل بغدادی و دو رطل و به استیر چهل و با وقیه بیست و چهار

اوقیه و یک رطل بغدادی دوازده اوقیه باشد و بیست استار بود و نود مثقال باشد و صد و بیست و هشت درم و چهار سبع یکدرم بود و من رومی بیست یک اوقیه بود

من انطالیقی و مصری شانزده اوقیه بود و یک اوقیه بوزن سیم ده درم و پنج یک درم بود و بوزن زر هفت مثقال و نیم باشد یک استیر بوزن سیم شش درم و سه سبع

یکدرم بود و بوزن زر چهار مثقال و نیم بود و بعضی گویند یک استیر شش درم و دو دانگ و تحقیق آنست که شش درم و سه سبع یکدرم است الساطین دو اوقیه است و استار

ابوالفرج

ابوالفرج هندی اندر مفتاح الطب میگوید السطل هفت درم است و نزد یک بعضی ده رطل است

الهامن بیست من و پنج استیر و دورق دو قسط است و قسطی چهار رطل و بعضی گفته اند قسطی بیست اوقیه است و گفته اند اوقیه دوازده درم است و قسط الکمین نزد یک اهل

یونان یک اوقیه است و نزد بعضی یک رطل است و نزد یک بعضی یک رطل و نیم و رطلی دوازده اوقیه است و در کناشش ساهر قسط الکمین دو رطل و نیم است و دورق انطالیقی

هست و هو حس است و هو حس شش قسط رومی است و قیصری بیست و خمس کرت و آن مکول باشد و مکیله بیست و چهار کیله باشد و کیله شش صد ابریق کسروی بود و ابریق

پنج رطل است و قوطول نه اوقیه است و سکره بزرگ را موقه نیز گویند نه اوقیه است و سکره مطلق شش استار و چهار یک استار است و سکره کوچک

سه اوقیه است و جره مطلق بیست و چهار قسط است و مطس جره کوچک است و آن چهار قسط است طولون نه اوقیه است همچون قولوطی قوطیس هفتاد و دو مثقال است الکون

شش قسط است الکوب سه رطل است درخمی یک مثقال است و نزد یک بعضی یکدرم است و نزد یک بعضی یک مثقال الجوزه البطیه یک مثقال است النوات دو دانگ است بوزن

غرامات دانگی و نیم است تا دو دانگ نکی خرما دنیم است و نزد یک بعضی سه قیراط است بولوس قیراطی است حاما الکبیر سه مثقال است حاما الصغیر دو مثقال است ملعقه از مجون

وازانکبین چهار مثقال است و از دارو یکمثقال خرنوبه شومی قیراطی است و قیراطی چهار جو است الباقلا الیونانیه بیست و چهار الباقلا المصریه چهل و هشت جو است الترمسه

دو قیراط است الجوزه المطلقه نه درم است و نزد یک بعضی چهار مثقال است الجوزه الملکیه شش درمی است بولوس و انکی است بوزن زر نسوبافی هم وزن است و هم بوزن هشت قیراط است و پیمانه هژده درم است قسطوا الکبیر سه اوقیه است قسطوا الصغیر

شش درمی است کرمه در کناش اوطیوس میگوید دانگی و نیم است تا دو دانگ

قوطیس هفتاد و دو مثقال است قواوس ٥ اوقیه و نصف دورق سه رطل بود و نامه سبت
ج استارست و بربق دو من است طلیچون یک مثقال است جورق سه رطل است و سبت و
دو اوقیه ماطل نیم رطل بود کوز الدهن چهل و هشت استیر است کوز الطلا شصت استار است
جوهین خمس اقسبا است خزمه چهار مثقال است ٥ ٥ ٥ اوکسوف مافن هشت ده
درخم است ٥ ٥ افیوویس یک اوقیه است ساسوتا ده من نیم حسو و از زیت نه رطل است
و از شراب ده رطل است و از عسل سبت و هشت رطل و نیم است و حوس از زیت نه
وقیه است و از عسل سه وقیه است باب ———— سی ام

از گفتار دویم اندر تفسیر نام داروها که مختلفست اقاقیا هو عصارة القرط انیسون هو داربایج
الروسی استیس بصل الفارست و باین نام از بهر آن گویند که موش را بکشد اصطرک است
از میعه و گفته اند صمغ زیتون است اعالوحی جوبی است خوشبوی پوست او همچون ...
در عطرها افتد ازاد درخت درختی است بگرگان زهر زمین گویند و شهری درخت بلیله
گویند ایرسا بیخ سوسن آسمانگونست ابو حلسا سی است بعضی مردمان انزا اشجار گویند
و بتازی حسی الحما گویند دارویست همچون بهار شکافته از جانب سیستان ارند بواسیر را
بدان علاج کنند درسند نوعی است از نیلوفر هندی اصابع هرمس نباتی است همچون دست
مردم و گفته اند شکوفه سورنجانست اسقوردیون سیر دشتی است انبر بارس زرشک است
هیوفاریقون داروی رومی است ارطوساکسه است اناسون روغن ترب است
ارکاکیا خانه عنکبوتست افلاطون بقل است ابرون می العالم اعطس کرم است ایلیون لشاستات
اسقوروس خبث الحدید است آراسطکی است افلون سبح کوهی است ایسایا میوزیج
الطلیث میعه هندوی است برنجاسف قیطوم است بلیوسیس بعضی گفته اند بزی است
و بعضی گفته اند که تلخ بیاز است و در جمله بیازیست که بخورند برگ او چون برگ کندنا است
رنگ شکوفه او همچون بنفشه است بل خیار هندوی است بهرامج ریحانی است بهار گاوچشم است

موز طایعی گفته اند بوستان افروز باشد لطباط عصا الراعی است البطم حبة الخضرا است
بالنگسی حسک است بوطا تیرمایه است بولون بزرقطونا است مه شاهتره است بسلون
سادج هندی است حمق نوعی است از سنگ توتو شفاف و سپید و هست درخت
غارست دیودار درختی است از جنس ابهل گفته اند صنوبر هندی است دوقو تخم گزر دشتی است
دار شیشعان بیخ سپندان کرد است خیربوا است و گفته اند هزار جشان خیربوا است دبا
حوی است هندی هیوقسطیه اس عصاره لحیة التیس است سنگ انگزد است ودع صدف است
حب العقد تخم بحکست است حماطوس سادج است حجر الدم سادنج است طلسوماخریق است
طیون نعناست طیوب خرنوت نبطی است کماقیطوس گفته اند برگ و شاخ درخت
بزرودست لبنی میعه ترست لعبه بربری حبزی است همچون سورنجان از نواحی افریقیه ارند
سغز گل سرخ است سراج القطرب می است مانند زوفا سیسالیوس انگدان رومی است
ثموریون کرفس دشتی است اسقولوقندریون بیخ کبر رومی است و گفته اند که داروی
که طبع ان نزدیکست بطبع کبر رومی عرطنیثا بخور مریم است عشر درختی است اعرابی از جمله
تیوعالت قوناقی است همچون کرفس برگ برگ بیخ آن قوتست در ولایت گرگان
ارازوله گویند فلرهرج درخت حنفس است مسل بوس بخور مریم است نوعی است از عرطنیثا
فرفیون صمغ شجرة الشوکه است خربق قاتل الکلب است ادریون قاتل الذهب است
قاطرامه درخت عک است که بتازی البنج گویند فره عس کرفس الماء است قریعی الحره است
قومی حیوانی است بحری همچون حیوان حیند بیدستر قلت ماشش هندوی است قیه بزرد است
فصم فرسس ثمره خرنوب است قطف سرمق است رجل الجراد نبتی است همچون نبات
بقلة الیمانیه شحارحس الحمارست تجره مریم بخور مریم است شلاجه بول بز کوهی است که
هنگام مرج بر سنگ کرده باشد و سنگ از ان سیاه و چرب شده بوس الحق است
سل سد گیاه است حسرو داروی جولنجانست سطافلون خمسه اوراق است و ساره

رو فراست الله و کرمه کرفس کوهی است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب سی و یکم

از گفتار دویم اندر بدل داروها که حاضر نباشد افسنتین بدل آن جعده است یا شیح ارمنی
و از جهت تقویه معده مثل ان اسارون یا نیمه وزن ان هلیله و از جهت پاک کردن معده
صبر اسقیل بدل ان مثل ان قردمانا است و مثل ان و ثلث آن وج و ثلث ان حماما اشنه
بدل ان مثل ان قردمانا است اثمد بدل ان سرب سوخته است ازاد درخت از بهر درازی
موی بدل ان شهدانج است اشق بدل ان شوخ خانه مکس انکبین است افیون بدل آن
سه بار وزن آن تخم بنک است و دو بار وزن لعاح انکدان بدل ان حج اشتر غار است
با ثلث ان بکر دخوش اقاقیا بدل آن عصاره خرنوب است جوشانیده و خشک کرده اسارون
بدل آن اندر معجونات نیمه وزن آن خولنجان است بان بدل آن مثل آن فوه او است و نیمه
وزن آن سلیخه و ده یک وزن آن بسباسه بابونج بدل آن از جهت صداع قیصوم است
باداورد بدل آن اندر علاج تب شاهتره است بهمن بدل آن مثل آن تودری است و نیمه
لسان العصافیر بلادر بدل آن پنج وزن آن فندق است یا ربع وزن ان روغن بلسان
و ثلث وزن آن نفط سپید بادرنجبویه بدل ان اندر شاد کردن دل ابریشم است مثل ان
و ثلثی وزن ان پوست ترنج پرسیاوشان بدل ان از جهت تنگی نفس مثل ان زوفا است
با نیم وزن رب سوس بسفایج بدل آن افتیمون و نیمه وزن ان نمک هندی
بوزیدان بدل آن دو جزو بهمن سپید است بزر الانجره بدل آن بزر الرطبه است جوز بوا
بدل آن یکچندان و نیم سنبل است جندبیدستر بدل وج است یا نیمه آن پلپل جاوشیر بدل ان
انجیر است و اشق جدوار دیگست جنطیانا بدل آن یکبار و نیم اسارون است و نیم وزن ان
پنج کبر و دو بار وزن ان زراوند جلنار بدل آن جفت بلوط است با خرو آن اقاقیا رمان
جعده بدل آن از جهت کرمان و راز و از جهت ادرار بول و ثلث مثل آن پوست جوب

انار

انار ترش است و چهار دانگ وزن ان پوست سلیخه جدوار بدل آن در تریاق برابر
مثل آن زرنباد است دارچینی بدل آن دو بار مثل آن پوست سلیخه کر کبابه درونج
بدل آن مثل ان زرنباد است کر ثلث ان قرنفل دار شیشعان بدل آن دو بار ثلث آن
ثمره سوب است و از جهت منفعت عصبها مثل آن اسارون و نیم وزن آن درونج دم
الاخوین بدل کوک است میوه فراسیون بدل آن مثل آن اذخر است کر بدل آن مثل آن بیخ
کبر تال بدل آن کبابه است و بدل کبابه تال فوه بدل آن از جهت منفعت سپرز
و جگر و شکستن بادها مثل آن زیره است کر ثلث وزن آن ریوند نهنباد بدل آن از جهت
گزیدن جانوران زیانکار یک وزن و نیم درونج است و ثلث وزن آن طلخشقوق و نیم
وزن آن دانه سرو زعفران بدل آن مثل آن قسط است و ربع آن پوست سلیخه
زراوند مدحرج بدل ان مثل آن زرنباد است و نیم وزن آن قسط و ثلث وزن ان کبابه
و بدل زراوند طویل وزن آن زرنباد است و نیم وزن آن پلپل حضض بدل آن فوفل
و صندل است یا نیم حب النیل بدل آن در اسهال سودا نیمه آن تخم حنظل است یا سدس آن
حجر ارمنی حب الصنوبر بدل آن مثل آن حب المحلب است و بدل حب المحلب مغز بادام شیرین
طراثیث بدل آن نیمه وزن آن پوست خایه مرغ است سوخته و مغسول کرده و سدس آن
فانید و عشر وزن آن صمغ طباشیر بدل آن وزن آن عصاره لحیة التیس است یا مثل ان
گل ارمنی و قرطاس شامی سوخته بدل است سوس بدل آن اندر قبض بلوط است و کزمازو
و کلنار و غیر ان از قوابض یتوع بدل ان بزر البنج الابیض است سرمق بدل آن اندر اسهال
بلغم و سودا سه بار وزن آن ابرسا است و ثلث وزن آن سکبینج کاکنج بدل آن عنب الثعلب است
کماقیطوس بدل آن نیمه وزن آن سیسالیوس است و ربع وزن آن سلیخه کادریوس بدل آن
شلغم دشتی یا حماحم دشتی کندش بدل آن از جهت قی جوز القی است یا ثلث آن پلپل
کسر مصطکی است بدل آن کندر است کمد الذئب بدل آن اندر اثاناسیا نیم جزو ریوند

جینی است و نیم جزو دار بلیل کرویا بدل ان زیره نبطی است لبنی میعه تراست بدل آن
جند بیدستر یا دو وزن آن روغن یاسمین لسان العصافیر بدل آن جوز مغز است مقشر با وزن
آن تودری سرخ مر گفته اند بدل آن نیمه آن بلبل است و این درست نیست ماش
بدل آن اندر طلیها اقاقیا است کرفس بیخ مشکطرامشیع بدل آن قردمانا است نانخواه بدل
آن ربع ان زنجبیل است و نیمه وزن آن فستق و سدس آن سنبل نانخواه بدل آن دو بار نمک است
ساذج هندی بدل آن اندر معجونات طالیسفر است یا سنبل سرو بدل آن نیمه آن نار پوست است
مثل از زروت سرخ سورنجان بدل آن اندر اوجاع مفاصل مثل آن برگ حنا است و نیمه
آن مقل سنبل ساذج هندیست سلیخه بدل ان دارچینی است سداب بدل آن سی سنبر
و نعنع عکسبج بدل آن اندر مسهلات اشق است و بعضی گفته اند نیم وزن آن صبر جاوشیر
خودمیان بدل نفشه سپید است عصاره غافث بدل آن برگ انست سپه بار یا مثل ان و ثمره
درختان بدل پنج باشد و حب الاس و کنسار و قرطه و نار پوست و هلیله همه برابر یکدیگر
عاقرقرحا بدل از جهت حلق کبابه و از جهت معده راسن و از جهت غرغره بیخ طرخون است
و از جهت جگر دار بلبل است فلفلمویه بدل آن دار بلبل است فرفیون بدل آن جند بیدستر
پلپل سفید نیم وزن آن زنجبیل است و نیم جزو بلبل سیاه صبر بدل آن دو وزن آن
حضض است و از جهت معده افسنتین است قردمانا بدل آن هزار اسفند است یا اذخر
قسط بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا هنه بدل آن و سه وزن آن فلنجمشک است
اگر وزن آن ساذج قاقله بدل آن نیم جزو کبابه است و نیم جزو هیل قنطوریون بدل آن
دو مثل آن کندر است شاهتره بدل آن در تنها نیم وزن آن سنا مکی است و عصیر شاهتره
بدل آن انت شیطرج بدل آن فوه است سکر بیخ کبر ساذج هندی و زراوند طویل را گویند
بدل آن مدحرج طویل و بدل آن هر دو راسن ثوم بری بدل آن یکبار و نیم شیر تراست
که از ا ثوم الذکر گویند و در میان بسیر یابند و الاغصل کوچک بدل انشت خربق سیاه بدل آن

عصص بدل آن برگ مورد
و حب الاس و کرمازه
و حب بلوط و حب
سیر بدل آن حب عص

نیمه وزن آن مازریون است و ثلث وزن آن غارنفون گان ما سیکوینه بدل کندش است
خاولنجان بدل آن قرنفل است و گفته اند نیم جزو قرنفل و نیم جزو فرفه است خردل
بدل آن تخم سپندان سرخ است دو وزن آن و گفته اند تخم شلغم بدل آن است
غار بدل آن بدک غام است غافث
بدل آن مثل ان اسارون است
و نیمه وزن آن افسنتین
غاریقون بدل آن مثل آن
ریوند است مثل آن
صبر
تمت الکتاب
تمام

